



صفحه ۲	تربیت در محیط خانوادگی
صفحه ۵۶	تربیت در محیط رفاقتی
صفحه ۹۰	تربیت در محیط آموزشی
صفحه ۱۰۷	تربیت در محیط شغلی
صفحه ۱۲۱	حیا در بعد تربیتی
صفحه ۱۶۷	تربیت و مربیان تربیتی

۵۸ سخنرانی با موضوع

«تربیت»

از استاد اخلاق مرحوم حاج آقا مجتبی تهرانی

www.iusNEWS.ir

خبرنامه دانشجویان ایران

تربیت در محیط خانوادگی

اگر انسان با هر شیئی اُنس پیدا کند،
به آن تعلق قلبی پیدا می‌کند
و هر چه اُنس بیشتر شود،
تعلق شدت پیدا می‌کند.



تربیت در محیط خانوادگی: ۱

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ): «إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ [۱]»

در جلسات آخر ماه صفر، بحث ما کشیده شد به بحثی اخلاقی، که علمای اخلاق در باب غیرت داشتند. البته یک سنخ مسائلی را که در این ارتباط بود به طور اجمال تذکر دادم؛ بعد از آن مراجعات خیلی زیادی شد (شاید چند هزار) که این بحث ادامه پیدا کند.

کم رنگ شدن غیرت؛ منشاء بسیاری از مفاسد جامعه

این بحثی است که شدیداً مورد احتیاج است، خصوصاً برای جامعه متدینین و نقشی اساسی دارد که میتوان گفت بسیاری از مفاسد بر محور کم رنگ شدن همین غیرت است.

در باب غیرت عرض کردم، غیرت حالتی است مربوط به روح که نشأت گرفته از حبّ به شیء است و این موجب میشود که انسان کوشش کند، آن شیء را که حفظ او عقلاً و شرعاً لازم است، حفظ کند. این تعریف علمای اخلاق از غیرت بود.

انواع غیرتها از نظر ریشه‌ی حبّ

از نظر حبّ که امری است درونی، میتوانیم سه تصویر کنیم:

۱- حبّ حیوانی، که بسیاری از حیوانات هم این را دارند و از این هم غیرت نشأت میگیرد، که میشود غیرت حیوانی. حبّ، حیوانی است، غیرت هم غیرت حیوانی میشود. دیده‌اید که حیوانات نسبت به حفظ و حراست از فرزندان خودشان، چه میکنند.

البته برای اینها مقطعی است. بعضی از آنها، تا یک مقطعی هست بعد از همدیگر بیگانه میشوند. ما حتی در بعضی روایاتمان هم داریم که وقتی میخواهند ما را نکوهش کنند، میگویند بروید از خروس غیرت را یاد بگیرید. خروس نسبت به همسر داریاش غیرتمند است، حالا بیغیرتها را نسبت به آن در جامعه میشناسید. حتی بیغیرت حیوانی. دیگر تطبیق با شماست، کار ما اینها نیست؛ کار ما کلیات گفتن است، تطبیق مصادیق با شما.

حبّ انسانی

۲- حبّ انسانی. که حبّ انسانی در ارتباط با عقل عملی است. یعنی انسان یک سنخ اموری در درون او هست که آمیخته به وجود او است و من از آن تعبیر کردم به عقل عملی. حسن و قبحها نسبت به یک سنخ از اعمال که ربطی به دین هم ندارد. مثل اینکه ظلم بد است، عدل خوب است. که اینها در ارتباط با آن حبّ انسانی است که انسان عدل را دوست میدارد، امانت داری را دوست میدارد... از آن طرف، یک سنخ مسائل قبیح است. آنهايي را که حسن است دوست میدارد، و از آنهايي که قبیح است بدش میآید.

در اینجا هم غیرت انسانی مطرح میشود. نسبت به آن اموری که دوست میدارد و حسن است، باید غیور باشد. یعنی آن را حفظ کند. این از امور فطری انسان است. نزد عقل من حسن است و حفظ آن هم لازم است؛ کاری نکنم که این امور آمیخته به وجود من از بین برود.

مثلاً عفت، یک چیز تحمیلی نیست، اکتسابی است و مربوط به انسان است و حسن است. لذا حفظ این هم عقلاً لازم است. در ارتباط با تعریف غیرت علمای اخلاق گفته‌اند: حفظ و حراست از امری که حفظ آن عقلاً لازم است. این مربوط به اینجاست که میرویم سراغ این سنخ از مسائل.

حبّ مربوط به بُعد معنوی انسان

۳- حبّی که در ارتباط با بُعد دیگری از وجود انسان است. بحث همه‌ی ابعاد انسان نیست؛ دایره و مدار آن در اینجا یک مقدار تنگ میشود، و آن بُعد معنوی انسان است که مربوط به معتقدات دینی و ایمان است. یعنی دلبستگی به ماوراء طبیعت و دلبستگی به خداوند. اینجا هم حبّ است که از این حبّ هم غیرت نشأت میگیرد؛ غیرتی که اسم آن را میگذاریم غیرت دینی؛ حفظ دین. یعنی دین خود را حفظ کنم.

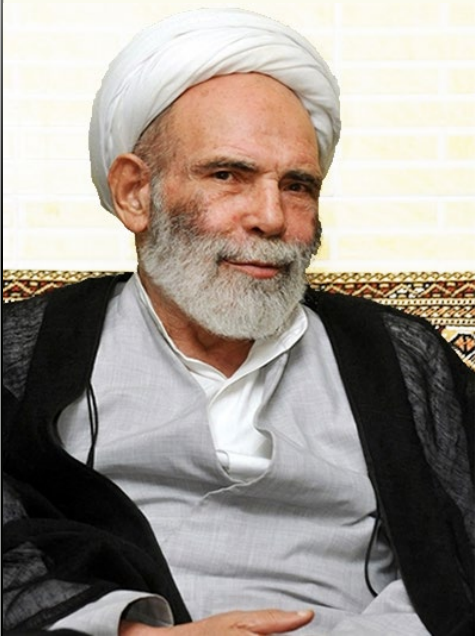
ما این سه گونه حبّ را داریم، سه گونه هم غیرت داریم چون نشأت گرفته از حبّ است. آنچه را که علمای اخلاق مطرح میکنند در ارتباط با بُعد انسانی است، غیرت انسانی و غیرت دینی و ایمانی است؛ «إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ» غیرت از ایمان، یعنی این. این مطالب مختصری بود در باب تقسیم بندی غیرت به اعتبار منشأ غیرت که عبارت از حبّ است که این معنی را اقتضا میکند.

خانواده؛ کانون قویترین پیوندها

در جلسات گذشته این را مطرح کردم که پیوندهای انسان با دیگران را تقسیمبندی میکنیم به نسبی، سببی،

تربیت در محیط خانوادگی

* حسن و قبحها نسبت به یک سنخ از اعمال که ربطی به دین هم ندارد. مثل اینکه ظلم بد است، عدل خوب است. که اینها در ارتباط با آن حبّ انسانی است که انسان عدل را دوست میدارد، امانت داری را دوست میدارد... از آن طرف، یک سنخ مسائل قبیح است. آنهايي را که حسن است دوست میدارد، و از آنهايي که قبیح است بدش میآید.



آموزشی، شغلی، رفاقتی و... تا رسید به معنوی که عبارت بود از پیوند دینی. همین که قرآن میفرماید « إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ [۲] ». گفتم هر کدام از این پیوندها محبت‌هایی را در پی دارد و هر محبتی از اینها که بوجود می‌آید باید غیرت را داشته باشد. این بحثی بود که من مطرح کردم. در اینجا من به سراغ اولین محیط که قویترین پیوند است و قویترین حب در آنجا هست رفتم، و عرض کردم که آن عبارت از پیوند خانوادگی است. پیوند و محبت میان فرزند و پدر و مادر، برادر و خواهر و... قهراً شدیدترین محبت‌ها در اینجاست.

فرزند دنباله وجودی انسان است

این را هم عرض کردم که انسان از این عالم که می‌رود، انقطاع کلی ندارد. فرزند دنباله وجودی و به منزله ادامه وجود پدر و مادر است. اما این به چه لحاظ است؟ به این است که فرزند برای والدین مفید است. با وجود فرزند انگار که هنوز از این نشئه نرفته است و چه بسا بتواند با همین ادامه وجودش، از او بهره بگیرد. روایتی را هم مطرح کردم.

عرض کردم این در ارتباط با آن تربیتی است که نسبت به فرزندش داشته. ما تعبیرات مختلفی راجع به اولاد داریم. یک تعبیر در روایات این بود که اولاد میراث الهی است. دوم اینکه اولاد، در دست ابوبین امانتی است الهی. یک تعبیری هم من کردم که اولاد، ادامه هستی پدر و مادر در این نشئه است.

بقاء انسان به تربیت صحیح فرزند است

انسان نباید ادامه وجودش را منقطع کند و از بین ببرد. هیچ کسی نمیخواهد از بین برود. آدم بقا میخواهد نه فنا. از آن طرف هم انسان هیچگاه نباید در امانت خیانت کند. اینها چیزهایی است که جزء مفطورات ما است، فطرت میگوید که خیانت قبیح است. یا این تعبیر که فرزند میراث الهی است، نباید انسان ارثیه را به هدر بدهد. این تعبیرها را انسان خیلی خوب ادراک میکند. راه عدم انقطاع و راه اینکه انسان خیانت نکند، راه اینکه میراث را به هدر ندهد چیست؟ راه آن ادب و تربیت است.

من از اینجا وارد این بحث میشوم، ما در روایاتمان هم این مطلب را داریم. مثلاً از علی (علیه السلام) نقل شده که حضرت فرمود: « خَيْرُ مَا وَرَثَ الْآبَاءُ الْأَبْنَاءُ الْأَدَبُ [۳] ».

بهترین چیزی که پدر برای فرزند به ارث میگذارد، از خودش باقی میگذارد، همان تربیت اوست. ارثیه در مال نیست، چرا؟ چون رابطه آن با انسان اعتباری است. تو که رفتی دیگر تو مالک نیستی! وقتی مُردی، دیگر تمام شد، برو آنجا هرچه میخواهی دست و پا بزنی.

اشتغال اصلی والدین باید تربیت فرزند باشد نه تأمین مادی او!

لذا ما در معارفمان این را داریم که شما در ارتباط با خانواده‌تان، خاندانتان به طور کلی، بیشترین سعی و کوششتان را برای مسائل مادی او نگذارید! بلکه از این طرف بیشترین هم تو، تربیت او باشد. چون او ادامهی وجود تو است، بقاء تو به بقاء انسانیت و معنویت اوست نه حیوانیت او. اگر او از بعد انسانیتش تربیت بشود، از نظر بعد معنویاش تربیت شود، این ادامه حیات انسانی توست، ادامه حیات معنوی تو است.

لذا نه اینکه همت را نگذار برای اداره مادی او. نه! بیشتر روی مسأله‌ی تربیتی تکیه داشته باش. در نهج‌البلاغه است که علی (علیه السلام) میفرماید: « لَا تَجْعَلَنَّ أَكْثَرَ شُغْلِكَ بِأَهْلِكَ وَوَلَدِكَ، فَإِنَّ يَكُنْ أَهْلَكَ وَوَلَدَكَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَوْلِيَاءَهُ [۴] ».

بیشتر مشغولیات خویش را نسبت به خانواده و فرزندت قرار مده، چرا که اگر خانواده و فرزندت اولیاء خدا باشند، خدا آنها را فرو گذار نمیکند.

بیشترین مشغولیات خودت را که در این عالم میخواهی کار کنی برای آنها، از نظر مادیشان قرار نده. بعد خیلی زیبا توضیح میدهد که این قبلی را روشن میکند که تو اگر بیایی کار کنی، بیشترین هم خودت را بگذاری برای اینکه اینها از دوستان خدا شوند، روی بعد معنوی اینها کار کنی، پیوند اینها را با خدا محکم کنی، اگر این کار را بکنی، این را بدان خدا دوستانش را هیچ وقت و هیچ وقت و نمیکند، رهایشان نمیکند. چقدر زیبا تفهیم میکند. برو این فرزند و خانواده‌ها را ولیالله بکن، وقتی این رابطه‌اش با خدا درست شد، غصه این را نخور، هیچ وقت مولا عبد را رها نمیکند.

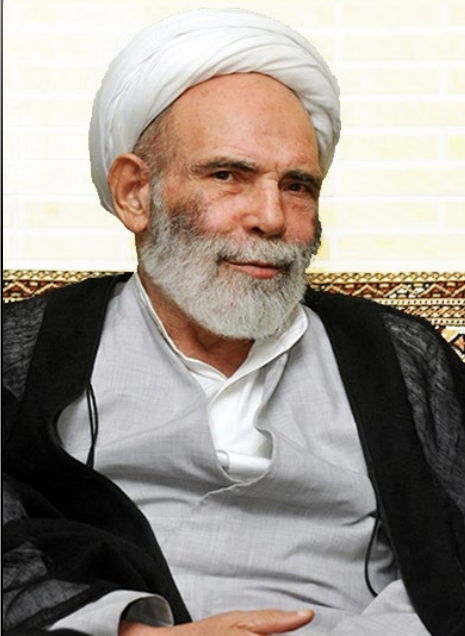
گاهی بعضیها می‌آیند پیش من صحبت‌هایی میکنند. به آنها میگویم چطور شد؟ تو خدا داشتی و نسبت به تو رازق بود آن وقت نسبت به این رازق نیست؟! بله؟! تو که هستی که خیال کردی رازق اینها هستی؟ تو که رازق او نیستی که! خیال کردی اگر تو مُردی خدا هم - نعوذبالله - میمیرد؟ خدا که نمیمیرد، او زنده است. بعضیها میخواهند آتیه فرزندانشان را تأمین بکنند. آن هم تا چند نسل!!

اکثر شغلت را میگذاری برای دنیایش؟ نه! بیشترین همت را برای دنیای او نگذار، بیشترین کار را بگذار روی بعد معنوی - انسانی او. تو اگر میخواهی نسبت به او غیرت به خرج بدهی و از او بر محور محبت به او حفظ و حراست کنی، به این است که تو انسان باقی بگذاری و بروی، مؤمن بالله باقی بگذاری بروی، نه - نعوذبالله - یک حیوان چموش بگذاری و بروی. چون از آن طرف هم هست، حالا من فقط این سمت آن را وارد شدم که اگر فقط روی محبت حیوانی و غیرت حیوانی بخواهی کار کنی، نتیجه این می شود.

تربیت در محیط خانوادگی

* ما در معارفمان این را داریم که شما در ارتباط با خانواده‌تان، خاندانتان به طور کلی، بیشترین سعی و کوششتان را برای مسائل مادی او نگذارید! بلکه از این طرف بیشترین هم تو، تربیت او باشد. چون او ادامهی وجود تو است، بقاء تو به بقاء انسانیت و معنویت اوست نه حیوانیت او. اگر او از بعد انسانیتش تربیت بشود، از نظر بعد معنویاش تربیت شود، این ادامه حیات انسانی توست، ادامه حیات معنوی تو است.

* اکثر شغلت را میگذاری برای دنیایش؟ نه! بیشترین همت را برای دنیای او نگذار، بیشترین کار را بگذار روی بعد معنوی - انسانی او.



فرق بین غیرت حیوانی با غیرت انسانی و غیرت دینی در این است که اکثر همّت را برای این بگذاریم. اگر بخواهید جامعه انسانی بشود، الهی بشود، باید روی غیرت انسانی جامعه کار کنید، روی غیرت دینی جامعه کار کنید. نه اینکه بارها بروید در کانال غیرت حیوانی و همیشه آن را پررنگ کنید و در نتیجه آنها تحتالشعاع قرار بگیرد که بعد - نعوذبالله - اگر غیرت دینی و انسانی آرام‌آرام از یک جامعه رخت بریندد، چیزی برای آن جامعه باقی نماند، بدبختی جایی است که گرفتار این شود.

ضرورت شدت غیرت در محیط خانوادگی

لذا اولین محیطی که دارد این نقش را ایفا میکند، همین محیط خانوادگی است. و روی این بسیار تأکید شده است که من عرض کردم از همان هنگام نطفه اهمیت دارد و شروع میشود. این محیط خانوادگی که غالباً شدیدترین محبت در آن هست، باید غیرت هم خیلی قویتر باشد، چون پیوند، پیوندی قوی است. و روی آن زیاد تأکید شده است. انسان در این محیط از نظر نقشی که از مریدان در آن محیط میگیرد نقش آن خیلی اساسی و سرنوشت‌ساز است. غیر آن محیط‌های دیگر است.

فطریات اکتسابی نیست!

من این را مقدّماتاً بگویم که انسان وقتی پا به این نشئه میگذارد، بچه از مادر که متولد میشود، مفلوط به فطرت [] هایی است که اینها آمیخته به وجود او هستند. و این فطرتها در همین دو بُعدی که ما بحث کردیم میباشد، یعنی عقل عملی و دین. همان موقع که به دنیا آمده است. لازم نیست به او بگویی، اکتسابی نیست. او در بُعد معنوی، هم خداجو است، هم خداخواه است. هم دنبال خدا میگردد، هم خدا را دوست میدارد. این فطرت او است یعنی آمیخته به حق است «كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلٰى الْفِطْرَةِ [۵]» هر فرزندی بر اساس فطرت به دنیا میآید. بعد فطرت را هم معنی میکند «الْفِطْرَةُ هِيَ التَّوْحِيدُ». این آمیخته به او است. اصلاً و ابداً نمیخواهد تو به او تحمیل کنی.

تربیت یعنی شکوفایی فطرت

تو فقط یک کار بکن و آن این است که این فطرت را بیا کمک کن، شکوفا کن، رو به رشد ببر، و آلا خود او سرمایه دارد، نمیخواهد تو برای او سرمایه فراهم کنی، چه در بُعد الهی او، چه در بُعد انسانی او. همان موقع که پا به عرصه این نشئه گذاشت در فطرت او این مطلب هست که ظلم بد است، عدل خوب است، فحش بد است، دروغ بد است، خیانت بد است، امانتداری خوب است و... اینها همه در فطرت او است. میگوییم اینها جزء فطریات اوست، یعنی مربوط به بُعد عقل عملی است.

تحمیلی نیست که تو بخواهی به او بگویی، فقط وقتی به دنیا آمد خرابکاری نکن، خواهشی که از تو داریم این است که تو به این بچه ضربه زن. تو به این امانت الهی، خیانت نکن. این خیانت است تو داری میکنی. خواهیم گفت که خیانتها چگونه است. گاهی عملاً، گاهی لفظاً که من الان وارد نمیشوم. الان فقط مقدمات بحثم را میگویم.

صفحه وجودی کودک پاک است

یک سنخ امور هست که اینها به عنوان ملکات نسبت به اعمال مطرح است. ملکه این است که با تکرار یک سنخ اعمال چه از خودش صادر بشود، چه از غیر انعکاس پیدا کند در وجود انسان نقش ببندد. چه سمعی آن، چه بصری آن، اینها بحث بعدی است. صفحه وجودی فرزند، صفحه پاک است، هیچ چیزی در آن نوشته نیست. از نظر ملکات چطور؟ پاک است. هیچ ملکهای نقش ندارد نسبت به کارها و هیچ زمینه و گرایشی ندارد.

ما در معارفمان داریم که فرزند در خانواده که محیط اولی است، به انسانهای دیگر چشم باز میکند و چهرهها را میبیند، اعمال را میبیند و... اینها است که دانه‌دانه جزء واردات او میشود و این روی صفحه سفید پاک اثر میگذارد و نقش میبندد. اینجاست که دست گذاشتند، گفتند باید مراقب باشید! تربیت در ارتباط با اینجاست.

در روایاتمان داریم که مثلاً علی (علیه السلام) به امام حسن (علیه السلام) خطاب کرد، فرمود: «إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أَلْقَى فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَتْهُ فَبَادَرَتْكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوا قَلْبَكَ [۶]» قلب بچه مانند زمین خالی است که هر چه در آن ریخته شود آن را قبول میکند، پس من به تربیت تو مبادرت ورزیدم، پیش از آنکه قلبت سخت شود. این بچه، هیچ چیزی در او نیست، هر چیزی در آن بریزی، مثل زمین میماند که در آن بذری، درختی، بنشانی قبول میکند. این زمین صاف است. حضرت فرمود من قبل از آنکه این دل تو سخت بشود شروع کردم. قبل از اینکه این زمین چیزی قبول نکند، تو را ادب کردم. فرزند ابتدا که میآید، پاک و تمیز است. فطریاتی هم همراه خودش آورده است چه در بعد معنویاش، چه در بُعد انسانیش. خدا در او نهاده، آمده است اینجا. تو هستی که الان میخواهی پایهریزی کنی.

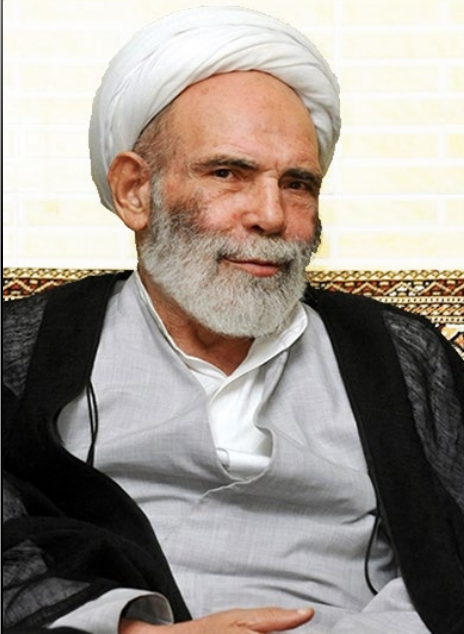
تربیت در کودکی راحت تر است

مسئله مهم اینجاست که فرق بین این محیط با محیطهای دیگر در این است که ملکات در این محیط سریعتر نفوذ میکنند. یک وقت میگویی که پاک است، یک وقت بحث سرعت اثرپذیری است. این دوتاست با آن فرق

تربیت در محیط خانوادگی

* من این را مقدّماتاً بگویم که انسان وقتی پا به این نشئه میگذارد، بچه از مادر که متولد میشود، مفلوط به فطرتها است که اینها آمیخته به وجود او هستند. و این فطرتها در همین دو بُعدی که ما بحث کردیم میباشد، یعنی عقل عملی و دین

* تو فقط یک کار بکن و آن این است که این فطرت را بیا کمک کن، شکوفا کن، رو به رشد ببر، و آلا خود او سرمایه دارد، نمیخواهد تو برای او سرمایه فراهم کنی، چه در بُعد الهی او، چه در بُعد انسانی او. همان موقع که پا به عرصه این نشئه گذاشت در فطرت او این مطلب هست که ظلم بد است، عدل خوب است، فحش بد است، دروغ بد است، خیانت بد است، امانتداری خوب است و... اینها همه در فطرت او است. میگوییم اینها جزء فطریات اوست، یعنی مربوط به بُعد عقل عملی است.



تربیت در محیط خانوادگی

میکند، سریع اثر میگذارد روی آن. من باب مثال، این عبارت را در باب تعلیم و تعلّم شنیدید که دیگر جزء تکیه کلامهای مشهور است «أَلْعَلَّمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ». علم در کودکی مانند حکاکی بر روی سنگ است. سریع اثر میکند و میماند. این «بَقَسُوا» که امیرالمؤمنین در روایت فرمود، معنایش این است. هنوز سخت نشده که بخواهم با زور وارد دل تو بکنم. چون اگر بزرگ شدی، دیگر نمیشود به این زودی در این زمین چیزی بار آورد. اگر بخواهم تعبیر مسامحی کنم، این زمین حتی شخم زدن نمیخواهد؛ که بخواهیم سنگ و کلوخ و... را جمع کنیم که بعد بکاریم. بقدری آماده است! و زود و حسابی هم در آن نفوذ میکند. سرعت نفوذ در اینجا خیلی بالاست. میخواستم اینها را به شما بگویم، این که اسلام این همه تکیه کرده در باره محیط خانواده، برای این رابطه قویایست که در کار است. اولین محیط است که میخواهد این ملکات را، در این دل پاک و صاف روح، صفحه تمیز، وارد کند. ما این همه سفارش در روایاتمان داریم. حتی راجع به خود انبیاء، نسبت به مأموریتهای الهی، اینکه به آنها هم میگویند اول برو سراغ خانوادهها، به این خاطر است. حالا من آدمم خیلی دایره آن را هم ضیق کردم. لذا میخواستم این را عرض بکنم که این همه سفارش که شده است، جهتش این است.

اقتضای غیرت انسانی و الهی تربیت فرزند به آداب انسانی و الهی است

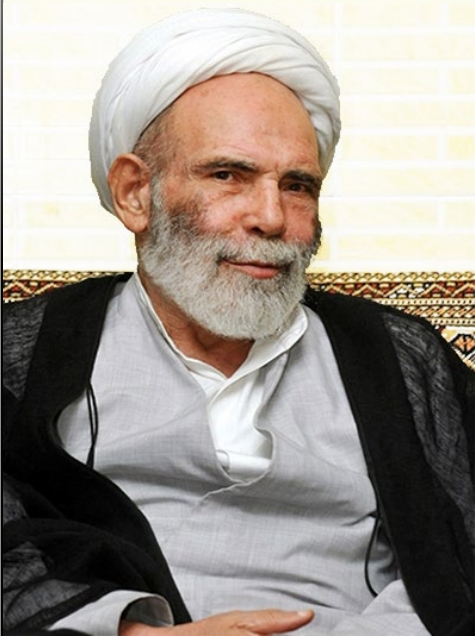
غیرت انسانی و الهی اقتضا میکند که فرزند را به آداب انسانی و الهی تربیت کنی. یک انسان تحویل جامعه بده، یک مؤمن تحویل جامعه بده، نه یک حیوان. به خدا قسم حیوان دو پا زیاد است. نمیخواهد تو دلسوزی کنی که بخواهی حیوان دو پا زیاد کنی! خدا خیلی فراوان دارد! دنبال این باشید که یک انسان تحویل جامعه بدهید. یک مؤمن تحویل جامعه بدهید. غیرت ایمانی، یعنی دینی و انسانی تو اقتضای این معنا را میکند، اگر حبّ صادقانه، خالصانه داری باید اینگونه تربیت کنی.

تو که انسانی و نسبت به فرزندت حبّ انسانی و الهی داری، مسئله حیوانیت تحتالشعاع است. لذا علی (علیه السلام) میگوید: بیشترین کارت را برای تربیت و بعد معنوی او بگذار. حیوانیت او را بگذار باشد. خدا به او میدهد مثل بقیه حیوانات که برای آنها روزی میدهد و اینها از گرسنگی نمردند، در بیابانها میچرند... اللهم صل علی محمد و آل محمد ...

* این زمین حتی شخم زدن نمیخواهد؛ که بخواهیم سنگ و کلوخ و... را جمع کنیم که بعد بکاریم. بقدری آماده است! و زود و حسابی هم در آن نفوذ میکند. سرعت نفوذ در اینجا خیلی بالاست.

* دنبال این باشید که یک انسان تحویل جامعه بدهید. یک مؤمن تحویل جامعه بدهید. غیرت ایمانی، یعنی دینی و انسانی تو اقتضای این معنا را میکند، اگر حبّ صادقانه، خالصانه داری باید اینگونه تربیت کنی.

- [۱] بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۴۲
- [۲] سوره مبارکه حجرات، آیه شریفه ۱۰.
- [۳] اصول کافی، ج ۸، ص ۱۵۰.
- [۴] نهج البلاغه، حکمت ۳۵۲.
- [۵] بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۷۷.
- [۶] نهج البلاغه، نامه ۳۱.



تربیت در محیط خانوادگی: ۲

ادب؛ ارثی جاودانه برای فرزندان

تربیت در محیط خانوادگی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.
رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) قَالَ: «إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ [۱]» غيرت از آثار ایمان است.

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به محیط‌هایی بود که انسان در آن محیطها ساخته میشود و رابطها در آن محیطها محبتی است. غیرت هم از محبت نشأت میگیرد و همان محبت موجب میشود که شخص غیور، چه نسبت به خودش، چه نسبت به آن کسانی که تحت نظر او در آن محیط هستند نقش سازندگی داشته باشد. گفته شد اولین محیط که قویترین رابطه محبتی در آن است، محیط خانوادگی است و بالاترین رابطه هم، رابطه میان پدر و مادر در ارتباط با فرزند است که نقش سازندگی دارد.

بحث به اینجا رسید که فرزند برای والدینش میراث است. این را هم عرض کردم که فرزند ادامه وجودی پدر و مادر در این نشئه است، و بقاء والدین به بقاء اوست. از طرفی هم فرزند امانتی الهی است. یک وقت میگوییم به اینکه خود فرزند میراث است، یک وقت تو خودت میخواهی میراثی برای او بگذاری. اینها دو گونه متفاوت است. ادب، ارثی جاودانه برای فرزند

در اینجا این مطلب مطرح میشود که: معمولاً وقتی ارثیه گفته میشود، میروند سراغ مال! حال اینکه اگر امر دائر بشود به اینکه در دست فرزند چیزی بماند، باقی باشد بهتر است یا مثل مال فانی؟ در اینکه اگر ارث فانی شود به درد نمیخورد، شبههای نیست. باقی باشد بهتر است. بقاء هم، نه به این معنا که تا در دنیاست باقی بماند؛ بلکه در تمام نشئات وجودی - چه نشئه دنیا، چه نشئه برزخ و چه آخرت - باقی باشد. چیزی به او ارث بدهی و برای او بگذاری که وسیله سیر او در این نشئات باشد. حضرت امام صادق (علیه السلام) در باب آنچه که برای فرزند به ارث گذاشته میشود فرمودند: «إِنَّ خَيْرَ مَا وَرَّثَ الْآبَاءُ لِأَبْنَائِهِمُ الْآدَبَ لَا الْمَالَ فَإِنَّ الْمَالَ يَذْهَبُ وَ الْآدَبُ يَبْقَى [۲]» همانا بهترین چیزی که پدران برای فرزندان به ارث میگذارند، ادب است نه مال. چرا که مال از بین میرود و ادب باقی میماند. امام صادق (علیه السلام) فرق میگذارد بین مال و ادب. بهترین چیزی که پدران برای فرزندان به ارث میگذارند ادب است نه مال، بعد علت را هم خیلی روشن بیان میفرمایند: مال از بین رفتنی است، اما ادب از بین نمیرود.

ادب، سازنده شاکله وجودی هر شخص

چرا مال از بین رفتنی است و ادب باقی میماند؟ زیرا ادب شاکله وجودی و روحی انسان را میسازد و شکل به آن میدهد. وجود برزخی ما هم تا قیامت، همان شاکله وجودی است.

شاکله وجودی هر فردی که ظاهراً شبیه انسان است، ممکن است انسان نباشد. باطن او را که تو نمیبینی! چشم برزخی تو باز نشده است تا بفهمی در باطن او چه هست! باطن هر کس شکل خاص خودش را دارد. ممکن است باطن انسان یک گرگ درندهای باشد. البته با مرگ چشم برزخی آدمی باز میشود: «فَبَصُرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا [۳]» امروز چشمت تیزبین شده است یعنی حقیقت همه چیز را میبینی. آن موقع است که انسان میبیند وضعش چگونه است. وقتی از این عالم دارد میروند میفهمند انسان میروند، یا یک حیوان میروند. راجع به قیامت هم داریم «وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ [۴]» و هنگامی که حیوانات وحشی برانگیخته میشوند.

پس ادب شاکله وجودی هر انسانی را میسازد. حالا اگر تعبیر میکنم به انسان، مسامحه است. باید بگویم هر شخص. این ادب است که موجب میشود شخصی به شکل انسانی الهی بشود. یعنی ملکات الهی پیدا کند.

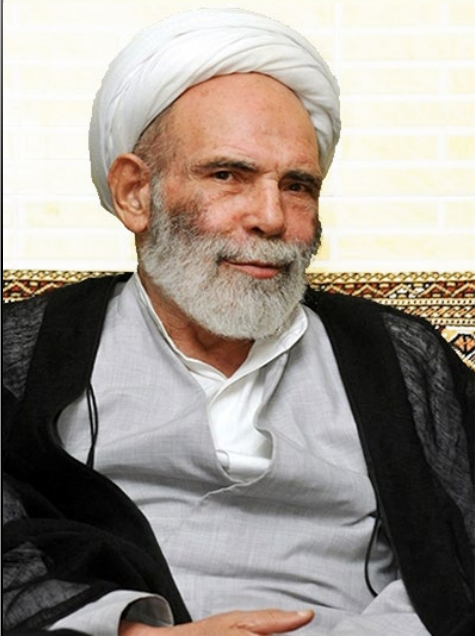
نقش پدر و مادر در الهی شدن فرزند

در اینجا این مسئله مطرح میشود که: نقش پدر و مادر در این مسئله چیست؟ آن کسانی که پرورش دهنده انسان هستند - یعنی والدین - چه نقشی در رابطه با الهی شدن فرزند دارند؟ چون اولین محیط که میخواهد انسان را بسازد اینجاست. منشأ غیرت آنها محبت است و غیرتشان هم همانطور که در جلسه گذشته گفتیم، غیرت حیوانی نیست. غیرت انسانی و الهی است، بُعد معنوی انسان است.

اگر والدین میخواهند فرزند از نظر باطن، صورتی الهی و انسانی پیدا کند، بدانند این امر از همان تربیتی که آنها میکنند، تحقق مییابد. درباره نقش والدین تعبیراتی وجود دارد که همه آنها متخذ و برگرفته از معارف ماست مانند اینکه نقش والدین مانند نقش زارع و دهقان است. اما با تفاوتهایی! زارع هم باید زمین را شخم بزند و آماده کند، هم بذر بپاشد یا نشا کند و بعد هم آبیاری بکند تا آرام آرام، محصول برسد و ثمر دهد.

تربیت فرزند از زراعت آسانتر است

والدین هم نقش زارع و دهقان را دارند اما به یک معنا خیلی آسانتر. شاید این تعبیر را تا به حال نشنیده باشید



* شاکله وجودی هر فردی که ظاهراً شبیه انسان است، ممکن است انسان نباشد. باطن او را که تو نمیبینی! چشم برزخی تو باز نشده است تا بفهمی در باطن او چه هست! باطن هر کس شکل خاص خودش را دارد. ممکن است باطن انسان یک گرگ درندهای باشد.

* نقش والدین مانند نقش زارع و دهقان است. اما با تفاوتهایی! زارع هم باید زمین را شخم بزند و آماده کند، هم بذر بپاشد یا نشا کند و بعد هم آبیاری بکند تا آرام آرام، محصول برسد و ثمر دهد.

تربیت در محیط خانوادگی

که تربیت برای والدین خیلی آسانتر است نسبت به کاری که زارع و دهقان برای محصولش انجام میدهد، نه سختتر! زارع باید سه کار بکند: هم باید زمین را شخم بزند و آماده کند، هم بذر را بپاشد، هم آبیاری کند. بعد بنشیند دستش را روی هم بگذارد ببیند ثمری میگیرد یا نه. ولی در مورد تربیت طفل لازم نیست دو کار اول را بکند، یک کار بکن. چون از نظر زمین، زمین آن طفل آماده است، هیچ شخم زدن نمیخواهد. در روایتی که جلسه گذشته مطرح شد دیدید که علی (علیه السلام) به این مضمون فرمودند که بچه‌ای که تازه در دامن تو چشم باز کرده، صفحه روح او، قلب او، پاک است. هیچ سنگ و کلوخی در آن نیست. اتفاقاً سریع هم اثر میگذارد. هم سریع است و هم عمیق. هر دو در تعبیر حضرت وجود دارد.

بذر هم لازم نیست تو بپاشی، بذر آن را خدا پاشیده است. بذرش همان عقل عملی است. تمام اموری که از دیدگاه عقل ما حسن است یا قبیح است، همه اینها را میداند. اما به صورت بالقوه است، استعداد است. تو فقط این را در طفل به فعلیت برسان. یعنی اینکه تو فقط باید آبیاری بکنی. زمین آماده است، نشا را خدا کاشته است، بذر را پاشیده است. تو میتوانی خیانت نکنی؟! میتوانی جنایت نکنی!!

ادب، آب حیات تربیت انسان است

حرف این است که ای پدر و مادر! فقط آب بده! حال میگویم که آب دادن یعنی چه. علی (علیه السلام) فرمودند: «إِنَّ بَدْوَى الْعُقُولِ مِنَ الْحَاجَةِ إِلَى الْأَدَبِ كَمَا يَظْمَأُ الزَّرْعُ إِلَى الْمَطَرِ [۵]» [نیا ز ذوی العقول به ادب مانند نیا زرع است به باران.

این عقل، عقل نظری نیست، عقل عملی است. همه انسانها احتیاج به ادب دارند، اما میدانی ادب برای آنها مثل چه میماند؟ احتیاجشان مثل این است که زرع احتیاج به باران داشته باشد، نقش ادب مانند نقش باران و آب است.

والدین باید فقط کاری کنند که عقل عملی طفل، به فعلیت برسد. به فعلیت برسد یعنی چه؟ یعنی عقل عملی را که جنبه استعدادی دارد و به صورت بالقوه است، شکوفا کند.

ادب یعنی شکوفایی عقل عملی

لذا در روایاتمان داریم که والدین باید به او شکل بدهند و در او ملکات ایجاد کنند. چگونه ملکه را برای او درست میکنند؟ علی (علیه السلام) این تعبیر را میفرماید که: «لِلأَدَبِ صُورَةُ الْعَقْلِ [۶]» ادب صورت عقل است.

مراد عقل عملی است. یعنی آن بذرها باید به فعلیت برسد، ادب آنها را به فعلیت میرساند. ما در بحثهای طلبگی خودمان میگوییم فعلیت شیء به صورت شیء است. نقش ادب این است که آن چیزهایی که در مکنون طفل نهفته است را آشکار میکند و به فعلیت میرساند. چه در بعد انسانی او، چه در بعد الهی او. «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ [۷]» هر طفلی بر سرشت الهی دنیا می آید.

تربیت از دو طریق سمعی و بصری است

بنابراین، تو اگر میخواهی چیزی برای او به ارث بگذاری، یک چیزی را انتخاب کن که در تمام نشئات وجود پاش از آن بهره بگیرد، و آن تربیت است. تربیت مانند مسئله زراعت است. اما با این تفاوت که خیلی آسانتر از آن است. این زمین شخم زدن نمیخواهد، بذر پاشیدن نمیخواهد، نشا کاشتن نمیخواهد. خدا کاشته است. تو خرابکاری نکن! فقط آن را آب بده! حالا با چه چیزی آب بدهی؟ تربیت از دو طریق سمعی و بصری است.

ملکات ما بر اثر تکرار ایجاد میشود. هنگامی که بچه به دنیا میآید، از نظر درونی اینگونه است که یک قوه حافظه دارد (اتاق بایگانی). هر چه به او بگویی و هر چه ببیند، سریع میبرد و در اتاق بایگانی اش میگذارد. سرعت گیرندگی اش زیاد و عمیق است. وقتی هم رفت آنجا، به این زودی بیرون نمیآید. وقتی که این کار تکرار شد، به صورت ملکه در میآید و شاکله او را تشکیل میدهد. شاکله وجودی معنایش این است که ملکات، از دو راه سمعی و بصری شاکله وجودی و درونی انسان را تشکیل میدهد.

ما در روایاتمان داریم که بچه وقتی به دنیا آمد، مستحب است همان روز اول، در گوش راست او اذان گفته شود و در گوش چپ او اقامه. یعنی اولین صوت و آهنگی که از راه سمع و گوش به او میرسد، توحید و نبوت... باشد. این در روز اول مستحب است. میگویند تا قبل از اینکه ناف او بیفتد که معمولاً حدود ده روز طول میکشد این کار مستحب است و این از طریق سمع است.

روایتی از امام باقر (علیه السلام) است و هم از امام صادق (صلوات الله علیه) است که فرمودند: «إِذَا بَلَغَ الْغُلَامُ ثَلَاثَ سِنِينَ يُقَالُ لَهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ثُمَّ يَتْرُكُ [۸]». بچه وقتی به سه سالگی رسید به او هفت مرتبه اینگونه گفته شود که: بگو: لا اله الا الله سپس رها شود»

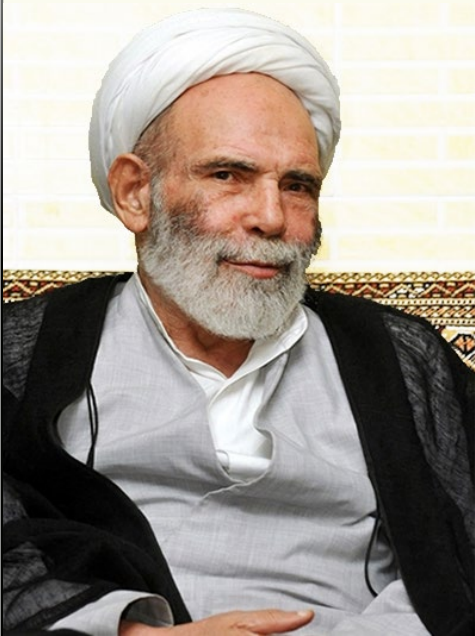
وقتی بچه به سن سه سالگی رسید یعنی دو سالش تمام شد، میخواست وارد سه سال بشود و معمولاً بچه زبان باز می کند که میتواند کلمات را بگیرد و ادا کند - «بَلِّغْ» یعنی میرسد به اینجا - به او کلمه توحید را بگو و هفت بار هم بگو. چرا هفت بار؟ برای اینکه این کلام با تکرار ملکه‌ای او بشود، یادش نرود.

تأثیر مخرب صداهای شیطانی بر تربیت کودکان

معارف ما این است. انسان الهی بساز، از همان کوچکی، از روز اول کلام الهی به گوشش بخورد. آهنگ الهی را بشنود نه آهنگ شیطانی را. وای به حال آن جامعه‌های که اطفال آن به آهنگ شیطانی معتاد بشوند. به خدا

* بذر هم لازم نیست تو بپاشی، بذر آن را خدا پاشیده است. بذرش همان عقل عملی است. تمام اموری که از دیدگاه عقل ما حسن است یا قبیح است، همه اینها را میداند. اما به صورت بالقوه است، استعداد است. تو فقط این را در طفل به فعلیت برسان. یعنی اینکه تو فقط باید آبیاری بکنی. زمین آماده است، نشا را خدا کاشته است، بذر را پاشیده است. تو میتوانی خیانت نکنی؟! میتوانی جنایت نکنی!!

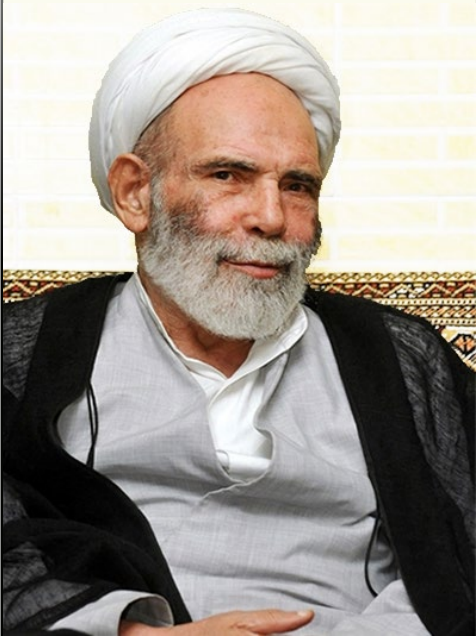
* هنگامی که بچه به دنیا میآید، از نظر درونی اینگونه است که یک قوه حافظه دارد (اتاق بایگانی). هر چه به او بگویی و هر چه ببیند، سریع میبرد و در اتاق بایگانی اش میگذارد. سرعت گیرندگی اش زیاد و عمیق است. وقتی هم رفت آنجا، به این زودی بیرون نمیآید. وقتی که این کار تکرار شد، به صورت ملکه در میآید و شاکله او را تشکیل میدهد. شاکله وجودی معنایش این است که ملکات، از دو راه سمعی و بصری شاکله وجودی و درونی انسان را تشکیل میدهد.



قسم اگر میگفتند این آهنگهای شیطانی استحباب دارد، اینگونه اصرار نمی‌بود. میفهمید چه دارید می‌کنید؟ دشمنانتان دارند به اهدافشان میرسند.

تربیت در محیط خانوادگی

- [۱]. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۴۲
- [۲]. اصول کافی، ج ۸، ص ۱۵۰
- [۳]. سوره مبارکه ق، آیه شریفه ۲۲
- [۴]. سوره مبارکه تکویر، آیه شریفه ۵
- [۵]. غرر الحکم، ص ۵۳، روایت ۴۰۶
- [۶]. غرر الحکم، ص ۲۴۷، روایت ۵۰۹۷
- [۷]. بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۷۹
- [۸]. بحار الانوار، ج ۸۵، ص ۱۳۱



تربیت در محیط خانوادگی: ۳

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ): «إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ [۱]» غیرت از آثار ایمان است.

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما در مسئله غیرت بود که از محبت ناشی میشود. همچنین پیرامون محیطهایی که انسان در طول زندگی، در آن محیطها ساخته میشود بحث شد. گفته شد اولین محیط، محیط خانوادگی است، که به طور غالب شدیدترین محبتها در این محیط است و این رابطه محبتی در محبت پدر و مادر به فرزند برقرار است و لذا غیرتی که از محبت ناشی میشود و ریشه در محبت دارد، اقتضا میکند که پدر و مادر فرزندشان را در بُعد انسانی و الهی بسازند. عرض کردم که ساختار وجودی انسان (که شاکله انسان را تشکیل میدهد) بوسیله تربیت ایجاد میشود و در همین محیطهاست که انسان ساخته میشود.

بحث به اینجا رسید که تربیت غالباً از دو راه سمعی و بصری است. لذا وارد این بحث شدم که در اسلام برای پدر و مادر، آدابی وجود دارد که برای ساختن فرزند از همان هنگام تولد چه کارهایی را باید انجام دهند. اسلام کارهایی که برای ساختن فرزند و ساختن شاکله وجودی او از روز تولد تا دو سالگی لازم است را، از راه سمعی بیان کرده است.

در باب گفتاری و شنیداری گفتیم در آداب اسلامی امر کردهاند که دو سال او که تمام شد و وارد سه سال شد (که در این زمان غالباً هم دریافت میکند و هم بازگو میکند) کلمه توحید را به او بیاموز و تکرار هم بکن تا اینکه برای او ملکه شود. یعنی شاکله توحیدی داشته باشد.

تأثیر اعمال دیداری در تربیت فرزند

از آنجایی که در مقابل کارهای گفتاری و شنیداری، کرداری و رفتاری است؛ ما به اعمال و اقدامات بصری (دیداری) میپردازیم. راجع به اقدامات دیداری، در روایات اشاره شده به اینکه وقتی کودک، شش سالش تمام شد و میخواهد وارد هفت سال بشود، اینجا مقتضی آموختن را دارد. قبل از هفت سالگی بحث گفتار بود، اینجا بحث اعمال است. در یک روایتی پیغمبر اکرم فرمودند: «عَلِّمُوا أَوْلَادَكُمْ الصَّلَاةَ إِذَا بَلَغُوا سَبْعًا [۲]» فرزندان را آنگاه که به هفت سالگی وارد میشوند نماز بیاموزید.

شش سال او که تمام میشود و وارد هفت سال میشود، جنبه دیداری و رفتاری دارد. به پدر و مادر میگوید: بایست و نماز را بخوان و به او این عمل را بیاموز! بحث آموزش رفتاری است نه گفتاری.

میفرماید بعد از آموزش عملی رهائش نکن، بیا سراغ آموزش گفتاری. ایستادی نماز خواندی، به او بگو: بابا جان! مرا نگاه کن! به این میگویند نماز. بابا جان نماز میخوانم، نگاه کن!

کم کم این عمل تو را یاد میگیرد. در این سنین سریع یاد میگیرد و گیرندهاش بسیار قوی، سریع و عمیق است و فوراً به حافظه میبرد. حافظه هم اتاق بایگانی است. آن را در اتاق بایگانیاش نگاه میدارد. قشنگ عکسبرداری میکند، فیلم میگیرد.

تأکید و تکرار با روشهای صحیح در تربیت مؤثر است

این عمل را که آموزش دادی؛ باز هم رهائش نکن، دوباره بیا سراغ اقدامات گفتاری. یک روایت از علی (علیه السلام) است که فرمود: «أَدَبُ صِغَارِ أَهْلِ بَيْتِكَ بِلِسَانِكَ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الطَّهْوَرِ [۳]» کودکان خانوادها را با زبانت به نماز و وضو تربیت کن.

اگر میخواهی در بُعد معنوی او این روح را بسازی، بدان که با تکرار ملکه میشود. تربیت خیلی ظرافت دارد. برخلاف آنچه همه میگویند این مباحث خیلی مشکل نیست ولی به نظر من از نظر مباحث علمی ظرافت دارد و ظرافتش این است که در این سنین که داری عملاً به او آموزش میدهی، و بعد هم لفظاً روی آن تأکید میکنی، مواظب باش وقت روشی غیر الهی و غیر انسانی به کار نگیری. - نعوذ بالله - با خشونت رفتار نکنی! وگرنه بری میشود از هر چه دین است. اگر به این نحو باشد، کشف از جهالت تو است.

تفاوت میان اصل تربیت و روش تربیت

یک بحث دیگری هم هست که من فقط تذکر میدهم و آن اینکه روش در تربیت، جدای از اصل تربیت است. او را باید تربیت کنی ولی نه با الفاظ خشن و امثال اینها. بلکه باید او را به شوق بیاوری، که اینها روش تربیتی است. باید میان اصل تربیت و روش تربیت، جداسازی بکنیم.

ما یک آیه داریم از آیات شریفه قرآن که اصل مسئله آموزش و تربیت را، چه نسبت به خود، چه نسبت به کسانی که جزو خاندان محسوب میشوند، مطرح میکند و به طور کلی به ما که مؤمن هستیم و اعتقاد به مبدأ و معاد داریم، خطاب میکند که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا [۴]» ای کسانی که ایمان آوردید، جانهای

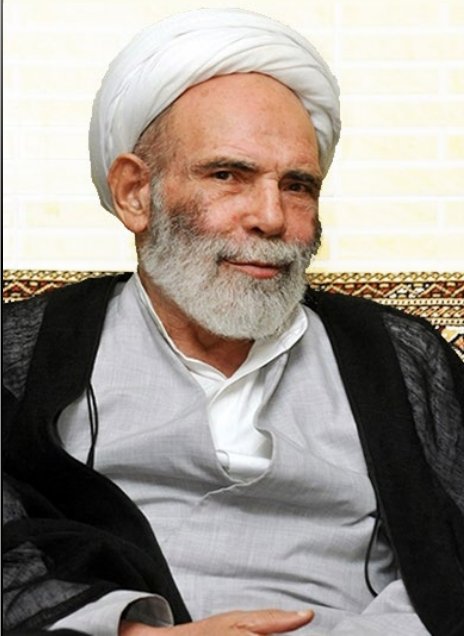
تربیت در محیط خانوادگی

* شش سال او که تمام میشود و وارد هفت سال میشود، جنبه دیداری و رفتاری دارد. به پدر و مادر میگوید: بایست و نماز را بخوان و به او این عمل را بیاموز! بحث آموزش رفتاری است نه گفتاری.

میفرماید بعد از آموزش عملی رهائش نکن، بیا سراغ آموزش گفتاری. ایستادی نماز خواندی، به او بگو: بابا جان! مرا نگاه کن! به این میگویند نماز. بابا جان نماز میخوانم، نگاه کن! کم کم این عمل تو را یاد میگیرد. در این سنین سریع یاد میگیرد و گیرندهاش بسیار قوی، سریع و عمیق است و فوراً به حافظه میبرد.

* مواظب باش یک وقت روشی غیر الهی و غیر انسانی به کار نگیری. - نعوذ بالله - با خشونت رفتار نکنی! وگرنه بری میشود از هر چه دین است. اگر به این نحو باشد، کشف از جهالت تو است.

* روش در تربیت، جدای از اصل تربیت است. او را باید تربیت کنی ولی نه با الفاظ خشن و امثال اینها. بلکه باید او را به شوق بیاوری، که اینها روش تربیتی است. باید میان اصل تربیت و روش تربیت، جداسازی بکنیم.



خودتان و خاندانتان را از آتش جهنم حفظ کنید. این یک فرمان کلی است.

راههای نجات خود و خانواده از آتش

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که حضرت فرمود: «لَمَّا نَزَلَتْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا قَالَ النَّاسُ كَيْفَ نَقَى أَنْفُسَنَا وَ أَهْلِيْنَا؟» وقتی این آیه نازل شد مردم گفتند: چگونه ما خودمان و خانواده‌مان را از آتش جهنم حفظ کنیم؟ پیغمبر اکرم جواب دادند: «إِعْمَلُوا الْخَيْرَ وَ ذَكَّرُوا بِأَهْلِيكُمْ وَ أَذَبُوهُمْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ [۵]» کارهای خیر انجام دهید و خانواده‌هایتان را به آن یادآور شوید و آنها را بر بندگی خدا ادب نمائید. من فهرست‌وار توضیح میدهم که پیامبر اکرم چه میفرمایند.

عمل خیر

اول به راه کرداری و رفتاری اشاره میفرماید «إِعْمَلُوا الْخَيْرَ» شما کردار و رفتارتان را، یک رفتاری بکنید که خوب و پسندیده باشد. خود این عمل در خانواده، یک تیر و دو نشان است؛ در بعد الهی و انسانی خودت را از آتش نجات میدهی؛ مثلاً نماز میخوانی، کمک به مستمندان میکنی و... با این کار، هم خودت را از آتش نجات میدهی؛ هم خانواده‌ها را. چون داری آنها را آموزش میدهی و وظیفه تو هم آموزش دادن بوده است. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا به همه مؤمنین خطاب میکند که هم خودت را باید از آتش نجات بدهی، هم خانواده‌ها را. یعنی نجات آنها با دست تو است. بعد سؤال میکنند آقا! چگونه این کار را انجام دهیم؟ میفرماید: کار خیر بکنید! آیا با کار خیر من او را از آتش نجات پیدا میکند؟ بله! ببینید چگونه پیغمبر مسأله را روشن می فرماید. وظیفه‌ها این بوده است که کار خیر کنی. با این کار هم خودت نجات پیدا میکنی، هم او را عملاً تأدیب میکنی و به او میآموزی. این که تعبیر کردم یک تیر و دو نشان است، این مطلب است: هم خودت را از آتش نجات میدهی، هم او را. چون داری آموزش عملی میکنی.

یادآوری و تذکر

بعد میفرماید: «وَ ذَكَّرُوا بِأَهْلِيكُمْ» یادآور شو به خانواده‌ها! یعنی وقتی کار خیر کردی و او هم یاد گرفت، بعد به آنها یادآوری کن. خودت که عمل را ادامه میدهی، به آنها هم یادآوری بکن که نکنند آنها را ترک کنند. تا شاکله و ملکه برای آنها بشود و شاکله وجودی آنها را تشکیل دهد.

کار خیر را با دست کودک انجام دهید

«وَ ذَكَّرُوا بِه (أَي بِالْخَيْرِ) أَهْلِيكُمْ». یادآورشان کن به کارهای خیر. ما در باب اعمال نیک داریم که خیر، به طور عملی و لفظی باید کنار هم باشد. نسبت به تربیت کسانی که تحت تربیت انسان قرار میگیرند مثل فرزند انسان، باید با هم باشد تا خوب تأثیر بگذارد. در یک روایتی از امام رضا علیه السلام آمده که حضرت فرمود: «مَرَّ الصَّبِيُّ فَلَيْتَصَدَّقَ بِيَدِهِ بِالْكَسْرَةِ وَ الْقَبْضَةِ وَ الشَّيْءِ وَ إِنْ قَلَّ [۶]» کودک را امر کن تا با دست خود صدقه بدهد، اگر چه کم باشد.

بصورت گفتاری به او امر کن این کار را بکن! حال که میخواهی دستگیری از مستمند کنی و صدقه بدهی با دست او بده! پول را بده به او بگو: تو بده! صدقه را تو میدهی! اما به دست او بده! ببینید چقدر زیبا میآید مطلب را بیان میفرماید: «فَلَيْتَصَدَّقَ بِيَدِهِ» با دست بچه‌ها - قبضه را یک مشت میگویند - میخواهی در راه خدا اتفاق کنی، دستگیری از مستمندان بکنی، هم به او امر کن، هم با دست او این کار را بکن! یعنی هم گفتاری هم کرداری. هر دو با هم.

خیر یعنی کار انسانی و کار خداپسندانه

حضرت دو جمله را فرمود: «إِعْمَلُوا الْخَيْرَ» و «وَ ذَكَّرُوا بِه» به خیر یادآوری کن. چون ضمیر به خیر برمیگردد. در اینجا دو مطلب است که اشاره میکنم. اول اینکه خیر به معنای خوبی است. مفهوم عام دارد. هم رفتارهای انسان پسندانه است، هم خداپسندانه. هر دو آن را خیر میگویند. یعنی هم به کاری که از دیدگاه الهی نیک است خیر میگویند، و هم به کاری که از دیدگاه انسانی پسندیده است. به هر دو آنها خیر میگویند. روایت هر دو آنها را در بر میگیرد، کمک به مستمندان از دیدگاه انسانی خیر است. اما نماز خواندن از دیدگاه الهی خیر است. خیر که گفته میشود، دو مصداق دارد؛ هم از دیدگاه انسانی یک مصداق دارد، هم از دیدگاه الهی. هیچ مانعی هم ندارد کاری از دیدگاه انسانی خیر باشد و الهی هم باشد. که این بحثی است که بعد - انشاء الله - وارد می‌شوم.

تأکید بر تربیت الهی

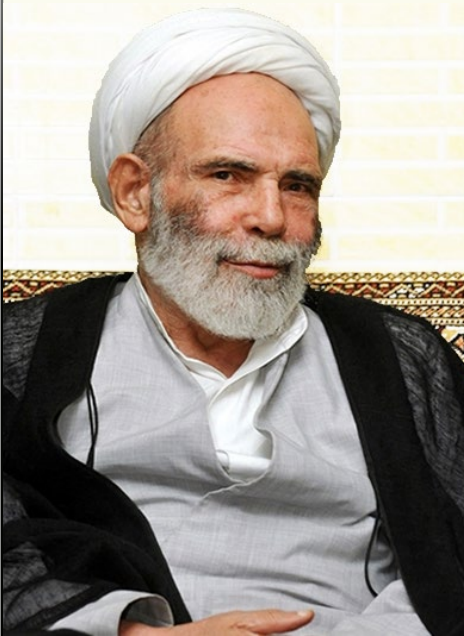
اول کلی را بیان میفرماید که هر دو آن را در بر میگیرد. بعد میفرماید: «وَ أَذَبُوهُمْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ» این را جداسازی میکند و روی این تکیه میکند که آنچه از دیدگاه الهی خیر است، و خداوند به او امر فرموده است - طاعت - روی این کار کن! یک شاکله وجودی الهی هم بساز! هم انسانی، هم الهی! اما روی بعد الهی آن سرمایه‌گذاری کن! «وَ أَذَبُوهُمْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ» او را تربیت کن، یک تربیت الهی!

موعظه‌ی کسی که عامل است تأثیر میگذارد

چهارم اینکه تمام این جملات حساب شده است. یعنی همینطور - نعوذ بالله - بی‌اساس نیست. اینها همه حساب

تربیت در محیط خانوادگی

* میفرماید: کار خیر بکنید! آیا با کار خیر من او را از آتش نجات پیدا میکند؟ بله! ببینید چگونه پیغمبر مسأله را روشن می فرماید. وظیفه‌ها این بوده است که کار خیر کنی. با این کار هم خودت نجات پیدا میکنی، هم او را عملاً تأدیب میکنی و به او میآموزی. این که تعبیر کردم یک تیر و دو نشان است، این مطلب است: هم خودت را از آتش نجات میدهی، هم او را.



شده است که چه چیزی را اول بگوید، چه چیزی را بعد بفرماید. چه بسا در باب تربیت اشاره به این نکته بسیار اساسی است که اول «إِعْمَلُوا الْخَيْرَ» بعداً «وَذُكِّرُوا بِهِ أَهْلِيكُمْ».

اول میگوید: «إِعْمَلُوا» اول خودت برو کار خوب بکن. بعد میگوید «وَذُكِّرُوا بِهِ أَهْلِيكُمْ» بعد به بچه‌ها بگو کار خوب بکن! چرا؟ چون اگر بخواهی این گفتار تو اثر داشته باشد، باید مسبوق به کردار تو باشد. گفتاری مؤثر است که مسبوق به کردار باشد و الّا بی‌فایده است. بلکه اگر منافات داشته باشد اثر عکس دارد. ما این را منافقانه می‌گوییم. بچه با خود میگوید: به من میگوید این کار را بکن، خود او آن کار را نمیکند!!!

اگر میخواهی بچه‌ها درست بشود باید اینگونه عمل کنی. موعظه اگر بخواهد مؤثر باشد، واعظ باید عامل باشد. علی(علیه السلام) میگوید من شما را موعظه میکنم چون خودم قبلاً به آنها عمل کردم. موعظه کار هرکسی نیست. آن کسی که عامل است باید موعظه کند. آن وقت مؤثر واقع میشود. اول میفرماید «إِعْمَلُوا الْخَيْرَ» و بعد میگوید «وَذُكِّرُوا بِهِ أَهْلِيكُمْ» خودت کار انسانی و الهی بکن، بعد به فرزندان و خانواده‌ها بگو و تذکر بده.

یادآوری و تذکر خیر، موجب شکوفایی فطریات است

پنجم. چه بسا یک نکته دقیقی در این جمله «ذُكِّرُوا بِهِ أَهْلِيكُمْ» به کار رفته است. «به یاد او بیاور» و «یاد او بده» با هم تفاوت دارد. در روایت «یاد او بده» نیست. بلکه این است: به او یادآوری کن! یعنی آنچه را که میدانسته است را به یاد او بیاور! فرق است بین یاد دادن و یادآوری کردن. در «وَذُكِّرُوا بِهِ أَهْلِيكُمْ» یادآوری را مطرح میکند. یک وقت ظاهر روایت را میگیریم، معنای آن این است که وقتی خود تو انجام دادی، بعد به یادآوری او کن که آن کاری را که من کردم تو هم انجام بده! این ظاهر آن است. یک وقت آنچه را در وجود اوست یادآوری میکنی.

این بحث گذشت که هر انسانی که پا به این عرصه و نشئه میگذارد، هم فطریتهای انسانی از ناحیه الهی در او نهفته است، هم الهی. هر دو آنها هست. یعنی چه در بُعد انسانی - که میگوییم عقل عملی - چه در بُعد الهی او. در جلسات گذشته گفتیم که خدا در این زمین، هم بذر خیرهای انسانی پاشیده است، هم خیرهای الهی. نشای هر دو را کاشته است. تو فقط او را آب بده و این را شکوفایش کن!

چه بسا اشاره به این باشد آن خیر را یادآوری کن. «بِه» به خیر برمیگردد نه به عمل. «وَذُكِّرُوا بِالْخَيْرِ أَهْلِيكُمْ» (لا يَمَلِكُمْ). یعنی خیر را، این نشایی را که خدا در دل او کاشته است و در وجود او هست، مفسور است به فطرت خیر را به یادش بیانداز. چه در بُعد انسانی او، چه در بُعد الهی او. تو یادآوری کن! کأنه اگر فراموش کرده است، میفهمد و به یادش میآید. تا به او بگویی کمک کردن به مستمندان خوب است، همانی که در درون او هست شکوفا میشود، و بیرون میریزد.

در بُعد الهی آن هم همینطور است. لذا تعبیر میکنند «وَذُكِّرُوا بِهِ» (أَي ذُكِّرُوا بِالْخَيْرِ أَهْلِيكُمْ) نمیخواهد یاد او بدهی، خدا یاد او داده است. تو فقط یادآوری کن و با کارهایت نگذار به فراموشی بسپرد! هم غیرت انسانی تو اقتضا میکند، هم غیرت الهی تو اقتضا میکند که این بچه را اینگونه تربیت کنی.

نهفته در آن را آشکار کن، یک روایت از علی (علیه السلام) میخوانم که در این جلسه نمیتوانم باز کنم. حضرت فرمود: «الْأَدَبُ فِي الْإِنْسَانِ كَشَجَرَةٍ أَصْلُهَا الْعَقْلُ [۷]» ادب در آدمی مانند درختی است که ریشه‌اش عقل است. تو که داری تربیت میکنی و این مسائل خیر را به او میگویی، بدان این درخت یک ریشه دارد. ریشه‌اش تو نیستی. تو نمیتوانی ریشه به این بدهی. ریشه‌اش را خدا کاشته است و آن عبارت است از عقل! چه در بُعد انسانی او، چه در بُعد الهی او. عقل اعم از نظری و عملی است. در حقیقت تو آنچه را که نهفته است در او آشکار کن...

[۱] بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۴۲

[۲]

[۳] مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۵۵

[۴] سوره مبارکه تحریم، آیه ۶

[۵] مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۰۱

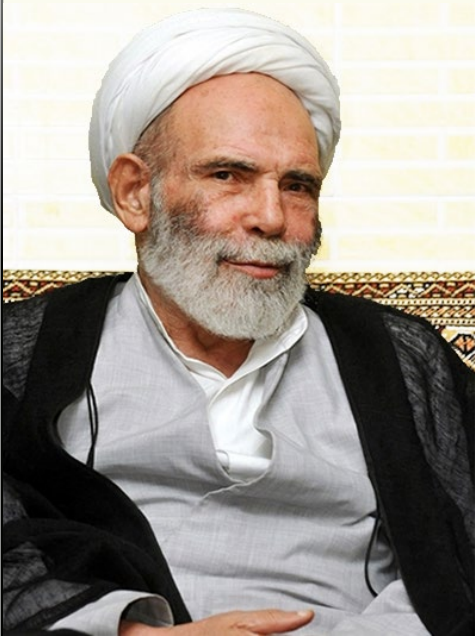
[۶] اصول کافی، ج ۴، ص ۴

[۷] غررالحکم، ص ۲۴۷، روایت ۵۰۹۸

تربیت در محیط خانوادگی

* اول میگوید: «إِعْمَلُوا» اول خودت برو کار خوب بکن. بعد میگوید «وَذُكِّرُوا بِهِ أَهْلِيكُمْ» بعد به بچه‌ها بگو کار خوب بکن! چرا؟ چون اگر بخواهی این گفتار تو اثر داشته باشد، باید مسبوق به کردار تو باشد. گفتاری مؤثر است که مسبوق به کردار باشد و الّا بی‌فایده است. بلکه اگر منافات داشته باشد اثر عکس دارد. ما این را منافقانه می‌گوییم. بچه با خود میگوید: به من میگوید این کار را بکن، خود او آن کار را نمیکند!!!

* ادب در آدمی مانند درختی است که ریشه اش عقل است. تو که داری تربیت میکنی و این مسائل خیر را به او میگویی، بدان این درخت یک ریشه دارد. ریشه‌اش تو نیستی. تو نمیتوانی ریشه به این بدهی. ریشه‌اش را خدا کاشته است



تربیت در محیط خانوادگی: ۴

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): «إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ [۱]»

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به محیط‌هایی بود که انسان در آنها ساخته میشود و شاکله روحی او را تشکیل میدهد؛ که اولین محیط، محیط خانوادگی است. و این رابطه بین پدر و مادر با فرزندان بر محور محبت شکل میگیرد و شدیدترین محبت‌ها هم هست. لذا غیرت که از محبت نشأت میگیرد، اقتضا میکند که پدر و مادر فرزندان خودشان را در بُعد انسانی و الهی تربیت کنند.

بحث به اینجا رسید که تربیت از دو طریق سمعی و بصری است. پدر و مادر از این دو طریق فرزند را تربیت میکنند. بعد به این مسئله اشاره کردم که نقش مربی در این وادی تربیتی، نسبت به انسانهایی که میخواهد تربیت کند، نقش دهقان و باغبان است. البته از این جهت که دهقان بذر میپاشد، نشا را غرس میکند، در زمین قرار میدهد و... دهقان و باغبان این کارها را میکند. در تربیت اینطور نیست. در تربیت نقش مربی مثل دهقان است، اما به آن مقدار زحمت ندارد؛ چه از نظر آماده کردن زمین، و چه از نظر بذر پاشیدن. بلکه تربیت از کار زارع، باغبان و دهقان خیلی آسانتر است. جهت آن هم این است که بذر تربیت انسانی را - که همان مسئله تشخیص حق از باطل است - و نشای او را خداوند در نهاد هر انسانی پاشیده است. و همچنین بذر تشخیص خوبی از بدی در اعمال و کردارها را خدا در انسانها قرار داده است. یعنی هر انسانی با نظر فطرتش این مطالب را میفهمد و درک میکند. این تشخیص در نهاد او هست و نقش مربی در اینجا این است که آن را شکوفا کند و این استعداد را به فعلیت برساند.

رابطه عقل و ادب

حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: «الْأَدَبُ فِي الْإِنْسَانِ كَشَجَرَةٍ أَصْلُهَا الْعَقْلُ [۲]» ادب در انسان مانند درختی است که ریشه‌اش عقل است. حضرت ادب را در انسان به درختی تشبیه فرموده است که ریشه او عقل است. ما وقتی به روایاتمان مراجعه میکنیم، میبینیم یک رابطه مستقیم بین عقل و ادب مطرح میشود. روایات متعددی داریم که در آنها رابطه بین عقل و ادب را با تعبیرات مختلفی مطرح میکند. مثلاً در روایتی از علی (علیه السلام) آمده است: «كُلُّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ إِلَى الْعَقْلِ وَالْعَقْلُ يَحْتَاجُ إِلَى الْأَدَبِ [۳]» هر چیزی به عقل احتیاج دارد و عقل محتاج ادب است.

حضرت در این روایت احتیاج عقل را به ادب مطرح میفرماید، یعنی اگر عقل بود و ادب نبود، این عقل بی‌فایده است. این مفهوم روایت است. در روایتی دیگر از علی (علیه السلام): «لَنْ يَنْجَعَ الْأَدَبُ حَتَّى يُقَارِنَهُ الْعَقْلُ [۴]» ادب سود نمیدهد مگر آنکه همراه با عقل شود.

ادب به عقل محتاج است، و عقل به ادب. حضرت یک رابطه تنگاتنگ بین عقل و ادب برقرار میکند. تعبیرات زیاد دیگری در این رابطه داریم. مانند: «نَعَمَ قَرِينُ الْعَقْلِ الْأَدَبُ [۵]» بهترین همنشین عقل ادب است. «لَا أَدَبَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ [۶]» کسی که عقل ندارد، ادب ندارد. امثال این تعبیرات زیاد است.

عقل نظری و عملی با ادب به فعلیت میرسد

من قبلاً به این مطالب اشاره کرده‌ام که این عقل اعم از عقل نظری و عقل عملی است. عقل نظری قوه تشخیص حق از باطل است که جنبه‌های استدلالی دارد و در ارتباط با تشخیص حق از باطل پیش می‌آید. مثلاً راجع به توحید، برهان اقامه میکند که توحید حق است و شرک باطل است. ولی در تشخیص افعال ظالمانه و عادلانه عقل عملی میگوید که چه خوب است و چه بد است. خوبی و بدی را ما با عقل عملیمان تشخیص میدهیم. مثلاً امانتداری خوب است، خیانت بد است، دروغ گفتن زشت است، راستی و درستی زیباست و... هیچ کدام از اینها، جنبه استدلالی ندارد که بخواهیم با عقل نظری اثبات کنیم. عقل عملی اینها را میفهمد.

در روایات ما که رابطه بین عقل و ادب و بالعکس را مطرح میکند، اینها گویای این مطلب است که آن بذر الهی که در درون انسان پاشیده شده است - اعم از عقل نظری که استدلالی است و عقل عملی که قوه و نیروی تشخیص است - این نشای الهی باید با ادب و تربیت به فعلیت برسد و بارور شود. هر کودکی که به دنیا می‌آید، هر دو گونه عقل را دارد. پدر و مادر باید چه کنند؟ باید کاری کنند که این بذر بیرون بیاید، این نشا رشد کند، بارور بشود و به فعلیت برسد، کاری ندارد.

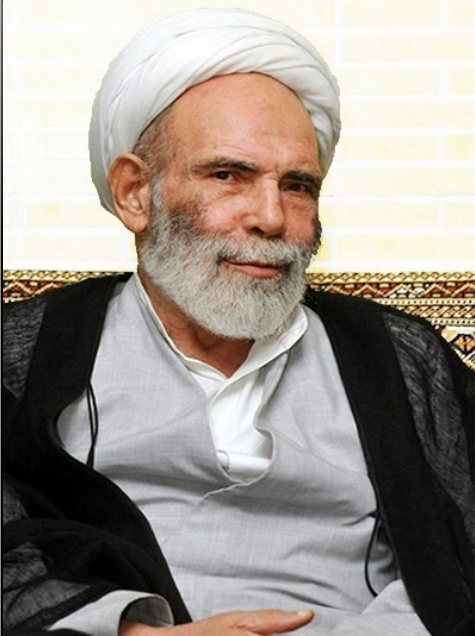
تربیت از راه سمع و بصر، روش خداوند است

گفتیم که تربیت عمدتاً از دو طریق صورت میگیرد، سمعی و بصری. این روش تربیتی را که من عرض کردم، یک روش الهی است؛ خدا هم همینطور تربیت میکند. تربیتی را که پدر و مادر در ارتباط با فرزندشان باید پیش

تربیت در محیط خانوادگی

* ادب به عقل محتاج است، و عقل به ادب. حضرت یک رابطه تنگاتنگ بین عقل و ادب برقرار میکند. تعبیرات زیاد دیگری در این رابطه داریم.

* عقل نظری که استدلالی است و عقل عملی که قوه و نیروی تشخیص است - این نشای الهی باید با ادب و تربیت به فعلیت برسد و بارور شود. هر کودکی که به دنیا می‌آید، هر دو گونه عقل را دارد.



بگیرند، همان روش تربیت است که خدا برای تربیت ابناء بشر استفاده کرده است. چه در بُعد مسائل عقل نظری که جنبه‌های اعتقادی است، چه از نظر بُعد عملی که جنبه‌های رفتاری دارد. خدا چه کار کرده است؟ البته من نمیرسم و جای آن هم نیست که این بحثها را به طور کامل بشکافم، فقط به مقدار بحث اشاره میکنم «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ طُفْلَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا [۷]» همانا ما انسان را از نطفه‌های آمیخته آفریدیم و او را پروراندیم، پس او را شنوا و بینا قرار دادیم.

میگوید ما انسان را از نطفه کذایی خلق کردیم... تا اینکه هم سمیعش کردیم هم بصیرش شنیداری و دیداری. چرا فقط این را مطرح میکند؟ و فقط سراغ همین دو مورد رفته است؟ «فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا». یعنی نیروی شنوایی و دیداری. جهت این است که اینها دو وسیله‌ی الهی برای تربیت انسان هستند. برای اینکه انسان تربیت بشود و به غایتی که برایش در نظر گرفته شده است - که همان انسان شدن و الهی شدن است - برسد، اینها دو وسیله هستند. اگر انسان بخواد به آن غایت از خلقتش برسد، با بهره گیری از این دو وسیله میرسد و باید از این دو وسیله استفاده کند.

در بُعد دیداری آیات الهیه را ببیند و به او پی ببرد. نشانه‌های خلقت و آفریده‌های الهی (زمین و آسمان و کرات و کهکشانها و...) را ببیند تا از طریق معلول پی به علت ببرد و به وسیله آن پی به مبدأ و معاد ببرد؛ که این روش استدلالی و برهانی است. از چه وسیله‌های دارد استفاده میکند؟ به طور غالب دیداری است. از آن طرف آنچه را که از طریق وحی بوسیله ارسال رسل و انزال کتب برای ابناء بشر فرستاده است و پیام الهی را که به وسیله گفتار به ابناء بشر میرسانند و ارائه میکنند جنبه‌ی شنیداری - آنها را بشنود. خدا از این دو راه سمعی و بصری و با استفاده از این دو وسیله است که انسان را تربیت میکند. این روش الهی است. یعنی خدا هم که میخواهد انسان را به غایت خلقتش برساند، تدبیر ربوبی (تربیت) کند، کارهایش از طریق سمعی و بصری است. از همین دو راه است. شنیداری و دیداری است.

بذر هدایت در همه وجود دارد

اگر انسان بخواد به غایت تربیت برسد، یعنی انسانی بشود الهی، راه آن همین است. آن وقت بعد میفرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ [۸]» ما انسان را به راه، هدایت کردیم.

ضمناً این یادت نرود، اینها دو وسیله هستند، دو وسیله بسیار خوب؛ اما آنچه که اصل است آن بذر الهی است که خدا در درون انسان پاشیده است و آن نشاء الهی است که در درون انسان نهاده است «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ» که این عبارت از همان عقل است، چه در بُعد نظری آن که تشخیص حق از باطل است چه در بُعد عملی آن، که تشخیص خوبی از بدی است.

در ذیل این آیه شریفه یک عبارتی است از پیغمبر اکرم دارد: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ [۹]» هر فرزندی بر فطرت الهی زاده میشود.

روایت در ذیل این آیه، اشاره به همین معنا دارد که خدا فطرت را در جان آدمی آمیخته است. اما این باید به فعلیت برسد و باید از طریق سمعی و بصری تربیت بشود تا به فعلیت برسد. «إِنَّا هَدَيْنَاهُ» ما او را هدایت کردیم.

انسان بر اثر کارهای زشت مسخ میشود

گفتم روایات زیاد داریم که رابطه بین عقل و ادب و تربیت را مطرح میکند. میگوید این بدون او بیفائده است، او بدون این بیفائده است، یا او به این محتاج است و این به آن. توجه کنید که صرف آن استعدادی که در نهاد انسان است برای اینکه شخص را انسان کند و الهی کند، کافی نیست. صرف این آیات را ببیند و بشنود ولی آن طرف خراب شده باشد، کارساز نیست. گاهی انسان بر اثر افعال قبیحه مسخ میشود و هر چه به او بگویی یا به او نشان بدهی به تو میخندد. هر دو باید باشد، هم عقل هم ادب.

اما آنچه را که الهی است و موهبتی است، خدا به همه ابناء بشر داده است؛ استثناء هم قائل نشده، چون بحث خلقت است. به آیه نگاه کنید، در بحث خلقت، میگوید من وجود این موجود را به فطرت آمیخته‌ام؛ و به او ارائه طریق کردم چه ارائه طریق به حق - نظری -، چه ارائه طریق به خوبیها - عملی - «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ» این کار را در نهاد او من کردم. این بذر را من پاشیدم. این نهال را من کاشتم. بحث این طرف است و آن مسئله تربیت است. در تربیت، باید آن طریق درونی به کار گرفته بشود تا بارور شود. این روش تربیت، روش تربیت الهی است و این سنخ کار کردن و این ابزار را به کار گرفتن همان روشی است که خداوند برای ابناء بشر به کار گرفته است.

انسان راه را خودش انتخاب میکند.

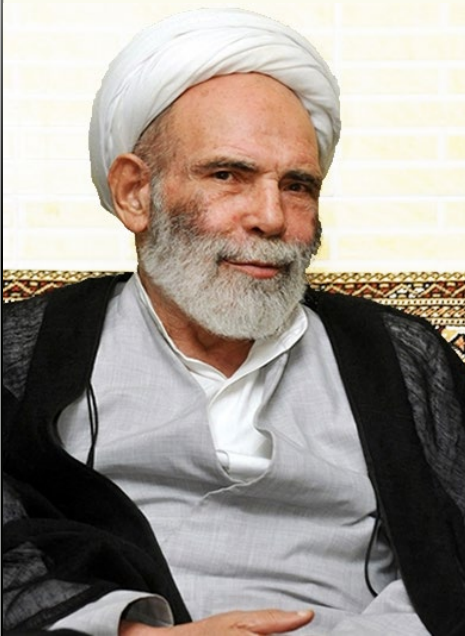
اما بدان که اختیار هم در کنار آن داده است «إِنَّمَا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» یا سپاسگزار میشود و یا کافر. انسان در انتخاب راه مجبور نیست. هر طور که خودش انتخاب کرد. بذر را من پاشیدم، ارائه طریق هم چه از نظر سمعی و از نظر بصری کردم، حالا انتخاب با توست. ببینم تو با ادب میشوی یا بی ادب؟! انتخاب این با تو است. در گذشته روایتی را مطرح کردم که «إِنَّ بَدْوِي الْعُقُولِ مِنَ الْحَاجَةِ إِلَى الْأَدَبِ كَمَا يَظْمَأُ الزَّرْعُ إِلَى الْمَطَرِ [۱۰]» نیاز ذوی العقول به ادب مانند نیاز کشت است به باران.

مثال میزند که این کسانی که عقل آنها کار میکند و هنوز از کار نیفتاده، احتیاج آنها به ادب مثل احتیاج و تشنگی بذر به باران است که اگر باران نیارد این رشد نمیکند. که من تعبیر کردم که تربیت نسبت به بذر الهی و نشائی که خدا در درون انسان نشا کرده است، نقش آبیاری دارد. این مثل آن میماند. هر طفلی در هر خانواده‌ای

تربیت در محیط خانوادگی

* میگوید ما انسان را از نطفه کذایی خلق کردیم... تا اینکه هم سمیعش کردیم هم بصیرش شنیداری و دیداری. چرا فقط این را مطرح می کند؟ و فقط سراغ همین دو مورد رفته است؟ «فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا». یعنی نیروی شنوایی و دیداری. جهت این است که اینها دو وسیله الهی برای تربیت انسان هستند.

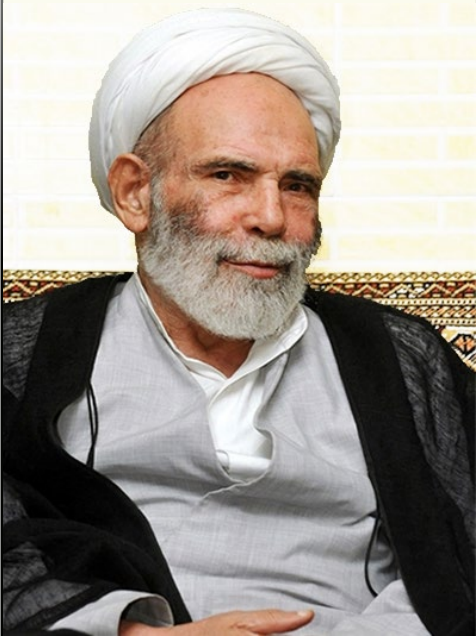
* انسان در انتخاب راه مجبور نیست. هر طور که خودش انتخاب کرد. بذر را من پاشیدم، ارائه طریق هم چه از نظر سمعی و از نظر بصری کردم، حالا انتخاب با توست. ببینم تو با ادب می شوی یا بی ادب؟! انتخاب این با تو است.



به دنیا می‌آید این بذر الهی در او هست چه در بعد نظری او چه در بُعد عملی او. هم تشخیص حق از باطل و هم تشخیص افعال خوب از بد را. خدا گذاشته است، جزء فطریات اوست، و نقش تربیت این است که پدر و مادر باید همان روش تربیت الهی را پیاده کنند و از طریق سمع و بصر این فرزند را تربیت کنند...
اللهم صل علی محمد و آل محمد...

تربیت در محیط خانوادگی

- [۱] بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۴۲
- [۲] غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۴۷، روایت ۵۰۹۸
- [۳] همان، ص ۲۴۸، روایت ۵۱۰۲
- [۴] همان، ص ۵۳، روایت ۴۲۶
- [۵] همان، ص ۲۴۸، روایت ۵۱۰۴
- [۶] بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۱
- [۷] سوره مبارکه انسان، آیه ۲
- [۸] سوره مبارکه انسان، آیه ۳
- [۹] بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۷۹
- [۱۰] غرر الحکم، ص ۵۳، روایت ۴۰۶



تربیت در محیط خانوادگی: ۵

تأثیرگذاری تربیت در سه رابطه دیداری - گفتاری - کرداری

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

رُوِيَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) قال: « إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ [۱] » غیرت از ثمرات ایمان است.

مروری بر مباحث جلسات گذشته

بحث راجع به مسئله غیرت بود و گفتیم که غیرت از محبت ناشی میشود و اولین محیط و مؤثرترین محیط که شدیدترین محبت غالباً در اینجاست و باید بالاترین غیرت نیز از او نشأت بگیرد، محیط خانوادگی انسان است. رابطه محبتی میان پدر و مادر با فرزند، غیرت نسبت به خانواده را ایجاد میکند و این غیرتشان اقتضا میکند که فرزند را در دو بُعد انسانی و الهی تربیت کنند. اشاره شد که طریق و راه تربیت عبارت است از دو راه سمعی و بصری، که این روش، روشی الهی است.

معنای تربیت

از این جلسه به بعد به طور مستقل وارد اصل بحث تربیت میشویم که اولاً تربیت یعنی چه؟ اگر بخواهیم تربیت را در یک مرتبه نازله و در بُعد اخلاقی تعریف کنیم - زیرا در بُعد معرفتی هم بحث شده است - معنای تربیت در یک عبارت این است: روش رفتاری و گفتاری دادن به غیر، به طوری که این روش، ملکه او بشود. این را تربیت میگویند. کسی را تربیت کردن یعنی اینکه روش رفتاری و گفتاری به او یاد داده شود. تربیت در بُعد اخلاقی این است و اگر این ملکه او شد، به این معنا که هر وقت کاری انجام میدهد، بر اساس روش رفتاری و گفتاری باشد که مربی به او آموزش داده، ملکه او شده است و میگویند: مربی او را تربیت کرده است.

نتیجه تربیت

دو گونه تربیت داریم؛ هم تربیت حسن داریم و هم تربیت بد داریم. میگویند: مربی او خوب یا بد بود که این طور تربیت شد. مردم وقتی یک کار خوب را از بچه میبینند، میگویند: اینها ثمرات تربیت است. مثلاً فرض کنید اگر فرد، عملی یا حرفی، رفتار و گفتاری انجام بدهد که بر هیأت حسنه است و عقلاً و شرعاً پسندیده و سزاوار است، مردم میگویند: این ثمره تربیت است. یعنی این کار از آن ملکهای که برای او حاصل شده است، تراوش میکند. یعنی کارهایی که میکنند، کارهایی است که هم عقل و هم شرع میپسندد. این ثمره تربیت است که از او دیده میشود. بعد هم میگویند: آدم مؤدبی است. اگر هم کارهایش از جنبه شرعی خوب بود، میگویند: مؤدب به آداب شرعی است.

تربیت از دیدگاه اهل معرفت

اهل معرفت تعریف خاصی از تربیت دارند و بحثهایی دارند. آنها مسئله تربیت و ادب را در سه رابطه مطرح میکنند. میگویند: تربیت در ربط با قلب و عقل و نفس آدمی است. آدم باید هم قلب خودش را تربیت کند، هم عقلش را و هم نفسش را. چگونه قلب تربیت و ادب میشود؟ یا اینکه چگونه عقل ادب میشود؟.. آنها در یک مرحله بالاتری وارد میشوند که نمیخواهم به آن بحث بپردازم؛ فقط تذکر دادم که آن مباحث جای خودش را دارد و اصطلاحات خودش را هم دارد. ما فعلاً بحثمان راجع به تربیت، در یک سطح پایین تر، در بُعد اخلاقی به معنای روش رفتاری دادن به غیر و روش گفتاری دادن به دیگری است.

روش یاد دادن روش

خود این روش رفتاری و روش گفتاری به غیر دادن، یک روش میخواهد. من چگونه به بچه بگویم چگونه که عقل میپسندد و آنطور که شرع میپسندد، حرف بزن و عمل کن؟ همین گفتن و یاد دادن چه روشی دارد؟ چگونه به او بیاموزم؟ این همان مطلبی است که جلسه گذشته اشاره کردم. این باید به روش الهی باشد که البته روش الهی، عقلانی هم هست. خدا از دو راه سمعی و بصری، ابناء بشر را تربیت کرده است. این روش تربیت الهی است.

زبان حال گویاتر از زبان قال است

اگر برای تربیت هر دو راه بصری و سمعی ممکن باشد، این بحث مطرح است که کدام مؤثرتر است؟ گفتیم که روش رفتاری و گفتاری برای آموختن به غیر، باید با هم باشد؛ اما اینجا بحث در تأثیرگذاری بیشتر است. کدام یکی، اثرش قویتر است؟ حالا جواب را در یک قالب تقریباً همگانی میریزم. یک زبان حال داریم و یک زبان قال داریم. زبان حال، گویاتر است یا زبان قال؟ زبان حال بردش قویتر از زبان قال است. البته این بحث که اشاره میکنم، تمام اینها متن معارف ماست و از روایات گرفته شده است.

تربیت در محیط خانوادگی

* معنای تربیت در یک عبارت این است: روش رفتاری و گفتاری دادن به غیر، به طوری که این روش، ملکه او بشود. این را تربیت میگویند. کسی را تربیت کردن یعنی اینکه روش رفتاری و گفتاری به او یاد داده شود.

* اهل معرفت تعریف خاصی از تربیت دارند و بحثهایی دارند. آنها مسئله تربیت و ادب را در سه رابطه مطرح میکنند. میگویند: تربیت در ربط با قلب و عقل و نفس آدمی است. آدم باید هم قلب خودش را تربیت کند، هم عقلش را و هم نفسش را.



زبان حال در رابطه کارهای دیداری و شنیداری و رفتاری مطرح است. عبدالله بن عباس نقل میکند، میگوید: «قيل: يا رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) أئى الجلساء خير؟ قال: من تذكركم الله رؤيته و يزيد في علمكم منطقتهم و يرغبكم في الآخرة عملة [۲]» به پیغمبر اکرم گفته شد: بین همنشینها، کدام یک از آنها خوب است؟ حضرت فرمود: آنکه دیدارش شما را به یاد خدا بیاندازد، کلامش فهم شما را بارور کند و کردارش رغبت شما را به آخرت بیافزاید.

تأثیر معاشرت در تربیت

سه خصوصیت را پیغمبر گفتند؛ ۱- دیداری، ۲- گفتاری، ۳- رفتاری. اول فرمود: آن کسی که وقتی او را میبینی، با دیدن او به یاد خدا بیفتی! که تو به یاد خدا بیفتی نه آنکه این مطلب را از صفر به تو یاد دهد. یادآور خدا باشی! توحید در نهاد تو هست. این همان حرفی است که جلسه گذشته با یک روایت دیگر گفتیم که بذر توحید، در نهاد همه ما هست. بذر تربیت چه در بُعد الهی آن و چه در بُعد انسانی، همه در وجود انسان هست؛ به عنوان عقل عملی و عقل نظری. اول از نظر دیداری، به چهره او که نگاه میکنی به یاد خدا بیفتی. دوم؛ وقتی حرف میزند به علم تو بیفزاید، یعنی نادانی را از تو بکاهد. سوم؛ عمل او را که نگاه میکنی، کار او را که میبینی، تو را به آخرت ترغیب کند.

ظاهر انسانها پیام دارد

در اینجا دیدار و رفتار، هر دو لسان حال دارند؛ (اول و آخر روایت) دیدن که مسلماً لسان حال است. هیکل او را نگاه میکنی، یاد خدا بیاندازد. همین هیکل با تو حرف میزند. خیلی چیزها نشان میدهد که انسان، الهی است یا شیطانی؟ این شکل و قیافه خودش زبان حال است. اول حضرت لسان حال را مطرح کرد، که در این شبهه‌ای نیست. حال سؤال این است که چرا اول به لسان حال اشاره کردند؟ روایت از علی (علیه السلام) «قال علی (علیه السلام): لسان الحال أصدق من لسان المقال [۳]» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: زبان حال راستگوتر است از زبان قال. به اصطلاح مردم میگویند که: دم خروس را ببینم یا قسم حضرت عباس است؟! دم خروس گویاتر است از قسم حضرت عباس.

هیکل پدر و مادر در تربیت فرزند تأثیر دارد

لذا از نظر تربیت، وقتی بچه میخواهد تربیت شود، بدان آنکه بُرد بیشتر دارد، هیکل پدر و مادر اوست. هیکل پدر و مادر را بچه میبیند و این دیدن بیشتر از گفتنهای پدر و مادر بر روی او تأثیر میگذارد. پدر را میبیند، مادر را میبیند، تشخیص بدهد که او از نظر پیکرهاش، انسان است یا حیوان است؟ من باید اینها را بگویم. من طبق روایت بحث میکنم.

آیا میدانی تشبیه رجال به نساء حرام است که حالا خودت را در ذی نساء در آوری و شبیه زنان کرده‌ای؟ این بحث در فقه سر جایش بحث شده است؛ الان بحث تربیتی است. فرزند نگاه میکند و میبیند و تشخیص میدهد. وقتی نگاه میکند، قوه شهوتش بروز و ظهور پیدا میکند یا فطرت الهی‌اش؟ گفتیم همه بذرها در این بچه هست؛ شهوت هست، غضب هم هست. با این دیدن، به یاد شیطان میافتد بَدگَرگَم- یا به یاد خدا میافتد؟ بعد معنویاش فعال میشود یا شهوتش؟ به یاد حیوان میافتد، یا به یاد خدا میافتد؟

بچه از همه چیز عکسبرداری میکند

جمله اول، با زبان حال پیکرها و هیکلت او را تربیت میکنی. او این صحنه‌ها را عکسبرداری میکند و فوری در روحش بایگانی میکند. اسم بایگانی روحش را میگذاریم «حافظه». اتاق بایگانی او حافظه اوست. همینطور هر چیزی که میبیند، عکسبرداری میکند و به حافظه‌اش میسپارد. این فقط تأثیر هیکل بود.

راستگویی را با راستگویی بیاموز

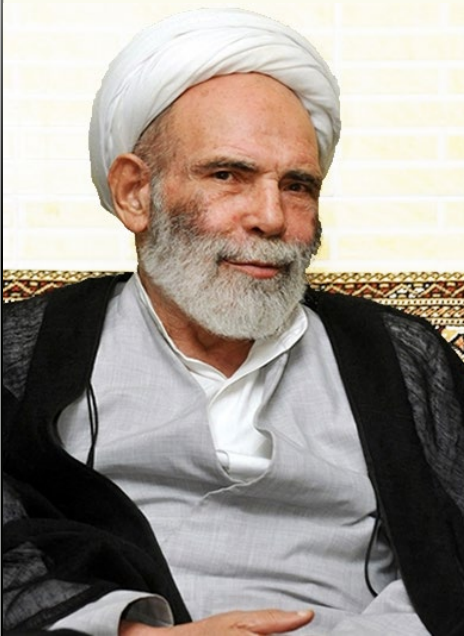
«و يزيد في علمكم منطقتهم» دوم؛ حرف که میزند، باید حرفهایش به قدری درست باشد که شبیه به دیداری بشود. حالا این یعنی چه؟ من یک روایت میخوانم بعد آن را معنا میکنم. علی (علیه السلام) فرمود: «خَيْرُ إخوانك مَنْ دَعَاكَ إِلَى صِدْقِ الْمَقَالِ بِصِدْقِ مَقَالِهِ [۴]» بهترین برادرانت آن کسی است که با راستگویی‌اش تو را به راستگویی بکشانند.

این همانی است که عرض کردم. آنجا که کلام جنبه اخباری دارد، باید به نحوی باشد که شبیه به دیداری است. حتی ما در محاورات عرفیه و روزمره خودمان، از آن تعبیر به دیداری میکنیم، میگوییم: دیدم راست میگفت! دیدی یا شنیدی که راست میگفت؟ دیدم دروغ میگفت! ما هم این تعبیرات را داریم، چون آنقدر روشن است که کانه صحت آن را میبینیم. پدر! مادر! با بچه‌تان که صحبت میکنید و حرف میزنید، مواظب حرفهایتان باشید که جلوی او دروغ نگویید! راستگویی را با راستگویی بیاموز. اینها معارف ما است. میخواهی اثر بکند؟ روش گفتاری میخواهی به او آموزش دهی؟ اینگونه روش گفتاری میدهند. این از طریق سمعی است. قبلی بصری بود. راست بگو! چه به او، چه در حرفها و نقلهایی که او مطلع است راست بگو! هم به بچه راست بگو، هم جلوی بچه راست بگو! نگذار دروغ گفتن را یاد بگیرد!

تربیت در محیط خانوادگی

* هیکل پدر و مادر را بچه میبیند و این دیدن بیشتر از گفتنهای پدر و مادر بر روی او تأثیر می‌گذارد. پدر را میبیند، مادر را میبیند، تشخیص بدهد که او از نظر پیکرهاش، انسان است یا حیوان است؟

* پدر! مادر! با بچه‌تان که صحبت میکنید و حرف می‌زنید، مواظب حرفهایتان باشید که جلوی او دروغ نگویید! راستگویی را با راستگویی بیاموز. اینها معارف ما است. میخواهی اثر بکند؟ روش گفتاری میخواهی به او آموزش دهی؟ اینگونه روش گفتاری میدهند.



فطرت بچه دروغ بلد نیست!

چرا؟ بچه‌ها از خودتان یاد میگیرند و به خودتان تحویل میدهند. معروف است که: حرف راست را از بچه بشنو! این یعنی چه؟ یعنی این هنوز در درونش دروغ شکل نگرفته، هنوز آن فطرت از بین نرفته، راستی و درستی درون او هست، اگر پدر و مادر جور دیگر عمل میکنند، بر خلاف فطرت این بچه است. تمام اینها ریشه دارد در نهاد هر انسانی که راستگویی حسنه است و دروغ بد است.

خوب عمل کردن بهترین آموزش است

میرویم سراغ رفتاری آن، در آن روایت داشت «وَيُرْعَبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ» اینجا علی (علیه السلام) در این روایتی که خواندم فرمود: «خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ ... وَ نَدَبِكَ إِلَى أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ بِحَسَنِ أَعْمَالِهِ» بهترین برادرانت کسی است که ... تو را با بهترین کارهایی که جلو تو انجام میدهد به بهترین کارها دعوت بکند. که این هم دوباره روشی بصری است.

از این دو طریق سمعی - بصری، فرزند تربیت میشود. آن هم به این نحو که در روایت آمده است؛ هم دیداری، هم شنیداری و هم رفتاری. این به بزرگترها هم اختصاص ندارد. اتفاقاً بچه زودتر میگیرد. اثر تربیت هم این است که فرزند با بکارگیری روش گفتاری و رفتاری خاصی که آموخته و برایش ملکه شده، هر چه انجام میدهد، چه گفتار و چه کردار، کارهایش عقلاً و شرعاً نیکو باشد.

اللهم صل على محمد و آل محمد.

[۱]. وسائل الشیعة، جلد ۲۰، صفحه ۱۵۴

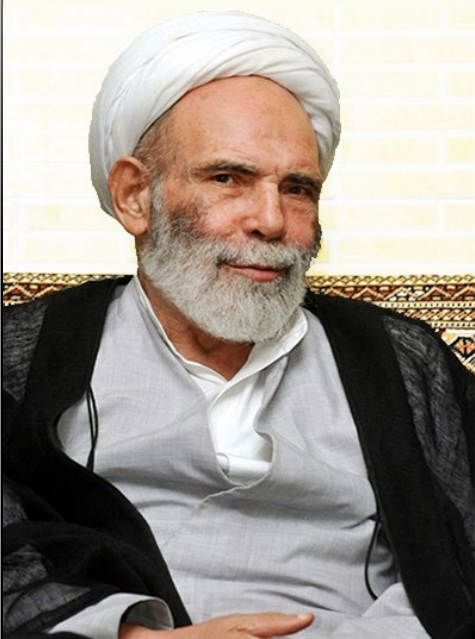
[۲]. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۳

[۳]. غررالحکم، ص ۱۵۳

[۴]. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۳

تربیت در محیط خانوادگی

* معروف است که: حرف راست را از بچه بشنو! این یعنی چه؟ یعنی این هنوز در درونش دروغ شکل نگرفته، هنوز آن فطرت از بین نرفته، راستی و درستی درون او هست، اگر پدر و مادر جور دیگر عمل میکنند، بر خلاف فطرت این بچه است



تربیت در محیط خانوادگی: ۶

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ): « إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ [۱] » غیرت از آثار ایمان است.

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما در باب غیرت بود و به بحث تربیت کشیده شد. جهتش هم این بود که غیرت از محبت نشأت گرفته است و این محبت اقتضا میکند که انسان در محیط‌هایی که مسئله محبت مطرح است، در کنار آن غیرت داشته باشد. بعد هم مسئله تربیت از غیرت نشأت میگیرد. اولین و مؤثرترین محیطی که انسان در او ساخته میشود، محیط خانوادگی است و مهمترین و تأثیرگذارترین نقشها بر روی فرزند، نقش پدر و مادر است که والدین کمال تأثیر را بر روی فرزند خود دارند. جلسه گذشته نیز تربیت را از دیدگاه مباحث اخلاقی معنا کردم که تربیت عبارتست از: آموزش رفتاری و گفتاری. به مناسبت هم روایتی را از پیغمبر اکرم مطرح کردم که آن را برای آن کسانی که این مباحث را تعقیب میکنند، تذکر میدهم.

روایتی را که جلسه گذشته من مطرح کردم، روایتی از پیغمبر اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) بود که عبد الله بن عباس آن را نقل کرده است. این روایت را من از وسائل الشیعه، احکام عشرت، باب یازدهم، حدیث چهارم نقل کردم، که «قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ: أَيُّ الْجُلُوسِ خَيْرٌ؟ قَالَ: مَنْ تَذَكَّرَكُمْ اللَّهُ بِرُؤْيَيْتِهِ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنَاطِقَهُ وَ يُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلَهُ [۲]».

این روایت در بحار الانوار، جلد ۷۴، حدیث ۱۸ هم آمده است - البته در چند جلد دیگر بحار مانند جلد ۷۱ هم هست - جابر بن عبد الله انصاری از پیغمبر اکرم نقل میکند، که ایشان فرمود: « وَ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسَى: لِمَنْ نُجَالِسُ؟ فَقَالَ: مَنْ يُذَكِّرُكُمْ اللَّهُ رُؤْيَيْتِهِ وَ يُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلَهُ وَ يَزِيدُ فِي مَنَاطِقِكُمْ عِلْمَهُ [۳] »
حورایون از حضرت عیسی میپرسند: ما با چه کسی مجالست کنیم؟ یعنی با چه کسی رابطه تنگاتنگ داشته باشیم؟ آنها میپرسند و حضرت پاسخ میدهد.

در کنز العمال هم اگر مراجعه کنید، در چهار جای آن آمده است؛ عامه و خاصه هم این روایت را نقل میکنند. من غرضم این است که این روایت یکی نیست. شاید عبارات مختلف باشد - حالا تقدّم و تأخّر و این تفاوت‌های جزئی مدخلیت ندارد - اساس کار در هم‌هشان سه چیز است؛ مسئله دیداری، شنیداری و کرداری.

در بحث تربیت اولاً ما به طور غالب رابطهای تنگاتنگتر از رابطه پدر و مادر با فرزند نداریم. دوم، این رابطه تنگاتنگ هم در یک مقطع زمانی خاص است که روح طفل از نظر اثرپذیری در آن مقطع، هم سریعتر و هم عمیقتر است.

آیا تربیت کردن نیاز به قصد تربیت دارد؟

سوم، بحث این جلسه است. در باب تربیت یک مسئله‌ای مطرح است که این روایات هم گویای همین است. و آن اینکه: آیا تربیت از عناوین قصدیه است؟ یعنی در تربیت، قصد و نیت مدخلیت دارد تا اینکه تحقق پیدا کند یا نه؟ یک سنخ از امور است که در آنها تا نیت نکنی در خارج تحقق پیدا نمیکند؛ مثل عبادات. نماز را تا نیت نکنی، نماز نیست. خم و راست شدن را نماز نمیگویند. گاهی در گذشته راجع به فلسفه عبادات و راجع به نماز می‌گفتند: نماز، ورزش صبحگاهی و شبانه‌گاهی است. اینها تا این اندازه از معارف دورند و با آن اجنبی هستند!! دربارهی روزه هم تا نیت نکنی روزه تحقق پیدا نمیکند. نیت رکن نماز است، نیت رکن روزه است. اینها اموری هستند که نیت و قصد در تحقق آنها مدخلیت دارد. لذا میگوییم از عناوین قصدیه هستند و نیت، رکن آنهاست.

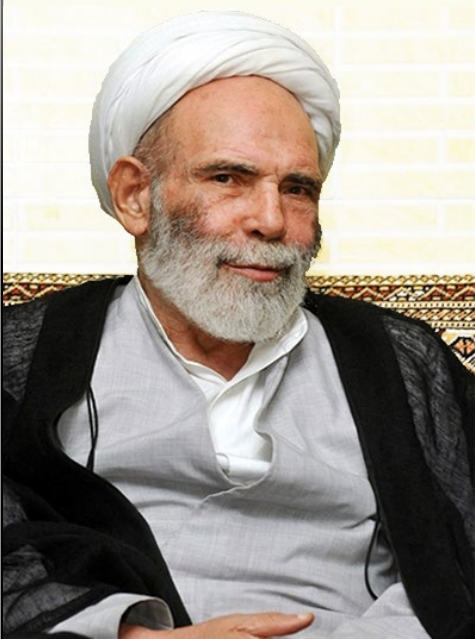
نفس عمل تأثیر تربیتی میگذارد؛ نه عمل همراه با نیت

اما یک سنخ امور هستند که از عناوین قصدیه نیست و نیت نقشی در آنها ندارد. چه نیت بکنی، چه نیت نکنی، تحقق پیدا میکند؛ مثل آموزش. ما میگوییم وقتی مربی میخواهد کسی را تربیت کند آیا باید قصد تربیت داشته باشد یا لازم نیست؟ در این روایات که سؤال شده بود، با چه کسی رابطه تنگاتنگ داشته باشیم؟ سه خصوصیت مطرح شد؛ یکی دیداری، یکی شنیداری و بعد هم مسئله گفتاری - مسئله رفتاری و کرداری را هم بعداً میگوییم - و اصلاً به اینکه نیت بکند یا نکند، کار ندارد. یعنی با یک کسی رابطه تنگاتنگ پیدا کن که پیکره او را ببینی اثر داشته باشد. حالا او میخواهد این پیکره‌اش را ساخته باشد برای اینکه به تو چیزی را یاد بدهد یا نه. اراده، قصد و نیت کرده باشد، یا نکرده باشد. چون تربیت از عناوین قصدیه نیست و قصد در آن دخالت ندارد. بخواهی یا نخواهی، حرف که میزنی اثر میگذارد و آموزش میگیرد؛ حالا قصد بکنی یا نکنی. همین که فرزند به حرف زدن پدر و مادر گوش میدهد، اثر میپذیرد. خود عمل تأثیر میگذارد نه عمل همراه با نیت. روایات را دیدید که همه بر روی این مسأله تأکید داشت.

مواجهه با شایستگان، انسان را به سوی شایستگی میکشاند

تربیت در محیط خانوادگی

* تربیت از عناوین قصدیه نیست و قصد در آن دخالت ندارد. بخواهی یا نخواهی، حرف که می‌زنی اثر میگذارد و آموزش میگیرد؛ حالا قصد بکنی یا نکنی. همین که فرزند به حرف زدن پدر و مادر گوش میدهد، اثر میپذیرد. خود عمل تأثیر میگذارد نه عمل همراه با نیت.



این روایتی که من مطرح کردم برای این بود که میخواستیم بگویم که نفس رابطه، مطرح شده است. اصلاً نفسی مواجهه‌ی با فرزند، آموزش است. یک روایتی است از امام زین العابدین (علیه السلام) میفرماید: «مُجَالَسَةُ الصَّالِحِينَ دَاعِيَةٌ إِلَى الصَّالِحِ [۴]» نشست و برخاست با نیکوکاران، دعوت کننده‌ی بسوی نیکی و شایستگی است. همین رابطه و مواجهه با شایستگان، انسان را به سوی شایستگی میکشاند. بخواهی یا نخواهی، میکشاند. چه آن شخص شایسته و صالح، اراده کرده باشد یا اراده نکرده باشد.

اسوه‌های قرآنی

من اینها را محکم میگویم. اینکه میگوییم: تربیت آموزش دادن است، یعنی روش رفتاری و گفتاری دادن است؛ این نکته ظریف را دارد که کسی که میخواهد روش بدهد، لازم نیست این روش دادن را اراده کرده باشد. لذا میبینیم در اصطلاح قرآنی، هم راجع به پیغمبر داریم، هم راجع به حضرت ابراهیم - هر دو تا را تحت یک عنوان مطرح میکنند- که تعبیر به اسوه می کند. اینها اسوه هستند. یعنی اینها روش میدهند، حالا میخواهد روش دادن را قصد بکنند یا قصد نکنند.

درباره پیغمبر میگوید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا [۵]»

در باره حضرت ابراهیم میفرماید: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ [۶]»

پدر و مادر باید اسوه حسنه باشند!

اسوه در لغت به معنای مقتدا و پیشوا است. هر محیطی که انسان در آن محیط ساخته میشود، آنجا برای خودش یک اسوه دارد. در محیط خانوادگی پدر و مادر اسوه‌اند. در خانه هم برای فرزند آموزش خوب جا میافتد. چون هنوز فرزند به آن حدی که استقلال پیدا بکند، نرسیده است و تحت تکفل و حمایت آنها است. اگر بخواهیم این مطالب را در قالب قرآنی بریزیم، باید بگوییم: پدر باید اسوه حسنه باشد! مادر باید اسوه حسنه باشد! در چند رابطه؟ در سه رابطه؛ هم دیداریاش، هم شنیداریاش، هم گفتاری و کرداریاش. این باید اسوه حسنه باشد. قصد هم اینجا مطرح نیست. یعنی وقتی فرزند پیکره پدر را میبیند، دارد از او الگو میگیرد. پدر بخواهد یا نخواهد، دارد فرزندش را آموزش میدهد.

پیکر و پوشش والدین فرزند را تربیت میکند

مادر باید اسوه حسنه باشد. همان پیکره‌اش، خودش و تبعاتش؛ هم خودش و هم پوشش او، که نزدیکترین تبعه اوست. چه پوشش خودشان، چه پوششی که به تن فرزندشان میکنند. پوششی را که پدر دارد، بخواهد یا نخواهد، دارد به فرزندش این پوشش را آموزش میدهد. پوششی که مادر دارد، چه بخواهد و چه نخواهد، دارد از طریق دیداری، آموزش میدهد.

پوشش والدین، حیا را شکوفا کرده یا سرکوب میکند.

او به فرزندش حیا، عفاف و پاکدامنی آموزش میدهد؟ یا سرکوب کردن حیا در درون او را آموزش میدهد؟ حیا از فطریات است. حیا یک بحث مستقل است. این مطلب را بعداً بحث میکنم که حیا از فطریات انسان است. آیا دارد شکوفا می کند حیا را در درون فرزند؟ یا دارد این فطرت را در درون او سرکوب میکند؟ تو کدام یک از اینها را انجام میدی؟ بحث اینکه اراده کردی یا نکردی، قصد کردی یا نکردی نیست؛ هیكلات را که اینگونه پوشاندی، همین پوشش تو، بخواهی یا نخواهی به بچه آموزش میدهد. چه پدر، چه مادر، خودشان و نزدیکترین تبعات آنها، یکی پیکره‌شان، بعد هم آنچه‌ی که به پیکره‌شان میپوشانند، این به بچه آموزش میدهد. این مباحث کاملاً حساب شده و دقیق، همه با آنچه که خداوند در نهاد هر انسانی به ودیعه گذاشته است، همسو است. پیکره‌ات باید به گونهای باشد که آنچه که خدا در نهاد او قرار داده است، آن را شکوفا کنی نه سرکوب کنی! میخواستیم این را عرض کنم که این سه خصیصه، برای تربیت فرزند نقش اساسی دارد. نقش زیربنایی دارد؛ یعنی پدر و مادر در جنبه‌های دیداری، شنیداری و رفتاری، باید برای فرزند اسوه حسنه باشند. از نظر پیکرشان بچه را به یاد خدا می‌اندازند یا شیطان؟ نسبت به تبعاتشان هم، مسأله‌ی پوشش هم همینطور است.

پوشش حضرت زهرا (سلام الله علیها) هنگام ایراد خطبه فدک

من به مناسبت ایام بروم سراغ بحث راجع به حضرت زهرا (سلام الله علیها)، که ایشان در رابطه با قضایای فدک، به مسجد رفتند و جمعیت هم همه آنجا بودند که خطبه معروفشان را خواندند. من نمیخواهم وارد خطبه بشوم، آنکه مورد استشهداد برای بحثم است، این است که نقل شده حضرت هنگام خروج «لَأْتِ خِمَارَهَا عَلٰی رَأْسِهَا [۷]»

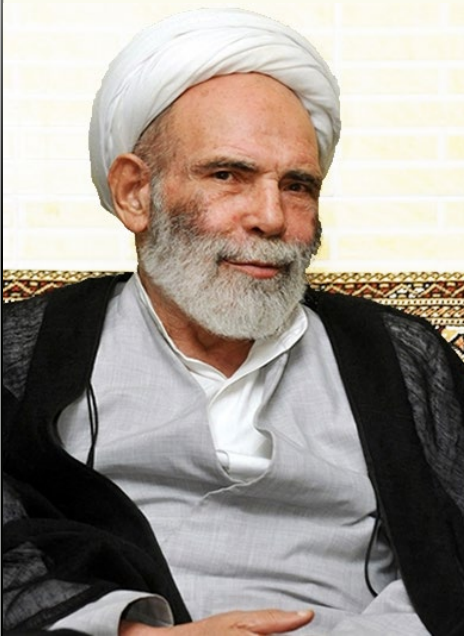
«لا ت» به معنای پیچیدن است، میگوییم «لَأْتِ الْعَمَامَةَ عَلٰی رَأْسِهَا». خمار یک چیزی بوده است که بزرگتر از روسریهای فعلی بوده، یعنی سر و گردن و همه اینها را میپوشانده، وقتی که خبردار شدند که مردم از مهاجر و انصار در مسجد جمع شدند، حضرت بلند شدند و خمار را به سر مبارکشان بستند، به نحوی که تمام سر و گردن را پوشاند، «وَأَسْتَمَلَتْ بِحِلْبَابِهَا»، جلباب یک پوشش سراسری بوده که روی لباس بوده، الآن در مناطق عرب‌نشین تعبیر به عبا میکنند، ما میگوییم: پوشش برتر؛ چادر. این را هم بر سرشان انداختند که تمام بدن پوشیده شد.

تربیت در محیط خانوادگی

* تربیت آموزش دادن است. یعنی روش رفتاری و گفتاری دادن است؛ این نکته ظریف را دارد که کسی که میخواهد روش بدهد، لازم نیست این روش دادن را اراده کرده باشد.

* پوششی را که پدر دارد، بخواهد یا نخواهد، دارد به فرزندش این پوشش را آموزش میدهد. پوششی که مادر دارد، چه بخواهد و چه نخواهد، دارد از طریق دیداری، آموزش میدهد.

* پدر و مادر در جنبه‌های دیداری، شنیداری و رفتاری، باید برای فرزند اسوه حسنه باشند.



«وَأَقْبَلْتُ فِي لَيْلَةٍ مِنْ حَدَاتِهَا وَ نَسَاءِ قَوْمِهَا» یعنی حضرت همراه با گروهی همسن و سالها، هماهنگها از یاران و اعوان خودشان حرکت کردند. اول مسئله پوشش شخصی بود که چگونه خودش را پوشاند، بعد مسئله همراهان. اینجا درباره این پوشش و نحوه خروج، دو احتمال وجود دارد؛ یکی این است که اینگونه پوشش دادند، اعوانشان را خبر کردند و آمدند دور حضرت زهرا را گرفتند، برای این بود که وقتی حضرت زهرا (سلام الله علیها) میخواهند خارج شوند، در بین این اجنبیها، حتی پیکره‌اش را هم نبینند. حتی پوشش چادر آنقدر بلند بوده که وقتی حضرت میخواستند حرکت کنند، بخشی از این پوشش، زیر پای حضرت میرفته است. من اینها را خواندم برای این که میگویند حضرت زهرا تشریف بردند مسجد و حتی در بین آنها، خطبه هم خواندند؛ اما چگونه رفتند؟ ببینید پوشش را! این چون تبعات بود گفتیم. با چه وضعی رفت؟ با اینکه خمار بود، پوشش سراسری بود، آنقدر هم بلند بوده که زیر پاهایشان میرفته، دوباره خبر کرد که دور او را بگیرند تا اینکه حتی پیکره او را نبینند. اجنبی او را نبیند.

حضرت زینب در مجلس یزید

دختر او زینب هم وقتی که در مجلس یزید بود آنجایی را که دیگر خیلی آتشین شروع کرد صحبت کردن، یزید را مخاطب قرار داد، گفت: «أَمِنَ الْيَعْدِلُ يَابْنَ الطَّلَقَاءِ تَخْدِيرُكَ خَرَائِرِكَ وَ إِمَائِكَ وَ سَوْفَكَ بِنَاءَ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا قَدْ هَتَكَتَ سَتُورَهُنَّ وَ أَبْدَيْتَ وَجُوهَهُنَّ [۸]»، آیا این از عدالت است ای پسر آزاد شده‌ها؟ که همسرانت را و کنیزات را پشت پرده ببری که نامحرم نبینند؟ در حالی که دخترهای پیغمبر را در شهرها گردش بدهی؟ پرده حشمت آنها را هتک کنی؟ چهره‌های آنها را آشکار کنی که مردهای اجنبی ببینند؟ ببینید ما پیرو اینها هستیم؟ ما تربیت شده اینها هستیم، جامعه ما آیا این است؟ شما زهرایی و زینبی هستید؟ من این را میخواستم بگویم.

توسل

التماس دعا. من دیگر توسل را شروع کنم. زهرا رفت مسجد، مینویسند که علی (علیه السلام) در خانه نشسته بود، منتظر بود زهرا برگردد. من دیدم نوشتند که علی (علیه السلام) بارها سر میکشید ببیند زهرا آمد یا نه؟ یک وقت دید زهرا وارد شد، زهرا وارد شد، یک نگاهی به چهره علی کرد، رو کرد گفت: «یابن ابی طالب! علیک السلام إِشْتَمَلَتْ شَمْلَةَ الْجَنِينِ؟ وَ وَقَعَتْ حُجْرَةَ الظَّنِّینِ [۹]» مثل جنین در رحم مادر زانوی غم به بغل گرفتی؟ و مثل آدمهای متهم نشسته‌ای؟

معلوم میشود علی (علیه السلام) وقتی نشسته بود زانوهایش را در بغلش گرفته بود. در بعضی از نقلها نوشتند داشت زهرا این جملات را که به علی (علیه السلام) میگفت، یک وقت مؤذن گفت «الله اکبر» صدای اذان بلند شد، شهادت به وحدانیت داد و بعد تا شهادت به رسالت رسید، آنجا بود که علی سر را از روی زانوهایش برداشت، یک نگاه کرد به چهره زهرا، جواب او را به او داد، گفت: «أَبْسُرُكَ أَلَا تَسْمَعِي هَذَا وَ لَا يَسْمَعُونَ؟ [۱۰]»، چون زهرا به او گفته بود که تو آن مرد میدان جنگها بودی، تو گرگها را میدردی! مگسها جمع شدند دارند تو را میدردند! علی علیه السلام به چهره‌ی زهرا یک نگاه کرد، گفت: زهرا! خوشحال میشوی که دیگر این شهادت به نبوت را نشنوی؟ من همان علی هستم که خیبر را فتح کردم، تغییر نکردم، اما اگر الآن قیام کنم دیگر نامی از پدرت برده نخواهد شد! میگویند اینجا بود زهرا گفت: «إِذَا نَصِرِي» حالا این است صبر میکنم، اما صبر زهرا... چنان بر او فشار آوردند که فریادش بلند شد: «یا أَبَتَاهُ هَكَذَا يُفْعَلُ بِابْنَتِكَ» ای پدر! با دختری اینگونه رفتار میشود...

[۱]. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۵۴

[۲]. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۳

[۳]. بحار الانوار؛ جلد ۷۱، صفحه ۱۸۹

[۴]. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰

[۵]. سوره‌ی مبارکه احزاب، آیه ۲۰

[۶]. سوره‌ی مبارکه‌ی ممتحنه، آیه ۴

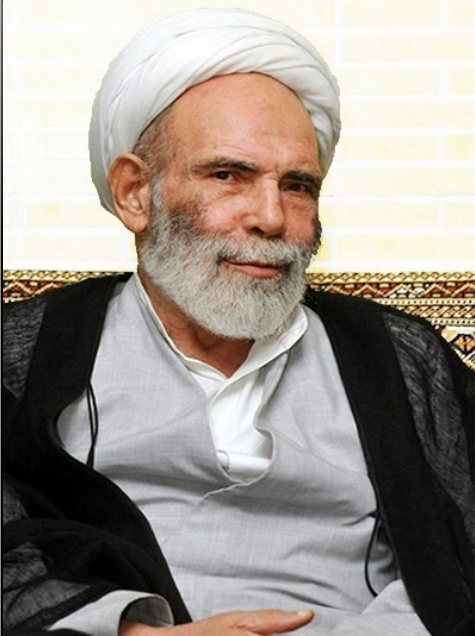
[۷]. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۲۲۰

[۸]. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۵۷

[۹]. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۲۳۴

[۱۰]. همان

تربیت در محیط خانوادگی



تربیت در محیط خانوادگی: ۷

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ): «إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ [۱]»

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به تربیت به معنای روش رفتاری و گفتاری دادن بود. گفته شد اولین محیطی که قویترین نقش سازندگی را بر روی انسان دارد؛ محیط خانوادگی و رابطه پدر و مادر با فرزند است. پدر و مادر در سه بُعد نقش روش دادن و تربیت کردن فرزند را دارند؛ ۱- دیداری ۲- شنیداری ۳- رفتاری. در جلسه گذشته، بحث ما به اینجا رسید که در ارتباط با مسئله دیداری، هم پیکرهی پدر و مادر و هم تبعات آنها از نظر پوشش، نقش سازندگی و تربیتی دارد و به فرزند روش میدهد. چه رسد به پوشش خود فرزند.

بحث به اینجا رسید که پدر و مادر باید این معنا را در نظر داشته باشند که در این رابطه دیداری، به نحوی عمل نکنند که آن ودیعه الهیه به نام «حیاء» در درون فرزند سرکوب شود، بلکه باید او را زنده کنند نه اینکه بمیرانند؛ که جلسه گذشته عرض کردم در این جلسه وارد این بحث میشوم. چون در تربیت به طور کلی نقش اساسی دارد.

نقش «حیاء» در تربیت

حیاء و شرم چیست؟ چون اینجا بحثم به روش مسائل اخلاقی است اول میروم سراغ تعریف علمای اخلاق. آنها در مباحث اخلاقی یکی از ردائل اخلاقی را به عنوان «وفاقت» مطرح میکنند که ما به آن میگوییم: بی‌شرمی؛ و ضد آن را «عفاف» میگویند. وفاقت از ردائل نفسانیه است و عبارت است از: عدم مبالغت نفس از ارتکاب محرمات شرعی و عقلیه و عرفیه. در مقابل آن، ما میگوییم ضد او حیاء است. (البته شاید در جلسه آینده این را بگویم که عفاف ضد خاص است اما من فعلاً ضد عام آن را میگویم. فعلاً نمیخواهم در اصطلاحات پیچیده وارد بشوم)

تعریف حیاء

حیاء عبارت است از: محصور کردن و انفعال نفس از ارتکاب محرمات شرعی و قبائح عقلیه و عرفیه، به جهت اینکه نکوهش نشود.

مرحوم مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) هم تعریفی راجع به حیاء دارد که میفرماید: «الْحَيَاءُ مَلَكَ لِلنَّفْسِ تُوجِبُ إِقْبَابُهَا عَنِ الْقَبِيحِ وَ إِزْجَاؤُهَا عَنِ خِلَافِ الْأَدَابِ خَوْفًا مِنَ اللُّومِ [۱]» اگر بخواهم مطلب و بحث را ساده کنم؛ حیاء یک نوع پوشش برای روح است. این تعبیر که عرض کردم تقریباً هم در آیات قرآن وارد شده است هم در روایات. که البته در روایات روشنتر است. در باب روح اینطور است که این برای انسان یک امری است از امور فطری و اکتسابی نیست. یک پوششی برای روح است.

حیاء در ارتباط با خداوند، دیگران و خود

آن وقت این پوشش، در روابط گوناگون قرار میگیرد. یک وقت در ارتباط با خدا قرار میگیرد، یک وقت در ارتباط با مخلوق و حتی یک وقت در ارتباط با خود انسان قرار میگیرد. من نمیخواهم الان وارد بحث حیاء بشوم چون چندین سال پیش این را بحث کرده‌ام [۲]. لذا تقسیم‌بندی میکنند و میگویند «الْحَيَاءُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى» یعنی: از خدا خجالت بکش «الْحَيَاءُ مِنَ الْخَلْقِ» یعنی: از مردم خجالت بکش «الْحَيَاءُ مِنَ النَّفْسِ» یعنی: لااقل از خودت خجالت بکش.

«الحیاء من الله» عبارت از تقوا است

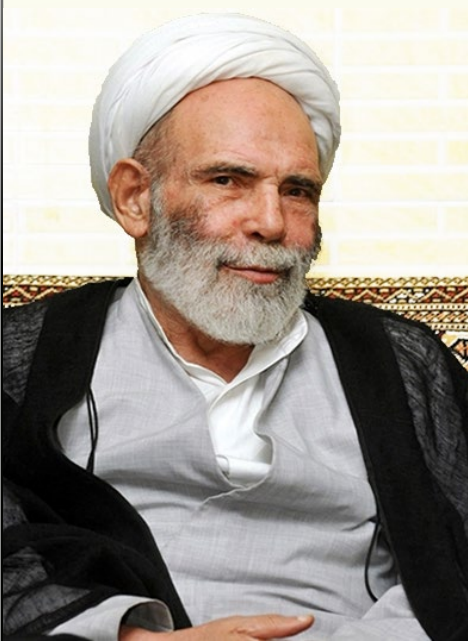
در باب آنجایی که «حیاء من الله» و خجالت کشیدن از خدا است، تعبیر میکنند به «تقوا». شما در قرآن این تعبیر را ببینید: «يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَ رِيشًا وَ لِبَاسَ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ... [۳]» ای فرزندان آدم! لباسی برای شما خلق کردیم که شما را میپوشاند و مایه‌ی زینت شماست. اما لباس پرهیزکاری بهتر است. اینها (همه) از آیات خداست تا متذکر نعمتهای او شوند.

تقوا یک چیز درونی و مربوط به روح است. پوششی برای روح است. در این آیه از آن تعبیر به لباس میکند. پوشش است. من نمیخواهم وارد تفسیر این آیه بشوم؛ که بله! برخی مفسرین در این آیه «يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَ رِيشًا» رفتنهاند سراغ همین پیراهن و لباس ظاهری و... ولی یک احتمال این است که نه! مقصود حیاء است.

و در «أَنْزَلْنَا» معنای نزول، خلقت است. در آیات زیادی هم داریم که نزول به معنای خلقت است مانند این آیه: «وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ [۴]» خداوند آهن را که از آسمان پایین نینداخته است؛ غرض خلقت است. و آیاتی مثل: «وَ أَنْزَلْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ [۵]» «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزَلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ [۶]» که در همه این آیات، نزول به معنای خلقت را میگوید. حالا من نمیخواهم از بحثم منحرف شوم.

تربیت در محیط خانوادگی

* «الْحَيَاءُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى» یعنی: از خدا خجالت بکش «الْحَيَاءُ مِنَ الْخَلْقِ» یعنی: از مردم خجالت بکش «الْحَيَاءُ مِنَ النَّفْسِ» یعنی: لااقل از خودت خجالت بکش.



عمده بحثم این بود که تقوا، «الحیاء من الله» است و حیاء یک پوشش است. لذا علی (علیه السلام) در روایتی میفرماید: «أَحْسَنُ مَلَائِسِ الدُّنْيَا الْحَيَاءُ [۷]» بهترین لباسهای دنیا، حیاء است. در این روایت خیلی دیگر روشن و شفاف است. حیاء یک پرده‌های است بر روی روح.

حیاء امری فطری و آمیخته با خلقت انسانها است

دیگر اینکه این یک امری است فطری و آمیخته شده با خلقت هر انسانی است و از مختصات انسان هم هست. آنهایی که اهلش هستند را ارجاع میدهم به آن حدیثی که جنود عقل و جهل را دارد. در اصول کافی است و مرحوم صدرالمتألهین (رضوان الله تعالی علیه) آن را شرح کرده است. در آن روایت میفرماید «... وَ الْحَيَاءُ وَ ضِدُّهُ الْخُلْعُ [۸]» ضد حیاء را میگوید: پرده‌داری. خُلْع یعنی پرده‌داری. پس معلوم میشود حیاء پرده است. بعد مرحوم صدر المتألهین که میخواهد حیاء را معنا کند، میفرماید: «الْحَيَاءُ غَرِيزَةٌ إِنْسَانِيَّةٌ [۹]» حیاء غریزه‌های انسانی است. بنابراین حیاء از مختصات انسان است و امری است آمیخته به وجود و خلقت انسان. مابه الامتیاز انسان از سایر حیوانات در همین است. یکی از فرقه‌های انسان با حیوان همین جا است. ما یک مابه الاشتراکات با حیوانات داریم مانند اینکه: آنها میخورند ما هم میخوریم، آنها میآشامند ما هم می‌آشامیم. غریزه جنسی و امثال اینها را دارند. اما انسان یک مابه الامتیاز دارد. مابه الامتیاز انسان از حیوان به حیای انسان است، به همین است یعنی همین پوشش که خداوند در درون انسان به ودیعه گذاشته است و خدا بذر حیاء را در درون هر انسانی پاشیده است، نشای حیاء را کاشته است. امری اکتسابی نیست. مثل بقیه امور فطریه در انسان است که باید انسان او را شکوفا کند. من بحثم اینجا بود. و این هم در ارتباط با عقل عملی است که ادراک حسن و قبح است. لذا علی (علیه السلام) در روایتی میفرماید: «أَعْقَلُ النَّاسِ أَحْيَاهُمْ [۱۰]» عاقلترین مردم باحیایترین و باشرمترین مردم است. یعنی این غریزه هرچه رشد پیدا کند در انسان. این در بُعد انسانی بود. در بُعد الهی آن هم این است، چون ما هم بُعد انسانی داریم هم بُعد الهی داریم، انسان اینگونه است ابعاد گوناگون دارد؛ در بُعد الهی ما هم همین است؛ روایت از امام صادق (علیه السلام) است که میفرمایند: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ [۱۱]» کسی که شرم ندارد ایمان ندارد. من در ابتدا گفتم: «الحیاء من الله تعالی». همین حیاء است که انسان را از نظر اعمال زشت و قبیح باز میدارد و ما در روایت از علی (علیه السلام) داریم: «الْحَيَاءُ يَصُدُّ عَنِ فِعْلِ الْقَبِيحِ [۱۲]» حیاء انسان را از انجام عمل قبیح باز میدارد. حال قبح آن قبح عقلی باشد یا قبح شرعی. من اینها را فهرست‌وار میگویم. یک پوشش الهی است. انسان از نظر ذاتش پرده‌دار است یعنی باحیاست، پرده‌در نیست؛ چه در بُعد انسانی، چه در بُعد الهی. انسان در هر دو بُعد اینطور است. اصلاً در درون او است، یک چیز تحمیلی برای انسان نیست.

پرده‌داری در درون فرزند موجود است

هر بچه‌ای که به دنیا میآید، از نظر درونی نهاد او این چنین است. پرده‌دار است نه پرده‌در و همان پرده‌داری موجب میشود که به طرف فعل قبیح و زشت نمرود، من عرض کردم «حیای من الله» داریم، «حیا من الناس» داریم، «حیا من النفس» داریم. اینها در جای خودش بحث دارد، ولی بدانید ریشه این است. این که من عرض کردم راجع به حیا، هم نسبت به پیشگیری نسبت به افعال زشت است؛ هم قبل از آن است هم بعد از آن است. کارسازی دارد. قبل از آن مانعیت دارد یعنی این موجب میشود که انسان به سمت کار بد و زشت نرود، یعنی همین شرم که درونی است موجب میشود شرم او میآید. اگر یک وقتی هم - نعوذ بالله - فرض کنید یک کار زشتی از او سر زد تا آنجایی که هنوز مسخ نشده است و این پرده به طور کلی دریده نشده و از بین نرفته، متأثر میشود. خود او خجالت میکشد؛ خودش، خودش را سرزنش میکند. لازم نیست دیگران به او بگویند. که ما تعبیر میکنیم میگوییم: وجدانا ناراحتیم. این وجدانا ناراحتیم معنای آن همان مسئله حیاء بوده که خداوند در درون او گذاشته بوده است. این پرده را درید و مرتکب این کار زشت شد یعنی این مرتزکنی را کرد، چه مرز الهی باشد، چه مرز انسانی باشد، تا برسد به عرفی آن، در هر رابطه‌ای، هم قبل را میگیرد هم بعد را میگیرد؛ این تا آنجایی است که من عرض کردم و آن اینکه به طور کلی بر اثر تکرار قبائح این پرده حیا از بین نرفته باشد. این را میخواستیم بگویم خیال نکنید که فقط راجع به قبل است نخیر، بعد از عمل او هم هست. آن وقت اینجاست که - نعوذ بالله - اگر مسخ شد و این حیا و پرده‌داری او از بین رفت، دست به هر جنایتی میزند. ما تعبیر میکنیم میگوییم: آدم دریده‌ای است. چه را دریده است؟ پرده حیا را دریده و پاره کرده است.

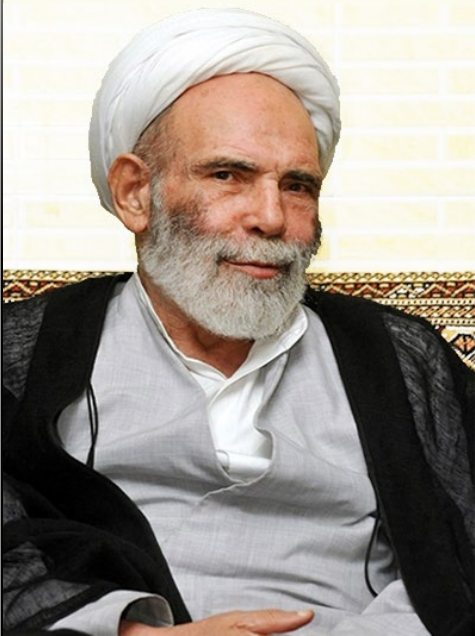
لذا ما این را در روایات متعدده داریم و این روایات را هم خاصه نقل میکنند، هم عامه. خیال نکنید فقط از طریق ماست. نه! اهل سنت هم نقل میکنند. آنها هم متعدد نقل میکنند، ما هم متعدد داریم. دارد از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) «لَمْ يَبْقِ مِنْ أَمْثَالِ الْأَنْبِيَاءِ إِلَّا قَوْلُ النَّاسِ إِذَا لَمْ تَسْتَحْ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ [۱۳]» حضرت فرمودند از مثالهایی را که پیامبران الهی میزدند باقی نماند مگر این حرفی که حرف همه مردم است، این را خوب دقت کنید، قول همه مردم. چرا؟ چون همه انسان‌اند، حیوان نیستند. و آن مثال شایع در میان مردم این است: وقتی که بنا شد شرم نداشته باشی هر جنایتی میخواهی بکن.

یک روایت دیگر از امام هشتم (علیه السلام) دارد حضرت فرمود: «مَا بَقِيَ مِنَ أَمْثَالِ الْأَنْبِيَاءِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) إِلَّا كَلِمَةٌ: إِذَا لَمْ تَسْتَحْ فَأَعْمَلْ مَا شِئْتَ [۱۴]» در روایت قبلی «فَصْنَعْ» بود این «فَاعْمَلْ» است. یک جمله از مثالهایی انبیا در میان مردم ماند و آن اینکه وقتی که بنا شد شرم نداشته باشی هر چه میخواهی بکن. عامه هم نقل میکنند. در دو جای کنز العمال دارد و آن این است از پیغمبر اکرم «أَخْرَجَ مَا أَدْرَكَ النَّاسُ مِنْ كَلَامِ نُبُوَّةِ الْأُولَى: إِذَا لَمْ تَسْتَحْ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ [۱۵]»

تریت در محیط خانوادگی

* انسان از نظر ذاتش پرده‌دار است یعنی باحیاست، پرده‌در نیست؛ چه در بُعد انسانی، چه در بُعد الهی. انسان در هر دو بُعد اینطور است. اصلاً در درون او است، یک چیز تحمیلی برای انسان نیست.

* وقتی که بنا شد شرم نداشته باشی هر جنایتی میخواهی بکن.



مسئله حیاء در باب تربیت یک نقش زیر بنایی دارد به این معنا که پدر و مادر که به طور معمول و متعارف دو مرتب دست اول برای انسان هستند، اینها آنچه را که باید روی آن دقت کنند این است که نکند من پرده حیای این بچه را بدرم، بلکه پرده حیای او را حراست و حفاظت و رشد بدهند. نمیخواهد تو به او حیا بیاموزی نه! سرکوبش نکن، خود او شرم ذاتی دارد. این را رشدش بده. چه در بُعد دیداریات، چه در بُعد شنیداریات، چه در بُعد رفتاربات، چه با هیکل ات، چه با لباس، چه با لباسش. بالاترین جنایت پدر و مادر در باب تربیت نسبت به فرزند اینجاست که - نعوذ بالله - در این سه رابطه پرده حیای الهی این بچه را بدرند. اینکه بچه هر کاری دل او میخواهد بکند و هر چه میخواهد بگوید و هر چه میخواهد ببیند. لذا در باب تربیت این مسئله را داریم هیچ قابل شبهه هم نیست، که آن هسته مرکزی که کاربرد زیاد دارد در باب تربیت اینجاست. این را بدانید آن کسانی که اسیر هواهای نفسانیشان هستند که میخواهند در جامعه به اهداف شیطانیشان برسند از همین راه وارد میشوند: ترویج لایبالگیری، چه در بُعد الهی آن، چه در بُعد انسانی آن، در هر دو بُعد. همین کار را میکنند و به اهدافشان میرسند، جامعه را سوق میدهند به بیندوباری به معنای پرده‌داری، پرده حیای جامعه را میدرند چه در بُعد دینی آن، و چه در بُعد الهی آن، و چه در بُعد انسانی آن و دیگر هر جنایتی بخواهند میکنند. «فَصْنَعْ مَا شِئْتَ».

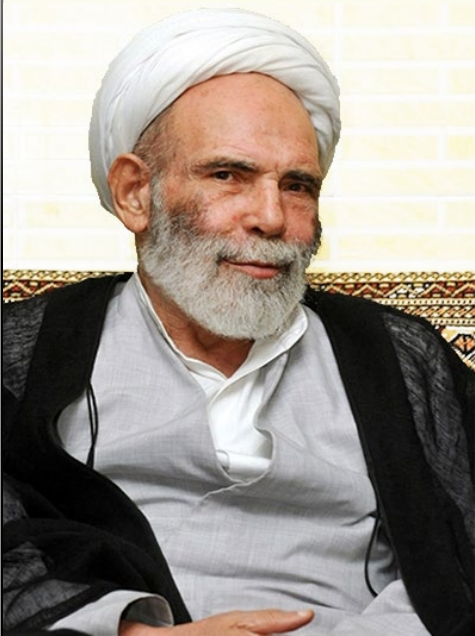
ذکر توسل

و این را هم بگویم که از کجا شروع شد؟ من چند جمله ذکر مصیبت بیشتر ندارم. بعد از وفات پیغمبر در هر دو بُعد یعنی پیش‌مرمی چه در بُعد الهی آن، چه در بُعد انسانی آن. التماس دعا. کجا؟ جای آن را میخواهم برای شما بگویم. میگویند آمدند در خانه علی جمع شدند، زهرا (سلام الله علیها) آمد، در را باز نکرد، در را آتش زدند. من دو سه جمله بیشتر نمیگویم در آن روایتی که از خود زهرا (سلام الله علیها) است، ببینید اینها نه حریم الهی را حفظ کردند، نه از خدا خجالت کشیدند و شرم کردند، نه از بُعد انسانی آن.

« وَ رَكَلَ الْبَابَ بِرَجْلِهِ [۱۶] » چنان لگدی به این در زد « فَرَدَهُ عَلَيَّ » درب نیمسوخته را انداخت روی من « وَ أَنَا حَامِلٌ » من باردار بودم، حامله بودم « وَ النَّارُ تَسْعَرُ وَ تَسْفَعُ وَ جَهَنَّمُ » آتش زبانه میکشید و صورت من را میسوزاند. این بیحیایا نه از خدا، نه از خلق خدا، از هیچ کدام شرم نکردند. بعد میدانید چه میگوید؟ زهرا میگوید: « فَضْرَبْتَنِي بِيَدِهِ » چنان سیلی به صورتم زد « حَتَّى أَنْتَثَرَ قُرْطِي مِنَ الْأُذُنِي » گوشواره‌هایم پراکنده شد.

* سرکوبش نکن، خود او شرم ذاتی دارد. این را رشدش بده. چه در بُعد دیداریات، چه در بُعد شنیداریات، چه با هیکل ات، چه با لباس، چه با لباسش. بالاترین جنایت پدر و مادر در باب تربیت نسبت به فرزند اینجاست که - نعوذ بالله - در این سه رابطه پرده حیای الهی این بچه را بدرند

- [۱]. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۲۹
- [۲]. بحث حیا در سال ۱۳۶۵ در طی ۹ جلسه و در سال ۱۳۷۸ در طی ۸ جلسه، توسط معظمله بحث شده است.
- [۳]. سوره مبارکه اعراف، آیه ۲۶
- [۴]. سوره مبارکه حدید، آیه ۲۵
- [۵]. سوره مبارکه زمر، آیه ۶
- [۶]. سوره مبارکه حجر، آیه ۲۱
- [۷]. غرر الحکم و دُرر الکلم، صفحه ۲۵۷، روایت ۵۴۴۱
- [۸]. بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۱۰۹
- [۹]. شرح اصول کافی ملاصدرا، کتاب عقل و جهل
- [۱۰]. غرر الحکم و دُرر الکلم، صفحه ۲۵۶، روایت ۵۴۴۰
- [۱۱]. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۶
- [۱۲]. غرر الحکم و دُرر الکلم، صفحه ۲۵۷، روایت ۵۴۵۴
- [۱۳]. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۳۳
- [۱۴]. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۳۵
- [۱۵]. کنز العمال، روایت ۵۷۸۰ و ۵۷۹۲
- [۱۶]. بحار الانوار، جلد ۳۰، صفحه ۳۴۹



تربیت در محیط خانوادگی: ۸

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): «إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ» [۱]

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به تربیت بود و گفته شد اولین محیطی که به طور غالب انسان در آن ساخته میشود محیط خانوادگی و رابطه تنگاتنگ پدر و مادر با فرزند است؛ و در سه رابطه فرزند تربیت میشود چه از نظر دیداری، چه شنیداری و چه کرداری. جلسه گذشته وارد این بحث شدم که آن چیزی که در باب تربیت نقش زیربنایی و اساسی دارد، مسئله حیاء است. یعنی پردهداری که در مقابل آن پردهداری است و حیاء هم یک گزینه انسانی است. یعنی هر انسانی فطرتاً با حیاء است و مابها لامتیاز انسان از سایر حیوانات همین است. بالأخره در آخر جلسه به روایاتی که وارد شده بود (که هم عامه داشتند، هم خاصه) در گفتار انبیاء - یعنی بحث این نیست که یک پیغمبر بوده است. بلکه گویا همه پیامبران الهی این مطلب را داشتند - اشاره کردم که «إِذَا لَمْ تَسْتَحْ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ» [۲] اگر حیاء را از دست دادی آنجاست که دست به هر جنایتی میزنی. و روایتی از علی (علیه السلام) که میفرماید: «أَلْحِيَاءُ يَصُدُّ عَنِ فِعْلِ الْقَبِيحِ» [۳]، حیاء است که مانع میشود انسان دستش آلوده به کار زشت و قبیح شود؛ چه قبح شرعی باشد، چه قبح عقلی باشد. بحث راجع به اولین محیطی بود که انسان در آن محیط ساخته میشود، که محیط خانوادگی است و ایام طفولیت که در این مقطع زمانی سریع در طفل اثر میکند؛ هم در بُعد دیداری، هم در بُعد شنیداری و هم در بُعد رفتاری، و عمیق هم اثر میکند. جلسه گذشته بحث را در باب تربیت، بر این محور قرار دادم که آنچه نقش اساسی دارد عبارت از عنصر حیاء است و در مقابل آن وقاحت است. آن پردهداری و این پردهداری است.

امر قرآن کریم به اجازه خواستن کودکان نابالغ هنگام ورود به خلوتگاه پدر و مادر

در باب محیط خانوادگی در ارتباط با اطفال میروم سراغ آیاتی که در قرآن هست. در سوره نور است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيْسَ أَتَيْنَاكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَ هُنَّ طَوَافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» [۴]

خطاب به مؤمنین است؛ ای کسانی که ایمان آوردهاید باید مملوکهای شما (چون مملوکات محرم بودند) و کودکان نابالغ شما در سه وقت اجازه وارد شدن بگیرند. یعنی هنگامی که میخواهند در اتاقهای شما وارد شوند شما را آگاه کنند. منظور کودکان نابالغ است!

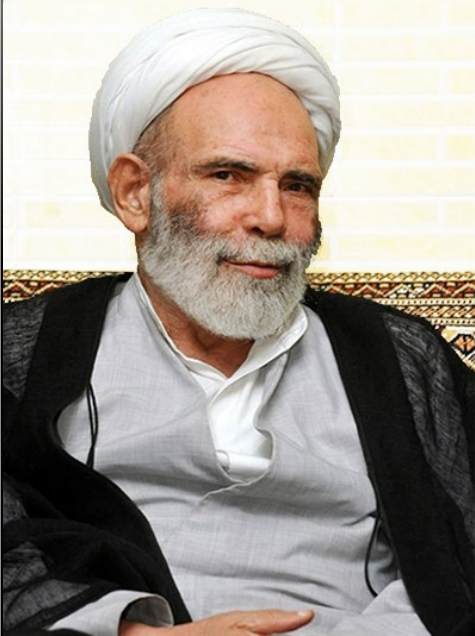
اول: پیش از نماز صبح. دوم: هنگام نیمروز که جامه‌های خویش را می‌نهد. سوم: بعد از نماز عشاء، یعنی وقتی که آماده خواب میشود. بعد میفرماید: «ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ» اینها، سه وقت خلوت شماست. «لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَ هُنَّ»؛ در غیر این سه وقت بر شما و آنها باکی نیست که بدون اجازه و آگاه ساختن، سرزده بر شما وارد شوند. چون آنها و شما با یکدیگر زیاد ارتباط دارید؛ این اشاره به رابطه تنگاتنگ داخل خانه بین فرزند و پدر و مادر است. در ادامه میفرماید: خداوند آیات را چنین بیان میکند، خداوند دانا و حکیم است. آیه بعد: «وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ» چون کودکان شما به حد بلوغ رسیدند، باید مانند دیگران اجازه ورود بگیرند. دیگر بین آنها و دیگران فرقی نمیکند.

سه مطلب را که مربوط به بحث من است میگویم؛ اول: آیه شریفه میگوید: در سه نوبت فرزندان شما اگر بخواهند در اتاقهای شما وارد شوند کسب اجازه کنند. این که من تعبیر به اتاق میکنم، به این جهت است که در آیات قبیل میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتَسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» [۵] که مسئله آگاه ساختن و اجازه گرفتن در وارد شدن است. «حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتَسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا» یعنی شما سرزده وارد نشوید. در آیه «بیت» داریم، بیت آن موقع به اتاق اطلاق میشده اما «دار» خانه است که صحن و حیاط دارد.

اجازه خواستن پیامبر اکرم (ص) هنگام ورود به خانه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

آیه بعدی آن این است: «فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ازْجِعُوا فَازْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ» [۶] که پیغمبر اکرم خودشان هم به همین عمل میکردند که هیچ وقت سرزده وارد نمیشدند، این را هم شما زیاد شنیدید که حتی وقتی میخواست وارد خانه فرزندش یعنی یگانه دخترش بشود، میآمد درب خانه میایستاد و میفرمود: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ» اگر اجازه ورود میدادند داخل میشد، اگر نه، بار دوم میفرمود، اگر اجازه ورود نمیدادند بار سوم... اگر پیغمبر میدید اجازه نمیدهند، برمیگشت. سرزده وارد نمیشد این آیه هم به همین شیوه اشاره میکند.

تربیت در محیط خانوادگی



عرض کردم اینکه تعبیر به اتاق کردم جهت آن این است که آیات قبل آن بیوت دارد، مراد از «بیت» هم اتاق است، ولی «دار»، خانه است. جای این بحثها اینجا نیست و من خیلی نمیخواهم طلبگی اش بکنم، میخواهم فقط به آن اندازه‌ای که مربوط به بحثم است اشاره کنم.

امر قرآن کریم در این آیات به پدر و مادر است نه فرزندان!

اینجا سه نوبت برای وارد شدن فرزندان مطرح میکند: صبح، ظهر، شب. اما در اینجا این خطاب به بچه‌ها نیست، خطاب به بزرگترهاست، به پدر مادرها است. میفرماید: «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» ندارد یا ایُّهَا الْأَطْفَالُ. ای پدرها و مادرها! بچه‌هایتان باید در سه نوبت که در اتاق شما وارد میشوند از شما اجازه بگیرند و شما را آگاه کنند که میخواهند وارد اتاق شوند. سه نوبت چه وقت است؟ صبح، ظهر، شب. در اینجا شاید کسی بگوید آخر چرا؟ بچه‌هاست، آن هم بچه نابالغ (صریح آیه است: «وَالَّذِینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْکُمْ»، بچه‌های نابالغ شما، یعنی هنوز بالغ نشده است، او باید اجازه بگیرد و تو باید این روش تربیتی را به او بدهی) میگوید چرا باید اجازه بگیرد؟ در آیه راجع به ظهر (یعنی در وسط روز) توضیح میدهد. و بعد از توضیح، صبح و شب آن را هم میفهمید، در وسط روز که راجع به ظهر است («وَحِینَ تَضَعُونَ ثِیَابَکُمْ مِّنَ الظَّهِیرَةِ» این مربوط به ظهر است) چه میگوید؟ من اینجا یک توضیحی بدهم: این آیات در حجاز نازل شده، و حجاز منطقه حاره (گرم) است. نيمروز که ميشد وقتی اینها از سر کار برمیگشتند به خانه، چون هوا گرم بود چه میکردند؟ لباس رو را در میآوردند و تخفیف میدادند، گرمشان بود. کانه نیمه‌عربان میشدند.

میگوید این سه وقت، اوقات خلوت شماس، یعنی صبح قبل از نماز فجر که بلند میشوی، از کجا بلند میشوی؟ از داخل بستر بیرون میآیی. به تعبیر روز میگوییم: هیچوقت ما نشنیدیم کسی با لباس بیرون از منزل بخوابد. موقعی که از خواب بلند میشوی، از رختخواب میآیی تو نیمه‌عربانی یعنی لباس خواب تن تو است. بعد از نماز عشاء چه؟ چون آن موقع نماز عشاء را که میخواندند، میرفتند در بستر که بخوابند. موقع خواب در لباس تخفیف میدهند. «ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ» بچه‌های نابالغ در این سه موقعیت اگر بخوانند وارد شوند در اتاق شما که خلوتگاه شماس، باید به آنها یاد بدهی و تربیتش کنی که با اجازه و آگاه ساختن شما وارد بشوند. به در بزند و کسب اجازه کند؛ چون تو نیمه‌عربانی و در این حالت شما را نبیند.

علت امر به اجازه خواستن: دریده نشدن حیای فرزندان

چرا؟ اینها همه برای این بوده است که وقتی تو نیمه‌عربانی و او با این حال وارد شود پرده حیای او دریده میشود. معمولاً در این حالت نیمه‌عربانی که آدم هست چه بسا یک سنخ اعمال قبیحه هم از او صادر بشود که قبح عقلی و عرفی و امثال اینها دارد. در جلسه قبل گفتم، نسبت به فرزندان شما پرده‌داری را بیاموزید نه پرده‌داری را. نگاه کنید بچه‌های نابالغ را میگوید.

این آیات همه در سوره نور است که مسئله عفت و عفاف را مطرح میکند. عفت را گفتم که شاخه حیاء است؛ که من بعداً در باب مسئله عفت وارد میشوم.

«یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُیُوتًا غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَ تَسَلَّمُوا عَلَیْ أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَیْرٌ لَّکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَكَّرُونَ [۷]»، همین کاری را که پیغمبر میکرد، درب خانه دخترش که میرسید سلام میکرد و میفرمود: «السَّلَامُ عَلَیْکُمْ یا اهل بیت النبوة» سرزده داخل نمیشد. «فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِیْهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى یُؤْذَنَ لَکُمْ وَ إِنْ قِیلَ لَکُمْ اِرْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ اَزْکٰی لَکُمْ [۸]»، بدون اجازه وارد نشوید «وَ إِنْ قِیلَ لَکُمْ اِرْجِعُوا فَارْجِعُوا» اگر به شما گفته شد بازگردید، باز گردید. الآن در یک حالی نیست که بتواند تو را بپذیرد.

بعد در آنجا وقتی یک سنخ احکام را مطرح میکند، در آخر حتی نسبت به آن کسانی را که در باب ازدواج امید ازدواج آنها نیست، مثل عجزوها (پیرزنها)، میگوید: «وَ لَیْسَتْغَفِی الذِّینَ لَا یَجِدُونَ نِکَاحًا [۹]» و کسانی که دیگر امید ازدواج برای آنها نیست عفاف بورزند. روی عفت دارد دور میزند «وَ لَیْسَتْغَفِی» عفت را برای آن کسانی که دیگر عجزوه شده و دیگر امید اینکه از ازدواج کند نیست. میگوید او هم عفت! هم از بچه عفت، هم از پیرزن عفت.

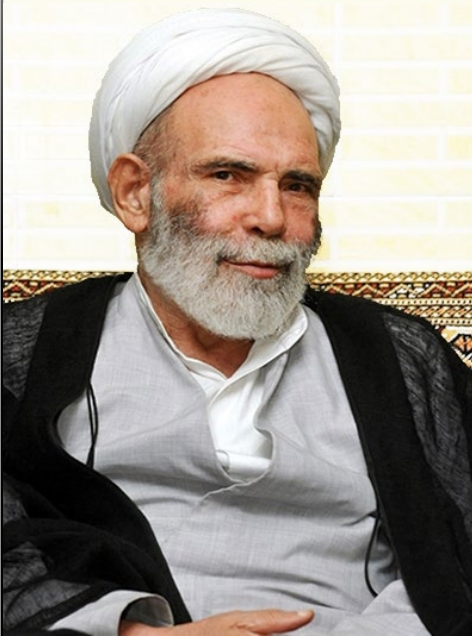
انتقاد از بی‌مبالاتی پدران و مادران در نوع پوشش خود و فرزندان

بعد من میرسم به احکام ولی این را به شما بگویم، اسلام بر محور پرده‌داری است که پرده‌داری امری است فطری برای انسان، مابه الامتیاز انسان از حیوانات است، روی این تکیه میکند، همسو با او است. نکند یک کاری کنی آنچه را که من در نهاد او گذاشتم به عنوان ودیعه الهیه که حیاست، این پرده را تو پدر و مادر بدری! بچه نابالغ را میگوید. بالغ شد که هیچ! وای به حال آن کسانی که این بچه‌های نابالغ را نیمه‌عربان در ملاء عام بیآورند، وای به حالتان! میگوید در خانه‌ات، در اتاقت که میخواهد بیاید - ای پدر، ای مادر - به او بگو وقتی خواست وارد شود، به درب بزند و اجازه بگیرد و سرزده وارد نشود. وای به حال تو ای پدر و مادر! که - نعوذ بالله - خودت بخواهی اینگونه در ملاء عام بیایی، تو مسلمانی؟! تو دنباله‌رو فاطمه (سلام الله علیها) هستی؟! آیه خواندم برای تو، من اهل خطابه و شعار نیستم! میگوید اینها در این سه نوبت اجازه بگیرند. چون آن سه نوبت که در اتاقت هستی خلوتگاه تو است، نیمه‌عربانی. با لباس خواب هم تو را نبیند، پرده حیای او دریده میشود.

عنصر حیاء در حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها)

تربیت در محیط خانوادگی

* به فرزندان شما پرده‌داری را بیاموزید نه پرده‌داری را.



همه شما شنیده‌اید دیگر و میدانید که پیغمبر اکرم (ص) راجع به حضرت زهرا (سلام الله علیها): فرمود «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي» فاطمه پاره تن من است. میدانید این را چه جاهایی گفته است؟ اکثر مواردی که پیغمبر گفته است «این پاره تن من است» کجا بوده است؟ در چه رابطهای گفته است؟ این تعبیر متواتر است، عامه و خاصه نقل کرده‌اند، در این هیچ شبهه‌ای نیست، یک نفر شبهه نکرده که این را پیغمبر اکرم نگفته است، من چند مورد آن را میگویم:

بهترین زنها کیست؟

اول: داریم پیغمبر اکرم خودشان نشسته بودند و اصحابشان هم بودند، سؤال کرد: «ما هو خَيْرُ النِّسَاءِ؟» بهترین زنها کیست؟ راوی میگوید: «فَلَمْ نَدْرِ مَا نَقُولُ» گفتیم نمیدانیم چه بگوییم، «فَمَارَ عَلِيٌّ إِلَى فَاطِمَةَ فَأَخْبَرَهَا بِذَلِكَ»، دارد آنجا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) رفت و وارد منزل شد و قضیه را گفت. گفت یک همچنین سؤالی پیغمبر کرده همه در جواب آن مانده‌اند، زهرا (سلام الله علیها) گفت: بهترین زنان، آن زنی است که به مرد نامحرم نگاه نکند و مرد نامحرم هم او را نبیند. علی (علیه السلام) برگشت، به پیغمبر جواب را گفت. پیغمبر رو کرد و گفت: «فَقَالَ لَهُ: مَنْ عَلِمَكَ هَذَا؟»، بگو ببینم چه کسی این را به تو یاد داد؟ «قَالَ: فَاطِمَةُ» گفت: فاطمه. اینجا بود که پیغمبر فرمود: «إِنَّهَا بَضْعَةٌ مِنِّي» [۱۰] یک مورد اینجا بود. در روایت دیگری آمده است که علی (علیه السلام) فرمودند: «قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ أَيُّ شَيْءٍ خَيْرٌ لِلْمَرْأَةِ فَلَمْ يَجِبْهُ أَحَدٌ مِنَّا فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِفَاطِمَةَ فَقَالَتْ مَا مِنْ شَيْءٍ خَيْرٍ لِلْمَرْأَةِ مِنْ أَنْ لَا تَرَى رَجُلًا وَلَا يَرَاهَا فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ صَدَقَتْ إِنَّهَا بَضْعَةٌ مِنِّي». [۱۱]

حجاب از مرد نابینا

دوم: روایت از امام هفتم (علیه السلام) است که این را شنیدید و شاید منبریها برای شما نقل کرده باشند، من اینها را میگویم چون من در اینها نکته دارم، یک شخص نابینایی آمد و اجازه گرفت که وارد بشود، و زهرا (سلام الله علیها) بلافاصله رفت و پوشش را بر تن کرد. ما میگوییم چادر. هرچه بود. پیغمبر رو کرد به او و گفت چرا رفتی چادر سرت کردی؟! اینکه نابینا است! البته این را پیغمبر عمداً گفت، برای اینکه این مطلب به من و تو برسد. (ای مادرها! توجیه کنید) گفت این که تو را نمیبیند «فَقَالَتْ إِنْ لَمْ يَكُنْ يَرَانِي فَإِنِّي أَرَاهُ وَهُوَ يَشُمُّ الرِّيحَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَتُكُّ بَضْعَةً مِنِّي» [۱۲] زهرا (سلام الله علیها) عرضه داشت: او منی را نمیبیند؛ ولی من که او را میبینم! او بوی من را استشمام میکند. من شنیده‌ام که زهرا (علیها السلام) مثلاً آن موقع عطر زده بوده است. اینجا پیغمبر فرمود: من گواهی میدهم که تو پاره تن منی.

پوشاندن خود از نامحرم؛ نزدیکترین حالات زن به پروردگار

سوم: پیغمبر اکرم راجع به زن از اصحابش سؤال کرد و بعد گفت: «مَتَى تَكُونُ أَدْنَى مِنْ رَبِّهَا» در چه حالتی است که زن خیلی به پروردگارش نزدیک میشود؟ نزدیکترین جا به پروردگارش کجا است؟ قُرب الی الله تعالی مراتب دارد، درجات دارد. آنجایی که خیلی نزدیک میشود به خدا کجاست؟ «فَلَمَّا سَمِعَتْ فَاطِمَةَ (سلام الله علیها) ذَلِكَ قَالَتْ: أَدْنَى مَا تَكُونُ أَنْ تَلْزَمَ قَعْرَ بَيْتِهَا» وقتی زهرا (سلام الله علیها) شنید با یک جمله کنایه‌ای فرمود: آن حالتی که خودش را از نامحرم میپوشاند، نزدیکترین حالت به خدا است. نه نماز! نه سجده! نه روزه! آن وقت میدانی پیغمبر چه گفت؟ «فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي». [۱۳]

خیلی روایت داریم؛ من فقط این موارد را گفتم. کجاها گفت؟ در چه رابطهای گفت؟ مربوط به چه خصوصیت او بود که پاره تن اوست؟ آنجایی را که پرده‌دار است نه پرده‌در.

احکام اسلام بر محور حیاست

من مقصدم این بود. ما بسیاری از احکامی که در شریعت داریم چه در بُعد اجتماعی، چه در بُعد فردی بر محور حیاست. در بُعد اجتماعی و فردی مثال میزنم:

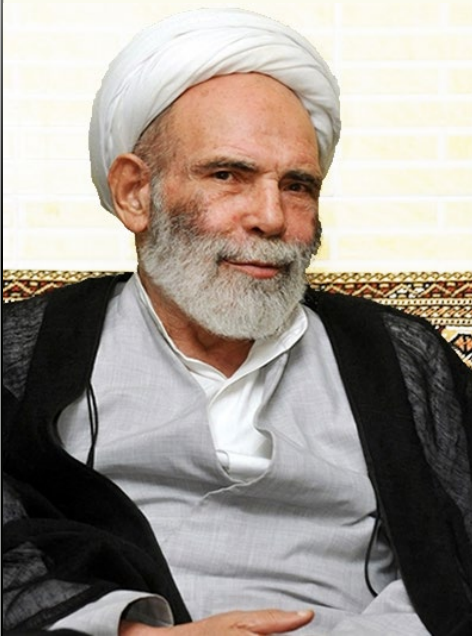
در بُعد اجتماعی: شما خیلی میگویید امر به معروف نهی از منکر، البته این روزها لقلقه زبان شده است ولی عملاً خبری نیست. شوخی هم میکنند، نمیخواهم حرفهایی را بزنم. این پرده‌داری است و پرده‌داری در سطح جامعه. اینکه نهی از منکر واجب است برای همین است. میخواهد پرده‌داری کند در جامعه؛ منکر، پرده‌داری است. جلوی پرده‌داری در جامعه را میخواهد بگیرد، میگوید نهی از منکر واجب است. چرا؟ چون پرده‌داری است در جامعه، پرور کردن مردم نسبت به خدا است، حریم الهی را شکستن است، حیا من الله را از بین بردن است، بیایم در قالب اصطلاح، چون جلسه گذشته گفتم حیا من الله، حیا من الخلق، حیا من النفس. بالاترین حیا، حیا من الله است. این میخواهد پرده‌داری کند. لذا اینجا نگاه کنید مسئله این است، دوباره حیا محوریت دارد، بحث پرده‌داری است و پرده‌داری است.

مثال در بعد فردی: غیبت حرام است. چرا؟ چون پرده‌داری است، عیب دیگران را فاش کردن و بازگو کردن حرام است. این پرده‌داری است. میگوید حرام است. باید پرده‌دار باشی نه پرده‌در.

حالا اگر خودش پرده خودش را در دید، خودش سوا است میگوید اینجا دیگر رهائش کن. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): مَنْ أَلْقَى جِلْبَابَ الْحَيَاءِ فَلَا غَيْبَةَ لَهُ [۱۴]» کسی که خودش پرده حیا را کنار زد، اینجا غیبت او اشکال ندارد. حتی پیغمبر در روایت «جلباب» یعنی پرده مصرف میکند. یعنی خودش، خودش را بی‌آبرو کرده است. نگاه کنید من به عنوان مثال گفتم، غالب احکام شرعی بر محور حیا

تریت در محیط خانوادگی

* زهرا (سلام الله علیها) گفت: بهترین زنان، آن زنی است که به مرد نامحرم نگاه نکند و مرد نامحرم هم او را نبیند.



است. من نمیخواهم وارد این بحث بشوم، این بحث خودش، بحث مفصلی است، چه فردی آن، چه اجتماعی آن، محور، حیا و پرده‌داری است و در مقابل پرده‌داری است که حرام است. پرده‌داری واجب و پرده‌داری حرام است.

وظیفه پدر و مادر شکوفا کردن عنصر حیا در فرزند است

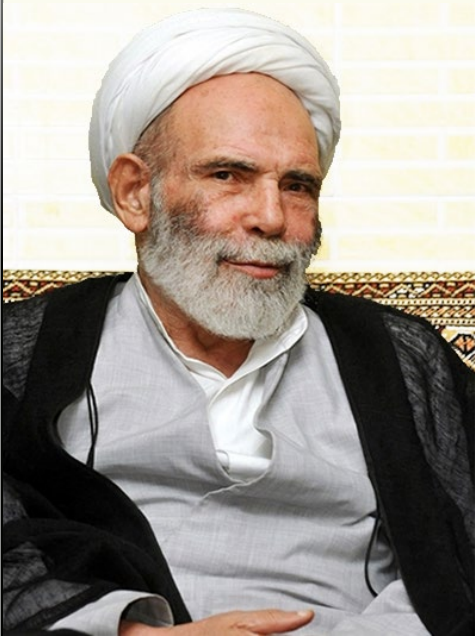
حالا غرض این که: چون بحثم راجع به خانواده بود، پدر و مادر باید این غریزه انسانی‌های که در او است را شکوفا کنند نه اینکه حیا را در بچه سرکوب کنند. لذا آیه صریحاً اینها را میگوید. تا میگوی آخِر این چه قیافه‌ای است که دختر بچه را بیرون آوردی؟ میگوید هنوز تکلیف نشده است؛ تویی که مَحْرَمِ او هستی، قرآن میگوید بدون اجازه وارد نشود، آن وقت تو او را نیمه‌عریان آورده‌ای در ملاء عام؟ خاک بر سر شیطان. - نعوذ بالله - خودت هم در کنار او همین گونه؟ - نعوذ بالله - گفتم نمیتوانم من حرف بزنم، بدان که تو داری به او روش میدهی و تربیتش میکنی و او را بی‌حیا بار میآوری.

ذکر توسل

بگذرم میخواهم توسل پیدا کنم. حق داشت پیغمبر، آنگونه که در روایات معتبره هم هست، هنگام وفاتش که میشود ابن عباس نقل میکند که دیدیم بارها و بارها پیغمبر گریه میکند، گریه هم به گونه‌ایست که اشکهایش روی محاسنش سرازیر میشود، همه هم تعجب کردیم، سؤال کردیم: یا رسول الله سبب گریه شما چیست؟ چرا اینقدر گریه میکنید؟ فرمود: گریه میکنم برای فرزندانم و آنچه را که این امت بعد از من به آنها روا میدارند، به تعبیر من این کلی بود. دومی آن: میدانی چیست؟ اسطوره عصمت و حیا را میکوبند. بَصْعَةُ مَتْنِي را. یعنی حضرت زهرا (سلام الله علیها)، اسطوره عصمت و حیا را میکوبندش. میگوید «كَأَنِّي بِفَاطِمَةَ [۱۵]». اسم میبرد دیگر. گویا میبینم دخترم فاطمه را، میبینم، که به او ستم شده است، من بابا را صدا میکنم، میگوید «یا اَبْتَاه»، من پدر را صدا میکنم، احدی از این امت او را اجابت نمیکند، کمک او نمیکند، این چه وقت بود؟ میگویند موقعی که زهرا بین در و دیوار قرار گرفت، صدای او بلند شد «یا اَبْتَاه»...

- [۱]. وسائل الشیعة، ج ۲۰، صفحه ۱۵۴
- [۲]. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۳۳
- [۳]. غرر الحکم، صفحه ۲۵۷، روایت ۵۴۵۴
- [۴]. سوره مبارکه نور، آیات ۵۸-۵۹
- [۵]. سوره مبارکه نور، آیه ۲۷
- [۶]. سوره مبارکه نور، آیه ۲۸
- [۷]. سوره مبارکه نور، آیه ۲۷
- [۸]. سوره مبارکه نور، آیه ۲۸
- [۹]. سوره مبارکه نور، آیه ۳۳
- [۱۰]. حلیة الأولیاء، ج ۲، ص ۴۱
- [۱۱]. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۸۲
- [۱۲]. بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۹۱
- [۱۳]. بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۹۲
- [۱۴]. مستدرک الوسائل، جلد ۸، صفحه ۴۶۱
- [۱۵]. بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۱۵۶

تربیت در محیط خانوادگی



تربیت در محیط خانوادگی: ۹

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) قَالَ: «إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ [۱]» غيرت از آثار ایمان است.

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به تربیت به معنای روش رفتاری و گفتاری دادن بود و گفتیم اولین محیطی هم که انسان در آن ساخته میشود و روش یاد میگیرد و در روشگیریاش هم بسیار سریع است، محیط خانوادگی است. رابطه تنگاتنگ که بر محور محبتهای شدید بین پدر و مادر و فرزند است، از نظر روش دادن به فرزند، نقش اساسی و زیربنایی دارد.

در تربیت فرزند، پدر و مادر باید پردهداری کنند و مراقب فرزند باشند که این ودیعه الهیه یعنی حیا در او رشد کند نه اینکه او را سرکوب کنند. جلسه گذشته به یک خصوصیتی که در آیات قرآنی، نسبت به همین معنا آمده است اشاره کردم که پدر و مادر باید مراقبت کنند که پردهداری نشود. من فقط یک تذکر بدهم چون اینها در جای خود بحثهای مستقلی دارد. عرض کردم بسیاری از احکام شرعی ما بر محور حیا استوار است؛ چه احکام اجتماعی و چه احکام فردی. در باب اجتماعی، مسئله امر به معروف و نهی از منکر و در باب مسائل فردی، غیبت مثالی است که من به آنها اشاره‌های کردم و رد شدم.

رابطه‌ی حیا و ایمان

در مورد رابطه بین حیا و ایمان این تذکر را عرض کنیم که حیا و دین، خودش یک بحث مفصل است. من فقط راجع به رابطه‌ی حیا با احکام یک اشاره کردم، و الا رابطه بین حیا و ایمان، رابطه بین حیا و دین یک رابطه بسیار دقیق و محکم است و این بحث معمولاً در مباحث معرفتی مطرح میشود. رابطه حیا با عقل و قلب و نفس و جوارح هر کدام یک بحث مجزاست. اینها که در بحث ما هست، حیای جوارحی است. بعد هم حیا من الله، حیا من الخلق، حیا من النفس و مطالبی از این دست مطرح است.

حیا، نخ تسبیح ایمان است

ما روایات بسیاری در این زمینه داریم که رابطه بین حیا و ایمان را مطرح میکنند. یک روایتی را هم من اشاره کردم که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که: «لَا إِيْمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ [۲]» کسی که حیا ندارد، ایمان ندارد.

اصلاً به طور کلی، حضرت ایمان را کأنه بر حیا استوار میکند. در اینباره ما در روایانمان مثلاً از امام باقر (علیه السلام) داریم که فرمود: «الْحَيَاءُ وَ الْإِيْمَانُ مَقْرُونَانِ فِي قَرْنٍ وَ إِذَا ذَهَبَ أَحَدُهُمَا تَبِعَهُ صَاحِبُهُ [۳]» حیا و ایمان دو همراه هستند که هرگاه یکی از آنها برود دیگری دنبالش خواهد رفت.

یعنی حیا و ایمان به تعبیری با یک نخ، به هم پیوند دارند؛ مثل بند تسبیح که دانه‌ها را به همدیگر متصل کرده است. اینها تمام، جنبه‌های کنایی دارد و زیبا هم هست. اگر این پرده‌ی حیا دریده شود، دین هم رفته است. مطمئن باشید!

علی (علیه السلام) «الْإِيْمَانُ وَ الْحَيَاءُ مَقْرُونَانِ فِي قَرْنٍ وَ لَا يَفْتَرِقَانِ [۴]» حیا و ایمان دو همراهند که از یکدیگر جدا نمیشوند.

اگر حیا برود، دین هم میرود؛ حتی اعتقادات

تأجایی که یک روایت از پیغمبر اکرم داریم که «قال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم): أَلْحَيَاءُ هُوَ الدِّينُ كُلُّهُ [۵]» پیامبر اکرم فرمودند: حیا همهی دین است.

عجب! پیغمبر اکرم یک هویت درست میکند. (این همانی) اصلاً، دین همین حیا است. میخواهد بگوید که این را بدانید: اگر حیا برود دیگر از دین و ایمان خبری نیست؛ حتی در بُعد اعتقادی.

چون الان بحث من این نیست، آن را کنار میگذارم. خواستم این را بگویم که تأثیر حیا نه تنها بر بیشتر احکام است بلکه بر تمام دین تأثیر دارد. حتی نسبت به اصل دین؛ که باید در جای خودش بررسی شود.

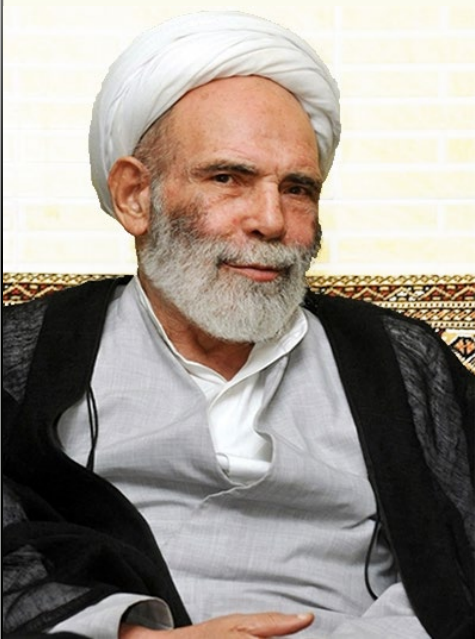
آیات درباره‌ی روابط خانواده، خیلی روشن است که مراقب باشید و نگذارید اطفالتان در خلوتگاه‌های شما سرزده وارد شوند. مراقب باشید که وقتی آنها می‌آیند شما در یک حالی باشید که قباحات دارد نباشید. طوری نشود که پرده‌داری بشود! پرده حیای فرزند را حفظ بکنید و به اینها بیاموزید که با اجازه وارد بشوند و سرزده وارد نشوند.

هشدار! نه، اعلام خطر!

اما مطلب دوم، ما راجع به فرزند یک دستور داریم که من اول روایت را میخوانم بعد توضیح میدهم. «عن جعفر بن محمد، عن ابیه، عن أبائه (عليهم السلام) قال: قال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم): أَلْصَّبِي وَ الصَّبِي وَ

تربیت در محیط خانوادگی

* یعنی حیا و ایمان به تعبیری با یک نخ، به هم پیوند دارند؛ مثل بند تسبیح که دانه‌ها را به همدیگر متصل کرده است. اینها تمام، جنبه‌های کنایی دارد و زیبا هم هست. اگر این پرده‌ی حیا دریده شود، دین هم رفته است. مطمئن باشید!



تربیت در محیط خانوادگی

الصَّبِيَّ وَ الصَّبِيَّةَ وَ الصَّبِيَّةَ وَ الصَّبِيَّةَ يُفَرِّقُ بَيْنَهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ لَعَشْرِ سِنِينَ [۶]» از امام صادق نقل شده که حضرت از پدرشان و ایشان از پدرانشان نقل کردند که پیامبر اکرم فرمودند: پسر بچه! پسر بچه! پسر بچه! دختر بچه! دختر بچه! دختر بچه! وقتی به ده سالگی رسیدند جایشان باید از همدیگر جدا شود. فرمود: پسر بچه! پسر بچه! پسر بچه! بعد از آن، دختر بچه! دختر بچه! دختر بچه! خیلی مهم است که هر کدام را سه بار گفتند. رسول خدا چه میخوانند بگویند؟ بین بسترهای اینها فاصله بیندازید، وقتی به ده سالگی رسیدند! یعنی دو پسر بچه‌ی ده ساله را در یک بستر نخواهید! دو دختر بچه که ده ساله شدند را در یک بستر نخواهید! دقت کنید اول میفرماید: پسر را! بعد میگوید دخترها را در این سن جدا کنید! این تکرار خیلی روشن و گویاست. اگر بخواهیم ضعیف‌ش کنیم، بخاطر این است که حضرت میخواهد هشدار بدهد. اگر بخواهیم با انصافتر برخورد کنیم، باید بگوییم: دارد اعلام خطر میکند!

جهت این است که وقتی بچه به این سن میرسد، ممیز میشود. ده سالگی سنی است که بچه در آن غالباً ممیز میشود، تمیز میدهد. این رابطه تنگاتنگ ممکن است به پرده‌داری‌اش ضربه بزند و در نتیجه به پاکدامنی‌اش سرایت کند.

ریشه‌ی پاکدامنی حیاست

میگوید: عفت، پاکدامنی! بسیار خوب، ریشه عفت چیست؟ عفت از شاخه‌های حیاست. علی (علیه السلام) میفرماید: «سَبَبُ الْعِفَّةِ، الْحَيَاءُ» سبب پاکدامنی حیاست. آنچه موجب پاکدامنی میشود، عبارت از پرده‌داریست، حیا است. حتی حضرت یک موازنه میکند بین اینها و میفرماید: «عَلَى قَدْرِ الْحَيَاءِ، تَكُونُ الْعِفَّةُ [۷]» پاکدامنی به مقدار حیا و پرده‌داریست. چون حیا جنبه کمی ندارد و مربوط به روح است، جنبه کیفی دارد، شدت و ضعف دارد. هر چه حیا شدیدتر باشد، و پدر و مادر روی آن کار کردند، عفت و پاکدامنی او بیشتر میشود. فرزند به مقدار حیایش، پاکدامنی پیدا میکند. اینکه عرض کردم در تربیت آنکه نقش زیربنایی دارد حیا است این است. در روابط گوناگون هم مطرح است که من الآن وارد این فضای محدود خانوادگی شدم. پدر و مادر باید دنبال این باشند که از همان کوچکی، مراقبت کنند که این پرده الهیه، این حیا که یک پوشش الهی بر روی روح انسان است و هر انسانی هم دارد، دریده نشود. باید روی آن کار بکنند تا شکوفا شود. ما همه ما از نظر نهادمان موحد هستیم، اما بحث چیست؟ اگر روی آن کار کنیم میرود بالا، کار نکنی از بین میرود؛ استعداد است، در وجود فرزند هست. پیغمبر اکرم در این روایت، ده سالگی را فرمود؛ روایت مرسلی هم صدوق دارد که حتی در آن سن را کمتر نقل میکند. آنجا شش سال را نقل میکند. اینکه مسلم است، این است که وقتی بچه به این حد برسد - ما تعبیر میکنیم - چشم و گوش او باز میشود، باید مراقب این روابط بود. چشم و گوش او باز میشود. با این شدت پیغمبر میفرماید.

اختلاط پسر و دختر، خیانت به جامعه

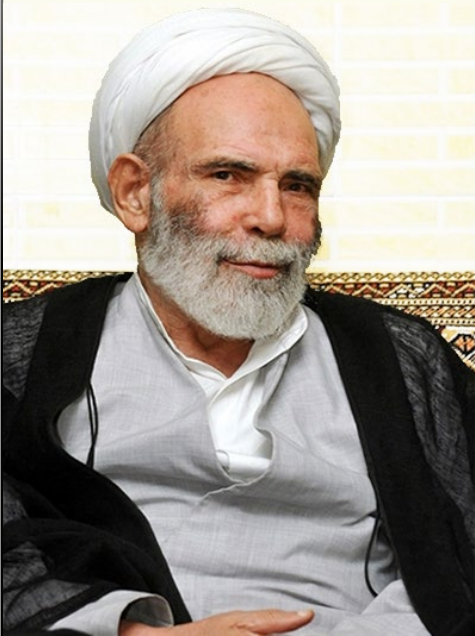
گاهی یک سنخ امور را مطرح میکنند که مثلاً اختلاط پسر و دختر چه اشکالی دارد؟ ببینید چه جنایتی را اینها نسبت به جامعه دارند مرتکب میشوند! من روایت خواندم. ده سال دیگر تمام شد، یک وقت نشود اینها با هم رابطه تنگاتنگ اینگونه پیدا کنند. در خلوتگاه والدین بی‌اجازه وارد نشود! به این سن میرسد، وقتی به بستر میرود، با همجنس خودش در یک جا خوابد! یک وقت اشتباه نکنید! اول فرمود: الصَّبِيَّ وَ الصَّبِيَّةَ، دوم، جدا کرد. نه دختران در یک بستر بخوابند و نه پسران!

نترسید که میگویند: فلانی سنتگرا است. بله افتخار من این است که سنتگرا هستم! چون پیغمبر من سنتگرا است. من تابع او هستم. تابع سنت انسانی و الهی‌ها. نه سنت حیوانیه روشنفرمانه! از چه کسی این حرفها را نقل میکنند؟

حیای زلیخا از بتش

نترسید! میگویند: سنتگرا! بله، افتخارم این است. اولین سنتگرا پیغمبر بود. او میگوید، من نمیگویم. «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ [۸]» او از سر هوس سخن نمیگوید. هر چه میگوید وحی است که به او شده است.

آنچه که در این باب میگوید، با فطرت انسانیت همسو است. ای کاش لااقل میرفتند آن بت پرست را می‌دیدند و حیا را از او یاد میگرفتند. شما قصه حضرت یوسف را میدانید. من یک روایت از امام باقر (علیه السلام) برای شما میخوانم، که وقتی از ایشان راجع به جریان حضرت یوسف سؤال میشود، حضرت فرمودند: در آنجایی که زلیخا یوسف را به گناه دعوت کرد، پوششی روی بتش انداخت. من یک تکه از روایت را میخوانم. «فَقَالَ لَهَا يَوْسُفُ: مَا صَنَعْتِ؟» یوسف به او گفت: چه کار بود کردی؟ «قَالَتْ: طَرَحْتُ عَلَيْهَا ثَوْبًا أَسْتَحِي أَن يَرَانَا» روی او پوششی انداختم. پیراهن، پوشش را ثوب میگویند. خجالت میکشم، شرمم می‌آید که ما را ببیند. حیا میکنم که این بت ما را ببیند. «قال (عليه السلام): فقال يوسف (عليه السلام): فَأَنْتِ تَسْتَحِيينَ مِنْ صَنْمِكِ وَ هُوَ لَا يَسْمَعُ وَ لَا يَبْصُرُ وَ لَا أَسْتَحِي أَنَا مِنْ رَبِّي؟ [۹]» حضرت امام باقر فرمود: که یوسف در جواب او گفت: تو از بت خود حیا میکنی، و حال آنکه او نه میشنود و نه میبیند. نه سمیع است، نه بصیر است. حال من نباید از پروردگارم خجالت بکشم؟ تو از بت خود خجالت بکشی، من از خدایم خجالت نکشم!؟



ملاصدرا میگوید: مسئله حیا غریزهای انسانی است. ما به امتیاز انسان از حیوان است. بتپرست هم خجالت می‌کشد، اکتسابی نیست. تو از خدایت خجالت نمیکشی؟ «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرِي [۱۰]» آیا نمیداند که خدا میبیند؟

مسئله این است که انسان - نگاه کنید؛ انسان!- اگر بخواهد انسانیتش را حفظ بکند، باید پرده‌دار باشد. پرده‌داری انسان را از وادی انسانیت، دور میکند. شخص را بیرون میکند.

تریت در محیط خانوادگی

آموزش حیا، در خانواده با پدر و مادر است

تمام دستورات دینی ما، دقیقاً حساب شده است. تمامش برای حفظ انسانیت من و تو است؛ و بعد از آن هم برای حفظ الهیت است. هم بعد انسانی، هم بعد الهی است. نگاه کنید از کجا هم شروع میکند؟! از همان اول، از محیط خانواده؛ همان موقع کودکی دستورات داده شده تا آخر آخراً.

اینکه من عرض کردم - ای پدر، ای مادر - بدان تو غیرت داری - گفتیم: غیرت، حالتی روحی است که از محبت نسبت به فرزند نشأت گرفته است. به این میگویند: غیرت برای حفظ و حراست محبوب؛- باید هر کس دیگری را که دوست داری، نسبت به او غیرت داشته باشی و او را حراست کنی. پدر که به بچه‌ها علاقه‌مندی! مادر که به بچه‌ها علاقه‌مندی! غیرت داشته باش! او را در بعد انسانی و الهی‌اش حفظ کن! نگذار مثل حیوانات بشود، «إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ» اگر دین داری باید غیرت داشته باشی و از انسانیت و الهیت وجودی فرزندت حفاظت کنی. بحث ما اینجاست.

منشأ بی‌عفتی، رواج بی‌حیایی در جامعه است

رابطه میان غیرت و مسئله حیا هم تماماً هماهنگ است. معارف ما اینگونه است، یک انسان - من حتی می‌خواهم بگویم، انسان نه مؤمن!- هر آدمی که بخواهد انسانیت خودش را حفظ بکند، باید یک همچنین غیرتی نسبت به بچه‌ها داشته باشد؛ چه دخترش، چه پسرش. اگر بخواهید فرزندانتان را عقیف بار بیاورید، بدانید عفت از حیا نشأت گرفته است، شاخه ایست از حیا. علی (علیه السلام) فرمود: سبب عفت، حیا است. هر مقدار حیا بالا برود، سطح عفت و پاکدامنی هم بالا میرود.

منشأ بی‌عفتی در جامعه ما، بی‌حیایی است. مردم را دریده کردند. عواملی هم که این پرده را میدرند، متعدّد است. پدر و مادر باید بر سرشان بزنند؛ هیچ کار هم نمیتوانند بکنند. تا آن موقع که در محیط خانواده است، در دست والدین است. وقتی که رفت بیرون و در محیط هم محیط حاکم بر جامعه است. رسانه‌های تصویری، جنایتکارهای جامعه هستند. نمیتوانم دیگر حرف بزنم. بفهمید چه کار دارند میکنند.

وداع حسنین با مادرشان از زبان علی (علیه السلام)

التماس دعا. بریم خانه علی (علیه السلام). در روایات دارد که زهرا (سلام الله علیها) به علی (علیه السلام) وصیت فرمود: «عَسَلْنِي وَ كَفْتِي بِاللَّيْلِ [۱۱]» من را شب غسل بده! من را شب دفن کن! من را شب تجهیزم کن! نمی‌خواهم آنهایی را که به من ظلم کردند بر جنازه من حاضر شوند. علی (علیه السلام) بر طبق وصیت زهرا (سلام الله علیها) او را تجهیز کرد. مینویسند که زهرا (سلام الله علیها) به اسماء بنت عمیس هم وصیت کرد که وقتی علی می‌خواهد من را تجهیز کند، تو برو او را کمک کن! در روایت دارد که اسماء آب میریخت، علی (علیه السلام) زهرا (سلام الله علیها) را شست و شو میکرد. حالا چه صحنه‌هایی در بین غسل دادن پیش آمد بماند. وقتی علی (علیه السلام) غسل دادنش تمام شد، حنوط کرد، بعد هم تکفین حضرت زهرا (سلام الله علیها) را انجام داد، علی (علیه السلام) نقل میکند، میگوید: «فَلَمَّا هَمَمْتُ أَنْ أَعْقِدَ الرَّدَاءَ نَادَيْتُ يَا أُمَّ كَلْثُومَ يَا زَيْنَبَ يَا حَسَنَ يَا حُسَيْنَ هَلُمُّوا تَزُودُوا مِنِّي مِنْ أُمَّتِكُمْ وَ هَذَا الْفِرَاقُ وَ الْلِقَاءُ فِي الْجَنَّةِ [۱۲]» میدانید یعنی چه؟ یعنی وقتی خواستم بند کفن زهرا را ببندم، بچه‌های زهرا را صدا زدم، بچه‌ها بیایید از مادر توشه بگیرید! دیگر شما مادر را نمیبینید. فقط در بهشت مادر را میبینید. این بچه‌ها آمدند، امام حسن و امام حسین خودشان را انداختند روی سینه زهرا (سلام الله علیها). علی (علیه السلام) نقل میکند، سوگند یاد میکند، میگوید: من یک وقت دیدم دستهای زهرا از کفن بیرون آمد، یک دست گردن حسن انداخت، یک دست گردن حسین انداخت، چنان ناله زد، که منادی ندا کرد: یا علی! این بچه‌ها را از روی سینه‌ی زهرا بردار! ملائکه آسمانها به گریه آمدند...

[۱]. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۱۵۴

[۲]. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۶

[۳]. همان

[۴]. غرر الحکم، ص ۲۵۶

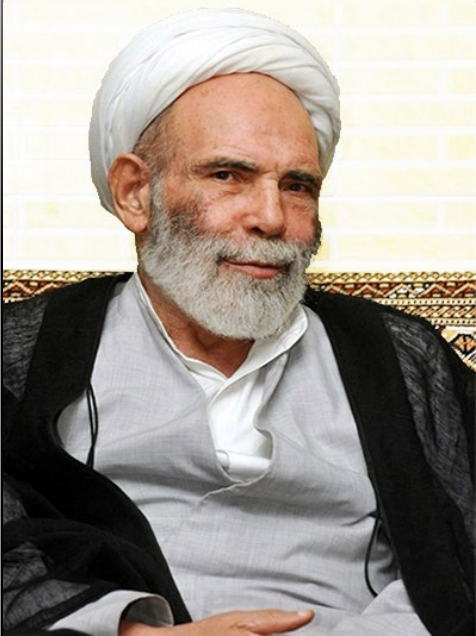
[۵]. کنز العمال، ۵۷۵۷

[۶]. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۳۱

[۷]. غرر الحکم، ص ۲۵۶

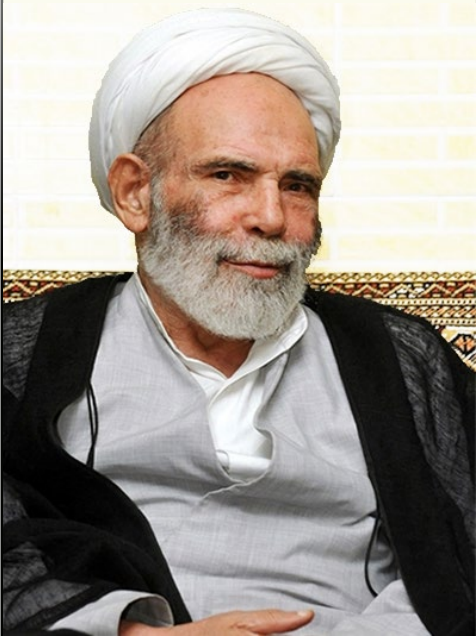
[۸]. سوره‌ی مبارکه نجم، آیات شریفه‌ی ۳ و ۴

[۹]. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۴



- [۱۰]. سوره مبارکه‌ی علق، آیه‌ی شریفه‌ی ۱۴
[۱۱]. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۴
[۱۲]. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۹

تربیت در محیط خانوادگی



تربیت در محیط خانوادگی: ۱۰

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ): «إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ [۱]» غیرت از آثار ایمان است.

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به تربیت به معنای روش رفتاری و گفتاری دادن بود و گفته شد در بین محیط‌هایی که انسان درون آنها ساخته میشود، مؤثرترین آنها محیط خانوادگی است. این مسئله را نیز مطرح کردیم که در تربیت آنچه نقش اساسی داشته و جنبه زیربنایی دارد؛ عنصر حیا و پرده‌داری است، که امری فطری است و در هر انسانی وجود دارد. بعد مواردی از آیات و روایات مطرح شد. حالا در این جلسه یکی دو مورد دیگر را هم برای تأیید اینکه حیا برای تربیت نقش زیربنایی دارد، مطرح میکنم بعد چند تذکر میدهم.

* ادب کردن، هنگام خشم ممکن نیست.

نهی از تربیت در حالت خشم

یکی از مواردی که در باب تربیت مطرح شده است این است که مربی در یک حال خاصی، از تربیت دیگران نهی شده است؛ که در این حال دیگری را تربیت نکن! خود این یک مسئله است. جهت آن هم این است که ممکن است در این حال نتیجه مطلوب را نگیری، بلکه نتیجه عکس بشود. درباره پیغمبر اکرم نقل شده که «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) عَنِ الْأَدَبِ عِنْدَ الْغَضَبِ [۲]» رسول خدا از تأدیب به هنگام خشم، نهی فرمودند. یعنی آنکه که خشمگین شدی، آنکه تربیت نکن! ادب همان تربیت است. در روایتی است از علی (علیه السلام) آمده است: «لَا أَدَبَ مَعَ الْغَضَبِ [۳]» ادب کردن، هنگام خشم ممکن نیست.

در حال خشم، ممکن است فرزند رو در روی تو بایستد!

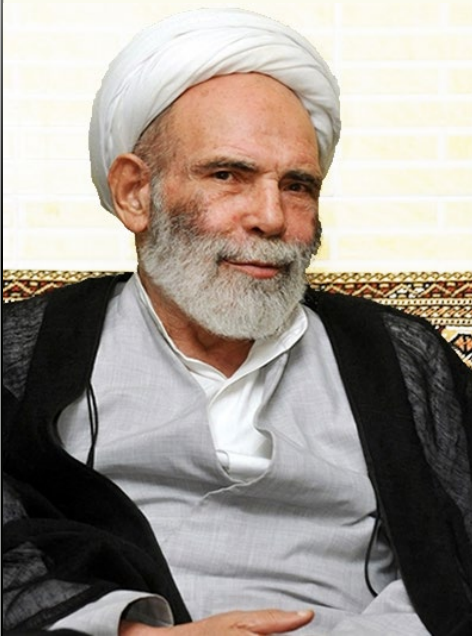
تربیت همراه غضب، اصلاً تربیت نیست. چون آنچه که در باب تربیت نقش زیربنایی دارد و برای تأدیب و تربیت می‌خواهیم از او استفاده کنیم، حیا و پرده‌داری است. اگر بخواهی در آن حال که خشمگین هستی، فرزندت را تربیت کنی، چون هنوز نتوانستی خودت را کنترل کنی، ممکن است حرکتی از تو سر بزند که این موجب پرده‌داری شود. چون عصبانی شده‌ای ممکن است یک دفعه یک حرکتی از تو سر بزند - اعم از گفتار و کردار - که موجب پرده‌داری و بیحیایی شود. مثلاً موجب شود که طرف مقابل، جلوی تو بایستد؛ یعنی بر اثر این روش تو نتیجه عکس دهد. تو با این کارت پرده‌داری کردی. آن پرده‌داری و حیایی که برای تربیت فرزند زیر بنا بود را دریدی. تربیت در این موقعیت دیگر فایده ندارد. چون محور و زیر بنا، پرده‌داری است نه پرده‌داری. ببینید این مسئله‌ای را که من مطرح کردم، جنبه‌ی عینی دارد و مربوط به معارف ماست. مربوط به معارف قرآنی و روایی ماست. من خطابه بلد نیستم. شعار هم بلد نیستم؛ من ضدّ شعارم و اهل شعورم. آدم باید نسبت به معارف دینی‌اش شعور پیدا بکند. اگر میخواهد اصلاح بکند، بداند که اصلاح بر محور شعور است نه شعار. در این حال خشم و غضب، بدان که روایات از تربیت نهی کرده‌اند. دلیل آن را هم گفتیم؛ برای این است که باید در تربیت حیا و پرده‌داری در فرد شکوفا شود. در تربیت محور پرده‌داری و حیاست.

تأکید اول: چه قصد تربیت باشد، چه نباشد، آموزش داده میشود.

این را عرض کردم که در هنگام تربیت دیگران چه قصد بکنی، چه نکنی، تربیت صورت می‌پذیرد و فرزند روش عملی را از تو می‌آموزد. اما اگر یک وقت هم قصد کردی، باز هم تربیت صورت می‌پذیرد. من گفتم که قصد در تربیت مدخلیت ندارد، یعنی تربیت نسبت به قصد «لا به شرط» است، (یعنی لازم نیست نیت و قصد باشد تا تربیت انجام شود). «به شرط لا» نیست. (یعنی لازم نیست که نیت و قصد نشود تا تربیت صورت پذیرد) آدم چه قصد بکند، چه قصد نکند، آموزش داده میشود. چه آموزش دیداری، چه گفتاری، و چه کردارپاش. اما معنای آن این نیست که اگر قصد کردی این دیگر تربیت نیست. یک وقت اشتباه نشود.

تأکید دوم: برخورد تربیتی، با اشاره و کنایه باشد!

در معارفمان به ما آموخته‌اند آنجایی که قصد میکنی دیگری را با گفتارت تربیت کنی که گاهی هم با کردار ممکن است؛ ولی اینجا گفتار روشنتر است - دو راه را پیش بگیر؛ ۱- تلویح (اشاره)، ۲- تعریض (کنایه)! برای اینکه انسان اگر بخواهد دیگری را تربیت کند و قصد تربیت داشته باشد، در خانواده با کسی مواجه است که هنوز خوبی را از بدی تشخیص میدهد. میخواهی به او بگویی: «این کار زشت است؛ نکن! یا این کار خوب است؛ انجام بده!» او هنوز حسن و قبح را میفهمد. عقل عملیاش را از دست نداده. ما میگوییم: عاقل است. هنوز عقل عملیاش را از دست نداده و مسخ نشده است. خصوصاً در محیط خانواده، بچه هنوز خوب و بد را میفهمد و خوبی و زشتی سرش میشود. در اینجا میگویند، روش تربیتی چون متناسب با مکانهاست - تلویحی یا تعریضی باشد.



روایت از علی (علیه السلام) است که فرمود: «عُقُوبَةُ الْعُقَلَاءِ التَّلْوِيحُ [۴]» عقوبت کردن عقلاء با تلویح (اشاره) است.

اگر دیدید بچه کار بد کرده است و میخواهید مؤاخذه‌اش بکنید، با تلویح او را مؤاخذه کنید. تلویح در مقابل تصریح قرار میگیرد و تلویح به معنای اشاره است. ما هم در مکالمات، محاورات عرفیه و حتی نوشته‌ها مان این هست که میگوییم: تلویحاً مطلب را به او فهماند؛ یعنی با اشاره. صراحت لهجه به خرج نده! چرا؟ چون پرده‌داری میشود. اثر آن از بین میرود. اگر بچه را میخواهی تربیت کنی؛ کار بد کرده، کار زشت کرده، با اشاره از او بازخواست کن!

به بچه بگو: یک نفر این کار بد را کرد ...!

روایت دوم از علی (علیه السلام): «التعريض للعاقل أشدُّ عتابه [۵]» کنایه برای عاقل شدیدترین عتابها است. تعريض، کنایه است. مثلاً انسان بگوید یک کسی بود یک همچین کاری کرد و چنین و چنان شد. نگو تو کردی! تو این کار را کردی، تو آن کار را کردی! اگر صریحاً بگویی معلوم میشود خودت باید تربیت شوی. روش تربیت این نیست. باید با ظرافت عمل کنی.

نگاه کنید اسلام، چقدر ظریف برخورد میکند! روش تربیت در اسلام، همسو با فطرت انسانی است. میخواهم بگویم: اصلاً زیربنای تربیت و اصلاح، حیاست. میخواهید اصلاح کنید؟ تربیت کنید؟ حیاء زیربناست. آنجایی که میخواهی روش رفتاری و گفتاری به دیگری بدهی، خیلی باید مراقب باشی که پرده‌داری نکنی؛ تا اثر داشته باشد. باید حیاء در فرزند، ملکه شود!

لذا در آنجایی هم که قصد تربیت دارید، باید مراقب باشی که حیاء صدمه نخورد؛ بلکه این استعداد را مثل بقیه استعدادها و قوه‌هایی که خداوند در انسان نهفته است، روز به روز باید در فرزند شکوفا کنی! باید رو به فروزی بروی، شدت و قوت بگیرد و به صورت ملکه در بیاید. آن وقت، رفتارها، کردارها و گفتارهایش همه اصلاح میشود. من فکر میکنم که تا حدودی توانسته باشم مطلب را رسانده باشم که مسئله، رابطه مستقیم بین تربیت و پرده‌داری و حیاست و الا اگر حیاء نباشد دیگر تربیت هیچ معنایی ندارد.

تذکر اول: تربیت شدن هم غیر آزادی است.

دو تذکر باید بدهم. یکی اینکه در مسئله تربیت کردن، گفتیم قصد مدخلیت ندارد و تربیت از عناوین قصدیه نیست. تربیت شدن هم همینگونه است. از عناوین قصدیه نیست و قصد نمیخواهد. خواه ناخواه تحقق مییابد و اثر میگذارد. در آموزش دادن روشها، قید نشده است که فرستنده‌اش باید قصد کند تا تربیت انجام شود. مثلاً هیکل پدر و مادر - هم دیداری، هم گفتاری و هم شنیداری‌اش - فرستنده است. بخواهی، نخواهی، دارد پخش میکند و به بچه روش رفتاری و گفتاری آموزش میدهد؛ قصد هم لازم ندارد. در گیرنده هم وضع همینطور است. گیرندگی بچه هم قصد نمیخواهد. قصد در آن هم مدخلیت ندارد که لازم باشد بچه قصد کند که تربیت بشود، تا تربیت بشود. خواه ناخواه است. نه در فرستنده‌اش اراده‌ی تربیت - به این معنا - مدخلیت دارد، نه در گیرنده‌اش؛ هیچ کدام.

انسان تا کاملاً تربیت نشده‌است، در معرض خطر است.

چون ما بحثمان راجع به خانواده و فرزند بود، تذکر بدهم که ممکن است شخص وارسته‌ای باشد و در برخورد با افراد فاسد، منحرف نشوند. اینها قبلاً موضع‌گیری کرده‌اند و این برخورد روی آنها اثر ندارد. یک وقت اشتباه نکنید! انسان وارسته قبلاً موضع‌گیری و جبهه‌گیری کرده، حرفهای بی‌ربطی که از دهان یک فاسد در میآید، روی او اثر ندارد. او میفهمد که این آدم چه موجودی است. این خارج از بحث ماست. همانگونه که تربیت کردن منوط به قصد کردن نیست و به آن بستگی ندارد، تربیت شدن در این محیطها هم همینگونه است. آن وقت فرزند وقتی بالا میآید و بعد از محیط خانوادگی، وارد محیط آموزشی میشود، همینگونه است که تا وقتی از نظر تربیتی ساخته نشده، در این محیط جدید تغییر میکند. بدان که تا وقتی ساخته نشده است، خراب شدنش ارادی نیست. خراب شدن و فاسد شدن تو ارادی تو نیست. بخواهی یا نخواهی در همین سه بُعد دیداری، شنیداری و کرداری، فاسد خواهی شد.

مصونیت تربیتی؛ مخصوص اولیای خاص خدا

خیال نکنی بیمه شدی! اصلاً و ابداً! در باب تربیت، این خبرها نیست. اولیای خاص خدا جای خودشان را دارند و الا همه ما در معرض این فساد هستیم. خیال نکنی سن و سال و این چیزها مدخلیت دارد! خیال کردی مثلاً پدر مصونیت دارد؟ مادر مصونیت دارد؟ اصلاً و ابداً، نه پدر و نه مادر، هیچ کدام مصونیت ندارند. این حرفها نیست. همیشه در معرض خطری و اتوماتیک‌وار خراب میشوی.

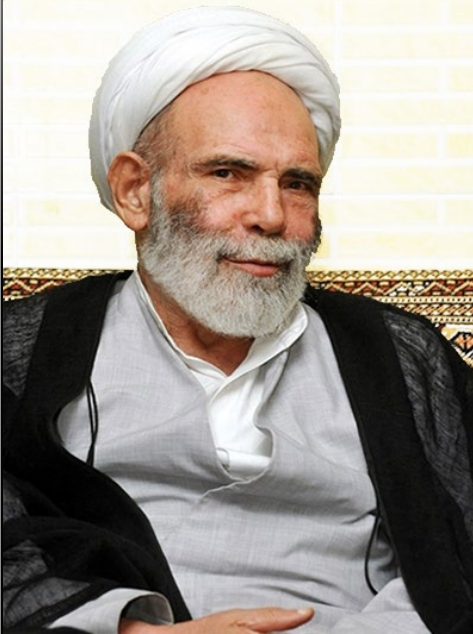
تذکر دوم: تربیت امری تدریجی الحصول است.

تذکر دوم اینکه: تربیت تدریجی الحصول است و دفعی الحصول نیست. یعنی چه؟ معنای آن این است که با تکرار شخص صالح میشود. باید تکرار بشود تا شخص فاسد بشود. چه در رابطه با آموزشهای دیداری، چه گفتاری و چه رفتاری. با یک دفعه تربیت نمیشود. لذا میگوییم تربیت تدریجی الحصول است، دفعی الحصول نیست. من این را در باب «حال» و «ملکه و خصلت» عرض کردم که فرق بین اینها چیست؟ حال: حالت و کاری است که

تربیت در محیط خانوادگی

* اگر بچه را میخواهی تربیت کنی؛ کار بد کرده، کار زشت کرده، با اشاره از او بازخواست کن!

* خیال نکنی بیمه شدی! اصلاً و ابداً! در باب تربیت، این خبرها نیست. اولیای خاص خدا جای خودشان را دارند و الا همه ما در معرض این فساد هستیم.



انسان یکدفعه انجام میدهد. فرض کنید من -در بُعد دیداری- یک نگاهی کنم، در یک لحظه عکس برداری کنم؛ این حال است. اما اگر این در من بماند، ثبت و ضبط شود بطوری که فراموش نکنم، این ملکه و خصلت است که با یک بار هم حاصل نمیشود. شما هم چیزی را بخواهی حفظ کنی، با یک بار حفظ نمیشوی. وقتی تکرار شد به صورت ملکه در میآید. اول حال است، یک چیزی روی روح میآید، و نقشی میگذارد. اما چه وقت عمق پیدا میکند و به صورت روش در میآید که در من اثر میگذارد؟ آن موقعی است که به صورت ملکه در بیاید. ملکه چگونه پیدا میشود؟ با تکرار. مدام بیاید، مکرر شود؛ هر چه بیشتر، عمق آن هم بیشتر!

بچه هر چه را که ببیند، در درونش اثر میگذارد.

اگر در نظرتان باشد نسبت به بچه این را گفتیم که کودک اینگونه است که اولاً این خزانه‌ی ذهن او، اتاق بایگانی او، خالی است و در حافظه‌اش چیزی ندارد، تو میآیی مدام، به او نقش میدهی، و در آنجا مطلب میگذاری. ثانیاً چون هیچ چیز ندارد، زود میگیرد. هم سریع میگیرد و هم عمیق. اما من وتو اینقدر بیچارگی به سرمان آمده است که هر چه میآید، حواسمان پرت میشود. اما او اینگونه نیست.

ملکه باعث سهولت انجام فعل و موضعگیری میشود.

لذا در اینجا، تربیت برای او به تدریج به صورت یک ملکه میشود و روش میشود. آن وقت فرق بین کسانی که ملکه‌ی یک کاری در آنها هست با کسی که ملکه‌ی آن کار را ندارد، این است که آن کسی که ملکه دارد، خیلی با سهولت آن کار را انجام میدهد و برایش فشار ندارد؛ اما آن کسی که ملکه‌اش را ندارد، کار برایش همراه با فشار است. وقتی در فرزند حالت خوبی ملکه بشود، هنگامی که او به کاری مخالف و ضد آن برخورد کند، جبهه‌گیری میکند. خود او جبهه‌گیری میکند. چون تو به او روش دادی، و این ملکه‌اش شده است. به این آسانی کار بد انجام نمیدهد، جبهه‌گیری هم میکند. در باب صلاح اینگونه‌هاست، فساد آن هم همینطور است. اگر - نعوذ بالله - روش فاسدی به او بدهی، به آسانی عمل میکند.

رابطه‌ی تنگاتنگی که از چاشنی محبت برخوردار است، اثر تربیتی دارد.

ما روایاتی در دو باب داریم که همین معنای تدریجی الحصول بودن در آنها هست و به آن اشاره میکند؛ یک باب مصاحبت، و یک باب مجالست. حالا من میگویم چرا این دو تا را انتخاب کردم. مصاحبت و مجالست یعنی رابطه تنگاتنگ؛ رابطه تنگاتنگی که از چاشنی محبت برخوردار است. فرض بفرمایید یک کسی است که در محل کار خود نشست‌هست و همه گونه مشتری میآید؛ جنس میخرد و می‌رود. این را مصاحبت و مجالست نمیگویند. اینگونه هم نیست که این رفت و آمد در او اثر عمیق بگذارد. بلکه ممکن است که خود او فاسد باشد بعد هم وقتی یک فاسد دیگری بیاید و با او برخورد کند، این فسادش را تر و تازه کند. فیل او یاد هندوستان کند. این یک بحث جدایی است. اشتباه نکنید! در باب مصاحبت، مجالست، رابطه تنگاتنگ میان انسانها که از یک چاشنی محبت هم برخوردار باشد، مطرح است.

رابطه درون خانواده؛ روابطی تنگاتنگ و مکرر.

قویترین رابطه‌های محبتی و تنگترین رابطه در محیط خانواده بین پدر و فرزند، مادر و فرزند است. چون قویترین رابطه اینجاست، ما مبینیم اسلام خیلی دقیق شده. مراقب باش این رابطه تنگاتنگ وقتی مکرر میشود، تکرار موجب فساد میشود! البته اسلام آنجایی که صالح باشد، تأیید و تأکید میکند. آنجایی که فاسد باشد اعلان خطر میکند و هشدار میدهد. همه اینها گویای همین معناست که این مجالست و این مصاحبت، تنگاتنگ است و زیاد هم است؛ مراقب آن باشید.

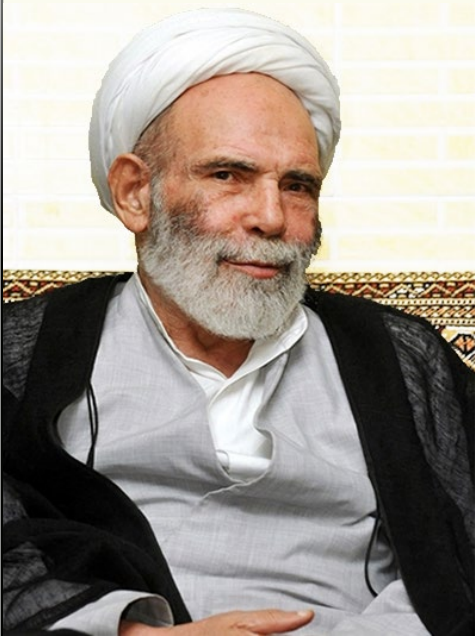
همنشینی با خوبان مایه‌ی نجات

یک روایتی را من از علی (علیه السلام) عرض کنم: «لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى لِحَيْرٍ وَأَنْجَى مِنْ شَرٍّ مِنْ صُحْبَةِ الْأَخْيَارِ [۶]» چیزی به اندازه‌ی همنشینی با خوبان، انسان را به خیر نخوانده و از بدی نجات نمیدهد. هیچ چیزی دعوتکننده‌تر و جاذب‌تر به سوی خیر و صلاح از همنشینی با خوبان نیست. همنشینی با نیکان آدم را به سمت خوبی میکشد. زبانی نیست، عملی است. خواه ناخواهی است. رابطه تنگاتنگ اثر حسن میگذارد. مصاحبت با افراد نیکو و وارسته تو را به صلاح میکشد و از شر نجات میدهد. همین مصاحبت و همراهی؛ خود او، اتوماتیک‌وار و ناخودآگاه روی تو اثر میگذارد. بعد در یک روایتی علی (علیه السلام) خیلی زیبا این را توضیح میدهد؛ میفرماید: «صُحْبَةُ الْأَشْرَارِ تَكْسِبُ الشَّرَّ كَالرَّيْحِ إِذَا مَرَّ بِاللَّيْنِ حَمَلَتْ نَتْنًا [۷]» همنشینی با بدان، بدی میآورد؛ مانند نسیمی که از لجنزار میگذرد و بوی بد میگیرد.

اگر با آدمهای فاسد رابطه تنگاتنگ پیدا کردی - که این رابطه چاشنی محبت هم داشته باشد- روی تو اثر میگذارد، و تو را هم فاسد میکند. بعد مثال میزند. میگوید: مصاحبت تو با او، مثل یک باد میماند که اگر به یک شیء بدبویی برخورد کند، این باد، بوی بد را همراه خودش میبرد؛ خواه ناخواه. همین که از روی نجاست رد شد، - همین مصاحبت - بوی بد را همراه خودش میبرد. بدان تو هم با افراد فاسد مصاحبت داشته باشی - چه رسد که چاشنی محبت هم باشد و تنگاتنگ باشد- بوی بد آن، به تو هم میرسد، تو هم بدبو میشوی!

تربیت در محیط خانوادگی

* وقتی در فرزند حالت خوبی ملکه بشود، هنگامی که او به کاری مخالف و ضد آن برخورد کند، جبهه‌گیری میکند. خود او جبهه‌گیری می‌کند. چون تو به او روش دادی، و این ملکه‌اش شده است.



نشست و درخواست با علما، ماهی تزکیه نفس

در باب مجالست، علی (علیه السلام) میفرماید: «جالس العلماء یزدد علمک و یحسن أدبک و تزک نفسک [۸]» با علما نشست و برخاست کن که علمت را زیاد، ادب را نیکو و جانت را پاک میسازد. با افراد فهیمه و ارسته رابطه تنگاتنگ برقرار کن! به فهم و شعور تو میافزاید. ادب همان تربیت است. خوب تربیت میشوی. از نظر امور نفسانیت، این رابطه نفس تو را تزکیه میکند. یعنی این نفسی که خبیث و سرکش است همین رابطه او را مهار میکند؛ صرف رابطه! یعنی چه خواهی، چه نخواهی، این ارتباط اثر میگذارد. حضرت در جایی میفرماید: «جلیس الخیر نعمه، جلیس الشر نعمة [۹]» همنشین خوب نعمت و همنشین بد بلاست. تعبیرات مختلف دارد علی (علیه السلام) «جانبوا الأشرار و جالسوا الأخیار [۱۰]» از بدان کناره بگیرد و با خوبان درآمیزد.

این روایات گویای همین مطلب است که، در تربیت تداوم مطرح است. مصاحبت، تداوم دارد. مجالست هم تداوم دارد. اینکه میگویم تدریجی الحصول است به این خاطر است. این روایات، هم غیر ارادی بودن را میسراند، هم تدریجی الحصول بودن را. نفس این رابطه تنگاتنگ - خصوصاً که چاشنی محبت هم داشته باشد - اثر خودش را میگذارد. هم نقش سازندگی دارد. هم نقش تخریبی دارد. حال اگر آن رابطه دیداری، گفتاری و کرداری تو با یک انسان وارسته باشد، برای تو وارستگی میآورد. - نعوذ بالله - اگر از آن طرف باشد، مثل اینکه بادی از روی نجاست بگذرد، یک چیز بدبو همراه خودت میبری؛ خواهی یا نخواهی.

جمع بندی

بحثم را خلاصه کنم. اول؛ مسأله تربیت بر محور حیا و پرده‌داری است و اساس کار این است. دوم؛ قصد و نیت در مسأله تربیت - چه در ارتباط با مربی و چه در ربط با مرتب - نقش ندارد. سوم؛ تربیت تدریجی الحصول است، دفعی الحصول نیست.

مجالسی که خدا بد میداند و به آن بدی نازل میکند

حالا من چون جلسه گذشته یک تعبیری کردم، میخواستم آن را توضیح دهم. این روایت در اصول کافی است. مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) آن را نقل میکند. من از وسائل نقل میکنم. در وسائل در کتاب امر به معروف و نهی از منکر، ابواب امر و نهی، باب ۳۸ حدیث ۱۱ آمده است. روایت هم روایت نسبتاً مفصلی است. عن ابی عبدالله (علیه السلام) «قال: ثلاثه مجالس یمقته الله و یرسل نقمته علی أهلها فلا تقاعدوهم و لا تجالسوهم [۱۱]» از امام صادق (علیه السلام) است که فرمود: سه مجلس هست که خدا از آن مجالس خشمگین است و نعمتش را بر اهل آن مجلس میفرستد. پس شما به آنها نروید! با اینها ننشینید! با اینها رابطه برقرار نکنید! «تجالسوهم» همین است که الان گفتم.

آیا دشمنان اهل بیت متجدد هستند و اهل بیت (علیهم السلام) سنتگرا؟!

یکی از آن مجالس، مورد نظر من است؛ چون میفرماید سه مجلس. «... و مجلساً ذکر أعدائنا فیه جدید و ذکرنا فیه رث» مجلسی که دشمنان ما جدید شمرده میشوند. این جنبه شخصی ندارد. بحث شخص نیست. یعنی آن کسانی که با روش ما سر ناسازگاری دارند، روششان جدید تلقی شود. اعداء ما، در روش ما ناهمگون اند. در جاهایی که به کسانی که با روش ما مخالفند، متجدد میگویند، نباشید. اعداء ما در آنجا جدید خوانده میشوند. میگویند: اینها نوآوردند، روشنفکراند. «و ذکرنا فیه رث» ما را رث میدانند. رث یعنی کهنه؛ از ما، بعنوان کهنه یاد میکنند.

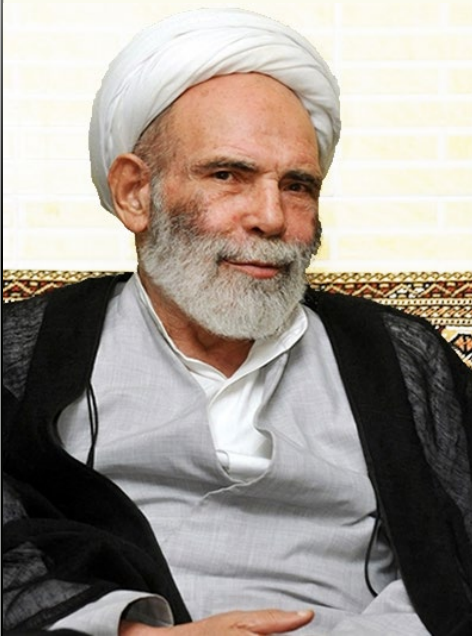
آقا! این روشنفکر است، آن سنتگراست.

چون جلسه قبل من این عبارات را گفته بودم، میخواستم بگویم: این حرفهایی که من میگویم، با توجه میگویم. میگویند: آقا این حرفها قدیمی شده، کهنه است. به ما میگویند: کهنه! یعنی چه؟ یعنی روش ما کهنه است. وگرنه خود من را که نمیگویند: کهنه شده! روش ما را میگویند. این حرفها آقا کهنه شده! اینها واپس گریند! املند! مرتجعند! سنتگریند! کسی که مخالف آنها میگوید روشنفکر است. متجدد است.

خبر امام صادق (علیه السلام) از حال امروز ما

اگر غیر از این حرفها در مناقب اهل بیت هیچ چیزی نبود، کافی بود. کأنه امام صادق (علیه السلام) امروز من و تو را دارد میبیند. آن موقع بحث تجدد و این حرفها نبود. یک روز میآید که روش و سنت الهیه انسانیه میشود: کهنه‌گرایی، واپس‌گرایی؛ و نظرات مقابل آنها میشود: نوآوری، روشنفکری، تجدد. چرا از شرکت در این مجالس نهی میکند؟ بخاطر اینکه خواه ناخواه این مجالس روی تو اثر میگذارد. خدا نسبت به این مجلسها خشمگین است و نعمتش را بر اینها فرو میریزد. با اینها نشین! هم لا تقاعدوا دارد، هم لا تجالسوا. چون شما که آدم وارسته نیستی، خواه ناخواه اثر میپذیری. آن وقت آنجاست که دیگر وا مصیبت است. تو نرو! اگر مسلمانی، اگر تابع اهل بیته؛ نرو!

تربیت در محیط خانوادگی



ما حرفمان این بود که معارفمان همه بر محور فطرت بشر است. دقیقاً بر محور مسائل علمی میگوییم، اینهایی را که گفتیم، تمام بر محور خلقت بشر است. اکتسابی نیست، تحمیلی نیست. اسلام در امور تربیتی، از درون ما گرفته به ما تحویل داده. میگوید همانی که در خود تو هست، بیا و همان را شکوفا کن! انسان باش! تو انسانی، بُعد انسانیت را باید شکوفا کنی! تو بُعد معنویت، الهیت را باید شکوفا بکنی! بله بُعد حیوانی داری، اما به مقدار کافی رشد پیدا کرده و کافیت. فضیلت تو بر حیوانات فقط در این رابطه است. مابه الامتیاز تو این است، چرا میروی در این مجالس، بعد هم فریب این حرفها را میخوری؟

روشنفکر، اقلان انسانیت خود را میبیند!

جلسه گذشته کسی در این رابطه از من سؤال کرد؛ گفتم: من ریشه این حرفها را میدانم. این حرفها را نسبت به امور اجتماعی، جامعه‌شناسهای غربی مطرح کرده‌اند - نمیخواهم اسم ببرم، چون اصلاً برای خودم سبک میدانم که اسمش را هم ببرم - اینها از آنها گرفتند. اسمش را هم بلدم، حرفهایشان را هم میدانم. همه را خبر دارم که از آنها گرفتند. آنها چیزی جز حیوانیت سرشان نمیشود.

از این شعارهای حیوانی، نهراسید! بدبختی این است که به اینها میگویند: روشنفکر! روشن نیست. تاریک فکر است. اگر روشن بود، اقلان انسانیت خودش را میدید. یعنی آن ندای درونی خودش را میشنید. جلسه پیش گفتم، آن بتپرست (زلیخا) میفهمد، این یکی نمیفهمد. مطالبی که جلسه گذشته گفتم، حساب شده بود؛ جزء معارف ما بود. روایت آن را هم خواندم.

ذکر توسل

التماس دعا میخواهم بروم سراغ توسل. امشب شب آخر جلسه ماست. من که خودم با امید آمدم. امشب هم که نماز میخواندم، در بین دو نماز گفتم: خدایا امشب هر کسی اینجا میآید حاجت او را بده! و بعید میدانم کسی بیحاجت باشد.

توسل ما هم به موجودی است که آبرومند است. شاید آبرومندتر از او در بین اولیای خدا نداشته باشیم. چون اینطور برای ما نقل شده که، عقل کل، یعنی صادره اول، وقتی میآید، خم میشد و دست او را میبوسید. میدانید این چقدر عظمت دارد؟ و در روایات داریم که ائمه (علیهم السلام) هر وقت حاجتی داشتند، چند مرتبه بلند میگفتند: یا فاطمه! مادرشان را واسطه قرار میدادند، میگفتند: یا فاطمه!

احوال علی علیه‌السلام در هنگام دفن زهرا سلام‌الله‌علیها

علی (علیه السلام) بدن زهرا را تجهیز کرد، وقتی تمام شد، مجلسی مینویسد «فَصَلَّى عَلَيْهَا ثُمَّ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ [۱۲]»، نماز بر پیکر زهرا خواند، اما بعد آن دو رکعت نماز خواند. خوب این چه بود؟ طبق آیه عمل کرد: «إِسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ [۱۳]»، مگر علی (علیه السلام) میتواند جنازه را در قبر بگذارد؟ دست او می‌رود؟ نه! اینجا علی (علیه السلام) هنگامی که خواست زهرا را دفن کند، دو تا خطاب دارد. یک خطاب به خدا میکند. مجلسی مینویسد: «وَوَقَعَ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ» قبل از آنکه جنازه را داخل قبر کند، دستهایش را رو به آسمان بلند کرد، «فَنَادَى هَذِهِ بِنْتُ نَبِيِّكَ فَاطِمَةُ» خدا! این دختر پیغمبر تو فاطمه است. «أَخْرَجَتْهَا مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» از این دنیای تاریک به سوی آن نشئه روشن بردیاش.

بعد جنازه را برداشت وارد قبر کرد. یک وقت میبینیم خطاب علی (علیه السلام) عوض شد. مخاطب او دیگر خدا نیست. میگوید: «السلام عليك يا رسول الله عني و عن ابنتك النازلة في جوارك [۱۴]» چطور شد به پیغمبر سلام میکند؟ آنهایی که اهل معرفت هستند، میگویند: علی (علیه السلام) تمثیل دستهای پیغمبر را دید. کانه پیغمبر دستها را آورده دخترش را بگیرد. تا چشم او افتاد، دستها را شناخت. «السلام عليك يا رسول الله عني و عن ابنتك النازلة في جوارك» بسیار خوب سلام داد از طرف خودش، از طرف دخترش. بعد میدانید چه گفت؟ گفت: «قُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي» علی که کانون صبر بود، استوانه صبر بود، میگوید یا رسول الله صبر علی کم شد. «فَلَقَدْ اسْتَرْجَعَتِ الْوَدِيعَةَ وَ أَخَذَتِ الرَّهْيْنَةَ» ای پیغمبر امانتی تو را، به تو تحویل دادم. اینجاست که خلیفه میگویند: تحویل دادی ولی آن امانتی نبود. این با آن تفاوت داشت. «أَمَا حُزْنِي فَسَرْمَدٌ وَ لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ». یا رسول الله اندوه علی دیگر پایانبند نیست. شب علی دیگر هیچ وقت پایان ندارد. یعنی تمام زندگی علی پر از حزن و اندوه و تاریکی است، بعد شروع کرد این جمله را گفت: «سَتُنَبِّأُكَ ابْنَتُكَ بِتَطَافُرِ الْأُمَّةِ عَلَيَّ هَضْمُهَا فَاحْفَظْهَا السُّؤَالَ وَاسْتَحْبِرْهَا الْحَالَ»، یا رسول الله میدانی امت جمع شدند، خبرهای آن را زهرا به تو میدهد، چه کار کردند؟ میدانی چه کار کردند؟ نمیگویم دیگر. زهرا برایت خواهد گفت...

[۱]. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۵۴

[۲]. وسائل الشیعة، ج ۲۸، ص ۴۸

[۳]. غرر الحکم، ص ۳۰۳

[۴]. غرر الحکم، ص ۵۶

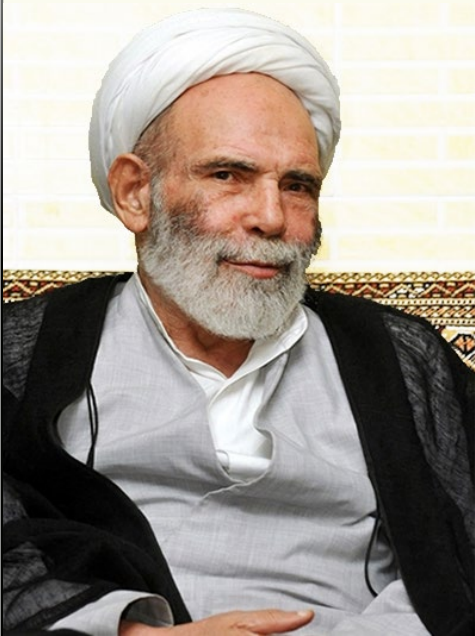
[۵]. غرر الحکم، ص ۲۱۵

[۶]. غرر الحکم، ص ۴۱۴

[۷]. غرر الحکم، ص ۴۳۱

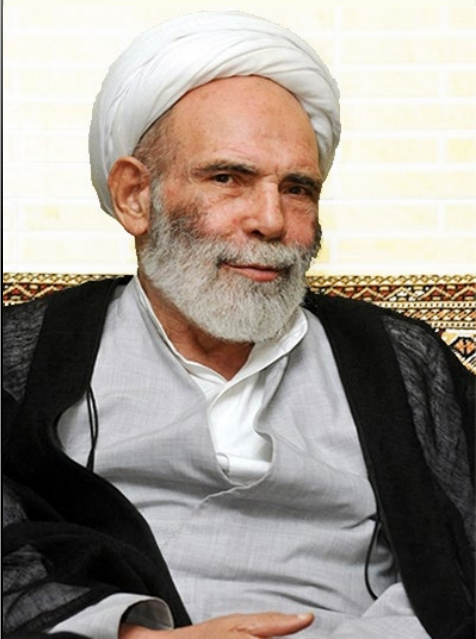
تربیت در محیط خانوادگی

* از این شعارهای حیوانی، نهراسید! بدبختی این است که به اینها میگویند: روشنفکر! روشن نیست. تاریک فکر است. اگر روشن بود، اقلان انسانیت خودش را میدید.



تربیت در محیط خانوادگی

- [۸]. غررالحکم، ص ۴۳۰
- [۹]. غررالحکم، ص ۴۲۹
- [۱۰]. غررالحکم، ص ۴۳۱
- [۱۱]. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۶۲
- [۱۲]. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۴
- [۱۳]. سورهی مبارکه بقره، آیهی شریفهی ۴۵
- [۱۴]. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۳



تربیت در محیط خانوادگی: ۱۱

انسان به سوی فساد سریعتر کشیده میشود تا به سوی صلاح

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

رُؤْيَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم): «إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ» [۱] همانا غیرت از آثار ایمان است.

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به تربیت در بعد اخلاقی، به معنای روش رفتاری و گفتاری دادن است. عرض کردم در بین محیط‌هایی که انسان از آنها روش میگیرد، اولین محیط «محیط خانوادگی» است. به طور غالب آنجایی که انسان در این جهان مادیت چشم می‌گشاید و در آن بستر رشد میکند، محیط خانواده است؛ خصوصاً که این محیط با محبت آمیخته است. در خانواده رابطه تنگاتنگ همراه با محبت وجود دارد و این نوع رابطه، روی انسان نقش سازندگی دارد؛ اعم از اینکه نقش تخریبی داشته باشد و اثرش فساد باشد یا اثر صلاح داشته باشد.

محیط‌های پنجگانه تربیتی

در ابتدای بحث این تذکر را بدهم که انسان معمولاً در محیط‌هایی که ساخته میشود، اولین محیط، محیط خانوادگی است، بعد محیط آموزشی، بعد محیط شغلی، بعد محیط رفاهتی و بعد هم محیط پنجم یعنی فضای کلی جامعه است که در تربیت او نقش دارد. جو پنجم حتی بر دیگر فضاها نیز غالب و حاکم است. من نمیتوانم در بحث تربیت، آنچه مربوط به محیط آموزشی است را در خلال بحث خانواده که مربوط به بچه‌ی در دامن پدر و مادر است بیاورم. ابتدا آنچه مربوط به محیط خانوادگی است را بحث میکنیم و بعد به سراغ محیط دوم که محیط آموزشی است میرویم که بچه در آن بزرگ میشود و او را به مدرسه میفرستند؛ بعد هم محیط‌های بالاتر را بحث میکنیم. هر محیطی برای خودش یک سنخ مسائل خاصی دارد و باید آن را از نظر تربیتی جداگانه بررسی کرد. این را از این جهت عرض میکنم که یک عده که گویا کم‌حوصله هستند یا گرفتاریهایی در محیط‌های دیگر دارند، از مسائل مربوط به محیط‌های دیگر میپرسند؛ حال آنکه بحث ما فعلاً در رابطه با محیط خانواده است.

جامعه را نمیتوان با «شعار» اداره کرد

این را بدانید که شعار بی‌شعور - یعنی شعاری که همراه با عمل نباشد - اثر ندارد. شعار، بدون شعور، اگر اثری هم داشته باشد، اثرش مختصر است و رد میشود. گاهی هم اثر عکس دارد. شعاری که همراه با عمل نباشد، اگر خیلی خوب و درجه یک هم باشد، یک شعله‌ای میگیرد و بعد هم خاموش میشود. این را هم بگویم که یکی از مشکلات جامعه ما همین است؛ نمیشود جامعه را بر محور شعار اداره کرد. برای اصلاح جامعه، شعارها باید با شعور و همراه با عمل باشد؛ چه در بُعد دنیوی و چه در بُعد اخروی، چه مادی و چه معنوی. با صرف شعار که چیزی اصلاح نمیشود. اگر انسان برای اصلاح مشکلات جامعه فقط شعار بدهد، گاهی اثرش چند ساعت بیشتر نیست؛ به چند روز هم نمیکشد که اثرش از بین می‌رود. به خصوص اگر در کنار آن شعار، عمل هم نباشد که دیگر هیچ! گاهی نتیجه عکس هم میدهد.

همنشینی با بدان و خوبان، هر دو اثر گذار است

بحثی که ما در جلسه گذشته داشتیم این بود که مسئله تربیت - که از عناوین قصده هم نیست - تدریجی‌الوصول است. چه در بُعد فساد انسان و چه در بُعد صلاح او، هر دو تدریجی‌الوصول است و این روش بر اثر تکرار به صورت ملکه برای انسان حاصل میشود. روایاتی را هم که آنجا مطرح کردم، در بُعد فساد بود. حالا در بُعد صلاح هم روایتی را میخوانم. روایات متعددی هم تحت عنوان مصاحبت و مجالست هست که من آنها را جلسه گذشته عرض کردم.

در بُعد فساد این روایت از علی را عرض کردم که حضرت فرمود: «صُحْبَةُ الْأَشْرَارِ تَكْسِبُ الشَّرَّ كَالرَّيْحِ إِذَا مَرَّتْ بِالْبَنِّ حَمَلَتْ تَنَاتًا» [۲] همنشینی با بدان، بدی را به همراه دارد، مانند بادی که اگر از روی شیئی بد بو بگذرد، با خود بوی بد را میبرد. این روایت به فساد و جنبه تخریبی در تربیت اشاره داشت؛ یعنی نقش تخریبی رابطه تنگاتنگ با بدها، آن هم با چاشنی محبت (همنشینی) مطرح شده بود. کاملاً عکس آن هم از علی نقل شده است که «صُحْبَةُ الْأَخْيَارِ تَكْسِبُ الْخَيْرَ كَالرَّيْحِ إِذَا مَرَّتْ بِالطَّيِّبِ حَمَلَتْ طَيِّبًا» [۳] همنشینی با خوبان، خوبی بدست می‌آورد، مانند بادی که چون بر بوی خوشی گذر کند، بوی خوش میگیرد. یعنی حضرت دوباره عین مثالی که درباره فساد گفته بود را میزند؛ بوی خوش.

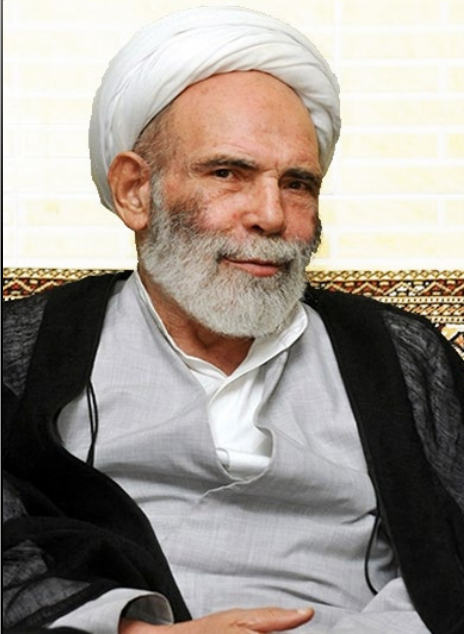
آیا سرعت فاسد شدن و اصلاح شدن برابر است؟

مطلب دیگری که میخواهم در همین رابطه مطرح کنم این است که آیا این تدریجی‌الوصول بودن صلاح و

تربیت در محیط خانوادگی

* شعار، بدون شعور، اگر اثری هم داشته باشد، اثرش مختصر است و رد میشود. گاهی هم اثر عکس دارد.

* همنشینی با خوبان، خوبی بدست می‌آورد، مانند بادی که چون بر بوی خوشی گذر کند، بوی خوش میگیرد. یعنی حضرت دوباره عین مثالی که درباره فساد گفته بود را میزند؛ بوی خوش.



تربیت در محیط خانوادگی

فساد، سرعتش مساوی است؟ یعنی وقتی که می‌خواهند کسی را فاسد کنند، آیا فاسد کردن او از نظر سرعت و بطئی (کندی) مانند اصلاح کردن زمان می‌برد؟ مثلاً فرض کنید اگر کسی دو ماه با شخص فاسدی رفاقت داشته باشد، آیا فاسد می‌شود؟ یا اگر مدتی در یک محیط فاسد باشد، آیا فاسد می‌شود؟ و همینطور اگر کسی دو ماه در یک محیط سالم صالح باشد یا رفیق سالم صالح داشته باشد، آیا صالح می‌شود؟ اصل مسأله تدریجی‌الْحصول است؛ حالا این مسأله مطرح می‌شود که آیا سرعت و کندی‌شان برابر است؟ آیا نقش تخریبی و نقش سازندگی از نظر بطئی بودن و سریع بودن یکسانند یا این دو با هم مختلف هستند؟ این یک بحث ریشه‌ای است. من نمی‌خواستم اینگونه این بحث را مطرح کنم، چون ممکن است یک مقدار برای عموم سنگین باشد؛ ولی تا آنجایی که در توانم هست بحث را تنزل می‌دهم.

قوای بالفعل حیوانی و استعداد انسانی در وجود کودک

استاد ما (رضوان الله تعالی علیه) [۴] در این رابطه مطالبی دارد که من عین مطالب و عبارات ایشان را نقل می‌کنم. ایشان می‌فرماید: «انسان در ابتدای ورود به این عالم، حیوانی بالفعل است و تحت هیچ میزان، چیزی جز شریعت حیوانات - که اداره شهوت و غضب است - نیست». در جمله‌ای دیگر ایشان می‌فرماید: «در مقام خود مُبرهن است که انسان در اول پیدایش، پس از طی منزلت، حیوان ضعیفی است که جز به قابلیت انسانی، امتیازی از سایر حیوانات ندارد و آن قابلیت انسانی، فعلیه نیست (فعلیت ندارد). اگر در تحت تأثیر مربی (یعنی تربیت او) واقع نشود، پس از رسیدن به حد رشد و بلوغ، یک حیوان عجیب و غریبی می‌شود».

مراد ایشان این است که هر بچه‌ای که به دنیا می‌آید، یک فعلیت و یک سری استعدادهایی دارد. ایشان می‌فرماید وقتی که بچه به دنیا می‌آید یک حیوان تمام عیار است. من از استاد نقل می‌کنم و البته از جنبه‌های علمی هم واقعیت مطلب همین است. همه ما که به دنیا آمدیم، در ابتدا از نظر فعلیت، یک حیوان دو پا بودیم. حیوان دو پا از چه چیزی تشکیل می‌شود؟ قوای حیوانی؛ یعنی شهوت و غضب و وهم. این سه مورد است که در کودک از ابتدای تولد و ورودش به این عالم وجود دارد. همه ما از این نظر، فعلی هستیم. یعنی این قوا در وجود ما فعلیت دارد. اما از نظر استعدادی دو بخش از استعدادها را خدا در ما نهفته که من بارها از آنها به بذر و نشاء تعبیر کرده‌ام. اگر یادتان باشد در حرفه‌ایم می‌گفتم که خداوند در وجود ما، هم بذر انسانی را پاشیده است و هم بذر معنویت را. به عبارت دیگر ما مفضورییم به فطرت انسانی؛ یعنی این مسائل با وجود ما همراه است. فطریات انسانی زیاد است؛ از جمله حیا، بذر و نشاء حیا را خدا در وجود همه ما کاشته است. از آن طرف در بُعد معنویت، آنجا هم فطریات هست. مثل خداجویی. در روایات هم داریم «كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلٰى الْفِطْرَةِ» [۵] و «الْفِطْرَةُ هِيَ التَّوْحِيدُ» [۶].

وظیفه مربی؛ شکوفایی بذر انسانی و الهی

حالا بحث در مورد مربی است که وظیفه او چیست؟ تنها کار او این است که این استعدادها را با دستوراتی که از ناحیه خالق رسیده است به فعلیت برساند. وظیفه مربی این است که این دستورات را به کار ببندد تا کودک در بُعد انسانی، یک انسان شود و در بُعد الهی، یک فرشته شود. استعدادش را خدا در او گذاشته است. کار مربی این است که آن استعدادها را با دستوراتی که رسیده است شکوفا کند. چون آن کسی که او را خلق کرده میداند که باید چه کاری روی این انجام شود تا این بذر سر در آورد. اصلاً احتیاج نیست که مربی زمین را شخم بزند یا بذر بپاشد؛ خصوصاً بچه، همه این استعدادها در او هست. فقط مربی باید آن را آبیاری کند. همه اینها بحثهای گذشته من است. اینها را یادآوری می‌کنم تا به مطلب این جلسه برسیم.

تربیت انسان؛ هدف از بعثت انبیاء

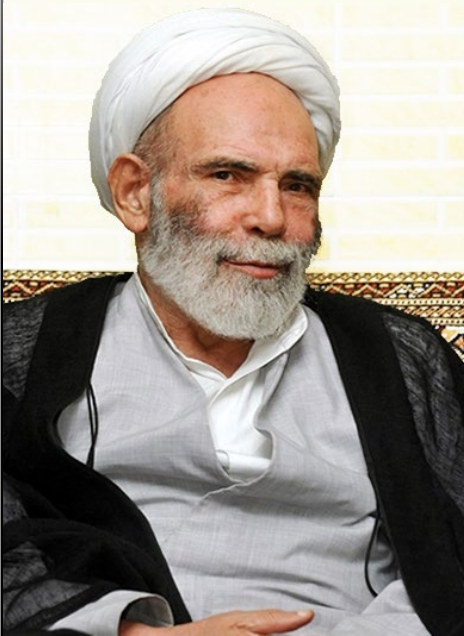
بعثت انبیاء برای همین بود. آنها آمدند برای اینکه دستوراتی را که برای به فعلیت رساندن این استعدادهاست، به ابناء بشر بگویند. یعنی انبیاء فقط برای تربیت این حیوان دو پا آمدند. مابه‌الامتیاز انسان از حیوانات دیگر همین استعدادهاست و است، که در فرمایشات استاد ما هم آمده بود که مابه‌الامتیاز انسان همین است. انبیاء مبعوث شدند برای این هدف که این حیوان را انسان کنند و او را فرشته کنند.

دعوت به دنیا مقصد بعثت انبیاء نیست

گاهی بعضیها یک سنخ مطالبی می‌گویند که اصلاً صحیح نیست؛ مثل اینکه انبیاء دعوتشان هم برای تربیت انسان بوده و هم برای سامان دادن به امور دنیایی او. من دوباره به سراغ فرمایشات استاد می‌روم. ایشان می‌فرمایند: «بعضیها خیال کرده‌اند که دعوت پیغمبر اکرم دو جنبه دارد، دنیایی و آخرتی. این را مایه سرفرازی هم میدانند و این مطلب را کمال نبوت فرض کرده‌اند». در ادامه استاد ما می‌گوید: «اینها از دیانت بی‌خبرند و از مقصد نبوت عاری و برئ هستند». من حرفهای خودم را نمی‌گویم؛ حرفهای ایشان را نقل می‌کنم. ایشان خیلی زیبا می‌فرمایند: «دعوت به دنیا از مقصد انبیاء به کلی خارج است، به جهت این که حس شهوت و غضب و شیطان باطنی (وهم)، برای دعوت به دنیا کفایت میکند و دیگر احتیاجی به بعثت رُسل نیست و شهوت و غضب، قرآن و نبی لازم ندارد». اینها حرفهای امام (رضوان الله تعالی علیه) است. این کودک که به دنیا آمده، هم «شهوت» او فعلی است، هم «غضب» او فعلی است و هم «وهم» او. این قوای حیوانی او در بستر طبیعت تقویت هم می‌شود. مثلاً وقتی که فرد به حد بلوغ برسد، شهوت جنسی او گل میکند. لازم نیست تو کاری بکنی؛ خود او

* انسان در اول پیدایش، پس از طی منزلت، حیوان ضعیفی است که جز به قابلیت انسانی، امتیازی از سایر حیوانات ندارد و آن قابلیت انسانی، فعلیه نیست (فعلیت ندارد). اگر در تحت تأثیر مربی (یعنی تربیت او) واقع نشود، پس از رسیدن به حد رشد و بلوغ، یک حیوان عجیب و غریبی می‌شود.

* دعوت به دنیا از مقصد انبیاء به کلی خارج است، به جهت این که حس شهوت و غضب و شیطان باطنی (وهم)، برای دعوت به دنیا کفایت میکند و دیگر احتیاجی به بعثت رُسل نیست و شهوت و غضب، قرآن و نبی لازم ندارد.



گل میکند. احتیاجی به تو ندارد که بخواهی کاری کنی که شهوت جنسی او تحریک شود؛ بدون تو هم تحریک میشود. این تعبیراتی است که ایشان دارد.

پیامبر آمده است تا تو به وادی حیوانیت نروی

ما در معارفمان راجع به پیغمبر اکرم داریم - که ظاهراً قابل انکار هم نیست - که حضرت فرمودند: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» [۷] من فقط برای این مبعوث شدم که مکارم اخلاقی را تمام کنم. اصلاً میگویند غایت بعثت همین است. امام (رضوان الله تعالی علیه) در اینجا میفرماید: «در احادیث شریفه مجملأ و مفصلاً به مکارم اخلاق بیش از هز چیز بعد از معارف اهمیت دادهاند». یعنی پیغمبر اکرم میگوید مبعوث شدهام برای تربیت و به این ترتیب تو خودبه خود قرب به خدا پیدا خواهی کرد و فرشته خواهی شد. مکارم اخلاق و اخلاق، همان امور تربیتی است. مبعوث شدهام که به انسان روش رفتاری، گفتاری و کرداری بدهم. آمدهام تا تو آدم شوی و به وادی حیوانیت نروی - به تعبیر استاد ما - یک حیوان عجیب و غریب نشوی. من برای این مبعوث شدم. خدا هم که در قرآن میخواهد پیامبرش را مدح کند، میفرماید: «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ» [۸] همانا تو دارای اخلاقی بزرگ هستی. بالاترین تعریفی که خدا از پیغمبر اکرم کرده، این است. یعنی همین تربیت و ارائه روش رفتاری و کرداری. من برای آن چیزها مبعوث نشدم؛ بلکه آمدهام تربیتتان کنم. برای تربیت آمدهام. چون وقتی که من این روش را ارائه کردم، دیگر همه چیز درست میشود. وقتی که آدم شدی دیگر مسأله تمام است. چون رو به فساد رفتن مؤنه‌ای لازم ندارد؛ تربیت است که به پیغمبر نیاز دارد.

کسی که نفس خود را تربیت نکند شریک جرم او است

حالا من یک روایت از علی بخوانم: «الْنَفْسُ مَجْبُولَةٌ عَلَىٰ سَوْءِ الْأَدَبِ وَ الْعَبْدُ مَأْمُورٌ بِمَلَأَمَةِ حُسْنِ الْأَدَبِ وَ النَّفْسُ تَجْرِي فِي مَيْدَانِ الْمُخَالَفَةِ وَ الْعَبْدُ يَجْهَدُ بَرَدِّهَا عَنْ سَوْءِ الْمُطَالَبَةِ فَمَنْ أَطْلَقَ عَنَانَهَا فَهُوَ شَرِيكٌ فِي فُسَادِهَا وَ مَنْ أَعَانَ نَفْسَهُ فِي هَوَىٰ نَفْسِهِ فَقَدْ أَشْرَكَ نَفْسَهُ فِي قَتْلِ نَفْسِهِ» [۹] نفس به بی ادبی پیچیده است و بنده مأمور است به پایبندی به ادب نیک و نفس به سمت عرصه مخالفت میرود و بنده برای برگرداندن او از خواسته‌های ناپسند، تلاش میکند. پس هر کس افسار نفس را رها کند، در تباہ کردن آن شریک شده و هر کس برای نیل به هواهای نفسانی خود تلاش کند، در قتل نفس خود شریک شده است.

بعثت انبیاء برای مهار کردن حیوان نفس

این نفس که ما میگوییم یعنی آن نیروی حیوانیت تو، فعلی است؛ غضب و شهوت و وهم تو فعلیت دارد. اما تو باید تربیتش کنی. اگر این حیوان را رهایش کنی، در بستر مخالفت پیش میرود؛ یعنی بر خلاف ودیعه‌های انسانی و الهی درون تو میرود. چون حیوانیت در او فعلیت دارد و احتیاج ندارد که آن را به فعلیت برسانی. حیوان که دیگر مرز نمی‌شناسد. مثلاً او نمی‌فهمد که این مال کس دیگری است، که به او بگویی: آنجا نرو! اینها مال فلانی است! اصلاً این حرفها را نمی‌فهمد. بنده میداند که نفس یک حیوان است؛ لذا به او مهار می‌زند، دهنه او را میکشد. اگر کسی هم این را مهار نکند و رهایش کند، در فساد آن شریک است. بعثت انبیاء و رسل برای این است که به نفس، مهار عقل و شرع بزند. می‌خواهد یک دهنه بزند، که با این افسار حیوان نفس را مهار کنی تا شهوت و وهم و غضب فعلی او رها نباشد و به طور افسار گسیخته عمل نکند و مهار شود.

سرازبری افساد و سربالایی اصلاح

فساد یعنی سرازبر رفتن. اگر نفس را رهایش کنی، خودش میرود. بعد هم هرچه برود، سرعت میگیرد؛ چون سرازبر است. صلاح و درست کردن، سربالایی است و کاملاً برعکس فساد است. درست است که هر دو تدریجی‌الْحصول هستند، اما در بطئی و سرعت خیلی تفاوت دارند. انسان زود فاسد میشود، اما به صلاح رفتن دیر حاصل میشود. تربیت خیلی حوصله میخواهد.

شهوت و غضب را ریشه کن نکن؛ تربیت کن

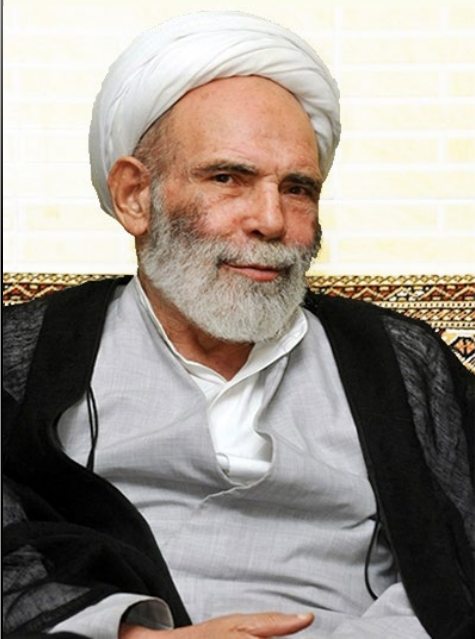
بله لازم نیست بذر بیاشی. بذر را خدا پاشیده است. لازم نیست تو نهالی درون او بکاری. نشاء را خدا زده است. تو باید جلوی شهوت و غضب فعلی را بگیری. نه آنکه قمعش کنی و ریشه‌اش را بزنی. به شهوت او روش بده! به غضب او روش بده! انبیاء آمدند که به من و تو روش بدهند، چه در بُعد شهوت‌مان، چه در بُعد غضب‌مان؛ نیامدند اینها را از بین ببرند. وجود، خیر محض است. همین که خدا اینها را در وجود ما قرار داده، یعنی فایده دارد و باید باشد. اما نباید رها باشند. انبیاء میخواهند روش بدهند و آن استعدادهای انسانی و الهی درونی من و تو را شکوفا کنند. لذا امام در اینجا میفرماید که بعضی خیال کردهاند که انبیا آمدهاند تا شهوت و غضب را نسبت به امور دنیا تحریک کنند. ایشان میگویند معلوم میشود که اینها اصلاً از دیانت بیخبرند که این حرفها را می‌زنند.

اصلاح، بطئی‌الْحصول و افساد، سریع‌الْحصول است

لذا من مطلبی را که می‌خواستم عرض کنم این است که چه شخص و چه جامعه، در هر محیطی که باشد بحث من الان کلی است و دیگر اختصاص به محیط خانواده ندارد. روشهای بد را زودتر یاد میگیرد. این بحث کلی است. تربیت تدریجی‌الْحصول است، چه محیط خانوادگی باشد و چه محیط آموزشی باشد یا محیط شغلی باشد؛

تربیت در محیط خانوادگی

* فساد یعنی سرازبر رفتن. اگر نفس را رهایش کنی، خودش میرود. بعد هم هرچه برود، سرعت میگیرد؛ چون سرازبر است. صلاح و درست کردن، سربالایی است و کاملاً برعکس فساد است. درست است که هر دو تدریجی‌الْحصول هستند، اما در بطئی و سرعت خیلی تفاوت دارند. انسان زود فاسد میشود، اما به صلاح رفتن دیر حاصل میشود. تربیت خیلی حوصله میخواهد.



هر جا که بروی تربیت تدریجی^۱ الحصول است. اما روش رفتاری دادن برای فساد یا صلاح با هم فرق دارد. چون مسائل شهوی و غضبی، با آنچه که در من فعلیت دارد همسو است و لذا سریع اثر میکند. اصلاح، بطیئ الحصول و کند است. فساد هم تدریجی است اما سریع الحصول است. اگر یک جامعه را رهاش کنی، سرازیری است و خودش می‌رود. اصلاً لازم نیست که مظاهر فساد را بیاورید و نمایش دهید؛ اتفاقاً باید جلوی آن را بگیرید! این حرف که «باید بی تفاوت بود»، بر خلاف حرکت و هدف انبیاء و اولیاست. بی تفاوت؟! آنهایی که مسؤولند، باید جلوی مظاهر فساد را بگیرند. اگر رهاش کنید، جامعه خودش به سمت فساد می‌رود. لازم نیست تحریکش کنید؛ چه رسد که با مظاهر فساد برخورد هم نکنید. اگر برخورد نشود، جامعه سریع به فساد کشیده می‌شود. مگر آن وقت میشود این جامعه را به این زودی‌ها درست و اصلاح کرد؟!*

تربیت در محیط خانوادگی

* پدر و مادر روی فرزندشان، بیست سال زحمت کشیدند، تو خیلی آسان میتوانی خرابش کنی. تخریب، آسان و سریع است. به فساد کشیدن جامعه، آسان و سریع است. همین که رهاش کنی، خودش می‌رود؛ سرازیری است

* به فساد کشیدن جامعه، آسان و سریع است؛ بر خلاف اصلاح آن

یک ساختمان بیست طبقه را در عرض چند روز شما میتوانید خرابش کنید؟ چند سال طول کشیده تا آماده شده است؟ مقدار زمانی که برای ساختن لازم است با مقدار زمانی که تخریب نیاز دارد، قابل قیاس نیست! پدر و مادر روی فرزندشان، بیست سال زحمت کشیدند، تو خیلی آسان میتوانی خرابش کنی. تخریب، آسان و سریع است. به فساد کشیدن جامعه، آسان و سریع است. همین که رهاش کنی، خودش می‌رود؛ سرازیری است. انبیاء برای اصلاح جامعه آمدند. برای تربیت جامعه آمدند. اصلاً تمام بعثت انبیاء و اولیاء برای تربیت است. ابناء بشر را می‌خواهند آدم کنند و از حیوانیت بیرون بیاورند و با روش گفتاری و کرداری دادن ابناء بشر را به سوی انسانیت و فرشته شدن رهنمون کنند. انسان، حیوان فعلی است. امام (رضوان الله تعالی علیه) میگوید: «رهاش کنی، حیوان عجیب و غریب در می‌آید!» خودش، خود به خود اینجوری میشود. وظیفه مرتبی این است که نسبت به شهوت و غضب به او روش بدهد. یعنی همان روشی که از طریق وحی به ابناء بشر رسیده است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد...

[۱] وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۵۴

[۲] غررالحکم، ص ۴۳۱

[۳] غررالحکم، ص ۴۲۹

[۴] امام خمینی (رحمة الله علیه)

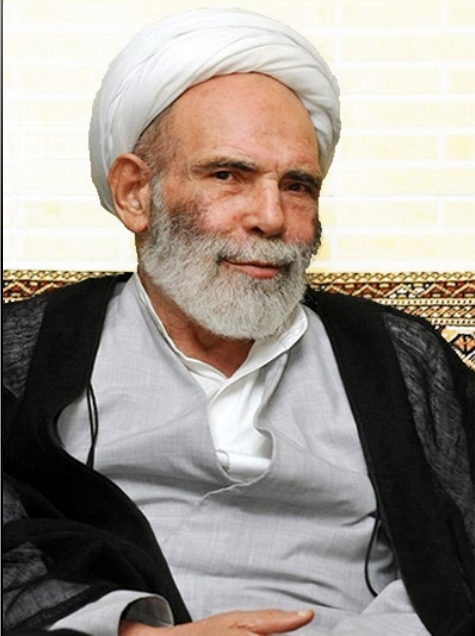
[۵] بحار الأنوار، ج ۳، ص ۲۷۹

[۶] بحار الأنوار، ج ۳، ص ۲۸۰؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِطَرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا قَالَ هِيَ التَّوْحِيدُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ»

[۷] بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۸۲

[۸] سوره مبارکه قلم، آیه شریفه ۴

[۹] مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۳۷



تربیت در محیط خانوادگی: ۱۲

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم): «إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ»؛ [۱] همانا غیرت از آثار ایمان است.

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به تربیت در محیطهایی که انسان در آنها ساخته شده و روش رفتاری و گفتاری می‌آموزد، بود. اشاره شد که اولین محیط و تاثیرگذارترین محیط، محیط خانوادگی است و بطور کلی مسأله تربیت، در هر محیطی که باشد، تدریجی‌الوصول است و انسان به تدریج روشها را یاد می‌گیرد. البته در مقام مقایسه میان روش فساد و روش صلاح، روش فساد برای انسان سریعتر حاصل شده و روش صلاح، بطبیعی‌تر و کندتر صورت می‌پذیرد. اجمالاً به سرّ این مطلب هم اشاره شد که چون انسان حین تولد، از نظر شهوت و غضب و وهم یک حیوان بالفعل است و آن چیزهایی که از نظر انسانی و الهی دارد، در او نهفته است و جنبه استعدادی دارد که باید با تربیت شکوفا شود؛ لذا حرکت رو به صلاح، کندتر از حرکت رو به فساد اثر می‌گذارد.

قوای حیوانی، افسار گسیخته است!

گفتیم که تربیت یعنی روش دادن؛ اصل آن هم این است که به قوای حیوانی انسان، روش داده شود و آدمی از افسارگسیختگی قوای حیوانی خود نجات پیدا کند. قهراً وقتی که قوای حیوانی بالفعل است و شهوت و غضب و وهم در بجهای که متولد میشود وجود دارد، این سوال مطرح میشود که آیا این قوا کنترل شده است یا نه؟ بدانید که این قوای حیوانی شهوت، غضب و وهم، سقف ندارد و مرز نمیشناسد! افسارگسیخته است. و تربیت در مراحل اولیه، این است که باید جلوی افسارگسیختگی این قوای حیوانی را گرفت. در تربیت اسلامی، از بین بردن شهوت و غضب مطرح نیست. آنچه اهمیت داشته و صحیح است، روش دادن، محدود کردن و مرز تعیین کردن برای قوای حیوانی نفس است.

هوای نفس یعنی: خواسته‌های حیوانی بی مرز

من به دو اصطلاح اشاره کنم که استاد مال‌رضوان (الله تعالی علیه) هم آنها را به کار می‌بردند. ایشان می‌فرمودند: «شهوت و غضب در انسان اطلاق دارد». این یک اصطلاح است که معنایش همان است که من عرض کردم؛ یعنی مرز نمیشناسد. یک عبارت هم در روایات ما وجود دارد - که خیلی زیاد شنیده‌اید و استعمال هم میکنید - که عبارت است از «هوای نفس». این هوای نفس که می‌گویند، یعنی چه؟ این همان مرز نشناسی است. خواسته‌های حیوانی بی‌مرز، هوای نفس است. بحث در این است که برای تربیت، این نیروها باید کنترل شود و حد و مرز پیدا کند. این مسأله نسبت به تمام محیطهایی که انسان در آنها ساخته میشود، مطرح است؛ از محیط خانوادگی گرفته، تا محیط آموزشی، شغلی، رفاقتی و حتی آن جوّ حاکم بر کل جامعه که مسؤولیت آن با عده‌ای خاص است؛ در هر محیطی این بحث مطرح است.

دست عقل، نفس را از سرکشی باز میدارد.

من حالا در رابطه با بحث، دو روایت می‌خوانم. یک روایت از علی (علیه السلام) است که حضرت فرمود: «التَّفُؤُسُ طَلْفَةٌ لَكِنْ أَيْدِي الْعُقُولِ تُمْسِكُ أَعْتَقَهَا عَنِ النَّحُوسِ»؛ [۲] نفوس، رها و یلهاند، ولی دستان عقل است که آنها را از سرکشی باز میدارد.

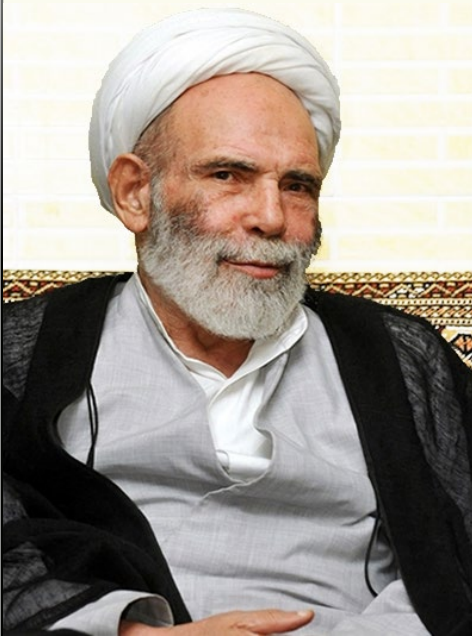
نفوس یعنی همان قوای حیوانی که اشاره شد. نفس همان روح حیوانی شهوت، غضب و وهم است. طَلْفَةٌ یعنی آزادی حیوانی. می‌فرماید: نفس، آزادی حیوانی میخواهد. اما آنچه او را از سرکشی باز میدارد، دستان عقل است. این در ابتدا کار عقل عملی است و بعد هم عقل نظری که زیربنای اعتقادات است.

سر چشمه را با بیل میشود گرفت؛ اما ...

مسأله این است که اگر انسان قوای نفسانی‌اش را رها کند، حدّ یَقِف ندارد. هیچگاه نمی‌ایستد و دائماً به دنبال میل خود میرود. البته محیطهایی که انسان در آنها ساخته میشود، با هم تفاوت دارند. مثلاً اگر کودکی را بخواهیم در محیط خانوادگی تربیت کنیم و قوای حیوانی‌اش را مهار کنیم، خیلی آسان‌تر است، نسبت به انسانی که وارد محیط دیگری شده است. قبلاً هم من گفتم که تربیت بچه خیلی آسان است. چون کودک هم سریع و زود و هم عمیق و مؤثر یاد می‌گیرد. حالا بعداً می‌گویم که این تربیت و روش‌دهی باید از کجا شروع شود.

بحث این است که هرچه کودک رشد حیوانی پیدا کند، روش دادن به او مشکل‌تر میشود؛ تا به حالت تمییز برسد. به بلوغ طبیعی نه شرعی - که برسد، کار مشکل میشود. اگر کودک تربیت نشود، وقتی وارد محیطهای بعدی میشود محیط آموزشی، شغلی، رفاقتی و ... - به جایی میرسد که اگر آنوقت بخواهد این قوای حیوانی را مهار کند، کارش بسیار مشکل است. می‌گویند: سرچشمه را با بیل میشود گرفت؛ اما اگر همان ابتدا جلوی آن را

تربیت در محیط خانوادگی



نگیری، بعداً با پیل هم نمیشود جلویش را گرفت!

تربیت بعد از دوران کودکی، بسیار سخت است.

اینکه روی این محیط تأکید میشود برای این است که اولین محیط، محیط خانوادگی است. سازندگی و تربیت در آن، آسانتر از محیطهای دیگر است. حال اگر انسان در کودکی تربیت نشد، و هواهای نفسانی در او غالب شدند، دیگر تربیت بسیار سخت است. در روایتی از حضرت عیسی (علیه السلام) یک تعبیری وجود دارد که می‌گوید: «إِنَّ الْغَالِبَ لَهُوَ أَشَدُّ مِنْ الَّذِي يَفْتَحُ الْمَدِينَةَ وَحَدَهُ»؛ [۳] کسی که بخواهد بر هوای نفسش چیره شود، سختتر از کسی است که به تنهایی شهری را فتح میکند.

کار به جایی میرسد که اگر بخواهی جلوی این افسارگسیختگی قوای حیوانی را بگیری، مثل این است که بخواهی به تنهایی شهری را فتح کنی! کسی که بخواهد بر هوای نفسش چیره شود، سختتر از آن کسی است که به او بگویند برو به تنهایی یک شهر را فتح کن! اینکه من بارها تأکید کردم و بحث را روی محیط خانواده آوردم، برای این است که در این محیط و در این سن و سال، هنوز هوای نفسانی بر انسان چیره نشده است که بخواهی آن را مغلوب کنی.

نفس با لجام عقل و شرع مهار میشود.

در اینجا این بحث که در اصطلاح اهل معرفت هم هست - مطرح میشود که برای تربیت باید به این قوای حیوانی، لجام و دهنه از عقل و شرع زد. در تمام مراحل هم، همینطور است که باید یک لجام عقل و شرع به این حیوان زد! چرا میگوییم حیوان؟ چون گفتیم که انسان در ابتدای کار یک حیوان بالفعل است. لذا برای کنترل کردن او و مهار کردنش باید یک لجام عقلی و شرعی به او زد.

چرا لجام عقل و شرع؟

یک سنخ مسائلی هست که حتی اگر دین هم نبود و دستوراتی هم برایش نیامده بود، خود ما آنها را با عقلمان میفهمیدیم. مثلاً میدانستیم که ظلم کردن بد است؛ آدمکشی بد است؛ عدل خوب است؛ و... فهمیدن این امور، احتیاجی به وحی نداشت و عقل ما -عقل عملی ما- به تنهایی این مسائل را درک میکند. حاکم بر این امور، عقل عملی است. یک سنخ امور دقیق‌تر و ظریف‌تری هم هست که فهم آنها برای ما پیچیده است. لذا شرع می‌آید و اینها را برای ما ظاهر و آشکار کرده و مفاصد آن را برای ما میگوید. اینکه ما تعبیر میکنیم به لجام عقل و شرع، برای این است.

شارع روشهای مهار نفس را آموزش داده است.

لذا شارع همین مسائل ظریف که همان روشهاست را برای ما تبیین میکند. او پیامبران را فرستاده که به من روش گفتاری و رفتاری بدهد، تا من این غضب و شهوت را در محدودهای که عقل عملی میگوید، مهار کنم. از آنجا که انسان دو بُعدی است، خداوند در بُعد معنوی او نیز، دستورالعمل تربیتی داده است.

آدمی سه بعدی است؛ الهی، انسانی و حیوانی

البته انسان سه بُعدی است. یک بعد دیگرش هم حیوانیتی است که میخواهد جلوی انسان شدن و الهی شدن را بگیرد. این بُعد حیوانی فعلی است و بعدهای دیگر هنوز فعلی نشده‌اند. این مانع شکوفایی آنها میشود. تا جلوی این گرفته نشود، بُعد انسانی و الهی انسان رشد نمیکند.

هوی و هوس، علفهای هرز وجود آدمی

علف هرزه در باغ و باغچه را دیدهاید؟ تا جلوی این علفهای هرز را نگیری، آن بذری که کاشتهای رشد نمیکند. همینطور تا وقتی جلوی هوی و هوسها گرفته نشود، آن نشائی که خدا - در بُعد انسانی و الهی - در دل آدمی گذاشته است، شکوفا نمیشود؛ نه آدم درست میشود نه فرشته. این اولین گام است.

اولین گام تربیت، مهار نفس سرکش

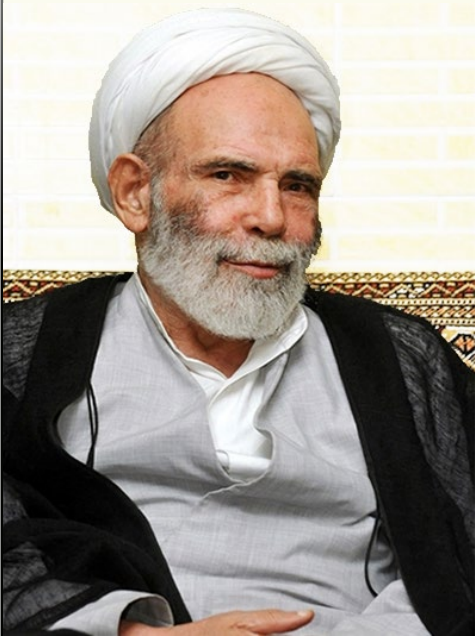
علی (علیه السلام) در یک روایت فرمود: «ضَبَطُ النَّفْسِ عِنْدَ الرَّغْبِ وَالرَّهْبِ مِنَ الْأَدَبِ»؛ [۴] مهار نفس هنگام میل و رویگردانی، از بافضیلت ترین ادبهاست. مهار کردن شهوت و غضب نفس، هنگام روآوری و رویگردانی، از بافضیلتترین تربیتها و ادبهاست. یعنی همین، اولین گام است. وقتی که نفس به یک کار نامشروع نامعقول رو آورده و میخواهد آن را انجام دهد، جلوی آن را بگیر! از آن طرف وقتی نفس میخواهد از یک کار خوب رویگردان شود، آنجا هم جلوی رویگردانیش را بگیر! هر دو مورد، هم «رغب» و هم «رهب» آمده‌است؛ هم به روآوری و هم به رویگردانی اشاره شده است.

استاد ما (رضوان الله تعالی علیه) این اصطلاح اهل معرفت را مطرح میکنند که «تقیید اطلاق شهوت و غضب»؛ این همان مهار کردن و افسارزدنی است که من گفتم. من بحث را خالی از این اصطلاحات کردم تا فهم آن آسان شود. وقتی ایشان میگوید «تقیید اطلاق شهوت و غضب»، یعنی مهار زدن به این قوای سرکش. نفس را رهایش نکن!

تربیت در محیط خانوادگی

* کسی که بخواهد بر هوای نفسش چیره شود، سخت‌تر از آن کسی است که به او بگویند برو به تنهایی یک شهر را فتح کن!

* بُعد حیوانی فعلی است و بعدهای دیگر هنوز فعلی نشده‌اند. این مانع شکوفایی آنها میشود. تا جلوی این گرفته نشود، بُعد انسانی و الهی انسان رشد نمیکند.



مرزکشی برای خواسته‌ها، کار انبیاست.

لذا امام (رضوان الله علیه) میگویند: «مقصد انبیاء تأدیب نفوس و تحدید هواهای نفسانیه است». مقصد همه انبیاء، این است که می‌خواهند نفوس را تربیت کنند. تحدید در اینجا یعنی مرزکشی؛ انبیاء می‌خواهند نفوس سرکش را مرزشناس کنند.

حیوانات وحشی تربیت میشوند؛ چرا ناامیدی؟!

مگر نمی‌شود حیوان را تربیت کرد؟ الآن درنده‌ها را تربیت میکنند. آیا تو که از تربیت خود ناامیدی، بدتر از شیر و ببر و پلنگی؟ خوب است که اینها را می‌بینی! حیوان را می‌بینید که تربیت شده‌اند. وقتی حیوان را می‌شود تربیت کرد، حیوانات را دارند تربیت میکنند. بدترین آنها را می‌بینید که تربیت شده‌اند. وقتی حیوان را می‌شود تربیت کرد، چطور این موجود دو پا در بین این حیوانات چموشتر از همه در می‌آید؟! مگر انبیاء آمدند و یکسری چیزهای خارق‌العاده به ما گفته‌اند؟! می‌گویند: آمده‌ام تا روش رفتاری، گفتاری و کرداری به تو بدهم و می‌خواهم تو را آدم کنم.

روش دادن به شهوت، غضب و وهم، هدف انبیاء عظام است.

خلاصه اینکه انسان علاوه بر دو بُعد انسانی و الهی دارای یک بُعد بالفعل حیوانی است که مانع انسان شدن اوست. اگر قوای نفس، افسارگسیخته باشد همین آدم، از حیوانات هم بدتر میشود. لذا بزرگان می‌فرمایند که مقصد انبیاء عظام، تأدیب نفوس و تحدید هواهای نفسانیه است. هدف پیامبران روش رفتاری دادن به شهوت، غضب و وهم است. در همین رابطه یک روایت از رسول خدا هست که: «قال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى حَدَّ لَكُمْ حَدوداً فَلَا تَعْتَدوها» [۵] پیغمبر اکرم فرمود خداوند برای شما، مرزهایی قرار داده است، پس از آن مرزها تجاوز نکنید. تجاوز نکنید، یعنی به آداب الهی مؤدب شوید تا انسان شده و در بُعد الهی، فرشته شوید. کسانی رستگاری جاودانه پیدا میکنند که مؤدب به آداب الهی شوند.

قبول آداب شرعی، رسیدن به فلاح ابدی است.

علی (علیه السلام) می‌فرماید: «مَنْ تَأَدَّبَ بِآدابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَبَدَهُ إِلَى الْفَلَاحِ الدَّائِمِ»؛ [۶] هر کس مؤدب به آداب الهی شود، ادبش او را به رستگاری ابدی میرساند. اگر کسی تربیت الهی را بپذیرد و مؤدب به آداب الهی شود، به رستگاری جاودانه میرسد؛ یعنی هم یک انسان میشود و هم در بُعد الهی و معنوی رشد کرده و فرشته میشود. سؤال اصلی این است که حالا که می‌خواهیم تربیت شویم و تربیت کنیم باید از کجا شروع کنیم؟ این یک بحث مستقلی است که الآن شاید در ذهن همه هم باشد. البته چون این بحثها تقریباً همگانی است، در پاسخ به این سؤال من نمی‌خواهم اصطلاحات پیچیده‌ای به کار ببرم. تنها به قدری که لازم است به مطالبی اشاره خواهم کرد.

نقطه آغاز، ساختن ظاهر است.

اهل معرفت به این نقطه‌ی شروع اشاره دارند که من ابتدا جملاتی را هم از آنها می‌خوانم و بعد توضیح میدهم. در باب تربیت می‌فرمایند: «اگر انسان بخواهد از نظر باطنی و حقیقی اصلاح شود، تنها راهش گذر از ظاهر به باطن است». بحث ما این است که می‌خواهیم حیوان نباشیم و آدم بشویم؛ یعنی می‌خواهیم مابه‌الامتیاز انسانی خود را شکوفا کنیم. مثلاً اگر اهل معنویت هستیم، می‌خواهیم نورانیت قلبیه پیدا کنیم؛ اگر اهلش هستیم، می‌خواهیم عالم غیب را شهود کنیم؛ اگر می‌خواهیم این کارها را بکنیم، بزرگان می‌گویند که این منزل یک راه بیشتر ندارد؛ آن راه منحصر هم این است که از راه ظاهر به باطن برویم.

ظاهر، تنها مسیر نفوذ به باطن است.

حالا اینها را می‌خواهم توضیح بدهم که «رخنه کردن از ظاهر به باطن» یعنی چه؟ آیا تو می‌خواهی آن بذر الهیه انسانی که خدا در وجودت پاشیده و آن نهالی را که او درون تو کاشته است را آبیاری کنی و زنده‌اش کنی؟ آیا می‌خواهی آدم بشوی؟ باید از ظاهر خود سراغ باطن بروی، تا کار سامان یابد. راه فقط همین است. اگر می‌خواهی آن بذر الهی در بُعد معنویت را شکوفا کنی و قلب و دلت را روشن و منور به نور الهی کنی، بدان که راه فقط این است! باید از ظاهر به باطن بروی! این همان راهی است که انبیاء و مکتب انبیاء برای ما آوردند.

انسانیت در گرو التزام به شرع است.

این کلیت بحث بود. بعداً آرام آرام می‌رویم و به جزئیات آن می‌پردازیم. ما تعبیراتی از اهل معرفت داریم که مثلاً امام (رضوان الله تعالی علیه) - که البته من هرچه دارم از استاد دارم - می‌گویند: «بدان که هیچ راهی در معارف الهیه پیموده نمیشود مگر آنکه انسان ابتدا کند از ظاهر شریعت؛ و تا انسان مؤدب به آداب شریعت حقه نشود، هیچ یک از اخلاق حسنه (که همان انسانیت است) از برای او، به حقیقت پیدا نشود و نور معرفت الهی در قلب او تابش نکند». این جملات هم به بُعد معنوی مسأله اشاره میکند.

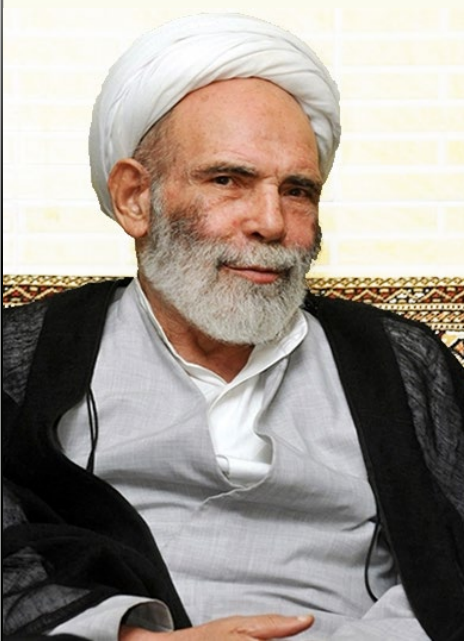
شرع یعنی آداب ظاهری که انسان ساز است.

منظور امام از آداب ظاهریه چیست؟ منظور ایشان همین احکام شرعیه است. اینها آدم ساز است. من کاری به جنبه‌های معنوی آن ندارم. اصلاً خود این احکام، آدم ساز است. در بُعد انسانی، انسانیت را شکوفا میکند. باید

تربیت در محیط خانوادگی

* به آداب الهی مؤدب شوید تا انسان شده و در بُعد الهی، فرشته شوید. کسانی رستگاری جاودانه پیدا میکنند که مؤدب به آداب الهی شوند.

* اگر انسان بخواهد از نظر باطنی و حقیقی اصلاح شود، تنها راهش گذر از ظاهر به باطن است.



ظاهر انسان، شکل و شمایلش، لباسهای تن او، حرفها، رفتارها، دیده‌هایش، همه و همه در محدوده احکام شرعیه باشد تا انسانیتش شکوفا شود.

ضرورت آموزش ظواهر به فرزندان

الآن درباره تربیت فرزند در محیط خانوادگی بحث میکنیم. چون روایات آن را هم قبلاً اشاره کرده‌ام، دوباره تکرار نمیکنم. ولی دیدید که تربیت فرزند چقدر آداب دارد. بعد از دوران خردسالی هم روایات میگویند که وقتی بزرگ شد، باید روزه را به او یاد داد؛ نماز یادش داد؛ وضو یادش داد؛ من قبلاً اینها را گفته‌ام. از علی (علیه السلام) است که فرمود: «أَدَّبَ صَغَارَ أَهْلِ بَيْتِكَ بِلِسَانِكَ عَلَى الصَّلَاةِ وَالطَّهْوَرِ»؛ [۷] کوچکترهای خانواده‌ها را با زیانت برای نماز و وضو تربیت کن!

امام صادق (علیه السلام): «يُؤَدَّبُ الصَّبِيُّ عَلَى الصَّوْمِ»؛ [۸] بچه باید برای روزه گرفتن تربیت شود. بعد هم سن این کار را مشخص میکند، میفرماید این کار بین پانزده و شانزده سال انجام شود. از ظاهر شریعت باید شروع کرد. از شکل و شمایل، پوشش و صحبت کردن باید شروع کنی، تا برسی به روابطی که با دیگران-اشخاص صالح و فاسد- داری؛ همه اینها باید بر اساس شرع تنظیم شود تا باطن اصلاح گردد.

تذکر اول: فرق میان اصلاح ظاهر و ظاهر سازی

اما من در اینجا باید به دو نکته اشاره کنم که مغالطه‌ای صورت نگیرد. اول اینکه ما یک ظاهر و باطن داریم، یک سر و عَـلَن. اینکه بزرگان میفرمایند از ظاهر میتوان به باطن رخنه کرد، یعنی اینکه اگر آدمی در تمام جهات مقید باشد که مطابق اسلام عمل کند، مثلاً از نظر پوشش، شکل و شمایل، گفتار و رفتار با دیگران و همه‌ی زندگی‌اش اسلامی باشد یا تلاش کند که اسلامی باشد، در حقیقت از راه ظاهر اقدام به اصلاح باطن کرده است. این فرق میکند با کسی که مثلاً جلوی آدم جانماز آب میکشد ولی از آن طرف - نعوذ بالله - در خفا دروغ میگوید و تهمت میزند و... اولی ظاهرش درست است هرچند هنوز باطنش اصلاح نشده است، ولی دومی سرش با علنش فرق دارد. رفتار دومی فریبکارانه است و جنبه‌ی اصلاحی ندارد. یک سنخ مسائلی هست که چون از درون افراد اطلاعی ندارید، شما هم از آنها سر در نمی‌آورید. مثلاً اگر من در گفتارم هیچ توجهی نکنم، دروغ بگویم، غیبت کنم، تهمت بزنم و... تو از کجا میفهمی که من دارم دروغ میگویم؟ به یک معنا این سر من است. کار علنی کارساز نیست. بلکه باید تمام کارها و اعمال را اصلاح کرد تا درون درست شود.

ظاهر سازی و ریاکاری اثر ندارد.

ظاهر آراسته در باطن اثر میگذارد، نه این کارهای علنی که به همراه بسیاری کارهای خلاف دیگر انجام می‌شود. اهل معرفت این حرف را نمی‌زنند که هر نوع ظاهر سازی، باعث اصلاح باطن میشود. یک وقت اشتباه نکنید! من این نکته را بگویم که ریاکاری اثری ندارد. کسی که تلاش میکند مسائل درآمدی‌اش و همه زندگی‌اش - نه فقط صوم و صلاة- همه و همه، اسلامی باشد، اگر بر این امر مراقبت کند، در باطنش اثر می‌گذارد. گفتیم که صورت ملکه، با تکرار و مراقبت برای انسان حاصل میشود. اگر تلاش کند که در معاملاتش، عباداتش، معاشرت و مجالساتش، همه و همه خلاف شرع انجام ندهد، مثلاً زبانش غیبت نکند، دروغ نگوید، تهمت نزند، ایذاء نکند؛ این از ظاهر به باطن رخنه میکند.

ظاهر سازی، نفاق است.

اما وقتی من جلوی تو دعا میخوانم، خم و راست میشوم، ادعای معنویت میکنم، دعای فرج میخوانم، دعای توسل میخوانم، سینه میزنم، پابرهنه راه میافتم، شال عزا به گردن میاندازم و امثال اینها -همه چیزهایی که جنبه فریبندگی دارد را میگویم- ولی در سر و خفا، به صورت پنهانی کار خلاف انجام میدهم، این ظاهر سازی است و اثر سازندگی ندارد. مسأله نفاق، همین است. ظاهر و باطن را با سر و علن یک وقت اشتباه نکنید. می‌خواستم این را بگویم که تفاوت سر و علن، نفاق است. نفاق هم بدترین کارها است. حتی میگویند از کفر هم بدتر است. در آیات ما هم این مضمون هست.

تذکر دوم: باید به تمام دین پای بند بود نه بخشی از آن

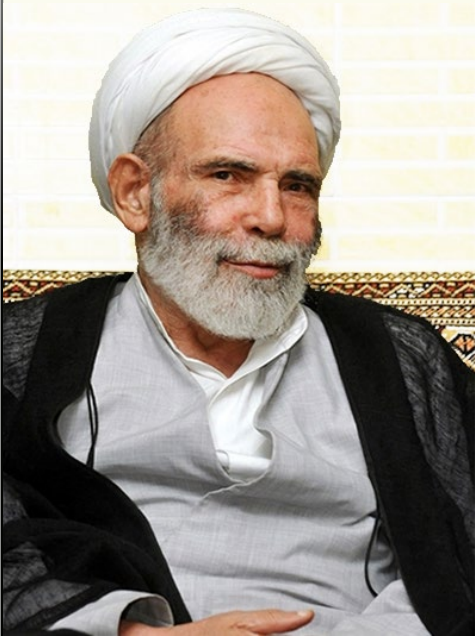
دومین تذکر این است که آداب شریعت، یک مجموعه است. یک بخش نیست؛ نماز و روزه و وضو و ذکر نیست، که این را رعایت کنی، اما مال مردم خوری کنی! هرگز اینطور نیست که بتوانی به بخشی از دین عمل کنی و بخش دیگر را رها کنی. دستورات و احکام اسلام مجموعه است. مجموعه احکام شرعیه، همان احکام ظاهریه است که اگر اینها را رعایت کنی، بدون شک در تو اثر میگذارد. یعنی آن بعد انسانی تو را شکوفا میکند و بعد الهی تو را هم به ثمر مینشاند. اگر بپرسی از کجا شروع کنیم؟ پاسخ این است که از اینجا باید شروع کرد: پای بندی به تمام دستورات شرع.

رعایت ظواهر شرع در خانه، کار والدین با غیرت

بحث راجع به محیط خانواده بود و اینکه اگر پدر و مادر نسبت به بچه از کودکی، تمام آداب شرعی را رعایت کنند، وقتی او بزرگتر شده و به قوه تمییز برسد، باطن او، باطن یک آدم میشود. اولین محیط سازندگی برای

تربیت در محیط خانوادگی

* من در گفتارم هیچ توجهی نکنم، دروغ بگویم، غیبت کنم، تهمت بزنم و... تو از کجا میفهمی که من دارم دروغ میگویم؟ به یک معنا این سر من است. کار علنی کارساز نیست. بلکه باید تمام کارها و اعمال را اصلاح کرد تا درون درست شود.

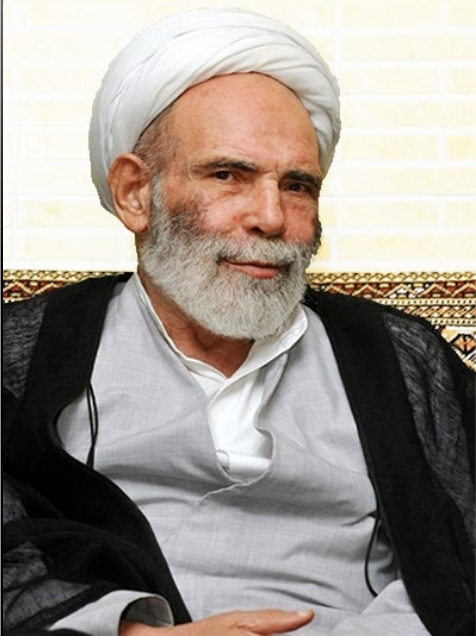


انسان، خانواده است. لذا چون در این محیط، رابطهها تنگاتنگ است و از چاشنی محبت قوی برخوردار است، اگر پدر و مادر غیرتمند بخواهند فرزندشان آدم شود و الهی شود، باید ظواهر شرع را رعایت کنند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد...

تربیت در محیط خانوادگی

- [۱]. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۵۴
- [۲]. غرر الحکم، ص ۲۳۵
- [۳]. شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۳۳
- [۴]. غرر الحکم، ص ۲۳۸
- [۵]. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۶۳
- [۶]. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۹۷
- [۷]. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۵۵
- [۸]. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۳۷



تربیت در محیط خانوادگی: ۱۳

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ): «إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ [۱]» همانا غیرت از آثار ایمان است.

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به تربیت به معنای روش گفتاری و رفتاری دادن بود و گفته شد اولین محیطی که انسان در آن محیط روش رفتاری و گفتاری میگیرد، محیط خانوادگی است که در آن رابطه‌ها غالباً تنگاتنگ و بر محور محبت است. در آخر جلسه گذشته مطلبی را در باب تربیت عنوان کردم که برای تربیت به طور کلی از کجا باید شروع کرد؟ عرض کردم باید از ظاهر، شروع بشود. یعنی انسان از نظر ظاهر، هم خودش را مؤدب به آداب انسانی و الهی بکند، و هم آن کسی را که تحت تربیت اوست، که عبارت از فرزند است. پدر و مادر باید از ظاهر فرزند شروع کنند و او را به شکلی در بیاورند که شکل او، انسانی و الهی باشد، نه حیوانی. قهراً خودشان هم باید اینچنین باشند تا فرزند آنچنان بشود. عرض کردم در رابطه میان ظاهر و باطن، ظاهر به تدریج در باطن اثر میگذارد و به آن شکل میدهد. لذا اولین گام و بلکه میشود گفت منحصرترین راه برای اینکه شخص، انسانی و الهی بشود، همین است. یعنی باید از ظاهر شروع شود. البته این تذکر را هم دادم که ما بحثمان ظاهر و باطن است نه خفاء و علن. من تعبیر به سر کردم، نه خفا و پنهان. بحث خفاء و علن نیست. اینها با هم اشتباه نشود. بحث ظاهر و باطن است.

اخلاق، در گرو ادب است

در این رابطه به بعضی از روایات هم اشاره کردم که حالا یکی، دو روایت عرض میکنم و مطلب دیگری را میخواهم مطرح کنم. ما در روایت از علی (علیه السلام) داریم که میفرماید: «سَبَبُ تَزَكِيَةِ الْأَخْلَاقِ حُسْنُ الْأَدَبِ [۲]» ادب نیکو، سبب تزکیه اخلاق است. نگاه کنید! علی (علیه السلام) مسئله ملکات نفسانیه را پیش میکشد. تعبیر میکند به «تزکیه اخلاق» که اگر انسان میخواهد اخلاقش را تطهیر کند، رذایل اخلاقی را کنار بگذارد و متصف به فضایل اخلاقی بشود، میفرماید: سبب، «حُسْنُ الْأَدَبِ» است. بحث آداب ظاهری را پیش میکشد. یعنی همین مسائلی که ما از آن به کارهای ظاهری تعبیر میکنیم. در هر سه رابطه -دیداری، گفتاری و مسئله رفتاری- باید خودش را تنظیم بکند. گاهی در اصطلاح معنوی میگوییم خودش را مؤدب به «آداب شرعی» بکند. اهل معرفت مؤدب به «آداب انسانی» را هم دارند.

رابطه ظاهر و باطن متقابل است

در این جلسه مطلبی را میخواستم مطرح کنم و آن این است که: رابطه مستقیم هست بین ظاهر انسان و باطن و اثرگذاری ظاهر روی باطن. عکس آن را هم داریم یعنی اثرگذاری باطن روی ظاهر، هر دو مورد هست. اینطور نیست به اینکه هر کدام از یکدیگر بیگانه باشند، یعنی اینطور نیست که ظاهرم از باطنم بیگانه شود و باطن از ظاهر بیگانه بشود، این هم نیست. من چند مورد روایت میخوانم بعد سراغ مطلب بعدی میروم. در یک روایتی از علی (علیه السلام) است که میفرماید: «لِكُلِّ ظَاهِرٍ بَاطِنٌ عَلَي مِثَالِهِ فَمَنْ طَابَ ظَاهِرُهُ طَابَ بَاطِنُهُ وَ مَا خَبِثَ ظَاهِرُهُ خَبِثَ بَاطِنُهُ [۳]» برای هر ظاهری باطنی همانند ظاهر هست. پس هر که ظاهرش پاک باشد باطنش نیز پاک است و هر که ظاهرش پلید است، باطنش نیز پلید است.

اول اشاره به رابطه مستقیم دارد بعد میفرماید: آن کسی که ظاهرش صالح باشد، اثر میگذارد و باطن او هم بر ظاهرش اثر میگذارد و آن را به سمت صلاح میبرد. کسی هم که ظاهرش پلید باشد آن هم اثر میگذارد و باطن او را هم پلید میکند. این حرفها را خوب دقت کنید! چون من میخواهم گام به گام جلو بروم. اینطور نیست که اگر ظاهر فاسد باشد، ممکن است باطن صالح باشد. اتفاقاً از این طرف اگر باطن صالح شد روی ظاهر اثر میگذارد. قویتر هم اثر میگذارد. این تأثیر بدون تردید است. از این طرف هم، ظاهر بر باطن اثر میگذارد.

تأثیر باطن بر ظاهر قویتر است.

ما در این باب روایات متعدده داریم؛ مثلاً از علی (علیه السلام) است که فرمود: «مَنْ حَسَنَتْ سَرِيرَتُهُ حَسَنَتْ عِلَاقَتُهُ [۴]» هر کس درونش نیکو باشد، ظاهرش نیز نیکو میگردد.

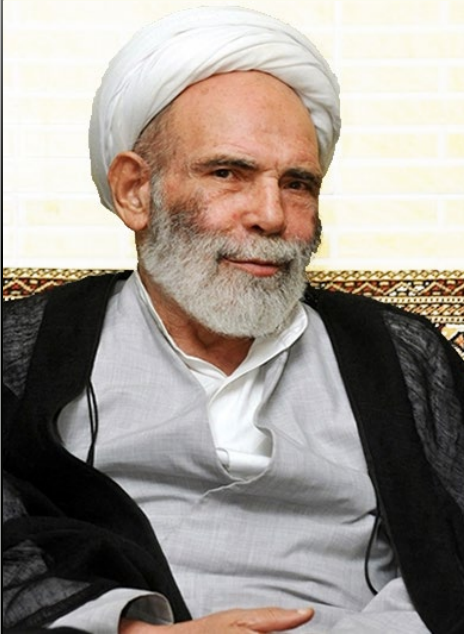
اینجا که تعبیر به سریره میکند، شبهه‌ای نیست که مراد همان باطن است. یا از امام صادق (علیه السلام) است: «إِنَّ السَّرِيرَةَ إِذَا صَحَّتْ قَوِيَتْ الْعِلَاقَةُ [۵]» وقتی درون سالم میشود، ظاهر نیرو مییابد.

چه بسا اشاره به این باشد که اگر باطن صالح باشد، اتفاقاً این اثرگذاریاش روی ظاهر خیلی بیشتر است، چون باطن توانمندتر است.

تربیت در محیط خانوادگی

* برای هر ظاهری باطنی همانند ظاهر هست. پس هر که ظاهرش پاک باشد باطنش نیز پاک است و هر که ظاهرش پلید است، باطنش نیز پلید است.

* اگر باطن صالح باشد، اتفاقاً این اثرگذاریاش روی ظاهر خیلی بیشتر است، چون باطن توانمندتر است.



میتوان اعمال ظاهری را ترک کرد؟

این را مقدمتاً عرض کنم بعداً سراغ مطلب بعد میروم. الآن رابطه بین ظاهر و باطن را گفتیم. در اینجا یک مطلب هست که حالا اگر کسی باطنش را خوب کرد، دیگر کافیست؟ میتواند دست از اعمال ظاهری بردارد؟ چون همه برای باطن بود. میخواست باطن آدم بشود، انسان بشود و الهی بشود. خوب دیگر وقتی که شدیم، پس اعمال ظاهری را کنار بگذاریم؟ یک همچنین چیزی میشود گفت؟ چون دو مورد در اینجا مطرح است؛ یکی این است که بگویند: آقا برویم باطن را درست بکنیم. نیازی نیست به ظاهر بپردازیم. این یک حرف خیلی سطحی است، ولی دومی که چرا باید وقتی به هدف رسیدیم همچنان به اعمال ظاهری ادامه دهیم؟ شبهه خیلی قویتری است. ما که از راه ظاهر وارد شدیم و باطن را هم درست کردیم، حالا که باطن درست شد دست از ظاهر برمیداریم.

این حرف نشان از جهل گوینده دارد!

من اینجا جملاتی را از استادام [۶] برای شما میخوانم. ایشان میفرماید: «بدان که هیچ راهی در معارف الهیه پیموده نمیشود مگر اینکه ابتدا کند انسان از ظاهر شریعت (که من جلسه گذشته اینها را گفته‌ام) و تا انسان مؤدب به آداب شریعت حقه نشود هیچ یک از اخلاق حسنه از برای او به حقیقت پیدا نشود. و ممکن نیست که نور معرفت الهی در قلب او جلوه کند (قسمت اول مربوط به جنبه‌های انسانی است، آنجا که به «اخلاق حسنه» تعبیر میکنند. دومی جنبه‌های، بعد معنوی انسان را مد نظر دارد. ایشان این دو را جداسازی هم کرده‌است). هیچ یک از اخلاق حسنه (که مربوط به بعد انسانی است) از برای او به حقیقت پیدا نشود و ممکن نیست که نور معرفت الهی در قلب او جلوه کند و علم باطن و اسرار برای او منکشف شود و پس از انکشاف حقیقت و بروز انوار معارف در قلب نیز مؤدب به آداب ظاهر خواهد بود.» میگوید حالا که از راه ظاهر وارد شدی و باطن را هم تطهیر کردی و انوار معارف در قلبت آمد؛ باید باز هم پایبند به شرع باشی! «پس از انکشاف حقیقت و بروز انوار معارف در قلب نیز متأدب به آداب ظاهر خواهد بود.» نباید از این ظاهر دست برداری! بعد میفرماید: «و از این جهت دعوی بعضی باطل است که به ترک ظاهر، علم باطن پیدا شود، یا پس از پیدایش آن به آداب ظاهر احتیاج نباشد.» ایشان هر دو مورد آن را آورده است.

«و این از جهل گوینده است به مقامات عبودیت و مدارج انسانیت.» دوباره هر دو مورد آن را میگوید؛ هم مقامات پرستشی، هم مدارج انسانی، هر دو مورد را آورده است.

اولاً «برو دلت را صاف بکن، عمده آن است!» میگوید این حرف بی ربطی است و آن را کنار بگذار. دوم، حالا مثلاً «وقتی رفتی و توانستی درون خودت را اصلاح کنی، از آداب ظاهر شریعت و انسانیت دست بردار!» این را هم میگوید که غلط است.

اصلاح ظاهر؛ تنها محور تربیت

ابتدا از کجا شروع کنیم؟ از آداب ظاهری! ابتدای راه اینجاست. پدر و مادر! میخواهید بچه را تربیت کنید؟ حالا که میخواهید به او روش بدهید - در هر محیطی که در بحث تربیت هست - از اینجا باید شروع کنید، از ظاهر باید شروع کنید. بعد که روش گرفت، نباید رهاش کنی! خود تو هم همینگونه هستی که نباید خودت را رها کنی! محور این است؛ این مسأله برای اینکه شخص، انسان بشود و الهی شود، محور است. محور اصلاً همین است، غیر از این نیست.

کاری به ظاهر نداشته باش! یا برو دلت را صاف کن! غلط است

اینطور نیست که یک کسی باطن خوب داشته باشد، در عین حال ظاهر بدی داشته باشد. من اینها را میگویم چون اینها خیلی این حرفها بر سر زبانها میگردد. میگویند: به ظاهرش نگاه نکن! باطن خوبی دارد. از آن طرف، میگوید برو دلت را صاف بکن!

اگر ظاهر مهم نبود، چرا مقربترین بنده خدا(ص) خود را به سختی میانداخت؟

نمیشود! نمیشود! اگر میشد عقل کل عالم وجود، مقربترین شخص به خدا که انسانی ما فوق او نبود، خوب او که دست برنمیداشت! اینقدر مقید به آداب ظاهر بود - چه از نظر انسانی اش، چه از نظر الهی اش - که خدا خطاب به او فرمود: «طه، ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى [۷]» ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که تو خود را به سختی بیاندازی؟ خودت را چرا اینقدر به زحمت میاندازی؟ این مرز دارد. حد دارد. پیغمبر اینقدر ملتزم بود. این مسئله است.

ملکات خوب هم از بین رفتنی اند

از کجا شروع شود؟ از ظاهر؛ چه پدر، چه مادر و چه بچه؛ چه شکل ظاهری، چه گفتار و چه کردار. از اینجا باید شروع کنی تا بعد به تدریج در درون تو ملکه شود. تازه این را به شما عرض کنم اینگونه نیست که ملکات زائل نشود؛ بلکه ملکات زائل میشود. اگر یک کسی یک ردیله‌ای مثل حرص، کبر و امثال اینها در او بود، چگونه آنها را مداوا کند وقتی که قابل زائل شدن نیست؟! اصلاً اگر اینها قابل معالجه نبود، این همه دستورات که نبود! ملکات هم زائل میشود. هیچ فرقی هم بین ملکه سیئه و حسنه نیست. ملکه انسانی یا ملکه الهی هم که باشد اگر از اعمال ظاهریه دست برداری، این ملکه زائل میشود و از بین می‌رود. یک رابطه تنگاتنگ بین ظاهر و باطن است که من روایاتی را که هر دو طرف این مسأله را داشت خواندم.

تربیت در محیط خانوادگی

* حالا که از راه ظاهر وارد شدی و باطن را هم تطهیر کردی و انوار معارف در قلبت آمد؛ باید باز هم پایبند به شرع باشی!

* اینطور نیست که یک کسی باطن خوب داشته باشد، در عین حال ظاهر بدی داشته باشد. من اینها را میگویم چون اینها خیلی این حرفها بر سر زبانها میگردد. میگویند: به ظاهرش نگاه نکن! باطن خوبی دارد. از آن طرف، میگوید برو دلت را صاف بکن!



گاهی به گوشمان میخورد که: «باید برای اصلاح جامعه، کار فرهنگی کرد.» چقدر ظاهر این جمله قشنگ است!! ولی یعنی چه؟ یعنی باید از اعمال ظاهریه دست برداریم؟! اگر منظورشان این است، جواب ما را بدهند که این همه آیات و روایات در باب امر به معروف و نهی از منکر، مربوط به ظاهر است یا مربوط به باطن است؟ امر به معروف و نهی از منکر از اهم واجبات در اسلام است. این مربوط به ظاهر است یا باطن؟ اینجا میتوانی ما را دور بزنی؟ اینها از اهم واجبات است و جزو اعمال ظاهریه است.

تنها راه اصلاح خود و جامعه، اصلاح ظاهر است

اصلاح جامعه از اینجاست. ما در فرهنگ اسلام این را داریم و حتی بُعد معرفتی هم همین است، که من فرمایشات استادم (رضوان الله تعالی علیه) را خواندم و حتی ایشان فرمودند: سیر معرفتی آن هم به این است. آن کسی که میخواهد سیر باطنی بکند، تا اینها نباشد، نمیتواند سیر کند. چه رسد بخواهیم جامعه را از نظر ظاهر اصلاح بکنیم، که اساساً به ظاهر بستگی دارد. راهی جز این نیست. از همین راه باید وارد شد. امر به معروف و نهی از منکر همه مربوط به ظواهر شریعت است. اینکه ما حتی جرأت نمیکنیم لساناً هم چیزی بگوییم، یک بحث دیگری است.

شانه خالی کردن مسئولین برای چیست؟

حالا یک راه حمل به صحت آن این است که بگوییم عدم معرفت به فرهنگ اسلام است، لذاست که از این حرفها زده میشود. ولی اگر با یک دید عرفی بخواهیم این حرفها را بررسی کنیم، و ریشه‌یابی بکنیم، ببینیم از دهان چه کسانی در میآید؟ می‌بینیم از دهان افرادی در میآید که مسئولیت دارند عملاً جامعه را اصلاح بکنند. با اینکه مسئولیت دارد که عملاً جامعه را اصلاح بکند، توپ را در زمین دیگری میاندازد. میگوید: این کار فرهنگی لازم دارد. برویم جلوتر سر از کجا در میآورد؟ چرا شانه خالی میکند؟ هر کس میخواهد باشد، من به شخص کار ندارم. هر کس مسئولیت دارد که جامعه را عملاً اصلاح کند و این را بگوید که «کار، فرهنگی است.» و از عهده خودش خارج بکند، اگر با یک دید عرفی نگاه بکنیم شاید سر از این در بیاورد که شاید یک سری اهداف شیطانی دارد و میخواهد آن کسانی که مثلاً لایابالی هستند از او روگردان نشوند و یک جاهایی که - مثلاً فرض کنید در تأیید او - احتیاج به آنها هست، از آنها بهره بگیرد. آدم اگر بخواهد عمیق روی اینها فکر بکند، به اینجا میرسد و الا این حرفها قابل انکار نیست که اصلاح جامعه، از ظاهر شروع میشود. آقا! شرعاً وظیفه‌تان این است.

تا سر به سنگ لحد بخورد، باید این آداب ظاهری حفظ بشود

در نتیجه میخواستیم این را عرض کنم که در باب تربیت - چه فرد و چه جامعه - باید از ظاهر شروع بشود. نقطه شروع از آنجاست. مؤدب شدن به آداب انسانی و آداب الهی، از اینجاست. این است که روی باطن اثر میگذارد. وقتی هم که اثر گذاشت دستت را روی هم نگذار! بدان که این زائل میشود. تا سر به سنگ لحد بخورد، باید این آداب ظاهری در جامعه حفظ بشود و الا جامعه رو به فساد خواهد رفت.

راه عملی مقدم بر کار فرهنگی است، بلکه زمینه ساز است

لذا مهم همان مطلب گذشته، یعنی مسئله شعور و عمل است. نمیگوییم کار فرهنگی نه! کار فرهنگی باید باشد ولی درجای خودش. و اینکه کار فرهنگی موجب نمیشود که ما از راه عملی بی‌نیاز بشویم. راه فرهنگی رفتن ما را بی‌نیاز نمیکند از راه عملی؛ بلکه راه عملی مقدم است بر آن راه بلکه برای اینکه کار فرهنگی مؤثر واقع بشود، این راه زمینه‌ساز است.

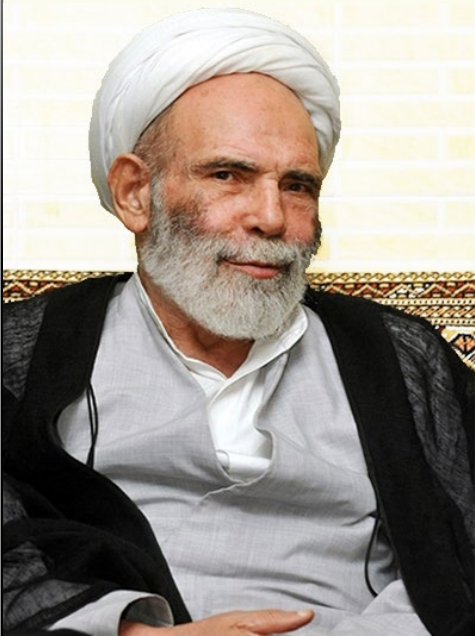
اللهم صل علی محمد و آل محمد ...

- [۱]. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۵۴
- [۲]. غررالحکم، ص ۲۴۷
- [۳]. غررالحکم، ص ۴۷۹
- [۴]. غررالحکم، ص ۲۵۴
- [۵]. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۸۹
- [۶]. امام خمینی (ره)
- [۷]. سوره طه، آیات شریفه ۲ و ۱

تربیت در محیط خانوادگی

* در باب تربیت - چه فرد و چه جامعه - باید از ظاهر شروع بشود. نقطه شروع از آنجاست. مؤدب شدن به آداب انسانی و آداب الهی، از اینجاست. این است که روی باطن اثر میگذارد. وقتی هم که اثر گذاشت دستت را روی هم نگذار! بدان که این زائل میشود. تا سر به سنگ لحد بخورد، باید این آداب ظاهری در جامعه حفظ بشود و الا جامعه رو به فساد خواهد رفت.

* نمیگوییم کار فرهنگی نه! کار فرهنگی باید باشد ولی درجای خودش. و اینکه کار فرهنگی موجب نمیشود که ما از راه عملی بی‌نیاز بشویم.



تربیت در محیط خانوادگی: ۱۴

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم): «إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ [۱]» همانا غیرت از آثار ایمان است.

مروری بر مباحث جلسه گذشته

بحث ما راجع به تربیت به معنای روش رفتاری و گفتاری دادن به غیر بود. درباره‌ی روش دادن گفتیم محیط‌هایی که انسان در آنها ساخته میشود و روش میگیرد، ابتدا محیط خانوادگی است. لذا بحث را در این محیط مطرح کردیم و گفتیم فرزند از پدر و مادر - هم در بعد دیداری، شنیداری، گفتاری و کرداری - روش می‌گیرد و بالاخره جلسه گذشته بحث ما به اینجا رسید که تربیت از ظاهر شروع میشود و بعد به باطن رخنه میکند.

اولین عامل موثر در تربیت، رابطه شخصی است

چند مطلب را میخواهیم در باب تربیت و عواملی که در آن مدخلیت دارند عرض بکنم که قبلاً هم به آنها اشاره شده بود، ولی من الآن میخواهم یک مقدار بیشتر توضیح بدهم. اولین عامل که در تربیت مؤثر است، عامل رابطه شخص با شخص است. اینکه محیط خانوادگی را مطرح کردم، به دلیل این بود که در این محیط رابطه اشخاص تنگاتنگ است؛ محدود به گاهی اوقات نیست. شبانه‌روزی است و تقریباً در همه حالات است. این رابطه است که هم به انسان روش میدهد و هم باعث میشود که طرف مقابل روش بگیرد. رابطه‌ی تنگاتنگ میان اشخاص این اقتضا را دارد. به خصوص که فرزند هم سریع میگیرد و هم عمیق.

رابطه تنگاتنگ مخصوص خانواده نیست

لذا اگر ما بحث را دائرمدار رابطه تنگاتنگ خصوص رابطه پدر و مادر با فرزند قرار بدهیم و آن را فقط متمرکز در این کنیم، درست نیست. این رابطه تنگاتنگ، هرچند که معمولاً در روابط خانوادگی هست، اما گاهی اوقات دایره‌اش یک مقدار وسیعتر میشود. مسئله به طور غالب، خویشاوندی است - نزدیکان مثل خواهر، برادر و ... - ولی ممکن است نسبت به کسانی که از نظر نسب با انسان رابطه‌ای ندارند نیز مطرح باشد. یعنی این نوع رابطه‌ی مؤثر در تربیت، درباره تمام کسانی است که انسان در زندگی با آنها آمیخته باشد و یک نوع آمیختگی داشته باشد. اینها هم از نظر تربیت، همین حکم را دارند.

لذا گفتیم اصلاً انبیاء بعثتشان برای روش دادن و آموختن روش اخلاقی به بشر بوده است؛ چه در بعد انسانی و چه در بعد الهی‌شان. پیغمبر اکرم وقتی به رسالت مبعوث شد فرمود: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ [۲]» من برای تمام کردن مکارم اخلاق مبعوث شدم.

انسان اول نسبت به نزدیکان مسئولیت تربیتی دارد

خداوند خطاب به پیغمبر میگوید: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ [۳]» و اقوام نزدیکت را انذار بده! اول خویشاوندانت را انذار بده. البته خویشاوندان نزدیک، آنها مقدماند. ماده عشیره از نظر لغت «عشرت» است، معاشرت از عشرت است. یعنی معاشرت نوعی ارتباط زیاد و آمیختگی با یکدیگر است. لذا عشیره که گفته می‌شود، از همین باب است و مسئله خانواده را مطرح میفرماید. لغت عشیره را هم که به کار میگیرد، معنایش آن است که از نظر خانوادگی آنها را که با تو رابطه تنگاتنگ دارند را انذار بده! حتی قید اقریبین را هم میگذارد، که اشاره به نزدیکان دارد.

دایره تربیتی مومن: خانواده، نزدیکان و همسایه‌ها

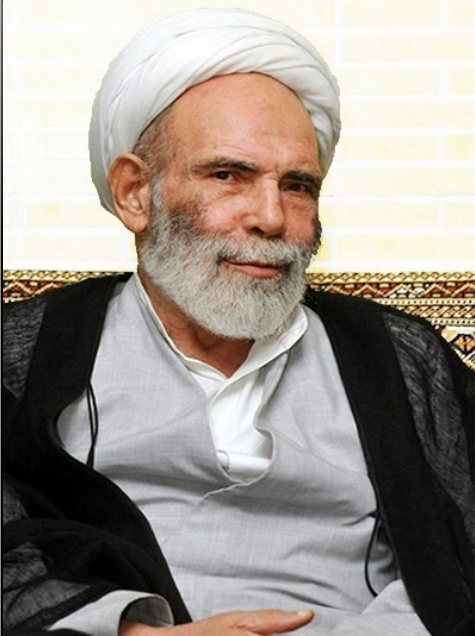
لذا در باب تربیت آنچه را که میتوان به عنوان عامل ابتدایی معرفی کرد، مسئله رابطه تنگاتنگ است که این عامل موجب میشود که شخص به دیگری روش بدهد و شخص دیگر از او روش بگیرد. در پیک روایتی از امام صادق (علیه السلام) دارد که حضرت فرمودند: «لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ يُورِثُ أَهْلَ بَيْتِهِ الْعِلْمَ وَ الْأَدَبَ الصَّالِحَ حَتَّى يُدْخِلَهُمُ الْجَنَّةَ [جمیعاً] [۴]»

مؤمن همیشه اینگونه است که برای خانواده و اهل بیتش، علم و ادب صالح و شایسته، به میراث میگذارد تا اینکه آنها را به بهشت میبرد. [۵] «حَتَّى لَا يَفْقَدَ فِيهَا مِنْهُمْ صَغِيرًا وَ لَا كَبِيرًا وَ لَا خَادِمًا وَ لَا جَارًا» به طوری که وقتی در بهشت رفت، هیچ کدام از اینها را مفقود نمی‌بیند. همه آنها را تربیتشان کرده است، هستند؛ کوچکشان هست، بزرگشان هست. بعد میگوید «وَ لَا خَادِمًا» این را اضافه میگوید، حتی خدمتکاری را که رابطه تنگاتنگ و روزانه با او داشت و در متن زندگی او بود نیز همراه او هست. «وَ لَا جَارًا» حتی همسایه‌های او هم، بواسطه تربیت او و ارثی که برای آنها گذاشته است، در بهشت هستند.

همسایگی در گذشته با روابط نزدیک همراه بود

تربیت در محیط خانوادگی

* مؤمن همیشه اینگونه است که برای خانواده و اهل بیتش، علم و ادب صالح و شایسته، به میراث میگذارد تا اینکه آنها را به بهشت می‌برد.



تربیت در محیط خانوادگی

من حالا یک نکته‌های را اینجا به آن اشاره کنم. سابق بر این، مسئله همسایگی، یک مسئله مهمی بوده است. چون رابطها خیلی تنگاتنگ بود. ما هم در اسلام بسیار نسبت به همسایه سفارش داریم. مثل الآن نبود که همسایه همسایه‌هاش را نمیشناسد که اصلاً کیست! ما عجب مسلمانی هستیم! در آن موقع این روایتها صادر شده است. در آن موقع، همسایگی معنا داشته؛ از نظر بعد معنوی، اخلاقی، انسانی. فکر نکنید، این حرف‌ها تعبد است. انسانیت اقتضا دارد که رابطه‌ها اینگونه باشد. یک رابطه تنگاتنگ میان همسایه‌ها بوده است. هر روز اینها با هم برخورد داشتند؛ برخورد روزانه. بعد رفت و آمد داشتند و ... اینها همه گویای این مسئله است که این رابطه تنگاتنگ، نقش سازندگی دارد.

قبلاً هم گفتیم: غالباً این رابطه در خانواده هست! تعبیر به غالب می‌کردم که در رابطه میان پدر و مادر با فرزند، آنچه که در روش دادن و روش گرفتن، نقش دارد، مسئله رابطه تنگاتنگ است که هم نقش سازندگی دارد، هم تخریبی و غالباً در خانواده هست.

گناهکاران، خود، خانواده، دوستان و همسایگان خود را به جهنم می‌برند.

بقیه روایت را می‌خوانم «وَلَا يَزَالُ الْعَبْدُ الْقَاصِي يُورِثُ أَهْلَ بَيْتِهِ الْأَدَبِ السَّيِّئِ [۶]»

بنده گناهکار همیشه روش زشت، به میراث می‌گذارد. در قسمت اول روایت «مؤمن» آمده بود، اینجا در مقابل می‌فرماید: «عاصی». یعنی آن کسی که مهار شرع سرش نمیشود و افسار گسیخته است. من همه اینها را قبلاً معنا کردم، دوباره توضیح نمیدهم. «حَتَّى يَدْخُلَهُمُ النَّارَ جَمِيعًا» اینقدر این روش بد میدهد و آنها هم یاد می‌گیرند، که همه آنها را به جهنم می‌برد. «حَتَّى لَا يَفْقَدَ فِيهَا مِنْهُمْ صَغِيرًا وَلَا كَبِيرًا وَلَا خَادِمًا وَلَا جَارًا» تا آنجا که هیچ یک از خانواده و عیال و همسایگان را مفقود نمی‌یابد. آنقدر روی خانواده‌اش، خدمتکارش و همسایه‌هاش اثر سوء و زشت می‌گذارد که همشان وارد جهنم میشوند. در تربیت آنچه که هسته مرکزی است، رابطه تنگاتنگ است.

در تربیت نسبت خانوادگی موضوعیت ندارد

لذا ما آمدیم گفتیم اولین محیط، محیط خانوادگی است. اما چون آنکه نقش اساسی دارد مسئله رابطه است و نسب مدخلیت ندارد، باید دانست که این بحث در محیطهای بعدی - آموزشی، شغلی، رفاقتی - هم همین عواملی را که می‌گوییم محوریت پیدا میکند.

عامل دوم در تربیت: محبت

عامل دوم، عامل محبت است. اصلاً بحث ما پیرامون غیرت بود که از محبت ناشی میشود، و از اینجا شروع کردیم که رابطه پدر و مادر با فرزند، رابطه تنگاتنگ همراه با چاشنی محبت است؛ آنهم محبت قوی. کمی جلوتر برویم. سوال اساسی اینجاست که خود این محبت - که از شئون قلب و دل است - با چه چیزی حاصل میشود؟ با احسان. لذا ما در بحث تربیت یک عامل را به عنوان عامل احسان مطرح میکنیم که در باب روش گرفتن نقش اساسی دارد. در پذیرش روش‌ها نقش دارد. یعنی اگر مربی به مربایش احسان بکند، پذیرش او قوی میشود.

احسان جلب محبت میکند

لذا یکی از مسائلی که در باب تربیت مطرح است - حتی نسبت به رابطه پدر و مادر و فرزند هم همین است - آن چیزی که جلب محبت میکند و نقش سازنده دارد، احسان است. یعنی عامل احسان از عواملی است که در باب تربیت نقش اساسی دارد. چون قلوب را جذب میکند. ما روایات متعددهای هم در این باب داریم که من به بعضی از آنها اشاره میکنم. این روایت از پیغمبر اکرم است که حضرت فرمودند: «جُبِلَتِ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا [۷]» دلها بر حب کسی که به او محبت بکند، آمیخته است.

علی (علیه السلام) که تعبیرات زیادی دارند «بِالْإِحْسَانِ تَمْلِكُ الْقُلُوبُ [۸]» با نیکی دلها بدست می‌آیند.

«كَمْ مِنْ إِنْسَانٍ اسْتَعْبَدَهُ إِحْسَانٌ [۹]» چه بسیارند انسانهایی که بنده‌ی نیکی شده‌اند.

«سَبَبُ الْمَحَبَّةِ الْإِحْسَانُ [۱۰]» سبب محبت نیکوکاری است.

اصلاً یک جایی دارد به اینکه می‌فرماید: «الْإِحْسَانُ مَحَبَّةٌ [۱۱]» احسان همان محبت است.

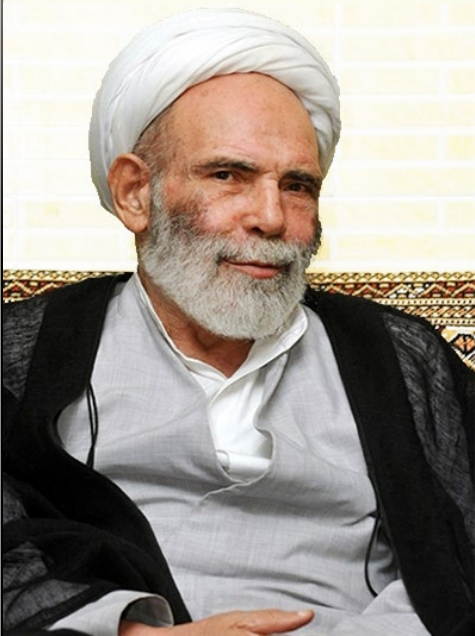
در اینجا حضرت هوهویت (این همانی) درست میکند. مسئله این است که عامل «رابطه تنگاتنگ» و «احسانی» هستند که در باب روش دادن و روش گرفتن - که اسم آن را ما تربیت گذاشتیم - نقش اساسی دارند.

عامل سوم: پذیرش برتری مربی

عواملی دیگری هم داریم که چون الآن بحث درباره آنها نیست، فقط یک اشاره‌ی می‌کنم و رد میشوم. این را باید در محیط دوم - یعنی محیط آموزشی - مطرح کرد و مسئله تربیت آنجا خیلی هم اساسی مطرح است. در محیط آموزشی آنچه لازم است تربیت است، پذیرش تفوق غیر از نظر درونی است. این یعنی اینکه مربی بپذیرد که مربی‌اش از او بهتر می‌فهمد. حالا در روابط گوناگون مطرح است؛ جنبه علمی - تجربی و ... وقتی معلم به شاگرد مطلبی را می‌گوید، یا وقتی شاگرد هیکل معلمش می‌بیند که چطور حرف می‌زند و ... وقتی از او تاثیر می‌پذیرد که تفوق و برتری او را پذیرفته باشد و قبول کند که او بالاتر و بهتر از خودش است.

* آنقدر روی خانواده‌اش، خدمتکارش و همسایه‌هاش اثر سوء و زشت می‌گذارد که همشان وارد جهنم میشوند. در تربیت آنچه که هسته مرکزی است، رابطه تنگاتنگ است.

* وقتی معلم به شاگرد مطلبی را می‌گوید، یا وقتی شاگرد هیکل معلمش می‌بیند که چطور حرف می‌زند و ... وقتی از او تاثیر می‌پذیرد که تفوق و برتری او را پذیرفته باشد و قبول کند که او بالاتر و بهتر از خودش است.



البته پذیرش مطرح است نه سلطه. یک وقت اشتباه نکنید! این دو، دو مورد جدای از هم است. یک سلطه بر ابدان داریم و یک سلطه بر قلوب. من دومی را دارم میگویم که از عواملی است که در تربیت نقش اساسی پیدا میکند. این خودش یک بحثی است، من گفتم چون اینجا جای بحث نبود فقط اشاره کردم. در محیط آموزشی مربی مافوق است و مربا هم این را پذیرفته است. تربیت هم ناخودآگاه صورت میگیرد و شاگرد روش معلمش را یاد میگیرد. لذا من در باب تربیت گفتم که از عناوین قصیده نیست. البته جهات دیگر هم هست ولی من سه عامل تقریباً اساسی را عرض کردم.

سقف سنی برای تربیت وجود دارد؟

اینجا یک مطلب مطرح است که من آن را تحت یک سؤال مطرح میکنم. آیا تربیت ابوبن (پدر و مادر) نسبت به فرزند از نظر سنی سقف دارد یا ندارد؟ من مقدماً یک مطلبی را عرض کنم بعد میروم سراغ روایات. ما این را در باب تربیت گفتیم که انسان از نظر روحی دارای ابعاد مختلفی است؛ حیوانی، انسانی و الهی. گفتیم بعد حیوانی - شهوت، غضب و وهم - خودش فعلیت دارد و روبه تکامل هم میرود. هیچ احتیاجی به این ندارد که انسان بخواهد ساخته و پرداخته اش بکند. خواه ناخواه هست. وقتی گرسنهات میشود، غذا را میخوری. ما در باب تربیت داشتیم که در تربیت این بعد حیوانی باید یک لجام عقل و شرع به او بزنی و محدودش کنی. چون خواسته‌های او نامحدود است و سقف ندارد. این را باید محدودش بکنی که در منطقه عقل عملی و بعد معنوی کار بکند. لذا گفتیم باید به دهان این حیوان، مهار عقل و شرع بزنی، تا آن دو بعد - انسانی و الهی - که جنبه استعدادی داشت، شکوفا بشود و به فعلیت برسد.

بیست و یک سالگی، سن کمال قوای نفسانی است.

بحث این است که انسان از نظر روند رشد در این نشئه که پیش می‌آید و جلو میرود، به طور غالب از نظر سنی وقتی به حدود بیست-بیست و یک سال که میرسد، از نظر قوای حیوانی دیگر کامل شده است. کامل کامل است و هیچ کم و کسری ندارد؛ چه شهوت او، چه غضبش و چه وهم او. در این سنین، فوران شهوت و فوران غضب است. میگویند: جوان ماجراجوست. این برای غضب او است.

باید انسانیت و الهیت، همراه با قوای حیوانی رشد کند

این را اول من گفتم، چون مسئله تربیت در ارتباط با همین بعد حیوانی است که پایاپای آن باید دو بعد دیگر را پیش ببریم. بدون اینکه کسی به ما بگوید خود ما به اینجا میرسیم که ما باید گام به گام با این بعد حیوانی پیش بیایم. چون وقتی که به این مرز میرسد، از نظر حیوانی، خوب جا میافتد و باید آن دو مورد دیگر را هم خوب جا بیندازیم. یعنی بعد انسانی و الهی را که جنبه استعدادی داشت، این را هم باید به فعلیت برسانیم. باید وقتی به این سنی رسید که از نظر قوای حیوانی، شهوت و غضبش، کاملاً به فعلیت رسیده است، از این طرف انسانیت او هم باید دوشادوش آن کامل بشود. افسارگسیخته نباشد. از نظر بعد معنوی هم همینطور است.

باید تا پیش از بیست و یک سالگی اساس انسانیت و معنویت در فرد شکل بگیرد.

لذا اگر ما این تعبیر را بکنیم و بگوییم وقتی انسان به این سن رسید، همانگونه که اسکلت حیوانی دارد، باید یک اسکلت انسانی پیدا کند. باید یک اسکلت انسانی و معنوی الهی هم داشته باشد. چون همه اینها در رابطه با یکدیگر بودند و از یکدیگر بیگانه نبودند.

سنین خردسالی، زمان بازی است

اصلاً تربیت و روش دادن‌ها و روش گرفتن‌ها، برای این بود که یک نفر، انسان بشود. یعنی عقل عملی او به فعلیت برسد. این همان تعبیری است که میگویم باید اسکلت انسانی‌اش درست بشود و شاکله پیدا کند. باید در درون خودش و در بعد معنوی‌اش هم همین طور، شکل پیدا کند.

حالا من دو روایت بخوانم. روایت از امام صادق (علیه السلام) «دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ [۱۲]» بچعات را رهاش کن تا هفت سالگی، بازی کند. ما هم همینطور هستیم که از هفتسال به بعد او را به مدرسه میبریم. یعنی این مقتضای سنی اوست که در آیه هم دارد «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ [۱۳]» همانا زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی و زینت و فخرفروشی و ... است.

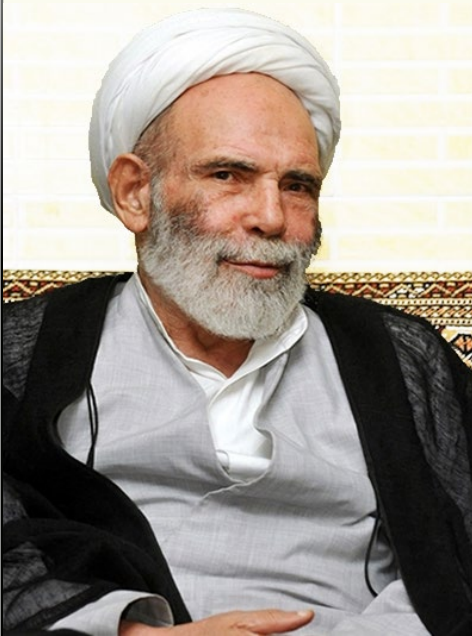
آیه شریفه هم اول از لعب شروع میکند که ظاهراً همین است. این مسائل وجودی است و تمام معارف ما هم سو با آنهاست. چرا؟ چون دستورات خالق ماست. آن که سازنده من است، خودش خوب بلد بوده است که راه را به من نشان دهد.

هفت پسال دوم، زمان تربیت و یادگیری است

«وَ يُؤَدَّبُ سَبْعاً» از آن سن به بعد، دیگر قوه تمییز پیدا میکند. یادش بده! به او روش بده! تا اینجا او از نظر دیداری، شنیداری و رفتاری از شما یاد میگیرد و هیچ احتیاجی نیست که تو بخواهی او را ادب کنی. یادگیری‌اش خواه ناخواه و خودکار است. میگوید از هفت سال به بالا آرام آرام قوه تمییز او به کار میافتد و میتوانی به او

تربیت در محیط خانوادگی

* از هفت سال به بالا آرام آرام قوه تمییز او به کار میافتد و میتوانی به او بفهمانی. «وَ يُؤَدَّبُ سَبْعاً» تا به چهارده سال برسد، میتوانی به او بگویی: - باباجان - این کار به این دلیل درست است! پسر من این کار غلط است! دختر من ... امثال این حرفها.



بفهمانی. «وَيُؤَدَّبُ سَبْعًا» تا به چهارده سال برسد، میتوانی به او بگویی: - باباجان - این کار به این دلیل درست است! پسر من این کار غلط است! دخترم!... امثال این حرفها.

هفت سال سوم، باید او را زیر سایه خود بگیری

«وَالزَّمَةُ نَفْسِكَ سَبْعَ سِنِينَ» نگذارید تنها جایی پرودا! زیر سایه خودت نگاهش دار! رهایش کنی هر جا برود نمیتوانی جلوی او را بگیری!!! بعد دارد «فَإِنْ أَفْلَحَ وَإِلَّا فَاِنَّهُ مَنْ لَا خَيْرَ فِيهِ» بیست و یک سال که رسید اگر تربیت شده باشد، که هیچ وگرنه درست نمیشود.

بعد از بیست و یک سالگی هم احتمال خطر هست ولی کمتر

بعضیها از من سؤال میکنند که این بحثهایی که راجع به بچه میکنی، تا چند سالگی است؟ برای تا سن بیست و یک سال است. این مسلم است. چون بچه به این مرز سنی که برسد، به طور غالب شهوت، غضب و و همش تکامل پیدا میکند و به حد اعلییشان میرسند. باید بیایی و پایاپای آنها، در بعد انسانی و معنوی، اسکلت آن را هم تا آن موقع بسازی. آسیبپذیری او با این کار کمتر میشود. نمیگویم غیر ممکن میشود؛ ولی کمتر میشود. چون به درونش یک اسکلت دادهای. تقریباً محکم کاری را کردی و شاکله وجودی به او دادی.

روایتی دیگر

روایت دوم از امام صادق (صلوات الله علیه) است که: «أَوْلَدُ سَيِّدٍ سَبْعَ سِنِينَ [۱۴]»، بچه، هفت سال، آقاست. از پیغمبر اکرم است، که حضرت فرمود: «أَوْلَادُنَا أَكْبَادُنَا، صُغْرَاهُمْ أَمْرَأُونَا [۱۵]» فرزندان ما جگرگوشه‌های ما هستند، کوچکانشان سروران ما هستند. واقعاً هم همینطور است که آنها فرماندهاند؛ البته نه اینکه هر فرمانی بدهند ما باید گوش دهیم؛ ولی نوعاً چون بچه در این سن و سال هنوز تکامل پیدا نکرده که عقل عملی‌اش شکوفا شده باشد او فرمانده است.

«وَعَبْدٌ سَبْعَ سِنِينَ»، در هفت سال اول آقاست. از هفت تا چهارده، زیر پوشش توست و محکوم به حکم‌های توست. با توجه به روایت قبل که در اینباره فرمود «يُؤَدَّبُ» میفهمیم که آنجاست که میتوانی، به او امر و نهی کنی و او را تربیت کنی. دقت کنید چقدر زیباست. من این دو روایت را کنار هم گذاشتم.

اگر تا بیست و یک سالگی فرزند متخلق شد، کار تمام است و الا...

«وَوَزِيرٌ سَبْعَ سِنِينَ» در هفت سال سوم - از چهارده تا بیست و یک سالگی - بازوی تو میشود، به تو، کمک میکند و همراه تو است. وزیر همیشه همراه است. بعد دارد «فَإِنْ رَضِيَتْ خَلَاتِقُهُ لِإِخْدَى وَ عَشْرِينَ [۱۶]» تا اینکه تا بیست و یک سالگی از خلق و خواهش راضی شوی.

خلاتیق، یعنی خلق و روش و چیزهای درونی او. که بیست و یک سال، زمان کامل شدن قوای اوست. مسئله این است، و همه هم ریشه‌اش، ریشه‌های دقیق علمی-خلقتی دارد. میگوئی سقف آن تا چه موقع است؟ تا بیست و یک سال است. چون در آن موقع تمام قوای او به تکامل میرسد. تفاوت اینجاست که قوای حیوانی خودش به تکامل میرسد، و بعد انسانی و الهی را تو باید به تکامل برسانی.

باید والدین مسائل انسانی و الهی را در فرزند شکوفا کنند.

شهوت خودش میرسد. غضب خودش تکامل پیدا میکند. اما مسائل انسانی‌اش را تو باید آبیاری کنی. مسائل الهی، معنوی‌اش را تو وظیفه داری که به فعلیت برسانی. این وظیفه توست که اینها را که خودش تکامل پیدا کرده، گام به گام بیایی تا به این سن و مهارش کنی. اینجاست که آدم وقتی دید ساخته شده و اسکلتش ساخته شده است، تا حدودی احساس ایمنی میکند. روکاری‌هایش اشکال ندارد، محکم کاری را تو کرده باش. عمده این است.

آفت جوانی، جو زدگی است

آفات آن - خصوصاً این سنی را که اینجا در روایت مطرح میفرمایند و من راجع به بعد غضبش مطرح کردم - این است که او ماجراجوست. حواست را جمع کن! چه در بعد خشم او و چه شهوت او که یک وقت فریب نخورد. مراقبت باید باشد. نه اینکه دیگر حالا رهایش کنی و بروی! باز هم مراقبت میخواهد.

جوان سرشار از احساسات است

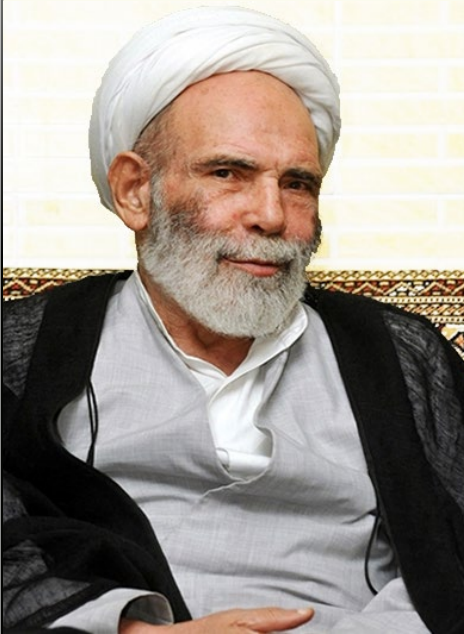
چون من در جلسات قبل مسئله جو را گفتم که جو حاکم و شعارها ممکن است احساسات او را تحت تاثیر قرار دهد. بچه اینگونه است که احساساتی است. لذا ایمنی کامل ندارد. یک وقت اشتباه نکنید که تمام شده است و دست را روی هم بگذارید! خیر! جوهای کاذب هم فراوان است. کسانی که مثلاً اهداف شیطانی دارند، با امکاناتی که در دست داشتند، او را فریب ندهند. این جوان به طور طبیعی که نمیفهمد که این جو ساختگی است. عوامل پشت پرده را که نمیفهمد. متوجه نمیشود که جو را ساخته‌اند. یک وقت میبینی که این هم رفت بین آنها.

باید به جوان یاد داد که جو زده نشود

تربیت در محیط خانوادگی

* بیست و یک سال که رسید اگر تربیت شده باشد، که هیچ وگرنه درست نمیشود.

* جوهای کاذب هم فراوان است. کسانی که مثلاً اهداف شیطانی دارند، با امکاناتی که در دست داشتند، او را فریب ندهند. این جوان به طور طبیعی که نمیفهمد که این جو ساختگی است. عوامل پشت پرده را که نمیفهمد. متوجه نمیشود که جو را ساخته‌اند. یک وقت میبینی که این هم رفت بین آنها.



باید طوری جوان را تربیت کرد که جو زده نشود. باید شعور به او داد تا تحت تأثیر هر جوی قرار نگیرد. خیال نکند این جوها همه‌اش صادق و طبیعی است، خودجوش است. نه! به او بفهمان که گاهی این جوها ساختگی‌اند. به او بفهمان که اگر این طرف و آن طرف کردند، بعد امثال تو را به داخل جمعیت نکشانند! جو زده نشو! شعار زده نشو! مراقب باش!

بالاخره باید از اینها مراقبت بکنیم. میخواهم بگویم اینگونه نیست که جوان بعد از این سن ایمنی کامل پیدا بکند. اتفاقاً یک نوع خطراتی آنجا دارد که حالا من به یکی از آن اشاره کردم. مسئله این است که جو زده نشود؛ چون در معرض خطر است. به او بفهمان! به او شعور بده! او را به اینجا برسان و از او مراقبت هم بکن.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

[۱] وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۵۴

[۲] بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۷۲

[۳] سوره مبارکه شعراء، آیه شریفه ۲۱۴

[۴] مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۰۱

[۵] من بخش اول آن را به مناسبتی در جلسات گذشته مطرح کردم، که جنبه میراثی است. فعلاً بخش دوم روایت مورد نظر است.

[۶] همان

[۷] بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۴۲

[۸] غرر الحکم، ص ۳۸۵

[۹] همان

[۱۰] غرر الحکم، ص ۳۸۶

[۱۱] همان

[۱۲] بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۹۵

[۱۳] سوره مبارکه حدید، آیه شریفه ۲۰

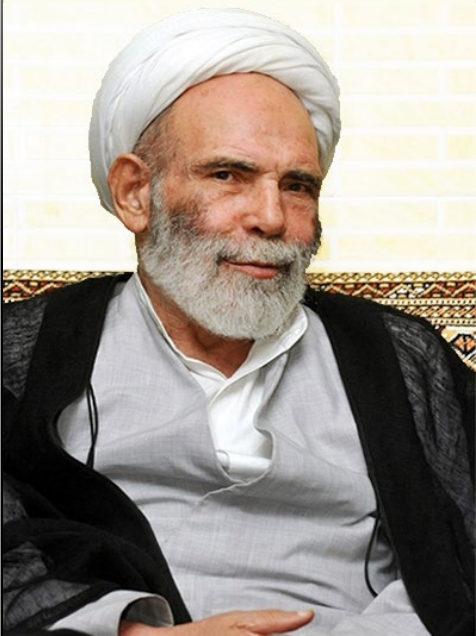
[۱۴] وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۷۶

[۱۵] بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۹۷

[۱۶] بحار الأنوار ۱۰۱ ۹۵

تربیت در محیط خانوادگی

* مسئله این است که جو زده نشود؛ چون در معرض خطر است. به او بفهمان! به او شعور بده! او را به اینجا برسان و از او مراقبت هم بکن.



آیت‌الله‌الحاج آقا محبتی تهرانی

رحمۃ اللہ

عالم باطن



این حادثه ناگوار، ضایعه‌ای برای حوزه‌ی علمیه و روحانیت و جامعه‌ی مذهبی تهران و به ویژه ارادتمندان و شاگردان ایشان و جوانانی است که از مجالس پر فیض و درس‌های سازنده‌ی این معلم اخلاق بهره می‌بردند.

۱۳ / دی ماه / ۱۳۹۱



تربیت در محیط رفاقتی: ۱

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.
رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) قَالَ :
«إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ» [۱] غیرت از نشانه‌های ایمان است.

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما در باب تربیت بود که گفتیم تربیت، به معنای روش رفتاری و گفتاری دادن است و اشاره کردیم که انسان معمولاً در چهار محیط خانوادگی، آموزشی، رفاقتی و شغلی تربیت شده و ساخته می‌شود. یک محیط پنجم هم داریم که انشاءالله در آینده مطرح میکنیم. بحث جلسه گذشته محیط آموزشی بود که عرض کردم در بین محیط‌های چهارگانه قوی‌ترین و اثرگذارترین محیط از نظر رفتاری و گفتاری بر روی انسان، محیط آموزشی است. یکی از جهات اثرگذاری قوی محیط آموزشی این است که معمولاً از محیط آموزشی، محیط سوم، یعنی محیط رفاقتی، متولد میشود. بعد هم در بحث محیط رفاقتی وارد شدیم و مسأله پیوندها را هم مطرح کردیم. در آخر جلسه روایتی از پیغمبر اکرم خواندم که پیغمبر اکرم فرمودند: «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ فَلْيَنْظُرْ أَحَدَكُمْ مَنْ يُخَالِلُ» [۲] شخص بر دین دوستش است. پس هر کس باید بنگرد که چه کسی را به دوستی میگیرد.

پیوند رفاقتی، قوی‌ترین پیوند

جلسه گذشته عرض کردم که محیط رفاقتی نیز، از محیط‌هایی است که بر روی روح انسان، یعنی تمام ابعادش، اثر می‌گذارد و جهت آن هم این است که دوستی و رفاقت بر محور پیوند محبت است. جلسه گذشته گفتیم پیوندهای جسمی، حسبی، نسبی، بُعد دینی و اخوت دینی، این‌ها همه پیوند هستند. یک پیوند در روابط اجتماعی، پیوند محبتی است که پیوندی قوی است. لذا اثرگذاری‌اش هم بر روی انسان قوی است به طوری که موجب می‌شود نسبت به آنچه که انسان در دو محیط قبلی، یعنی محیط خانواده و محیط آموزشی، فراگرفته است یا نسبت به اثرگذاری که روی روح داشته است، گاهی جنبه تخریبی داشته باشد، گاهی هم بر عکس. مثلاً اگر محیط خانوادگی انسان مناسب نبود، محیط آموزشی‌اش مناسب نبود، اما محیط رفاقتی‌اش مناسب بود، به این معنا که با شرع و عقل هم‌سو بود، این رفاقت نقش تخریبی آن‌ها را از بین میبرد. برعکس، اگر محیط خانوادگی مناسب بود، محیط آموزشی مناسب بود، اما محیط رفاقتی مناسب نبود و هم‌سو با شرع و عقل نبود، این رفاقت، آنچه را که در محیط خانواده و آموزش ساخته شده بود، ویران می‌کند.

نقش «رفاقت» بر «تربیت»

بحث مفصلی راجع به نقش بسیار اساسی محیط رفاقتی مطرح است که من فقط به آن اشاره می‌کنم. قرآن همین محیط رفاقتی را در آیات متعدد، مطرح می‌کند. روایات زیادی هم راجع به نقشی این محیط داریم. من یکی، دو آیه را به عنوان نمونه می‌خوانم. در سوره فرقان آمده است: «وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا» روز قیامت، روزی است که ستمکار دست‌هایش را می‌گزد. «يَعَضُّ» یعنی می‌گزد. می‌گوید: ای کاش ما، رابطه و پیوندی با پیغمبر برقرار می‌کردیم. منظور پیوند محبتی و رفاقتی است. بعد می‌گوید: «يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا» [۳] برعکس! کاش من فلانی را رفیق نمی‌گرفتم. او مرا گمراه کرد. هر دو نوع را دارد. هر دو مورد، پیوند رفاقتی است. ای کاش من با این آقا پیوند رفاقت برقرار می‌کردم و ای کاش با فلانی رفیق نمی‌شدم.

در آیهای دیگر در سوره زخرف آمده که: «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» [۴] بعضی از رفیق‌ها در آن روز با یکدیگر دشمن می‌شوند، مگر متقین. این یک مسأله دیگر است که عرض می‌کنم. ما راجع به دوستی در قیامت، آیات زیادی داریم و مثل این آیه که: «مَنْ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ لَا يَبْعُ فِيهِ وَ لَا خَلَّةُ وَ لَا شَفَاعَةٌ» [۵] یا در آیه دیگر دارد: «فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ» [۶] تحت عنوان خلیل یا صدیق دارد. همه این‌ها در آیات آمده است. می‌خواهم بگویم مسأله رفاقت در آیات فراوانی در قرآن مطرح است.

اثر رفاقت بر انسانیت انسان

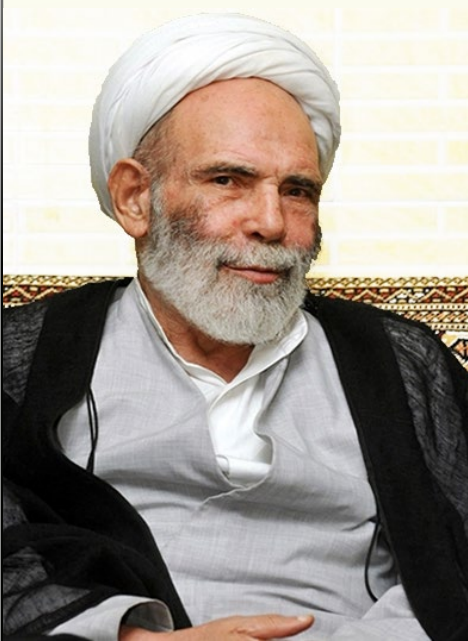
اثر رفاقت چیست؟ همین که رفیق شدیم، بر اثر رابطه محبتی، پیوند محبتی بین ما دو نفر برقرار شد، این رابطه چه اثری دارد؟ روایتی از علی (علیه السلام) می‌خوانم و بعد آن را توضیح می‌دهم. اتفاقاً روایت، در ارتباط با همین آیه شریفه‌ای است که دارد: «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ». حضرت فرمود: «فَسَادُ الْأَخْلَاقِ بِمُعَاشَرَةِ السُّفَهَاءِ وَ صَلَاحُ الْأَخْلَاقِ بِمُنَافَسَةِ الْعُقَلَاءِ وَ الْحَلْقُ أَشْكَالُ» «فَكُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» وَ النَّاسُ إِخْوَانٌ فَمَنْ كَانَتْ إِخْوَتُهُ فِي غَيْرِ ذَاتِ اللَّهِ فَإِنَّهَا تَحْوِزُ عَدَاوَةً وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» [۷]

«خلق» به معنای «خو» است. «خو» به معنای ملکه است. علی (علیه السلام) در اینجا مسأله را بر محور

تربیت در محیط رفاقتی

* اگر محیط خانوادگی انسان مناسب نبود، محیط آموزشی‌اش مناسب نبود، اما محیط رفاقتی‌اش مناسب بود، به این معنا که با شرع و عقل هم‌سو بود، این رفاقت نقش تخریبی آن‌ها را از بین میبرد. برعکس، اگر محیط خانوادگی مناسب بود، محیط آموزشی مناسب بود، اما محیط رفاقتی مناسب نبود و هم‌سو با شرع و عقل نبود، این رفاقت، آنچه را که در محیط خانواده و آموزش ساخته شده بود، ویران می‌کند.

* ای کاش من با این آقا پیوند رفاقت برقرار می‌کردم و ای کاش با فلانی رفیق نمی‌شدم.



معاشرت، یعنی همان رابطه تنگاتنگ بین دو نفر مطرح میکنند و این اثرگذار و ملکه‌ساز است. گاهی همراه خود ملکه فاسده و گاهی ملکه شایسته می‌آورد. «فَسَادُ الْأَخْلَاقِ، صِلَاحُ الْأَخْلَاقِ» اول درستی و نادرستی اخلاق را می‌فرماید، بعد می‌آید روی این معنا که «وَالْخَلْقُ أَشْكَالٌ»، یعنی خلق، برای تو شاکله وجودی درست می‌کند و باطن را می‌سازد. همین ملکات است که باطن ما را می‌سازد. این است که انسان را می‌سازد. ملکات سیئه - نعوذ بالله - انسان را به صورت حیوان می‌سازد؛ ملکات حسنه به صورت فرشته می‌سازد. درون من را که روز قیامت با آن محشور می‌شوم. «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» [۸] یعنی آن شاکله و شکل درونی تو در آن روز هست.

رفیق بر ناخودآگاه انسان اثر می‌گذارد

آیه بر محور دوستی‌ها است. «الْأَخْلَاءُ». این رابطه رفاقتی که قوی‌ترین پیوندها است، چون بر محور محبت است، باطن انسان را در ابعاد گوناگون می‌سازد؛ لذا من گفتم دو نفر که رشته محبت، این‌ها را به هم پیوند داد و رفیق شدند، ناخودآگاه رفقش را می‌سازد. جلسه گذشته روایت آن را هم که از علی (علیه السلام) بود، خواندم. گفتم «تربیت» از عناوین قصیده نیست و در رابطه رفاقتی سریع روی ناخودآگاه دوست اثر می‌گذارد و او را می‌سازد و در نهایت هم موجب می‌شود که او با دوستش محشور است. هر روز هیکل او را می‌بیند، بارها می‌آید و می‌رود در اتاق بایگانی ذهن و در حافظه‌اش شکل می‌گیرد. اعمال او به روح رفقش شکل می‌دهد، گفتار او نیز اینگونه است. درون رفقش را می‌سازد. محور پیوند هم در اینجا قوی‌ترین پیوندها است.

رفیق عاقل، بهترین رفیق

در این محیط‌های چهارگانه که گفتیم، آن محیطی که از نظر درونی روی انسان، می‌تواند بیشتر از همه اثر بگذارد، محیط رفاقتی است. این هم که ما آمدیم روی محیط آموزشی و حساسیت به خرج دادیم، به این دلیل بود که از آن، «رفیق» متولد می‌شوند. در محیط آموزشی بچه‌ها با هم رفیق می‌شوند. یک محیط رفاقتی که در سازندگی انسان از نظر درونی‌اش، قوی‌ترین محیطها است، متولد می‌شود. لذا در روایات، زیاد داریم. از خود علی (علیه السلام) می‌فرماید: «صُحْبَةُ الْوَلِيِّ الْبَلِيبِ حَيَاةُ الرُّوحِ» [۹] دوست عاقل، روح تو را زنده می‌کند و او را نمی‌میراند. [۱۰] در اینجا خود روایات، مطلب را توضیح دادند و برای ما تبیین کردند که رفیق خوب کیست.

رفیق فاسق، بدترین رفیق

از آن طرف از علی (علیه السلام) نقل شده است که: «إِيَّاکَ وَ مَصَاحِبَةَ الْفُسَّاقِ فَإِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْحَقٌ» [۱۱] از دوستی با فاسق بهره‌بریزی که تو هم مثل او میشوی. دوست عاقل روح تو را زنده می‌کند، اما دوست فاسق، تو را مثل خودش میکند. این همان معنایی است که ما در باب رفاقت عرض کردیم؛ رفیق ممکن است نقش سازنده داشته باشد و به قدری قوی باشد که اثر دو محیط خانوادگی و آموزشی را تحت‌الشعاع قرار دهد. اگر محیط خانوادگی مناسب نبود، محیط آموزشی مناسب نبود، اما اگر رفیق مناسب بود، روح او را می‌سازد. عکس هم همینطور است، اگر نامناسب بود، روح او را می‌میراند.

تبدیل دوستی به دشمنی

حالا رفیق خوب کیست؟ بدانید که به طور غالب در دنیا پیوند رفاقت، از نظر اثرگذاری، قوی‌ترین پیوند است. چون محورش محبت است. و این پیوند غیر پیوندهای معنوی، نسبی، حسبی، و سببی است و تمامی این پیوندها در نشئه دیگر، از بین می‌رود. «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ» [۱۲] اصلاً برادر از برادر فرار می‌کند، از پدر و مادرش فرار می‌کند؛ یعنی این پیوند منقطع می‌شود و از بین می‌رود. این «قطع پیوند» که آیه می‌گوید، پیوند حسبی، نسبی، جسمانی و... است. این‌ها از بین می‌رود.

اما در ارتباط با آن قوی‌ترین پیوند که بر محور محبت بود، اگر آن پیوند نامناسب باشد، یعنی محور معنوی و الهی نداشته باشد؛ حیوانی، مادی و دنیایی بود، نه اینکه قطع می‌شود؛ بلکه دوستی به دشمنی تبدیل می‌شود. این عجیب است! «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ»، اینجا راجع به آن پیوند حسبی، نسبی و سببی است. وقتی پیوند قوم و خویشی برطرف شد، همه از هم فرار می‌کنیم، اما «رفاقت» کجا است؟ می‌گوید پیوند رفاقتی آنگونه اثر دارد که اگر بر محور معنویت نباشد، تبدیل به دشمنی می‌شود. «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ»، در دنیا رفیق‌های جان‌جانی بودند، اما در روز قیامت با همدیگر دشمن می‌شوند. آیه این را می‌گوید.

رفیق چهره‌ساز قیامتی است

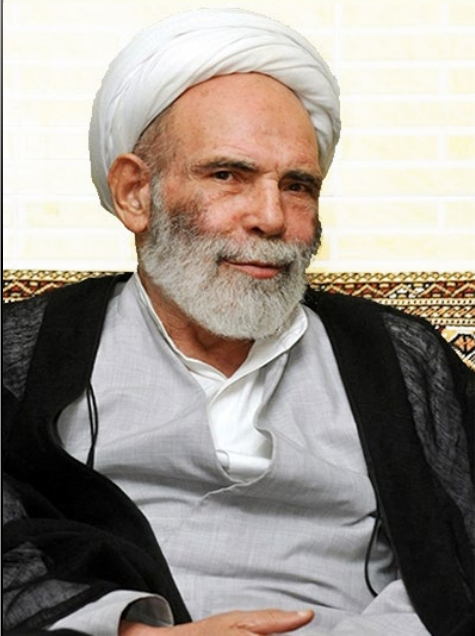
در سوره فرقان فرمود: «وَ يَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فَلَانًا خَلِيلًا» ای کاش من با این شخص رفاقت نمی‌کردم! بین امروز من را به چه صورتی در آورده است. شاکله من را ساخته است و چه شکل بدی پیدا کرده‌ام! در دنیا می‌گفتند: او انسان است. اما اینجا می‌گویند: خوک است. چون رفاقتش بر محور شهوت بود، خوک هم مظهر شهوت است! یا حیوانات دیگر، چون هر کدام از نظر قوایشان مظهر چیزی هستند.

تنهایی بهتر از رفاقت با بدان است!

اینکه اینقدر در روایات ما در ارتباط با این محیط، تأکید می‌کنند به این دلیل است که شاکله ما را می‌سازد.

تربیت در محیط رفاقتی

* در دنیا می‌گفتند: او انسان است. اما اینجا می‌گویند: خوک است. چون رفاقتش بر محور شهوت بود، خوک هم مظهر شهوت است! یا حیوانات دیگر، چون هر کدام از نظر قوایشان مظهر چیزی هستند.



روایات زیادی داریم که به این محیط تکیه می‌کنند که تا آنجایی که می‌توانی مراقب باش. روایتی از علی (علیه السلام) است که می‌فرماید: «کن بالوحدۃ أنس منك بقرناء السوء»، [۱۳] به تنهایی انس بگیری بهتر از این است که رفیق بد بگیری. گفت: دلا خو کن به تنهایی که از تنها بلا خیزد. این تنهایی، برای تو بهتر است تا اینکه با رفیقی که شاکله‌ات را تغییر می‌دهد رفاقت کنی که روز قیامت دشمن شوی و بارها بگویی ای کاش من با این رفیق نشده بودم! جهتش هم این است که شاکله وجودی‌ات را می‌سازد. این رابطه برای تو «خو» درست می‌کند، یعنی «ملکه» و «ملکه» یعنی شکل درونی تو؛ لذا آیه «كُلِّ يَوْمًا عَلَى شَاكِلَتِهِ» [۱۴] را حضرت استخدام می‌کند و در فرمایشش می‌آورد. ناخودآگاه تو را می‌سازد. اینکه خیلی روی این محیط تأکید می‌شود که مراقب باش، برای این جهت است که درون تو را درست می‌کند.

مشخصات اجمالی رفیق خوب

بعد راجع به این وارد می‌شوم که بسیار خوب، به ما بگوئید مشخصات رفیق خوب چیست؟ روایات زیاد داریم. در روایتی علی (علیه السلام) می‌فرماید: «مَنْ دَعَاكَ إِلَى الدَّارِ الْبَاقِيَةِ وَ أَعَانَكَ عَلَى الْعَمَلِ لَهَا فَهُوَ الصَّدِيقُ الشَّفِيقُ». [۱۵] آن کسی که تو را به آن نشئه جاودانه دعوت کند و به تو در اعمال صالحات کمک کند، آن صدیق است و دوست شفیق تو است. حضرت مسأله معاد را مطرح می‌کنند، جهتش هم این است که درون تو را به گونه‌ای می‌سازد که روز قیامت دیگر نمیتوانی از این فرار کنی.

تنها رفاقتی که گسستنی نیست، حتی در قیامت!

اگر دوستی بر محور جنبه‌های معنوی باشد، این پیوند در قیامت منقطع نمی‌شود. همه پیوندها قطع می‌شود. پیوندهای جسمی، حسبی و نسبی، همه این‌ها قطع می‌شود. اگر پیوند رفاقتی، سوء باشد، به دشمنی تبدیل می‌شود. درست وارونه می‌شود. آنکه می‌ماند، دوستی بر محور جنبه‌های معنوی است.

نتیجه دوستی معنوی، شفاعت در قیامت است

لذا من اشاره می‌کنم به مسأله شفاعت. ما داریم در قیامت شفاعت می‌شود، نسبت به چه کسانی است؟ نسبت به مؤمنین است؟ نه! در آن آیه داشت که: «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ». این دوستی بر محور معنویت بود، از بین نمی‌رود، تبدیل به دشمنی هم نمی‌شود؛ بلکه کنار آن شفاعت است. در آن آیه هم می‌گوید ای کاش به سوی پیغمبر راه باز کرده بودم، با این ولی خدا پیوند کرده بودم، به این دلیل است که می‌بیند پیغمبر در قیامت دست رفیق‌هایش را می‌گیرد. دیگر اینجا این را شهود می‌کند و می‌بیند که دوستی با خوبان چه آثاری دارد.

پیوند پایدار، پیوند خدا محور

برای این است که علی (علیه السلام) وقتی می‌خواهد مشخصه دوست خوب را بگوید، می‌گوید: «مَنْ دَعَاكَ إِلَى الدَّارِ الْبَاقِيَةِ وَ أَعَانَكَ عَلَى الْعَمَلِ لَهَا فَهُوَ الصَّدِيقُ الشَّفِيقُ». دوست دلسوز کسی است که تو را به قیامت دعوت کند و برای کارهای خیر کمک‌کارت باشد. در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که: «أَنْظُرُ إِلَى كُلِّ مَنْ لَا يُفِيدُكَ مَنَفَعَةً فِي دِينِكَ فَلَا تَعْتَدَنَّ بِهِ» نگاه کن! دقت کن با چه کسی داری رفاقت می‌کنی! ببین اگر برای تو سود دینی ندارد، به او اعتنا نکن! «وَلَا تَرْغَبَنَّ فِي صُحْبَتِهِ» یک‌وقت میل پیدا نکنی که با او رفیق شوی؟! «فَإِنَّ كُلَّ مَا سَوَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مُضْمَجِلٌ وَخِيَمٌ عَاقِبَتُهُ». [۱۶] همه این پیوندها در روز قیامت قطع می‌شود، مگر پیوندی که خدا محور باشد. گاهی هم تبدیل به دشمنی می‌شود. پیوند رفاقتی اینگونه است که در قیامت گاهی تبدیل به دشمنی می‌شود، اما برای پدر و مادر و برادر و این‌ها، فقط داشت: «يَفِرُّ» یعنی فرار می‌کنند و پیوند قطع می‌شود، اما تبدیل به دشمنی نداشت. پیوندهای حسبی و نسبی و سببی را می‌گوید قطع می‌شود، اما پیوند رفاقت را می‌گوید تبدیل به دشمنی می‌شود. این به دلیل حساسیت مسأله پیوند رفاقت است.

۱. وسائل الشیعه ۲۰ ۱۵۴ ۷۷

۲. بحار الأنوار ۷۱ ۱۹۲ باب ۱۴

۳. سوره الفرقان آیات ۲۷، ۲۸ و ۲۹

۴. سوره الزخرف آیه ۶۷

۵. سوره البقره آیه ۲۵۴

۶. سوره الشعراء آیات ۱۰۰ و ۱۰۱

۷. بحار الأنوار ۷۵ ۸۲ باب ۱۶

۸. سوره الطارق آیه ۹

۹. غرر الحکم ۴۲۹

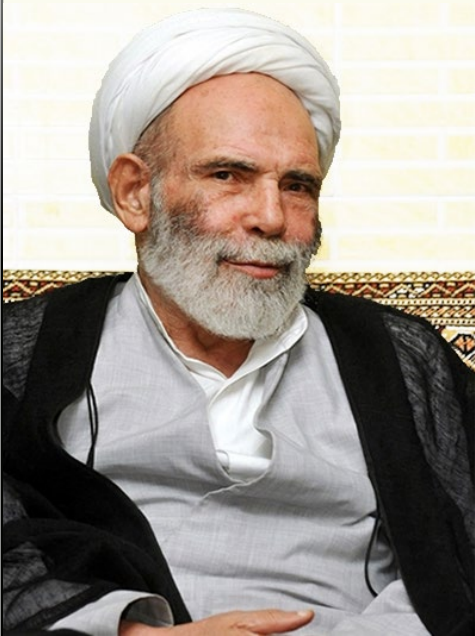
[۱۰]. اگر ولایت را به معنای دوستی بگیریم، «ولی» می‌شود دوست. اما اگر ولی را به معنای سرپرست بگیریم، قهراً آن هم دیگر خانوادگی می‌شود. البته این نیست. ظهورش در دوستی است.

۱۰. نهج البلاغه ۴۵۹ ۶۹

۱۱. سوره عبس آیات ۳۴ و ۳۵

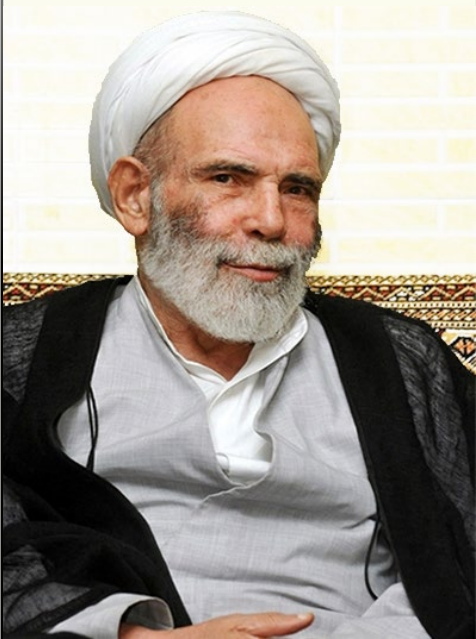
تریت در محیط رفاقتی

* آن کسی که تو را به آن نشئه جاودانه دعوت کند و به تو در اعمال صالحات کمک کند، آن صدیق است و دوست شفیق تو است.



۱۲. غررالحکم ۴۳۱
۱۳. سوره الإسراء آیه ۸۴
۱۴. غررالحکم ۴۲۴
۱۵. بحار الأنوار ۷۱ ۱۹۱ باب ۱۴

تربیت در محیط رفاقتی



تربیت در محیط رفاقتی: ۲

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ. رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) قَالَ: «إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ»

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به تربیت بود، به معنای روش رفتاری و گفتاری دادن. گفته شد انسان معمولاً در چهار محیط خانوادگی، آموزشی، رفاقتی و شغلی روش می‌گیرد که فضای پنجمی حاکم بر آن‌ها است که بعداً - انشاء الله - بحث می‌کنیم. بحث ما رسید به محیط سوم (رفاقتی) که انسان، در آن ساخته می‌شود. بعد از محیط خانوادگی و محیط آموزشی، انسان در محیط رفاقتی است که روش می‌گیرد و در آن ساخته می‌شود. نکته مهم این است که محیط رفاقتی نسبت به دو محیط گذشته، اثرگذاری اش قوی‌تر است و غالباً این‌طور است که به نوعی، بر روی تأثیرات دو محیط قبلی اثر می‌گذارد. روشی که انسان در این محیط می‌گیرد، می‌تواند روش‌های قبلی را از بین ببرد. در جلسه گذشته من در باب مسأله رفاقت‌ها و پیوندها عرض کردم که همه پیوندها در قیامت از هم گسسته می‌شوند، به جز یک پیوند؛ که این یک پیوند همان «پیوند رفاقتی» است. البته در باب پیوند رفاقتی، یک مطلب خاص وجود دارد و آن این است که در قیامت، این پیوند رفاقتی، به پیوند دیگر تبدیل می‌شود. به تعبیر دقیق‌تر این‌طور نیست که این پیوند گسسته شود، بلکه تبدیل می‌شود. یک وقت می‌بینید دو نفر که با هم رفیق بودند، رابطه‌شان گسسته شد، و از هم جدا شدند. این یکی می‌رود دنبال کارش و آن یکی هم می‌رود دنبال کار خودش. از تو به خیر و از ما به سلامت! تمام شد. اما در قیامت این‌طور نیست. خوب گوش کنید! پیوند حسبی، نسبی، خانوادگی، همه این‌ها در قیامت قطع می‌شود. «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ» تمام شد و رفت. اما پیوند رفاقتی این‌طور نیست.

توضیح آیه شریفه

من در جلسه گذشته عرض کردم که تعبیر آیه شریفه این است که: «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» همه دوستان در قیامت، با هم دشمن می‌شوند، مگر پرهیزکاران. آخر جلسه من این آیه را معنا کردم و حالا می‌خواهم توضیح بدهم. در قیامت این‌طور نیست که رفقا مثل پدر، مادر و برادر که می‌روند دنبال کارشان، نیست. یک دسته از رفاقت‌ها به جای دوستی، دشمنی می‌آورد. در آیه هم بود و در جلسه گذشته هم گفتم. در سوره دیگر هم ما داشتیم که وقتی پیوند رفاقتی بر یک محور خاصی بود، این دوستی به دشمنی شدید تبدیل می‌شود و این‌ها به جان هم می‌افتند. چه بسا این، او را لعن کند، آن، این را لعن کند. یک وقت هست می‌گویی جدا شدند و رفتند سراغ کارشان، یک وقت می‌گویی جدا شدند ولی همدیگر را رها نمی‌کنند، دوستی‌شان تبدیل به دشمنی می‌شود. دسته دیگر، دوستی‌هایشان باقی می‌ماند و از هم دستگیری می‌کنند. رابطه این‌ها در قیامت به خاطر پیوند رفاقتی آنها در دنیا است. این که من عرض کردم در بین همه پیوندها آن پیوندی که هم در ربط با امور دنیایی و هم در ربط با امور اخروی خیلی اثرگذار است، عبارت است از پیوند رفاقتی به این جهت بود. من مقدمتاً مطلبی را عرض می‌کنم بعد به سراغ بحث اصلی می‌روم. به طور کلی هر پیوندی، یک سبب می‌خواهد. باید چیزی به عنوان «محور رفاقت» باشد تا دو نفر با هم رفیق شوند. دو نفر که دارند در خیابان راه می‌روند که یک‌دفعه با هم رفیق نمی‌شوند! یک چیزی باید باشد تا این‌ها را به هم ربط بدهد. به‌طور خلاصه، آن چیزی که می‌خواهد محور قرار بگیرد و سبب این پیوند بشود، یا یک امر مادی است و یا یک امر معنوی. یعنی اتصال‌ها، یک وقت بر محور مادیت درست می‌شود و یک وقت بر محور معنویت ایجاد می‌شود. اتصال انسان با انسان بر محور یکی از این دو مسأله است.

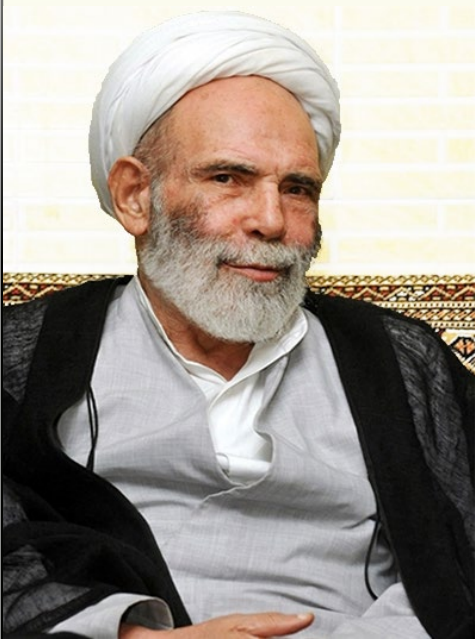
دوستی کارساز و دوستی ناکارآمد

ما در معارفمان داریم رفاقت‌هایی که بر محور مادیت و امور دنیایی درست شده است، در آخرت به دشمنی تبدیل می‌شود. «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» اما اگر رفاقت بر محور معنویت و امور اخروی باشد چنین نمی‌شود؛ «إِلَّا الْمُتَّقِينَ» رفاقت پرهیزکاران استثنا شده است. یعنی اگر پیوند رفاقت بر محور معنویت باشد، به دشمنی و عداوت تبدیل نمی‌شود و باقی می‌ماند. این رفاقت در قیامت کارساز نیز هست. این یک قضیه و مطلب کلی است که در متن معارف ما هست.

روایتی از امام صادق (علیه السلام) است که مثل «ضربِ قانون» می‌ماند. گویی حضرت در باب دوستی یک قانون کلی را مطرح می‌فرمایند. حضرت می‌فرماید: «أَلَا كُلُّ خَلَةٍ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا فِي غَيْرِ اللَّهِ فَإِنَّهَا تَصِيرُ عِدَاوَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [۱] فی غیر الله» بر محور معنویت نباشد، «تصیر عداوة يوم القيامة» در روز قیامت، تبدیل به دشمنی می‌شود. حضرت این آیه شریفه را کاملاً توضیح می‌دهد: «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» ایشان، این آیه را در این قالب می‌ریزد و بیان می‌کند. حرفی که من زدم متن فرمایش حضرت است، ایشان می‌فرماید: آگاه باشید! هر دوستی رفاقتی که در دنیا

تربیت در محیط رفاقتی

* اتصال‌ها، یک وقت بر محور مادیت درست می‌شود و یک وقت بر محور معنویت ایجاد می‌شود. اتصال انسان با انسان بر محور یکی از این دو مسأله است.



پیوندهای رفاقتی که در دنیا بر محور معنویت شکل می‌گیرد، در قیامت مشکلی ایجاد نمی‌کند. بلکه باقی می‌ماند و بعد هم کارساز است. کارسازی‌اش نیز، مسأله شفاعت و دست‌گیری است. این رفاقت برای آن‌ها مشکل ساز نیست. ما در معارفمان داریم که مؤمنین بعضی، بعضی دیگر را شفاعت می‌کنند. این جزء معارف دین ما است. مؤمن از مؤمن شفاعت می‌کند. این مسأله مربوط به مؤمن‌هایی است که بر محور ایمانی با یکدیگر رابطه داشتند، نه مادیت.

دسته دوم، در مقابل گروه اول هستند که اصلاً رفاقت و دوستی‌شان فقط بر محور مادیت بود. تکلیف این رفاقت‌ها هم در اینجا معلوم است. اما دسته سومی همه ممکن است که یک طرف رفاقت قصدش امور مادی باشد و طرف دیگر جهت معنوی داشته باشد. این رفاقت اصلاً در دنیا باقی نمی‌ماند که بخواهد به قیامت برسد. این‌ها به یکجایی می‌رسند که دیگر نمی‌توانند ادامه بدهند. همین‌جا، رفاقتشان را به هم می‌زنند و از یکدیگر جدا می‌شوند. به قیامت نمی‌رسد.

گسست و دشمنی دوستان در دنیا

اما بحث اصلی؛ ما از بعضی از آثار و روایات به دست می‌آوریم که رفاقت‌هایی که بر محور معنویت نیست، و فقط مادیت در آنها مطرح است، این‌طور نیست که فقط در آخرت تبدیل به دشمنی شود و در آن‌جا پشیمان شوند. گاهی در دنیا گسسته شده و به دشمنی تبدیل می‌گردد. این مطلبی است که دیگر برای شما مشهود و آشکار است، احتیاج به توضیح ندارد. شما این مسائل را به خوبی درک می‌کنید.

دلیل ناپایداری دوستی‌های «مادی محور»

دلیل این مطلب چیست؟ من اشاره‌ای به یک نکته می‌کنم که وجهه و جنبه کلامی - فلسفی دارد، ولی خوب و مفید است. «ماده» محدود است اما معنویت نامحدود است. اگر «ماده» محور دوستی قرار بگیرد، رفاقت بر محور انتفاع‌ها و منفعت‌ها پایدار می‌ماند. یعنی تا وقتی که از رفیق سود برده شود، رفاقت پابرجا است. آن‌چه مطرح است سودبری است. آن‌چه مهم است این است که نیازها و توقعات انسان هم نامحدود است. لذا اگر محور رفاقت مادی باشد، چون ماده محدود بوده و توقع انسان هم نامحدود است، حالا باید دو طرف با یکدیگر نزاع کنند تا به منافعتشان برسند.

این که در فلسفه می‌گویند: دنیا دار تراحم است، یعنی سرای مزاحمت است. یعنی چون ماده محدود است، تراحم و نزاع پیش می‌آید. بعد هم همین رفاقت به جایی می‌رسد که دعوا می‌شود. یا بر سر ریاست، یا مال یا هر چه می‌خواهد باشد، می‌بینی سال‌ها دستشان در دست هم بود، اما یک مرتبه با هم اختلاف پیدا کردند! این‌ها رفیق صمیمی بودند، حالا دشمن خونی شدند! چه شد که این‌طور شد؟ جواب، روشن است. محور رفاقتشان پول بود، ریاست بود، «المُلک عَقِیم» اینها سر پول، ریاست و امثال این‌ها که امور مادی است، دعوایشان می‌شود و دشمن خونی می‌شوند. دلیلش این است که این رفاقت، بر محور معنویت نبود، بر محور مادیت بود.

دوستی‌هایی همراه با پشیمانی

حالا من یک روایت می‌خوانم. ما روایتی از علی (علیه السلام) داریم که امام صادق در ادامه روایت قبلی آن را نقل می‌کند که امیرالمؤمنین فرمودند: «لِلْأَخْلَاءِ نَدَامَةٌ» انسان به هر شکل که با کسی دوستی کند، پشیمان می‌شود، «إِلَّا الْمُتَّقِينَ» [۲] مگر متقین. در این‌جا مطلب را به طور کلی بیان می‌فرمایند. در روایت حرفی از آخرت نیامده است. در آن روایت «روز قیامت» داشت، اما این‌جا بحث قیامت مطرح نیست. به اصطلاح روایت اطلاق دارد. هر دوستی و رفاقتی، پایانش پشیمانی است، چه در دنیا یا چه در آخرت؛ مطلب کاملاً روشن و ساده است. دوستان، آخرش همه پشیمان‌اند، مگر چه کسانی؟ آن کسی که محور دوستی‌شان معنویت بود.

دوستی بر محور غیر الهی، مشکل ساز است

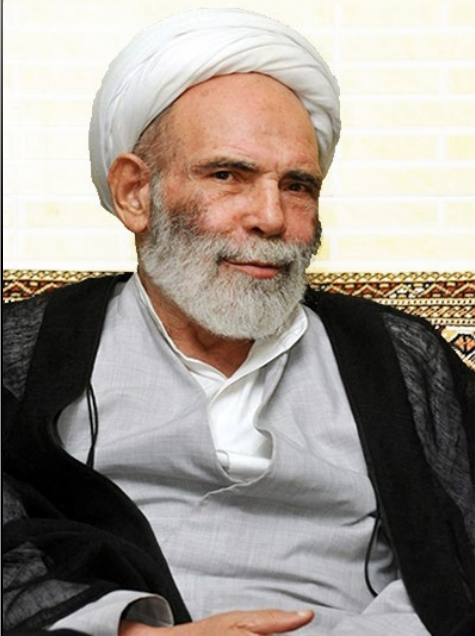
اینکه در آیه شریفه داشت، دوستی‌ها به دشمنی تبدیل می‌شود، جهتش این است. حالا من جنبه‌های دیگر آن را هم توضیح دادم. این‌ها مشهود است و واقعاً انسان می‌بیند که چه‌طور کسانی که بر محور امور دنیایی با هم رفاقت کردند، رفاقتشان پایدار نمی‌ماند و بعضاً به دشمنی و کینه‌توزی هم منجر می‌شود. سر آن را هم گفتم که چیست. اگر محور دوستی امر مادی بود، ماده محدود است و هر دو نفر هم نفع خودشان را در نظر گرفته‌اند، لذا تراحم پیش می‌آید و آخر تراحم چیست؟ دشمنی و رو در روی هم ایستادن. گفتم فرقی نمی‌کند که چه باشد، مال باشد، ریاست باشد یا چیز دیگر. همین که محور الهی نباشد، مشکل ساز است. من کلی دارم بحث می‌کنم. خودمان هم داریم می‌بینیم و در متن جامعه ما نیز فراوان است، در هر دو رابطه مصادیق فراوانی وجود دارد، چه ریاستش، چه مالش. دلیل تبدیل دوستی به دشمنی چیست؟ چون خدا نیست. چون دوستی «فی غیر الله» است.

هیچ کدام از انبیاء با یکدیگر نزاع ندارند!

من همین حالا یک مطلب یادم آمد. استاد ما، امام (رضوان الله تعالی علیه) می‌فرمود: «اگر تمام انبیاء را جمع کنند، می‌شود یک شهر صد و بیست و چهار هزار نفری - اصلاً و ابداً یک دعوا، یک دادگستری در این شهر

تربیت در محیط رفاقتی

* «ماده» محدود است اما معنویت نامحدود است. اگر «ماده» محور دوستی قرار بگیرد، رفاقت بر محور انتفاع‌ها و منفعت‌ها پایدار می‌ماند. یعنی تا وقتی که از رفیق سود برده شود، رفاقت پابرجا است. آن‌چه مطرح است سودبری است.



نمی‌بینید.» خیلی زیبا تبیین می‌فرماید. همه با هم رفیق هستند. اما نزاع و درگیری نیست. چرا؟ جهت این است که محور رابطه آن‌ها خدا است. محور خدا است نه دنیا. دعوا جایی است که محور دنیا باشد. درگیری از اینجاها شروع می‌شود.

مشخصات دوست خوب

حالا می‌رویم سراغ مشخصات رفیق خوب. در معارف ما این مطب آمده است که اگر خواستی رفیق پیدا کنی، باید به دنبال چه کسی بگردی. اولاً باید رابطات برای خدا باشد نه بر محور دنیا، ثانیاً باید طرف مقابلت ویژگی‌هایی داشته باشد تا رفاقت و دوستی‌ات سودمند باشد. شرع به تو مشخصه می‌دهد. مشخصه‌ها کاملاً بر محور همین بحثی که الآن عرض کردم. در دو رابطه مطرح است. هم در رابطه با درون افراد، هم در رابطه با بیرون افراد ملاک‌ها و مشخصاتی بیان شده است.

۱. خصوصیت درونی «دوست خوب»

از نظر درونی، به طور کلی، کسی را انتخاب کن که بعد معنوی تو را شکوفا کند. یادآور بعد معنوی تو باشد. تو را به یاد خدا بیاندازد. نه این که شهوت تو را تحریک کند یا هواهای نفسانیه تو را برانگیزد. در یک روایتی دارد: «قِيلَ لِنَبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَيُّ الْأَصْحَابِ أَفْضَلُ؟» از پیغمبر پرسیدند: بهترین رفیق کیست؟ آدم که می‌خواهد رفیق انتخاب کند که با او مصاحبت کند و رابطه تنگاتنگ داشته باشد، چه خصوصیتی باید دارا باشد؟ «قَالَ: إِذَا ذَكَرْتَ أَغَانِكَ وَ إِذَا نَسَيْتَ ذَكَرَكَ» [۳] حضرت فرمود: آن کسی که اگر به یاد خدا افتادی، تو را کمک کند و اگر خدا از یادت رفته است، تو را به یاد خدا بیاندازد. [۴] این جنبه درونی دارد.

کمک‌کار صالح

از نظر ظاهر هم عرض کردم، خصوصیتی مطرح است. یک روایت دیگر از پیغمبر اکرم است که تقریباً نظیر روایت قبلی است. «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرٍ جَعَلَ لَهُ وَزيراً صَالِحاً» وقتی خداوند بخواهد به بنده‌ای خیری برساند، برای او یک وزیر صالح قرار می‌دهد. وزیر یعنی کسی که کمک‌کار انسان است، تقریباً همان رفیق است. «إِنْ نَسِيَ ذَكَرَهُ وَ إِنْ ذَكَرَ أَغَانَهُ» [۵] اگر از خدا غافل شد او را به یاد خدا می‌اندازد و اگر به یاد خدا افتاد او را یاری می‌کند. [۶]

۲. خصوصیت بیرونی «دوست خوب»

من درباره بعد بیرونی، سه تصویر می‌کنم تا مطلب روشن شود. یک، زبانی؛ دوست باید از نظر بیرونی، یعنی کارها و اعمالی که می‌خواهم انجام بدهم، لفظاً مرا راهنمایی و کمک کند. یعنی اگر دید من دارم معصیت می‌کنم، من را نهی کند. اگر دارم کار خلاف می‌کنم، او مرا نهی کند. دو، عملی؛ اگر دید من دارم کار خیر می‌کنم، مرا کمک کند که من کار خیرم را ادامه بدهم. مرا تشویق کند. مرا به کار خیر امر کند. برای کار خیر مرا کمک کند. یک همچنین رفیقی انتخاب کن. من این‌ها را می‌گویم، بعد می‌خواهم بروم و روایاتش را بخوانم. سه، رفتاری؛ من کسی را انتخاب کنم که او از نظر عمل به من روش بدهد. از نظر عملش به من کار درست کردن را یاد بدهد. لازم نیست که لفظاً به من چیزی بگوید. عملاً بیاموزد. چرا؟ چون بُرد عمل در تأثیرگذاری از بعد لفظی بالاتر و أقوى است. رفیقی انتخاب کن که کار خیر بکند، از آن طرف هم از شر پرهیز کند. به تو آموزش عملی بدهد چون این برداش بیشتر است، تا آن که لفظاً بگوید.

دوست «امر و نهی کن» بهتر از دوست «چاپلوس و متملق»

ما در روایات باب رفاقت، هر سه مطلب را داریم که این‌ها، مستقیماً با مسأله تربیت رابطه تنگاتنگ دارد. حالا من روایت را می‌خوانم. دقت کنید! اما قولی و زبانی؛ علی (علیه السلام) می‌فرماید: «صَدِيقَكَ مِنْ نَهَاكَ» دوست تو آن کسی است که اگر خواستی معصیت بکنی، تو را نهی کند. اگر خواستی کار زشت کنی، به تو بگوید: نکن! حرام است! معصیت است! تو را نهی از منکر کند. «وَ عَدُوُّكَ مِنْ أَعْرَاكَ» [۷] من اعزاک این مراد باشد. این دوست تو است که اگر کار بد کردی، تو را نهی کند، و دشمنت کسی است که اگر کار بد کردی، بگوید به به! چه کار خوبی کردی! جمله اول با جمله دوم روایت تناسب دارد. دشمن تو آن است که اگر خواستی - نعوذ بالله - کار زشت انجام بدهی، تو را فریب بدهد و مغرورت کند. چه به امر شر دعوت کند، چه اگر کار زشتی انجام دادی، تو را تشویق کند.

کمک‌کار برای اطاعت الهی

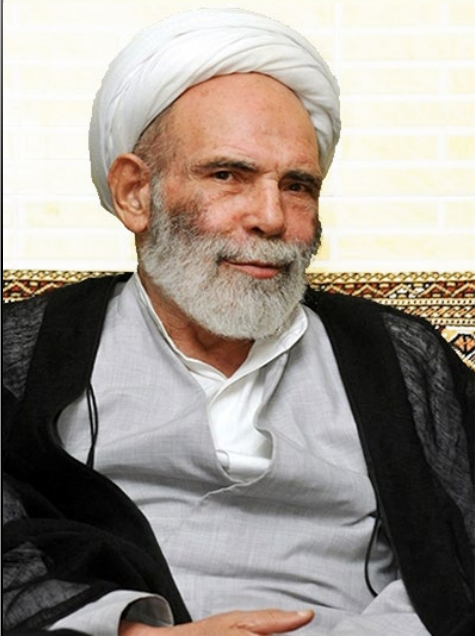
اما دوم، از علی (علیه السلام): «الْمُعِينُ عَلَى الطَّاعَةِ خَيْرُ الْأَصْحَابِ» [۸] بهترین دوستان کسی است که برای اطاعت الهی کمک کند. تو داری طاعت الهی انجام می‌دهی، عملی انجام می‌دهی که مورد رضای خداوند است، آن کسی که به تو کمک کند، بهترین رفیق تو است. این شخص بهترین رفیق تو است. این‌ها همه در بُعد عملی است. سه گونه من عرض کردم.

دوستی با نیکان، بهترین وسیله نجات از بدی‌ها

سوم، آنکه از نظر رفتاری به من روش بدهد، نه این که مرا لفظی کمک کند، عملاً من را تربیت کند. علی (علیه السلام)

تربیت در محیط رفاقتی

* از پیغمبر پرسیدند: بهترین رفیق کیست؟ حضرت فرمود: آن کسی که اگر به یاد خدا افتادی، تو را کمک کند و اگر خدا از یادت رفته است، تو را به یاد خدا بیاندازد.



السلام) فرمودند: «لَيْسَ شَيْئٌ أَدْعَى لِحَيْرٍ وَ أُنْجَى مِنْ شَرٍّ مِنْ صُحْبِهِ الْأَخْيَارِ» چیزی بهتر از دوستی با خوبان انسان را به عمل خیر دعوت نکرده و او را از شر نجات نمی‌دهد. اخیار، کسانی هستند که از نظر عملی آدم خیری است، یعنی آن‌هایی که عملشان این‌گونه است. این تعبیر به «أدعی، أنجی» در روایت یعنی خیلی دعوتش بیشتر است. چرا؟ چون دعوت اینها عملی است و عمل بُردش روی انسان از نظر آموزشی آقوی است تا قول و حرف. لذا حضرت می‌گوید: «أدعی»

این که می‌گوید: «أنجی» برای چیست؟ پیش آمده یک کار زشتی بخواهی مرتکب شوی و به یاد رفیقت بیافتی و پاکی و خوبی او را به یاد بیاوری و خجالت بکشی و آن کار را ترک کنی؟ این دوستی تو را از گناه نجات داده است.

این تعبیر «أدعی، أنجی» که می‌فرماید جهتش این است که عمل تأثیرگذاری‌اش در تربیت بیشتر است. لذا کسی که انسان می‌خواهد به او روش بدهد، اگر آموزش با عمل باشد، بُردش از گفتار بیشتر است. نقش رفتار در تربیت را قبلاً هم بحث کردیم. می‌خواستم این را عرض کنم که در انتخاب رفیق، آن چیزی که باید محور باشد همین مسأله معنویت است، نه مادیت. این باید محور رفاقت باشد، چنین رفاقتی پایدار است و در دنیا و قیامت به دشمنی تبدیل نخواهد شد.

[۱]. بحار الأنوار ۶۶ ۲۳۷

[۲]. همان

[۳]. بحار الأنوار ۷۴ ۱۴۰

[۴]. ذکر در این جا به معنی یاد خدا است. «ذکر» از نظر استعمالات‌اش، عبارت از یاد خدا کردن است هر چند معنای خودش صرفاً چیزی را به یاد آوردن است. لذا اگر ذکر به طور مطلق استعمال شود، که روایات ما و حتی در محاورات ما معمولاً این‌طور است، منظور همان یاد خدا است.

[۵]. بحار الأنوار ۷۴ ۱۶۶

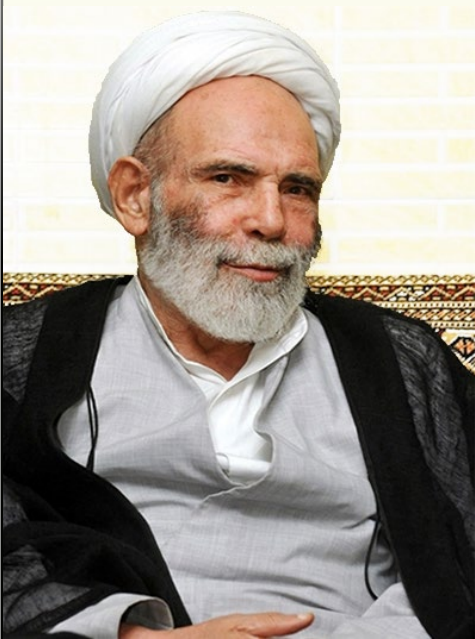
[۶]. فرضاً اگر «ذکر» راجع به عمل بیرونی هم باشد، مسأله‌ای نیست.

[۷]. غرر الحکم ۴۱۵

[۸]. غرر الحکم ۴۱۶

تربیت در محیط رفاقتی

* پیش آمده یک کار زشتی بخواهی مرتکب شوی و به یاد رفیقت بیافتی و پاکی و خوبی او را به یاد بیاوری و خجالت بکشی و آن کار را ترک کنی؟ این دوستی تو را از گناه نجات داده است.



تربیت در محیط رفاقتی: ۳

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ. رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) : «إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ» [۱] غیرت از نشانه‌های ایمان است.

تربیت در محیط رفاقتی

* خداوند پیغمبر را به استقامت و پایداری در دوستی و همنشینی «مَعَ الدِّينِ» با کسانی که «يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ» صبح و شام خداوند، رب و پروردگارش را می‌خوانند امر می‌کند.

بحث ما راجع به تربیت به معنای روش رفتاری و کرداری دادن بود و گفته شد که انسان به‌طور معمول و متعارف در چهار محیط روش می‌گیرد؛ خانوادگی، آموزشی، رفاقتی و شغلی. فضای پنجمی هم وجود دارد که حاکم بر آن‌ها است. در جلسات گذشته بحث ما پیرامون محیط سوم یعنی محیط رفاقتی بود که نکاتی را درباره مصاحبت و معاشرت که معمولاً رفاقت‌ها هم از همین امور نشأت می‌گیرد مطرح کردیم. همچنین عرض کردم که این محیط، اثرش نسبت به دو محیط قبلی بیشتر است و چه بسا ممکن است که آثار تربیتی آنها را خنثی کند. لذا این محیط برای انسان چه در بعد تخریبی، چه در بعد سازندگی، نقش سرنوشت‌ساز دارد.

بالاخره بحث ما به اینجا رسید که آن چیزی که باید در معاشرت‌ها، رفاقت‌ها و مصاحبت‌ها و به طور کلی در روابط تنگاتنگ، محور قرار بگیرد، معنویت است. اگر معنویت محور باشد، این پیوند رفاقتی پایدار می‌ماند و در نشأتین، یعنی در دنیا و آخرت مؤثر است و انسان از آن سود می‌برد. اما اگر محور دوستی مادیت باشد، آنجا است که انسان ضرر می‌گند و حتی ممکن است که در همین دنیا نیز بالأخره پشیمان شود. روایات متعددی را نیز مطرح کردم.

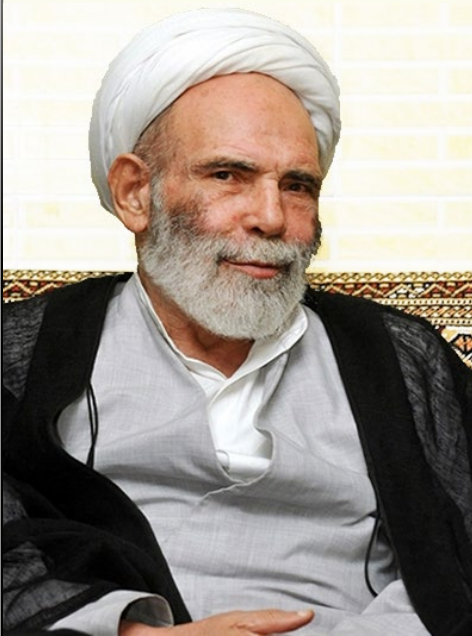
اما این جلسه! در این جلسه من می‌خواهم یک قانون کلی الهی را در ارتباط با معاشرت، رفاقت و مصاحبت یعنی رابطه تنگاتنگ مطرح کنم. این آیه شریفه در سوره کهف آمده و خطاب به پیغمبر اکرم است که مسأله مصاحبت و معاشرت پیغمبر را مطرح می‌نماید. به طور کلی مجالست و معاشرت از رفاقت و پیوند رفاقتی نشأت می‌گیرد که من در ابتدا آیه شریفه را می‌خوانم بعد اشاراتی که نسبت به این جهت، در آیه وجود دارد را عرض می‌کنم. خداوند خطاب به پیغمبر اکرم می‌فرماید: «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدَ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَا تَطْعَمْ مَنْ اغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا» [۲] خود را به همراه کسانی قرار ده که خدای خویش را شبان و روزان می‌خوانند و به دنبال رضایت اویندا! و چشم از آنها برمدار برای این که زیبایی‌های دنیا را می‌خواهی! و از کسی که قلبش را از یاد خویش غافل ساخته‌ایم، اطاعت نکن! همچنین از کسی که از هوای نفسش پیروی می‌کند و در کار خود زیاده روی دارد.

راجع به شأن نزول آیه بعضی‌ها گفته‌اند که پیغمبر اکرم با کسانی چون سلمان رابطه تنگاتنگی داشت که باعث شد که بعضی از دنیاداران که محور تمامی معاشرت‌ها، مجالست‌ها و رفاقت‌هایشان دنیا و مسائل مادی بود، بیایند و به پیغمبر بگویند که اگر این‌ها را از خودت دور کنی، یعنی پیوند رفاقتی‌ات را با این‌ها قطع کنی، ما می‌آییم و با تو رفیق می‌شویم. بعضی‌ها اینگونه نقل کرده‌اند که بعد از این ماجرا، این آیه نازل شد. چون من نمی‌خواهم وارد تفسیر شوم، فقط به همین مقدار که در ارتباط با بحث است عرض کردم. در این آیه چند مطلب هست که من این‌ها را شمارش می‌کنم.

یک، این که خداوند در امر مصاحبت، معاشرت و رفاقت امر به پایداری می‌کند. اما نسبت به چه اشخاص و چه کسانی؟ «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ» امر به پایداری در رفاقت است. خداوند پیغمبر را به استقامت و پایداری در دوستی و همنشینی «مَعَ الدِّينِ» با کسانی که «يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ» صبح و شام خداوند، رب و پروردگارش را می‌خوانند امر می‌کند. «شبانه روز» بحث صبح و شب نیست. اشتباه نشود! این کنایه است از این که اینها در طول شبانه‌روز غفلت از خدا ندارند.

انسان این‌گونه است که اگر چیزی برایش مهم بوده و از نظر درونی برایش خیلی اهمیت داشته باشد، همیشه همان چیز در نظرش مجسم می‌شود و ممکن نیست که آن را فراموش کند. بستگی دارد به آن اهمیتی که آن مسأله دارد، فکر و ذهن انسان را مشغول می‌کند. یعنی هرچه مهم‌تر باشد و بیشتر در نظر انسان اهمیت داشته باشد، بیشتر ذهن و یاد انسان را به خود مشغول می‌کند. پیش این افراد چه چیزی اهمیت دارد که پیغمبر به دوستی با آن‌ها و استقامت در این رفاقت امر شده است؟ نزد این‌ها «خدا» اهمیت دارد، چون در تمام شبانه‌روز به یاد خدا هستند. خدا می‌فرماید: رفاقت را با این‌ها پایدار بدار! «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ»

این یک قانون است که به شما می‌گویم. من این آیه را مطرح کردم تا به صورت کامل و واضح مطلب را بگویم. این نکته به درد همگان می‌خورد! باید رفاقت، با این افراد باشد و پایدار هم بماند. از حرف این و آن نهراس! پس



در این جا آن چه که محور معاشرت، رفاقت، مصاحبت و رابطه تنگاتنگ با دیگران است، یاد خدا است. با کسی رفیق شو که خدا از یادش نرود! در طول شبانه روز، خدا از یادش نرود!

در این جا یک مسأله پیش می آید که من این را نیز تذکر بدهم که انسان از کجا می تواند بفهمد که فلان شخص، با خدا است و خدا از یادش نمی رود؟ چون می گویند ظاهر و باطن انسان ها کاملاً مطابق و برابر با یکدیگر نیست. مثلاً اگر کسی دائماً ذکر می گوید، بسیار دعا می خواند و ... همان کسی است که مورد بحث ما است؟ خداوند می گوید: نه! شعور پیدا کن و باشعور باش! ببین که او این کارها را برای چه انجام می دهد. آیا برای ظاهر سازی است یا برای انجام تکالیف الهی؟! اگر «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» بود، خوب است. این ها ظواهر است که می بینیم رعایت کرده و به اصطلاح متشرف است، اما این کافی نیست. اگر ظواهر دین را اظهار می کند و این طور جلوه می نماید که خدا سرش می شود، کافی نیست. بلکه علاوه بر ظاهر نیکو باید از نظر باطن هم این ها «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» خدا را بخواهند. هدفشان از انجام فرائض و پایبندی به شرع این نباشد که بخواهند من و تو را فریب دهند. قصدشان ریاکاری نباشد! من باب خدعه و خودنمایی نباشد!

چون ممکن است ظاهری فریبنده داشته باشد، ولی از نظر باطن هدفی شیطانی داشته باشد! مثلاً بخواهد امثال من را که مذهبی ها را دوست داریم، فریب دهد. فریب ظواهر را نخور! در انتخاب در رفاقت دقت کن! معیار، ظاهر فریبنده نباشد! بلکه باید معیار و ملاکت، باطن باشد.

من گام به گام پیش می روم. مطلب چهارم، که دوباره تأکید می کند این است که چنین آدم هایی را اگر به دست آوردی، اول در رفاقت با آنها پایداری کن، بعد می گوید دست از او نکش! چشم از او نپوش! «وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ» چشم هایت را از این ها بردار! دو چشمت را از آنها بردار، کنایه است از این که پای آن بایست! یک وقت از او منصرف نشوی و به جای دیگر بروی! وقتی می گویم فلانی را زیر نظر داشته باش، معنایش این است که حواست به او باشد، نکند او را از دست بدهی! چرای این قضیه هم خیلی روشن است. چون ما در بحث هایمان گفتیم که این رابطه، یک رابطه سرنوشت ساز در دنیا و آخرت است. این رابطه دوستی در نشئه قیامت هم که جاودانه است، نقش دارد و چون در نشأتین برای تو مؤثر است، نقش سرنوشت ساز دارد و تو را می سازد، چشم به او بدوز!

خداوند تا اینجا، گام به گام جنبه های کسانی که انسان باید در انتخاب رفیق، معاشر و صاحب خود مد نظر داشته باشد را، به پیغمبر می فرماید. این یک قانون الهی است. چه کسی را انتخاب کنیم؟ می گوید یک چنین آدمی را انتخاب کن! در رفاقت با او نیز، پایدار باش! از او منصرف نشو و چشم از او بردار!

مقابل اش را هم برای تو طرح می کند. در همین آیه می گوید که مقابلش کیست. رفاقت با چه کسی نکن؟ ببینید چقدر جامع و مطلب را بیان می فرماید. «تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» آن کسی که فقط مادیت و نشئه دنیا را هدف گیری کرده است، زندگی مرفه و زیبای دنیایی را دنبال می کند به درد دوستی و معاشرت نمی خورد. نهی از معاشرت و مصاحبت با این ها می کند. دلیلش هم معلوم است. چون چنین رابطه ای نقش تخریبی اش بیشتر از نقش سازندگی آن است بلکه فقط نقش تخریبی دارد.

حال ببینیم سرآمد زینت زندگی دنیایی چیست؟ اگر ما بخواهیم خلاصه اش کنیم، سرآمد زینت زندگی دنیا، مال و جاه است. یک وقت از کسانی که این چیزها را هدف گیری کرده اند روش نگیری! «وَلَا تَطْعَمَنْ مِنْ أَغْلَانَا قَلْبُهُ عَنْ ذِكْرِنَا» از کسی که دلش بی خبر از خدا است و از معنویت غافل است، پیروی نکن و از او روش نگیری! سراغ این ها نرو!

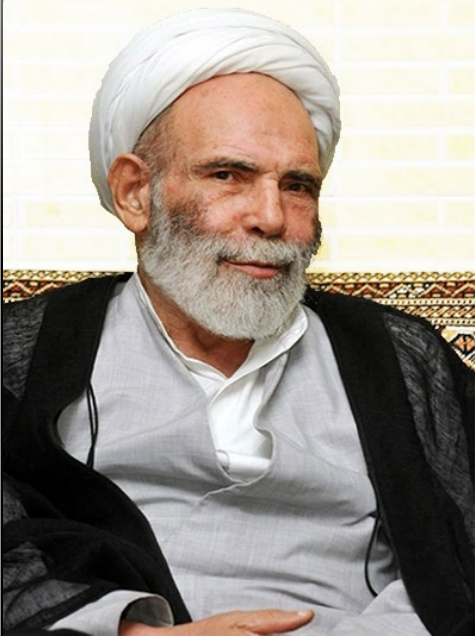
بعد می گوید «وَأَتَّبِعْ هَوَاهُ» یعنی این آدم، کسی است که همیشه اسیر خواسته های شهوی، غضبی و وهمی خویش است. اگر بخواهیم توضیح دهیم که «هوا» چیست باید بگوییم: خواسته های حیوانی! در یک جمله، هوا یعنی خواسته های حیوانی. پول، برای او بت است. ریاست، بت است. «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» [۳] در سوره جاثیه دارد چنین آدمی هوای نفسانی خویش را خدای خود قرار داده است. «وَأَتَّبِعْ هَوَاهُ» همان است که فرمود: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» از این هایی که پول و ریاست برایشان «بت» شده است، روش نگیری! اینها انسان را بیچاره می کنند. دنیا و آخرتتان را به باد می دهند.

این را می گوید، بعد می فرماید: «وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا» چنین کسی کارهایش بر محور افراطی گری و زیاده روی است. حالا توضیح می دهیم که این یعنی چه. ما یک افراط و تفریط داریم و یک اعتدال که میان روی است. این جا منظور آیه زیاده روی است. می گوید کسانی هستند که در بعد حیوانی شان زیاده روی می کنند و افراطی گری دارند.

انسان مجموعه ای از قوا است. در این شبهه ای نیست که هم عقل دارد، هم قلب دارد، هم شهوت دارد، هم غضب

تربیت در محیط رفاقتی

* فریب ظواهر را نخور! در انتخاب در رفاقت دقت کن! معیار، ظاهر فریبنده نباشد! بلکه باید معیار و ملاکت، باطن باشد.



دارد، و همچنین وهم دارد. یک مجموعه است. همه این‌ها هم خوب است و حتی مقدس است. مثلاً غضب خوب است، و غضب مقدس هم داریم، مانند تنفر از گناه. اما انسان نباید افراط‌گری کند! مرزشناسی باید داشته باشید! اگر کسی زیاده‌روی می‌کند و مرزشناسی ندارد، یعنی مرز سرش نمی‌شود و نه بُعد انسانی سرش می‌شود نه شرعی، به درد دوستی نمی‌خورد.

اعتدال به معنای حفظ مرز انسانیت و الهیت است. آقا تو هم بعد انسانی داری و هم بُعد الهی، بعد حیوانی نیز در تو وجود دارد. نباید این بُعد حیوانی بعد الهی و انسانی را در تو تخریب کند. تعبیر به افراط به این معنا است. «وَكَانَ أَمْرُهُ فَرْطًا» کارهایش را که نگاه می‌کنم، می‌بینم نه خدا سرش می‌شود نه انسانیت. فقط همان بُعد حیوانیت، پول و ریاست برایش مهم است و بس. نه عقل [۴] سرش می‌شود، نه شرع.

چه بسا این مطلب جواب به سؤال مقدر باشد. یعنی ممکن است که کسی به ذهنش بیاید این که شما برای من گفتی رفیق می‌خواهی انتخاب کنی و با او مجالست و مصاحبت کنی که بعد هم می‌گویی چشم از او بردار، این چگونه آدمی است؟ خداوند در ادامه آیه مقابلات آن را می‌گوید و تو می‌فهمی که آن که باید با رفاقت کنی کیست. این طرف را برای تو روشن می‌کند تا آن طرف هم برای تو روشن شود. به کارهایش نگاه کن! به روشش نگاه کن! چه کار دارد می‌کند؟ آیا از کارهایش می‌فهمی که به دنبال خواست خدا است یا دارد ظاهرسازی می‌کند که به همان هواهای نفسانی‌اش برسد؟ چه بسا به دنبال ریاست است و می‌خواهد من و تو را فریب دهد. بحث، بحث، بحث سَمعه و ریاکاری است نعوذ بالله. این‌ها را نگاه نکن! ببین او در ارتباط با پول، یا ارتباط با ریاست که سرآمد زیبایی‌های دنیایی است، چه رفتاری دارد. [۵]

این یک قانون کلی الهی است برای مصاحبت و معاشرت که این‌ها همه منشأ برای رفاقت هستند. رابطه‌های تنگاتنگ از آنها متولد می‌شود که در بحث آموزشی هم من گفتم آنجا یکی از محیط‌هایی است که رفاقت از آن بیرون می‌آید. اینجا هم از این رابطه‌ها، رفاقت بیرون می‌آید. خدا قانون کلی می‌دهد. مقابلش را هم می‌گوید. با این‌ها رفاقت کن! و با این‌ها رفاقت نکن!

من چون جلسه گذشته روایتی از علی (علیه السلام) خواندم، امروز هم به دو، سه روایت اشاره می‌کنم. علی (علیه السلام) چه تعبیرات زیبایی دارد. حضرت می‌فرماید: «الْصَّدِيقُ مَنْ كَانَ نَاهِيًا عَنِ الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانَ» دوست کسی است که انسان را از ظلم و دشمنی باز دارد. «رفیق» به کسی می‌گویند که جلوی تو را بگیرد و نگذارد تو حق کشی و مرزشکنی کنی. «مُعِينًا عَلَى الْبِرِّ وَالْإِحْسَانِ» [۶] از این طرف وقتی که می‌بیند تو می‌خواهی مرز الهی را رعایت کنی و اطاعت الهی را به جا آوری، به تو کمک می‌کند. معیارهایی رفیق، این است.

«صَدِيقُكَ مَنْ نَهَاكَ وَ عَدُوُّكَ مَنْ أَعْرَاكَ» [۷] دوست تو کیست؟ آن که وقتی می‌خواهی مرزشکنی کنی، جلوی تو را می‌گیرد و نمی‌گذارد که مرزشکنی کنی. به تو می‌گوید: این کار را نکن! این خیانت است! این جنایت است! این معصیت است! رفیق با رفیق خود این‌طور حرف می‌زند. «وَعَدُوُّكَ مَنْ أَعْرَاكَ» آن کسی که تو را فریب می‌دهد، مغرورت می‌کند و تو را به وادی مرزشکنی می‌کشانند، دشمن تو است. کاری می‌کند که تو، نه شرع سرت بشود و نه عقل. کسی که تو را از وادی انسانیت و الهیت دور می‌کند، دشمن تو است.

حضرت یک تعبیر در ارتباط با ریاست دارد که به نظر من خیلی گویا است. علی (علیه السلام) می‌فرماید: «عِنْدَ زَوَالِ الْقُدْرَةِ يَتَّبِعُنِ الصَّدِيقُ مِنَ الْعُدُوِّ» [۸] هنگام پایان قدرت، دوست از دشمن شناخته می‌شود. وقتی که به ریاست [۹] رسیدی دنبال تو هستند اما همین که مسئولیت را از تو گرفتند، همه می‌گویند: خداحافظ! به سلامت! آن‌جا دوست از دشمن شناخته می‌شود. آنجا می‌بینید که چه کسانی پشت کردند و رفتند و چه کسانی هم باقی ماندند. حضرت معیار می‌دهد تا کسانی را که برای دنیا به سوی تو آمدند و معیار رفاقتی‌شان دنیا بود و چه کسانی را که معیار رفاقتی‌شان دنیا نبود، بشناسی. آنجا می‌فهمی.

قدرت در اینجا اعم است یعنی هر نوع تمکن و توانایی. چون ظهور قدرت در ریاست است من این‌طور گفتم و گرنه بحث دنیا است که سرآمدش ریاست و قدرت مالی است. تمکن مالی هم قدرت است. لذا تا موقعی که از نظر دنیایی دست تو پر بود تا تو رفیق‌اند. اما وقتی که دست تو خالی شد، آنجا دیگر رفاقت بی رفاقت.

این تعبیرات علی (علیه السلام) معیار است. گفتم یک بحث اساسی این قانون الهی است که در باب رفاقت باید توضیح می‌دادم. لذا ما می‌بینیم که قرآن به پیغمبرش می‌گوید با چه کسی رفاقت کن و با چه کسی رفاقت نکن! جهت آن هم روشن است، چون این رابطه نقش سازندگی دارد. لذا اگر طبق معیار الهی باشد، اصلاح می‌کند و اگر نباشد، نقش تخریبی دارد و سازندگی و تخریب هم برای انسان بسیار سرنوشت‌ساز است. هم در نشئه دنیا و هم در نشئه آخرت که جاودانه است. آن وقت در آیه داشت «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» [۱۰] توجه کن که با که رفاقت می‌کنی! گروهی رفاقت‌شان به دشمنی تبدیل می‌شود، اما دوستی گروهی دیگر پایدار می‌ماند.

تریت در محیط رفاقتی

* مرزشناسی باید داشته باشید! اگر کسی زیاده‌روی می‌کند و مرزشناسی ندارد، یعنی مرز سرش نمی‌شود و نه بُعد انسانی سرش می‌شود نه شرعی، به درد دوستی نمی‌خورد.

* تا موقعی که از نظر دنیایی دست تو پر بود با تو رفیق‌اند. اما وقتی که دست تو خالی شد، آنجا دیگر رفاقت بی رفاقت.



تربیت در محیط رفاقتی

[۱]. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۵۰

[۲]. سوره مبارکه کهف، آیه ۲۸

[۳]. سوره مبارکه جائیه، آیه ۲۳

[۴]. منظور از عقل هم عقل عملی است. چون در بحث تربیت عقل عملی در کار است.

[۵]. اگر شما بخواهی مطلب را باز کنی، مسائل شهوی خیلی زیاد است. شخص را باید در آن موقیت‌ها سنجید.

[۶]. غرر الحکم، ص ۴۱۵

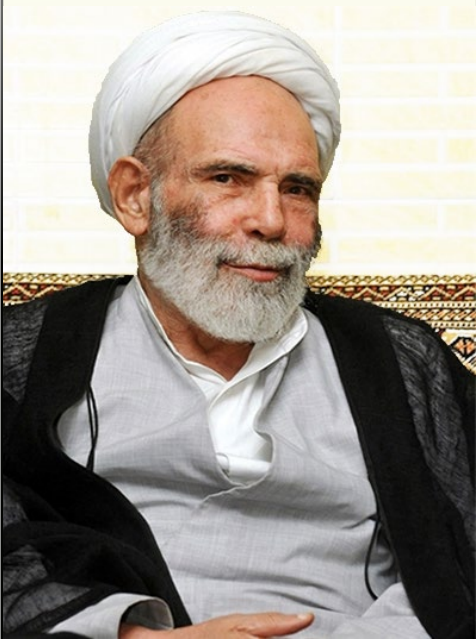
[۷]. همان

[۸]. غرر الحکم، ص ۴۲۴

[۹]. البته اخیراً که می‌خواهند اسمش را عوض کنند، اسم «مقام و پست» را گذاشتند «مسئولیت». فرقی

نمی‌کند!

[۱۰]. سوره مبارکه زخرف، آیه ۶۷



تربیت در محیط رفاقتی: ۴

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.
رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ:
«إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ» [۱] همانا غیرت از نشانه‌های ایمان است.

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به تربیت، یعنی روش رفتاری و گفتاری دادن بود و در جلسات گذشته عرض کردم که انسان به طور معمول در چهار محیط خانوادگی، آموزشی، رفاقتی و شغلی روش می‌گیرد و در این چهار محیط ساخته می‌شود. گفته شد فضای پنجمی بر این چهار محیط حاکم است که - ان شاء الله - آن را در آینده مطرح می‌کنیم. بحث ما در مورد محیط سوم، یعنی محیط رفاقتی یعنی پیوند درونی بر محور مؤدّت و محبت بود که گفتیم این پیوند، نقش اساسی دارد. همچنین عرض کردم اثرگذاری آن، به قدری قوی است که گاهی ممکن است محیط آموزشی و خانوادگی را هم، چه در ساختن و چه در تخریب کردن، تحت تأثیر خود قرار دهد.

بحث ما در مورد محیط رفاقتی، در جلسه گذشته مطلبی را مطرح کردم که به نوعی یک قانون کلی در انتخاب رفیق و دوست، بود. در آیه شریفه هم خطاب به پیغمبر اکرم، همین قانون بیان شده بود. در ذیل آن، دو بحث مطرح شده که یکی درباره انتخاب دوست بود یعنی چه کسانی را باید به عنوان رفیق انتخاب کرد؛ یکی هم بحث جنبه‌های نفی بود که چه کسانی را نباید به عنوان دوست و رفیق انتخاب کرد. «چه کسانی را برای رفاقت انتخاب کنیم و چه کسانی را انتخاب نکنیم.» در آیه شریفه می‌فرماید: «وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ» تا این‌جا می‌فرماید که چه کسی را انتخاب کنید و روی خود را از اینها برنگردانید. بعد می‌آید سراغ این که چه کسی را انتخاب نکنید. «تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا» [۲] لذا انسان نباید با برخی اشخاص، پیوند دوستی برقرار کند.

اینها را دوست نگیرید!

۱. یهود و نصاری

حالا در این جلسه، می‌خواهم چند آیه را مطرح کنم. یک آیه در سوره مائده است که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٌ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» [۳] در آیه قبل، ابتدای آیه، جنبه اثباتی داشت که ای پیغمبر! با چه کسانی پیوند برقرار کن و مجالست کن؛ اما مفاد این آیه «نهی» است، خیلی هم صریح است. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهود و نصاری را به عنوان دوستان خود نگیرید!» «اولیاء» این‌جا به معنای «دوستان» است. آن‌ها خودشان، با همدیگر پیوند دارند.

علّت منع از رفاقت با ایشان

دلیلش چیست؟ «وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» این عبارت دلیلی است که برای این مطلب و این نهی می‌آورد. کسانی که از نظر اعتقادی با تو همسو نیستند، یعنی از نظر اعتقادی با شما مختلف هستند، نمی‌توانند دوستان خوبی باشند. چرا که شما با هم از نظر پیوند درونی و در ارتباط با امور اعتقادی با هم سر ناسازگاری دارید. چون پیوند درونی است و اعتقاد هم همین‌طور است. شما در باب نبوت از نظر درونی، با پیغمبر اکرم پیوند دارید و آن‌ها این پیوند را ندارند و اصلاً قبول ندارند. یعنی بین شما مقابله است.

هیچ وجه مشترکی برای رفاقت وجود ندارد!

من می‌خواهم مطلبی بالاتر از این را عرض کنم. اگر ما بخواهیم دقیق‌تر پیش برویم و بر طبق قرآن بحث کنیم، به این نکته می‌رسیم که ما با آنها حتی در مسأله توحید هم مقابله داریم. در اختلاف با نصاری شکی نیست، چون ما خدا را یکی می‌دانیم و آن‌ها طبق فرمایش قرآن، خدا را سه تا می‌دانند. عقاید با هم جور در نمی‌آید.

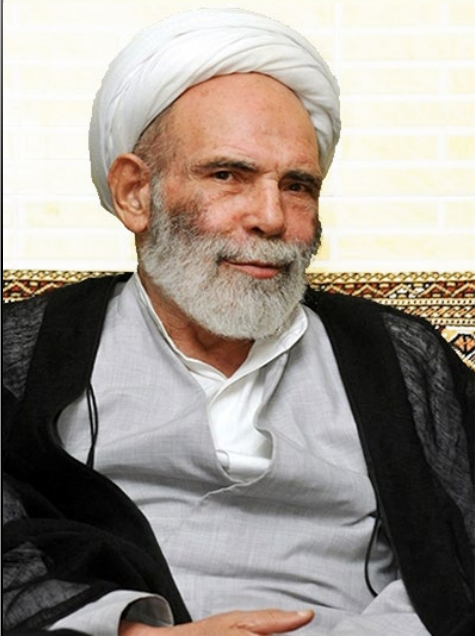
هر که از کسی خوشش بیاید، از او است!

«یا ایها الذین آمنوا» خطاب به چه کسانی است؟ اهل ایمان، یعنی دل‌بستگان به خداوند. گفتیم که ایمان عبارت از دل‌بستگی به خداوند است، «یا ایها الذین آمنوا» یعنی ای کسانی که پیوند و دل‌بستگی به خدا دارید، شما با این‌ها پیوند دوستی نبندید! دلیلش چیست؟ در خود آیه اشاره دارد که «وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» هر که از شما، با آنها دوستی کند، همانا یکی از آنها شده است. رابطه دوستی این‌طور است که جاذبه دارد و همین جاذبه، موجب می‌شود تو به سوی او کشیده شوی. پیوند درونی تو با خدا از بین برود و پیوندی نظیر آن‌ها پیدا کنی. این رابطه بر روی اعتقاد شما، اثر سوء می‌گذارد.

تربیت در محیط رفاقتی

* اینها را دوست نگیرید!

یهود و نصاری
اهل کتاب و کفار
طعن زندگان به قرآن
مسلمان‌های لایبالی



تضعیف ایمان، قطع ایمان و جایگزینی اعتقادات غلط

ابتدا آن پیوند ایمانی را تضعیف میکند و بعد هم آن را قطع میکند. در آخر هم وصل شدن به آن پیوند سوء و اعتقاد غلط را به دنبال دارد. حالا ما در این جا به مرحله وصل، کاری نداریم و حرفمان این است که یک سنخ دوستی‌ها و رفاقت‌ها است که روی اعتقاد انسان اثر سوء می‌گذارد و از نظر درونی، پیوند اعتقادی انسان را متزلزل می‌کند و بالاخره هم سر از قطع پیوند در می‌آورد.

رابطه دوستی و دین‌داری

لذا در گذشته این روایت را از پیغمبر اکرم خواندم که فرمودند: «قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: المَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ» اگر بخواهیم ببینیم که شخص چه دینی دارد، رفیقش را ببینیم که چه دینی دارد. از رفیق می‌توانی بفهمی که او چه دینی دارد. «فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَنْ يُخَالِلُ» [۴] دقت کنید که با چه کسی پیوند دوستی می‌بندید! چرا که پیوند دوستی، روی دین تو و در بُعد اعتقادات اثر می‌گذارد. در بین همه پیوندها قوی‌ترین پیوند، همین رابطه و پیوند رفاقتی است، چون بر محور محبت است؛ لذا ما می‌بینیم که علاوه بر جنبه اثباتی و بیان خصوصیات دوست خوب، جنبه نفی هم وجود دارد. به این معنا که قرآن می‌گوید: مواظب باش و با کسانی که اثر سوء در بُعد اعتقادی و دینی تو دارند رفاقت نکن و آنها را برای دوستی انتخاب نکنی.

فرق رابطه ظاهری و رابطه هدایتی!

ما یک دسته روابط ظاهری اجتماعی داریم که این آیه ناظر به آن روابط نیست. اشتباه نکنید! مثلاً معامله و خرید و فروش از سنخ مسائلی است که در محیط زندگی وجود دارد ولی ظاهری است و به درون افراد ربطی ندارد. در آیه فوق بحث «رفاقت» مطرح است و بحث ما، پیرامون رابطه درونی رفاقتی است، نه رابطه ظاهری اجتماعی. این‌ها با هم فرق می‌کند.

کمی بیشتر توضیح می‌دهم تا مطلب روشن شود. یک رابطه محبتی درونی داریم که به آن رفاقت می‌گوییم، یک رابطه ظاهری اجتماعی هم داریم، که از قبیل معاملات و داد و ستدها است. یک رابطه سومی هم وجود دارد که، رابطه هدایتی است. این رابطه عبارت از این است که یک نفر به قصد هدایت، با شخصی که از نظر اعتقادی با او مخالف است، مثلاً نصرانی یا یهودی است، رابطه برقرار کند. این رابطه ظاهری اجتماعی نیست، بلکه رابطه هدایتی است. آن‌چه که در این جا مورد بحث ما است رابطه ظاهری اجتماعی است چون خود قرآن هم دارد که این‌ها را هدایت کنید و از آن رابطه نهی نکرده است. البته در مورد رابطه هدایتی، یک شرط وجود دارد و این رابطه که وظیفه هم هست، کار هر کسی نیست. این کار مخصوص کسی است که به مبانی اعتقادی دینی و مسائل برهانی و امثال این‌ها، مسلط باشد. کار نیکان را قیاس از خود مگیر!

موسی به دین خود؛ عیسی به دین خود؟!

من می‌خواهم در این جا مطلبی را که در میان مردم مشهور است، مطرح کنم. می‌گویند: آقا موسی به دین خود، عیسی به دین خود! می‌فهمید که چه جمله بسیار غلطی است؟! برو دنبال کارت! گفتن این جمله، معنایش این است که تو معارف را نفهمیده‌ای. شعور تو که بیشتر از شعور خدا نیست. خدا بیشتر از من و تو می‌فهمد. او می‌گوید چینی باش!

چنین کسی می‌گوید: من چه کار دارم به این که او چه اعتقادی دارد! ما با همدیگر رفیق هستیم. اتفاقاً بحث در همین جا است. اگر مراد و منظور تو از رفاقت، پیوند درونی محبتی است، همین رفاقت برای تو مضر است. اگر هم منظورت روابط ظاهری اجتماعی است نه.

رابطه هدایتی کار هر کس نیست.

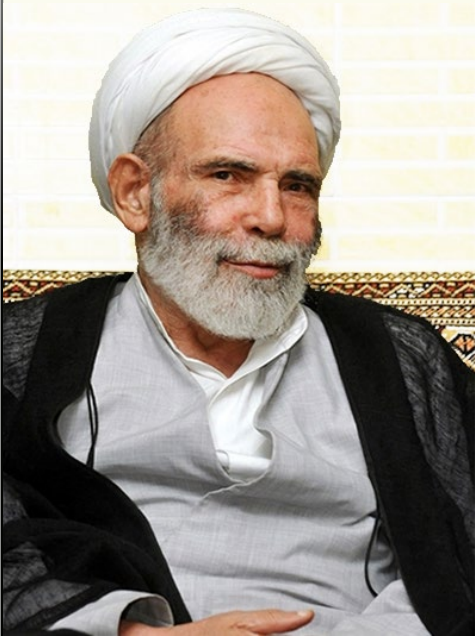
صحبت عیسی و موسی و دیگر پیامبران الهی (علیهم السلام) نیست. مثل اینکه در مغازه‌ای می‌روی، می‌خواهی از آن جنس بخری، رابطه تجاری داری، این جا رابطه دوستی و رفاقتی مطرح نیست و ضرری هم برای تو ندارد. اگر مراد از این جمله و عبارت این است که می‌خواهی بگویی: ما با هم رفیق هستیم و به نوعی پیوند محبتی و درونی داریم، این را قرآن قبول ندارد. خدا این را قبول ندارد. ولی اگر مراد تو این است که رابطه ما با هم صرفاً یک رابطه ظاهری اجتماعی است، اشکالی ندارد. در باب رابطه هدایتی هم، یک شرط وجود دارد که باید حواست را جمع کنی و ببینی کار تو هست، یا نه.

۲. اهل کتاب و کفار

تا این جا این مسئله مربوط به یهود و نصاری بود. «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى أَوْلِيَاءَ»، در همین سوره مائده، بعد از پنج یا شش آیه می‌فرماید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ» [۵] آنجا دو مورد از ادیان الهی را که نسخ شده‌اند، مطرح می‌کند؛ این جا بطور کلی اول اهل کتاب، بعد مدار را باز می‌کند و بعد از چند آیه، می‌گوید: «وَ الْكُفَّارَ» مطلب را توسعه می‌دهد. یعنی خیال نکن که نصرانیت و یهودیت در موضوع نهی، مداخلیت دارند! آنچه مداخلیت دارد مسئله تقابل بین پیوندهای درونی اعتقادی شما است. مثلاً کسی هم که کمونیست است، شامل این نهی از رفاقت می‌شود چون او نصرانی یا یهودی نیست ولی کافر که هستند! «وَ الْكُفَّارَ».

تریت در محیط رفاقتی

* هر که از شما، با آنها دوستی کند، همانا یکی از آنها شده است. رابطه دوستی این‌طور است که جاذبه دارد و همین جاذبه، موجب می‌شود تو به سوی او کشیده شوی.



این که خداوند مطلب را گسترش می‌دهد، منظور چیست؟ معلوم است، چون این رابطه درونی که بر محور محبت است، روی پیوند درونی اعتقادی انسان را تخریب می‌کند. این رابطه اثر سوء دارد. لذا مدار بحث را باز می‌کند و می‌گوید خیال نکنی فقط نصرانیت و یهودیت این‌طور هستند! آن‌ها موضوعیت ندارند. عمده این است که در رابطه محبتی، پیوند درونی اعتقادی انسان نباید خراب شود. لذا ما را نهی می‌کند.

همنشینی‌های ممنوع

۱. طعن زندگان به قرآن

تا این‌جا بحث نسبت به پیوند درونی و «رفاقت» بود، اما سراغ «مجالست و هم‌نشینی» هم می‌رود. در سوره انعام درباره هم‌نشینی می‌فرماید: «وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ» [۶] اگر دیدید گروهی نشستند و دارند به آیات قرآنی ما «طعن» می‌زنند، از این‌ها اعراض کن! حالا بحث در این‌جا نسبت به مجالستی است که در آنها بر خلاف معتقدات دینی تو حرف می‌زنند. اگر در جایی، بطور کلی بر خلاف معتقدات دینی تو حرف می‌زنند، باید مجلس را ترک کنی. مثلاً تو به قرآن اعتقاد داری که این کتاب الهی است، کلام الهی است و از مبدأ وحی نازل شده است، کسانی دارند به آن طعن می‌زنند، این‌جا هم چون ممکن است ضربه اعتقادی ببینی، نباید با اینها مجالست کنی! این‌جا هم چون دارند بر تو ضربه اعتقادی می‌زنند و این مجالست موجب می‌شود که به پیوند اعتقادی درونی تو ضربه وارد شود، لذا خدا از شرکت در آن نیز نهی می‌کند. با این‌هایی که «يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا» مجالست نکن. «فَاعْرِضْ عَنْهُمْ»

۲. دوری از دوستی با «مسلمان‌های لاابالی»

بعد از آن دایره را بازتر می‌کند. به این حرف‌ها خوب گوش کنید! گاهی من کسی را می‌بینم که هم‌دین من است، ولی لاابالی است؛ یعنی از نظر عملی، رفتارهایش با اعتقاداتش تطبیق نمی‌کند؛ انگار دین خودش را به بازی گرفته است. آیا با او می‌توانم دوستی کنم؟ او نه نصرانی و یهودی است و نه کافر و بی‌دین! اما خداوند می‌فرماید: «وَ ذَرِّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا وَ غَرَّتُهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» [۷] کسی که دین خود را به بازی و بیهوده گرفته است، را رها کن! نه کسی که دین تو را به بازی گرفته، بلکه کسی که دین خودش را بازیچه گرفته است هم به درد رفاقت نمی‌خورد و دوستی با او ضرر دارد. بازیچه گرفتن دین یعنی عمل نکردن به آن! می‌گوید مسلمانم، مؤمنم، اما عمل نمی‌کند.

لفظاً مسلمان، عملاً منکر خدا!!!

یکی از بزرگان گاهی می‌فرمود: لفظاً منکر خدا نیستی، ولی عملاً منکر خدایی! این تعبیر را من از او دارم. لفظاً منکر خدا نیست، خیلی - یا الله یا الله - هم می‌کند؛ یا رب یا رب هم زیاد می‌گوید ولی عملاً منکر خدا است. از این آدم‌ها هم در جامعه‌مان، زیاد داریم که فقط لفظاً می‌گویند: ما مسلمانیم؛ مؤمنیم؛ ولی عمل را که نگاه می‌کنیم، می‌بینم با اسلام تطبیق نمی‌کند. یک مؤمن اینگونه عمل نمی‌کند. یک مسلمان این‌طور عمل نمی‌کند. این‌ها همانهایی هستند که دین خودشان را به بازیچه گرفته‌اند. «وَ ذَرِّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا وَ غَرَّتُهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» با این‌ها هم نشینی و مجالست نکن. این هم از راه صحیح بیرون رفته است.

دلیل بی‌دینی!

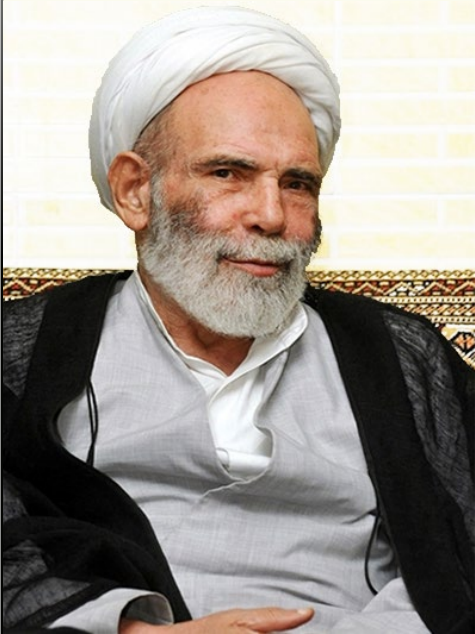
بعد خداوند منشأش را بیان می‌فرماید که چرا اینها دین را به بازی و مسخره گرفته‌اند. «وَ غَرَّتُهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» تمام شد. زندگی دنیا این‌ها را مغرور کرده است. پول و ریاست برای او بت شده است. لازم نیست که بگوید پول و مقام بت من است، بلکه عملش نمایانگر این مطلب است. لاابالی‌گران در جامعه مسلمان و در میان مؤمنین، اینها هستند که عملشان با اعتقادات اسلامی خودشان، تطبیق نمی‌کند.

عاقبت دوستی با اهل گناه

حالا به سراغ روایات برویم. علی (علیه السلام) فرمودند: «إِيَّاكَ وَ مُصَاحَبَةَ الْفَسَاقِ فَإِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْحَقٌ»، [۸] از رفاقت و مصاحبت با فاسقان بپرهیز! چرا؟ علی (علیه السلام) دلیلش را این‌طور می‌گوید که چون تو هم آن‌طور خواهی شد، باید از او بپرهیزی. «فَإِنَّ» در مقام تعلیل است، «فَإِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْحَقٌ» بدان که تو هم همانطوری خواهی شد. پیوند دوستی و رفاقتی با اشرار نتیجه‌اش این است که تو را هم به شرارت می‌کشاند. بالاخره در یک‌جا به خاطر پیوند محبتی مجبور خواهی شد که از رابطه دورونی و پیوند اعتقادی خود و خدا، دست برداری! این دوستی، دلبستگی تو را نسبت به خدا در خطر قرار می‌دهد؛ پس از آن بپرهیز! روایت دیگری از علی (علیه السلام) است که فرمودند: «إِيَّاكَ وَ مُصَاحَبَةَ أَهْلِ الْفُسُوقِ! فَإِنَّ الرَّاضِيَ بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّخِلِ مَعَهُمْ» [۹] از دوستی با اهل گناه و بی‌بندوباران بپرهیز که اگر از فسق آنها خوشت بیاید و کار آنها را بپسندی، اثرش این است که تو هم مثل آنها می‌شوی. چون روش آنها، روش اسلامی و ایمانی نیست، اگر روششان را بپسندی، تو هم مثل آن هستی.

تریت در محیط رفاقتی

* از این آدم‌ها هم در جامعه‌مان، زیاد داریم که فقط لفظاً می‌گویند: ما مسلمانیم؛ مؤمنیم؛ ولی عمل را که نگاه می‌کنیم، می‌بینم با اسلام تطبیق نمی‌کند. با این‌ها هم نشینی و مجالست نکن. این هم از راه صحیح بیرون رفته است.



غرضم این است که در آیات مربوط به بحث رفاقت، هم در بعد اعتقادی و هم در بعد عملی نهی داریم که مشخص می‌کند با چه کسانی نباید دوستی کرد. یک‌جا «اولیاء» را آورد و مسأله محبت و رفاقت را پیش کشید، یک‌جا هم بحث مجالست را پیش کشید. در نهایت فرمود که با کسانی که بر روی اعتقادات تو اثر سوء دارند، رفاقت نکن! با کسانی هم که روی بعد عملی تو اثر سوء دارند، رفاقت نکن!

تربیت در محیط رفاقتی

۱. وسائل الشیعة ۲۰ ۱۵۴

۲. سورة الكهف آیه ۲۸

۳. سورة المائدة آیه ۵۱

۴. بحار الأنوار ۷۱ ۱۹۲

۵. سورة المائدة آیه ۵۷

۶. سورة الانعام آیه ۶۸

۷. سورة الانعام آیه ۷۰

۸. بحار الأنوار ۳۳ ۵۰۸

۹. غررالحکم، ص ۴۳۳. آن‌جا داشت «فسّاق»، این‌جا دارد «أهل الفسوق»



تربیت در محیط رفاقتی: ۵

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ. رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قَالَ: «إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ» [۱]

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به تربیت، یعنی روش رفتاری و گفتاری دادن بود و گفته شد انسان به طور غالب و معمول در چهار محیط خانوادگی، آموزشی، رفاقتی و شغلی ساخته می‌شود و روش می‌گیرد. فضای پنجمی هم حاکم بر آن چهار محیط است که اگر بعداً رسیدیم - ان شاء الله - بحث می‌کنیم. بحث ما به محیط سوم، یعنی محیط رفاقتی رسید و عرض کردم در بین این محیطها، محیط رفاقتی قوی‌ترین محیط است که از نظر تربیتی و روش گرفتن، در ابعاد گوناگون وجودی انسان، اعم از بُعد اعتقادی و نفسانی و عملی بر روی او اثر می‌گذارد.

در جلسه گذشته آیاتی را در باب انتخاب رفیق مطرح کردم که خداوند در چند بُعد نپهی می‌فرماید از اینکه برخی افراد را به عنوان دوست و رفیق انتخاب کنید. در بُعد اعتقادی می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» [۲] در بُعد عملی هم می‌فرماید: «وَذُرِّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» [۳] که در جلسه گذشته گفتیم اینها از نظر عملی افراد لایبالی هستند. جلسه گذشته بُعد اعتقادی و بُعد عملی بحث شد.

آزمودن دوست در بُعد نفسانی

در این جلسه بُعد نفسانی را مطرح می‌کنیم. ما بُعد نفسانی هم داریم که انسان باید در بحث صداقت و رفاقت این را هم در نظر داشته باشد که با هر کسی رفیق نشود و با او بساط دوستی را پهن نکند. روایتی از امام صادق (علیه‌السلام) است که حضرت فرمود: «لَا تُسَمِّ الرَّجُلُ صَدِيقًا سِمَةً مَعْرُوفَةً حَتَّى تَخْتَبِرَهُ»؛ کسی را به نام دوست نخوان تا اینکه او را ببازمایی؛ یعنی کسی را به عنوان اینکه دوست تو است نخوان به طوری که مردم بگویند فلانی رفیق فلانی است، یا خودت بگویی، رفیق فلانی است؛ اصلاً این کار را نکن، «حَتَّى تَخْتَبِرَهُ». نکته اینجا است که باید او را ببازمایی و امتحانش کنی. اختیار یعنی آزمودن. حالا به چه چیز او را امتحان کنی؟ حضرت سه چیز را مطرح می‌فرماید؛

اولین ملاک؛ هنگام غضب

اول: «تَغْضِبُهُ فَتَنْظُرُ غَضَبَهُ يُخْرِجُهُ مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْبَاطِلِ»؛ خشمش را آزمایش کن، ببین آیا این از افرادی است که وقتی عصبانی می‌شود، مرزی را رعایت نمی‌کند؟ آیا خشم، او را از حق به سوی باطل می‌کشاند؟ آیا آنجایی که عصبانی می‌شود، چه در بُعد رفتاری‌اش و چه در بُعد رفتاری‌اش لجامی از شرع به دهانه نفسش زده است؟ یا نه، چون عصبانی شده هر چه به دهانش بیاید، می‌گوید و هر کاری که از دستش برآید، می‌کند؟ این اشاره به بُعد نفسانی است. رفیق می‌خواهی بگیری، از نظر خشم آزمایش و امتحانش کن. چون ممکن است نعوذبالله - یک مقدار رذالت داشته باشد؛ لذا اول ببین آیا مثل حیوان می‌ماند یا انسان است؟ چون حیوان است که وقتی خشمگین می‌شود هر کاری می‌کند؛ هم گاز می‌گیرد، هم لگد می‌زند. انسان که این کارها را نمی‌کند. حالا که انسان است و زبان دارد، ببین آیا موقع خشم هر چه به زبانش می‌آید را می‌گوید؟

دومین ملاک؛ هنگام شهوت

حضرت به عنوان دومین ملاک برای آزمودن فرد پیش از دوستی می‌فرماید: «وَ عِنْدَ الدَّيْنَارِ وَ الدَّرْهَمِ» [۴] این خشم نیست، این شهوت است؛ شهوت نسبت به مال است. یعنی امتحان کن، ببین این شخص راجع به پول چگونه است؟ آیا مرزهای شرعی را رعایت میکند یا اصلاً به حرام و حلال کاری ندارد؟ این را امتحانش کن. همین طوری او را رفیق خود نخوان و نگو فلانی رفیق ما است.

اینجا یک نکته طلبگی بگویم؛ ظاهر این روایت در مورد روابط اجتماعی است. چون اگر او را به خودت نسبت دهی و بگویی فلانی رفیق من است، تو هم در اجتماع خراب می‌شوی. چون وقتی مردم جامعه ببینند این شخص در جایی خرابکاری کرد، آبروی تو هم می‌رود. اگر دیدند جایی عصبانی شد و حرف‌های بی‌ربط و قبیح و ناپسندی گفت، یا دیدند از هر جایی که رسیده مال مردم را می‌خورد، می‌گویند رفیق تو است و کارهای ناپسند او آبروی تو را هم می‌برد. تازه اینها همه مربوط به ظاهر است؛ یعنی حضرت درباره ظاهرش این طور می‌فرماید؛ چه رسد به باطن. چون باطن مهم‌تر است. لذا می‌گوییم به طریق اولی وقتی می‌خواهی رفیق انتخاب کنی، ببین از نظر درونی‌اش چگونه است. از نظر درونی و باطنی اولویت دارد که ببینی این شخص کیست. چون تو می‌خواهی با انسان رفیق شوی و رابطه درونی پیدا کنی، نه با حیوان!

اول اعتبار، بعد دوستی

حالا مطلبی می‌خواهم عنوان کنم که خودش در باب تربیت در محیط رفاقتی مسأله مهمی است. ما در معارفمان

تربیت در محیط رفاقتی

* رفیق می‌خواهی بگیری، از نظر خشم آزمایش و امتحانش کن. چون ممکن است نعوذبالله - یک مقدار رذالت داشته باشد؛ لذا اول ببین آیا مثل حیوان می‌ماند یا انسان است؟ چون حیوان است که وقتی خشمگین می‌شود هر کاری می‌کند؛ هم گاز می‌گیرد، هم لگد می‌زند. انسان که این کارها را نمی‌کند. حالا که انسان است و زبان دارد، ببین آیا موقع خشم هر چه به زبانش می‌آید را می‌گوید؟

* وقتی می‌خواهی رفیق انتخاب کنی، ببین از نظر درونی‌اش چگونه است. از نظر درونی و باطنی اولویت دارد که ببینی این شخص کیست. چون تو می‌خواهی با انسان رفیق شوی و رابطه درونی پیدا کنی، نه با حیوان!



مسأله‌ای داریم که در این روایت هم بود که حضرت فرمودند: «حَتَّى تَخْتَبِرَهُ». مطلب این است که در باب دوست‌یابی ما به طور کلی مسأله «اختبار» را داریم؛ یعنی با هر که می‌خواهی رابطه رفاقتی برقرار کنی، قبلش او را آزمایش و امتحان کن.

روایتی از علی (علیه‌السلام) است که فرمودند: «لَا تَثِقْ بِالصَّدِيقِ قَبْلَ الْخُبْرَةِ» [۵] اگر می‌خواهی به عنوان صداقت به رفیق اعتماد کنی، قبل از آنکه او را بیازمایی هیچ وقت اعتماد نکن. قبل از اینکه او را بیازمایی، به او دل نبند. ممکن است سؤال کنی چرا؟ جهتش این است که اگر قبل از اختبار و امتحان با او دوستی کردی و رابطه‌ات تنگاتنگ شد، محبت او در دل تو تشدید می‌شود و این رابطه محبتی موجب می‌شود که این رفاقت در ابعاد گوناگون اعتقادی و نفسانی و عملی‌ات، چه رفتاری و چه گفتاری بر روی تو اثر بگذارد؛ چون گفتار هم عمل است؛ گفتار عمل زبان است. این یک مطلب.

مطلب دوم آن است که اگر انسان بدون اینکه قبلاً آزمایش کرده باشد، با شخصی در رفاقت رابطه محبتی برقرار کند -اصلاً رفاقت بر مبنای محبت است- اگر کسی «قبل الإختبار» بیاید رفیق شود، این محبت رفیق در دل او آمده است و اینجا است که دیگر نمی‌تواند تشخیص بدهد که آن شخص دوست خوبی است یا خیر. اگر بخواهم قبل از آنکه آن رشته محبتی رفاقتی بین من و شما تقویت شود شما را بیازمایم، می‌توانم؛ چون می‌توانم چه در بُعد اعتقادی، چه در بُعد عملی و چه در بُعد نفسانی شما دقیق شوم که آیا با هم، هم‌سو هستیم یا نیستیم. آدم عصبانی مزاجی هستی، افسارگسیخته‌ای یا نه؟ در بُعد شهوتی‌ات، کسی هستی که به اسارت شهوت رفته یا نه؟ حالا چه شهوت مالی باشد، چه جنسی باشد، فرقی نمی‌کند. در بُعد عملی خارجی می‌توانم بفهمم که آیا انسان متشّرع‌ی هستی یا نه، بی‌بندوبار و لاپالایی هستی؟! اگر هم شخص متدین بی‌غرض و بی‌مرضی که درباره تو اطلاعاتی دارد مطلبی بگوید، از او می‌پذیرم. قبل از دوستی است که می‌توانم اینها را تشخیص دهم؛ اما اگر بعد از اینکه رفیق شدی، آن وقت بخواهی آزمایش کنی، بدان که حالا کور و کر هستی. نه می‌توانی عیب‌هایش را ببینی، نه می‌توانی بشنوی.

محبت کور و کر میکند

چند روایت در این زمینه بخوانم. علی (علیه‌السلام) فرمودند: «عَيْنُ الْمُحِبِّ عُمِيَّةٌ عَنِ مَعَايِبِ الْمَجْبُوبِ»؛ چشم کسی که دیگری را دوست دارد، از اینکه عیب‌های او را ببیند کور است. در ادامه می‌فرمایند: «وَ أَدْنُهُ صَمَاءٌ عَنِ قُبْحِ مَسْأُويَةٍ» [۶] حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يَعْمي وَ يَصمُّه [۷] حُبُّ شَيْءٍ انْسان را كور و كر مي‌كند. اینجا شئی است، آنجا بحث محبت و محبوب بود. اینکه این همه به ما در باب دوست‌یابی سفارش می‌کنند که آقا مراقب باش، برای این است که رفاقت بر محور محبت است و محبت چنین کاری می‌کند که می‌فرمایند تو را کور و کر میکند. یعنی گوشش هم به خاطر حب کر است. کر است از اینکه بخواهد عیب‌ها و زشتی‌های او را بشنود. این یک قانون کلی است.

دین بر محور محبت است

شما نگاه کنید که در مسأله دین هم می‌گویند که اصلاً دین بر محور محبت است. روایتی از امام باقر (علیه‌السلام) است که حضرت فرمود: «الدِّينُ هُوَ الْحُبُّ وَ الْحُبُّ هُوَ الدِّينُ» [۸] یعنی اصلاً اینها با هم تفاوت ندارند. یعنی اینقدر محبت نقشش قوی است؛ لذا در باب مسأله رفاقت، «اختبار قبل الرفاقة» را مطرح می‌کنند. با هر کس می‌خواهی دوستی کنی، به صرف ظواهر بسنده نکن. در ابعاد سه‌گانه اعتقادی، نفسانی و عملی او را آزمایش کن؛ وگرنه بدان که رفاقت چون نقش‌سازندگی و نقش‌تخریبی‌اش بسیار قوی است، تأثیرش خیلی زیاد است. حالا من از اینجا وارد شوم در این جهت که در روایاتمان هم زیاد داریم که می‌فرمایند بروید با اولیاءالله رفیق شوید. حبتان نسبت به اولیاءالله باشد، چرا؟ جهتش معلوم و مشخص است؛ چون این محبت است که مظهر رفاقت است. این محبت اولیاءالله نقش‌سازندگی دارد.

پرهیز از حب دشمنان خدا

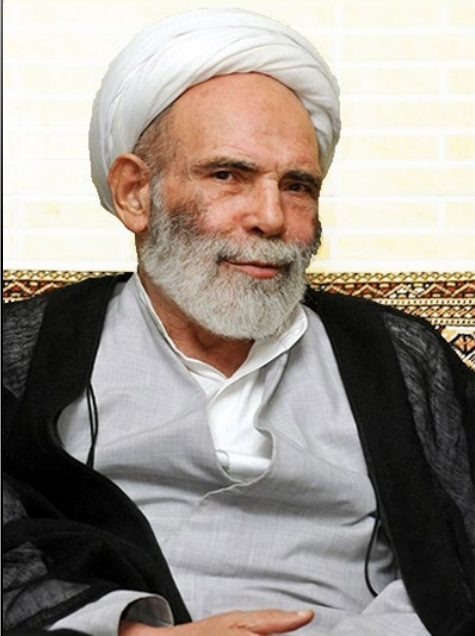
در روایتی از علی (علیه‌السلام) است که حضرت فرمود: «إِيَّاكَ أَنْ تُحِبَّ أَعْدَاءَ اللَّهِ»؛ از محبت نسبت به دشمنان خدا بپرهیز. آنهایی که دشمن خدا هستند، یک‌وقت رشته محبتی با اینها برقرار نکنی. «أَوْ تُصَفِّي وَ دَكَ لَغَيْرِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ» [۹] «أَوْ تُصَفِّي» داشت؛ یعنی مباحثت را برای غیر اولیای خدا خالص نکنی! یعنی بپرهیز از اینکه محبتت را برای غیر دوستان خدا خالص کنی. جهتش این است که این رابطه تنگاتنگ، محبت‌آور است؛ محبت که آمد خطرناک است. البته بدان آنجایی که بدون اختبار و آزمودن در سه بُعد اعتقادی، عملی و نفسانی باشد خطرناک است؛ ولی اگر اختبار و آزمایش شد، بهترین نقش‌سازندگی را بر روی انسان دارد. عرض کردم در روایات داریم که یک وقت با غیر اولیاء خدا «لحمک کلحمی» نشوی! خیلی صمیمی نشوی!

حب علی، نشانه مؤمن

چون شب عزیزی است (شب عید سعید غدیر)، به مناسبت روایتی در همین باب از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خوانم که فرمودند: «عَنْوَانُ صَاحِبَةِ الْمُؤْمِنِ حُبُّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» [۱۰] البته نمی‌رسم که بحث مفصل کنم؛ لذا فقط اشاره می‌کنم. «عنوان» یعنی تیترو سرخط. منظور از «صاحبه» هم نامه عمل است؛

تریت در محیط رفاقتی

* اگر قبل از اختبار و امتحان با او دوستی کردی و رابطه‌ات تنگاتنگ شد، محبت او در دل تو تشدید می‌شود و این رابطه محبتی موجب می‌شود که این رفاقت در ابعاد گوناگون اعتقادی و نفسانی و عملی‌ات، چه رفتاری و چه گفتاری بر روی تو اثر بگذارد

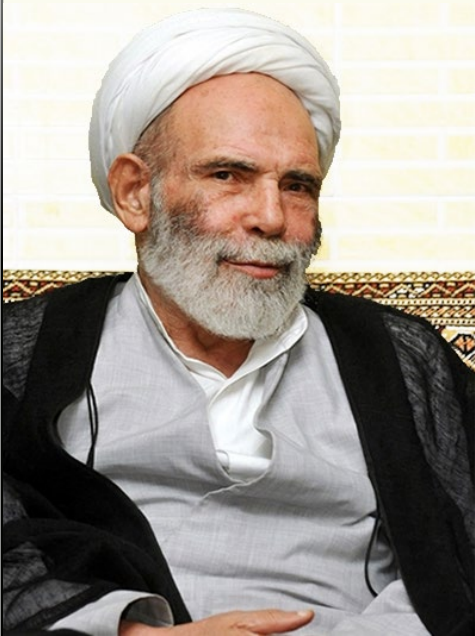


صحیفه مؤمن که می‌گویید، یعنی نامه عمل مؤمن. حالا در صحیفه چیست؟ در آن همه چیز هست. چه مسائل اعتقادی، چه مسائل ملکات و چه اعمال خارجی، همه در آن صحیفه هست. ولی ظاهرش راجع به اعمال است؛ اعم از جوارحی و جوانحی. روز قیامت نشر صُحُف می‌شود؛ حالا این تعبیر پیغمبر یعنی چه؟ تعبیر پیغمبر جنبه کنایی دارد. «عنوان صحیفه» یعنی اگر تیتتر صحیفه عمل هر کس این بود که این شخص محبّ علی (علیه السلام) است، معلوم می‌شود که تمام صحیفه‌اش خوب است؛ یعنی این حبّ علی (علیه السلام) در ابعاد گوناگون انسانی، چه بُعد اعتقادی و چه بُعد نفسانی و چوارحی، نقش سازندگی دارد.

البته این را هم دقت داشته باشید که حتماً نباید از نظر فیزیکی با حضرت مواجهه پیدا کنیم تا با ایشان رفیق شویم؛ رفاقت رشته محبتی بین دو موجود است. ممکن است اینجا نباشد، اما دوستش داشته باشم، هر چند اینکه او را نبینم. بیا با علی (علیه السلام) رفیق شو! بیا محبت علی (علیه السلام) را در دلت جای‌گزین کن که تو را در سه بُعد می‌سازد. لذا اگر روز قیامت مؤمن بیاید، همان تیتتر نامه عملش را که نگاه می‌کنند، دیگر قضیه تمام می‌شود. همان تیتتر را نگاه می‌کنند و می‌بینند این با علی (علیه السلام) رفیق بوده است. اگر با علی (علیه السلام) رفیق بوده، حتماً حبّ علی (علیه السلام) هم در دلش بوده و مُسلم است که این شخص مسائل شرعی را هم رعایت می‌کرده است. حالا این بحث دیگری است که اگر غفلتاً خطاهایی یا لغزش‌هایی از او سر زده چه میشود، که شب آخر بحث می‌کنیم.

* حبّ علی (علیه السلام) در ابعاد گوناگون انسانی، چه بُعد اعتقادی و چه بُعد نفسانی و چوارحی، نقش سازندگی دارد.

- [۱]. وسائل الشیعة ۲۰ ۱۵۴
- [۲]. سوره مبارکه مائده، آیه ۵۱
- [۳]. سوره مبارکه انعام، آیه ۷۰
- [۴]. بحار الأنوار ۷۴ ۱۸۰
- [۵]. غررالحکم ۴۱۶
- [۶]. غررالحکم ۴۸۱
- [۷]. بحار الأنوار ۷۴ ۱۶۶
- [۸]. بحار الأنوار ۶۶ ۲۳۸
- [۹]. غررالحکم ۲۰۴
- [۱۰]. بحار الأنوار ۲۷ ۱۴۲



تربیت در محیط رفاقتی: ۶

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ. رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قَالَ: «إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ» [۱]

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به تربیت، یعنی روش رفتاری و روش گفتاری دادن بود. عرض کردیم به طور غالب و معمول، انسان در چهار محیط خانوادگی، آموزشی، رفاقتی و شغلی روش می‌گیرد و ساخته می‌شود. فضای پنجگمی هم حاکم بر این چهار محیط است که - انشاءالله- آن را بعداً بحث میکنیم. بحث ما در مورد محیط رفاقتی بود. جلسات گذشته عرض کردم در بین این محیطها، آن محیطی که نقش قوی و اساسی دارد، چه نقش سازندگی و چه نقش تخریبی، محیط رفاقتی و دوستی است.

آخر جلسه گذشته در باب دوستیابی عرض کردم که انسان ابتدا باید شخصی را که می‌خواهد با او پیوند محبتی، دوستی و رفاقتی برقرار کند، در روابط گوناگون بیازماید؛ نه اینکه بعد از آنکه دوستی و محبتی برقرار شد بخواهد ببیند دوستش در ابعاد گوناگون اعتقادی، اخلاقی و عملی چگونه است؛ چون وقتی محبت آمد، مانع میشود که انسان درباره محبوبش مطلبی بشنود یا ببیند. روایتی هم از پیغمبر اکرم خواندم که فرمودند محبت انسان را هم کور می‌کند و هم کر می‌کند. لذا در روایات گذشته مسأله «اختبار قبل از اختیار رفیق» مطرح بود. جهتش را هم ذکر کردم.

غیرت مذمومه، آفت اختیار بی‌اختبار رفیق

اما این جلسه می‌خواهم این مطلب را عنوان کنم که تنها ضرر و زیان عدم اختبار و بی‌حساب پیوند رفاقتی و محبتی، دوستی کورکورانه و ندیدن عیوب رفیقش نسبت به مسائل گوناگون نیست؛ بلکه چیز دیگری در کنارش هست که آن هم برای انسان خطرناک است. آن مسأله خطرناک این است که انسان به یک ردیله اخلاقی به نام «غیرت مذمومه» مبتلا می‌شود. این روایتی هم که اول بحثم می‌خوانم، مربوط به غیرت است. تربیت هم بر محور غیرت است. علمای اخلاق، غیرت را به غیرت ممدوحه، یعنی ستایش شده و غیرت مذمومه یعنی نکوهش شده تقسیم می‌کنند. «غیرت ممدوحه» عبارت است از این که انسان آن چیزی را که عقلاً و شرعاً حراستش لازم است، حفظ و حراست کند. بعد هم عرض کردم که غیرت از محبت نشأت می‌گیرد، یعنی منشأ غیرت، محبت است. مثلاً آدم چون فرزندش را دوست دارد از او حراست میکند. اصلاً تربیت از غیرت شروع می‌شود.

غیرت مذمومه، همان عصبیت و حمیت جاهلیه است

«غیرت مذمومه» عبارت است از این که انسان از کسی یا چیزی که شرعاً و عقلاً حمایتش سزاوار نیست، چه به صورت گفتار و چه به صورت کردار حمایت کند. اسم این را غیرت مذمومه می‌گذارند. در اینجا بحثی تحت عنوان «حمیت» یا «عصبیت» مطرح می‌شود که این عنوان هم در قرآن و هم در روایات ما آمده است و غالباً عند الإطلاق عصبیت، به همین غیرت مذمومه یعنی حمایت از چیزی که شرعاً و عقلاً لازم نیست، منصرف است. اگر در قالب اصطلاحی بریزیم، حمایت از باطل، حمیت و عصبیت است که قرآن این را با قید «حمیت جاهلیه» تعبیر می‌کند. در گذشته یک بحث مستقل تحت این عنوان کرده‌ام.

عصبیت، از ردائل قوه غضبیه است

این را تذکر می‌دهم که غیرت ممدوحه از فضائل نفسانی مربوطه به قوه غضبیه انسان است و غیرت مذمومه از ردائل اخلاقی در ارتباط با قوه غضبیه است؛ یعنی در بحث قوای انسانی، می‌گویند قوه غضبیه ردائلی دارد و فضائلی دارد. یکی از فضائلش، غیرت ممدوحه است و یکی از ردائلش غیرت مذمومه است که از آن به حمیت و عصبیت تعبیر می‌شود. اگر انسان قبل از آنکه شخصی را در روابط اعتقادی، اخلاقی و عملی بیازماید، با او رابطه رفاقتی برقرار کند، رشته محبت ایجاد می‌شود و اینجا غیر از اینکه نمی‌تواند عیوب او را بشنود و ببیند، به بدتر از اینها مبتلا می‌شود و جایی که نباید از او حمایت کند، حمایت می‌کند. چرا؟ چون رفیقش است. چون رفیقش است، دیگر کور و کر است و نمی‌بیند که آیا عملی که دوستش انجام می‌دهد یا حرفی که می‌زند حق است یا باطل. این حمایت، از ردائل نفسانی است. بدانید اگر انتخاب رفیق بدون اختبار باشد، کار به اینجا کشیده می‌شود. این هم که گفتم محیط رفاقت، در روابط انسان محیط خیلی حساسی است به این دلیل است که بسیاری از معاصی از اینجا نشأت می‌گیرد.

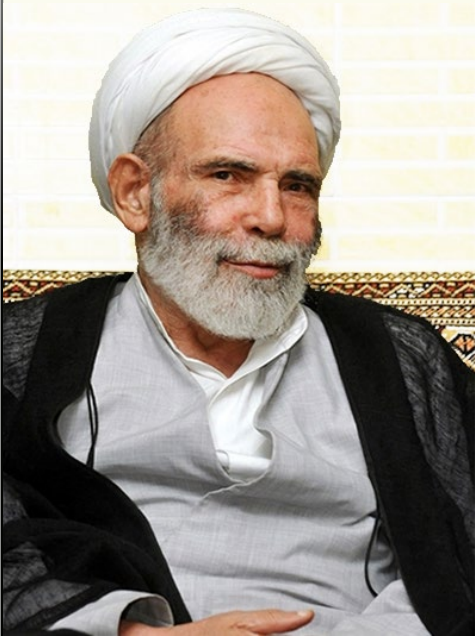
نکوهش غیرت مذمومه در آیات

این غیرت مذمومه، هم در قرآن و هم در روایات ما نکوهش شده است. در قرآن در باب صلح حدیبیه است که این آیه شریفه در سوره فتح نازل شد: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ». کفار در دلشان حمیت جاهلیه را قرار دادند. خدا هیچ‌وقت حمیت جاهلیه در دل کسی نخواهد گذاشت. برای کفار هم می‌گوید

تربیت در محیط رفاقتی

* حمایت از باطل، حمیت و عصبیت است که قرآن این را با قید «حمیت جاهلیه» تعبیر می‌کند.

* با او رابطه رفاقتی برقرار کند، رشته محبت ایجاد می‌شود و اینجا غیر از اینکه نمی‌تواند عیوب او را بشنود و ببیند، به بدتر از اینها مبتلا می‌شود و جایی که نباید از او حمایت کند، حمایت می‌کند. چرا؟ چون رفیقش است. چون رفیقش است، دیگر کور و کر است و نمی‌بیند که آیا عملی که دوستش انجام می‌دهد یا حرفی که می‌زند حق است یا باطل. این حمایت، از ردائل نفسانی است.



آنها خودشان در دل خودشان، حمیت جاهلیه را قرار دادند؛ اما از این طرف در مورد مؤمنین میفرماید: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى». [۲] خدا بر قلب پیامبرش و مؤمنین آرامش نازل کرد. تعبیر «حَمِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةِ» هم که می‌فرماید، یعنی نرفت تحقیق کند، فکر کند و شعورش را به کار بیندازد و بعد این حمیت و غیرت را در دل خودش قرار دهد؛ بلکه بدون اختیار او را به دوستی گرفت.

نکوهش غیرت مذمومه در روایات

در روایتی از پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است که فرمودند: «مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ عَصَبِيَّةٍ بَعَثَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَعْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ». [۳] هر کس در قلبش ذره‌ای عصبیت باشد، خداوند در روز قیامت او را با اعراب جاهلیت مبعوث می‌کند. حضرت دوباره «قلب» را مطرح می‌کند؛ چون این پیوند، پیوند درونی است؛ اما یک پیوند درونی حساب نشده‌ است. اینجا تعبیر به عصبیت عند الإطلاق است. یعنی مرادشان همان غیرت مذمومه است.

روایت زیاد داریم. روایتی از امام صادق (علیه‌السلام) است که فرمودند: «مَنْ تَعَصَّبَ عَصَبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِعَصَابَةٍ مِنْ نَارٍ». [۴] یا از امام ششم (علیه‌السلام) است که از پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نقل می‌فرمایند: «مَنْ تَعَصَّبَ أَوْ تَعَصَّبَ لَهُ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ». [۵] دو طرفه می‌فرماید نه یک طرفه. اگر کسی نسبت به رفقش تعصب به خرج دهد، به این معنا که از او حمایت باطل کند و رفقش هم به این حمایت راضی باشد، هر دوی اینها آن ریسمان ایمانی که بر گردن دلشان هست را باز کرده‌اند و از زمره مؤمنین حقیقی خارج شده‌اند. یعنی تنها نه آنکه تعصب به خرج داده، بلکه آن کسی هم که برای او تعصب شده و لذت آن را برده، هر دو از زمره مؤمنین حقیقی خارج می‌شوند.

تأثیر عصبیت‌های جاهلانه بر رفتار و گفتار

در باب عصبیت یا حمیت، یک معنایش که تا به حال بحث کردیم از نظر قلبی و درونی است؛ اما یک‌وقت هست که این غیرت مذمومه به بیرون ترشح می‌کند. بیرون که بیاید، حمایت رفتاری و گفتاری شروع می‌شود و اینجا است که دیگر گناهان شروع می‌شود. تا وقتی که صرفاً راجع به درون بود، ریسمان ایمان از گردش گسسته می‌شود؛ یعنی این رذیله با ایمان سر سازگاری ندارد. اما وقتی که از او گفتار و کردار پیش می‌آید به بیرون تراوش میکند.

روایتی هست از امام زین‌العابدین (علیه‌السلام) که ایشان عصبیت را تعریف می‌فرمایند: «سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنِ الْعَصَبِيَّةِ»؛ از حضرت در مورد عصبیت سؤال کردند. «فَقَالَ الْعَصَبِيَّةُ الَّتِي يَأْتُمُّ عَلَيْهَا صَاحِبُهَا». فرمودند مراد از عصبیت مذمومه آن عصبیتی است که شخصی که آن عصبیت را داشته باشد، گناهکار می‌شود. به این صورت که: «أَنْ يَرَى الرَّجُلُ شِرَارَ قَوْمِهِ خَيْرًا مِنْ خِيَارِ قَوْمِ آخِرِينَ». یعنی کارش به اینجا می‌کشد که شِرار قومش را از خوبان قوم‌های دیگر بهتر می‌داند! تا می‌رسد به اینجا که «وَلَكِنَّ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ أَنْ يُعِينَنَّ قَوْمَهُ عَلَى الظُّلْمِ». [۶] یعنی آن‌وقت این عصبیت به بیرون هم تراوش می‌کند و می‌آید قومش را در ظلم اعانه و یاری میکند. چه اعانه گفتاری باشد و چه رفتاری باشد.

اینکه گفتیم در این محیط‌های چهارگانه، این محیط رفاقت برای انسان خیلی سرنوشت‌ساز است، دلیلش این است که اثر آن این‌گونه است که اگر انتخاب رفیق و دوست بی‌حساب باشد، انسان را کور و کر می‌کند و بدتر اینکه از او حمایت می‌کند و به وادی عصبیت، یعنی غیرت مذمومه کشیده می‌شود.

حمیت، از جنود جهل

در باب عقل و جهل در کافی هست که دارد: «الْإِنصَافُ وَضِدُّهُ الْحَمِيَّةُ». [۷] تقابل را بین انصاف و حمیت مطرح می‌کند. من اینها را قبلاً بحث کرده‌ام و الآن هم جای بحثش نیست. می‌خواستم این نکته را بگویم که حضرت انصاف را از جنود عقل می‌داند، اما حمیت را از جنود جهل می‌شمارد؛ یعنی انصاف از عقل نشأت می‌گیرد و حمیت از جهل نشأت می‌گیرد. اینکه می‌گویند قبل از آنکه می‌خواهی با کسی رفاقت کنی، ابتدا او را در روابط گوناگون اختیار کن و بعد با او طرح محبت بریز و به عنوان رفیق انتخابش کن، دلیلش این است که اگر این کار را نکنی آخر سر چه به صورت گفتاری و چه رفتاری معین ظلم خواهی شد.

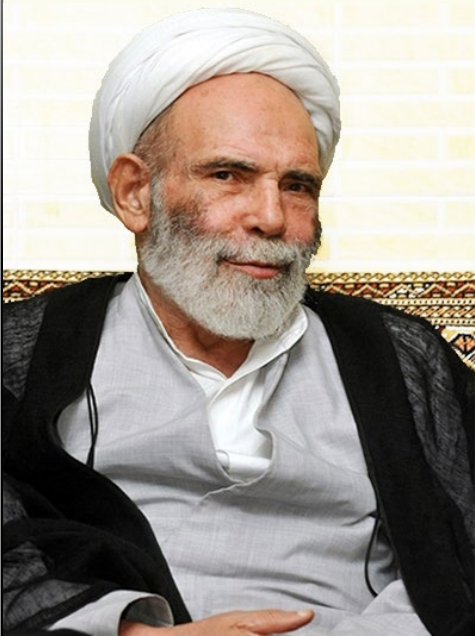
این در محیط شخصی بود که مطرح کردیم. فرض کنید زید می‌خواهد با عمرو رفاقت کند، می‌خواهد انتخابش کند، باید قبل از انتخاب برود از نظر ابعاد گوناگون اعتقادی و اخلاقی و رفتاری‌اش تحقیق کند، ببیند چگونه است. در اینجا او می‌فهمد که چه چیزش درست است، چه چیزش نادرست است. برای اینکه هنوز به آن صورت کور و کر نشده است. اما اگر منشأ انتخابش، جهل باشد، کور و کر می‌شود و حمیت و عصبیت جاهلی پیدا می‌کند. حالا چه طرف مقابلش شخص باشد و چه گروه باشد.

گروه‌گرایی و حزب‌بازی، از مصادیق حمیت جاهلیه

این خودش بحثی است که تحت عنوان «گروه‌گرایی» مطرح است. آنجا می‌گویند رفاقت و دوستی، اینجا می‌گویند «گروه‌گرایی». حالا این اجتماع، گاهی بر محور خانواده است، که در روایات اسم آن را عشیره و قوم می‌گذارند که حضرت فرمود: «أَنْ يَرَى الرَّجُلُ شِرَارَ قَوْمِهِ خَيْرًا مِنْ خِيَارِ قَوْمِ آخِرِينَ». گاهی هم بر محور گروه‌هایی است که به قول ما جنبه‌های اعتباری دارد و - نعوذ بالله - حزبی و حزب‌بازی است. لذا باید گفت:

تریت در محیط رفاقتی

* مراد از عصبیت مذمومه آن عصبیتی است که شخصی که آن عصبیت را داشته باشد، گناهکار می‌شود. به این صورت که کارش به اینجا می‌کشد که شِرار قومش را از خوبان قوم‌های دیگر بهتر می‌داند! تا می‌رسد به اینجا که این عصبیت به بیرون هم تراوش می‌کند و می‌آید قومش را در ظلم اعانه و یاری میکند. چه اعانه گفتاری باشد و چه رفتاری باشد.



«اللهم العن غير حزب الله»؛ چون «حزب الله واقعی»، اجتماعشان بر محور ایمان است و جنبه حقیقی دارد و اعتباری نیست. بر خلاف سایر گروه‌گرایی‌ها و حزب‌گرایی‌هایی که انسان را کور و کر می‌کند و بعد هم حمایت‌های حساب نشده و جاهلانه پیش می‌آید.

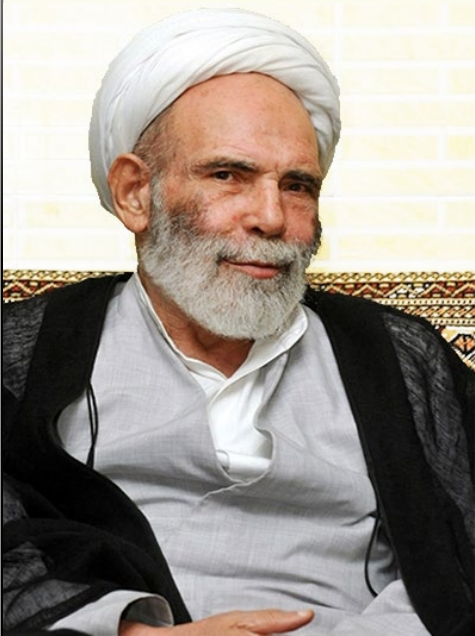
مبارزه امام حسین(علیه‌السلام) با عصبیت‌های جاهلیه

حالا که بحث به اینجا رسید - انشاءالله - اگر موفق شوم، دهه عاشورا در مورد مبارزه امام حسین(علیه‌السلام) با این عصبیت جاهلیه قومیه و غیر آن صحبت می‌کنم. چون من سال‌ها است که محور بحثم در دهه عاشورا، ابعاد گوناگون قیام امام حسین(علیه‌السلام) است و یکی از اساسی‌ترین ابعاد حرکت حسین(علیه‌السلام) مبارزه با عصبیت جاهلیه قومیه و غیر آن بود.

۱. وسائل‌الشیعه ۲۰ ۱۵۴ ۷۷
۲. سورة الفتح آیه ۲۶
۳. بحار الأنوار ۷۰ ۲۸۴
۴. بحار الأنوار ۷۰ ۲۹۱
۵. بحار الأنوار ۷۰ ۲۹۱
۶. بحار الأنوار ۷۰ ۲۸۸
۷. الکافی ۱ ۲۰

تربیت در محیط رفاقتی

* «اللهم العن غير حزب الله»؛ چون «حزب الله واقعی»، اجتماعشان بر محور ایمان است و جنبه حقیقی دارد و اعتباری نیست. بر خلاف سایر گروه‌گرایی‌ها و حزب‌گرایی‌هایی که انسان را کور و کر می‌کند و بعد هم حمایت‌های حساب نشده و جاهلانه پیش می‌آید.



تربیت در محیط رفاقتی: ۷

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ. رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قَالَ: «إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ» [۱۱۸]

تربیت در محیط رفاقتی

مروری بر مباحث گذشته:

بحث ما راجع به تربیت به معنای روش رفتاری و گفتاری دادن بود. عرض کردم انسان معمولاً در چهار محیط ساخته می‌شود که هم ممکن است نقش سازندگی و هم نقش تخریبی روی انسان داشته باشد. اولین محیط محیط خانوادگی است؛ دومین محیط، به طور متعارف محیط آموزشی است؛ محیط سوم، محیط رفاقتی است و محیط چهارم، محیط شغلی است. فضای پنجمی هم داریم که حاکم بر این چهار محیط است.

در گذشته بحث ما نسبت به محیط سوم، یعنی محیط رفاقتی بود. عرض کردم محیط رفاقتی، نقش اساسی در اثرگذاری روی انسان دارد و نقشش نسبت به آن دو محیط گذشته قوی‌تر است؛ حتی گاهی نقش محیط آموزشی و محیط خانوادگی را خنثی می‌کند، یعنی اگر محیط خانوادگی و آموزشی خوب بود و محیط رفاقتی، محیط مناسبی نبود، تمام آن ساخته‌ها را تخریب می‌کند. اثرگذاری محیط رفاقتی خیلی قوی است.

بحثمان به اینجا رسید که انسان در باب انتخاب رفیق، باید «إختبار قبل الإختخاب» داشته باشد. یعنی شخصی را که می‌خواهد با او علقه دوستی برقرار کند، بیازماید که از آن به دوست‌یابی تعبیر کردم. در معارف ما این مسأله وجود دارد که انسان وقتی می‌خواهد با شخصی دوست شود، باید او را در سه رابطه عقلی، نفسی و عملی بیازماید و امتحان کند؛ یعنی از نظر اعتقادی، از نظر نفسانی که عبارت از شهوت و غضب است و از نظر عملی او را بیازماید. ببیند که آیا این شخص افسارگسیخته است، یا مهار انسانیت و شرع دارد؛ مرز را رعایت می‌کند یا نه. از نظر عملی، لایابالی‌گری و بی‌بند و باری میکند یا متدین است. همه این‌ها را بحث کردم و آیات و روایاتشان را هم خواندم.

جهت این اختبار را هم عرض کردم این است که وقتی انسان رابطه تنگاتنگ نسبت به افراد پیدا کند، محبت و دل بستگی ایجاد میشود و این دل بستگی، گاهی برای انسان نقش حیاتی دارد و گاهی بر عکس؛ چون وقتی دل بستگی آمد، انسان نسبت به رفیق هم کور می‌شود و هم کر می‌شود. قبل از آنکه کور و کر شوی، برو ببین چه عیوبی دارد، قبل از آنکه کور و کر شوی، یعنی دل بستگی پیدا کنی او را بیازما. آزمایش باید قبل از دل بستگی باشد.

شرایط زمانه و دوستی

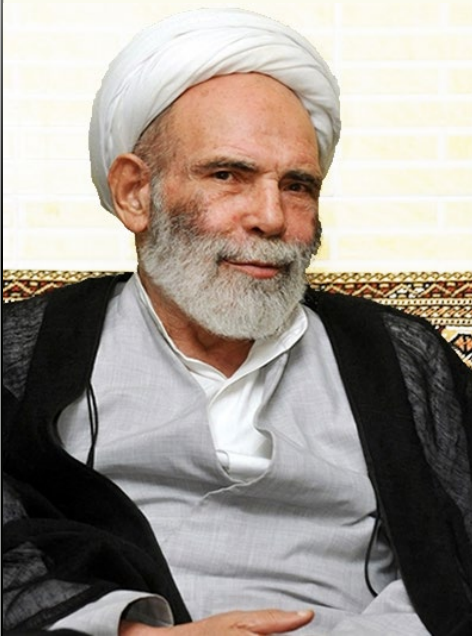
روایتی از امام صادق (صلوات‌الله‌علیه) است که تعبیر ایشان به خصوص در ارتباط با مسأله شرایط زمانی است؛ در روایت دارد که حضرت فرمودند: «إِذَا كَانَ الزَّمَانُ زَمَانَ جَوْرٍ وَ أَهْلُهُ أَهْلٌ غَدْرٌ فَالطَّمَانِيَّةُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ عَجْزٌ» [۲] یعنی اگر زمان، زمان جور بود و مردم هم اهل نیرنگ بودند اعتماد به افراد از روی ناتوانی است.

حضرت مسأله شرایط زمانی را مطرح می‌کند و می‌فرماید اگر زمانه طوری است که اولاً مرزشناسی کنار رفته است، جائز یعنی مرزشکن، نه مرز انسانی را رعایت می‌کنند و نه مرز الهی را، «إِذَا كَانَ الزَّمَانُ زَمَانَ جَوْرٍ» و ثانیاً «وَ أَهْلُهُ أَهْلٌ غَدْرٌ» جو غالب در جامعه فریب‌کاری، حقه، نیرنگ و غدر شده است و در اجتماع فریب غلبه دارد که گاهی هم تعبیر به زرنگی می‌کنند، می‌گویند: فلانی خیلی زرنگ است چون خوب سر مردم کلاه می‌گذارد، واقعاً اینکه در روایات می‌گویند منکر به معروف و معروف به منکر تبدیل می‌شود، اتفاق می‌افتد. در این شرایط «فَالطَّمَانِيَّةُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ عَجْزٌ» با هر کس رابطه برقرار کنی بعد هم به او اعتماد کنی، دلیل بر ناتوانی تو است. آدم توانا هیچ وقت اینطور نیست، می‌رود تحقیق می‌کند، آن شخص را در سه رابطه اعتقادی، نفسانی و عملی زیر نظر می‌گیرد. توجه میکند مسائل اعتقادی و بینش‌اش چگونه است؟ آیا با بینش‌های صحیح و با معیارهای صحیح هم‌سو است؟ همچنین از نظر نفسانی، افسارگسیخته است یا نه؟ از نظر عملی لایابالی است یا نه، شخصی است که مرزشناس است؟ انسان باید در این سه رابطه اختبار داشته باشد، اختبار یعنی آزمایش.

زمان‌های آزمودن دوست

ما در باب آزمایش روایاتی داریم که این‌ها را مطرح خواهیم کرد، یک سنخ نشانه‌های خوبی هم هست که در روایات داریم. مثلاً در روایتی از علی (علیه‌السلام) است که فرمودند: «فِي الشَّدَةِ يُخْتَبَرُ الصَّدِيقُ» [۳]. کجا می‌توانی بفهمی چه کسی دوست تو است؟ در گرفتاری‌هایی که برای تو پیش می‌آید. در روایت دیگری از علی (علیه‌السلام) است که فرمودند: «عِنْدَ زَوَالِ الْقُدْرَةِ يَنْتَبِهُ الصَّدِيقُ مِنَ الْعَدُوِّ» [۴]، در هنگام زوال قدرت یعنی زوال توانایی، آنجا می‌فهمی چه کسی رفیق تو است، چه کسی رفیق تو نیست. این چیزی است که در خودمان هم مطرح است، در مسائل اجتماعی‌مان هم مطرح است که آیا این شخص فقط در سراء و شادی با بنده است، یا در سراء هم با بنده است؟ این‌ها نشانه‌های خوبی است، ولی خیال نکنید که تمام‌اش همین است.

محبت یعنی دل بستگی و تسلیم



بحتم راجع به آزمایش بود، شما باید دوستت را پیش از انتخاب بیازمایی. یعنی تا وقتی شخص امتحانش را خوب پس نداده است، دل بستگی به او بی جا و اشتباه است. مکرر گفتم که مقدس ترین و ارزشمندترین بُعد وجودی انسان، دل و قلب انسان است که از عقل هم بالاتر است. قلب از نظر ارزشی بالاتر از عقل است، لذا ایمان را هم در ارتباط با قلب مطرح می کنند، یعنی اگر کارکرد عقل در قلب منعکس شود اینجا است که ارزش پیدا می کند و الا ارزشی ندارد.

می خواهم بگویم کار قلب اصلاً دل بستگی است، ایمان دل بستگی به خدا است. اینکه خیلی تأکید شده است که ابتدا طرف را بیازمای، برای این است که وقتی دل بستگی آمد مثل این است که انسان یک نوع تسلیم شدن پیدا می کند. مثل قضیه ایمان است که دل بستگی به خدا است، این منشأ می شود که انسان رضا به رضای الهی دهد، تسلیم او شود، به او توکل و اعتماد کند. در رفاقت هم همینگونه است، چون دل بستگی است تسلیم و رضا را در پی دارد، لذا در روایت تعبیر طمأنینه داشت.

سبب و محور محبت

در معارفمان یک بحث دقیق تری راجع به رفاقت و دوستی داریم، بالاتر از آنچه که گفتیم و آن اینکه حالا من رفتم کسی را امتحان کردم، دیدم آدمی است که او از نظر نفسانیات و شهوت افسارگسیخته نیست، غضبش افسارگسیخته نیست و کلاً انسان مرزشناس است، از نظر کارها و اعمال بیرونی اش آدم لابلالی نیست، آدم بی بند و باری نیست، چه بسا دیگران بگویند: آدم متدینی هم هست و از نظر شرعی رعایت جهات شرعی را هم می کند، آیا این دیگر آدم خاطر جمعی است؟ آیا اگر من با این رفاقت کنم دلهره ای ندارم که در ربط با امور مالی و آبرویی ام، کلاه سرم میگذارد یا از من کلاهبرداری میکند؟ چون از این دو حال خارج نیست. این همان تعبیری است که امام صادق (علیه السلام) کردند که زمان، زمان جور باشد و مردم اهل غدر باشند، وضع چنین خواهد بود. در روابط گوناگون اجتماعی، مادی و دنیایی آدم مورد اعتماد و اطمینان است و چه بسا از آنهایی هم نیست که فقط در سزاء با من باشد، از آن کسانی نیست که در رفاقت بی وفا باشد.

البته این جهاتی که گفتم، همه مزیت است که «فی الشده یختبر الصدیق» نشانه های خوبی هم هست. اما بحث در این است که آیا همین کافی است یا نه؟ نگاه کنید گام به گام پیش آمدیم. آیا کافی است که من با او رفیق شوم یا نه؟ جواب این است که در یک بُعد بله و در یک بُعد نه. مهم آن بُعد نفی است. در بعد نشئه دنیایی چنین آدمی برای رفاقت خوب است. روایت ما هم اشاره دارد در این نشئه خوب است. اما درستی صد درصدی این حرف هم محل حرف است.

«دوست خوب» اما بی فایده!

اما بُعد نفی؛ حالا می گویم چرا از یک بُعد خوب نیست، چون ما گفتیم رابطه تنگاتنگ منشأ محبت می شود. خود محبت یک علت و سبب می خواهد، درست است این رابطه محبت را می آفریند، اما سبب خود محبت چیست؟ از چه چیز این خوش است؟ برای چه خوش آمد؟ اینها دو مورد است. از چه چیز این خوش آمد؟ چون مال مردم خور نیست. برای چه خوش آمد؟ مهم این دومی است. اگر برای این خوش آمده که در زندگی دنیایی سر تو کلاه نمی گذارد، خاطرت جمع است که مال تو را نمی خورد، آبروی تو را نمی برد، اینها چیزهای بدی نیست، همه خوب است. اما اگر محبت برای این است، این محبت در بُعد معنوی و الهی ارزش ندارد.

اینها عین معارف ما است که اگر سبب رفاقت مسائل مادی است یعنی منشأ محبت، مادیت است، این محبت ارزش ندارد. علتش را هم در روایات بیان کرده اند، روایت از علی (علیه السلام) است که فرمودند: «ود أبناء الدنیا ینقطع لإنقطاع سببه و ود أبناء الآخرة یدوم لدوام سببه [۵]» اگر سبب محبت به این شخص مادیت بود، مادیت از بین می رود، این رفاقت فقط به درد زندگی دنیا می خورد، منشأ آن هم امور مالی بود، مال هم که همیشه نیست. شما در برزخ یا نشئه قیامت که می روی، خانه و زندگی و پول و اینها را همه را دنبال خودت میبری؟ بعد هم می گویی رفیقم مال را نمی خورد؟! آنجا کلاه سرم نمی گذارد یا نه؟! باید یک سببی مطرح کنی و آن را محور قرار دهی که قطع شدنی نباشد، جاودانه باشد، همیشگی باشد، این رفاقت و محبت محدود به نشئه نشود. دنیا، برزخ و آخرت نداشته باشد.

کدام دوستی، جاودانه است؟

در روایات داریم که کدام سبب است که هیچ وقت از بین رفتنی نیست، من در گذشته هم اشاره داشتم. روایتی از علی (علیه السلام) است که فرمودند: «من لم تکن مودته فی الله فأحذره کل مودة مبنیه علی غیر ذات الله ضلال و الإعتماد علیها محال» [۶]، بین سبب محبت چیست؟ اگر دیدی خدا نیست، دوستیات ارزش و دوامی ندارد. مثل اینکه علی (علیه السلام)، قانون عقلی پیش کشیده است که هر رفاقتی بر محور غیر خدا گمراهی است و اعتماد به آن محال است.

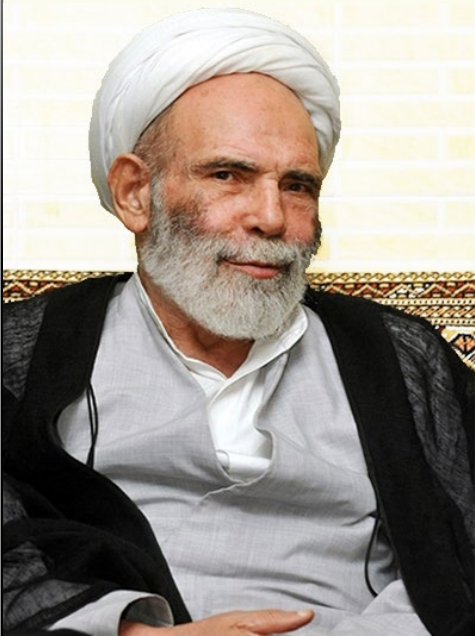
ما روایات متعدده در باب حبّ فی الله و بغض فی الله داریم، آنهایی که اهلش هستند می دانند که آن روایات چه می خواهند بگویند. یعنی دوستی و دشمنی بر محور خدا باشد. با فلانی رفیقم؛ چون آدم مورد اعتمادی است و کذا و این حرفها، از نظر زندگی دنیایی به من ضرر نمی زند، نفع هم به من می رساند. با این دشمنم؛ برای اینکه این کمک نمی کند. همه این حرفها بر محور دنیا است.

اگر از این منظری که من گفتم، توجه کنید می بینید یک بُعد این حبّ هیچ ارزشی ندارد. آن حتی ارزشمند است

تریت در محیط رفاقتی

* تا وقتی شخص امتحانش را خوب پس نداده است، دل بستگی به او بی جا و اشتباه است.

* اینها عین معارف ما است که اگر سبب رفاقت مسائل مادی است یعنی منشأ محبت، مادیت است، این محبت ارزش ندارد.



که دوام داشته باشد، محورش چیزی باشد که دائم و زوال ناپذیر است. در میان تمام موجودات نیز آن کسی که زوال نمیپذیرد، الله تعالی است. لذا این حب و این دوستی جاودانه است، در هیچ نشیب و فرازی از بین نمی‌رود.

دوستی برای خدا

در گذشته اگر یادتان باشد راجع به شفاعت در قیامت، راجع به مؤمنین ذیل آن آیه شریفه «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» [۷] به این معنا اشاره کردم که غیر متقین در قیامت دشمن میشوند. با مرگ تمام پیوندها قطع می‌شود، یعنی وقتی انسان از این دنیا رفت، تمام این پیوندها و علاقه‌ها قطع می‌شود، اما یک پیوند می‌ماند، آن پیوندی که بر محور الله تعالی باشد باقی میماند؛ لذا ما در بحث رفاقت می‌بینیم که تأکید میکنند مراقب باش رفیقت را برای خدا دوست داشته باشی، نه برای خودت.

یک وقت هست تو را برای خودم می‌خواهم، یک وقت تو را برای خدا می‌خواهم، این‌ها فرق می‌کند. این‌هایی که اینجا هست برای خودم است؛ این‌ها خوب است نه اینکه بد باشد، روایتش را هم خواندم. چون این رفیق در سختیها کمک میکند، کلاه سرم نمی‌گذارد، همه چیزهایش درست است. اما این دلایل برای انتخاب دوست، معنایش این است که من دوست را برای خودم می‌خواهم؛ چون به من ضرر نمی‌زنی، نفع هم به من می‌رسانی. در دنیا بهتر از این رفیق می‌خواهی؟

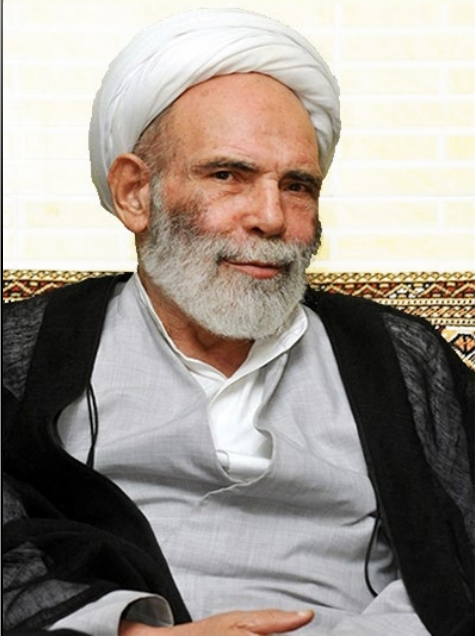
متأسفانه همه ما در باب رفاقت عینک مادیت به چشمانمان داریم. می‌خواستیم این را بگوییم که رفیق را باید برای خدا بخواهم و خدا محور دوستی ما باشد. لذا آنجایی که داری اختیار می‌کنی، آزمایش می‌کنی، همه این‌ها سر جای خودش، اما دست آخر، چون می‌خواهم با او پیوند درونی ببندم، باید این دوستی پیوند برای خدا باشد. این مهم است.

آیا کافی است که من با کسی رفیق شوم که اهل دوز و کلک نیست، دنبال مال و مقام من هم نیامده و خیالم از او راحت است؟ آیا اینها کافی است که من با او دوست شوم یا نه؟ جواب این است که در یک بُعد بله و در یک بُعد نه. مهم آن بُعد نفی است. در نشئه دنیا چنین آدمی برای رفاقت خوب است. روایت‌هایی هم داریم که خوبی این دوستی را در دنیا تأیید می‌کند. البته صحت و درستی صد درصدی این حرف هم محل حرف است که چنین آدمی در دنیا کاملاً مورد اعتماد است. اما نکته ظریفی که در روایات هم به آن اشاره شده، مطلب دیگری است؛ غیر از اینها، یعنی دوستی را با ملاحظات دیگری مفید و سودمند می‌داند.

- [۱] وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۵۴
- [۲] بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۳۹
- [۳] غرر الحکم، ص ۴۲۴
- [۴] غرر الحکم، ص ۴۲۴
- [۵] غرر الحکم، صص ۱۳۷ و ۴۱۷
- [۶] غرر الحکم، ص ۴۲۳
- [۷] سوره مبارکه زخرف، آیه ۶۷

تریت در محیط رفاقتی

* رفیق را باید برای خدا بخواهم و خدا محور دوستی ما باشد. لذا آنجایی که داری اختیار می‌کنی، آزمایش می‌کنی، همه این‌ها سر جای خودش، اما دست آخر، چون می‌خواهم با او پیوند درونی ببندم، باید این دوستی پیوند برای خدا باشد. این مهم است.



تربیت در محیط رفاقتی: ۸

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.
رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) قَالَ: «إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ» [۱]

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به تربیت به معنای روش رفتاری و گفتاری دادن، بود و گفته شد که انسان به طور معمول در چهار محیط، روش می‌گیرد؛ محیط خانوادگی، آموزشی، رفاقتی و شغلی. البته عرض کردم که فضای پنجمی هم وجود دارد که حاکم بر همه آنها است و ما در آینده به آن می‌رسیم. بحث ما راجع به محیط رفاقتی بود. گفتیم که اثرگذاری محیط رفاقتی بر روی انسان، در ابعاد گوناگون وجودی از همه محیط‌های بیشتر است. یعنی چه در بعد اعتقادی، چه نفسانی، چه جوارحی و در بعد اعمال ظاهری اثرگذارترین محیط است. لذا این محیط نقش اساسی دارد؛ هم در بعد سازندگی انسان و هم در بعد تخریبی. در ادامه بحث وارد این مسأله شدیم که جهت قوت تأثیرگذاری چیست؟ گفتیم رابطه تنانگ، مورث محبت است و دوستی از آنجایی که یک رابطه تنگاتنگ است، موجب پیدایش محبت شده و محبت نیز انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و به آدمی روش می‌دهد.

محور محبت‌ها

بحثمان در جلسه گذشته به اینجا رسید که محبت، خودش محور می‌خواهد و دلیلی خاصی موجب می‌شود که انسان از چیزی یا کسی خوشش بیاید. محور محبت در انسان، به طور کلی یا یک امر مادی است و یا یک امر معنوی است. لذا ما وارد این بحث شدیم که محبت پایدار، رفاقت پایدار را در پی دارد. لذا اگر محور رفاقت و دوستی الله تعالی باشد، یعنی محور رفاقت جنبه‌های معنوی باشد، این محبت این پایدار است. اما اگر محور، امور مادی باشد، این محبت ناپایدار است. من روایاتی را نیز در این رابطه مطرح کردم و گفتم که در روایات هم این معنا مطرح شده است.

حتی این پیوند رفاقتی، از نظر قدرت و بُرد، با پیوندهایی که انسان در این عالم دارد، نسبت‌سنجی می‌کنند. در میان پیوندهای انسان با موجودات عالم، نزدیکترین و قوی‌ترین پیوند، به طور معمول و غالب پیوند نسبی است. مثلاً پیوند پدر و فرزند، یک پیوند نسبی است و از قوی‌ترین پیوندها است. اما وقتی که ما در باب محبت وارد می‌شویم، می‌بینیم که اگر پیوندی بر اساس محبت و حول محور دوستی ایجاد شود، از پیوند نسبی هم اقوی می‌شود و بُردش نیز بیشتر خواهد بود. علی (علیه‌السلام) در روایتی پیرامون دوستی و پیوندی که محور و سببش «الله تعالی» باشد، می‌فرماید: «المودة لله أقرب نسب» [۲]

حَبِّ اللَّهِ وَ حَبِّ فِي اللَّهِ

ما دو تعبیر در روایاتمان داریم؛ یکی حَبِّ اللَّهِ داریم و یکی حَبِّ فِي اللَّهِ. حَبِّ فِي اللَّهِ یعنی این که من تو را برای خاطر خدا دوست دارم. حَبِّ فِي اللَّهِ یعنی این که من تو را فی سبیل الله و در راه خدا دوست دارم. این دو تفاوت‌هایی با هم دارند، اما هر دو از یک چشمه می‌جوشند. تعبیرات مختلف است، اما یک چیز بیشتر نیست. هر دوی اینها در باب رفاقت، در روایات ما وارد شده است. مجموعه روایات به ما می‌گوید رفاقت‌هایتان لله و فی الله باشد. رابطه‌هایتان با دیگران را، بر این محور تشکیل دهید، چون محور این روابط محبت است و محبت یعنی دل‌بستگی.

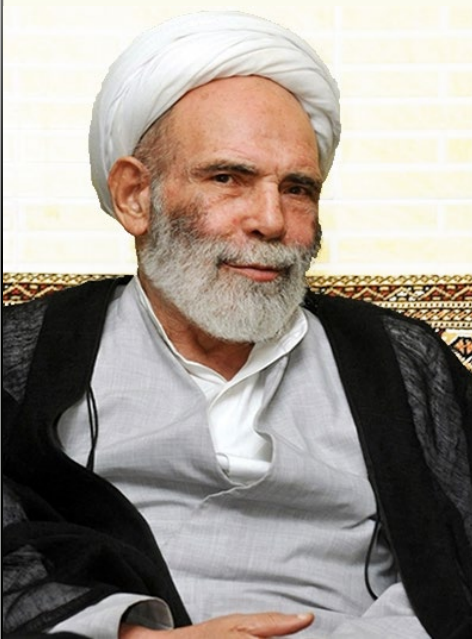
برخوردهای اجتماعی زودگذر است. مثلاً ما با کسی که رفیق نیستیم و به عنوان مشتری در مغازه آمده است، کار داریم ولی دل‌بستگی نداریم. این روابط عادی اجتماعی است. اما در جایی که با کسی رفاقت داریم، مسأله فرق می‌کند. دوستی یعنی جایی که محبت مطرح می‌شود؛ جایی که من می‌خواهم دل‌بستگی درست کنم. اینها را با هم اشتباه نکنید. روایات ما مسأله حَبِّ اللَّهِ وَ حَبِّ فِي اللَّهِ را مطرح می‌کنند، لذا این دو رابطه با هم فرق دارد. آن چه مورد تأکید واقع شده دوستی لله و پیوند فی الله است و این رابطه از پیوند نسبی هم نزدیک‌تر و قوی‌تر است. «المودة لله أقرب نسب».

محکم‌ترین پیوند

تعبیر دیگری در این رابطه وجود دارد که حضرت می‌فرمایند: «المودة في الله اكذب من وشيخ الرجم» [۳]. محبت در راه خدا، محکم‌تر از پیوند نسبی است. «وشیخ» یعنی پیوستگی خویشاوندی؛ یعنی رابطه قوی میان پدر و فرزند، یا مادر و فرزند که به طور معمول قوی‌ترین رابطه است، پیوستگی‌اش از محبت فی الله بیشتر نیست. به عنوان مثال در طول تاریخ خصوصاً در صدر اسلام، بسیار اتفاق افتاده که افرادی اسلام می‌آوردند در حالی که خویشاوندان نزدیکشان با اسلام مخالف بودند. هر چه هم که آنها را نهی می‌کردند و با آنها مبارزه می‌کردند، باز هم دست از پیغمبر بر نمی‌داشتند. این که علی (علیه‌السلام) می‌فرماید دوستی برای خدا و در راه خدا، محکم‌ترین پیوند است، یعنی همین؛ یعنی آنها دوستی برای خدا را بر دوستی پدر و مادر ترجیح می‌دادند و از رسول خدا دست بر نمی‌داشتند. چون حبشان فی الله بود. پس حَبِّ وَ دوستی این‌طور در بینش انسان تأثیر می‌گذارد که

تربیت در محیط رفاقتی

* در میان پیوندهای انسان با موجودات عالم، نزدیکترین و قوی‌ترین پیوند، به طور معمول و غالب پیوند نسبی است. مثلاً پیوند پدر و فرزند، یک پیوند نسبی است و از قوی‌ترین پیوندها است. اما وقتی که ما در باب محبت وارد می‌شویم، می‌بینیم که اگر پیوندی بر اساس محبت و حول محور دوستی ایجاد شود، از پیوند نسبی هم اقوی می‌شود و بُردش نیز بیشتر خواهد بود.



انسان برای دینی که پذیرفته و برایش جا افتاده است، این طور استقامت کند و حتی در برابر خانواده و خویشان خود، بایستد.

اینها اگر دست از پیغمبر بر نمی‌داشتند به خاطر حبّ فی الله بود، وگرنه پیغمبر اکرم هیچ کس را با ابزارهای مادی، به خودش جذب نمی‌کرد. پیغمبر چنین کارهایی نکرده بود و در هیچ‌جای تاریخ هم چنین مطلبی نقل نشده است که پیغمبر کسی را به خودش جذب کند. هم خودش گرسنه بود، هم کسانی که اطرفش بودند؛ سنگ به شکمشان می‌بستند تا جلوی گرسنگی‌شان را بگیرند. یاران حضرت، پیغمبر را لله و فی‌الله دوست داشتند و نسبت به اسلام بینش پیدا کرده بودند، که این طور ایستادگی می‌کردند.

علّت ناپایداری دوستی‌های دنیایی

این روایات نکته‌ای را به ما می‌فهماند که اگر محور دوستی خدا باشد، دوستی دوام پیدا کرده و بسیار محکم خواهد بود. توجه کنید! اینها دو ویژگی متفاوت دوستی برای خدا است؛ یکی از نظر کمی و زمانی است که می‌گوییم دوستی برای خدا دوام و پایداری‌اش بیشتر است و تا قیامت پابرجا خواهد ماند. اما یک بحث هم کیفی است و می‌گوییم دوستی برای خدا و در راه خدا، محکم‌ترین پیوند است. بحث ما در جلسات گذشته در مورد کمیت رابطه‌ها بود که گفتیم اگر محور دوستی امور دنیایی باشد، چون سبب ناپایدار است، رفاقت هم ناپایدار می‌شود؛ «وَدُّ أَبْنَاءَ الدُّنْيَا يَنْقَطِعُ لِانْقِطَاعِ سَبَبِهِ وَدُّ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ يَدُومُ لِدَوَامِ سَبَبِهِ». [۴] انقطاع و دوام، مطرح بود که کدام دوستی پایدار است و کدام ناپایدار است. اما امروز بحث کیفی را مطرح کردیم و گفتیم که روایات می‌فرماید: اگر محور دوستی لله و فی‌الله باشد، این پیوند خیلی محکم خواهد بود، تا جایی که از پیوند خویشاوندی هم محکم‌تر خواهد شد.

معیار ارزیابی دوستی‌ها

من گام به گام پیش می‌روم و مباحثم با یکدیگر ارتباط دارد. حالا ببینیم در معارف ما، از نظر ارزیابی دوستی که آیا فی‌الله هست یا نه چه معیاری مطرح شده است. [۵] از طرفی می‌بینیم که برای چنین دوستی‌ای که بر محور معنویت است، در روایات ارزش بسیاری قائل شده‌اند. ارزش این دوستی‌ها عندالله، ارزش خود این رفاقت‌های فی‌الله، نسبت به باقی صالحات و کارها و اعمالی که انجام می‌دهد، از همه بیشتر است. نفس این رابطه محبتی و دوستی و خود این دل بستگی فی‌الله و لله، در مقایسه با اعمالی که انسان انجام می‌دهد، عندالله ارزش بیشتری دارد.

افضل اعمال، دوستی برای خدا

حالا من روایتی را در همین رابطه می‌خوانم. «أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لِمُوسَى هَلْ عَمَلْتَ لِي عَمَلًا قَطُّ؟» خداوند به موسی گفت آیا تا به حال کاری برای من انجام داده‌ای؟ حضرت موسی که پیغمبر مرسل است، گفت: «قَالَ صَلَّيْتُ لَكَ»؛ برای تو نماز خوانده‌ام. «وَوَضَعْتُ وَتَصَدَّقْتُ وَذَكَرْتُ لَكَ»؛ روزه گرفتم، صدقه دادم و ذکر گفتم. «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَهُ: أَمَّا الصَّلَاةُ فَلَكَ بُرْهَانٌ»؛ خداوند فرمود نمازی که خواندی دلیل این است که تو دین داری و مسلمانی. «وَالصَّوْمُ جَنَّةٌ»؛ روزه هم سپری است که در جهنم نروی. «وَالصَّدَقَةُ ظِلٌّ»؛ صدقه‌هایی هم که دادی برای این است که در روز قیامت زیر سایه‌بان آنها قرار بگیری و از حرارت روز قیامت که می‌گویند چه قدر زیاد است و طولانی، در امان بمانی. «وَالذِّكْرُ نُورٌ»؛ ذکر هم که برای این است که نورانیت پیدا کنی. «فَأَيَّ عَمَلٍ عَمَلْتَ لِي»؛ چه کار برای من کردی؟

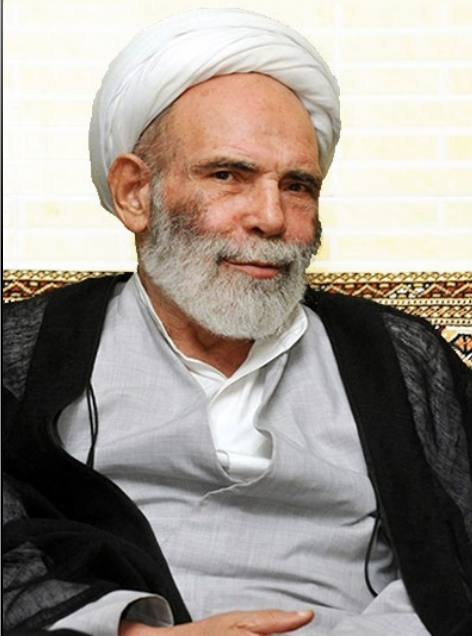
حضرت موسی در پاسخ درماند. «قَالَ مُوسَى ذُلْنِي عَلَيَّ الْعَمَلُ الَّذِي هُوَ لَكَ»؛ عرض کرد خدایا، خودت مرا راهنمایی کن تا من آن را انجام دهم. «قَالَ يَا مُوسَى هَلْ وَالَيْتَ لِي وَلِيًّا»؛ خداوند فرمود ای موسی! آیا پیوند دوستی با دوستان من برقرار کرده‌ای؟ یعنی آیا شده که به خاطر من کسی را دوست بداری؟ رفاقت برای خدا و رابطه برای خدا، عملی است که برای خدا است. قطع رابطه برای خدا هم هست که آن هم باید باشد. «وَوَهْلٍ عَادَيْتَ لِي عَدُوًّا قَطُّ»؛ آیا با کسی به خاطر من قطع رابطه کرده‌ای؟ «فَعَلِمَ مُوسَى أَنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ». [۶] پس موسی دانست که بافضیلت‌ترین عمل، دوستی برای خدا، و جدایی برای خدا است. دقت کنید که تعبیر روایت داشت: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ» بالاترین عمل این است. خیال نکنید که دوستی یک چیز خیلی ساده است! اصلا و ابداً این طور نیست. دوستی برای خدا و دوستی در راه خدا از همه اعمال خیر، برتر است و ارزشش نزد خدای متعال، از همه آنها بالاتر است.

دوستی برای خدا، محکم‌ترین دست‌آویز ایمان

حالا چند روایت می‌خوانم و بعد می‌گویم که سرش چیست که این طور روی آن تأکید شده است. این روایات را هم عامه در منابعشان دارند و هم خاصه. از هر دو طریق نقل شده است که: «رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ». [۷] افضل اعمال همین بود که در روایت قبلی راجع به خطاب به حضرت موسی بود. روایت دیگر دوباره از پیغمبر اکرم: «مَنْ أَوْثَقَ عُرَى الْإِيمَانِ أَنْ تُحَبِّبَ فِي اللَّهِ وَ تُبْغِضَ فِي اللَّهِ». [۸] یکی از محکم‌ترین دست‌آویزهای ایمان، این است که برای خدا دوست بداری و برای او دشمن بداری. در منابع خاصه دارد: «مَنْ أَوْثَقَ عُرَى الْإِيمَانِ»، ولی در عامه نقل می‌کنند: «إِنَّ أَوْثَقَ عُرَى الْإِسْلَامِ أَنْ تُحَبِّبَ فِي اللَّهِ وَ تُبْغِضَ فِي اللَّهِ». [۹] مضمون‌ها یکی است. اختلافشان فقط در همین یک کلمه است. هر دو

تریت در محیط رفاقتی

* یکی از محکم‌ترین دست‌آویزهای ایمان، این است که برای خدا دوست بداری و برای او دشمن بداری.



هم روایت را از پیغمبر نقل می‌کنند. تمام شد. تعبر دیگری هست از پیغمبر اکرم هست که فرمودند: «الْحَبُّ فِي اللَّهِ فِرِيضَةٌ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ فِرِيضَةٌ». [۱۰] یعنی بر روی دوستی برای خدا و دشمنی برای او تأکید شده است.

مراقب دل بستگی‌هایت باش!

حال سؤالی در اینجا مطرح می‌شود که چرا این قدر روی این نوع رابطه تأکید شده است؟ پاسخ این است که چون این رابطه نقش سرنوشت‌ساز دارد. این دوستی و پیوند، یک پیوند سرنوشت‌ساز در ابعاد گوناگون وجودی انسان است. یعنی دل بستگی چه در بعد اعتقادی، چه در بعد نفسانی و چه در بعد عقلی و چه در بعد رفتاری، اعم از کردار و گفتار، تأثیرگذار است. برای همین است که تا این اندازه روی این تأکید می‌کند که مراقب باش رفاقت، دل بستگی و محبتت فی الله و لله باشد. اگر غیر این باشد، برای تو خطرناک است. نعوذ بالله؛ زمانی چشمت باز می‌شود که دیگر راه برگشت نداری.

دل بستگی‌های انسان، ملاک ارزیابی هر شخص

مطلب دیگری در روایات هست که خیلی هم عجیب است؛ تا اینجا سخن از این بود که رفیقت را ارزیابی کن و بعد خود رفاقت را محک بزن و عیارش را بسنج، اما در روایات این نکته را داریم که اگر می‌خواهی خودت را ارزیابی کنی باز هم به رفاقت‌ها و دل بستگی‌هایت نگاه کن! مثلاً من می‌خواهم خودم را بشناسم که آدم خوبی هستم یا آدم بدی هستم؟ شما دل‌تان نمی‌خواهد بفهمید؟ هر کسی می‌خواهد این را بفهمد که خودش آدم خوبی است، یا آدم بدی است؟ یا چه چیزی خودمان را بسنجیم؟ معیار سنجش «خودم» چیست؟ حالا من روایت می‌خوانم تا مسأله روشن شود. در روایتی جابر جعفی که از اصحاب امام باقر (علیه‌السلام) است، نقل می‌کند که حضرت فرمود: «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فَيْكَ خَيْرٌ»؛ اگر می‌خواهی بفهمی که تو از نظر درونی آدم خوبی هستی یا نه، «فَانظُرْ إِلَى قَلْبِكَ»؛ به دلت نگاه کن! «نظر» هم که حضرت می‌فرماید، یعنی «نگاه با دقت» که با رؤیت فرق می‌کند. «فَانظُرْ إِلَى قَلْبِكَ»؛ برو به انتهای دلت، نگاه کن که چه چیزی در آنجا هست. «فَإِنْ كَانَ يَحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يَبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَبَيْكَ خَيْرٌ»؛ اگر در عمق قلبت دیدی که دوستان خدا و کسانی که اهل طاعت خدا هستند را دوست داری و از کسانی هم که گناهکارند و از فرمان الهی سرپیچی می‌کنند، خوش نمی‌آید، بفهم که تو درون خوبی داری. برو و از انتهای دلت خبر بگیر و ببین در آنجا چه خبر است! حضرت برای این که انسان خودش را بشناسد، «دوستی» را مطرح می‌کند. «وَ اللَّهُ يُحِبُّكَ»؛ بدان که خدا هم تو را دوست می‌دارد. «وَ إِذَا كَانَ يَبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يَحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَلَيْسَ فَيْكَ خَيْرٌ»؛ اما اگر دیدی، اهل طاعت و بندگی و کسانی را که با خدا پیوند دارند، دوست نمی‌داری، و برعکس، اهل معصیت را دوست داری، بفهم که در تو خیری نیست و آدم خوبی نیستی، «وَ اللَّهُ يُبْغِضُكَ». [۱۱] و خدا هم از تو بدش می‌آید. حتی معیار ارزیابی خود انسان هم همین است؛ یعنی ببین که آیا حب و بغضت فی الله هست یا نه.

من دو مطلب را از هم جدا کردم؛ دقت کنید! گاهی می‌خواهیم دوستی و رفاقت را ارزیابی کنیم، این مطلبی بود که در ابتدای بحث گفتیم. اما اگر می‌خواهی خودت را ارزیابی کنی و ارزش خودت را بفهمی، راه این است. در اینجا بحث این است که می‌خواهم خودم را ارزیابی کنم. حضرت می‌گوید: خودت را نیز با همین دوستی ارزیابی کن! من جداسازی کردم و امیدوارم که ان شاء الله، مطلب روشن شده باشد.

رفیقی برگزین که با پیچت شود!

لذا من بحث را به یک جنبه ظاهری می‌کشم که انسان در روابط اجتماعی خود، خودش تشخیص می‌دهد که چرا با یک نفر رفاقت دارد و چرا با دیگری رابطه را قطع کرده است. این طور نیست که انسان تشخیص ندهد. گفتیم که آدم پیش از انتخاب باید اختیار کند که آیا طرف مقابل مهارت‌گسیخته است یا قید عقل و شرع دارد. حال که اختیار کردیم و دیدیم که مثلاً آدم متدینی است اما پاپیج می‌شود، باید ببینیم که برای خدا با او رفاقت می‌کنیم یا نه! مثلاً تا من می‌آیم حرفی بزنم، می‌گوید: پشت سر مردم حرف نزن! این کار حرام است عزیز من! تا می‌خواهم کاری انجام دهم، سنگ جلوی پایم می‌اندازد، ولی سنگ‌هایش، سنگ‌های الهی است. پاپیج می‌شود ولی برای این است که من خلافی را مرتکب نشوم. آیا با این آدم رفاقت می‌کنی یا با کسی که خودش خوب است و کاری به کار تو ندارد؟! خودت می‌فهمی که این رفاقت هر چند که سنگ‌اندازی دارد، ولی به نفع تو است. این موجب نشود که تو رابطه‌ات را با او قطع کنی. این به نفع تو است که او در هر جایی تو را نهی از منکر کند. دوستی باید فی الله باشد، یعنی برای انجام دستورات خدا باشد و گرنه ضرر دارد.

با کسی که برای اصلاح تو با تو کلنجار می‌رود قطع رابطه نکن!

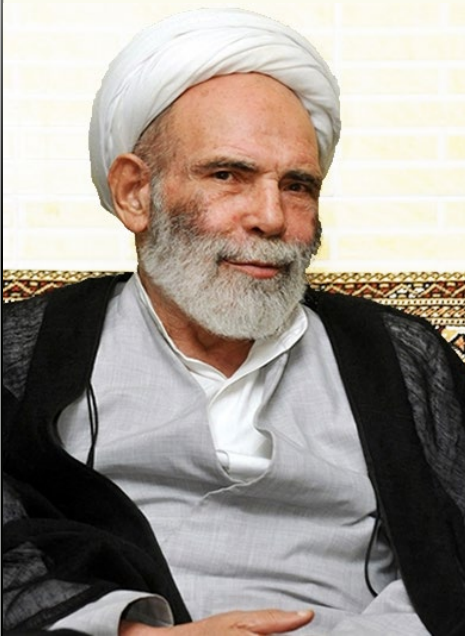
البته ممکن است که چنین رفیقی و چنین رفاقتی در این نشئه مادیت و دنیا که موافق با هوای نفس است، خوب باشد و من آن را بپسندم، و اگر مخالف با نفس باشد، من آن را نپسندم، ولی نباید از این رفاقت‌گریز داشته باشی! نباید از افرادی که برای تو از نظر الهی، نقش سازندگی دارند، نباید فرار کنی! دوستی برای خدا در بعد اجتماعی یعنی همین که با چنین افرادی رفاقت کنی. ما در روایت داریم که دوست بدار کسی را که با تو کلنجار می‌رود؛ برای این که تو را اصلاح کند. این اعتراض‌ها و بگو مگوها موجب نشود که پیوند دوستی الهی شما با یکدیگر تضعیف شود. آدمی باش که اگر در رفاقت و دوستی، برخوردی پدید آمد که در راستای اوامر الهی بود، دست از این رفاقت نکشی! علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: «أَحِبِّ فِي اللَّهِ مَنْ يُجَاهِدُكَ عَلَى صَلَاحِ دِينٍ»؛

تریت در محیط رفاقتی

* مراقب باش رفاقت، دل بستگی و محبتت فی الله و لله باشد. اگر غیر این باشد، برای تو خطرناک است. نعوذ بالله؛ زمانی چشمت باز می‌شود که دیگر راه برگشت نداری.

* اگر می‌خواهی خودت را ارزیابی کنی باز هم به رفاقت‌ها و دل بستگی‌هایت نگاه کن!

حال که اختیار کردیم و دیدیم که مثلاً آدم متدینی است اما پاپیج می‌شود، باید ببینیم که برای خدا با او رفاقت می‌کنیم یا نه! مثلاً تا من می‌آیم حرفی بزنم، می‌گوید: پشت سر مردم حرف نزن! این کار حرام است عزیز من! تا می‌خواهم کاری انجام دهم، سنگ جلوی پایم می‌اندازد، ولی سنگ‌هایش، سنگ‌های الهی است. پاپیج می‌شود ولی برای این است که من خلافی را مرتکب نشوم. آیا با این آدم رفاقت می‌کنی یا با کسی که خودش خوب است و کاری به کار تو ندارد؟! خودت می‌فهمی که این رفاقت هر چند که سنگ‌اندازی دارد، ولی به نفع تو است. این موجب نشود که تو رابطه‌ات را با او قطع کنی



کسی که برای نفع دینت با تو کلنجار می‌رود را در راه خدا دوست بدار! «وَّيَكْسِبُكَ حُسْنَ يَقِينٍ» [۱۲] و کسی را دوست بدار که باعث می‌شود یقین نیکو پیدا کنی! البته این قسمت مربوط به جنبه‌های درونی است. یعنی او کاری می‌کند که تو را از نظر بعد معنوی و پیوند الهی درست می‌کند، یقینت را محکم می‌کند. کلنجار رفتنش موجب نشود که دوستی بر محور الهی شما ضربه بخورد. برخوردهای ظاهری با خواسته‌های نفسانی نمی‌سازد. لذا مواظب باش که به خاطر نفس، دوستی الهی را کنار نگذاری و قطع پیوند در راه هوای نفس نکنی!

جمع‌بندی مطالب

در نتیجه ما به اینجا می‌رسیم که محیط رفاقتی نقش سازندگی‌اش از دو محیط قبلی، اقوی است؛ آن هم نسبت به تمام ابعاد وجودی انسان. لذا در محیط رفاقتی از آنجا که رابطه تنگاتنگ وجود دارد و این رابطه محبت را در پی دارد، باید محور محبت خدا باشد. رفاقت‌ها باید برای خدا باشد. رابطه برای خدا، قطع رابطه هم برای خدا! آنجا که می‌بینیم من نمی‌توانم کسی را درست کنم و بلکه او ممکن است من را خراب کند، انسان باید رابطه‌اش را قطع کند. این یعنی همان معیاری که روایات به دست ما داده است: «الْحَبُّ فِي اللَّهِ وَالْبَغْضُ فِي اللَّهِ».

[۱]. وسائل‌الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۵۴

[۲]. غررالحکم، ص ۴۲۲؛ البته این روایت به این شکل هم نقل شده است که: «المودّة فی الله أقرب نسب»

[۳]. همان

[۴]. غررالحکم، ص ۱۳۷

[۵]. البته اگر بخواهیم به صورت جزئی بحث کنیم، مطالب بسیاری وجود دارد که به برخی از آنها در جلسات قبلی اشاره کردیم؛ مثل این که آیا من برای این که دنیایم تأمین شود، دوستی با کسی دارم یا نه؟ این بحث‌ها را قبلاً گفتیم.

[۶]. بحارالأنوار، ج ۶۶، ص ۲۵۲

[۷]. مستدرک‌الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۲۵

[۸]. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۵

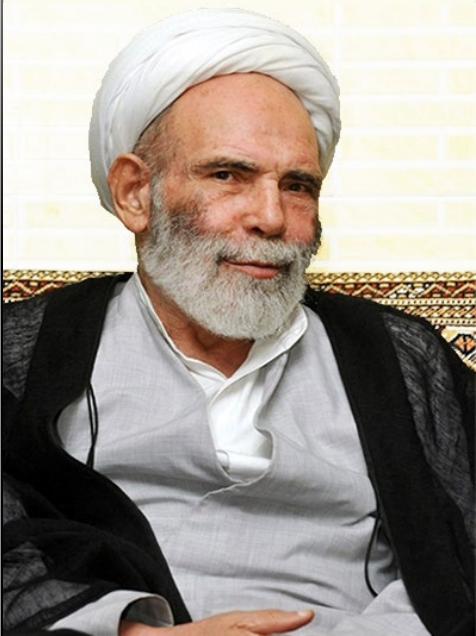
[۹]. کنزالعمال، ج ۹، ص ۶

[۱۰]. بحارالأنوار، ج ۶۶، ص ۲۵۲

[۱۱]. وسائل‌الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۸۳

[۱۲]. غررالحکم، ص ۴۱۵

تربیت در محیط رفاقتی



تربیت در محیط رفاقتی: ۹

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ. رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قَالَ: «إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ» [۱]

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به تربیت، یعنی روش رفتاری دادن بود. عرض کردم انسان به طور معمول در چهار محیط خانوادگی، آموزشی، رفاقتی و شغلی روش می‌گیرد و ساخته می‌شود و فضای پنجمی هم حاکم بر آنها است که در آینده درباره آن بحث خواهیم کرد. بحث ما به محیط سوم یعنی محیط رفاقتی و دوستی رسید و مطالبی را هم در باب رفاقت و دوستی که مورد نظر بود، مطرح کردم. این را هم عرض کردم که این محیط چه در بعد ساختن و چه در بعد تخریب، نقش اساسی بر روی انسان دارد و حتی نسبت به محیط‌های دوگانه گذشته هم تأثیرگذارتر است. گاهی ممکن است محیط رفاقتی آن چیزهایی که محیط خانواده و آموزشی ساخته می‌شود را تخریب کند و یا آن روش غلطی را که - نعوذ بالله - انسان در گذشته در پیش گرفته بود، تصحیح کند. محیط رفاقتی برخاسته از محبت است و محبت منشأ می‌خواهد. لذا باید ببینیم که محبت بین دو دوست از چه چیزی نشأت گرفته است؟ در اینجا دو نکته را مطرح کردم؛ یک این که محبت اگر از امور مادی نشأت گرفته باشد، دوستی و رفاقت، نقش سازندگی نخواهد داشت، بلکه نقش تخریبی دارد، ولی اگر از بعد معنوی انسان نشأت گرفته باشد که تعبیر کردم از حب به خدا نشأت گرفته باشد، در ابعاد گوناگون اعتقادی، نفسانی و عملی انسان نقش سازندگی دارد.

آثار رفاقت برای خدا در دنیا

در جلسه گذشته مسأله حب فی الله یا حب لله و اثرش را عرض کردم، تکرار هم نمی‌کنم. چون می‌خواهم در این جلسه بحث رفاقت را ببندم، به طور اشاره بعضی از آثار دوستی و رفاقت نشأت گرفته از خدا را عرض می‌کنم. در اینجا برخی از آثار معنوی رفاقت نشأت گرفته از خدا را - البته فقط پنج، شش مورد، آن هم سرریسته - نقل می‌کنم.

۱. تکامل ایمانی

اولین اثر دوستی برای خدا این است که انسان، تکامل ایمانی پیدا می‌کند. این مسأله بسیار مهمی است؛ یعنی اگر انسانی که خدا سرش می‌شود و مؤمن بالله است، دوستی‌اش با افراد دیگر بر محور خدا باشد، همین دوستی‌ها منشأ تکامل ایمان او می‌شود. چون ایمان دارای درجات است و شدت و ضعف دارد. اگر دوستی با افراد بر محور خدا باشد، موجب می‌شود که انسان رشد ایمانی پیدا کند. [۲]

ابوعبیده از اصحاب امام صادق (علیه‌السلام) است و روایتی را از آن حضرت نقل می‌کند که در کتب حدیث ما، این روایت به دو شکل ضبط شده است. در یکی از این روایت‌ها آمده است که حضرت فرمود: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَ أُغْضِيَ لِلَّهِ وَ أُعْطِيَ لِلَّهِ فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَ إِيْمَانُهُ» [۳] هر کس برای خدا دوستی و دشمنی کند، از کسانی است که ایمانش کامل شده است. تعبیر در اینجا «الله» است. حضرت می‌فرماید: این دوستی، منشأ کمال ایمان می‌شود. همین ابوعبیده دوباره از امام صادق (علیه‌السلام) نقل می‌کند که حضرت فرمود: «مَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ وَ أُغْضِيَ فِي اللَّهِ وَ أُعْطِيَ فِي اللَّهِ فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَ إِيْمَانُهُ» [۴] تعبیر در اینجا «فی الله» است. جلسه گذشته گفتیم که ما هم «حب لله» داریم و هم «حب فی الله» و گفتیم که هر دوی آنها تقریباً به یک معنا است.

آنچه که موجب می‌شود انسان از نظر معنوی، در این عالم مبتلا به خطاها گناهان شود که امور میغوض الهی هستند، نقص ایمانی است. یعنی اگر انسان ایمانش کامل بود، این کار را نمی‌کرد و مثلاً این حرف را نمی‌زد. چون ایمان ناقص است، این کارها را می‌کند. حالا چه کنیم که به کمال ایمانی برسیم تا مرتکب این سنخ خطاها نشویم و ابتلا به این مسائل پیدا نکنیم؟ دوستی‌تان را برای خدا کنید. روابطتان را، قطع و وصل‌هایی که با افراد داریم بر محور خدا انجام دهیم. این کار جلوی این سنخ مسائل را می‌گیرد. این یکی از آثار حب برای خدا بود.

۲. دوستی خدا

اثر دیگر حب لله، این است که اگر انسان رابطه دوستی و علاقه قلبی‌اش به دیگری برای خدا باشد، موجب می‌شود که خدا او را دوست بدارد. مثلاً من شما را برای خدا دوست دارم، این منشأ می‌شود که خدا من را دوست بدارد. انعکاس از آن طرف است. یک روایت هست که من دو گونه این را معنا می‌کنم. اگر انسان دوستی‌اش با دیگران را بر محور حب به خدا قرار دهد، محبوب خدا می‌شود.

۳. ولایت خدا

اثر سوم این است که این محبت منشأ این می‌شود که خداوند من را تحت سرپرستی خودش قرار دهد. اگر کسی

تربیت در محیط رفاقتی

* آثار رفاقت برای خدا در دنیا
تکامل ایمانی
دوستی خدا
ولایت خدا
چشیدن طعم ایمان
تصفیه و اخلاص لله

* اگر انسان رابطه دوستی و علاقه قلبی‌اش به دیگری برای خدا باشد، موجب می‌شود که خدا او را دوست بدارد.



بی‌سرپرست باشد، بی‌تربیت می‌شود و بعد هم پایش در چاله‌ها می‌رود و گرفتاری‌های زیادی در پی دارد. ولی اگر سرپرست داشته باشد، یک حالت آرامش دارد، چون تکیه‌گاه دارد، سرپرست دارد. ما یک روایت داریم که عرض کردم من آن را به دو گونه معنا می‌کنم. یک این که مورد حب الهی قرار می‌گیرم، دو این که خداوند من را تحت ولایت خودش قرار می‌دهد، ولایت هم یعنی سرپرستی. ما دو گونه ولایت داریم، یکی رشته‌محبتی و دوستی است و دیگری به معنای سرپرست است. اگر رفاقت و دوستی با اشخاص بر محور خدا باشد، محبت خدا را به خود جلب می‌کند و موجب می‌شود من محبوب خدا شوم و چه بسا وقتی که محبوب او شدم، او هم سرپرستی مرا می‌پذیرد، که ما از آن به ولایت الله و ولایت الهی تعبیر می‌کنیم.

تربیت در محیط رفاقتی

* اگر رفاقت و دوستی با اشخاص بر محور خدا باشد، محبت خدا را به خود جلب می‌کند و موجب می‌شود من محبوب خدا شوم و چه بسا وقتی که محبوب او شدم، او هم سرپرستی مرا می‌پذیرد، که ما از آن به ولایت الله و ولایت الهی تعبیر می‌کنیم.

خدا نکند خدا انسان را رها کند!

ما در معارفمان یک سنخ اعمالی را داریم که - نعوذ بالله - منشأ این می‌شود خداوند از سرپرستی نسبت به یک شخص صرف نظر کند و او را به خودش واگذار کند. اگر آدم - نعوذ بالله - به خودش واگذار شود، سراسر زندگی‌اش آمیخته به مشکلات مادی و معنوی خواهد شد. [۵] روایت از پیغمبر اکرم است. امام عسکری (علیه‌السلام) این روایت را از آباء گرامشان نقل می‌کنند تا متصل می‌شود به پیغمبر اکرم که حضرت فرمود: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِيُضِي أَصْحَابِهِ ذَاتَ يَوْمٍ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَحَبُّ فِي اللَّهِ وَ أَوْفَى فِي اللَّهِ وَ وَالٍ فِي اللَّهِ وَ عَادٍ فِي اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا تَنَالُ وَلَايَةَ اللَّهِ إِلَّا بِذَلِكَ» [۶] روزی حضرت به یکی از اصحابشان، فرمودند: ای بنده خدا! تو به ولایت الهی دسترسی پیدا نمی‌کنی، مگر آن که برای خدا دوست بداری و برای خدا دشمن بداری! البته من گفتم که ولایت یا به معنای محبت است و یا سرپرستی.

یک معنای ولایت محبت خدا است، به قرینه سابق روایت که سخن از حب بود و در سیاق روایت داشت: «أحب في الله» یا «ووال في الله» این یعنی اگر رابطه رفاقتی و دوستی‌ات با دیگران بر محور خدا بود و در راه خدا بود، موجب می‌شود که محبت خدا را به خود جلب کنی، تو محبوب الهی می‌شوی. اگر ولایت را به معنای سرپرستی بگیریم، معنای روایت این می‌شود که اگر برای خدا دوستی کنی، تحت سرپرستی خدا قرار می‌گیری. این سرپرستی الهی از همین رفاقت و دوستی بر محور خدا، قطع و وصل از اشخاص بر محور خدا نشأت گرفته است.

۴. چشیدن طعم ایمان

اثر دیگری که در روایات ما مطرح است، مسأله چشیدن است که خودش یک بحث مفصل است. ما در مباحث گذشته‌مان داشتیم و الآن هم نمی‌خواهم آن را تکرار کنم. روایاتی هم در باب داریم که جزء معارف ما است که می‌فرماید: ما غیر از این قوای ظاهریه از قبیل باصره، سامعه، لامسه، ذائقه و شامه که ادراکات حیوانی است، در باطن هم دارای قوایی هستیم که آنها هم تلخ و شیرینی‌هایی را در بعد انسانی و معنوی درک می‌کنند. این حرف‌هایی که می‌گویم متن روایت است. نمی‌خواهم من وارد این بحث شوم. متن روایت می‌فرماید: از نظر درونی ما قوایی داریم که دقیقاً در مقابل قوای ظاهری است و عین آنها عمل می‌کند ولی در یک بعد دیگر و بالاتر. یعنی همین‌طور که من چشم ظاهر دارم، چشم باطن هم دارم. قرآن هم این مطلب را دارد. همین‌طور که گوش ظاهر دارم، گوش باطن هم دارم و ... «إنما الكلام - حرف در این است که گوش باطن ما کر است و آهنگ‌هایی که به آن می‌رسد را نمی‌شنود؛ چشم باطن ما کور است و چیزهایی را که باید ببینیم، نمی‌توانیم ببینیم؛ از آن تصویرها و صداهاى ملکوتی محروم هستیم. وگرنه این قوا در درون ما هست.

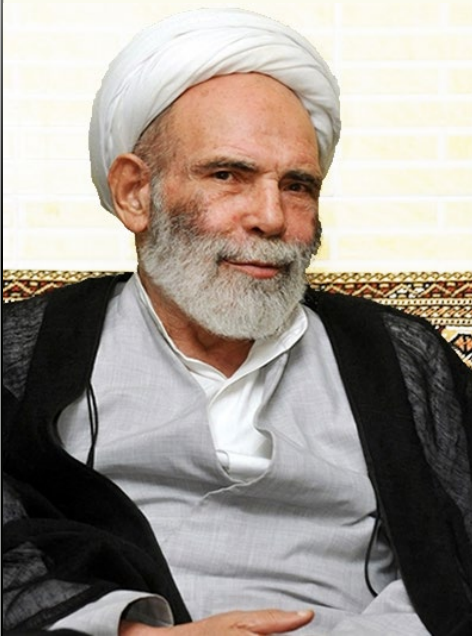
اثر دوستی برای خدا، باز شدن ذائقه معنوی

حالا من به سراغ ذائقه می‌روم. همان‌طور که من ذائقه و حس چشایی دارم که از نظر حیوانی تلخ را از شیرین، تشخیص می‌دهم، اگر دوستی‌هایم را بر محور خدا قرار دادم، ذائقه درونی من باز می‌شود. این مسأله مهمی است که شکوفایی ذائقه درونی انسان، مربوط به حب لله است. یعنی من می‌توانم شیرینی امور معنوی را که چه بسا ذائقه حیوانی من تلخ است، به وسیله این ذائقه بچشم. این مسأله بسیار دقیقی است. این اثر حب فی الله است.

اگر دوستی بر محور خدا بود، این اثر را نیز دارد.

اگر دوستی ما لله و فی الله باشد، به تعبیری که عین تعبیر روایت است، طعم ایمان را می‌چشیم. ما طعم ایمان را نچشیده‌ایم. چون نچشیده‌ایم یک سنخ مسائل معنوی به ذائقه ما تلخ می‌آید. اگر آن را بچشیم محال است که از آنها دست برداریم. آیا یک آدم از نظر ذائقه حیوانی‌اش، حاضر است از یک چیز خیلی خوش‌مزه دست بردارد؟ هیچ وقت از آن دست برنمی‌دارد و مثلاً هر وقت از او سؤال کنند چه می‌خواهی و چه میل داری؟ می‌گوید این غذا را می‌خواهم. به تعبیر دیگر، ما مژه ایمان را نچشیده‌ایم، طعم آن در ذائقه ما نیامده است. این ذائقه باطنی ما است که مژه ایمان را می‌چشد. یکی از آثار حب فی الله این است که ذائقه باطنی انسان یعنی آن چشایی این به فعلیت می‌رسد. من هم می‌توانم بچشم.

تنها راه باز شدن ذائقه معنوی انسان



تربیت در محیط رفاقتی

رفاقت و دوستی بر محور خدا، موجب تصفیه انسان از ناخالصی‌های معنوی می‌شود. خدا راه‌ها را برای انسان باز می‌کند که او بتواند درونش را از ناپاکی‌ها پاک کند. خدا پیش‌دستی می‌کند و بعد هم خودش به انسان کمک می‌کند که موفق شود.

آثار زیادی بر دوستی و رفاقت خدامحور مترتب است که یکی از آنها این است که این دوستی برای ما یک نوع مصنوعیت می‌آورد. در روایتی که از پیغمبر اکرم بود، داشت: «و لا یجد رجل طعمَ الإیمان و إن کثرت صلاته و صیامه حتی یكون کذلک» [۷] نماز زیاد می‌خواند، روزه هم زیاد می‌گیرد، که با این کارها ذائقه معنوی او باز شود. حضرت می‌فرماید: تو خیال کردی نماز و روزه چشایی تو را باز می‌کند؟! این ذائقه باطنی زمانی باز می‌شود که قطع و وصلت برای خدا باشد. «و لایجد رجل طعم الإیمان و إن کثرت صلاته حتی یكون کذلک» کذلک یعنی چه؟ یعنی: «حتی یكون أحب فی الله و أبغض فی الله» این روایت ادامه همان روایتی است که الان خواندم. این تعبیر یک تعبیر بسیار مهمی است. چون وقتی که می‌فرماید: «لایجد رجل إلا...» حضرت، استثناء از نفی کرده است و آقایان اهل ادبیات می‌گویند: از استثنای بعد از نفی، حصر فهمیده می‌شود. یعنی یگانه راه این که طعم ایمان را بچشی این است که رفاقت‌ها و دوستی‌هایت بر محور خدا باشد. من روایت را خواندم. اگر رفاقت‌ها و دوستی‌هایت بر محور خدا بود، دشمنی‌هایت بر محور خدا بود، قطع و وصل‌هایت یعنی دلبستن و دلکندن‌هایت برای خدا بود، ذائقه درونی تو، چشایی تو شکوفا می‌شود و طعم ایمان را به خوبی می‌چشی.

رفاقت برای غیر خدا، هیچ ارزشی ندارد

در ذیل همین روایت دارد که حضرت فرمود: «و قد صارت مؤاخاة الناس یومکم هذا أكثرها فی الدنیا علیها یتوآدون و علیها یتباغضون و ذلک لا یغنی عنهم من الله شیئا» [۸]ها برای دنیا است و ما هم که الان نگاه می‌کنیم، می‌بینم اکثر دوستی‌ها باز هم بر محور دنیا است. وصل‌هایش برای دنیا است، قطع‌هایش هم این‌طور است. دوستی‌ها و دشمنی‌های دنیا محور به هیچ دردی نمی‌خورد. «و ذلک لا یغنی عنهم من الله شیئا» اگر آن روز این‌طور بوده است، امروز وضع چگونه است؟ بنده نمی‌خواهم تطبیق دهم، روایت خودش با زمان حال، انطباق دارد. آیا دوستی‌ها و دشمنی‌هایی که در جامعه ما می‌شود، محورش خدا است یا دنیا است؟! حالا هر چه می‌خواهد باشد؛ سرآمد دنیا یا پول است، یا ریاست.

۵. تصفیه و اخلاص لله

پنجم، رفاقت و دوستی بر محور خدا، موجب تصفیه انسان از ناخالصی‌های معنوی می‌شود. در اینجا یک بحثی مطرح است که همه تصفیه‌ها، «بتوفیق من الله» است یعنی خدا راه‌ها را برای انسان باز می‌کند که او بتواند درونش را از ناپاکی‌ها پاک کند. خدا پیش‌دستی می‌کند و بعد هم خودش به انسان کمک می‌کند که موفق شود. من این بحث را به صورت ظاهری مطرح کردم. من تعبیر روایت را می‌خوانم که او از اصفیاء الله می‌شود. معنای ظاهری صفی‌الله را من گفتم. این دوستی موجب می‌شود که او از ناخالصی‌ها پاک شود و از مخلصین شود. تعبیر قرآنی این است که مخلصین، اصفیاء الله هستند.

عامل صفای دل

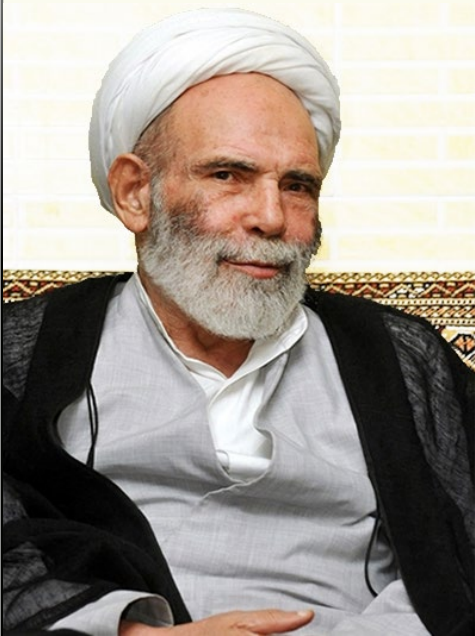
یک عامل اساسی برای این‌که انسان از اصفیاء الله شود این است که محور دوستی و رفاقتش را حب به خدا قرار دهد. یعنی حبّش فی الله باشد. در روایتی از امام باقر (علیه السلام) آمده است که: «قال رسول الله: وُدّ المؤمن للمؤمن فی الله من أعظم شعب الإیمان» دوستی مؤمن با مؤمن، اگر برای خدا باشد از بالاترین مراتب ایمان است. «الو و من أحب فی الله و أبغض فی الله و أعطی فی الله و منع فی الله فهو من اصفیاء الله» [۹] چشده، درست است و ما از همه اینها گذشتیم. ولی این چه بسا بالاتر از همه باشد. چون بحث تصفیه باطن از همه ناخالصی‌ها است که در قرآن از آن به مخلصین تعبیر می‌شود. دیگر ما بالاتر از این نداریم. حضرت تعبیر می‌کند: «فهو من اصفیاء الله» یعنی به اینجا می‌رسد. آگاه باشید که هر کس برای خدا دوست بدارد و برای او دشمن دارد، در راه او ببخشد و به خاطر او دوست بدارد، از اصفیاء الله است. اینجا آخر کار است. چون یک وقت می‌گویی از مراتب کمال ایمان است و چنین کسی طعم ایمان را می‌چشد.

دقت در انتخاب دوست، یعنی پاسداری از حرم خدا

می‌خواستم این را عرض کنم که دقت کنید، دوستی و رفاقت یک کار کوچک نیست! بدانید ارزشمندترین بعد وجودی انسان دل و قلب او است و این دل، حرم الله است. بر طبق روایات، دل، خانه خدا است، پس به صاحب‌خانه‌اش تحویل بده! «القلوب حرم الله فلا تُسکن حرم الله غیر الله» [۱۰] در یک روایت دارد که برای خدا در روی زمین جایگاهی نیست، جز قلب مؤمن. [۱۱] برای این است که دلبستگی به غیر خدا، بسیار مذمت شده است. هیچ وقت به جای خدا کس دیگری را نگذاری! روابطی برقرار کن، که همسو با خدا باشد! دلبستگی‌هایت را برای خدا کن!

* اثر و بروز دوستی لله در قیامت

تقریباً می‌شود گفت بحث ما در رابطه با این نشئه بود. حالا یک اشاره هم به بروز و ظهور این محبت در نشئه قیامت کنم و رد شوم. هر کدام از اعمال ما چه قلبی، چه قلبی و چه اعتقادی، مربوط به عقل، نفس یا جوارح، در قیامت بروز و ظهور دارند. کارکرد دل در قیامت بروز و ظهور دارد، همانطور که کارکرد عقل بروز و ظهور دارد. حتی آن‌هایی که اهل‌اش هستند، می‌گویند ما یک جنت اعتقادی داریم، یک جنت اعمال جوارحی داریم. بهشت‌های خدا هم در قیامت مختلف است. لذا همین محبتی که بر محور خدا است، و حب فی الله است، در



تربیت در محیط رفاقتی

قیامت ببینید چگونه بروز می‌کند. ما روایات متعدده داریم که من به یک روایت اشاره می‌کنم. ما در روایتی از امام صادق (علیه السلام) داریم که ابوصیر از حضرت نقل می‌کند که: «إِنَّ الْمُتَحَابِّينَ» دو نفر که با هم دوستی دارند، «فِي اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ قَدْ أَضَاءَ نُورُ وُجُوهِهِمْ وَ نُورُ أَجْسَادِهِمْ وَ نُورُ مَنَابِرِهِمْ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ» شعاع نور آنها همه چیز قیامت را نورانی می‌کند. چه نور پیکره آنها باشد، چه محل و جایگاه آنها باشد! بین چه قدر اثر می‌گذارد. «حَتَّى يُعْرَفُوا بِهِ» آن قدر که با این نور شناخته می‌شوند. «فَيُقَالُ هَؤُلَاءِ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ» [۱۲] طور درخشیده‌اند، کسانی بودند که رفاقت‌هایشان در دنیا بر محور خدا بود. روایت‌های دیگری هم داریم که من وارد آنها نمی‌شوم. حتی از نظر سرعت سیر به سوی بهشت هم اینها از دیگران سریع‌تر هستند. اهل محشر می‌گویند: اینهایی را که می‌بینید این دوستانی هستند که در دنیا رفاقتشان بر محور خدا بود. بنابراین دوستی‌ها و رفاقت‌ها برای انسان نقش بسیار اساسی و سرنوشت‌ساز دارد. در ابعاد گوناگون وجودی انسان، و نشئات وجودی عالم، در هر دو مورد اثر دارد و اینها شوخی‌بردار نیست. لذا من گفتم این محیط آقوی از همه محیط‌ها است. لذا انسان باید مراقبت داشته باشد که طبق روایات بی‌خود دل به هر کس و به هر چیز نبندد؛ اول اختبار کند سپس انتخاب کند و غرضش هم جلب رضای خدا باشد و دوستی‌اش لله و فی الله باشد.

۱. وسائل الشیعة ۲۰ ۱۵۴ ۷۷

[۲]. فقط اشارتاً این‌ها را عرض می‌کنم چون این‌ها بحث‌های مفصلی است.

[۳]. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۴

[۴]. بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۳۹

[۵]. بحث در مورد آن‌هایی است که می‌گویند ما مؤمن بالله هستیم و الا ما به مشرک و ملحد کاری نداریم، اصلاً خدا به این‌ها چه کار دارد؟ حیوان خدا زیاد است، در خیابان‌ها می‌چراند. همه گونه حیوانی را هم درست کرده است، مستوی القامه درست کرده، منحنی القامه درست کرده است. برای او فرقی نمی‌کند که خم باشد، دراز باشد، کوتاه باشد، چهار دست و پا باشد یا روی دوپا راه رود. بحث در مورد آن‌هایی است که می‌گویند با خدا پیوند داریم.

[۶]. بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۵۴

[۷]. همان

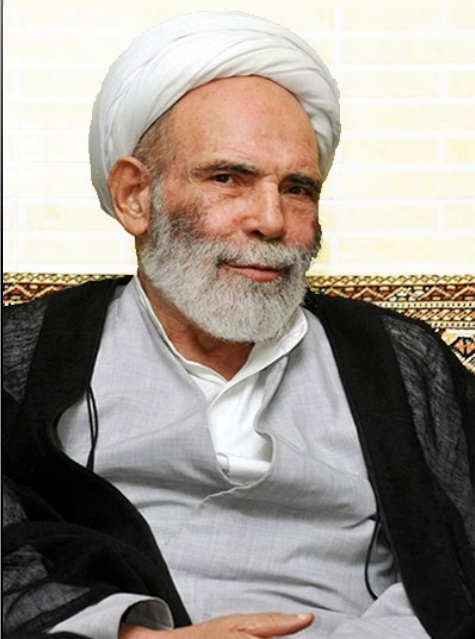
[۸]. بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۵۴

[۹]. بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۴۰

[۱۰]. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۵

[۱۱]. عوالی اللالی، ج ۴، ص ۷؛ «يقول الله عز و جل لا يسعني أرضي و لا سمائي و لكن يسعني قلب عبدی المؤمن»

[۱۲]. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۶۶



تربیت در محیط آموزشی



تربیت در محیط آموزشی: ۱

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.
رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) قال: «إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ». [۱] غيرت از نشانه‌های ایمان است.

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به تربیت بود و گفتیم «تربیت» از «غیرت» نشأت گرفته است. در گذشته درباره محیط‌هایی که انسان در آن ساخته می‌شود و به عبارتی در ابعاد گوناگون تربیت می‌شود و روش گفتاری و رفتاری می‌گیرد، صحبت شد و عرض کردم که چهار محیط است که این اثر را بر روی انسان دارد؛ محیط‌های خانوادگی، آموزشی، شغلی و رفتاری. البته این را هم گفتم که فضای پنجمی هست که حاکم بر این محیط‌ها است که این را این‌شاء‌الله بعداً توضیح خواهم داد. در جلسات گذشته بحث راجع به محیط خانوادگی و اثرگذاری آن بر روی انسان بود و روش گفتاری و رفتاری گرفتن انسان در تمام ابعاد گوناگون را در آن جلسات بحث کردیم.

محیط دوم؛ محیط آموزشی

از این جلسه می‌خواهم وارد محیط دوم شوم که به‌طور غالب محیط آموزشی است. وقتی انسان در محیط آموزشی قرار می‌گیرد، در این محیط به تعلیم و تعلم که همان «رابطه استاد و شاگردی» است، می‌پردازد. این محیط، بالاتر از محیط خانوادگی است. چون انسان چه بخواند و چه نخواهد، روحش در ابعاد گوناگون در این محیط شکل می‌گیرد که بعد این مطلب را بیشتر باز خواهیم کرد. در اینجا چند بحث مطرح است که من به این‌ها اشاره می‌کنم.

رابطه تعلیم و تربیت در معارف اسلامی

بحث اول این است که رابطه تعلیم و تربیت چیست و چرا ما این‌ها را کنار هم می‌گذاریم؟ تعلیم و تعلم مسأله آموزش است و در کنار آن مسأله تربیت مطرح می‌شود که عبارت است از روش گرفتن انسان از غیر و روش دادن به غیر. اگر دقت کنیم، می‌بینیم کسی که تزریق علم می‌کند و در مقام معلم قرار می‌گیرد، در کنار بحث آموزش، به انسان مقابل خودش روش رفتاری و گفتاری هم می‌دهد که من قبلاً این رابطه را بحث کرده‌ام. لذا ما در معارف اسلامی، هم از نظر آیات و هم از نظر روایات، می‌بینیم که این دو مورد را کنار هم مطرح می‌کنند. یعنی هرگاه مسأله تعلیم و تعلم را مطرح می‌کنند، در کنارش هم مسأله تربیت که جنبه‌های تأدیبی و روش داندی دارد را هم می‌آورند. در معارف اسلامی این دو مورد را کنار هم می‌گذارند که این امر نشان می‌دهد که باید جهتی در کار باشد که من فهرست‌وار به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنم.

دوشادوشی تعلیم و تزکیه در آیات قرآن

ما آیات متعددی داریم که در باب تعلیم و تزکیه مطرح شده است که تزکیه همان تربیت نفس است. مثلاً در سوره بقره دارد: «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ». [۲] این آیه شریفه، سه مأموریت را برای انبیا مطرح می‌کند؛ اول: «يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا» تلاوت آیات الهی است که من این مطلب را در گذشته بحث کرده‌ام و الآن جای بحث آن نیست. به‌طور خلاصه اولین هدف و وظیفه انبیا این است که آنها به ابناء بشر «بیدار باش» می‌دهند تا آنها را از خواب غفلت بیدار کنند. وقتی که بشر از خواب غفلت بیدار شد و متوجه انسانیت و جنبه الهی خود شد، مأموریت دوم مطرح می‌شود که فرمود: «وَ يُزَكِّيكُمْ»؛ یعنی بحث تزکیه را مطرح می‌کند. حالا که انسان چشم باز کرد و از خواب غفلت بیدار شد، مسأله تربیت و تطهیر نفس مطرح می‌شود. این به جهت اهمیت مسأله تربیت نفس است. بعد از آن هم مأموریت سوم است که می‌فرماید: «وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ»؛ این هم جزء مأموریت انبیا است. لذا انبیا هم مأمور به تعلیم انسان‌ها هستند و هم مأمور به تربیت آنها.

تربیت نفس، اولین مأموریت انبیا

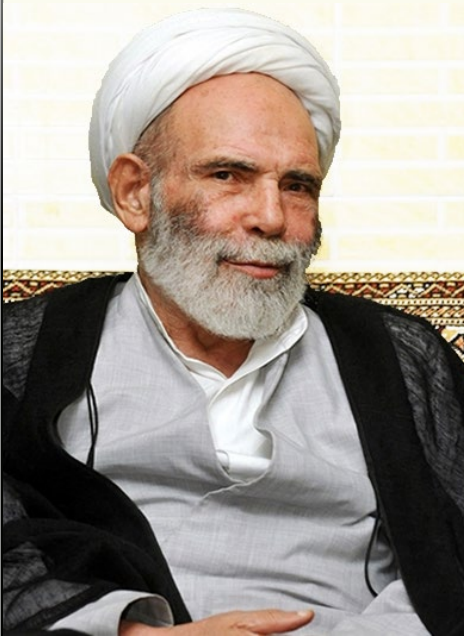
در سوره آل عمران آمده است: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيكُمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ». [۳] خداوند بر مومنین منت گذاشت که پیامبری از خودشان برای تلاوت آیات، تزکیه جان‌ها و تعلیم کتاب برانگیخت. مفاد این آیه هم همان مطلب قبلی است. آیه دوم سوره جمعه هم که معروف است که می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيكُمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ». [۴] از همه این آیات فهمیده می‌شود که مأموریت اولیه انبیا، همین مسأله تربیت و تزکیه نفس است.

توجه به تربیت، پیش از تشکیل کلاس درس

گفتیم بحثمان درباره «محیط آموزشی» است. محیط آموزشی یعنی چه؟ هر محیطی که در رابطه با مسأله

تربیت در محیط آموزشی

* اولین هدف و وظیفه انبیا این است که آنها به ابناء بشر «بیدار باش» می‌دهند تا آنها را از خواب غفلت بیدار کنند. وقتی که بشر از خواب غفلت بیدار شد و متوجه انسانیت و جنبه الهی خود شد، مأموریت دوم مطرح می‌شود که فرمود: «وَ يُزَكِّيكُمْ»؛ یعنی بحث تزکیه را مطرح می‌کند. حالا که انسان چشم باز کرد و از خواب غفلت بیدار شد، مسأله تربیت و تطهیر نفس مطرح می‌شود. این به جهت اهمیت مسأله تربیت نفس است. بعد از آن هم مأموریت سوم است که می‌فرماید: «وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ»؛ این هم جزء مأموریت انبیا است. لذا انبیا هم مأمور به تعلیم انسان‌ها هستند و هم مأمور به تربیت آنها



تعلیم و تعلّم است، داخل در این بحث است. مثلاً وقتی می‌خواهید کلاس درس درست کنید، بحث تعلیم و تعلّم مطرح است؛ حالا چه می‌خواهد این کلاس برای یک نفر باشد، چه هزار نفر. تعلیم، در کنارش خواه‌ناخواه تزکیه هم مطرح می‌باشد. این یک مأموریت الهی است که در هر محیط درسی و تعلیمی، باید بحث تزکیه و تربیت باشد. شما نگاه کنید که سرآمد مأموریت انبیا در این آیات، مسأله تعلیم و تزکیه است. لذا می‌بینیم خداوند در بحث محیط آموزشی که برای انبیا خود ترسیم می‌کند، این دو مورد را در کنار هم مطرح می‌کند؛ یعنی تعلیم و تربیت. پس به هیچ وجه جداسازی این دو مقوله صحیح نیست.

دوشادوشی تعلیم و تزکیه در روایات

به سراغ روایات برویم. چند روایت را به عنوان نمونه می‌خوانیم. در یک روایت از علی (علیه السلام) آمده است که حضرت خطاب به شخصی فرمود: «يَا مُؤْمِنُ إِنَّ هَذَا الْعِلْمَ وَالْأَدَبَ تَمَنُّ نَفْسِكَ»؛ ای مومن به خدا! آنچه به تو ارزش می‌دهد علم و ادب تو است. حضرت علم و ادب را کنار هم گذاشت و فرمود آنچه که به تو ارزش می‌دهد تنها «علم» نیست؛ بلکه در کنارش باید ادب و تربیت هم باشد. «فَأَجْتَهِدْ فِي تَعْلِمِهِمَا»؛ پس در هر دو مورد کوشش کن! یعنی این دو را نباید از یکدیگر جدا کنی. «فَمَا يَزِيدُ مِنْ عِلْمِكَ وَ أَدَبِكَ يَزِيدُ فِي ثَمَنِكَ وَ قَدْرِكَ». [۵] حضرت در اینجا بین «میزان علم و ادب شخص» از یک طرف و «قدر و ارزش او» از طرف دیگر موزانه برقرار کردند؛ می‌فرمایند هر قدر به علم و ادب افزوده شود، به ارزش تو افزوده می‌شود. یعنی این دو مورد در کنار هم به انسان ارزش می‌دهد.

اخلاق نیکو را به آنها بیاموز!

در روایتی آمده است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) معاذ را به یمن فرستادند. حضرت به او مأموریت دادند که از طرف ایشان به آنجا برود و گروهی را سرپرستی کند. پیش از رفتن معاذ، حضرت خطاب به او فرمودند: «يَا مَعَاذُ عِلْمُهُمْ كِتَابُ اللَّهِ وَ أَحْسِنُ أَدَبُهُمْ عَلَى الْأَخْلَاقِ الصَّالِحَةِ». [۶] ای معاذ، به آنها قرآن یاد بده و ادبشان را بر اساس اخلاق نیکو بیارای. حضرت به مسأله تعلیم کتاب و تربیت، با هم اشاره فرمودند. «وَ أَحْسِنُ أَدَبُهُمْ عَلَى الْأَخْلَاقِ الصَّالِحَةِ». یعنی روش رفتاری و گفتاری خوب و شایسته به آنها بده! ما احادیث زیادی در این رابطه داریم که من همین‌طور به عنوان نمونه می‌خوانم و خوب هم هست که این‌ها را بگوییم. از جمله روایتی از علی (علیه السلام) است که حضرت فرمود: «الْعِلْمُ وَرِثَةٌ كَرِيمَةٌ وَ الْأَدَابُ حُلٌّ مُجَدِّدَةٌ». [۷] می‌بینید که باز علم و ادب با همدیگر مطرح شده است.

تربیت «خود»، مقدم بر تربیت «دیگران»

در نهج البلاغه آمده است: «وَ مَعْلَمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبٌ أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مَعْلَمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبُهُمْ». [۸] یعنی کسی که به خودش آموزش می‌دهد و خود را تربیت می‌کند، بیشتر از معلم و مربی دیگران سزاوار احترام و بزرگداشت است. اگر خودت به خودت چیز یاد دهی، بعد هم خودت را تربیت کنی، تو برای تجلیل سزاوارتر از آن کسی هستی که دیگران را آموزش می‌دهد و تربیت می‌کند. یعنی تو «خودت» مقدّمی که شعور پیدا کنی و روش اخلاقی و روش رفتاری صحیح را بیاموزی. لذا کسی که دارد خودش را می‌سازد، او سزاوارتر است که تجلیل شود تا آن کسی که از خود غافل است و دنبال سازندگی دیگران رفته است.

«علم و ادب» دوشادوش یکدیگر، در تمام محیط‌ها

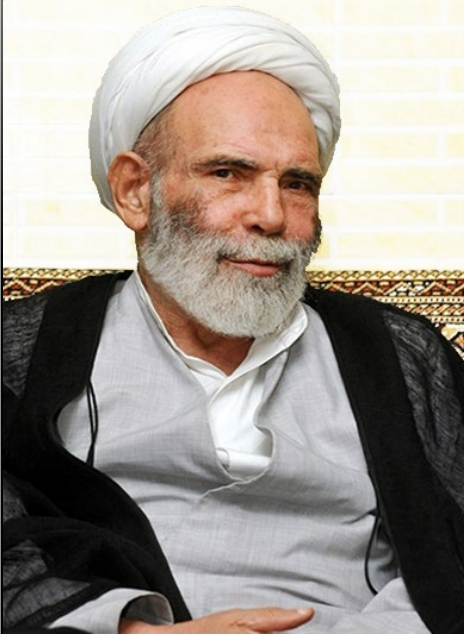
جلسه گذشته در همین رابطه روایتی را از امام صادق (علیه السلام) مطرح کردم که حضرت فرمودند: «لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ يُورَثُ أَهْلَ بَيْتِهِ الْعِلْمَ وَ الْأَدَبَ الصَّالِحَ حَتَّى يَدْخُلَهُمُ الْجَنَّةَ». [۹] یعنی مؤمن دائماً برای خاندانش علم و ادب به جا می‌گذارد تا آنها را به بهشت وارد کند. این روایت مربوط به محیط خانوادگی است؛ اما من این را خواندم که بگویم در آنجا هم علم و ادب کنار همدیگر است. لذا مؤمن این‌طور است که اول برای خاندان خودش «علم» می‌گذارد و یکی هم «ادب شایسته»؛ یعنی هم تعلیم و هم تربیت. در مجموعه معارف ما، چه در آیات و چه در روایات، محیط آموزشی همراه با تربیت مطرح شده است. یعنی محیط تعلیمی باید همراه با تربیت باشد. اینکه می‌گوییم باید همراه باشند، یعنی این دو باید با هم و دوشادوش هم باشند. این یک مطلب اجمالی بود که من اول بحثم مطرح کردم.

تفکیک‌ناپذیری محیط آموزشی از محیط تربیتی

در این‌جا مسائل مختلفی مطرح می‌شود که یک بحث این است که آیا می‌شود بین تعلیم و تربیت جداسازی کرد یا نه؟ این مسأله بسیار مهمی است. در حالت عادی و به روش معمولی، یک استاد است و یک شاگرد؛ استاد به شاگرد رشته‌ای از علوم را می‌آموزد. آیا در اینجا می‌توان گفت که الان استاد فقط دارد به او علم می‌آموزد و از نظر تربیتی، هیچ نقشی ندارد؟ می‌توانیم این را بگوییم یا نه؟ من این روش معمول و متداول را دارم می‌گویم. یک وقت نگویید من به روش معمول درس نمی‌خوانم و نوار گذاشته‌ام و از روی نوار درس می‌خوانم! اتفاقاً در آن‌جا هم تأثیرگذاری تربیتی هست. البته من فعلاً درباره همین موضوعات و شیوه‌هایی که مورد ابتلا است صحبت می‌کنم؛ ولی این را بدان که با اگر نوار هم علم می‌آموزی، آنجا هم تو داری از استاد روش گفتاری می‌گیری. خیال نکنی که با نوار از استاد تأثیر نمی‌پذیری! تعلیم و تربیت را به هیچ وجه نمی‌توان از یکدیگر جدا

تربیت در محیط آموزشی

* کسی که دارد خودش را می‌سازد، او سزاوارتر است که تجلیل شود تا آن کسی که از خود غافل است و دنبال سازندگی دیگران رفته است.



کرد. از جداسازی خبری نیست. با این توضیحات آیا می‌توانیم این‌ها را از هم جدا کنیم؟ شما در هیچ محیط آموزشی، نمی‌توانید محیط تربیتی را جدا کنید و بگویید تعلیم هست ولی تربیت نیست.

هیكل استاد روی شاگرد اثر دارد!

تربیت در روابط گوناگون مطرح است؛ هم دیداری‌اش هست، هم شنیداری‌اش هست، هم رفتاری‌اش هست. یعنی شاگرد هیكل استاد را که می‌بیند، خواه‌ناخواه و خودبه‌خود، در ذهنش ثبت می‌شود و تأثیر می‌پذیرد. استاد می‌گذرد و می‌رود ولی اثرش را می‌گذارد و از بین نمی‌رود و به‌طور خواه‌ناخواه تأثیر می‌گذارد. من قبلاً گفتم که تربیت از عناوین قصدیّه نیست. این یعنی همین که گفتم و توضیح دادم. استاد چه در ربط با نکات دیداری، چه در ربط با گفتارش و چه در ربط با اعمالش، بر دانش‌آموز اثر می‌گذارد و آن فرد ناخودآگاه از او روش می‌گیرد؛ چه استاد بخواد و چه نخواهد. حتی این را به شما بگویم که چه شاگرد بخواد و چه نخواهد. نگاه کنید! هر دو طرف را گفتم؛ فرقی نمی‌کند.

«تنفّر» مانع اثرپذیری

البته قبلاً هم گفته‌ام که این مسأله یک استثناء دارد؛ آن هم جایی است که شاگرد خودش را کنار بکشد و در برابر استادش جبهه‌گیری کند. وگرنه به‌طور طبیعی این‌طور نیست و چون شاگردها از معلم تنفّر ندارند تأثیرگذاری استاد بر شاگرد قطعی است. می‌شود کسی از یک استاد بدش بیاید و از قیافه‌اش تأثیر نپذیرد؛ ولی این مورد استثنایی است؛ این را بگذار کنار! ما در مورد محیط آموزشی و آنچه که معمول و غالب است داریم بحث می‌کنیم. در شرایط معمول، اثرگذاری و اثرپذیری خواه‌ناخواه است. لذا تعلیم و تربیت دوشادوش یکدیگر است.

دلیل توصیه بر همنشینی با علمای وارسته

من یک روایت از علی (علیه السلام) بخوانم؛ «جَالِسِ الْعُلَمَاءِ يَزِدُّكَ عِلْمًا وَ يَحْسُنُ أَدَبَكَ وَ تَزُكُّ نَفْسَكَ». [۱۰] نزد دانشمندان بنشین که به علمت افزوده می‌شود و ادبت نیکو می‌گردد و جانت وارسته می‌شود. البته علی (علیه السلام) «عَلَمَاءِ وَارِثَهُ» را مطرح می‌کند. با همنشینی با اینها هم به عملت افزوده می‌شود که این مربوط به آن جایی است که جنبه ارادی دارد و تعلیم است، هم به ادبت افزوده می‌شود که اینجا دیگر ارادی نیست. تربیت و مجالست، تفکیک‌کردنی نیست. بخواهی، نخواهی معلم بر روی شاگرد اثر می‌گذارد.

معلم، «الگوی ناخودآگاه» شاگرد

لذا یکی از محیط‌هایی که بر روی انسان اثر دارد و از نظر سازندگی و ساختار روحی انسان اثر قوی هم دارد، محیط آموزشی است؛ چه در بُعد عقلانی، چه در بُعد نفسانی و چه در بُعد جوارحی. اگر بخواهیم مطلب را در قالب اصطلاح بریزیم، باید بگوییم آموزش چه از نظر اعتقادی، چه از نظر اخلاقی و چه نسبت به جنبه‌های نفسانی تأثیرگذار است. معلم با هیكل خود، با کلام خود، با تمام رفتارهای خود شاگرد را تربیت می‌کند. یکی از مصادیق رفتار، همان گفتار است. اصلاً گفتار، بخشی از رفتار است. کار گوش شنوایی است؛ کار چشم بینایی است؛ کار زبان هم جنبه‌های گفتاری است. گفتار، عمل زبان است. چون هر یک از اعضای بدن، عملی متناسب با خود دارند که معلم با تمام آنها الگوی شاگرد است و او را تربیت می‌کند.

سنین تربیت؛ هفت تا بیست و یک سالگی

در اینجا یک مطلب مطرح است که تأثیرگذاری معلم بر روی متعلم از چه چیزی نشأت می‌گیرد؟ خوب دقت کنید! من از بحث محیط خانوادگی بیرون آمدم و رفتم به محیط آموزشی. جلسه گذشته نسبت به این بحث من دو روایت را خواندم که مربوط به سن بچه بود. بچه در چه سن و سالی روحش ساخته می‌شود؟ به‌طور غالب و معمول از هفت سالگی تا چهارده سالگی است. در روایت داشت تا هفت سالگی بچه بازی می‌کند؛ از هفت سال تا چهارده سال و از چهارده سالگی که دوباره هفت سال دیگر بگذرد، تا بیست و یک سالگی زمان روش‌گیری و تربیت‌پذیری است. روایت را تکرار می‌کنیم، خوب است. از امام صادق (علیه السلام) است که: «دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ يُؤَدِّبُ سَبْعَ سِنِينَ»؛ فرزندت را رها کن تا هفت سال بازی کند؛ بعد از هفت سال ادبش کن! اینجا است که روش می‌گیرد؛ اینجا تربیت می‌شود. «وَ الزَّمَهُ نَفْسَكَ سَبْعَ سِنِينَ». [۱۱] هفت سال هم حواست جمع باشد و همراه خودت باشد؛ مراقبتش کن که از دستت نرود. ما دو روایت از امام صادق داشتیم که این یکی از آنها بود.

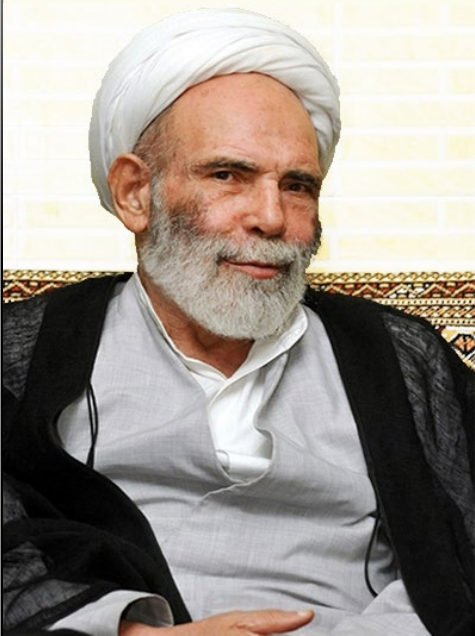
دوران مدرسه؛ اوج دوران تربیتی

پس چهارده سال است که در این چهارده سال، روح انسان در ابعاد گوناگون وجودی‌اش شکل می‌گیرد و ساختار پیدا می‌کند؛ از نظر روحی، جسمی، اعتقادی و اخلاقی، تا برسد به عملی که روش رفتار کردن است. تربیت چه بود؟ روش دادن و روش گرفتن بود. سن روش دادن در ابعاد گوناگون، چهارده سال است؛ یعنی از هفت سالگی تا بیست و یک سالگی. به‌طور غالب این‌طور است. این چهارده سال، همان چهارده سالی است که محیط‌های آموزشی را تشکیل می‌دهد. این همان چهارده سال است که در روایات آمده است. اینجا است که تعلیم‌ها همراه

تربیت در محیط آموزشی

* شما در هیچ محیط آموزشی، نمی‌توانید محیط تربیتی را جدا کنید و بگویید تعلیم هست ولی تربیت نیست.

* هر یک از اعضای بدن، عملی متناسب با خود دارند که معلم با تمام آنها الگوی شاگرد است و او را تربیت می‌کند.



علت اهمیت محیط آموزشی: «برتری علمی + رابطه محبتی»

قوی‌ترین اثر تربیتی هم در همین محیط است. حتی از محیط خانوادگی هم اثرش بیشتر است. در محیط خانوادگی، رابطه بین فرزند، پدر و مادر، یک رابطه محبتی است، یا جنبه‌های مادی و سرپرستی هم مطرح است. اما در این محیط، یک چیز اضافه وجود دارد که غیر رابطه محبتی است. آن چیزی است که محبت حاشیه آن است. آن رابطه «برتری علمی» است. وقتی که این احساس با چاشنی محبت مخلوط می‌شود، خیلی مؤثر است. همین که بچه می‌گوید «استاد بهتر از من می‌فهمد»، کافی است که تمام رفتارها، خُلقیات و اعتقاداتش را هم از او بگیرد.

این‌طور است که وقتی چنین شاگردی به مدرسه می‌رود، اگر معلمش بیاید و چهره کذایی درست کند، یا حرکات کذایی داشته باشد و حرف‌های خاصی بزند، شاگرد همیشه خودش را تخطئه می‌کند و می‌گوید کار او درست است چون او بیشتر از من می‌فهمد. با خودش می‌گوید حتماً کار او درست است. لذا احساس برتری علمی، کمال تأثیر را نسبت به امور تربیتی دارد و سبب می‌شود که طرف مقابل از او روش بگیرد. این عنصر «برتری علمی» همان چیزی است که در محیط خانوادگی نیست.

«معلم من» بهتر از پدر و مادرم می‌فهمد!

حتی این را به شما عرض کنم که ممکن است بچه‌ای در محیط خانوادگی‌اش، پدر و مادرش از نظر علمی در سطح بالا نباشند؛ چه بسا اکثر جامعه ما همین‌طور باشد. بعد این بچه‌ها به محیط آموزشی می‌روند؛ آن‌جا که رفتند چه می‌شود؟ آن کسی که پر روی اینها اثرگذار است، معلم او است. یعنی فرزند، معلم را بر پدر و مادرش مقدم می‌کند. چون می‌گوید «معلمم بهتر می‌فهمد؛ پدر و مادر من که به این اندازه عالم نیستند!» من این‌ها را می‌گویم تا بفهمید که محیط آموزشی چه می‌کند. بعضی از این محیط‌ها چنان زحمات هفت‌ساله پدر و مادر را، در هفت سال دوم خنثی می‌کند! خصوصاً در آن زمانی که هنوز بچه خودش به قدرت تمییز و تعقل نرسیده است؛ این‌جا محیط آموزشی شمشیر دو لبه می‌شود و بیشتر بچه را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

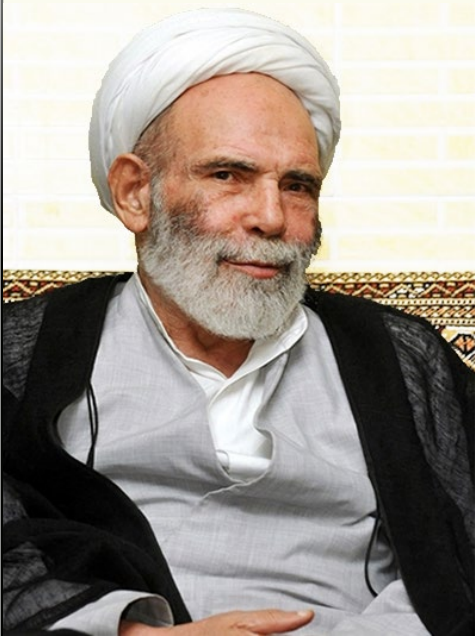
خدمت و جنایت متصدیان امور آموزشی!

کسانی که متصدی امور آموزشی هستند، اگر صحیح عمل کنند، چه «خدمت» بزرگی کرده‌اند و اگر غلط عمل کنند، چه «جنایت» بزرگی به جامعه کرده‌اند! حرف‌های من پیچیدگی نداشت، خیلی روشن بود و چه بسا غالب شما بلکه همه شما در گیر این حرف‌ها بوده و هستید. اینکه روی محیط آموزشی زیاد تأکید شده است و ما در معارفمان داریم که مراقب باشید، به این جهت است. این دوران هم از نظر مقطع سنی که سن فراگیری است، و هم نسبت به رابطه‌ای بین استاد و شاگرد، بسیار اهمیت دارد.

- [۱]. وسائل الشیعة ۲۰ ۱۵۴
- [۲]. سوره مبارکه بقره، آیه ۱۵۱
- [۳]. سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۶۴
- [۴]. سوره مبارکه جمعه، آیه ۲
- [۵]. بحار الأنوار ۱ ۱۸۰
- [۶]. بحار الأنوار ۷۴ ۱۲۸
- [۷]. بحار الأنوار ۶۶ ۴۰۸
- [۸]. نهج البلاغه ۴۸۰
- [۹]. مستدرک الوسائل ۱۲ ۲۰۱
- [۱۰]. غرر الحکم ۴۳۰
- [۱۱]. وسائل الشیعة ۲۱ ۴۷۵

تربیت در محیط آموزشی

* کسانی که متصدی امور آموزشی هستند، اگر صحیح عمل کنند، چه «خدمت» بزرگی کرده‌اند و اگر غلط عمل کنند، چه «جنایت» بزرگی به جامعه کرده‌اند!



تربیت در محیط آموزشی: ۲

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.
رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) قَالَ:
«إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ» [۱] غیرت از نشانه‌های ایمان است.

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به تربیت بود که تربیت، از غیرت نشأت گرفته و به معنای روش دادن است؛ روش رفتاری و گفتاری. عرض کردم انسان غالباً در چهار محیط ساخته می‌شود؛ محیط خانوادگی، آموزشی، شغلی و رفاقتی و فضای پنجمی هم هست که حاکم بر آنها است و در آینده به آن اشاره خواهیم کرد. بحث ما به محیط آموزشی رسید و گفتیم در باب محیط آموزشی آیات و روایات متعددی وجود دارد که تعلیم را در کنار تربیت مطرح کرده است و هیچ‌گاه نمی‌شود تعلیم بدون تربیت باشد. تفکیک بین این دو مورد یعنی بین تعلیم و تربیت ممکن نیست. یعنی هر تعلیمی، یک نوع تربیت را همراه دارد. در جلسه گذشته آیات و روایات را مطرح کردم و دیگر تکرار نمی‌کنم.

به این‌جا رسیدیم که مقطع زمانی تعلّم و آموزش، یعنی از هفت سالگی تا بیست‌و یک سالگی، که مسأله آموزش و یادگیری در آن دوره مطرح است، مقطعی است که اثرگذاری تربیتی‌اش بر روی انسان بیش از مقاطع دیگر عمر او است. در روایت هم این مطلب بود و گفتیم که از طرفی هم اگر رابطه بین «استاد و شاگرد» و «معلّم و دانش‌آموز»، همراه با چاشنی محبّت باشد که غالباً هم این‌طور هست، وقتی با احساس تفوّق و برتری علمی آمیخته می‌شود، اثر تربیتی استاد بر روی شاگرد تشدید می‌شود.

گام اول: دقت در معلّم

حالا در این جلسه من وارد مسأله رابطه بین «استاد و شاگرد» و «معلّم و متعلّم» می‌شوم که همین روند در معارف ما نیز هست. من این مطلب را با یک روش خاص و به صورت فهرست‌وار عرض می‌کنم. ما می‌بینیم در معارفمان روی «معلّم» خیلی تکیه شده است، که انسان باید در انتخاب معلّم مراقب باشد. این نیست مگر برای اینکه همیشه تعلّم همراه با تربیت است. در ذیل این آیه شریفه «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» [۲] روایتی از امام باقر (علیه‌السلام) نقل شده است که حضرت فرمودند: «عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ» [۳] مراد از این که انسان در خوراکش دقت کند، این نیست که انسان به لقمه‌ای که بر می‌دارد، نگاه کند که دارد چه می‌خورد! مثلاً ببیند موادش چیست، چه ویتامین‌هایی در آن هست و امثال اینها؛ اینجا بحث شکم مطرح نیست! حضرت می‌فرمایند بحث این است که: «عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ»؛ یعنی به علمی که دارد می‌آموزد نگاه کند که از چه کسی دارد می‌آموزد.

«شخص معلّم» موضوعیت دارد

ما در روایات داریم که روح انسان همان‌طور که جسم انسان احتیاج به غذا دارد تا نیرو بگیرد و پرورش پیدا کند، آن هم نیاز به غذای متناسب با خودش دارد. نگاه کن بین آشپز کیست و دست‌پخت چه کسی را داری می‌خوری! به کسی که می‌خواهی غذای روح را از او بگیری نگاه کن! بین کیست! نقطه ثقل و تأکید این روایت بر روی «شخص» است. این‌ها را دقت کنید! یک وقت می‌گوید به آنچه که او می‌گوید توجه کن، یک وقت می‌گوید خودش مهم است و «شخص معلّم» موضوعیت دارد. «عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ» این غذای روح را که می‌گیری، «عَمَّنْ يَأْخُذُهُ»؛ بین این آشپز چگونه آدمی است؟ این معلّم و استاد چگونه آدمی است؟ بین دانشت را از چه کسی می‌گیری؟ در روایتی از پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمده است: «فَانظُرُوا عَنِ مَن تَأْخُذُونَ هَذَا الْعِلْمَ» [۴] نگاه کنید که این علم را از چه کسی می‌گیرید! اینجا حضرت به نوع علم کاری ندارد، بلکه به شخص کار دارد. می‌فرماید دقت کنید که علم را، هر چند علم دین را، از چه کسی می‌گیرید؟ این شخص معلّم را بررسی کن!

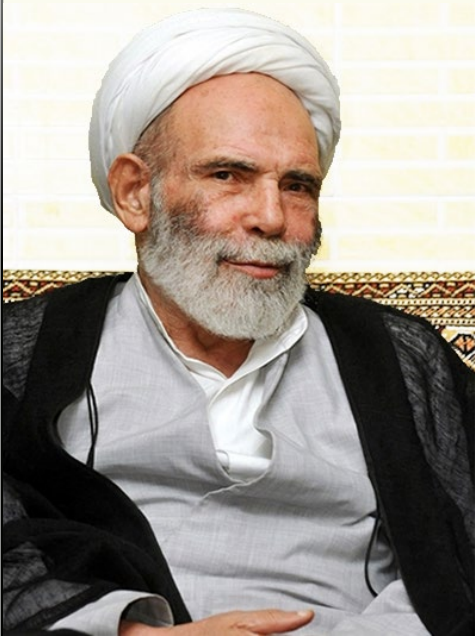
تنها، استاد «تربیت شده» عالم است

یک روایت از امام هفتم (علیه‌السلام) داریم که حضرت در آنجا مسأله را برای ما روشن می‌کند. ایشان می‌فرماید: «لَا عِلْمَ إِلَّا مِنَ الْعَالِمِ رَبَّانِيٍّ» [۵] دانش و علم وجود ندارد مگر نزد عالم ربّانی. خوب، این روایت مطلب را روشن کرد. حضرت به صورت بسیار واضح، عنوان «علم بودن» را، از غیر «عالم تربیت شده» نفی می‌کند. اصلاً علمیت ندارد و خبری از دانش نیست، مگر اینکه دانش را از یک دانشمند تربیت شده بگیری. نمی‌توانی از هر کسی علم بیاموزی! استادی که تربیت شده است، عالم است. بحث این نیست که چه چیزی به تو تحویل می‌دهد؛ باید خودش را بررسی کنی!

چنین آدمی به درد «معلّم شدن» می‌خورد!

تربیت در محیط آموزشی

* به کسی که می‌خواهی غذای روح را از او بگیری نگاه کن! بین کیست! نقطه ثقل و تأکید این روایت بر روی «شخص» است. این‌ها را دقت کنید! یک وقت می‌گوید به آنچه که او می‌گوید توجه کن، یک وقت می‌گوید خودش مهم است و «شخص معلّم» موضوعیت دارد.



به سیر بحث دقت کنید! اول فرمود به استادت نگاه کن؛ چون او است که غذای روح تو را می‌دهد. بعد در روایت نبوی هم این معنا تکرار شد و در روایت سوم فرمود استاد باید مؤدب باشد، ولی در چه رابطه‌ای باید تربیت شده باشد؟ باید چه نوع تربیتی داشته باشد؟ باید مؤدب به آداب انسانی و الهی باشد یا نه؟ حضرت مسأله را خیلی روشن بیان کردند که معلم باید ربّانی باشد و تربیت الهی شده باشد. تربیت هم این است که به ادب الهی و انسانی آراسته باشد. یک چنین آدمی، به درد استاد شدن می‌خورد و نزد چنین آدمی باید تعلّم کرد.

تربیت در محیط آموزشی

استاد بی تربیت، دزد با چراغ!

اگر این‌طور نباشد و تو نزد یک انسان بی تربیت درس بخوانی، بدان که آن دانشی که او به تو می‌آموزد، برای تو دانش نیست. این کار تو را به جایی نمی‌رساند. گاهی هم ممکن است که چه بسا مضرّ باشد. دانش است اما دانشی است مضرّ. وقتی او تربیت نشده تو را بد تربیت می‌کند و دانشی که به تو می‌دهد مانند چراغی است که به دست دزد می‌دهد. چو دزدی با چراغ آید، گزیده‌تر بزد کالا!

«مرز استادی» این است که «مرز شکن» نباشد!

لذا یک دسته دیگر از روایات ما تحت این عنوان مطرح می‌شود که چه معلّمی را باید پیدا کرد و از او علم آموخت. می‌گویند وقتی می‌خواهی معلّم انتخاب کنی، استادی را انتخاب کن که مرز شکن نباشد؛ پرده‌در نباشد. من همین‌طور گام به گام پیش آمدم. این‌ها از ائمه ما رسیده است. این روایات مرز انسانی و الهی را مطرح کرده است. روایتش معروف است که علی (علیه‌السلام) فرمودند: «قَصَمَ ظَهْرِي عَالِمٌ مُتَهْتِكٌ». [۶] کمر مرا عالم بی حیا شکسته است! دانشمند است، اما پرده‌در است. حالا من خواهم گفت که این یعنی چه. امام صادق (علیه‌السلام) نیز فرمودند: «قَطَعَ ظَهْرِي اثْنَانِ عَالِمٌ مُتَهْتِكٌ». [۷] دو گروه کمر مرا شکستند؛ یکی از آنها دانای مرز شکن است.

۱. مرزهای دیداری

این پرده‌داری و مرز شکنی که ما می‌گوییم، چگونه است و در چه رابطه‌ای مطرح است؟ در چند رابطه مطرح است؛ یک دیداری، دو گفتاری، سه رفتاری. شاید آنچه که برجسته‌تر به ذهن می‌آید «رابطه گفتاری» باشد، اما در هر سه رابطه مسأله پرده‌داری مطرح است. یعنی وقتی من به معلّم نگاه می‌کنم، نباید ببینم که او مرز شرع را رعایت نکرده است. هیکل او را که می‌بینم، باید رنگ شرع داشته باشد. در بحث عفاف گفتیم که پوشش و شکل و قیافه حرف می‌زند و تأثیرگذار است. اگر استادی را که انتخاب کرده‌ام، وقتی به او نگاه می‌کنم از قیافه‌اش پیدا است که اصلاً مرز شرع سر او نمی‌شود، معلوم است که او «عالم متهتک» است؛ او مرز شکن است. پرده شریعت را دریده است. گاهی هم از ظاهر و قیافه پیدا است که او حتّی انسانیت هم نمی‌فهمد و جنبه‌های انسانی را هم رعایت نمی‌کند. همه این‌ها ممکن است که از ظاهر، پوشش، هیکل و قیافه معلّم فهمیده شود.

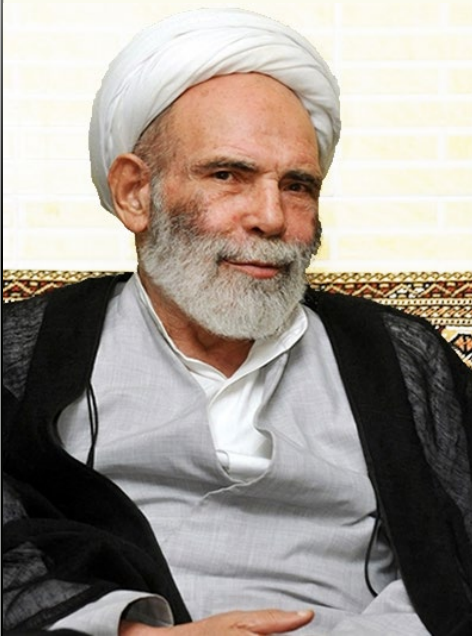
۲. مرزهای گفتاری و رفتاری

گاهی که رفتار معلّم متشرّعانه نیست و حتّی ممکن است اصلاً انسانی هم نباشد، گفتارش هم همین‌طور است! یعنی می‌بینم که معلّم در حرکاتش و حرف زدن‌هایش به هیچ وجه مسائل شرعی را رعایت نمی‌کند. او دانشمند است، عالم است، اما «عالم متهتک» است. پرده‌در است. مرز شکن است. پیش او نرو! چون او تو را فاسد می‌کند. این را بدان! او دین و انسانیت سرش نمی‌شود. گفتیم که گفتار خیلی برجسته و مهم است. کسی که نه غیبت سرش می‌شود، نه دروغ، نه تهمت، نه ناسزا و هیچ حدّ و مرزی سرش نمی‌شود، پیش او نرو که خرابت می‌کند! نه این که آبادت نمی‌کند، نه! تو را «خراب» می‌کند. یعنی حتّی آنچه که خداوند درون تو به ودیعه نهاده بود را نیز زیر و رو خواهد کرد. انسانیت درونی و فطری تو را هم از نظر عقلی، قلبی و نفسی تخریب می‌کند؛ حتّی از نظر جوارحی که مربوط به عمل است هم برای تو مضرّ است و در آینده بحث آن را خواهیم داشت.

اثر تخریبی «رَجِ گوی کج گو»!

چه رسد به این که در مورد گفتار، خوش‌بین هم باشد. اگر معلّم پرده‌داری «خوش‌بین و خوش‌زبان» باشد، در تخریب غوغا می‌کند! از این دسته افراد، در لسان روایات به «علیم اللسان» تعبیر می‌شود. این کنایه است از این است که او می‌داند چگونه حرف غلط خود را بزند و مخاطب را خام کند. معلوم است آدمی که مرز نمی‌شناسد، «کج می‌گوید، اما رَجِ می‌گوید» چه می‌کند! «علیم اللسان» معنایش این است. علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: «قَطَعَ ظَهْرِي رَجُلَانِ مِنَ الدُّنْيَا رَجُلٌ عَلِيمٌ اللِّسَانِ فَاسِقٌ»، حضرت مطلب را کاملاً باز کردند. فسق از مصادیق پرده‌داری است. معنای «فسق» هم دریدگی است. حضرت می‌گوید کمر من را در دنیا دو دسته شکستند؛ یک دسته کسانی بودند که خوش‌زبان و خوش‌بین بودند، اما به هیچ وجه «مرز شرع» را رعایت نمی‌کردند. «رجل علیم اللسان» اما بلافاصله می‌گوید «فاسق».

بعد می‌فرماید: «فَاتَّقُوا الْفَاسِقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ». از دانشمندانی که مرز الهی را می‌شکنند، بپرهیزید. از عالمانی که مرزدار نیستند، بپرهیزید. ممکن است که خیلی خوش‌قلم باشد، اما ببین که چه چیزی تحویل تو می‌دهد. کسی که خیلی خوب شعار می‌دهد، با شعارش چنان فریب می‌دهد که نگو و نپرس! اما ببین که این آیا مرزهای شرعی را در این نوشته‌هایش و در این گفته‌هایش رعایت می‌کند یا نه؟



معیار ما عمل مطابق با شرع است، نه پشت هم‌اندازی. خوب شعار دادن و شعار خوب دادن بدون عمل به شرع و داشتن ظاهری آراسته و مطابق با دستورات دین، سازندگی ندارد. اگر عمل مطابق شرع نباشد، از آن تعبیر به «منافق» می‌کنند. در ادامه همین روایت، علی (علیه‌السلام) می‌گوید: «فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ يَا عَلِيُّ! پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به من فرمود ای علی! «هَلَاكَ أُمَّتِي عَلَى يَدَيْ كُلِّ مُنَافِقٍ عَلِيمٍ اللِّسَانِ». [۸] هلاکت امت من به دست منافقی است که بداند چگونه حرف بزند. چون «علیم اللسان» جامعه اسلامی را به هم می‌ریزد. هلاکت امت پیغمبر به دست منافق‌هایی است که خوش‌زبانند و پشت‌هم اندازند. اینها با زبانشان دیگران را تسخیر می‌کنند و مرز شرع را هم رعایت نمی‌کنند. یعنی حرفشان خوب است اما عملشان مطابق با شرع نیست. ظاهرسازی و مرز‌ناشناسی، نفاق است. چون تعبیر این است که منافق به ظاهر متشرع است، اما می‌بینی مرز شرع را رعایت نمی‌کند. مورد بحث در اینجا، «شخص» است. حضرت روی «شخص» تأکید کرده‌اند. وقتی می‌خواهی معلم و استاد انتخاب کنی، حواست جمع باشد؛ فریب این را نخوری که خوب درس می‌دهد!

هشدار! بچه‌های مردم را به که می‌سپارید؟!

ای کسانی که مراکز آموزشی در دست شما است! این را بدانید صرف این‌که کسی خوب درس می‌دهد و خوش‌بین است، برای درس دادن کافی نیست! تنها به خاطر بیان خوب، صلاحیت معلمی را ندارد! این را بدانید و شما را فریب ندهد که قیامت دارید! بچه‌های مردم را دست چه کسی می‌سپارید؟ من این‌ها را بگویم، که کسی نگوید نمی‌دانستیم یا توجه به این مطالب نداشتیم.

نگو خوب تدریس می‌کند و مسلط است؛ بگو ببینم تربیت شده هست یا نه؟ چون تربیت کردن او، ارادی نیست. من این را بحث کرده‌ام که تربیت از عناوین قصیده نیست. یعنی برای روش دادن، لازم نیست مرتبی قصد کند. بچه ناخودآگاه روش را می‌گیرد. او بدون توجه و قصد تو، از تک‌تک کلمات و حرکات و حتی ظاهر تو الگو می‌گیرد. از هیکل معلم الگو می‌گیرد، چه رسد به اینکه نعوذ بالله معلم و استاد، در لابلای بحث‌های علمی، مسائلی را که خلاف شرع و معارف اسلامی است، طرح کند. اینجا دیگر وامصیبتا است!

تبدیل «خوشحالی‌ها» به «بدحالی‌ها»!

خوشحال نباشید که معلم خوب آورده‌اید! یک روزی خوشحالی‌هایتان چنان تبدیل به بدحالی‌ها می‌شود که در باورتان هم نمی‌گنجد. حتی اگر به قیامت هم توجه نداشته باشید و دنیایی فکر کنید، باز هم این انتخاب غلط است. چون کسی که از انسانیت دور شود و تربیت صحیح نشود، دیگر درمان ندارد. صرف این‌که خوش‌بین است و خوب تدریس می‌کند، خوشحالی ندارد. بچه مردم، فرزندی که میوه دل پدر و مادر است را به دست اینها می‌سپارید و بعد می‌بیند که چگونه از کار در می‌آید که این پدر و مادرها باید بر سرشان بزنند و باز هم نتوانند کاری کنند. ریشه بسیاری از مشکلات جامعه ما از همین مراکز آموزشی است. بسیاری از مشکلات ما از همین جا است. نتیجه آموزش بدون رعایت مسائل انسانی و الهی همین می‌شود. من حالا به مسائل مادی کاری ندارم؛ فقط در رابطه بحث تربیتی بحث می‌کنم.

گام دوم: دقت در علم

روایات ما می‌فرماید دقت کن که معلم کیست؛ بعداً سراغ مسأله «آن چه از دهانش در می‌آید» می‌رود. حالا که از فاسق نبودن معلم خیالت راحت شد، بین چه چیزی را القا می‌کند و چه مطالبی را در دهان بچه می‌گذارد! لذا ما در روایاتمان داریم که معلم روح من را تغذیه می‌کند. یعنی علم، تغذیه روحی است و این غذا، غذای روح است. ما هم غذای جسم داریم و هم غذای روح که پرورش است. ما روایات متعددی داریم که شما همان‌گونه که در تغذیه جسمتان دقت می‌کنید، در غذایی که برای روحتان از دیگری می‌گیرید هم دقت کنید. اینجا دیگر مطلب درباره مسائل علمی است.

حرف معلم، غذای روح است

پس اول ببین معلم چه کسی است و بعد هم ببین چه می‌گوید. روایتی از امام حسن (علیه‌السلام) است که می‌فرماید: «عَجَبٌ لِمَنْ يَتَفَكَّرُ فِي مَأْكُولِهِ كَيْفَ لَا يَتَفَكَّرُ فِي مَعْقُولِهِ فَيَجْنُبُ بَطْنَهُ مَا يُؤْذِيهِ وَ يُوَدِّعُ صَدْرَهُ مَا يُؤْذِيهِ» [۹] در شگفتم از آدمی که وقتی می‌خواهد چیزی بخورد، دقت می‌کند؛ یعنی فکر می‌کند که چه بخورد، اما نسبت به آن چیزی که مربوط به روحش است و غذای روح او است، فکر نمی‌کند که چیست.

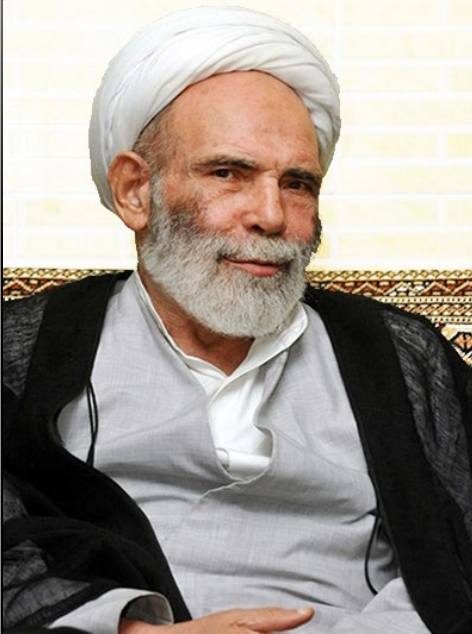
دقت کن تا «اعتقاد غلط» یا «گناه» به خوردت ندهند!

علی (علیه‌السلام) این مطلب را خیلی باز می‌کند و می‌فرماید: «مَا لِي أَرَى النَّاسَ إِذَا قَرَّبَ إِلَيْهِمُ الطَّعَامَ لَيْلًا تَكَلَّفُوا إِتْرَافَةَ الْمَصَابِيحِ لِيَبْصُرُوا مَا يَدْخُلُونَ بِطَوْنِهِمْ»؛ چه‌طور است که من مردم را می‌بینم که وقتی در شب برایشان غذا می‌آورند، به دنبال نور چراغ می‌روند تا ببینند که چه می‌خواهند بخورند؛ شب است، تشخیص نمی‌دهند که غذا چیست؛ مثلاً کسی غذا را آورده و معلوم نیست که سم است، مَهْلِك است یا مَعْدِي است؛ اینجا می‌روند خود را به زحمت می‌اندازند و چراغی پیدا می‌کنند که ببینند چه می‌خواهند بخورند؛ اما از آن طرف «و لَا يَهْتَمُّونَ بِغَدَاءِ النَّفْسِ»؛ به غذای روح اهتمام نمی‌ورزند. «بِأَنَّ يُبْصِرُوا مَصَابِيحَ أَلْبَابِهِمْ بِالْعِلْمِ لِيَسْلَمُوا مِنَ لَوَاحِقِ الْجَهَالَةِ»؛

تربیت در محیط آموزشی

* کسی که خیلی خوب شعار می‌دهد، با شعارش چنان فریب می‌دهد که نگو و نپرس! اما ببین که این آیا مرزهای شرعی را در این نوشته‌هایش و در این گفته‌هایش رعایت می‌کند یا نه؟

* ریشه بسیاری از مشکلات جامعه ما از همین مراکز آموزشی است. بسیاری از مشکلات ما از همین جا است. نتیجه آموزش بدون رعایت مسائل انسانی و الهی همین می‌شود.

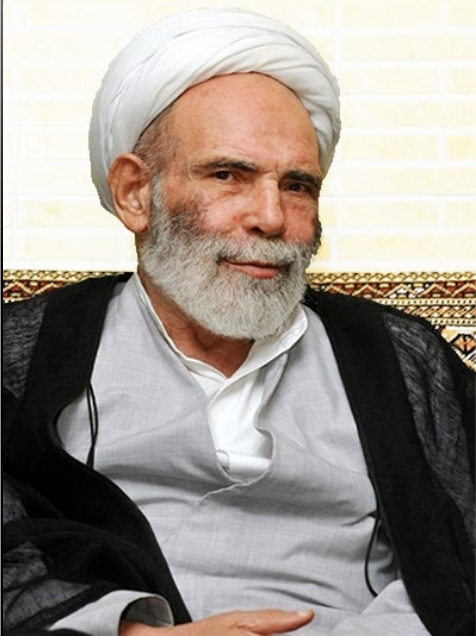


چراغ‌های عقلت را روشن کن که سالم بمانی! لُب یعنی عقل سلامت. دقت کن تا روح سالم بماند. از چه؟ «مِنْ لَوْاحِقِ الْجِهَالَةِ وَ الذَّنُوبِ فِي إِعْتِقَادَاتِهِمْ وَ أَعْمَالِهِمْ».[۱۰] تا از جهالت در اعتقادات و گناهان ایمنی بیایی! حضرت کاملاً واضح دست روی جنبه درونی و بیرونی گذاشت. مراقب باش این چیزی که او به تو می‌خورد، به اعتقادات تو ضربه نزند، به اعمال صدمه نزند. تو مسلمانی! ببین او چه می‌گوید؛ چرا دنبال کسی می‌روی که خرابت می‌کند؟ چه آنجایی که خود معلم خراب است و چه آنجایی که حرف او غلط باشد.

تربیت در محیط آموزشی

بی‌اهمیتی به تربیت فرزند؛ تخریب سرنوشت فرزند و خریدن جهنم برای خود در معارف ما نسبت به مسائل آموزشی دقیقاً رسیدگی شده است. چرا؟ در مسأله افراد، به خصوص در این سنین، چون رابطه معلم و شاگرد رابطه خاصی است، برای فرزند نقش سرنوشت‌ساز دارد. یعنی رابطه بین معلم و متعلم، بسیار اهمیت دارد؛ چه از نظر سازندگی و چه از نظر تخریبی. این سن خاص، تأثیر به‌سزایی در تربیت فرزند دارد. لذا باید اهمیت داد. چون فرزند در اختیار تو بوده است. لذا اگر از او مراقبت نکنی، او را فاسد خواهی کرد. یعنی هم سرنوشت او را خراب می‌کنی و هم خودت را نعوذ بالله- به جهنم می‌فرستی.

- [۱]. وسائل الشیعة ۲۰ ۱۵۴
- [۲]. سوره عبس، آیه ۲۴
- [۳]. الکافی ۱ ۴۹
- [۴]. منیة المرید ۲۳۸
- [۵]. وسائل الشیعة ۲۷ ۱۹
- [۶]. بحار الأنوار ۲ ۱۱۱
- [۷]. بحار الأنوار ۱ ۲۰۸
- [۸]. بحار الأنوار ۲ ۱۰۶
- [۹]. بحار الأنوار ۱ ۲۱۸
- [۱۰]. شرح نهج البلاغة ۲۰ ۲۶۱



تربیت در محیط آموزشی: ۳

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.
رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) قَالَ:
«إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ» [۱] غیرت از نشانه‌های ایمان است.

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به تربیت بود و گفتیم که «تربیت» از «غیرت» نشأت می‌گیرد و تربیت به معنای روش رفتاری و گفتاری دادن است و به طور غالب و معمول این روش در چهار محیط قرار می‌گیرد؛ محیط خانوادگی، محیط آموزشی، محیط شغلی و محیط رفاقتی. همچنین عرض کردم فضای پنجمی هم بر این چهار محیط حاکم است که این شاءالله ما بعداً به آن می‌رسیم. بحث ما در جلسه گذشته راجع به محیط دوم، یعنی محیط آموزشی بود که به طور غالب انسان در این محیط در ابعاد گوناگون اعتقادی، قلبی، نفسی و عملی ساخته می‌شود. بعد هم گفتیم که این روش‌ها هم از بُعد شنیداری و هم از بُعد دیداری و هم رفتاری است. جلسه گذشته بحث من به اینجا رسید که در بین تمام محیط‌های چهارگانه، اثرگذاری محیط آموزشی از جهاتی قوی‌تر است. هم از جهت مقطع سنی است که در آن مقطع سنی معمولاً انسان بیشترین اثرپذیری را دارد که روایاتش را هم خواندم؛ همچنین از جهت نگرشی که شاگرد به استاد دارد، که برتری علمی استاد اثرگذار است و موجب تقویت اثرگذاری بر انسان می‌شود. خصوصاً اگر این برتری همراه با چاشنی محبت هم باشد. در آخر جلسه گذشته بحثم به اینجا رسید که چون رابطه بین استاد و شاگرد است، انسان در انتخاب استاد دقت کند و هر علمی که می‌خواهد بیاموزد این‌طور نباشد که متمرکز شود روی «علیم اللسان» که در روایت از علی(علیه‌السلام) خوب تبیین شده بود؛ بلکه از این طرف، کنار «تعلیم»، «تربیت» است و این‌ها از هم جداشدنی نیستند.

تلازم بین تعلیم و تربیت

این‌ها را بحث کردیم که بین تعلیم و تربیت یک نوع تلازم است. در روابط گوناگون آنجایی که تعلیم هست، خواه ناخواه همراهش تربیت نیز هست. لذا انسان در هر علمی بحث علم دین نیست. یک وقت اشتباه نشود. نباید فقط سراغ این برود که این درس مشکل است، این استاد هم خوب تدریس می‌کند و خوش‌بین است، پس بروم و از او بیاموزم. چون ممکن است این استادی که خوب تدریس می‌کند، از طرفی مفید باشد ولی از ناحیه‌ای هم مضر باشد و نقش تخریبی داشته باشد.

ضرورت پرهیز از دانشمندان مرزשکن

در روایات ما هم روی همین معنا تأکید شده است. روایتی را جلسه گذشته از علی(علیه‌السلام) مطرح کردم که حضرت فرمود: «قَطَعَ ظَهْرِي رَجُلَانِ مِنَ الدُّنْيَا رَجُلٌ عَلِيمٌ اللِّسَانِ فَاسِقٌ»؛ دو دسته کمر مرا در این دنیا شکستند؛ یکی همین دانشمندان خوش‌بین اما فاسق است. بعد هم می‌فرماید: «فَاتَّقُوا الْفَاسِقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ» [۲]. پرهیزید و بر حذر باشید از این فاسقان دانشمند. یک روایت هم از پیغمبر اکرم(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بود که حضرت به علی(علیه‌السلام) فرمودند: «يَا عَلِيُّ هَلَاكَ أُمَّتِي عَلَى يَدَيْ كُلِّ مُتَأَفِّقٍ عَلِيمٍ اللِّسَانِ» [۳] نابودی و هلاکت امت من به دست اینهایی است که خوش‌بینند اما از نظر عملی، مرزهای الهی را رعایت نمی‌کنند.

با ارزش‌ترین و بی‌ارزش‌ترین علم

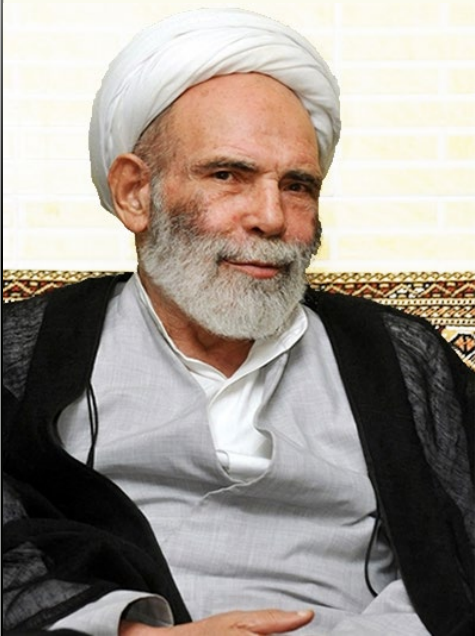
شخصی خوب درس می‌گوید، یعنی همین چیزی که مصب بحث ما است. تعلیم او خوب است اما در مسائل تربیتی نقش تخریبی دارد؛ در معارف ما از نظر ارزشی به این علم بها نمی‌دهند. در روایات اصلاً به این علمی که او می‌آموزد بها نمی‌دهند. روایتی است در نهج‌البلاغه، که علی(علیه‌السلام) فرمود «أَوْضَعَ الْعِلْمَ مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ»؛ بی‌ارزش‌ترین دانش، دانشی است که فقط در زبان جاگرفته باشد. دقت کنید که حضرت «علم» می‌گوید، علم خاصی را مطرح نمی‌کند. «العلم» اسم جنس است. جنس دانش مد نظر است. فیزیک، شیمی، تاریخ، جغرافی، هر علمی را شامل می‌شود. «أَوْضَعَ الْعِلْمَ مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ»؛ استاد، خوش‌بین است. این همان چیزی است که من جلسه گذشته گفتم در آن روایات بود. بعد هم می‌فرماید: «وَ أَرْفَعَهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ وَ الْأَرْكَانِ» [۴] یعنی برترین علم، آن است که در همه اندام هویدا و آشکار باشد. چرا؟ چون رفتار روش می‌دهد. رفتار آموزندگی دارد و آموزندگی رفتار قوی‌تر از آموزندگی زبان است.

دو راهی انتخاب استاد!

دو معلم و دو استاد هستند؛ هر دو یک درس را می‌گویند، اما فهمیدن درس یکی برای من آسان‌تر است و دیگری نه، فهمیدن درسش برای من مشکل است. آن استادی که خوش‌بین است و درس را از او آسان‌تر می‌فهمم، از نظر عملی اثر سوء روی من دارد، اما استاد دیگر این اثر سوء را ندارد. حالا کدام یکی را انتخاب

تربیت در محیط آموزشی

* برترین علم، آن است که در همه اندام هویدا و آشکار باشد. چرا؟ چون رفتار روش می‌دهد. رفتار آموزندگی دارد و آموزندگی رفتار قوی‌تر از آموزندگی زبان است



کنم؟ این فشار دارد اما نقش تخریبی ندارد؛ دیگری فشار ندارد، اما نقش تخریبی دارد. معارف ما می‌گوید آن استادی را انتخاب کن که نقش تخریبی ندارد. روایات متعددی داشتیم و یکی دو مورد نبود. دلیل آن هم معلوم است. به این دلیل که این مفاهیم از نظر سیر وجودی من، به درد من نمی‌خورد. آنچه که در سیر وجودی‌ام به درد من می‌خورد، روش رفتاری و گفتاری است که بنده می‌گیرم. آن است که به درد من می‌خورد. آن است که سازنده شاکله روحی من است. شکل روحی من را «تربیت» درست می‌کند نه «تعلیم».

تربیت در محیط آموزشی

* آن استادی را انتخاب کن که نقش تخریبی ندارد.

تبلیغات به نفع علیم اللسان‌ها!

یکی از چیزهایی که واقعاً مورد تأسف ما است، همین است که جامعه اسلامی است اما تمام توجه‌ها می‌رود به سمت «علیم اللسان»؛ متأسفانه الآن در جامعه ما حرف اول را همین دسته اول می‌زنند؛ یعنی کسانی که از نظر قدرت بیان در سطح بالا هستند، ولی از نظر تربیتی اثر منفی و نقش تخریبی دارند. اگر هم کسی غیر از این باشد، او دیگر حرف اول را نمی‌زند؛ بلکه حرف دوم را می‌زند! اگر استاد خوبی که از نظر تربیتی مناسب باشد پیدا شود، حرف او در جامعه حرف دوم است. حرف اول را همان علیم اللسان‌ها می‌زنند. ثقل و سنگینی به نفع آن طرف است. در حالی که معارف ما برخلاف واقعیاتی است که امروز در جامعه به نام جامعه اسلامی می‌بینیم. دیگر نمی‌خواهم توضیح بدهم؛ خودتان می‌بینید و می‌دانید هم که چگونه تبلیغات شیاطانی لعنت الله علیه برای آن صورت می‌گیرد.

استاد دینی بی‌دین!

در اینجا من یک تقسیم‌بندی می‌کنم. یک‌وقت هست به طور کلی از معلّم و شاگرد و جنبه تعلیمی بحث می‌کنیم و علم هر چه می‌خواهد باشد، فرقی نمی‌کند؛ بحث ما هم تا اینجا کلی بود. اما یک‌وقت هست نه، مطلب از این بالاتر است؛ بحث درباره معلم دینی و استاد معارف است. حالا می‌رویم سراغ این. چنین معلّمی اگر منحرف باشد، از دو حال خارج نیست؛ حالت اول این است که آنچه را از نظر علمی می‌آموزد صحیح است و انحرافی از نظر آموزش علمی‌اش ندارد، اما از نظر عملی مخرب است. شک نیست که این از آنکه غیر علم دین را می‌آموزد اضر است و از نظر رفتاری بیشتر تخریب می‌کند. این ضررش بیشتر است. این‌ها را من همین‌طور گام به گام پیش می‌آیم؛ چون می‌خواهم محیط آموزشی را بحث کنم. این محیط‌ها می‌خواهد جوان‌های ما را بسازد. ما در این مورد روایت زیادی داریم. علی (علیه‌السلام) فرمودند: «الْعِلْمُ بِغَيْرِ الْعَمَلِ وَتَالٍ». [۵] در جای دیگر حضرت فرمود: «عِلْمُ الْمُتَأَقِّ فِي لِسَانِهِ». [۶] و باز فرمودند: «عِلْمُ الْمُؤْمِنِ فِي عَمَلِهِ». [۷] بر اساس این روایات، معلّمی که درس دین می‌دهد ولی از نظر تربیتی اثر تخریبی دارد، به تعبیری بسیار ساده، بذرفاق را در درون آن شاگرد می‌افشاند. چون این بچه می‌فهمد و تفاوت قول و عمل را در این استاد می‌بیند. گفت قسم حضرت عباس را ببینم یا دم خروس را؟! کدام یکی از این‌ها را باور کنیم؟!

این استاد بذرفاق را از همان موقع که می‌خواهد فراگیری داشته باشد و از نظر روحی روانی، ساختار وجودی پیدا کند، در دل این شاگرد می‌افشاند. وای به حال این‌ها! «أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ». [۸] این‌ها هستند. سخت‌ترین عذاب را روز قیامت دارند. من روایت زیاد دیدم نمی‌خواهم وارد این بحث شوم، این خودش یک بحث مستقل دارد. نمی‌خواهم وارد شوم که دیدگاه اسلام راجع به این افراد چیست. چون نمی‌خواهم از بحثم منحرف شوم. لذا به این‌ها کاری ندارم، چون بحثم، بحث تربیت است. اما بدانید که وضع این‌ها خیلی خراب است.

درس توحید از زبان شیطان!

چنین استادی نقش سازندگی ندارد و نقش تخریبی دارد. با اینکه آنچه را که می‌آموزد صحیح است. اصلاً فرض ما این است که معارف می‌گوید و معارف صحیح هم می‌گوید؛ معلّم دینی است، درست هم می‌گوید؛ اما از نظر رفتاری می‌بینیم که مرز الهی و مرز انسانی را رعایت نمی‌کند. نه تنها نقش سازندگی ندارد و نقش تخریبی دارد؛ بلکه بالاتر، نقش تخریبی این بیش از آن کسی است که آن علمی را که می‌آموزد غیر علم دین است. استاد ما، امام (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) یک وقت این را نقل می‌کرد و در صحبت‌ها می‌فرمود: «درس توحید از زبان شیطان!» ایشان خیلی زیبا می‌فرمود! این جزء کلمات قصار ایشان بود! درس توحید است، اما از زبان شیطان است.

استاد دینی منحرف

حالت دوم آن است که استاد به عنوان معارف، علوم دینی تدریس می‌کند، اما آنچه می‌گوید اشتباه است. آن اولی درست می‌گفت، اما گفتارش با رفتارش تطبیق نداشت. ولی این دومی، گفتار و تدریسش هم انحراف دارد. ظاهراً دیگر خیلی روشن است که چنین استادی چقدر خطرناک و مضر است و چقدر نقش تخریبی در شاگرد دارد. من یک روایت می‌خوانم. روایت مفصّلی است از امام حسن عسگری (علیه‌السلام) در باب همین دانشمندان سوء که حضرت می‌فرماید: «وَهُمْ أَضْرُّ عَلَيَّ صُغْفَاءَ شَيْعَتَنَا مِنْ جَيْشِ يَزِيدَ عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ أَصْحَابِهِ»؛ این دانشمندان سوء نسبت به صغفای شیعه ما، شرّشان بیشتر است تا لشکر یزید علیه حسین (علیه‌السلام)؛ حضرت بعد سرّش را هم می‌فرماید که چیست.

اما صغفا یعنی چه؟ صغفا از نظر پیکره ظاهری که نیست؛ بلکه جنبه‌های روحی مطرح است. یعنی آن کسانی که از نظر ایمانی، هنوز یک ایمان مستقرّ پایداری از نظر درونی پیدا نکرده‌اند که بیدی نباشند که با این بادها بلرزند. خوب بچه در این سنّ این چنین است. چون بحث ما بچه چهارده، پانزده ساله است. آیا این از نظر ایمانی



ضعیف است یا نیست؟ شکی نیست که به طور غالب ضعیف هستند و هنوز ایمان در قلب آنها به صورت استوار پا نگرفته است. بله، از نظر درونی و از جهت فطرتش ایمان دارد؛ اما اینها هنوز در وجود او آن طور به فعلیت نرسیده که بتواند در برابر شبهات اعتقادی مقاومت کند. حالا این استاد رفته سر کلاس و برای او «دینی» می‌گوید و مسائل انحرافی را مطرح می‌کند! این چه جنایتی دارد می‌کند.

حضرت می‌گوید این آدم از آن لشکریان یزید بر علیه امام حسین (علیه‌السلام) و اصحابش بدتر و مضرتر است. من این‌ها را می‌گویم که حواستان را جمع کنید؛ ای کسانی که آمده‌اید به عنوان معلم دینی و معارف در مراکز آموزشی و دارید مسائل انحرافی را مطرح می‌کنید، این را بدانید که شما از لشکر یزید بدترید. حالا علت آن را هم می‌گویم؛ «فَإِنَّهُمْ يَسْلُبُونَهُمُ الْأَرْوَاحَ وَ الْأَمْوَالَ»؛ مگر لشکر یزید چه کار می‌کرد؟ آنها جان و مال حسین (علیه‌السلام) و اصحابش را گرفتند. کشتند و بردند! غیر از این بود؟! اما این دانشمندان سوء چه می‌کنند؟ «وَهُؤُلَاءِ عُلَمَاءُ السُّوءِ يَدْخُلُونَ الشَّكَّ وَ الشُّبُهَةَ عَلَى ضَعْفَاءٍ شَيْعَتِنَا فَيُضِلُّونَهُمْ» [۹]. اینها پایه‌های ایمانی این بچه‌ها را می‌لرزاند. ارزش روح بالاتر است یا جسم یا پول؟! کار لشکریان یزید این بود، اما کار اینها این است که با این تدریس‌هایی که دارند، ضعیفای شیعه ما را منحرف می‌کنند.

خاطر جمعی از محیط آموزشی اشتباه است!

لذا می‌خواستیم این را عرض کنیم که در این چند محیطی که ما گفتیم، آن محیطی که خیلی نقش دارد، چه در سازندگی و چه در تخریب، «محیط آموزشی» است. من حالا سفارش می‌کنم به اولیا که حواستان جمع باشد! این بچه تا موقعی که تحت نظر شما بود، تا حدودی توانسته بودید از نظر اعتقادی و عملی روبه‌راهش کنید؛ حالا که او را به مدرسه فرستادید، خیال نکنید این پایدار می‌ماند. وقتی در محیط آموزشی بروید، بدانید که آنجا قوی‌تر از شما هست. آن محیط قوی‌تر از محیط خانوادگی شما است. این طور نباید باشد که خیالتان راحت شود. من خصوصاً به آن دسته‌ای می‌گویم که اینها واقعا هم دلسوز هستند و هم از نظر تربیتی دینی و هم از جهت انسانی دلسوز فرزندان‌شان هستند. اگر فرزندان‌تان را در بهترین مدرسه‌ها هم گذاشتید، خاطر جمع نشوید. دستتان را روی دست نگذارید. این اشتباه است. حتی اگر بهترین مدرسه‌ها از جهت دینی را هم انتخاب کردید، نباید خیالتان آسوده شود. چون یک موقع چشم باز می‌کنید و می‌بینید همین بچه‌ای که در آن محیط بوده و امیصبتا است.

تربیت فرزند در کلام امام صادق (علیه‌السلام)

در آن روایتی که از امام صادق (علیه‌السلام) بود، داشت که این چهارده سال نباید فرزند را رها کنی. حضرت سه تا «هفت سال» درست کردند؛ هفت سال اول بگذار بازی کند. هفت سال دوم ادبش کن. هفت سال سوم ملازمش باش. یک بار دیگر روایت را بخوانم؛ «دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ يُؤَدِّبُ سَبْعًا وَ الزَّمَهُ نَفْسَكَ سَبْعَ سِنِينَ» [۱۰]. یعنی چهارده سالگی‌اش که تمام شد، از پانزده سالگی تا بیست و یک سالگی او را جدایش نکنی؛ ملازمش باش. یعنی از خاطر جمعی خبری نیست! تازه من فرضم این بود که مدرسه و محیط آموزشی‌اش، محیط خوبی است که با خاطر جمع او را آنجا گذاشته‌ای؛ چه رسد که بدانی اینجا که رفت، رفت؛ یعنی جو حاکم بر محیط آموزشی‌اش، مغایر جو تربیتی خانوادگی‌اش باشد. وای به آنجاهای دیگر! دستورات تربیتی اسلام اینها نیست.

تقدّم ادب بر علم

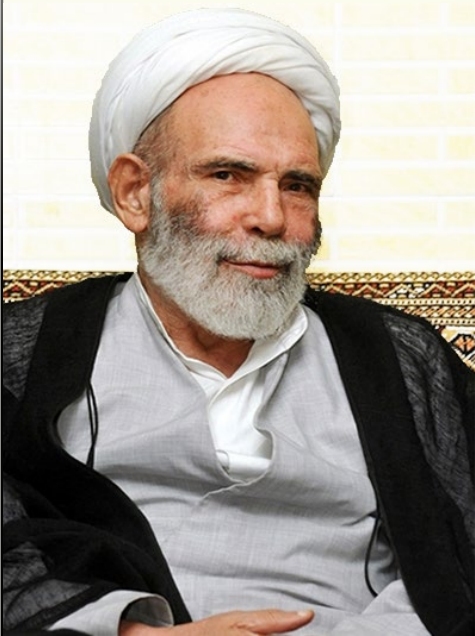
من حالا روایتی می‌خوانم؛ خصوصاً راجع به کسانی که می‌خواهند آموزش‌های دینی بدهند یا استاد معارف هستند. ما در یک روایت از علی (علیه‌السلام) داریم که حضرت فرمودند پیغمبر تربیت شده خدا است و مرتبی او خدا بوده است؛ مرتبی من هم پیغمبر بوده است؛ حالا من می‌خواهم مرتبی مؤمنین باشم. یعنی مگر می‌شود هر کسی مرتبی باشد؟! در این روایت هست که: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَدَبُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ پیغمبر را خدا تربیت کرد؛ «وَهُوَ أَدَبِي»؛ من را هم پیغمبر تربیت کرد؛ «وَأَنَا أَوَدُّبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوْرَثُ الْأَدَبَ الْمُكْرَمِينَ» [۱۱]. من هم مؤمنین را تربیت می‌کنم. یعنی انسان باید استادی را پیدا کند که مؤدب به آداب الهی و انسانی باشد. این را بدانید که حرف اول را «ادب» می‌زند، نه «علم» به معنای مفاهیم. اگر غیر از این فکر می‌کنید، بدانید که اشتباه می‌کنید. چون علم بدون ادب و تعلیم بدون تربیت، بعد وزر و وبال می‌شود؛ وبال می‌شود روی گردنت! بعد می‌بینی فرزندت با پوشش برتر اسلامی رفت در این مرکز آموزشی، دو ترم نگذشته بی‌حجاب بیرون آمد. آن وقت چنان به چه کنم، چه کنم بیفتی که مفری پیدا نکنی.

۱. [۱] وسائل الشیعة ۲۰ ۱۵۴
۲. بحار الأنوار ۲ ۱۰۶
۳. بحار الأنوار ۲ ۱۰۶
۴. نهج البلاغة، کلمات قصار، ۹۲
۵. غرر الحکم ۴۵
۶. غرر الحکم ۴۵۹
۷. غرر الحکم ۱۵۲
۸. بحار الأنوار ۲ ۳۸

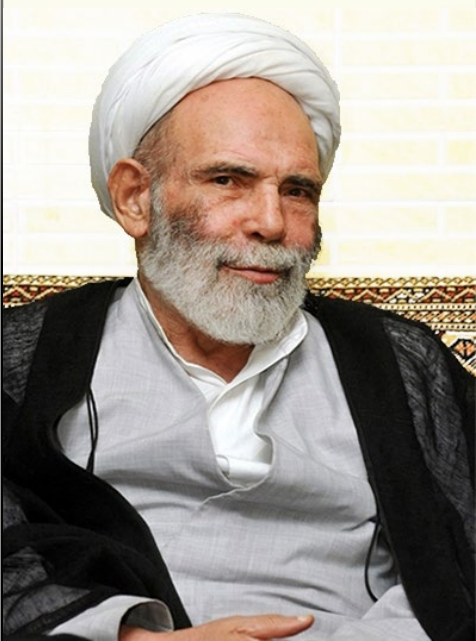
تربیت در محیط آموزشی

* این بچه تا موقعی که تحت نظر شما بود، تا حدودی توانسته بودید از نظر اعتقادی و عملی روبه‌راهش کنید؛ حالا که او را به مدرسه فرستادید، خیال نکنید این پایدار می‌ماند.

* انسان باید استادی را پیدا کند که مؤدب به آداب الهی و انسانی باشد. این را بدانید که حرف اول را «ادب» می‌زند، نه «علم» به معنای مفاهیم. اگر غیر از این فکر می‌کنید، بدانید که اشتباه می‌کنید. چون علم بدون ادب و تعلیم بدون تربیت، بعد وزر و وبال می‌شود؛ وبال می‌شود روی گردنت! بعد می‌بینی فرزندت با پوشش برتر اسلامی رفت در این مرکز آموزشی، دو ترم نگذشته بی‌حجاب بیرون آمد. آن وقت چنان به چه کنم، چه کنم بیفتی که مفری پیدا نکنی.



تربیت در محیط آموزشی



تربیت در محیط آموزشی: ۴

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.
رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ) قَالَ:
«إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ» [۱] غیرت از نشانه‌های ایمان است.

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به تربیت بود. عرض کردم که «تربیت» از «غیرت» نشأت گرفته است و به معنای روش رفتاری و گفتاری دادن و گرفتن است. در باب این روش گرفتن و روش دادن به‌طور معمول و غالب چهار محیط است که انسان در آن محیط‌ها ساخته می‌شود؛ محیط خانوادگی، محیط آموزشی، محیط رفاقتی و محیط شغلی. البته عرض کردم که فضای پنجگانه هم بر آنها حاکم است.

مباحثی که ما در گذشته داشتیم راجع به محیط دوم، یعنی «محیط آموزشی» بود؛ عرض کردم که نقش محیط آموزشی از محیط اول یعنی محیط خانوادگی قوی‌تر است. چه‌بسا کسانی باشند که از نظر محیط خانوادگی، روش صحیح الهی و انسانی نداشته‌اند، ولی اگر ایشان را در محیط آموزشی بیاورید، ساخته می‌شوند و همین‌طور عکس؛ به این معنا که ممکن است محیط خانوادگی، محیط خوبی باشد اما محیط آموزشی نقش تخریبی داشته باشد و موجب شود آنچه که در محیط خانوادگی ساخته شده است، خراب شود و از بین برود. چون محیط آموزشی قوی‌تر از محیط خانواده است و در گذشته در مورد جهتش به چند جهت هم اشاره کردم. لذا من عرض کردم که انسان باید نسبت به این محیط دوم، یعنی محیط آموزشی خیلی دقت و توجه داشته باشد. چون گفتم در محیط آموزشی تنها مسأله دریافت مسائل مفهومی علمی مطرح نیست؛ بلکه این دریافت علمی همیشه با روش گرفتن و روش دادن در سه بعد دیداری، گفتاری و رفتاری همراه است.

نفی علمیت از استاد بی تربیت

آخر جلسه گذشته روایتی خواندم که آن را تکرار می‌کنم. ما در روایتی از امام صادق (علیه‌السلام) داریم به این تعبیر که حضرت فرمودند: «لَا عِلْمَ إِلَّا مِنْ عَالِمٍ رَبَّانِي». [۲] این مسأله آموزشی و علمی است. اصلاً حضرت نفی علمیت می‌کنند؛ یعنی اگر آن معلم و استاد به تربیت الهی و انسانی تربیت نشده باشد، نمیتواند به تو علم بیاموزد. یک وجه از معنای «ربّانی» این است که خودش تربیت شده است و بعد هم همان را به شاگرد منتقل می‌کند. «ربّانی» که می‌گویند دو بُعد دارد که من هر دو را گفتم؛ هم خود و هم انتقال به دیگری. تا خود شخص موصوف به وصفی نباشد نمی‌تواند آن را به دیگری بدهد. لذا حضرت اصلاً نفی علمیت می‌کنند و می‌گویند این علمی که تو داری از این استاد می‌آموزی، اصلاً علم نیست. یعنی بدان که علم اینها مُضَرّ است.

جلسه گذشته سخنی را از استادمان امام (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) نقل کردم که بعضی تعجب کردند! ایشان فرموده بودند «درس توحید از زبان شیطان!» تعجب نکنید! اینها همه از این حدیث گرفته شده است که: «لَا عِلْمَ إِلَّا مِنْ عَالِمٍ رَبَّانِي». یعنی این اصلاً علم نیست. چرا؟ چون آموزنده‌اش تربیت نشده و بی تربیت است. به‌خصوص در آن مقطع خاص سنی بر این مطلب تأکید کرده‌اند؛ چون بحث من راجع به مقطع خاص سنی است که از شش سالگی شروع می‌شود. در این مقطع خاص، روش رفتاری و گفتاری دادن، کمال اثر را روی انسان می‌گذارد و نقش سرنوشت‌ساز دارد. اینکه می‌بینید در روایات این تعبیرات را می‌کنند به همین دلیل است.

هجده ساله‌ها مراقب باشید!

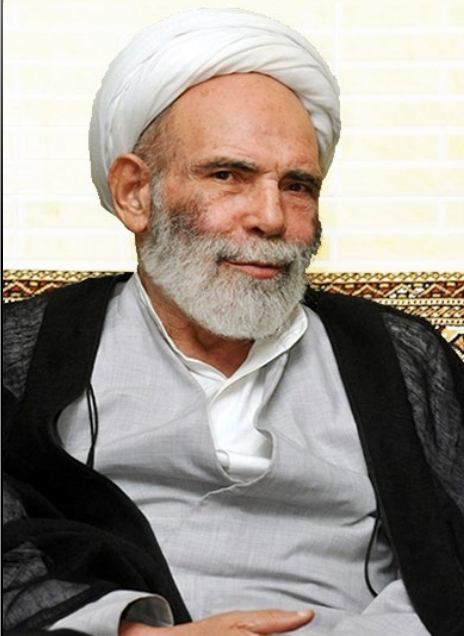
آیه‌ای از آیات شریفه قرآن است که من این را تلاوت می‌کنم و روایتی از امام صادق (علیه‌السلام) ذیل آیه هست که آن را هم می‌خوانم که ببینید همین مقطع آموزشی که روی آن تأکید دارم، یک مقطع بسیار حساسی است و در زندگی انسان نقش سرنوشت‌ساز هم دارد. آیه در سوره فاطر است که دارد: «وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعْمَرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ». [۳] این نقل سخنان گروهی از جهنمی‌ها است که در جهنم فریاد می‌کنند ای پروردگار ما، ما را از این جهنم بیرون بیاور! چرا؟ تا کرداری غیر از آنچه که کردیم انجام دهیم؛ تا کردار شایسته و صالح انجام دهیم. «أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ». یعنی خدایا، ما را از جهنم نجات بده تا کار خوب کنیم. به آنها خطاب می‌شود: آیا ما به شما آن قدر عمر ندادیم که در آن پند بگیرید که هر کس می‌خواست پند بگیرد، می‌گرفت؟

سؤال این است که منظور از این عمری که در آیه آمده کدام مقطع زمانی است؟ ذیل آیه روایتی از امام صادق (علیه‌السلام) است که فرمود: «تَوْبِيخٌ لِابْنِ ثَمَانَ عَشْرَةَ سَنَةً». [۴] این آیه خطاب به هجده ساله‌ها است. یعنی خطاب خدای متعال در این آیه، توبیخ هجده ساله‌هایی است که به جهنم رفته‌اند؛ مراد، هفتاد ساله و هشتاد ساله‌ها نیست؛ چهل سال به بالا نیست؛ منظور، هجده ساله‌ها است! هجده‌ساله‌هایی که روش رفتاری غلط گرفتند و سراغ معصیت رفتند و جهنمی شدند. اما چرا خدا هجده ساله‌های جهنمی را این‌طور توبیخ می‌کند؟ جهت این است که انسان از نظر رشد روحی به این مقطع که رسید، دیگر عذری ندارد و می‌تواند کاملاً تمییز بدهد؛ در این سن، دریافت و فهم بهترین دریافت و بالاترین فهم است.

تربیت در محیط آموزشی

* تا خود شخص موصوف به وصفی نباشد نمی‌تواند آن را به دیگری بدهد. لذا حضرت اصلاً نفی علمیت می‌کنند و می‌گویند این علمی که تو داری از این استاد می‌آموزی، اصلاً علم نیست. یعنی بدان که علم اینها مُضَرّ است.

* چرا خدا هجده ساله‌های جهنمی را این‌طور توبیخ می‌کند؟ جهت این است که انسان از نظر رشد روحی به این مقطع که رسید، دیگر عذری ندارد و می‌تواند کاملاً تمییز بدهد؛ در این سن، دریافت و فهم بهترین دریافت و بالاترین فهم است.



خوب، بگو ببینم چه کسی تو را جهنمی کرد؟ این روش رفتاری غلط را از چه کسی یاد گرفتی؟ تو که نونهال بودی و در مقطعی بودی که می‌شد تو را به هر سو کشاند؛ پس تحت سرپرستی چه کسی قرار گرفتی؟ این اعوجاج از کجا پدید آمد؟ این مطلب به این مربوط است که حضرت فرمودند از نظر عمر حساس‌ترین مقطع زمانی، این مقطع است. ای جوان‌ها! حواستان را جمع کنید. وقتی به این مقطع بررسی دیگر خوب می‌توانی زشت را از زیبا تشخیص دهی. تو دیگر انسانی و می‌فهمی! دیگر در بُعد اعتقادات هم خوب می‌توانی بفهمی. اما بگو ببینم چه کسی تو را خراب کرد؟ در محیط آموزشی، به تو رفتار غلط دادند، تو هم تأثیر گرفتی و جهنمی شدی.

مرتب باید تربیت شده الهی باشد

لذا من روایتی را آخر جلسه گذشته خواندم و گذشتم که شخصی که خود را در اختیار غیر قرار می‌دهد و غیر می‌خواهد او را سرپرستی کند و بسازد، باید خودش ساخته شده باشد. اول بین این‌طور هست یا نه؛ یعنی بین عالم ربانی است، یا شیطانی به صورتی انسان است؟ کدام یکی است؟ روایت از علی (علیه‌السلام) بود، که حضرت فرمود: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَدْبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ»؛ خدا پیغمبر را تربیت کرد؛ «وَهُوَ أَدْبَنِي»؛ او هم من را تربیت کرد؛ «وَأَنَا أَدَّبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوْرَثُ الْأَدَبَ الْمَكْرَمِينَ» [۵] یعنی حالا که من به واسطه پیغمبر تربیت شده‌ای الهی هستم، سرپرستی دیگران را می‌پذیرم.

لذا من خطایم به اساتید است که اگر خودتان تربیت الهی ندارید، نباید وارد عرصه تربیت دیگران شوید. از آن طرف هم جوان و دانش‌آموز نباید خودش را در اختیار هر کسی قرار دهد و سرپرستی هر کسی را نباید بپذیرد. این است که من عرض کردم باید در محیط‌های آموزشی دقت شود. حتی در بهترین محیط‌های آموزشی هم انسان نباید خیال راحت هم داشته باشد.

اقسام روابط؛ رابطه بر محور احتیاج، رابطه بر محور پیوند

در اینجا می‌خواهم به نکته‌ای اشاره کنم که مدخلی باشد که از اینجا وارد محیط سوم، یعنی محیط رفاقتی شوم. ابتدا مقدمه‌ای را نسبت به روابط انسان‌ها با یکدیگر عرض کنم و بعد وارد می‌شوم. یک وقت هست روابط انسانها بر محور «پیوندها» است، یک وقت هست نه! پیوندی نیست؛ بلکه روابط بر محور «احتیاجات» است. در باب احتیاجات همانی است که مثلاً شخص به‌طور معمول می‌خواهد برود خریدی کند یا امثال اینها؛ فروشنده را هم نمیشناسد که چه کسی است؛ کاری هم ندارد که فروشنده کیست و چه خصوصیتی دارد. رابطه خریدار و فروشنده برای رفع احتیاج و بر محور احتیاج است. این گاهی در محیط شغلی، مطرح می‌شود که من الان وارد آن نمی‌شوم.

اقسام پیوندها؛ پیوندهای جسمانی، پیوندهای روحانی

اما در طرف مقابل، روابطی هست که بر محور پیوندها است. این پیوندها مختلف می‌شود؛ پیوندهایی داریم جسمانی، که شامل پیوندهای حسی، نسبی، سببی، مثل پدر و مادر و همسر است. ولی یک دسته از پیوندها، پیوندهای روحانی است. در پیوندهای روحانی یکی از پیوندهایی که در معارف ما هست، پیوند ایمانی و معنوی است. «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» [۶] مؤمنین برادرند. این اخوت، یک پیوند ایمانی است؛ پیوندی روحی است؛ برادری است. اسم آن را «برادر ایمانی» می‌گذاریم؛ برادر ایمانی است نه جسمانی. این پیوند روحی بر محور همان مسأله معنوی ایمانی است.

قوی‌ترین پیوند، پیوند قلبی و محبتی

قوی‌ترین پیوند، پیوند قلبی یعنی پیوند محبتی است. چون رابطه‌ای که دارند، بر محور پیوند محبتی و علاقه‌مندی است که این کاربرد دارد. لذا معارف ما روی این خیلی تکیه می‌کند. من یک وقت در ماه مبارک رمضان راجع به حبّ به خدا بحث می‌کردم و بعد انس به خدا و حبّ به اولیای خدا. اینها را من بحث کرده‌ام. من اینها را می‌گویم تا بفهمید که خیلی روی پیوند قلبی تکیه می‌شود. پیوندی که بر محور پیوند قلبی است، خیلی تأثیرگذار است. کار قلب، دل‌بستگی است. دل‌بستگی، همین پیوند یعنی پیوند محبتی است. این مقدمه بود و حالا وارد بحث می‌شوم.

پیوند قلبی در محیط رفاقتی

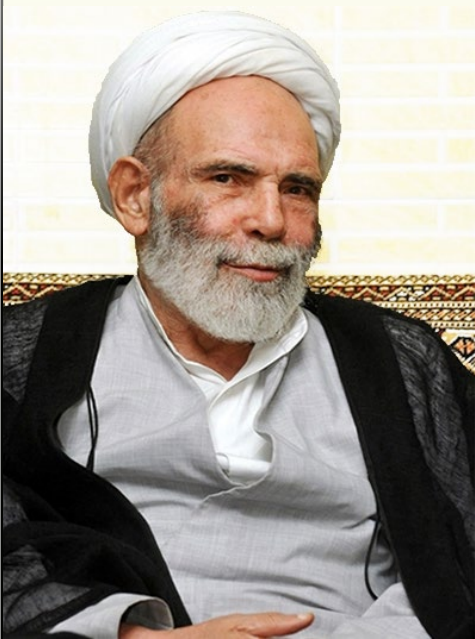
در محیط آموزشی غالباً این‌طور است که از محیط آموزشی، محیط سوم که محیط رفاقتی است متولد می‌شود. من گام‌به‌گام پیش می‌روم. این بچه که به مدرسه می‌رود، یک محیط دیگری در مقابلش باز می‌شود و آن محیط رفاقتی است. عجیب این است که چون این بچه‌ها با یکدیگر هم‌افق هم هستند و از نظر باطن، صفای باطن هم دارند، زود همدیگر را جذب می‌کنند و «چسبندگی سریع» دارند! من الان دیگر به استاد کاری ندارم. رفتم سراغ بخش شاگردا در محیط آموزشی. این شاگردا در محیط آموزشی به همدیگر پیوند می‌خورند. چه پیوندی؟ قوی‌ترین پیوندها که پیوند محبتی است. لذا از دل محیط آموزشی، محیط رفاقتی متولد می‌شود.

قوت و برد پیوند رفاقتی

چند روایت از علی (علیه‌السلام) بخوانم؛ حضرت فرمود: «الْصَّدِيقُ أَقْرَبُ الْأَقْرَابِ» [۷] رفیق، نزدیک‌ترین نزدیکان

تربیت در محیط آموزشی

* من خطایم به اساتید است که اگر خودتان تربیت الهی ندارید، نباید وارد عرصه تربیت دیگران شوید. از آن طرف هم جوان و دانش‌آموز نباید خودش را در اختیار هر کسی قرار دهد و سرپرستی هر کسی را نباید بپذیرد.



انسان است. یعنی دوست از همه نزدیکان حَسَبی، نَسَبی، سَبَبی و همه کسانی که به آنها می‌گوییم «أقارب»، به انسان نزدیک‌تر است. یعنی قدرت و بُرد و نقش این پیوند محبتی روی انسان از آن پیوند نسبی پدر و مادر هم بالاتر است؛ نقش دوست از همه اینها بیشتر است.

در یک روایت دیگر از علی (علیه‌السلام) داریم: «الْأَصْدَقَاءُ نَفْسٌ وَاحِدَةٌ فِي جُسُومٍ مُتَفَرِّقَةٍ». [۸] رفیق‌ها یک روح هستند، اما در بدن‌های متعدّد! اینجا علی (علیه‌السلام) از نظر روحی، وحدت را پیش می‌کشد؛ یعنی آن قدر این پیوند قلبی قوی است که اصلاً موجب یگانگی روحی می‌شود.

اثرگذاری ناخودآگاه دوست

خوب، حالا بچه رفته در محیط آموزشی و غالباً هم این‌طور است که از محیط آموزشی، محیط رفاقتی متولد می‌شود. یعنی بچه‌ها با هم رفیق می‌شوند؛ در سَنَتی هم هستند که هم‌أفق هستند. با هم که رفیق شدند، آن وقت این روی انسان نقش دارد. چگونه روی انسان اثر می‌گذارد؟ روش را از رفیقش می‌گیرد. روش رفتاری را از او می‌گیرد؛ روش گفتاری را از او می‌گیرد. حتی آن بچه، خودش هم نمی‌خواهد رفیقش را تربیت کند؛ اما او ناخودآگاه از این تأثیر می‌پذیرد و روش رفتاری و گفتاری می‌گیرد. در باب تربیت گفتیم که تربیت از عناوین قصدی نیست. لذا این رفیق از رفیقِ خودش از هر جهت، دیداری، گفتاری و شنیداری تأثیر می‌گیرد. حتی دوست دارد پیراهنش مثل پیراهن او شود. دوست دارد لباسش هم مثل لباس او شود. او هم نمی‌خواهد به این رفیق این چیزها را بیاموزد؛ خودش خودبه‌خود می‌آموزد.

روایت از علی (علیه‌السلام) است: «زُبِّ صَدِيقٍ يُؤْتِي مِنَ جَهْلِهِ لَأَ مِنْ نَيْتِهِ». [۹] چقدر زیبا می‌فرماید! چه بسا دوستی که به دوست دیگرش چیزی را تقدیم می‌کند که منشأش جهل و نفهمی است و نیتی هم در کار نیست. یعنی چه بسا نمی‌خواهد او را خراب کند؛ قصد تخریب ندارد، اما صداقت و رفاقت این تأثیرپذیری را به همراه می‌آورد. او در یک محیط خانوادگی تربیت شده که عنود بالله- مناسب نبوده و حالا اینها با همدیگر رفیق شده‌اند؛ بعد می‌بینی بچه‌ها خراب شد! نقش رفیق هم که از پدر و مادر خیلی قوی‌تر است. پدر خوب، مادر خوب، معلم خوب، رفیق بد! بین چه در می‌آید!

مصیبت بزرگ خانواده‌های خوب!

بسیاری از مصیبت‌هایی که خانواده‌های خوب دارند، این است که بچه‌هایشان وقتی می‌آیند در محیط‌های آموزشی، خراب می‌شوند که منشأ خیلی از آنها هم رفاقت‌هایی است که بچه‌ها در محیط آموزشی پیدا کرده‌اند. غیر از این است؟! آن‌هایی که مبتلا هستند، حرف‌های من را خوب می‌فهمند! این همه زحمت کشیدی، معلم هم بد نیست، اما رفیق بد است. نگاه کن فرضیه را چگونه گام‌به‌گام پیش رفتیم. همه خوب، اما بچه چگونه شد؟! این مسأله متأسفانه از مسائل مبتلا به جامعه ما است. من که عرض می‌کنم محیط آموزشی خیلی مهم است، برای همین چیزها است. اما متأسفانه به این چیزها توجه نمی‌شود. همان سیری که تا حالا گفتیم، همان است. مصیبت این است که فقط دنبال این هستند که بچه درسی را یاد بگیرد که یک‌وقت پشت کنکور نماند! می‌گویند هر چه شود، بشود اما پشت کنکور نماند. چقدر روی آن هم تبلیغ می‌کنند! این جامعه اسلامی است؟! جامعه انسانی است!؟

تأثیر پیوند رفاقتی بر دین انسان

یک روایت می‌خوانیم؛ روایت از پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است که حضرت فرمود: «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ»، اگر میخواهی ببینی دین شخصی چیست، ببین رفیقش چه دینی دارد. از آنجا بفهم دین او چیست. «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ فَلْيَنْظُرْ أَحَدَكُمْ مَنْ يُخَالِلُ». [۱۰] حواست را جمع کن با چه کسی رفیقی! با هر کسی که رفیقی، دین او را هم داری؛ با او هم دین هستی. این همان مسأله قدرت و بُرد پیوند رفاقتی و محبتی را می‌رساند که هم نقش سازندگی دارد و هم نقش تخریبی دارد. من سراغ هر دو مورد رفتیم. بنابراین من عرض کردم در باب محیط آموزشی، یک محیط سوم که چه بسا قدرتمندتر از محیط دوم است، از آن تولد پیدا می‌کند. حالا آیا این درست است که انسان بی تفاوت باشد؟ لذا گفتیم مدرسه و محیط آموزشی فرزندان هر قدر هم خوب و مطمئن بود، هیچ وقت خاطر جمع نباش؛ چون یک خطر بزرگ‌تر کنار گوش او هست. خاطر جمعی در کار نیست. بلکه انسان باید از نظر تربیتی نسبت به کسانی که تحت سرپرستی او هستند دقت داشته باشد.

[۱]. وسائل الشیعة ۲۰ ۱۵۴

۲. بحار الأنوار ۱ ۱۳۸

۳. سوره فاطر: آیه ۳۷

۴. بحار الأنوار ۷۰ ۳۸۸ باب ۱۴۱

۵. بحار الأنوار ۷۴ ۲۶۸ باب ۱۱

۶. سوره الحجرات: آیه ۱۰

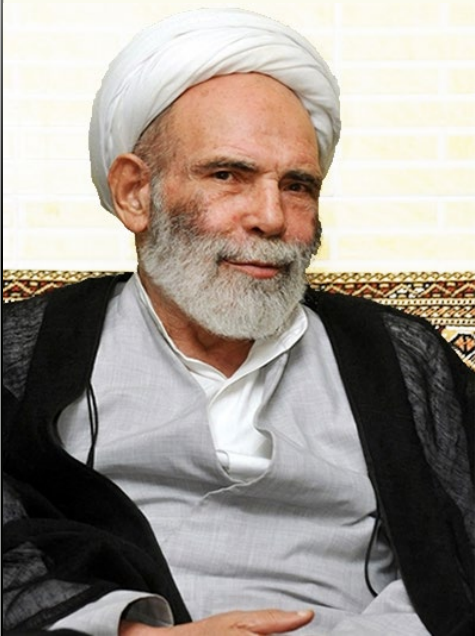
۷. غررالحکم ۴۱۳

۸. غررالحکم ۴۱۶

تربیت در محیط آموزشی

* رفیق، نزدیک‌ترین نزدیکان انسان است. یعنی دوست از همه نزدیکان حَسَبی، نَسَبی، سَبَبی و همه کسانی که به آنها می‌گوییم «أقارب»، به انسان نزدیک‌تر است. یعنی قدرت و بُرد و نقش این پیوند محبتی روی انسان از آن پیوند نسبی پدر و مادر هم بالاتر است؛ نقش دوست از همه اینها بیشتر است.

* این رفیق از رفیق خودش از هر جهت، دیداری، گفتاری و شنیداری تأثیر می‌گیرد. حتی دوست دارد پیراهنش مثل پیراهن او شود. دوست دارد لباسش هم مثل لباس او شود. او هم نمی‌خواهد به این رفیق این چیزها را بیاموزد؛ خودش خودبه‌خود می‌آموزد.



تربیت در محیط آموزشی



تربیت در محیط شغلی



تربیت در محیط شغلی: ۱

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.
رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) قَالَ: «إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ» [۱]

تربیت در محیط شغلی

* ممکن است شغل خوب باشد، ولی در محیطی باشد که آن محیط مناسب نباشد و نقش تخریبی داشته باشد. ممکن است شغل خوب باشد، محیط هم خوب باشد ولی مراجعانی که به آنجا مراجعه می‌کنند، افراد مناسبی نباشند.

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما در گذشته راجع به تربیت به معنای «روش رفتاری دادن» بود و عرض کردیم که انسان به طور معمول، در چهار محیط روش می‌گیرد. این یادگیری از محیط خانوادگی شروع شده، در محیط آموزشی ادامه می‌یابد، در محیط سوم یعنی فضای رفاقتی و چهارمین محیط که محیط شغلی است، کامل می‌شود. همچنین عرض کردیم فضای پنجمی داریم که حاکم بر هر چهار محیط است.

بحث ما راجع به سه محیط اول به طور تقریباً مختصر، تمام شد و من فکر می‌کنم همه رؤوس مطالب را گفتم. از امشب می‌خواهم وارد بحث محیط چهارم یعنی محیط شغلی شوم. من قبل از آن که وارد بحث دربار محیط چهارم شوم، باید تذکری را عرض کنم که هر چند تکراری است، ولی لازم و مفید است؛ من می‌خواهم مصدب بحث و اصل مطلب کاملاً روشن شود.

یک تذکره؛ تأثیر تربیتی تدریجی است

روش‌هایی را که انسان یاد می‌گیرد، غالباً یا از طریق دیداری است، یا گفتاری و یا رفتاری. انسان معمولاً از این سه راه، روش می‌گیرد. یعنی این امور در قوه خیال انسان تأثیر می‌گذارد و انسان الگو برداری کرده و یک نوع رفتار را یاد می‌گیرد. من قبلاً توضیح داده‌ام که انسان با دیدار، گفتار و همچنین کردار، روش می‌گیرد، اما این امر در صورتی است که آن عمل تکرار شود. اگر عملی تکرار شود، به تدریج برای انسان به صورت ملکه در آمده و ما اسم آن را «روش» می‌گذاریم. روش یعنی چه؟ یعنی همان ملکه‌ای که بر اثر تکرار عمل برای انسان حاصل شده است. این تذکری بود که قبلاً گفته بودم ولی جا داشت که در اینجا دوباره تکرار کنم.

سه بحث محوری پیرامون محیط شغلی

بحث محیط شغلی یک بحث بسیار گسترده‌ای است. اگر ما بخواهیم وارد آن شویم، بحث خیلی مفصل خواهد شد، من هم نمی‌خواهم که این‌گونه وارد آن شوم و فقط فهرست‌وار رؤوس مسائلی را که دارای جنبه‌ها و نقش‌های اساسی هستند، عرض می‌کنم. اگر بخواهیم درباره شغل بررسی کنیم، باید بگوییم که گاهی بحث ما در ارتباط با نفس شغل و خود شغل است که به انسان روش می‌دهد؛ یک وقت هم بحث پیرامون محیط شغلی است. این دو، با هم فرق دارند و هر کدام تأثیر خودشان را بر روی انسان می‌گذارند. شغل من یک تأثیر بر روی من دارد و محیط کارم نیز تأثیر دیگری دارد. من همه اینها را توضیح خواهم داد.

گاهی هم هست که جدای از شغل و محیط شغلی، مراجعاتی در محیط کاری هست که این را هم باید از موارد قبلی تفکیک کرد. حالا من اشارتاً عرض کنم که ممکن است شغل خوب باشد، ولی در محیطی باشد که آن محیط مناسب نباشد و نقش تخریبی داشته باشد. ممکن است شغل خوب باشد، محیط هم خوب باشد ولی مراجعانی که به آنجا مراجعه می‌کنند، افراد مناسبی نباشند.

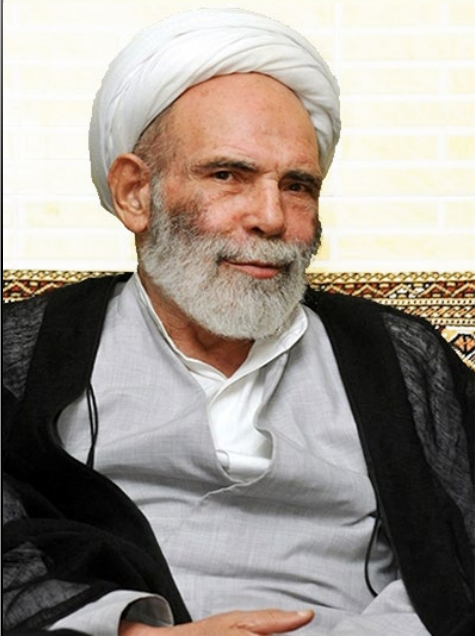
این که من این سه مورد را تفکیک کردم برای این است که اینها هر کدام بحث خاص خود را دارد. ما باید ابتدا به سراغ خود شغل برویم، بعد هم محیط و بعد هم مراجعه‌ها مثل مشتری‌هایی که به آدم مراجعه می‌کنند. در ادارات هم همین‌طور است که مراجعه‌کنندگانی هستند که در روش‌گیری انسان تأثیرگذار هستند. این مسائل، از امور مبتلی به روز همه ما است.

اول؛ تأثیر شغل‌ها از نظر تربیتی

اما اول؛ نفس شغل و حرفه. ما در اسلام راجع به حرفه‌ها احکام متفاوتی داریم. مثلاً حرفه‌هایی هست که حرام هستند و برخی حرفه‌ها مکروه‌اند و ... ما به سراغ حرفه‌های حرام نمی‌رویم. بحث در مورد آنها معلوم است و لازم نیست بگوییم چه آثار تخریبی بر روی تربیت انسان می‌گذارند. اگر هم بخواهیم به جنبه‌های فقهی این مشاغل بپردازیم، باید مکاسب محرمة بگوییم که اینجا جای این حرف‌ها نیست. لذا بحث ما در مورد شغل‌های غیر حرام است.

بررسی انواع شغل‌های غیر حرام

ما می‌بینیم که شارع مقدّس، از بعضی مشاغل به نوعی تنزیه کرده و به اصطلاح آنها را به عنوان شغل‌های مکروه معرفی نموده است. مثلاً گفته است که فلان شغل، مکروه است. یک دسته از مشاغل و حرفه‌ها را هم می‌بینیم برعکس ترغیب کرده و گفته است که مستحب است. هر دو مورد اشکال شرعی ندارد ولی یکی مکروه و دیگری مستحب است. چرا این‌طور است که نسبت به یک شغل، تنزیه شرعی وجود دارد و به یکی ترغیب شده است؟ چون من دارم کلی بحث می‌کنم، لذا اول پاسخ را به صورت کلی می‌گویم و بعد بعضی از مصادیق را نیز با روایات



جهت کراهت داشتن برخی شغل‌ها

در همان روایاتی که درباره نهي از بعضی شغل‌ها و حرفه‌ها وارد شده است، اشاره‌ای هم به جهت حکم هم وجود دارد. مثلاً در روایاتی این‌طور آمده است که شما به دنبال این حرفه نباشید و به نروید سراغ آن نروید، در ادامه هم به جهت این کراهت اشاره کرده‌اند که دلیل این حکم آن است که این شغل، بر روی روح شما نقش تخریبی دارد. به‌طور کلی نقش تخریبی یک حرفه نسبت به روح انسان، دلیل کراهت داشتن آن شغل است. این همان نکته‌ای است که ما در باب تربیت می‌گوییم که انسان باید مواظب چیزهایی که بر روی روش و ملکات او تأثیر می‌گذارد باشد؛ لذا چون این شغل‌ها بر روی روح انسان اثر منفی گذاشته و به آدمی ملکه و روشی می‌دهد که زشت است، به ضرر انسان بوده و مکروه است.

عکس این قضیه هم در شرع وجود دارد که شارع بعضی از مشاغل را تحسین کرده و گفته است که فلان شغل و حرفه نه تنها نقش تخریبی ندارد، بلکه سازنده است. آن وقت نقش تخریبی و سازندگی مشاغل نسبت به روح انسان، هر کدام ابعادی دارد که من الآن به آنها نمی‌پردازم و اگر بخواهیم مباحث را خرد کنیم، باید ده‌ها جلسه بلکه بیشتر بیاوریم و مورد به مورد مشاغل را بررسی کنیم و با معارفمان تطبیق بدهیم.

آثار تخریبی شغل

جهت کلی این تنزیه‌ها و ترغیب‌های شرعی نسبت به مشاغل و حرفه‌ها، این است که شارع نسبت به آثار تخریبی و یا سازندگی این حرفه‌ها بر روی روح انسان‌ها نظر داشته است، لذا برخی از شغل‌ها را مورد تحسین قرار داده است، چون برای انسان نقش سازندگی داشته و برخی از حرفه‌ها را مذمت کرده است، چون نقش تخریبی داشته است. توجه کنید که بحث ما در مورد خود شغل است، مراحل بعدی را بعداً بررسی می‌کنیم. این کلی قضیه بود.

بررسی معیار انتخاب شغل از منظر ائمه اطهار (علیهم‌السلام)

اما من می‌خواهم بعضی از مشاغل را به عنوان مثال ذکر کنم و این مطلب را در مورد آنها توضیح و تطبیق دهم. ما در مجموعه روایاتمان، روایات متعددی نسبت به مشاغل داریم که شارع مقدس بعضی از آنها را نهي کرده است. در روایت مفصلی از امام صادق (علیه‌السلام) که اسحاق بن‌عمار آن را نقل می‌کند، آمده است که: اسحاق به حضرت وارد شد و به ایشان گفت: خداوند پسری را به من داده است و... اسحاق می‌گوید: به حضرت عرض کردم: «فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فِي أَيِّ الْأَعْمَالِ أُضْعَةُ؟» من می‌خواهم فرزندان را بر سر یک کار گذاشته و شغلی برایش انتخاب کنم. چه کنم و او را بر سر چه کاری بفرستم؟ سائل از حضرت می‌پرسد که شما دوست دارید پسر چه کاره شود؟

۱. زرگری نزدیک به ربا است!

حضرت به او فرمودند: او را بر سر یک‌سری از کارها مگذار! «لَا تَسْلُمُهُ صَيْرَفِيًّا»، او را به زرگری نفرست. جهت آن را هم گفتند و من عین آن را می‌خوانم: «فَإِنَّ الصَّيْرَفِيَّ لَا يَسْلُمُ مِنَ الرَّبَا» [۲]، اگر او را به زرگری بفرستی، سر از ربا در می‌آورد. چون شما می‌دانید که زرگری از شغل‌ها و معاملاتی است که به سرعت ربا در آن پیدا می‌شود. مثلاً در تبدیل طلا به طلا، اگر یک گرم اضافه‌تر شود، این ربا است. آدم یک‌بار به چاله حرام‌خواری می‌افتد. این شغل مخاطره دارد. اصل شغل حرام نیست ولی چون ممکن است تو را به گناه بیاورد، و گناه هم روح تو را تخریب کرده و استمرار آن روش صحیح تو را تخریب می‌کند، لذا شغل مکروهی است و از آن نهي شده است.

زراعت کار انبیاء است

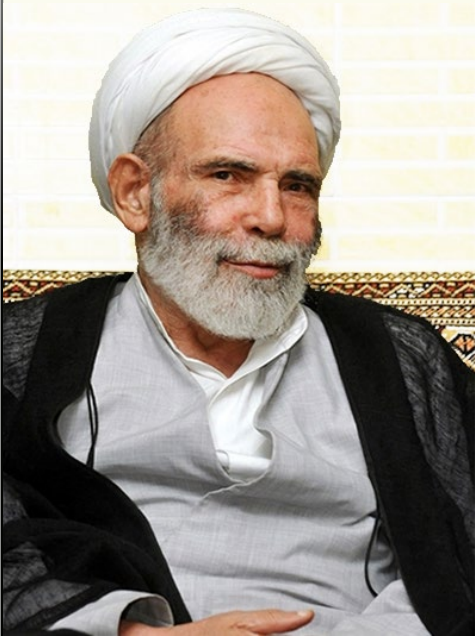
حالا من می‌خواهم به یک نکته روانی اشاره کنم که در روایاتمان هست و آن مقابل این حرف است. یعنی در روایات ما نسبت به زرگری نهي وجود دارد و در مقابل آن نسبت به شغلی دیگر ترغیب و تشویق وجود دارد که اینها از نظر روانی در مقابل هم هستند. یکی نهي است، حالا مقابلش آن شغلی که امر است را نگاه کنید! تا ببینیم چه نکته‌ای از آن به دست می‌آید. در میان مشاغل، شغلی که به آن بسیار امر شده است «فلاحت و زراعت» است. هارون واسطی که از اصحاب امام صادق (علیه‌السلام) است، می‌گوید: «سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنِ الْفَلاحِينَ» از امام صادق (علیه‌السلام) درباره فلاحان سؤال کردم؛ «فَقَالَ هُمُ الزَّارِعُونَ كَتَبَ اللَّهُ فِي أَرْضِهِ وَ مَا فِي الْأَعْمَالِ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الزَّرَاعَةِ وَ مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا زَارِعًا إِلَّا إِدْرِيسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ كَانَ حَيَّاطًا لِلْفَلاحِينَ» [۳] حضرت فرمودند: آنها کشاورز بودند و هیچ کاری نزد خداوند از کشاورزی بهتر نیست. هیچ پیغمبری نبود مگر آن که زراعت می‌کرد جز ادریس که خیاط بود. من این روایت را برای مقابله با روایت قبلی آوردم.

کار با «گرم» و کار با «خروار» فرق دارد!

من می‌خواهم نکته دقیقی را عرض کنم؛ این شغل‌ها از نظر اثرگذاری بر روی روح، کاملاً تقابل دارند. یکی تنگ‌نظری می‌آورد، یکی وسعت‌نظر می‌آورد. چرا این را نهي می‌کند و به آن امر می‌کند؟ چون زرگری، با وزن کم یعنی مثقال و گرم سر و کار دارد و تنگ‌نظری می‌آورد. آدمی که هر روز با «گرم» کار می‌کند، از نظر روحی

تربیت در محیط شغلی

* من می‌خواهم نکته دقیقی را عرض کنم؛ این شغل‌ها از نظر اثرگذاری بر روی روح، کاملاً تقابل دارند. یکی تنگ‌نظری می‌آورد، یکی وسعت‌نظر می‌آورد.



تنگ‌نظری پیدا می‌کند. اما زراعت کاری است که سر و کار آدم با خروار است و روح انسان را کوچک نمی‌کند. این شغل از نظر روانی حسن دارد و برای آدم بلندنظری می‌آورد. معارف ما خیلی دقیق است.

به اندازه مطمئن وزن کنید!

این مطالبی را که من می‌گویم، از خودم نیست، همه از آیات و روایات ما گرفته شده است و محصل معارف ما است. «و زِنُوا بِالْقِسَاسِ الْمُسْتَقِيمِ» [۴] با مکیال و ترازوی دقیق وزن کنید. کم گذاشتن که حرام است، منظور این است که طوری وزن کنید که مطمئن شوید، کم نگذاشته‌اید. این کار، با روحیه تنگ‌نظری قابل انجام نیست. لذا حضرت در روایت قبلی به این سرانشیبی اشاره می‌کنند که این حرفه انسان را به سمت سقوط در گناه سوق می‌دهد. بسیار احتمال دارد که انسان در این شغل به حرام آلوده شود. وقتی تنگ‌نظر شدی، به ربا می‌فتی، ربایی که در روایات و در آیات قرآن کریم شدیداً از آن نهی شده است.

شکسته شدن قبح ربا

انسان با چنین شغلی، از نظر روحی و روانی، حریمش نسبت به ربا، از بین می‌رود. یعنی یک انسان مسلمان، که آیات و روایات، اینهمه دارند او را از ربا می‌ترسانند، وقتی وارد این کار می‌شود، کم‌کم ترسش از بین می‌رود و آرام‌آرام به رباخواری عادت می‌کند. حرمت این کار شکسته می‌شود و کار تمام می‌شود. این شغل اثر سوء روی روح می‌گذارد. وقتی هم که رباخواری عادی شد که دیگر وامصیبت است! به این می‌گویند: نقش تخریبی در بعد دینی و حضرت هم به همین مطلب اشاره می‌کنند، لذا نهی می‌کنند که فرزندت را بر سر این کار نگذار!

تأثیر تدریجی از تکرار عمل

البته این‌طور نیست که فقط به همین خاطر از این کار نهی شده باشد و چه بسا ابعاد گوناگون و نقش‌های دیگری وجود داشته باشد، که به خاطر آنها از این شغل‌ها نهی کرده‌اند، ولی آنچه اشاره شده است این جنبه است. روح با استمرار یک عمل، روش می‌گیرد و کار برایش عادی می‌شود. وقتی یک چیز عادت شد یعنی ملکه شده است و ملکه هم همان تربیت است. در اینجا محیط شغلی و خود شغل، مربی من شده است. «شغل» چگونه دارد من را تربیت می‌کند؟ با تکرار عمل، تربیت تخریبی و اثر سوء دارد. چنین روشی را می‌دهد که قبح برخی گناهان را از بین می‌برد. زرگری قبح رباخواری را پیش من از بین می‌برد.

۲. کفن فروش، مرگ مردم را می‌خواهد!

«و لَا تَسْلِمُهُ بَيَاعَ الْأَكْفَانِ فَإِنَّ صَاحِبَ الْأَكْفَانِ يَسُرُّهُ الْوَبَاءُ إِذَا كَانَ»، حضرت در ادامه فرمودند: فرزندت را به کفن‌فروشی هم نفرست. ما در روایات داریم که این شغل هم مکروه است. چون کفن‌فروش، دائماً در فکر این است که مردم زودتر بمیرند تا او کفن‌هایش را بفروشد. بدانید جمله به جمله این مطالبی که من می‌گویم، متن روایات است و من از خودم حرفی ندارم. در روایت آمده است که کفن‌فروش می‌گوید: هر چه مرده بیشتر شود، برای من بهتر است؛ لذا این شغل هم مکروه است. نفس شغل بر روی روح اثر سوء دارد.

۳. قصاب دل سخت می‌شود!

بعد در ادامه حدیث دارد: «و لَا تَسْلِمُهُ جَزَّاراً»، جزار یعنی سلاخ؛ حضرت فرمودند: فرزندت را به کار سلاخی نگمار! در روایت دیگری که آن هم از امام صادق (علیه‌السلام) است آمده است که امام صادق از پیغمبر اکرم نقل می‌کند: «عن أبي عبدالله جعفر بن محمد (عليهما السلام) قال: إن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) قال: «پیغمبر فرمودند که من به خاله‌ام غلامی را هدیه دادم و گفتم: «إِنِّي أُعْطِيتُ خَالَتِي غُلَامًا وَ نَهَيْتُهَا أَنْ تَجْعَلَهُ قَصَابًا»، این غلام را برای کار قصابی نگذار! «أَوْ حَجَّامًا أَوْ صَائِغًا» [۵] «صائغ» همان زرگر است.

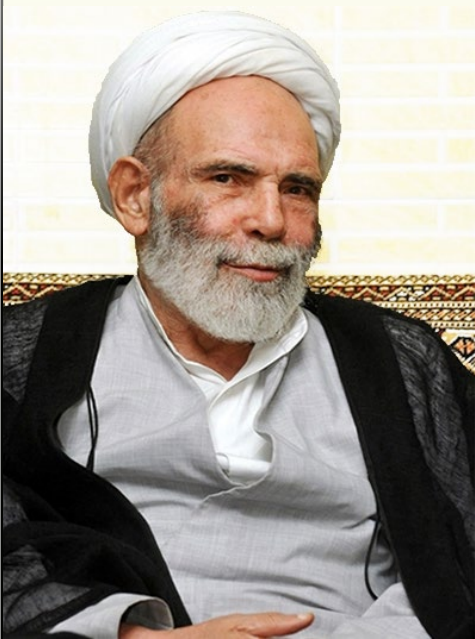
قصاب با گوشت فروش فرق دارد

در روایت قبلی داشت «جزار» و در اینجا دارد «قصاب» که البته معنای اینها قصابی به معنایی که امروزه متداول است، نیست. اصل آن از نظر لغت، به کسی گفته می‌شود که شتر و گوسفند را سر می‌برد، یعنی کارش سر بریدن است نه گوشت فروختن. [۶] روایت می‌گوید ولو این که قصاب سر حیوان را می‌برد، ولی این شغل و حرفه، از نظر تربیتی اثر سوء دارد. حضرت در ادامه جهت این نهی را بیان می‌فرماید که: «فَإِنَّ الْجَزَّارَ تَسْلُبُ مِنْهُ الرَّحْمَةَ»، چرا که قصاب، مهربانی‌اش را از دست می‌دهد. در روایت دیگر در مورد جهت این نهی آمده است: «وَأَمَّا الْقَصَابُ فَإِنَّهُ يَذْبَحُ حَتَّى تَذْهَبَ الرَّحْمَةُ مِنْ قَلْبِهِ» [۷] قصاب آن قدر ذبح می‌کند تا مهر و عطوفت از دلش می‌رود. [۸]

تضعیف روحیات و ملکات فطری

انسان از نظر فطری این‌گونه است که از کشتار بدش می‌آید. این جزء فطرت همه ما است. انسان از کشتن بدش می‌آید. چه بسا انسان از کشتن بعضی از جانوران مودی هم خوشش نمی‌آید. اگر بنا شود که کشتار، حرفه آدم شود، این روحیه ملکه خواهد شد. می‌دانید اگر این روش، برای انسان ملکه شود، چه می‌شود؟ فطرت انسان ضربه می‌خورد. این شغل به فطرت، ضربه می‌زند. اگر این یک روش شود، روش بدی است. ملکه، ملکه‌ای است

تربیت در محیط شغلی



۴. برده‌فروشی، بدترین کار است!

«حجّام» کسی است که شغلش حجامت کردن است. حجام هم مثل سلاخ است که به دیگری تیغ می‌زند، ولی تیغ سلاخ بزرگتر است. در بعضی از روایات دارد، « نحاسی » هم مکروه است. در همان روایت اولی که خواندم داشت: «وَلَا تُسَلِّمُهُ نَحَّاسًا فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ شَرُّ النَّاسِ مَنْ بَاعَ النَّاسَ» آن موقع‌ها بوده است و امروزه بحمدالله، دیگر از برده‌فروشی خبری نیست.

چون من به طور کلی بحث کردم، اینها را به عنوان مثال مطرح کردم و می‌خواستم به عنوان نمونه چند روایت را بخوانم و توضیح دهم که خود شغل اهمیت دارد. از آنجایی که شغل‌هایی وجود دارد که اثر سوئی بر روی روح انسان دارد، لذا شارع مقدس هم روی آنها دست گذاشته و از آنها نهی کرده است.

شغل فرق دارد با انجام چندباره‌ی این کارها

البته گاهی پیش می‌آید که آدم باید کاری را انجام دهد؛ این شغل شدن آن کار نیست. مثلاً ممکن است آدم به دکان بزازی برود و کفن بخرد. این بزاز که کفن‌فروش نیست. کراهت در مورد جایی است که این کار بشود شغل و حرفه دائمی‌انسان. اینها را اشتباه نکنید! حرفه چون تکرار دارد و مدام تجدید می‌شود بر روی روح اثر تخریبی دارد و ملکات زشتی را به دنبال می‌آورد. ممکن هم هست که این حرفه‌ها به ملکات نیکوی اخلاقی و محسنات فطری انسان ضربه بزند. لذا است که از این حرفه‌ها نهی شده است.

همه اینها مربوط به نفس شغل است. این که من عرض کردم محیط شغلی، ممکن است هم نقش سازندگی داشته باشد و هم نقش تخریبی، این در ربط با نفس شغل است و ما در روایاتمان هم این مطلب را داریم. شغلی انتخاب کنید که بر روی روح شما نقش تخریبی نداشته باشد، بلکه بر عکس، شغلی انتخاب کنید که بر روی روح شما نقش سازندگی داشته باشد.

[۱]. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۵۴

[۲]. اصول الکافی، ج ۵، ص ۱۱۴

[۳]. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۸۴

[۴]. سوره مبارکه شعراء، آیه ۱۸۲

[۵]. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۳۶

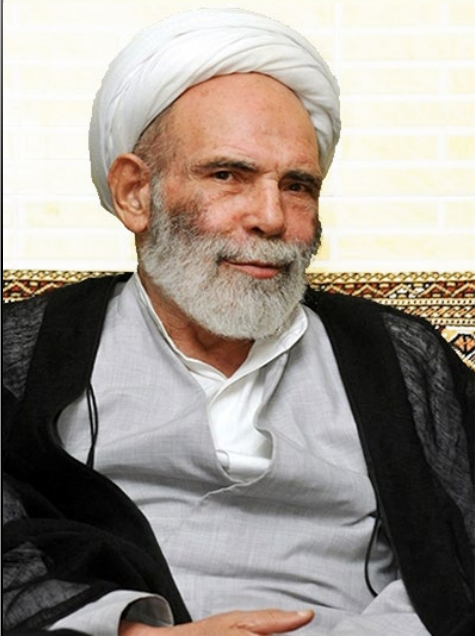
[۶]. البته بحث ما در مورد آثار تربیتی این کار است به جنبه‌های دیگر کاری نداریم و بررسی آنها بحث مستقلی می‌طلبد.

[۷]. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۸

[۸]. روایت متعددی در این رابطه مطرح است که من، تنها بخشی از این مجموعه را خواندم و گرنه مباحث بسیار گسترده است.

تربیت در محیط شغلی

* شغلی انتخاب کنید که بر روی روح شما نقش تخریبی نداشته باشد، بلکه بر عکس، شغلی انتخاب کنید که بر روی روح شما نقش سازندگی داشته باشد.



تربیت در محیط شغلی: ۲

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم؛ بسم الله الرحمن الرحيم؛
والحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطيبين الطاهرين و لعنه الله على اعدائهم اجمعين.
«رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قَالَ: إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ» [۱]

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به تربیت به معنای روش رفتاری و گفتاری دادن بود. انسان به طور معمول و غالب در چهار محیط خانوادگی، آموزشی تحصیلی، رفاقتی و شغلی روش می‌گیرد. گفتیم که سومین محیط، یعنی محیط رفاقتی قوی‌تر و اثرگذارتر از محیط‌های دیگر است و بحث ما به چهارمین محیط، یعنی محیط شغلی رسید. البته ما فضای پنجمی هم داریم که حاکم بر محیط‌های چهارگانه است.

جلسه گذشته عرض کردم که در باب محیط شغلی برای انسان در سه رابطه بحث می‌شود. یک؛ نفسِ شغل، دو؛ محیطی که در آن کار می‌کند، سه؛ روابطی که با افراد نسبت به آن کار پیدا می‌کند.

اما اول که جلسه گذشته وارد آن شدم، نفسِ شغل است. عرض کردم اگر چه بعضی از شغل‌ها حرام نیستند و از نظر شرعی، نسبت به آنها نهی الزامی نیست، اما ممکن است در بُعدی از ابعاد انسان اثر سوء داشته باشند. در قالب اصطلاح فقهی می‌گویند نهی تنزیهی شده است و کراهت دارد. روایاتی را هم در باب شغل‌هایی که بر انسان اثر تخریبی دارد و موجب تضعیف بُعد انسانی انسان یا بُعد معنوی انسان می‌شود مطرح کردند که نمونه‌هایش را جلسه گذشته عرض کردم.

محیط‌های شغلی سازنده

۱. فضای باز و سیر آفاق

بر عکس، شغل‌هایی داریم که نقش سازندگی برای انسان دارد؛ لذا در آخر جلسه روایتی خواندم که انبیای ما شغل زراعت را انتخاب می‌کردند. روایت از امام صادق (صلوات‌الله‌علیه) بود که حضرت فرمودند: «وَمَا فِي الْأَعْمَالِ شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الزَّرْعَةِ وَ مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا زَرَعًا إِلَّا إِذْ رِيسَ ع فَإِنَّهُ كَانَ حَيَّاطًا» [۲] چون نمی‌خواهم به طور مفصل بحث کنم فقط به عنوان نمونه بیان کردم و می‌خواستم این را عرض کنم که نفسِ شغل هم در بُعد انسانی و هم در بُعد معنوی، روی انسان اثر می‌گذارد.

اکثر انبیا چوپان بودند

حالا می‌خواهم بروم سراغ بخش دوم، یعنی محیطی که انسان در آن شاغل است. در باب اثر گذاری محیط روی انسان، بحث مفصلی وجود دارد، اما من چاره‌ای ندارم جز این که اشاره کنم و رد شوم. هر محیطی که انسان در آن باشد، هم نقش سازندگی و هم نقش تخریبی دارد. هیچ ارتباطی هم با کار انسان ندارد. ممکن است شغل تو خوب باشد اما محیطی که داری در آن کار می‌کنی، خوب نباشد.

مثلا در مورد نقش سازندگی شغل زراعت، همین روایتی است که حضرت فرمودند: «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا زَرَعًا» انبیا زراعت می‌کردند. شما اگر بروید در تاریخ انبیا نگاه کنید، می‌بینید که اکثر انبیا چوپان بودند، هم زراعت می‌کردند و هم چوپانی؛ یعنی بیابان‌گرد بودند. تا به حال فکر کردید که چرا اینها سر به بیابان گذاشته بودند؟ پیغمبر اکرم ما هم وقت نزول وحی، تنها، در غار حراء بودند. مثال می‌زنم که کمی ذهن‌هایتان را آماده کنم. خود پیغمبر هم چوپانی می‌کرد.

بیابان محیطی سازنده است

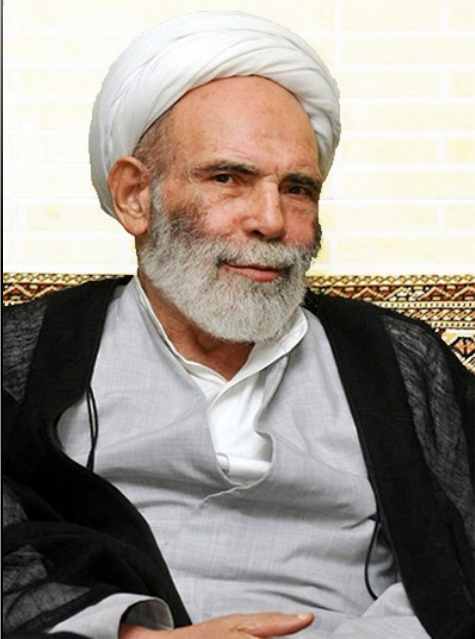
چرا انبیا شغل زراعت و چوپانی را انجام می‌دادند؟ چون محیط این شغل‌ها یک محیط زنده کننده بُعد معنوی انسان است. من در باب زراعت راجع به نفسِ شغل بحث کردم، اما حالا راجع به نفسِ شغل نیست، اینها را با هم تفکیک کنید. ظاهراً زراعت در بیابان است، کسی در حیاط خانه یا پشت‌بامش زراعت نمی‌کند. چوپانی هم همین‌طور است، در خیابان‌ها چوپانی نمی‌کنند، هیچ وقت گله حیوانات را در خیابان‌های شهر نمی‌آورند. محیط بیابان برای انبیا نقش سازندگی داشته است.

مشاهده بیابان سیر آفاقی است

ما در باب بُعد معرفتی‌مان یک سیر داریم که باید در آن قدم گذاشت و پیش رفت. من همان تعبیر قرآنی را می‌گویم. سیری داریم که این سیر، سطح معرفتی انسان را بالا می‌برد، این سیر هم با مشاهده است. تعبیری در آیه شریفه است که می‌فرماید: «سُئِرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» [۳] ستریهیم آیاتنا فی الافاق و فی أنفسهم و می‌گوید ما آیات خود را نشان می‌دهیم، پس مسأله شهود مطرح است. بزرگان این تعبیر قرآنی را در قالب اصطلاح می‌ریزند و می‌گویند: سیر آفاقی و سیر انفسی. سیر آفاقی همین محیط‌هایی است که گفتیم اثر سازندگی دارند و اینها شهود است؛

تربیت در محیط شغلی

* ما در باب بُعد معرفتی‌مان یک سیر داریم که باید در آن قدم گذاشت و پیش رفت. من همان تعبیر قرآنی را می‌گویم. سیری داریم که این سیر، سطح معرفتی انسان را بالا می‌برد، این سیر هم با مشاهده است.



در باب تربیت، هم مسأله دیداری، هم گفتاری و هم شنیداری است. در اینجا بحث دیداری است. خداوند در بیابان‌ها، دارد در بُعد دیداری و در بُعد معنوی، پیامبرش را پرورش می‌دهد. در بیابان زخارف مادی نیست، جاذبه‌های مادی نیست که من را به خودش جلب کند، منطقه‌ای آرام که هیچ رابطه‌ای با مظاهر مادیت ندارد، چشم انسان دارد می‌بیند. انسان در این محیط، به خصوص در شب‌هایش که نگاه می‌کند، پی به عظمت خالقش می‌برد.

تربیت در محیط شغلی

ارتباط با خدا در محیط‌های باز و وسیع

پیغمبرها راه می‌افتادند در بیابان‌ها چوپانی می‌کردند، خودشان را در بُعد معرفتی تربیت می‌کردند. سیر آفاقی داشتند. انتخاب این شغل، برای سیر آفاقی او است. از مظاهر دنیایی و مادی و از جلوات مادیت منقطع می‌شدند. کوه را نگاه می‌کردند، آسمان را نگاه می‌کردند، هر جا را نگاه می‌کردند، می‌گفتند: «جَلَّ الخالق»، «العظمة لله»؛ این محیط شغلی برای شخص سازنده است.

۲. محیط زندگی و محدودیت‌های تربیتی

این یک محیط، در مقابل، محیطی است که در آن مظاهر شیطنانی است. یعنی آن بُعد شیطنانی من را تحریک و زنده میکند. شغلم بد نیست، محیط شغلی‌ام بد است. این محیط، روی انسان نقش دارد. دقیقاً در معارف ما اینها آمده است. حالا من به عنوان نمونه عرض می‌کنم که ما هم از نظر محیط شغلی و هم از نظر شهری در انتخاب شهر، به روایاتی برخورد می‌کنیم که عجیب است. ما روایاتی داریم که از سعادت شخص این است که شغل او در شهر خودش باشد. روایت از زین‌العابدین (صلوات‌الله‌علیه) است: «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ: إِنَّ مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يَكُونَ مَتَجِرُهُ فِي بَلَدِهِ وَ يَكُونَ حُلَطَاؤُهُ صَالِحِينَ وَ يَكُونَ لَهُ وُلْدٌ يَسْتَعِينُ بِهِمْ» [۴] از سعادت فرد این است که محل کسب و کارش در شهر خودش بوده و با نیکان رفت و آمد داشته باشد و فرزندان داشته باشد که کمک‌کارش باشند. [۵]

شهر خود و آبروداری

به طور غالب این‌طور است که اگر انسان در همان محیطی که زندگی کرده است، شغل او باشد، یک سنخ تقیدات دارد. گاهی تقیدات انسان در ربط با اعتقادات دینی‌اش است، گاهی نه خیلی متدین نیست، اما در آن محیط، حساب آبرویش را می‌کند. یک سنخ از خلاف‌کاری‌ها را نمی‌کند برای این که از محیط زندگی‌اش شرم می‌کند. اگر شغلش در محیط زندگی‌اش باشد، یک سنخ خلاف‌کاری را نمی‌کند، این قید و بندها وجود دارد. اگر از این محیط به یک محیط دیگر رود بالأخره همان هواهای نفسانی، همان ابعاد حیوانی در او وجود دارد. می‌شود مثل یک مرغ از قفس آزاد شده، خصوصاً اگر محیط هم خراب باشد. ممکن است که هر خلافتی را مرتکب شود که اگر در شهر و محله خود بود، هیچ‌گاه مرتکب آنها نمی‌شد. من مسأله را خیلی ساده کردم که همه متوجه شوند.

جابه‌جایی شغلی و تحصیلی مخرب است!

این نکته که عرض می‌کنم، در محیط شغلی که هست هیچ؛ در محیط تحصیلی هم هست که به آن اشاره کرده بودم. این از ظرائف معارف ما است که فرد از محیط خانوادگی‌اش به محیط دیگر نرود. آنجا که رفت خلاف کردن، برایش آسان می‌شود. این جابه‌جایی‌ها نقش تخریبی دارد. آن محیط بیابان، آنجا نقش سازندگی بود، بُعد معرفتی را بالا می‌برد، اینجا ببین چه کار دارد می‌کند؟!

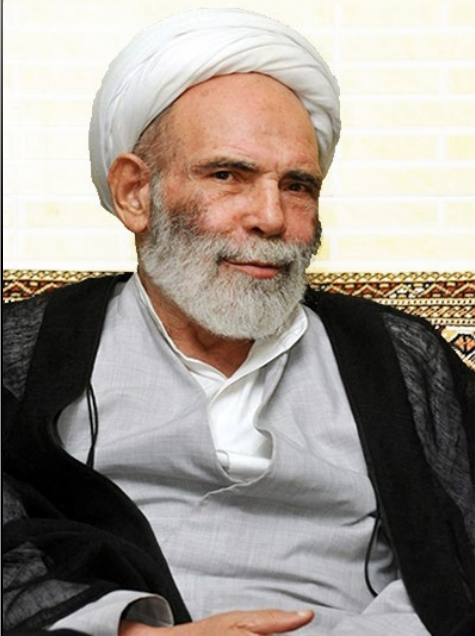
شغل در شهر خود مانع پرده دری است

از سعادت شخص این است که کارش در شهر خودش باشد و از شهر خودش بیرون نرود. روی این حساب نشده است. آیا می‌توان هرکس را به هر جا فرستاد؟ می‌دانید این کارها منشأ فساد است؟ برخی افراد از معارف دینی بیخبر هستند و با این کاهیشان جامعه را هم به فساد می‌کشند. «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: ثَلَاثَةٌ مِنَ السَّعَادَةِ الزَّوْجَةُ الْمُوَاتَّئِيَّةُ وَ الْأَوْلَادُ الْبَارُونَ وَ الرَّجُلُ يُرْزَقُ مَعِيشَتَهُ بِلَدِهِ يَغْدُو إِلَى أَهْلِهِ وَ يَرُوحُ» [۶] سه چیز مایه خوشبختی است: همسر همراه، فرزندان نیکوکار و شغلی که در شهر فرد باشد و فرد پس از کار، نزد خانواده‌اش رفته و با آنها خوش باشد. چنین شخصی، صبح‌ها چشمش در خانواده‌اش باز می‌کند و بعد به سر کار می‌رود. شب هم سر خانه و زندگی‌اش بر می‌گردد. آیا باز هم ممکن است خطا کند و به بیراهه برود؟

بعضی‌ها می‌گویند: اسم فرزندم برای کار یا تحصیل، در فلان جا در آمده است؛ چه کار کنیم؟ گویا از این معارف دور هستند. بگذار سر خانه و زندگی‌اش باشد. حداقل این است که آن حُجُب و حیایی که در منطقه خودش هست، مانع می‌شود که یک سنخ کارهای خطا را برای حفظ آبرویش انجام دهد. همین خوب است که با این کار، پرده حیا را ندرد.

مرغ از قفس پریده!

اگر او از شهرش برود و برگردد، دیگر آدم سابق نیست. عین مرغ از قفس پریده است. همین منطقه شهر خودش،



برایش یک قفس است. اینجا ملاحظه می‌کند، اما اگر رفت جای دیگر، ملاحظه نمی‌کند، بعد هم پرده دری می‌کند، مگر می‌شود به این زودی درستش کرد. خراب کردن آسان است، ساختن خیلی سخت است. لذا ما می‌بینیم در روایت، فقط محیط را می‌گوید، آن هم محیطی که انسان می‌خواهد در آن محیط با مسائل مادّیت رو به رو شود.

تربیت در محیط شغلی

۳. محیط فریفته‌شدن نسبت به مظاهر دنیا

اینجا اصلاً با شغل کاری نداریم. جای پول در آوردن است، گفتیم بحث ما درباره محیط شغلی است. شغل هم که می‌گوییم، یعنی شخص می‌خواهد معیشتش را با این کار و حرفه بگذراند. سر و کارش با مسائل مادّی است. جایی که برای مسائل مادّی آماده شده، خیلی باید مراقبت شود که جلوات مادّیت زیادی نداشته باشد و انسان را فریب ندهد. محیط کاری، شما را فریب ندهد و -نعوذ بالله- ریشه‌های رذایل اخلاقی را در شما زنده نکند، زیاده طلبی نیاورد، حرص و آز نیاورد.

بازارها جولان‌گاه شیطان

به تعبیری که در روایات است، در محل کسب که جایی است که انسان پول در می‌آورد، عوامل شیطانی برای تحریک ابعاد شیطانی انسان فراهم است؛ حواست را باید در این محیط جمع کنی! من به کسب کاری ندارم، مورد محیط کسب بحث می‌کنم.

ما در باب محیط کسب، روایات متعدده داریم. به عنوان نمونه روایتی است از پیغمبر که فرمودند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: شَرُّ بَقَاعِ الْأَرْضِ الْأَسْوَاقُ» شرتترین جا در میان قطعه‌های زمین، مرکزی است که می‌خواهی با مسائل مادّی رو به رو شوی و مال به دست بیاوری، «وَهِيَ مَيْدَانُ إِبْلِيسَ» و این قطعه جولان‌گاه شیطان است. «يَعْدُو بِرَأْيَتِهِ وَ يَضَعُ كَرْسِيَّهٖ وَ يَبْتُ ذُرِّيَّتَهُ» اینجا شیطان می‌آید و کرسی‌اش را می‌گذارد و بعد هم بچه‌هایش را در محیط پراکنده می‌کند. بعد هم هر کسی را متناسب با خودش فریب می‌دهد؛ یکی کم می‌گذارد، یکی دروغ می‌گوید و ... «فَبَيْنَ مَطْفَفٍ فِي قَفِيْزٍ أَوْ سَارِقٍ فِي ذِرَاعٍ أَوْ كَاذِبٍ فِي سِلْعَةٍ» [۷] همه طور کلک می‌زند برای این که پول در بیاورد.

پاداش یک سبحان الله در بازار

باز روایتی دیگر از پیغمبر اکرم است که فرمودند: «رُوي عن رسول الله (صل الله عليه وآله وسلم) قال: السوقُ دارُ سهو و غفلة» محل کسب، جایی است که آدم در آن غفلت می‌کند، «فمن سَخَّ فيها تسبيحه كتب له بها الف الف حسنه» اگر انسان در این محیط، یک سبحان الله بگوید، یک میلیون حسنه برایش نوشته می‌شود. یعنی اگر آدم به جایی برود که مظاهر مادّیت او را جذب می‌کند و از خدا بی‌خبر می‌شود و به یاد خدا باشد بسیار ارزش دارد. «محیط» این کار را می‌کند. اینجا بحث شغل نیست، فرق بگذارید! جاذبه محیط مادّیت، انسان را می‌سازد و تخریب می‌کند. همین یک تسبیح که یک میلیون به حساب می‌آید، جهت این است که این یک تسبیح بسیار ارزنده است، چون دیگر از خدا غافل نشده است، محیط نمی‌تواند بُعد معنوی او را تخریب کند. حتی علی (علیه السلام) در عهد نامه‌ای که به مالک اشتر می‌نویسد، همین مطالب را توضیح می‌دهد، که دیگر در حوصله بحث نیست.

[۱]. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۵۴

[۲]. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۴۱

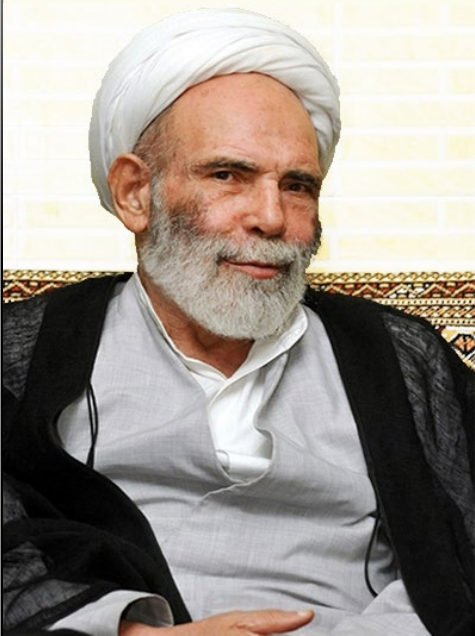
[۳]. سوره فصلت، آیه ۵۳

[۴]. الکافی، ج ۵، ص ۲۵۷

[۵]. در روایتی دیگر است که وقتی خواستم اشاره به علت کار کنم، آن را می‌گویم.

[۶]. الکافی، ج ۵، ص ۲۵۸

[۷]. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۴۶۸



تربیت در محیط شغلی: ۳

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم؛ بسم الله الرحمن الرحیم؛
والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین.
«رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قَالَ: إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ» [۱]

تربیت در محیط شغلی

* اگر فضای حاکم، فضای مادی باشد، هواهای نفسانی درون من را زنده می‌کند و این را بدانید که شیطان، چه درونی و چه بیرونی، فرصت طلب است.

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به تربیت، یعنی روش رفتاری و گفتاری دادن به غیر بود. انسان معمولاً در چهار محیط روش می‌گیرد؛ اول محیط خانوادگی، بعد هم محیط آموزشی تحصیلی، سوم محیط رفاقتی و چهارم محیط شغلی است و فضای پنجمی هم حاکم بر همه این محیطها داریم که بعداً به آن می‌رسیم. بحث ما در جلسه گذشته، درباره محیط چهارم یعنی «محیط شغلی» بود. بنده عرض کردم که در محیط شغلی، روش گرفتن انسان در سه رابطه مطرح است؛ اول، نسبت به نفس شغل است که خود شغل فی‌نفسه، روی انسان اثر گذار است و ممکن است اثر تخریبی یا سازندگی داشته باشد. دوم، محیطی است که انسان در آن، اشتغال به امور معیشتی دنیایی‌اش دارد و سوم، روابط انسان نسبت به مراجعین شغلی است.

بحث ما در مورد رابطه دوم بود. ما نفس شغل و اثر گذاری آن را بحث کردیم و گفتیم که به طور کلی شغلها دوگونه هستند: شغل‌هایی که در ابعاد گوناگون انسانی و معنوی، بر روی انسان نقش سازندگی دارند و شغل‌هایی که نقش تخریبی دارند. مسأله نفس محیط را هم در جلسه گذشته مطرح کردم و به روایات متعددی اشاره کردم که یک بحث کلی بود و ما همه مطالب را از روایات استفاده کردیم.

«فضای کاری» جدای از «خود شغل» است!

آن بحث کلی این است که محیط و فضایی که انسان در آن است، روی انسان مؤثر است. اگر در نظر تان باشد، آخر جلسه روایتی از پیغمبر اکرم نقل کردم که حضرت فرمودند: «السُّوقُ دَارُ سَهْوٍ وَ غَفْلَةٍ»؛ بازار محل فراموشی و لغزش است. حضرت تعبیر به «سوق» فرمودند که مراد همان فضای محل کسب است، فضایی که انسان در همان فضا قرار می‌گیرد و به سوی مادیت می‌رود.

ما این مطلب را به طور کلی داریم و من، همانند نفس شغل که دوگونه بود، فضای شغل انسان را هم به دوگونه سازنده و مخرب تقسیم می‌کنم. ممکن است که خود شغل خوب باشد، اما فضا، فضای مسمومی باشد و یا بالعکس. به تعبیر ساده‌تر، بحث ما جو غالب و فضای حاکم بر محیطی است که انسان در آن مشغول به کار است.

شیطان فرصت طلب است

اگر این جو و این فضا، فضای مادیت باشد، از نظر طبیعی این‌طور است که آن عوامل درونی انسان که با امور دنیوی و مادی مرتبط است، زنده می‌شوند. این درون ما وجود دارد و هیچ شبهه‌ای نیست. به طور کلی، هواهای نفسانی، وهمی، شیطنت و همه اینها در ما وجود دارد. اگر فضای حاکم، فضای مادی باشد، هواهای نفسانی درون من را زنده می‌کند و این را بدانید که شیطان، چه درونی و چه بیرونی، فرصت طلب است. در روایت داریم که شیطان فرصت طلب است. این فرصت طلبی در هر فضایی برای انسان کاربرد ندارد. اگر فضا با اهداف شیطانی، مساعد باشد، این فرصت طلبی خوب کاربرد دارد. اما اگر مساعد نباشد، آنجا است که شیطان به زحمت می‌افتد.

شکارشدن، هنگام غوطه وری در مال

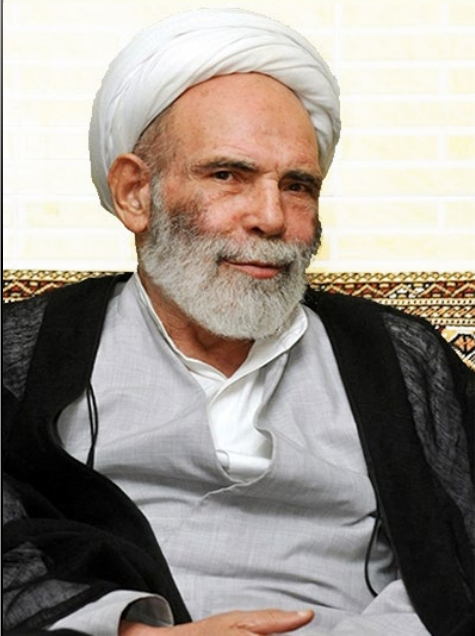
روایتی از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده است که حضرت فرمودند: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يُدِيرُ ابْنَ آدَمَ فِي كُلِّ شَيْءٍ» در بعض روایات به جای «یُدیر»، «یُدیر» هم دارد. آنهایی که اهلش هستند، به اصول کافی مراجعه کنند. آنجا هم «یُدیر» دارد و هم «یُدیر». «فَإِذَا أُغْيَاهُ جَنَّمَ لَهُ عِنْدَ الْمَالِ فَأَحَدٌ بَرَقَبْتِهِ» [۲] شیطان در هر چیزی دور انسان می‌چرخد تا او را به دام اندازد و هنگامی که خوب خسته‌اش کرد، او را به سینه روی زمین می‌خواباند و گردنش را می‌گیرد.

شیطان شکارچی باحوصله‌ای است!

اگر متن روایت «یُدیر» باشد، یعنی شیطان، انسان را دور می‌زند و دنبال فرصت برای شکار است. فرض کنید صیادی، می‌خواهد شکاری را صید کند، دنبال فرصت می‌گردد تا در نهایت، صید خود را به دام بباندازد. شیطان این‌قدر دور انسان می‌گردد تا خسته‌اش کند. در پرنده‌ها این مطلب، خیلی روشن است. شکارچی به دنبال صید که می‌رود، بالا می‌رود، پایین می‌رود، این‌طرف می‌رود، آن طرف می‌رود، شکار را رها نمی‌کند. وقتی که خسته‌اش کرد، آنجا است که او را می‌گیرد و با سینه به زمین می‌کوبد. در قرآن هم دارد که «فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِعِينَ» [۳] یعنی اینها در خانه‌هاشان صبح کردند در حالی که سینه‌هایشان بر روی زمین بود.

وقتی که انسان خسته شود...؛

حالا این فرصتی که شیطان به دست می‌آورد، چه وقتی است؟ حضرت فرمودند: «فَإِذَا أُغْيَاهُ» یعنی وقتی که



خسته‌اش کرد، «جَمَّ لَهُ عِنْدَ الْمَالِ» او را به سینه روی زمین می‌خواباند. وقتی بحث پول و مال است، بهترین فرصت است. در این زمان «فَأَخَذَ بِرَقَبَتِهِ» از پشت گردنش را می‌گیرد و دیگر او نمی‌تواند تکان بخورد، همانجا شکارش می‌کند.

جو کار، زمینه ساز اسارت شیطان است.

در فضا و محیطی که جوآن مادّیت است، در فضایی که تو برای کسب معیشت رفتی و می‌خواهی کار کنی و زندگی‌ات را بگذرانی، چون بحث مال مطرح است، بهترین فرصت برای شیطان است. محیط شغلی بهترین محیط است برای این که تو صید شیطان باشی. شیطان اینجا صیدت می‌کند. هر جا نتوانست تو را از پا در بیاورد، اینجا تو را از پا در می‌آورد. لذا جو حاکم بر محیط که جو مادّیت است، خود به خود زمینه‌ساز است برای این که انسان اسیر شیطان شود. خود جو، که باید با آن مبارزه کنی.

کار نکردن غلط است، در کارت هم دینداری کن!

پس آیا بگوییم حالا که این طور است، نمی‌رویم کار کنیم؟ نخیر؛ سنگر را که نباید خالی کنی، باید بایستی. اصلاً دینداری کار مشکلی است. دینداری خیلی کار مشکلی است، ظاهر سازی کارآسانی است اما دینداری کار مشکلی است.

غفلت یعنی تضعیف بُعد معنوی

در روایت پیغمبر اکرم که جلسه گذشته گفتیم، می‌خواستیم توضیح دهیم که حضرت می‌خواهد جو حاکم را بفرماید که در جو مادّیت، هواهای نفسانی که درون انسان هستند، زنده می‌شوند و قهراً آن بُعد معنوی‌اش تضعیف می‌شود که ما از آن تعبیر به غفلت می‌کنیم. محیط‌هایی که هم‌سو با امور شیطانی است، غفلت آور هستند. جلسه گذشته بقیه روایت را خواندم که یک تسبیح انسان در بازار، معادل یک میلیون تسبیح است؛ چون محیط و فضا اقتضای غفلت از خدا می‌کند و کسی که در این محیط، یاد خدا کند بسیار ارزنده است.

زندگی با مشرکین، موجب دوری از دین است

روایت از پیغمبر اکرم است که فرمودند: «قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): برئت الذمه ممن اقام مع المشركين في ديارهم». [۴] این یک مطلب اساسی است؛ کسی که بخواهد برود در منطقه مشرکین، یعنی مکانی که جو حاکم بر آنجا جو شرک است، زندگی کند، برائت الذمه است. این شخص اصلاً با ما سر و کاری ندارد. ناخودآگاه از آنها تأثیر می‌پذیرد.

من قبلاً گفتم که تربیت از امور قصدیّه نیست. محیط روی ما اثر می‌گذارد. این جو حاکم بر روی انسان اثر می‌گذارد. من دارم راجع به محیط شغلی بحث می‌کنم. محیط شغلی یک چنین محیطی است. تأثیرش ناخودآگاه است چون امور مادّی است. اگر انسان با امور مادّی سر و کار پیدا کرد، همان ابعادی که با مادّیت هم‌سو هستند، زنده می‌شوند.

قسم راست برکت را می‌برد و قسم دروغ سعادت را!

در گذشته این روایت را از علی (علیه السلام) گفتم که وقتی حضرت وارد بازار می‌شد، به تجار و کسبه خطاب می‌کرد که از خدا بترسید! قسم نخورید! قسم راست برکت را از مال می‌برد و قسم دروغ که انسان را به جهنم می‌برد. همه اینها جزو احکام و معارف ما است، آدابی است که در شرع ما وارد شده است.

محیط‌های سازنده

ما از نظر جو عکسش را هم داریم. همان‌طور که راجع به نفس شغل گفتم، همان راه را می‌روم. راجع به شغل گفتیم یک صنف شغل‌ها است مثل زراعت و چوپانی که اصلاً خود شغل سازنده است؛ در روایت هم داشتیم که این مشاغل مستحب هم هستند. عکسش هم وجود دارد، شغل‌هایی داریم که مکروه هستند و از آنها نهی تنزیهی شده است. فضاها هم به همین صورت است که برخی فضاها تخریبی است، یعنی باید حواست را جمع کنی! و بر عکس، فضا‌هایی داریم که سازنده است. فضا‌هایی که با بُعد معنوی انسان هم‌سو هستند، نقش سازنده دارند؛ چون آن بُعد معنوی درونی را زنده می‌کنند.

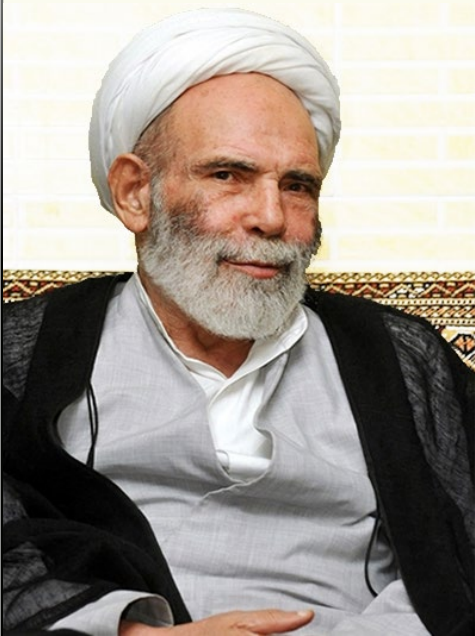
مساجد، پاک‌کننده گناهان

در روایات تعبیرات فرق می‌کند، من چیزی را که مورد ابتلائی همه باشد، می‌گویم. روایت از امام صادق (علیه السلام) است که فرمودند: «عَلَيْكُمْ بِإِتْيَانِ الْمَسَاجِدِ فَإِنَّهَا بَيُوتُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَمَنْ أَتَاهَا مُتَطَهَّرًا طَهَّرَهُ اللَّهُ مِنْ ذُنُوبِهِ وَ كُتِبَ مِنْ زُؤَارِهِ فَأَكْثَرُوا فِيهَا مِنَ الصَّلَاةِ وَالِدُّعَاءِ» [۵] بحث قبلی درباره اسواق بود، اینجا بحث مسجد است. من دارم بین اینها یک «مقابله» درست می‌کنم. به مساجد که خانه‌های خدا بر روی زمین است، بروید. هر کس با طهارت به مسجد بیاید، خدا او را از گناهانش پاک می‌کند.

پاداش نفس کشیدن در مسجد

تربیت در محیط شغلی

* از خدا بترسید! قسم نخورید! قسم راست برکت را از مال می‌برد و قسم دروغ که انسان را به جهنم می‌برد.



روایت دیگری از پیغمبر اکرم است که فرمودند: «قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): يَا أَبَادِرَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُعْطِيكَ مَا دُمْتَ جَالِسًا فِي الْمَسْجِدِ بِكُلِّ نَفْسٍ تَنْفَسَتْ دَرَجَةً فِي الْجَنَّةِ» پیغمبر اکرم خطاب به ابودر می فرمایند: تا موقعی که در مسجد هستی، هر نفسی که می کشی خدا یک درجه در بهشت تو را بالا می برد. «و تَصَلَّى عَلَيْكَ الْمَلَائِكَةُ» ملائکه برای تو درود می فرستند. «و تَكْتَبُ لَكَ بِكُلِّ نَفْسٍ تَنْفَسَتْ فِيهِ عَشْرُ حَسَنَاتٍ» [۶] هر نفس که می کشی ده حسنه برایت ثبت می شود.

تأثیر محیط مسجد بر انسان

همه اینها برای محیط است. همان طور که برای اسباب داشتیم این هم راجع به محیط است. می خواهد بفرماید: محیطهایی هست که انسان را از نظر بُعد انسانی و الهی، زنده می کند، توصیه می شود که به این محیطها بروید و از آن طرف محیطهایی هست که باید حواست جمع باشد یک وقت شیطان فریبت ندهد.

هم کاری که انسان را به جهنم می برد!

حالا من این را مدخلی برای سومین رابطه یعنی مراجعین، قرار می دهم. قبل از این که وارد مراجعین شوم به سراغ همکاری می روم، چون در روایات هم داریم. انسان همکاری را که انتخاب می کند باید غافل از خدا باشد یا همکاری که مذکور خدا باشد؟! این بحث در محیط شغلی مطرح است. مثلاً ما قبلاً هیچ رفاقتی با هم نداشتیم. محیط خانوادگی، رفاقتی و آموزشی مان هم از هم جدا بوده است و رابطه مان مربوط به محیط شغلی است. همکاری در ارتباط با محیط شغلی است. بسیار اتفاق افتاده است که همکاری نامناسب، انسان را به جهنم برده است. من سرفصلها را بگویم و رد شوم. این مطالب حتی در بحث شرکت هم مطرح است ولی تأثیر آن خیلی کمتر است. انسان باید مراقب باشد که می خواهد با چه کسی هم کار شود! یک وقت سرمایه گذاری است نه همکاری! این تأثیر چندانی ندارد. در همکاری هم، مسأله سرمایه گذاری مطرح نیست که مثلاً طرفین حتماً شریک در مال همدیگر نیز باشد. مهم این است که انسان در نهادها و سر کار، با چه کسی دارد کار می کند. یک وقت اشتباه نشود و عده ای نگویند که منظور سرمایه گذاری دو نفر با هم است! نخیر.

«حرف» و «قیافه» هم کار تأثیر تربیتی دارد!

منظور من این است که تو در اتاقی که نشسته ای بین چه کسانی در آنجا هستی؟ چه می گویند؟ چه قیافه هایی دارند؟ ما گفتیم: ابعاد تربیتی، دیداری، گفتاری و رفتاری است. هر روز که می روم آنجا چشمم به صورت چه کسی می افتد؟ حرفهایی که می زند به گوشم می خورد چیست؟ ممکن است کسی به او مراجعه کند و با من کاری نداشته باشد، ولی من که برخورد او با مراجعه کننده را می بینم و حرفهایش را می شنوم؛ پس باید در این دقت کنم.

نوع برخورد هم کار با مراجعین، روی من تأثیر می گذارد!

من مطالب را خیلی جزئی می گویم تا خیال نکنی مسأله هم کار شوخی بردار است. باید حواسم باشد که هم کارم با مردم به چه سبکی عمل می کند؟ اینها خواه نا خواه اثر گذار است، یعنی خواه نا خواه از او روش می گیرم. من عرض کردم راجع به محیط، یک جو حاکم داریم که به آن معنا است، یکی هم در ارتباط با هم کارهایی است که من دارم با آنها کار می کنم؛ غیر از مراجعین، در مراجعین رابطه مستقیم است. اینها را از هم جدا کردم؛ در مراجعه رابطه مستقیم است.

در معارف ما از نظر تربیتی، یعنی روش گرفتن انسان همه اینها حساب شده است. او با زبان بی زبانی دارد به من روش می دهد و من هم بدون توجه روش می گیرم. بعد از یک مدتی این شخص دیگر آن شخص اول نیست، چون در این محیط کار می کند. همان طور که محیط تحصیلی و آموزشی، مؤثر است، همان طور که محیط خانوادگی اثر می گذارد، محیط شغلی هم مؤثر است. این محیطها روی انسان اثر می گذارد، البته محیطهای خانوادگی و آموزشی قوی تر است.

مراقب مراجعین هم باش!

بعد می رویم سراغ مراجعین که اینجا مصیبت بالاتر است، چون رابطه، رابطه مستقیم است. چه مراجعینی به من مراجعه می کنند؟ از چه طایفه ای هستند؟ با چه شکل و قیافه ای می آیند؟ بیش از این اشاره نمی کنم. خودتان می توانید تطبیق دهید. آیا این مراجعین دیدارشان من را به یاد خدا می اندازد یا من را به یاد شیطان می اندازد؟ چه با قیافه اش، چه با سخن گفتنش و امثال اینها کدام نیروی درونی من را تحریک می کند؟

[۱]. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۵۴

[۲]. الکافی، ج ۲، ص ۳۱۵

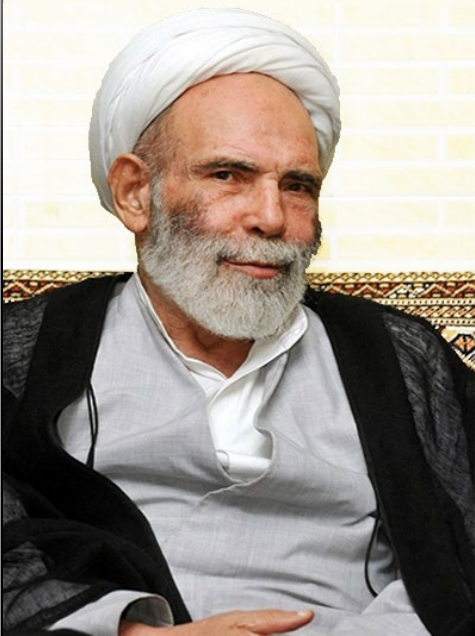
[۳]. سوره الاعراف، آیه ۷۸

[۴]. کنز العمال، ج ۴، ص ۳۸۴

[۵]. بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۳۸۴

[۶]. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۸۶

تربیت در محیط شغلی



تربیت در محیط شغلی: ۴

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم؛ بسم الله الرحمن الرحیم؛
والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین.
«رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قَالَ: إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ» [۱]

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به تربیت به معنای روش رفتاری و کرداری دادن است. انسان به طور معمول در چهار محیط خانوادگی، آموزشی، رفاقتی و شغلی روش می گیرد؛ البته فضای پنجمی هم بر آنها حاکم است که بعداً می گوئیم. بحث ما به محیط چهارم، یعنی محیط شغلی رسید و عرض کردیم که مباحث مربوط به محیط شغلی، در سه رابطه مطرح است؛ اول، نفس شغل، دوم، فضایی که انسان در آن محیط کار می کند و سوم، مراجعین. مبحث اول و دوم را بحث کردم و گفتم که بعضی از شغلها نقش سازندگی و بعضی نقش تخریبی دارند. آن فضایی هم که انسان در آن کار می کند نیز چنین است. در آخر جلسه گذشته عرض کردم که خود فضاهایی که انسان در آنها قرار می گیرد، یا فضاهایی است که بُعد شیطانی و حیوانی را در انسان زنده می کند و یا فضاهایی است که بُعد معنوی و الهی انسان را شکوفا می کند. در این مورد روایاتی را خواندم و مثال هایی هم زد.

بعد سوم؛ مراجعه کنندگان

همین بحث درست در باب بُعد سوم مسأله محیط شغلی، یعنی مراجعین نیز است. برخی از مراجعینی که انسان در محیط شغلی خود با ایشان سروکار دارد، بُعد شیطانی و حیوانی و هواهای نفسانی و امثال اینها را در آدم زنده می کند. یک سنخ از مراجعین بر عکس هستند و آن بُعد الهی و رحمانی را در انسان زنده می کنند. حالا تا جایی که فرصت دارم مصادیق آن را هم عرض می کنم.

مرا به خیر تو امید نیست، شر مرسان!

من در مورد مراجعین، به حداقل اکتفا می کنم. انسان حداقل باید آن محیط شغلی یا شغلی را انتخاب کند که مراجعین آن زنده کننده بُعد شیطانی انسان نباشند. گفتم حداقل؛ یعنی آن بُعد شیطانی را زنده نکند؛ لازم نیست که مراجعه کننده، بعد رحمانی و الهی را در انسان زنده کند. مثل معروفی است که می گویند: «مرا به خیر تو امید نیست، شر مرسان!» اصل و مهم این است.

برخی به عنوان اعتراض به من می گویند: «فلانی بچه های مردم را به انزوا می کشاند!» اینها شعارهای بدون شعور است که می دهند و مسائلی از این قبیل که می خواهند لایالی گری را ترویج دهند. این مطلب را دقت کنید که من به این نکته توجه دارم؛ من گفتم آنچه در محیط شغلی باید به عنوان معیار حداقلی رعایت شود این است که مراجعه کنندگانی که پیش انسان می آیند، او را فاسد نکنند! این دعوت به انزوا نیست؛ این دعوت به رعایت حدود الهی است.

قرآن می گوید: «بگو: از روابط مخرب به خدا پناه می برم!»

بحث تربیت، یک بحث تدریجی الحصول است و یکی پس از دیگری اثر دارد. خدا در آخرین سوره قرآن، یعنی سوره ناس که خطاب به خود پیغمبر هم هست، می فرماید: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ؛ مَلِكِ النَّاسِ؛ إِلَهِ النَّاسِ؛ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ؛ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ؛ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ» [۲] این سوره به طور کلی برای روابط اجتماعی است. ای پیغمبر بگو: به خدا پناه می برم که با افرادی که به من شر می رسانند، مواجه نشوم. حالا من از شما سؤال می کنم شر چیست؟ «مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ؛ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» شری که بُعد درونی شیطانی من را زنده می کند. در تفاسیر می گویند: خناس، شیطان است. توجه کنید این شیطان درونی است، حالا می خواهد پنهانی باشد یا آشکار. چون می فرماید: «مِنْ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ» جن پنهان است و ناس آشکار است. مسأله این است که اینها در بحث روابط است.

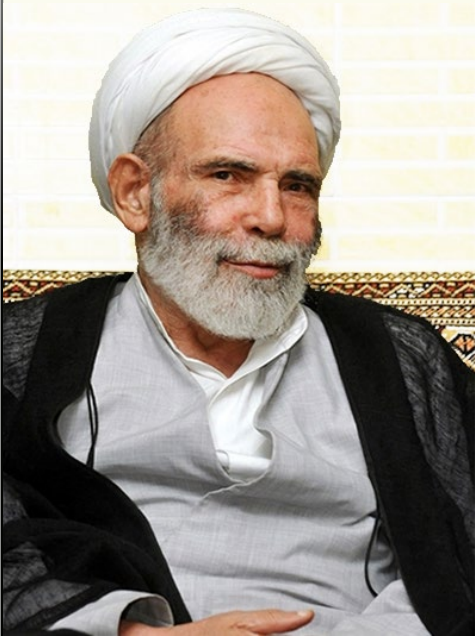
خدایا از این روابطی که من را خراب می کنند، به تو پناه می برم. من این بحث را به طور کلی، یعنی اثر برخورد انسان با انسان مطرح کردم؛ روابط شغلی یکی از مصادیق آن می شود. اثری که این رابطه روی من می گذارد، نباید نقش تخریبی داشته باشد. بعد درونی شیطانی و هواهای نفسانی من را شکوفا و زنده نکند؛ این یک قانون کلی است که یک مصداق آن محیط شغلی است. شما باید شغلی را انتخاب کنید که مراجعینی که به شما مراجعه می کنند، بُعد شیطانی تان را تخریب نکنند. لازم نیست که قصدی در کار باشد؛ نخیر! اصلاً و ابداً قصد تأثیرپذیری مهم نیست.

لذا در باب محیط شغلی، بحث را در سه رابطه مطرح کردم: نفس شغل، محیط شغلی و مراجعین، هر سه می تواند هم نقش تخریبی و هم نقش سازندگی داشته باشد. من در مورد مراجعین گفتم حداقل این است که مرا خراب نکنند و بیش از این هم نمی گویم.

مراجعه جنس مخالف، زمینه ساز تخریب

تربیت در محیط شغلی

* این یک قانون کلی است که یک مصداق آن محیط شغلی است. شما باید شغلی را انتخاب کنید که مراجعینی که به شما مراجعه می کنند، بُعد شیطانی تان را تخریب نکنند. لازم نیست که قصدی در کار باشد؛ نخیر! اصلاً و ابداً قصد تأثیرپذیری مهم نیست.



تربیت در محیط شغلی

من به طور مفصل در باب اثر تخریبی وارد می‌شوم، چون ممکن است که مراجعین انسان در روابط گوناگون دیداری، رفتاری و شنیداری نقش تخریبی داشته باشند. همان‌طور که اینها می‌توانند نقش سازندگی داشته باشند، نقش تخریبی هم دارند و اینها هم در سه رابطه مطرح است: دیداری، شنیداری و گفتاری. مثلاً افرادی که مراجعه می‌کنند در موردی که خیلی بارز هم هست مراجعین به شخص، از جنس مخالف باشند. این مسأله چون مورد ابتلا است، عرض می‌کنم که اگر شخص زن است، مراجعه کننده او مرد باشد و اگر مرد است، مراجعه کننده او زن باشد. این از آن جاهایی است که زمینه برای تخریب آماده است. من نمی‌خواهم به‌طور مفصل وارد این مورد شوم، فقط به‌طور گذرا به آن اشاره می‌کنم.

در روایتی از پیغمبر اکرم داریم که فرمودند: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ما من صباح الا و ملكان يناديان: ويل للرجال من النساء و ويل من نساء من الرجال!» هیچ روزی نیست مگر این که دو فرشته با هم ندا می‌کنند و داد می‌زنند که «وای بر مردان از زنان و وای بر زنان از مردان!».

نکته‌ای در این روایت است که من این را عرض می‌کنم. در روایت دارد «ما من صباح» یعنی هیچ روزی، هیچ صبحی نیست دو ملک ندا می‌کنند «وای بر مردان از زنان و وای بر زنان از مردان»؛ حالا چرا نمی‌گویند: هیچ شبی نیست مگر این که...؟ جهت این است که روابط اجتماعی در روز برقرار می‌شود. شب هر کسی در خانه خود است. [۳] در روز است که هم‌جنس‌ها و مخالف جنس‌ها در صبح روابط اجتماعی دارند. سخن پیغمبر اکرم در مورد اختلاف جنسیتی است.

یکی از خطرات مهم مراجعین این است که هم‌جنس نباشند، اینجا است که زمینه فراهم می‌شود آن بعد شیطانی را شکوفا و زنده کند و نقش تخریبی داشته باشد. مخصوصاً این که شرایط هم طوری باشد که جنبه خصوصی پیدا کند. یک وقت به قول ما طلبه‌ها در ملاء عام است و یک وقت رابطه شکل پنهانی دارد و در برابر دیگران نیست. آن رابطه‌ای که جنبه خصوصی دارد، بدتر است.

در خلوت با اجنبی، شیطان نفر سوم است

روایتی است از پیامبر که فرمودند: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لَا يَخْلُونَ رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ فَإِنَّ ثَالِثَهُمَا شَيْطَانٌ» [۴] حضرت چه قدر زیبا مطلب را بیان می‌فرمایند! خیال نکنید در ملاقات خصوصی زن و مرد نامحرم، فقط شما دو نفر هستید، در واقع شما سه نفر هستید و سومین نفر شما شیطان است! چشم‌هایتان نمی‌بیند. بی برو برگرد شیطان سومین نفر است. من نمی‌خواهم وارد مسائل فقهی شوم، فکر کنم در توضیح المسائل نوشته‌ام که «خلوت با اجنبی حرام است».

دوری از اجنبی، بهترین صفت زنان

خلوت کردن با نامحرم در روابط گوناگون که سرآمدش دیداری و شنیداری و رفتاری است، اثر گذار است. روایتی از حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) است که از حضرت سؤال کردند بهترین صفت زن‌ها چه چیزی است؟ حضرت فرمودند: «خَيْرٌ لَهُنَّ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرَّجَالَ وَ لَا يَرَاهُنَّ الرَّجَالَ» [۵] بهترین صفت برای زنان این است که مرد، زن را نبیند و زن، مرد اجنبی را نبیند.

اگر کسانی که شعار می‌دهند، اما شعور ندارند، بگویند: خود حضرت زهرا رفتند مسجد و خطبه خواندند و یا حضرت زینب هم خطبه خواندند؛ ما در جواب می‌گوییم: وقتی حضرت زهرا به مسجد رفتند، بحث وظیفه شرعی و واجب الهی مطرح بود و باید حضرت به مسجد می‌رفتند و به وظیفه‌شان عمل می‌کردند. بحث وظیفه غیر از حرفی است که ما داریم می‌زنیم. آنجا بحث مراجعه نیست، یک وقت اشتباه نشود! گاهی عوام چنین مغالطه‌هایی می‌کنند. حضرت وظیفه‌اش بود که برود و رفت.

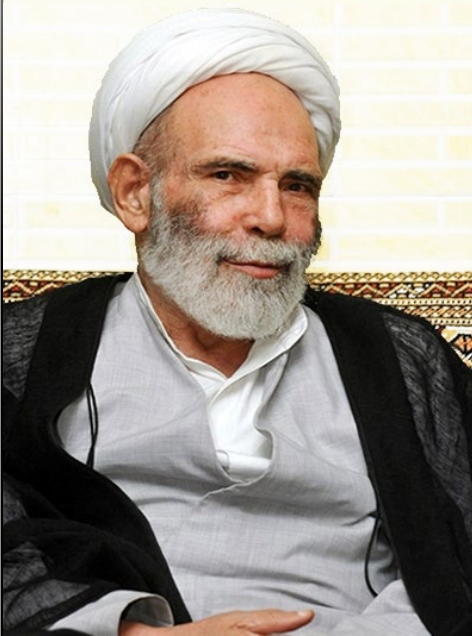
من در مورد این خطبه حضرت زهرا بحث کرده‌ام و آن را نوشته‌ام که الحمدلله منتشر هم شده است. نوشته‌ام به چه صورت و با چه پوششی به مسجد رفتند؛ حتی زانی آمدند و اطراف حضرت زهرا را گرفتند که حتی پیکره‌اش هم معلوم نشود.

حضرت زینب هم در مجلسی که رفتند، به یزید گفتند: «أَمِنَ الْعَدْلُ يَا بِنْتَ الطُّلَقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَّائِرَكَ وَ إِمَاءَكَ وَ سَوْفَكَ بَنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ سَبَائًا» [۶] آیا این عدالت است که زنه‌ای خود را آن‌طور پوشش دهی، اما ما را جلوی مردان بیاوری؟ در جایی که بحث وظیفه مطرح است، باید به وظیفه عمل کرد اما ما اینجا داریم در مورد شغل که انتخابی است و مراجعین آن بحث می‌کنیم.

انسان به راه‌های جلب توجه آگاه است!

روایتی از علی (علیه‌السلام) است که فرمودند: «صَيَانَةُ الْمَرْأَةِ أَنْعَمَ لِحَالِهَا وَ أَدْوَمُ لِحَمَالِهَا». [۷] این که زن خود را بپوشاند و حفظ کند برای خودش و زیبایی‌اش بهتر است. طرفین خودشان بهتر از همه می‌فهمند که در این روابط شغلی و کاری که مراجعه کننده دارند، رابطه‌شان چگونه است؛ آیا رابطه با حفظ صیانت است، یا برای جلب توجه و پرده‌داری است؟! طرفین خوب می‌داند که مراجعه کننده جنس مخالف چه منظوری دارد. هر دو طرف می‌دانند که فرد با چه پوششی چگونه آمده و چه غرضی دارد. از نظر رفتاری و حرکاتشان هم، هر دو خوب می‌فهمند که به دنبال چه هستند.

بنده اینجا ننشسته‌ام مسائل شیطانی‌شان را بگویم که چگونه می‌توان قوای شیطانی کسی را تحریک کرد. خودشان می‌فهمند که از نظر رفتاری چه می‌گویند و از نظر رفتاری چه کار می‌کنند و یا چه پوششی از نظر



رابطه از نظر گفتاری، هم در مورد موادّ گفتار است که فرد چه سخنی را می‌گوید و یکی هم درباره کیفیت ادا است که حرفش را چگونه می‌زند. یکی این‌که از چه کلماتی در صحبت خود استفاده می‌کند و دیگر این‌که وقتی که می‌خواهد حرف بزند، چه‌طور کلمات را ادا می‌کند که جلب نظر شود.

خانم‌ها مراقب حرف زندنشان باشند!

در سوره احزاب، خطاب به همسران پیغمبر می‌فرماید: «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا» [۸] «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ» در مورد کیفیت ادا کردن کلمات است. قرآن خطاب به همسر پیغمبر می‌گوید: صدایتان را نازک نکنید! اگر کیفیت گفتار، شیطانی باشد «فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» آن شیطانی که «يُؤَسِّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» است، طرف مقابل را به وسوسه می‌اندازد. «وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا» یعنی گفتار پسندیده و خداپسندانه داشته باشید؛ چه از نظر مواد و چه از نظر کیفیت ادا.

من می‌خواستم این را عرض کنم که در باب محیط شغلی تنها شغل نیست که اثرگذار است. ممکن است «خود شغل» خیلی خوب باشد، «محیط» آن هم محیط بدی نباشد، اما از راه «مراجعه‌کنندگان» خراب شوی. ما در این بحث فقط به دنبال جلوگیری از خرابی هستیم و به سازندگی فعلاً کاری نداریم. این حداقل مطلب است که مراجعین روی تو نقش تخریبی نداشته باشند. من به صراحت می‌گویم که محیط شغلی از آن محیط‌هایی است که در تربیت انسان، خیلی نقش دارد.

عادی‌سازی روابط با نامحرم

اگر این حداقل رعایت نشود، کم‌کم رابطه با نامحرم برای عادی می‌شود و نعوذبالله یک سنخ محرمات اصلاً قباحتش از بین می‌رود. به خاطر مرادها با نامحرم‌ها به اقتضای شغل خود، دیگر قبحی سرت نمی‌شود. البته فرض من در جایی است که همه جهات شرعی به طور ظاهری حفظ می‌شود و الا آنجایی که شرع رعایت نشود، دیگر وا مصیبت است! چون جلسه آخر بحث است، این مطالب را کمی فشرده کرده‌ام. یک بحثی هم وجود دارد که مراجعین انسان، آن بُعد رحمانی را در ما تقویت کنند، یعنی انسان را به یاد خدا بیاندازند، نه به یاد شیطان که گفتم اینها پیش کشتان. این بحث دیگری است که دیگر به آن نمی‌پردازیم.

[۱]. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۵۴

[۲]. سوره الناس، آیات ۱ الی ۶

[۳]. آن موقع این طور بوده است، مثل حالا نبوده که شب و روز یکی شده باشد، اگر نگوییم امروزه جای روز و شب عکس شده است. این حدیث برای زمان پیغمبر است.

[۴]. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۶۶

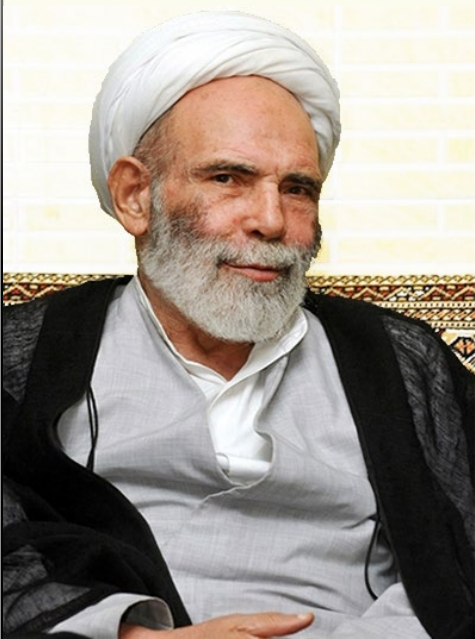
[۵]. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۵۴

[۶]. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۳۳

[۷]. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۵۵

[۸]. سوره الاحزاب، آیه ۳۲

تربیت در محیط شغلی



حیا در بعد تربیتی



حیاء در بعد تربیتی (۱)

ریشه همه مشکلات اخلاقی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم؛ بسم الله الرحمن الرحیم؛
والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین.
رَوَى عن الصادق (علیه السلام) قال: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ» [۱]

حیاء در بعد تربیتی

* «وقاحت عبارت است از عدم مبالات نفس نسبت به ارتکاب محرّمات شرعیّه، قبایح عقلیه و عرفیه». «عدم مبالات نفس از ارتکاب» به تعبیر ما یعنی «پرووی». اگر انسان، کاری را که از دیدگاه عقل زشت است انجام دهد، و اصلاً هم به روی خود نیارد و برایش اهمیت نداشته باشد، انسان پروو و بی حیایی است.

مروری بر مباحث گذشته

در گذشته بحث ما راجع به تربیت، یعنی روش رفتاری و گفتاری دادن بود. عرض کردم به طور معمول، انسان در چهار محیط خانوادگی، آموزشی، رفاقتی و شغلی روش می گیرد؛ فضای پنجمی هم داریم که حاکم بر هر چهار محیط است. اینها بحث‌های گذشته ما بود. من راجع به چهار محیط بحث کردم، اما بحث فضای پنجم ماند. در ضمن بحث محیط خانوادگی، دو سه جلسه به طور اختصار در مورد مسأله حیاء در بعد اخلاقی اش بحث کردم، چون حیاء ارتباط تنگاتنگی با آن محیط داشت؛ اما به طور مستقل وارد این بحث نشدم. چند چیز موجب شد که احساس کنم «بحث حیاء» مستقلاً مورد ابتلا است و نه تنها نسبت به محیط خانوادگی بلکه به طور کلی، نسبت به کل جامعه نقش دارد؛ به خصوص نسبت به آن فضای پنجمی که می‌خواستیم مطرح کنیم. چون اصلاً رکن اساسی در مورد فضای کلی جامعه حیاء است. از طرفی هم، همان موقع نیز من مراجعات متعددی راجع به همین مسأله داشتم؛ لذا به ذهنم آمد که چون این بحث، نسبت به همه آنها نقش اساسی دارد، آن را مطرح کنم.

اشاره به تاریخچه این بحث

البته من در گذشته، در دو بعد حیاء را مستقلاً بحث کردم؛ یکی در بعد اخلاقی در سال شصت و پنج، حدود بیست و پنج سال پیش بود. یکی هم در بعد معرفتی، در منازل سلوک الی الله تعالی، بحث کردم که «حیاء» سی و چهارمین منزل از منازل سلوک الی الله تعالی، است و من بعد از منزل شکر، آن بحث را کردم. این بحث هم حدود دوازده سال قبل بوده است. فعلاً نمی‌خواهم بحث حیاء را در بعد معرفتی مطرح کنم و به دنبال آن نیستم؛ چون این دوره بحث من، بحث تربیتی است؛ لذا در مورد بعد اخلاقی حیاء بحث می‌کنم. چون از آن هم تقریباً ده‌ها سال گذشته است و غالب افراد جلسه ما هنوز به دنیا هم نیامده بودند و از طرفی هم دیدم آن مباحث هنوز منتشر نشده است، احساس نیاز کردم که بحث حیاء را دوباره مطرح کنم. [۲]

چند مقدمه در مورد مباحث اخلاقی

حالا برای آشنایی به مباحث اخلاقی، مقدمه‌ای را می‌گویم و بعد وارد بحث می‌شوم.

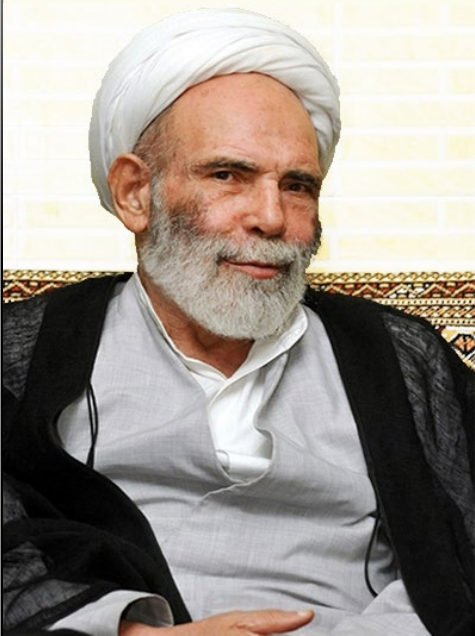
۱. کیفیت سیر مباحث اخلاقی

مباحث اخلاقی بر محور قوای درونی انسانی، یعنی قوه شهوت، غضب و وهم مطرح می‌شود. مباحث اخلاقی این‌طور هستند و من هم مفصل راجع به آن بحث کرده‌ام. علمای اخلاق، برای هر کدام از این قوا رذایل و فضیلتی را می‌شمارند و وارد بحث آن می‌شوند. مثلاً رذیله‌های قوه شهوت را شمارش می‌کنند، یا مثلاً راجع به خشم و غضب و رذایلش و مقابلاتش بحث می‌کنند. یک رذیله را می‌گویند بعد از آن را که فضیلت است، بیان می‌کنند. [۳] تا بحث می‌رسد به جایی که یک قوه به تنهایی نقش ندارد، مثلاً جاهایی ممکن است از دو قوه یا سه قوه، یک رذیله پیش بیاید. یعنی شهوت و غضب منشأ همان رذیله می‌شود. رذیله را موضوع بحث قرار داده و می‌گویند: گاهی ممکن است ریشه این رذیله، شهوت باشد و گاهی ممکن است، غضب باشد. اینها مقدمه است برای این که به بحث‌مان برسیم.

«وقاحت» یعنی «بی حیایی»

در مباحث اخلاقی، رذیله‌ای تحت عنوان «وقاحت» مطرح است که من می‌خواهم توضیح دهم، گاهی در ارتباط با شهوت قرار می‌گیرد و منشأش شهوت است و گاهی منشأش غضب است. «وقاحت» از نظر لغت، به معنای «بی شرمی» است که ما هم این لفظ را در همین معنا استفاده می‌کنیم. بحث ما «حیاء» است نه بی حیایی ولی از آنجا که گاهی تعریف به ضد، مطلب را خوب تفهیم می‌کند مجبورم اول این رذیله را بگویم بعد سراغ آن فضیلت بروم. علما می‌گویند: «بِعَرَفِ الاشیاء بأضدادها». چون ضد او حیاء است و من می‌خواهم بحث ضد را بکنم. خود ما هم در محاورات عرفی‌مان می‌گوییم: فلانی خیلی بی حیاء است؛ و منظورمان همین وقاحت است. یا می‌گوییم وقیح است یا بی حیاء است. این یک بحث لغوی بود.

علمای اخلاق، وقتی وقاحت را از نظر اصطلاح تعریف می‌کنند، می‌گویند: «وقاحت عبارت است از عدم مبالات نفس نسبت به ارتکاب محرّمات شرعیّه، قبایح عقلیه و عرفیه». «عدم مبالات نفس از ارتکاب» به تعبیر ما یعنی «پرووی». اگر انسان، کاری را که از دیدگاه عقل زشت است انجام دهد، و اصلاً هم به روی خود نیارد و برایش اهمیت نداشته باشد، انسان پروو و بی حیایی است. از نظر درونی، برای چنین کسی ذرّه‌ای ناراحتی ایجاد



نمی‌شود.

قبایح عقلیه در ارتباط با عقل عملی است، چون ادراک حُسن و قُبْح مربوط به عقل عملی است. محرّمات شرعیّه هم یعنی دستورات شرعی. لذا منشأ این که یک نفر با این که می‌گوید: من معتقد به معاد و نبوّت و همه اینها هستم، در عین حال گناهی می‌کند و از نظر درونی هم هیچ ناراحتی برایش ایجاد نمی‌شود، منشأ این عدم مبالاّت نفس، بی‌حیایی است. حالا چه شده که او بی‌حیا شده است، بحث مفصّلی است که قبلاً در همین مباحث تربیتی به آن اشاره‌ای کردم، اما در آینده به آن بحث می‌رسم و مفصّل صحبت می‌کنم. روایتی در اصول کافی به نام حدیث عقل و جهل است که در آن بیش از هفتاد جنود عقل و جهل را شمرده است. لشکر عقل چیست؟ لشکر جهل چیست؟ در آنجا هم مسأله حیا مطرح هست. البته از ضدّ حیا که می‌گوییم قباحت و وقاحت است، در آنجا تعبیر به خُلع می‌کند که من ان‌شاءالله همه اینها را در آینده بحث می‌کنم که چرا در آن روایت، تعبیر خُلع است؟ روایت را سماعه از امام هفتم (علیه‌السلام) نقل می‌کند. من هم تحت همین عنوان خُلع در محیط خانوادگی، بحث کردم و گفتم که معنای خُلع، پرده‌داری است، حیا را هم گفتم که پرده‌داری است.

حیاء در بعد تربیتی

* من اخیراً می‌شنوم که درباره کسی که فحاشی می‌کند، می‌گویند: او ادبیاتش خوب نیست. او دارد فحش می‌دهد و دیگران می‌گویند: «چیز مهمی نیست ادبیاتش خوب نیست!» ما اخیراً داریم این حرف‌ها را می‌شنویم. یک نفر «آدم بی‌حیا و بی‌شرمی» است و حتی «آدم بی‌دینی» است، چون بسیاری از این بی‌شرمی‌ها خلاف شرع است، اما می‌گویند: «مهم نیست، ادبیاتش خوب نیست یا بدسلیقه است!»

۲. افراط و تفریط قوا منشأ گناه هستند

انسان که مرتکب یک عملی زشت و قبیح یا مرتکب گناهی می‌شود، چه در بُعد عقلی و چه در بُعد شرعی، این عمل در ارتباط با یکی از همین قوای درونی او است؛ یا شهوت بوده یا غضب بوده و یا وهم بوده است. انسان در ارتباط با خواسته‌های نفس است که گناه کرده و یا عمل زشتی را انجام می‌دهد که حتی عقل تقبیح می‌کند و می‌گوییم وقیح است؛ لذا گاهی ممکن است منشأ کار زشت و گناه، شهوت و گاهی غضب باشد. قوای نفسانی ما چه غضب و چه شهوت، ممکن است یک حالت افراطی و یا یک حالت تفریطی داشته باشند، ممکن هم هست که حالت اعتدالی داشته باشند. حالا من چند تا مثال می‌زنم. مثلاً فرض کنید در باب شهوت، شخص به دنبال ربا خواری، حرص و مال اندوزی است. این موارد در حالت افراطی شهوت است. یعنی حالت افراطی شهوت، او را به این رذیله حرص و مال‌اندوزی می‌کشد و منشأ این می‌شود که «پول و مال» را روی هم انباشته کند، از هر جایی و هر دری که می‌شود. چنین آدمی دیگر هیچ مرزی نمی‌شناسد. این شخص، آدم وقیحی است و غیر از این هم نمی‌شود چیزی در مورد او گفت. به این حالت افراطی در ربط با خشم یا غضب «بغی» می‌گوییم که معنایش به اصطلاح ما «سرکشی» است. مثلاً «ضرب و شتم» یا «ناسزاگویی» حالت افراطی غضب است. منشأ همه اینها آن حالت افراطی خشم است. این شخص حالت تعادلش را از دست داده و دیگر متعادل نیست که این کارها از او سر می‌زند.

«بی‌حیا» دین ندارد!

ممکن است برخی بخواهند اعمال وقیح خودشان را توجیه کنند، ولی شما فریب این چیزها را نخورید و بدانید که این کارها از عدم تعادل قوای نفسانی نشأت گرفته است. من اخیراً می‌شنوم که درباره کسی که فحاشی می‌کند، می‌گویند: او ادبیاتش خوب نیست. او دارد فحش می‌دهد و دیگران می‌گویند: «چیز مهمی نیست ادبیاتش خوب نیست!» ما اخیراً داریم این حرف‌ها را می‌شنویم. یک نفر «آدم بی‌حیا و بی‌شرمی» است و حتی «آدم بی‌دینی» است، چون بسیاری از این بی‌شرمی‌ها خلاف شرع است، اما می‌گویند: «مهم نیست، ادبیاتش خوب نیست یا بدسلیقه است!»

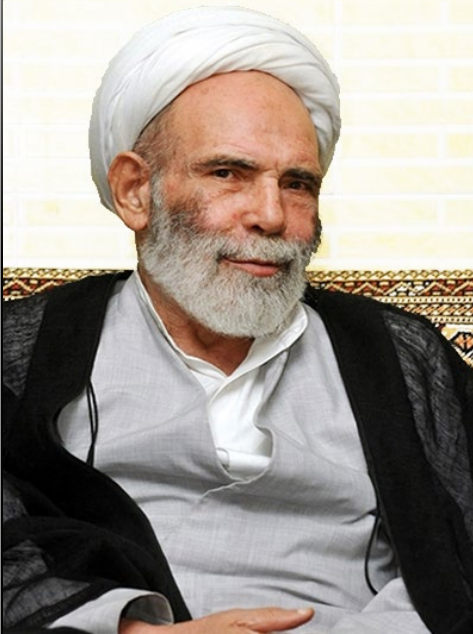
حالا من روایاتی را می‌خوانم که فرمودند: «لَا إِیْمَانَ لِمَنْ لَا حَیَاءَ لَهُ» [۴] کسی که حیا ندارد، ایمان ندارد. در روایتی پیغمبر می‌گوید: «لَا دینَ لِمَنْ لَا حَیَاءَ لَهُ» هر کس حیا ندارد، اصلاً دین ندارد. بحث ما بحث تقریباً سلسله‌وار و علمی است. من الآن در مورد بحث ریشه‌یابی حیا وارد شده‌ام که بسیاری از رذائل اخلاقی، به خاطر افراط قوای نفسانی است.

حالت افراطی شهوت و غضب را گفتم و برایش مثال هم زدم. این قوا، حالت تفریطی هم دارند؛ یعنی گاهی شخص به آن مقدار که باید از این قوا بهره بگیرد، نمی‌گیرد. مثل «عدم‌غیرت» که ما به آن «بی‌غیرتی» می‌گوییم. این به خاطر حالت تفریط غضب است. یا فرض کنید «کتمان‌حق»؛ این که کسی حق را می‌پوشاند، برای این است که جرأت ندارد حق را بگوید. این حالت تفریطی غضب است و به چینی شخصی می‌گویند: «ترسو!»

گاهی ممکن است که شهوت منشأ یک رذیله شود و غضب هم منشأ همان رذیله شود، با این که اینها دو نیروی جدا از هم هستند؛ شهوت یک نیرو در انسان است، غضب هم نیروی دیگری در انسان است، ولی اینها هر دو منشأ یک رذیله می‌شوند. گاهی هم حتی ممکن است «وهم» نیز موثر باشد. البته من چون نمی‌خواهم بحث پیچیده شود، همین دو قوه را می‌گویم.

ریشه غیبت کردن

من می‌روم سراغ گناهی که مبتلابه است، مثل: «غیبت کردن» گاهی ممکن است منشأ غیبت، غضب باشد، با کسی دشمنی دارد و این موجب شده است که غیبت او را کرده است، می‌خواهد رسوایش کند. در اینجا منشأ غیبت، خشم است. گاهی منشأ غیبت خشم نیست، شهوت است، مثلاً برای خوشایند دیگری غیبت می‌کند. این شخص خیلی بدبخت است! من از معاصی کبیره برایتان مثال زدم که ان‌شاءالله مطلب جا بیافتد.



حالا یک تقسیم بندی دیگر؛ گاهی رذیله، از فعل نشأت می‌گیرد و گاهی از ترک فعل. یک وقت فرد، فعل حرام انجام می‌دهد، مثل این که غیبت می‌کند، این یک فعل است و حرام هم هست، یک وقت ترک واجب است. مثل کتمان حق، که گفتن حق واجب است. آن فعل بود و این ترک است. چون هر دو قسم را گفته بودم این توضیح را دادم که کاملاً متوجه شوید. کسانی که اهل بحث هستند، خوب دقت کنند! تمام گناهان انسان از همین امور نشأت می‌گیرد؛ حالت افراط و تفریط در ارتباط با نیروهای نفسانی، چه فعل باشد و چه ترک باشد. سرچشمه همه اینها هم «وقاحت، بی‌حیایی و بی‌شرمی» است.

حیاء در بعد تربیتی

* تمام گناهان انسان از همین امور نشأت می‌گیرد؛ حالت افراط و تفریط در ارتباط با نیروهای نفسانی، چه فعل باشد و چه ترک باشد. سرچشمه همه اینها هم «وقاحت، بی‌حیایی و بی‌شرمی» است.

۳. بی‌حیایی سرسلسله شرارت‌ها است

به جای حساس بحث رسیدیم که گفتیم بحث اساسی است و مبتلابه جامعه ما بوده و بحث اساسی مباحث گذشته تربیتی ما است. حالا من برایتان چند روایت می‌خوانم. یک؛ «الْقَحَةُ عُنْوَانُ الشَّرِّ» [۵] عنوان همه زشتی‌ها وقاحت و بی‌شرمی است. «عنوان» یعنی «تیتتر»، یعنی اگر بخواهی برای شرور، یک تیتتر بگذاری، آن بی‌حیایی است. همه شرور زیرمجموعه بی‌حیایی است.

حالا روایت دیگری که خیلی روشن‌تر است، می‌فرماید: «رَأْسُ كُلِّ شَرٍّ الْقَحَةُ» [۶] سرآمد هر شری بی‌حیایی است. یک روایت از امام صادق (علیه‌السلام) است که می‌فرماید: «لَوْ قَاحَهُ صَدْرُ النَّفَاقِ وَ الشَّقَاقِ وَ الْكُفْرِ» [۷] سرآمد همه اینها بی‌حیایی است، یعنی سرآمد نفاق، شقاق و کفر این است.

همه دین، حیا است

روایات دو نوع است، یک دسته وقاحت را مطرح می‌کند، مثل این روایاتی که الآن خواندم و در مورد با خود وقاحت بود. در یک دسته از روایات، ضدش را مطرح می‌کنند و می‌گویند: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ» بی‌شرم ایمان ندارد. این ضد وقاحت است. روایتی از پیغمبر اکرم است که فرمودند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): الْحَيَاءُ هُوَ الدِّينُ كُلُّهُ» پیغمبر با این سخن، کار را تمام کرد. اصلاً دین حیا است. لذا آن روایتی که از امام صادق (علیه‌السلام) خواندم در باب وقاحت که فرمود: صدر نفاق و شقاق و کفر، بی‌حیایی است، همه با هم دیگر هم‌سو است. این بحث، بحث مفصلی است که ان‌شاءالله اگر خدا توفیق عنایت کند بیش از سابق تذکراتی هم داشته باشم. وقاحت و در مقابلش حیا، در تخریب و سازندگی انسان نقش اساسی دارد که من بعد در بحثم وارد آن می‌شوم. اگر حیا نباشد، دست ما هم از انسانیت خالی است و هم از الهیت. نه انسان هستیم و نه متدین. در دو رابطه من دارم مطرح می‌کنم، هم عقل عملی و هم بُعد معنوی. از هر دو، دست خالی می‌شود که بعد ان‌شاءالله وارد می‌شوم.

یک وقاحت تاریخی در صدر اسلام

شب اول جلسه ما است. التماس دعا دارم، می‌خواهم توسل پیدا کنم و یک وقاحت تاریخی را برایتان بگویم. این یک وقاحت تاریخی در تاریخ اسلام است! ایام، ایام فاطمیه است. به ذهنم آمد که بنشینیم و آن وقایع را تصویر کنیم، ببینیم چه چیزی از کار در می‌آید؟ جوانی پدرش را از دست داده است، بنابر بعضی از نقل‌ها جنازه پدرش هنوز روی زمین است. این خانم جوان، حامله هم هست. بنابر بعضی از نقل‌ها بچه‌هایش هم آنجا حضور دارند. ببینید وقاحت و بی‌شرمی چه قدر است! شما می‌توانید تصویر کنید که بیابند در خانه‌اش را آتش بزنند؟! به این هم اکتفا نکنند، آن جور که در روایت دیدم خود زهرا (سلام‌الله‌علیها) نقل می‌کند: «وَوَكَّلَ الْبَابَ بِرَجُلٍ» می‌گوید: چنان لگدی به این در نیم سوخته زد، «فَرَدَّهٗ عَلَيَّ» این در را انداخت روی من «وَأَنَا حَامِلٌ» من باردار بودم. آتش زبانه می‌کشید، صورت من را می‌سوزاند. اما رها نکرد؛ «فَضَرَبَنِي بِبَيْدَةٍ» چنان سیلی به صورت من زد «حَتَّى انْتَثَرَ قُرْطِي مِنْ أُذُنِي» [۸] بی‌حیایی را ببین! می‌گوید چنان سیلی زد که گوشواره‌هایم پاره شد.

[۱]. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۶

[۲]. وقتی به نوشته‌های این جلسات مراجعه کردم، دیدم که من در بعد اخلاقی، نه جلسه و در بُعد معرفتی هشت جلسه بحث کردم، یعنی من حدود هفده جلسه اینها را در دو بُعد بحث کردم. فعلاً غرضم این است که ان‌شاءالله خدا توفیق بفرماید این شب‌ها راجع به حیا در بُعد اخلاقی‌اش بحث کنیم.

[۳]. من هم روی همین ترتیب این بحث‌ها را کرده‌ام و پیش آمدم. مباحث اخلاقی سلسله‌وار و به هم پیوسته است.

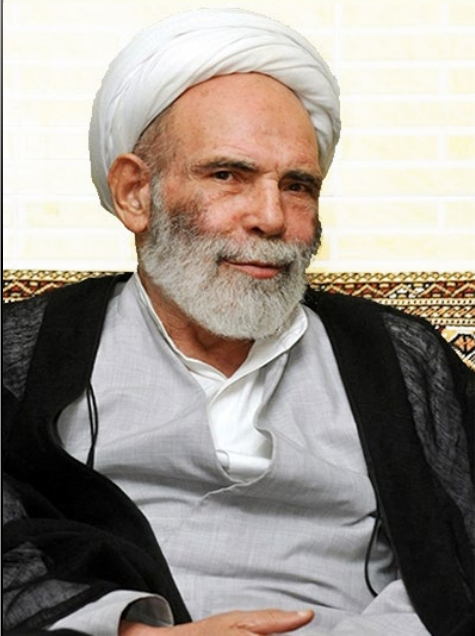
[۴]. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۶

[۵]. غررالحکم، ص ۲۵۷

[۶]. غررالحکم، ص ۲۵۷

[۷]. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۳۶

[۸]. بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۳۴۹



حیاء در بعد تربیتی (۲)

«حیا» چیست؟

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحیم.
والحمد لله رب العالمین و صل الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین.
رَوَى عن الصادق (علیه السلام) قال: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ» [۱]

مروری بر مباحث گذشته

در جلسه گذشته عرض کردم موضوع بحث ما حیا است که یکی از بزرگ‌ترین مشکلات جامعه ما هم ترویج بی‌حیایی در سه رابطه دیداری، گفتاری و رفتاری است. من در جلسه گذشته عرض کردم که ما «حیا» را در بُعد اخلاقی مطرح می‌کنیم. در مباحث اخلاقی، ابتدا مسأله «وقاحت» مطرح می‌شود که یکی از رذایل اخلاقی است و من هم آن را تا حدودی توضیح دادم که مسأله وقاحت همان «بی‌مبالاتی» یعنی عدم مبالات نفس انسان نسبت به ارتکاب قبائح عقلیه، شرعیه و حتی عرفیه است. اما در مقابل آن «حیا» قرار دارد که علمای اخلاق می‌گویند ضد وقاحت بوده و از فضایل اخلاقی است.

آقایان در باب «حیا» تعریف‌هایی کردند که من اینها را عرض می‌کنم تا بحث، تقریباً از ابعاد گوناگون جامعیت داشته باشد. مثلاً در مفردات راغب که نویسنده آن از نحوین معروف و مورد اعتماد است، از نظر لغت حیا را این‌طور تعریف و معنا می‌کند که: «الحیاء انقباض النفس عن القبائح و ترکه لذلك» حیا آن حالت گرفتگی نفس و خویشتن داری نفس نسبت به کارهای زشت است که به جهت زشتی آن کارها را انجام ندهد.

علمای اخلاق، مثل مرحوم نراقی (رضوان الله تعالی علیه) ایشان می‌فرماید: حیاء انحصار و انفعال نفس از ارتکاب محرمات شرعیه و قبائح عقلیه و عادیه به جهت پرهیز از نکوهش و سرزنش است. بعد هم می‌گوید: حیا اعم است از تقوا؛ چون تقوا عبارت است از اجتناب معاصی شرعیه ولی حیا اعم است از اجتناب معاصی شرعیه و اجتناب از آنچه که عقل و عرف آن را زشت می‌شمارند. بعد هم می‌گوید: این خصلت، از صفات شریفه نفسانیه است.

مرحوم مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) ایشان در ذیل روایتی که از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌فرماید: «الحیاء من الايمان و الايمان في الجنة» مطلبی را در مورد حیا بیان می‌کنند که: «الحیاء ملکه للنفس» حیا ملکه‌ای نفسانی است که موجب گرفتگی روح «عن القبیح» می‌شود. یعنی جلوی روح را می‌گیرد که عمل زشت انجام ندهد. «و انضجارها عن خلاف آداب خوفاً من العقاب» [۲] ایشان هم چنین تعریفی دارند.

من تا اینجا معنای لغوی حیا و برخی از نظرات علمای اخلاق و محدثین را گفتیم؛ حالا می‌خواهم بعد کلامی مسأله را هم بگویم. مرحوم صدر المتألهین (رضوان الله تعالی علیه) که رأس حکمای ما است، در شرح حدیث جنود عقل و جهل، می‌فرماید: «الحیاء انکسار» [۳] حیا یک نوع شکستگی است. ایشان این‌طور تعبیر می‌کند و می‌فرماید: «الحیاء غریزه انسانیّه» که همه اینها را من در آینده می‌گویم و ان شاء الله مورد به مورد وارد می‌شوم.

البته این را به شما عرض کنم که من در بُعد معرفتی حیا را مطرح نکردم و در این بحث نیاوردم. بُعد معرفتی بحث جدایی دارد که من دوازده سال پیش آن را ذیل منازل سلوک الی الله تعالی، بحث کردم. من در این جلسه می‌خواهم چهار مطلب را تذکر دهم و بعد بحث را جلو ببرم.

۱. «حیا» موهبتی الهی و امری فطری است

تذکر اول؛ از مجموعه معارف ما، به خصوص مباحث کلامی، این نکته به دست می‌آید که «حیا» یک امر فطری است. یعنی حیا یک موهبت و ودیعه الهی است. برای همین است که صدر المتألهین می‌گوید: «و الحیاء غریزه انسانیّه» حیا غریزی است، یعنی این که اکتسابی نیست. ما یک امور فطری داریم که همراه با خلقت ما است، آمیخته به خلقت ما است. همان‌گونه که در بُعد معنوی، انسان موحد خلق شده است، «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلٰی الْفِطْرَةِ» هر انسانی که به دنیا می‌آید موحد است، در بعد اخلاقی هم «باحیا» خلق شده است. ما در روایات مان هم داریم، که «حَتَّى يَكُونَ أَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ وَ يَنْصَرَانِهِ» [۴] فرزند در دامن پدر و مادر که می‌آید، انحراف از فطرت پیدا می‌کند و از مسیر توحید خارج می‌شود.

من این مسأله را تنظیم کردم که بدانید انسان با حیا خلق می‌شود ولی از وقتی که با دیگران ارتباط پیدا می‌کند انحراف پیدا کرده و بی‌حیا می‌شود. انحراف در روابط پدید می‌آیند، و الا انسان خودش، مفسور به توحید و حیا است. فطرت اولیّه انسان خداجو و خداخواه است. یعنی هر انسانی که به دنیا می‌آید، خداوند این موهبت یعنی حیا را مثل بقیه فطریات، به او عطا کرده است. لذا صدر المتألهین می‌گوید: «غریزه انسانیّه لا اکتسابیّه»

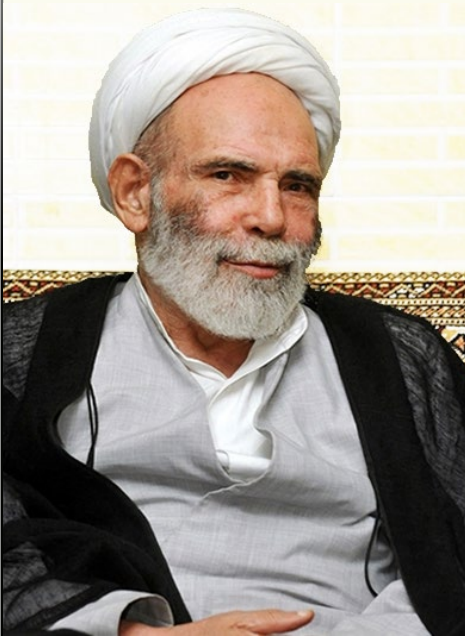
مابه‌الامتیاز انسان نسبت به حیوانات «حیا» است

من گام به گام پیش می‌روم. اصلاً مابه‌الامتیاز انسان، از سایر حیوانات «حیا» است. یعنی در حیوانات حیا نیست، این موهبت الهیّه در آنها نیست ولی در انسان هست؛ به همین خاطر انسان از دیگر حیوانات جدا شده است. به توحید مفضل از امام صادق (علیه السلام) مراجعه کنید! حضرت خطاب به مفضل می‌فرماید: «انظُرْ يَا مَفْضَلُ إِلَى مَا خَصَّ بِهِ الْإِنْسَانُ دُونَ جَمِيعِ الْحَيَوَانَ» [۵] ایشان خیلی صریح می‌گویند که آنچه غیر از بقیه حیوانات، تنها به انسان اختصاص داده شده است، چیست؟ «الحیاء» حضرت آن قدر واضح مطلب را گفتند که دیگر جای هیچ

حیاء در بعد تربیتی

* حیا آن حالت گرفتگی نفس و خویشتن داری نفس نسبت به کارهای زشت است که به جهت زشتی آن کارها را انجام ندهد.

* انسان با حیا خلق می‌شود ولی از وقتی که با دیگران ارتباط پیدا می‌کند انحراف پیدا کرده و بی‌حیا می‌شود. انحراف در روابط پدید می‌آیند، و الا انسان خودش، مفسور به توحید و حیا است.



شک و شبهه‌ای در آن نماند. من بعداً به آیات می‌رسم که در آنجا بحث‌های دیگری مطرح است. پس این نکته اول بود که حیا یک امر اکتسابی مانند برخی از ملکات انسان که کسب شدنی است و به دست می‌آید، نیست. گاهی انسان خودش ملکه‌ای را تحصیل می‌کند و به دست می‌آورد، اما «حیا» به دست آوردنی نیست، امری خدادادی است که خداوند به هر انسانی داده است.

۲. «حیا» یک امر فراگیر و همگانی است

مطلب دوم همگانی بودن حیا است. اول این که حیا غریزی است یعنی فطری و موهبتی الهی است، دوم این که همگانی است. دقت کنید که من اینها را از هم جداسازی کردم. این طور نیست که حیا را فقط به مؤمن داده باشد و کافر حیا نداشته باشد. اصلاً و ابداً چنین حرفی درست نیست. خداوند حیا را هم به مؤمن داده است و هم به کافر. خدا در فطرت و نهاد هر موجودی که ما به آن «انسان» می‌گوییم، حیا را قرار داده است.

من حالا یک روایت بخوانم. روایت از امام صادق (علیه‌السلام) است که حضرت فرمودند که حضرت عیسی فرموده است: «فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَسَمَ الْحَيَاءَ كَمَا قَسَمَ الرَّزْقَ» [۶] این روایت چه قدر زیبا است! خداوند حیا را بین انسان‌ها تقسیم کرده، همان طور که روزی را پخش کرده است. نگاه کنید! این تشبیه، خیلی زیبا است. مگر خدا فقط به مؤمن روزی می‌دهد؟ او به کافر هم روزی می‌دهد. روزی رسان او است. در این مطلب که هیچ شبهه‌ای نیست؟ روزی را او می‌دهد، تو روزی را تحصیل نمی‌کنی، روزی را فقط او می‌دهد، او روزی بندگان را قسمت کرده است. دیگر صحبت این نیست که من را قبول داری یا قبول نداری؟ موحد باشد، مشرک باشد، هر چه باشد، به همه روزی می‌دهد. حیا را هم به همه داده است. می‌خواستم این را عرض کنم که حیا همگانی است. این طور نیست که شما خیال کنید خدا فقط به بعضی از بندگان حیا می‌دهد.

این روایت چه بسا باز هم اشاره به این مسأله داشته باشد که حیا، امری موهبتی است؛ چون فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَسَمَ الْحَيَاءَ» «خداوند» حیا را میان بندگان تقسیم کرد. اینها دو چیز است: یک؛ حیا امر موهبتی و الهی است و دیگر این که همگانی است.

این طور نیست که ما شکایت کرده و بگوییم: چه کار کنیم؟! خدا به من حیا نداده است. تو الحمدلله آدم با حیایی هستی و این اشکال درس نیست که خدا به ما حیا نداده، لذا من بی‌حیا هستم. [۷] چون یکی از بزرگ‌ترین مشکلات جامعه ما همین است. بی‌حیایی در سه رابطه دیداری، گفتاری و کرداری است و همین است که اهم مفاسد اجتماعی ما است.

۳. «حیا» پوشش نفس انسان است

مطلب سوم؛ نقش حیا در رابطه با روح و نفس انسان است. حیا چه نقشی دارد؟ این که خدا به همه ما حیا داده است برای چیست؟ ما از مجموعه آنچه که در باب حیا داریم این مسأله را در می‌یابیم که حیا نقش پوششی برای نفس انسان دارد. مثل یک پوشش بر روی نفس، یعنی شهوت و غضب است. ما این مطلب را در روایات متعدده داریم؛ به خصوص از امیر المؤمنین (علیه‌السلام) است که فرمودند: «مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءَ ثَوْبَهُ لَمْ يَرِ النَّاسُ عَيْبَهُ» [۸] هر کس لباس حیا را به تن کند، دیگران عیوبش را نمی‌بینند. روایت دیگری نظیر این روایت است که حضرت در جای دیگر می‌فرمایند: «وَمَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءَ ثَوْبَهُ اخْتَفَى عَنِ الْعُيُونِ عَيْبَهُ» [۹] هر که لباس حیا بر تن کند، عیب‌هایش از مردم مخفی می‌ماند. این همان مضمون روایت قبلی است.

روایت دیگر هم از علی (علیه‌السلام) است که: «أَحْسِنِ مَلَابِسَ الدِّينِ الْحَيَاءَ» [۱۰] بهترین لباس‌های دین، حیا است. در روایات قبلی اصلاً بحث دین مطرح نبود، کلی بود و راجع به همه انسان‌ها بود. معنای این روایت را من الآن عرض می‌کنم. ما در جلسه گذشته گفتیم که نفس، وقتی تعادلش را از دست می‌دهد، خراب‌کاری می‌کند. حیا مثل یک پوشش است که روی نفس می‌آید و شهوت و غضب را مهار می‌کند. چون وقتی این قوا از تعادل خارج شود، آبرویم را می‌برد و عیوب نفسانی از من بروز می‌کند و ظاهر می‌شود.

عیوب نفسانی انسان کجا ظاهر می‌شود؟ مثلاً تا فلانی را عصبانی نکردی، نمی‌فهمی که چه کاره است. وقتی عصبانی شد، تازه می‌بینی که نعوذ بالله چه حرف‌های زشتی از دهانش در می‌آید، و چه ذالتهایی که از او بیرون می‌ریزد. یا این که تا به جایی نرسیدی که به منافع مادی دنیایی فرد برخورد داشته باشی، خیلی با او رفیق هستی. اما همین که یک بحث مادی مطرح شد خواهی دید که چگونه برای پول و منافع خودش تو را لگدمال می‌کند.

انسان در فشار شناخته می‌شود

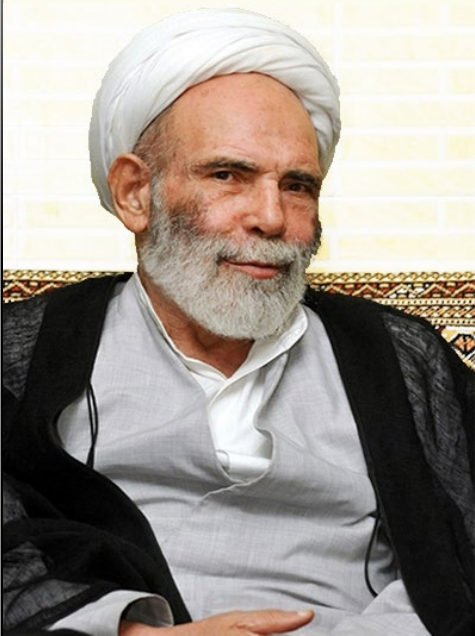
ما در باب دوست‌یابی هم این مطلب را داریم که پیش از انتخاب دوست، او را امتحان کنید! یک روایت در باب دوست‌یابی به ذهنم آمد که اگر اشتباه نکنم از علی (علیه‌السلام) است، [۱۱] روایات متعددی داریم که اگر شخصی را خواستی از نظر رفاقتی ببینی که رفاقتش با تو صمیمی است یا نه؟ او را عصبانی کن! این روایت است که او را آن قدر عصبانی کن تا از دست عصبانی شود. حالا خواهی فهمید که آیا واقعاً به تو علاقه‌مند است یا نه؟ آنجا است که می‌بینی چه می‌گوید و چه چیزی را بیرون می‌ریزد؟

غرضم این است که حیا مثل یک پوشش برای شهوت و غضب است. چون اینها قوای نفسانی است و حیا مانع ظهور و بروز عیوب انسان است. یعنی حیا مانع می‌شود که آدم کاری انجام دهد که زشت باشد. لذا در روایات از حیا به پوشش تعبیر شده است.

حیا در بعد تربیتی

* بی‌حیایی در سه رابطه دیداری، گفتاری و کرداری است و همین است که اهم مفاسد اجتماعی ما است.

* نفس، وقتی تعادلش را از دست می‌دهد، خراب‌کاری می‌کند. حیا مثل یک پوشش است که روی نفس می‌آید و شهوت و غضب را مهار می‌کند. چون وقتی این قوا از تعادل خارج شود، آبرویم را می‌برد و عیوب نفسانی از من بروز می‌کند و ظاهر می‌شود.



چهارم؛ این که گفتیم حیا پوشش است، یعنی این لباس بر روی روح دو نقش دارد: یک نقش این است که مانع بروز و ظهور عیوب انسان می‌شود، مانند این روایت که فرمود: «مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ نُوبَهُ لَمْ يَرَ النَّاسُ عَيْبَهُ» یا «وَمَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ نُوبَهُ اخْتَفَى عَنِ الْعُيُونِ عَيْبُهُ» و دیگر این که این پوشش، خودش زیبا است.

مثلاً کسی که عریان است یک وقت به دنبال لباسی است که فقط بدن او را بپوشاند و آبرویش نرود، این امر با یک گونی هم ممکن می‌شود و همین ساتری است که نمی‌گذارد عورتش آن فرد نمایان شود. اما گاهی کسی که عریان است به دنبال لباسی است که او را زیبا کند، ستر عورت دیگر مد نظر نیست. او به دنبال لباسی است که خود لباس زیبا است و آدم را نیز زیبا می‌کند. حیا هم دو نقش دارد؛ یک نقش این است که مانع بروز و ظهور عیوب انسان است و نقش دیگرش زیبایی خودش است که انسان را هم زیبا کرده و به او جلوه می‌دهد. لذا از علی (علیه‌السلام) آمده است که «الحیاء جمیل» [۱۲] حیا خودش زیبا است. ما روایت زیادی داریم که من فقط به عنوان نمونه به آن اشاره کردم.

تطبیق بحث با آیات قرآن کریم

من چون در بحث تربیتی این مباحث را گفته‌ام الآن فقط آنها را تکمیل می‌کنم. من در باب محیط خانوادگی این آیه را خواندم و توضیح دادم، ولی الآن می‌خواهم آن را باز کنم. آن موقع جای این نبود که بیشتر به این آیه بپردازم. همه حرف‌هایی را که گفتم، می‌خواهم از این آیه استخراج کنم. «یا بنی آدم قد أنزلنا علیکم لباساً یواری سواآتکم و ریشا و لباس التَّقوی ذلک خیر ذلک من آیات الله لعلهم یدکرون» [۱۳] خطاب آیه «یا بنی آدم» است، یعنی همه انسان‌ها مخاطب این پیام الهی هستند. «یا ایها الذین آمنوا» نیست. «قد انزلنا الیکم» «انزل» اینجا به معنای خلق است یعنی ما برای شما خلق کردیم. شاید برای بعضی قبول این معنا سخت باشد ولی ما در موارد متعددی داریم که از خلق با لفظ «نزل» تعبیر شده است. مثلاً در جایی فرمود: «و أنزلنا الحدید فیه بآس شدید و منافع للناس...» [۱۴] ما آهن را فرستادیم، این آیه به این معنا نیست که واقعاً آهن‌ها از آسمان پایین ریخت، چون اگر این‌طور بود که خیلی از سرها می‌شکست و خیلی‌ها از بین می‌رفتند. معنای آیه این است که ما آهن را برای شما «خلق کردیم». یا در جای دیگر می‌فرماید: «و أنزل لکم من الأنعام ثمانیة أزواج» [۱۵] یعنی ما برای شما هشت جفت چهارپا خلق کردیم. اینجا به معنای خلق است و ما آیات زیادی در این رابطه داریم. «یا بنی آدم قد انزلنا علیکم آی خلقنا لکم»

از اینجا معلوم می‌شود که مسأله درباره امری موهبتی، فطری، الهی و خلقتی است. گفتیم پوشش دو نقش دارد: یک این که؛ «یواری سواآتکم» زشتی‌هایتان را می‌پوشاند و دو؛ «و ریشا» شما را زیبا می‌کند. «ریشا» یعنی زیبایی و زینت. این همان «حیا» است.

بعد می‌گوید: «و لباس التَّقوی ذلک خیر» لباس تقوا بهتر است. چرا اینها را از همدیگر جدا می‌کند؟ چون حیا امری موهبتی است ولی تقوا امری اکتسابی است. باید زحمت بکشی تا تقوا را به دست بیاوری؛ ایمان مستمر و عمل مکرر موجب می‌شود که ملکه تقوا برای انسان پیدا شود. لذا خودت باید وارد عمل شوی. اما حیا خدادادی است. برای همین آیه، این دو را از یکدیگر جدا می‌کند.

این‌که می‌گوید: تقوا بهتر است برای این است که تقوا اخصّ از حیا است و من ان شاء الله راجع به این مسأله بعداً صحبت می‌کنم. حیا همگانی و فراگیر است ولی تقوا یک محدوده خاص خودش را دارد. بعد هم می‌گوید: «ذلک من آیات الله لعلکم یدکرون».

من امشب چهار مطلب را گفتم: این که حیا یک امر فطری است. این که خداوند حیا را به همه داده است و هیچ فرقی هم بین مؤمن و کافر نگذاشته است. یعنی این‌طور نیست که بگویی: خدا به او داده است ولی به من نداده است. حیا هم دو نقش دارد، هم پوشش زشتی‌های نفسانی انسان است و هم به انسان جلوه می‌دهد، این لباس به تو زینت می‌بخشد.

ذکر توسل

من دیگر سراغ توسل بروم؛ التماس دعا. جلسه گذشته این را عرض کردم که وقتی ما در مصائب اهل بیت (علیهم‌السلام) ریشه‌یابی می‌کنیم، می‌بینیم که همین مسأله «حیا» و بی‌حیایی خیلی نقش داشته است. من حالا یک نکته‌ای را به شما عرض کنم. شما شنیده‌اید که امام حسین، روز عاشورا وقتی که از مرکب به روی زمین افتاده بود، دید که لشکریان به سراغ خیمه‌ها رفتند. امام حسین یک جمله به آنها گفت، فرمود: «ان لم یکن لکم دین فکونوا احرار فی دنیاکم» ما به دین کاری نداریم، آخر مگر شما انسان نیستید؟ حیا کنید! مگر این زن و بچه چه کردند؟ «ان لم یکن لکم دین فکونوا احرار فی دنیاکم» اینجا که دو گروه در مقابل هم بودند، حسین (علیه‌السلام) دم از حیا می‌زند.

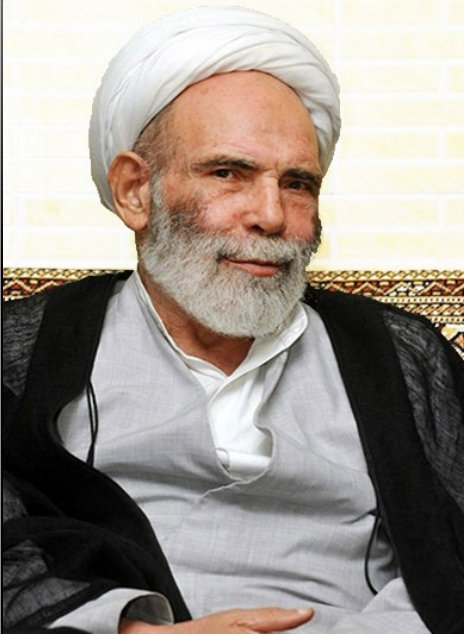
اما راجع به زهرا (سلام‌الله‌علیها) مسأله این‌طور است که بعد از آن حادثه، زهرا (سلام‌الله‌علیها) بیمار شد و در بستر خوابید، معلوم بود که آن بی‌حیاها با او چه کردند. اسماء می‌گوید: من یک وقت دیدم حال زهرا (سلام‌الله‌علیها) دگرگون شد. احساس خطر کردم. علی (علیه‌السلام) به مسجد رفته بود که نماز ظهر بخواند. چند نفر از این پرستارها را خواستم و به آنها گفتم: زود بروید و علی را خبر کنید! بگویید خودش را زود به خانه برساند. اینها سراسیمه آمدند و در بین راه علی را دیدند که داشت به سمت خانه می‌آمد. علی (علیه‌السلام) دید اینها خیلی مضطرب هستند، گفت: «ما لی أراکن متغیرات الوجوه و الصّور؟» چرا شما همه مضطرب هستید؟ چرا رنگ از

حیاء در بعد تربیتی

* حیا مثل یک پوشش برای شهوت و غضب است. چون اینها قوای نفسانی است و حیا مانع ظهور و بروز عیوب انسان است. یعنی حیا مانع می‌شود که آدم کاری انجام دهد که زشت باشد.

* حیا هم دو نقش دارد؛ یک نقش این است که مانع بروز و ظهور عیوب انسان است و نقش دیگرش زیبایی خودش است که انسان را هم زیبا کرده و به او جلوه می‌دهد.

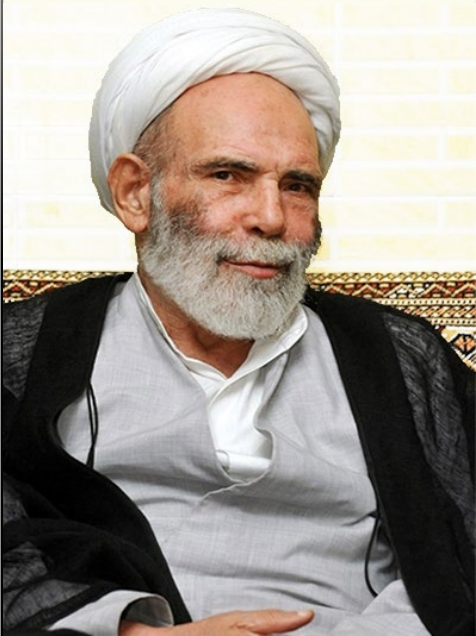
* من امشب چهار مطلب را گفتم: این که حیا یک امر فطری است. این که خداوند حیا را به همه داده است و هیچ فرقی هم بین مؤمن و کافر نگذاشته است. یعنی این‌طور نیست که بگویی: خدا به او داده است ولی به من نداده است. حیا هم دو نقش دارد، هم پوشش زشتی‌های نفسانی انسان است و هم به انسان جلوه می‌دهد، این لباس به تو زینت می‌بخشد.



چهره‌هایتان پریده است؟ مگر چه شده است؟ گفتند: علی! خودت را زود به خانه برسان! معلوم نیست که فاطمه را زنده بیابی! دارد علی (علیه‌السلام) خودش را به سرعت به خانه رساند و وارد شد. وقتی وارد حجره شد، دید که زهرا (سلام‌الله‌علیها) در بستر است. شروع کرد صدا کردن؛ یا زهرا! دید خانم جواب نمی‌دهد. گفت: ای دختر پیغمبر! باز هم جواب نداد. عمامه را از سر برداشت، عبا را از دوش برداشت، نشست، سر زهرا را به دامن گرفت. به او گفت «یا فاطمه انا ابن عمک علی بن ابیطالب» [۱۶] زهرا! من علی‌ام! با من حرف بزن! می‌گویند: وقتی زهرا اسم علی را شنید، چشم‌هایش را باز کرد. هم علی گریه می‌کند و هم زهرا گریه می‌کند...

حیاء در بعد تربیتی

- [۱]. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۶.
- [۲]. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۲۹.
- [۳]. فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا، صص : ۲۱۹؛ «الحیاء» صفة انفعالیة تعتری الإنسان تنقبض معها النفس عن ظهور ما يشبه القبیح عند طائفة مخافة أن يعاب به و یذم- و إن لم یکن قبیحا فی نفسه- و هو من الصفات المحمودة فی الإنسان لتوسطه بین طرفین مذمومین و هما الوقاحة التي هی الجرأة علی القبائح، و الخجل الذی هو قصور النفس و انحصارها عن الفعل الحسن و اشتقاقه من «الحیاء» لآنه انکسار للقرّة الحيوانیة، فیمنعها عن أفعالها)
- [۴]. بحار الأنوار، ج ۳، ص ۲۸۱.
- [۵]. بحار الأنوار، ج ۳، ص ۸۱؛ (انظُرْ يَا مُفَضَّلُ إِلَى مَا خُصَّ بِهِ الْإِنْسَانُ دُونَ جَمِيعِ الْحَيَوَانِ مِنْ هَذَا الْخَلْقِ الْجَلِيلِ قَدْرُهُ الْعَظِيمُ غَنَاؤُهُ أَعْنِي الْحَيَاءُ)
- [۶]. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۳۵.
- [۷]. من بعداً خواهیم گفت تو که حیا نداری، چه هستی؟ چون بحث ما این شاء الله ادامه پیدا خواهد کرد.
- [۸]. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۶۷.
- [۹]. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۶۸.
- [۱۰]. غرر الحکم، ص ۲۵۷.
- [۱۱]. البته من روایت را به طور قطعی به حضرت علی، نسبت نمی‌دهم، ولی روایت مسلم است.
- [۱۲]. غرر الحکم، ص ۲۵۶.
- [۱۳]. سوره مبارکه اعراف، آیه ۲۶.
- [۱۴]. سوره مبارکه حدید، آیه ۲۵.
- [۱۵]. سوره مبارکه زمر، آیه ۶.
- [۱۶]. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۷.



حیاء در بعد تربیتی (۳)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم،
والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین.
رَوَى عن الصادق (علیه السلام) قال: «لَا إِيمَانُ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ» [۱]

حیاء در بعد تربیتی

* حیاء نسبت به عمل زشت، نقش بازدارندگی دارد. نقش بازدارندگی داشتن، یعنی این که حیاء از این که انسان عمل قبیحی را مرتکب شود جلوگیری می کند.

مروری بر مباحث گذشته:

بحث ما راجع به «حیا» بود و عرض کردم که یکی از بزرگ ترین مشکلات جامعه ما ترویج بی حیایی در سه رابطه دیداری، گفتاری و رفتاری است. در جلسه گذشته عرض کردم که حیاء یک امر اکتسابی نیست، بلکه یک امر غریزی یعنی یکی از مواهب الهی است. انسان مجموعه ای از غرایز و فطرت ها است و یکی از غرایز او نیز «حیا» است. این را هم عرض کردم که در معارف ما از حیاء به «پوشش روح» نیز تشبیه شده است. در آخر جلسه گذشته آیه شریفه ای را در این رابطه مطرح کردم، به روایاتی درباره این بحث هم اشاره کردم. در روایتی از علی (علیه السلام) آمده است که حضرت می فرماید: «أحسن ملابس الدنيا الحیاء» [۲] یعنی «بهترین لباس دنیوی حیاء است» و این لباس هم دو بُعدی است و دو کار از آن می آید: هم موجب می شود که قیائح انسان پوشیده شود و از طرفی انسان را می آراید. در آیه هم این تعبیر بود که «یُورَى سَوَاتِكُمْ» یعنی این پوشش، قیائح را می پوشاند «و ریشا» [۳] یعنی لباس پاکیزه و زیبایی است.

«خُلَع» و «عریان شدن» ضد حیاء است

در روایتی که از سماعه درباره جنود عقل و جهل بود، داشت: «الْحَيَاءُ وَ ضِدَّهَا الْخُلَعُ» [۴] حیاء یکی از جنود و سپاهیان عقل است و ضدش «خُلَع» است. «خُلَع» چیست؟ مرحوم صدرالمتألهین (رضوان الله تعالی علیه) می فرماید: خُلَع از ماده خَلَع است، «خَلَع ثَوْبَهُ» یعنی «لباسش را از تن برکند و بیرون آورد». حیاء یک پوشش برای روح است که جلوی افراط و تفریط شهوت و غضب را می گیرد که افعال ناروا از انسان سر نزنند. چون این کارها زشت است و موجب می شود انسان خجالت بکشد. حیاء است که هم مانعیت داشته و هم انسان را می آراید. اما ضد این خصوصیت، آن است که انسان این لباس را از تن روحش بیرون بیاورد و «خُلَع» کند. این بیان خیلی روشن است و فرمایش ایشان خیلی واضح است.

برای همین است که من در بحث های تربیتی عرض کردم که نکته اساسی و اصل مهم در معارف اسلامی و مکتب اسلام، پرده داری است، نه پرده دری است. اصل حیاء است، نه بی حیایی. این عبارت خلاصه و چکیده ای از روایات و فرمایشات بزرگان دین است.

«حیاء» حالت شرمندگی و خجالت است

من در این جلسه می خواهم مطلبی را در مورد حیاء مطرح کنم. آن چیزی که موجب می شود روح انسان در ربط با اعمال زشت، یک حالت انفعال پیدا کرده و به تعبیری شرمنده شود، حیاء است. مرحوم صدرالمتألهین فرمودند: «حقیقه الحیاء الإنکسار» حقیقت حیاء شکستن و شرمنده شدن است. گاهی انسان وقتی که کار ناشایستی مرتکب می شود، منفعل شدم، شرمنده شدم، خجالت کشیدم و ... این تعبیرات مختلف، در محاورات ما متداول است. پس معلوم می شود که «حیا» از مقوله انفعال است. به اصطلاح منطقیون، «حیاء» حالت روح، در ربط با عمل قبیح و زشت است.

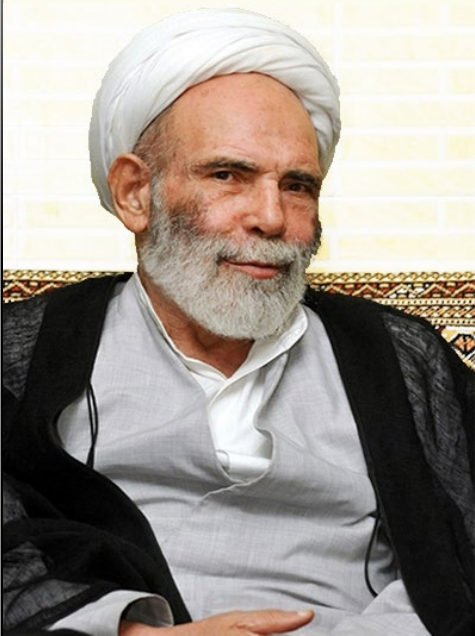
«رابطه حیاء» نسبت به اعمال انسان

حالا من ادامه بحث را به عنوان سؤال مطرح می کنم؛ آیا باید یک عمل زشت انجام شود و بعد روح انسان منفعل گردد؟ حرف هایم را خوب گوش کنید! آیا باید انسان عمل زشتی انجام دهد و بعد منفعل شده و شرمنده شود؟ آیا این اثر پرده و پوشش حیاء است که بر روی روح است؟ یعنی این غریزه انسانی که از مختصات انسان است، تا وقتی که با عمل زشت مواجه نشود بی معنا است؟ تا کار بدی انجام نشده است، حیاء معنایی ندارد و هیچ تاثیر و بُردی ندارد؟ هیچ انفعالی در کار نیست؟ این سؤال خیلی روشن است.

جوابش این است که: خیر! مسأله این طور نیست. اتفاقاً حیاء نسبت به عمل زشت، نقش بازدارندگی دارد. نقش بازدارندگی داشتن، یعنی این که حیاء از این که انسان عمل قبیحی را مرتکب شود جلوگیری می کند. اصلاً اهمّیت این موهبت الهیه در درون انسان نیز این است که نقش بازدارندگی دارد و از ارتکاب کارهای ناشایست پیش گیری می کند. نه این که صرفاً بعد از انجام گناه، تازه به کار افتد و منفعل شود.

سودمندی حیاء، برای دین دار و بی دین

حالا من چند روایت می خوانم و بعد نکاتش را برایتان توضیح می دهم. علی (علیه السلام) فرمود: «الحیاء یصدُّ عن فعل القبیح» [۵] حیاء جلوی عمل زشت را می گیرد، روایت خیلی روشن است. یعنی حیا، جلوگیری عمل زشت است. در روایتی از پیغمبر اکرم آمده است که حضرت فرمودند: «قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم): الحیاءُ خیرٌ کله یعنی أنه یکف ذَا الدین و مَنْ لَا دینَ لَهُ عَنِ الْقَبیحِ فَهُوَ جَمَاعٌ کُلِّ جَمیل» [۶] سراپای حیاء خیر است،



برای شخص بی‌دین و با دین سود دارد و هر دو را از کار زشت باز می‌دارد. نقش حیاء این است که مانع انجام کار زشت انجام می‌شود.

من در جلسه گذشته هم گفتم که خطاب آیه «یا بنی آدم» بود و این یعنی ایمان دخالته در این مسأله ندارد. «کف» به معنای بازدارندگی است. بازدارندگی هم گاهی ابتدایی است و گاهی انتهایی است گاهی از ارتکاب عمل جلوگیری می‌کند و گاهی از تکرار آن مانع می‌شود. [۷] اصلاً حیایی که ما می‌گوییم و نسبت به افعال قبیح و اعمال زشت مطرح است، آن حیایی است که جلوگیری باشد.

بازدارندگی حیاء نسبت به کارهای ارادی

اصلاً حیاء مربوط به اعمال اختیاری و ارادی انسان است. یعنی همین که انسان که می‌خواهد کاری را با اختیار و اراده خودش انجام دهد، حیاء پیش می‌آید و نقش بازدارندگی خود را ایفا می‌کند. بحث ما در جایی است که عمل جنبه اختیاری و ارادی دارد. این خیلی روشن است، چون در جایی که حیاء بازدارنده نیست، حیاء کردن معنا ندارد یا فرض کنید که اگر عمل انجام شود و انسان بعد از آن شرمند شود که حیاء نکرده است. به قول ما طلبه‌ها مصبّ بحث حیاء، این است.

مراحل تبدیل فکر به عمل

حالا به سراغ کارهای اختیاری‌مان می‌رویم. کارهای اختیاری ما، این‌طور نیست که تنها با فکر کردن و اراده ممکن باشد. در مباحث فلسفی و کلامی این مسأله مطرح است که ما هر کاری را که انجام می‌دهیم، مقدماتی دارد، اراده دارای مقدماتی است. بزرگان می‌گویند: اول انسان باید عمل را تصویر کند، تا کار را تصویر نکند نمی‌تواند آن را انجام دهد. انسان هر کاری را که بخواهد انجام دهد، چه زشت و چه زیبا باید ابتدا آن کار را تصوّر کند و سپس آن را انجام دهد. مثلاً وقتی که کسی می‌خواهد نماز بخواند، اول نماز را تصوّر می‌کند و سپس بلند می‌شود؛ نه این که نداند چه کار می‌خواهد بکند. انسان ابتدا عمل را تصوّر می‌کند و بعد از آن به سراغ فایده‌اش رفته و می‌سنجد که اگر آن کار مفید است، انجامش دهد و اگر مفید نیست، انجام ندهد. وقتی که دید یک کاری مفید است، حبّ به او پیدا می‌کند. حبّ به شیئی، شوق به او را ایجاد کرده و بعد از اینها انسان آن کار را انجام می‌دهد. لذا اگر فردی، از یک کار متنفر باشد آن را انجام نمی‌دهد. این مطلب فلسفی را من خیلی روشن و ساده گفتم.

آیا وقتی که انسان می‌خواهد عمل زشتی را انجام دهد، آن را تصوّر نمی‌کند؟ مثلاً وقتی می‌خواهد به گوش کسی سیلی بزند، ابتدا این کار را تصویر کرده و سپس انجام می‌دهد و گرنه، سیلی را به گوش خودش می‌زند! پس معلوم می‌شود که انسان ابتدا کار را تصوّر کرده و بعد از آن انجام می‌دهد.

«فرد معصوم» تصوّر گناه هم نمی‌کند!

اینجا نقطه حساس کار است؛ وقتی که انسان کار زشت را تصوّر می‌کند، چه حالی به او دست می‌دهد؟ روح متمایل می‌شود یا متنفر می‌گردد؟ کسی که عمل زشت را تصوّر می‌کند، اگر پرده فطری و الهی، این ودیعه الهی در انسان باشد و دریده نشده باشد، برای انسان از بدی تنفر ایجاد کرده و هم‌او مانع ارتکاب آن عمل زشت می‌شود، یعنی آن حالت انفعال، قبل از عمل به انسان دست می‌دهد.

مثال دیگری بزنم که مطلب کاملاً جا بیافتد. اگر کسی تصوّر کند که یک نجاست را بخورد، چه حالتی به او دست می‌دهد؟ آن قدر متنفر می‌شود که حتی بر روی چهره‌اش نیز اثر می‌گذارد. هنوز کار بدی نکرده ولی شکل و ظاهرش تغییر می‌کند.

حتی ما راجع به عصمت معصومین (صلوات‌الله‌وسلامه‌علیهم‌اجمعین) این را داریم که آنها حتی تصویر معصیت هم نمی‌کنند. آنها همین که گناه را بخواهند تصویر کنند، منجر می‌شوند ولی ما، شهوت و غضب‌هایمان خوشش می‌آید. آنها متنفر می‌شود اما ما خوش‌مان می‌آید. نقش حیاء در تصویر عمل قبیح و زشت است و انسان را از بدی متنفر می‌کند.

انسان باید پیش از ارتکاب گناه، حیاء کند!

درست است که گفتیم حیاء، از مقوله انفعال است اما لازم نیست که حتماً بعد از عمل باشد، قبل از عمل می‌آید. خود ما، حالا می‌آیم مثال ساده می‌زنم. اگر کسی بخواهد کار زشتی را انجام دهد، پیش از آن که آن کار را بکند، دیگران به او می‌گویند: حیاء کن! ببینید چه قدر متداول است! این جزء مسائل درونی ما است. به او می‌گوییم: خجالت بکش! تو و این کارها! او هنوز آن کار را نکرده است، همین که ما فهمیدیم او می‌خواهد این کار را بکند، به او می‌گوییم: خجالت بکش! حیاء کن! همه این حرف‌ها برای قبل از عمل است.

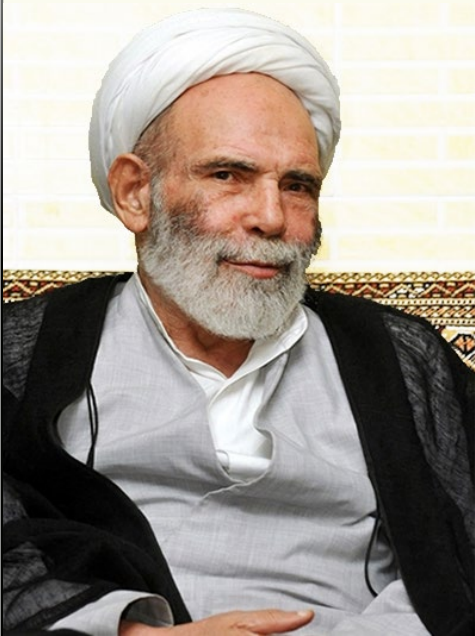
کاربرد مهم «حیاء»، قبل از عمل است. اگر فرض کردیم شخص زیر فشار نیروی غضب، مرتکب افسارگسیختگی شد و بعد سر عقل آمد و فهمید چه کار کرده است، این حالت باز هم حالت انفعالی است، اما بُرد این حالت انفعالی مربوط به عمل گذشته نیست، بُرد آن نسبت به اعمال نظیر این عمل در آینده است و پیش‌گیری می‌کند که دیگر آن را تکرار نکند. بنابراین نقش اساسی حیاء، در ارتباط با پیش‌گیری است.

رابطه حیاء با عقل عملی

حیاء در بعد تربیتی

* وقتی که انسان کار زشت را تصوّر می‌کند، چه حالی به او دست می‌دهد؟ روح متمایل می‌شود یا متنفر می‌گردد؟ کسی که عمل زشت را تصوّر می‌کند، اگر پرده فطری و الهی، این ودیعه الهی در انسان باشد و دریده نشده باشد، برای انسان از بدی تنفر ایجاد کرده و هم‌او مانع ارتکاب آن عمل زشت می‌شود، یعنی آن حالت انفعال، قبل از عمل به انسان دست می‌دهد.

* نقش اساسی حیاء، در ارتباط با پیش‌گیری است.



حیاء در بعد تربیتی

* علی(علیه السلام) فرمودند: «اعقلکم احیاکم»
«احیاکم» عاقل‌ترین شما کسی است که باحیاءترین شما است.

* برخی فهمیده یا نفهمیده سطح حیاء را پایین آوردند. یکی از مشکلات اساسی جامعه ما ترویج بی‌حیایی است یعنی دارند قبح اعمال قبیحه را در سه رابطه دیداری، گفتاری و رفتاری می‌شکنند.

ما در اصول کافی در روایت سماعه داشتیم که حیاء را یکی از جنود و لشکریان عقل به حساب می‌آورد، چون هفتاد و پنج لشکر برای عقل می‌آورد که مرحوم ملاصدرا(رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) آن را شرح کرده است. مراد از عقل در روایت عقل عملی است نه عقل نظری، یعنی این نیرویی که خدا در من و شما قرار داده است و با او حُسن و قبح اعمال را تشخیص می‌دهیم. این که چه فعلی خوب است و چه فعلی بد است، مربوط به اعمال است. بنابراین حیاء از جنود عقل است و ما هم در روایات داریم که هر کس این بُعد وجودی‌اش، یعنی عقل عملی‌اش شکوفاتر شود، حیاءش بیشتر است و باعث می‌شود این احساس نسبت به اعمال در او ایجاد شود که چه کاری خوب است و چه کاری بد است، هر قدر این احساس در او قوی‌تر و شکوفاتر شود، حیاءش بیشتر می‌شود.

«عاقل‌ترین» مردم با «حیاءترین» آنها است

یکی دو روایت، در این مورد برای تان می‌خوانم؛ از علی(علیه السلام) است که فرمودند: «اعقلکم احیاکم» و یا می‌فرمایند: «أعقل الناس أحياءهم» [۸] عاقل‌ترین شما کسی است که با حیاءترین شما است. یعنی آن کسی که این بُعدش شکوفاتر است این گزینه «حیا» در او زنده‌تر است. به همین دلیل هم حیاء در جنود عقل و جهل آورده شده است.

همه احکام بر محور زشتی و زیبایی است

حالا من می‌خواهم سراغ نتیجه‌گیری بحثم بروم. ما راجع به تمام احکام شرعی الهیه، «اوامر و نواهی» بحثی داریم و آن بحث این است که تمام اینها بر محور حسن و قبح است. گاهی در مباحث اصولی مان از این حسن و قبح به مصلحت و مفسده تعبیر می‌کنیم. می‌گوییم واجبات مصلحت دارد، محرمات مفسده دارد؛ لذا آن چه را که مصلحت دارد می‌گوید انجام بده و آن چه را که مفسده دارد می‌گوید انجام نده. این همان حسن و قبح است.

«ترویج بی‌حیایی» مشکل اساسی جامعه

حسن و قبح دارای مراتب است. زشتی و زیبایی از نظر آثار، دارای مراتب است. اگر حسن یک عمل زیاد است و مصلحتش الزام‌آور باشد، خدا آن عمل را واجب می‌کند که حتماً بنده آن کار را انجام دهد. بحث ما در مورد باید و نبایدها است. از آن طرف اگر عملی مفسده زیادی داشته و قبح شدیدی داشته باشد، چه در ارتباط با فرد و چه در ارتباط با جامعه، خداوند از آن نهی کرده و حرامش می‌کند.

«حیاء» زیربنای دین‌داری

ما قاصر هستیم، در یک حد، دین را می‌شناسیم اما سطحی نگریم، گاهی ممکن است نتوانیم ابعاد یک فعل را از نظر مفسادش ادراک کنیم. آن کسی که خالق من و تو است خیلی خوب می‌فهمد که اگر این کار از من سر بزند برای من یا جامعه من چه نقش تخریبی‌ای دارد. لذا آن کار را تحریم می‌کند که نباید این کار انجام شود یا عملی را واجب می‌کند که باید این کار انجام شود. اینجا است که مسأله حیاء مطرح می‌شود، چون اصلاً نقش حیاء این است که از عمل قبیح و زشت بازدارندگی می‌کند. دقت کنید که مسأله حیاء نقش زیربنایی دارد، این‌طور نیست که یک امر سطحی باشد.

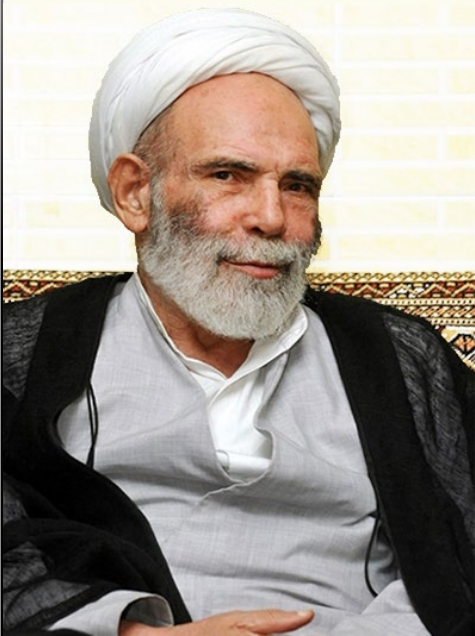
اثر ترویج بی‌حیایی توسط «فرهنگ‌سازان جامعه»

برخی فهمیده یا نفهمیده سطح حیاء را پایین آوردند. یکی از مشکلات اساسی جامعه ما ترویج بی‌حیایی است یعنی دارند قبح اعمال قبیحه را در سه رابطه دیداری، گفتاری و رفتاری می‌شکنند. همان کسانی که فضای پنجم در جامعه را می‌سازند، یعنی فضایی که حاکم بر آن چهار محیط خانوادگی و آموزشی و رفاقتی و شغلی است. هر چه در آن چهار محیط می‌بافند، این افراد باز می‌کنند. پدر و مادر، مدرسه بچه را درست می‌کنند اما آن فضا سازان که فضای حاکم بر سطح کل جامعه را می‌سازند، می‌آیند با ترویج بی‌حیایی بچه را تخریب می‌کنند. قبح قبیح را از بین می‌برند. یعنی در یک محیط متشترعانه یک سنخ هستند که قبح اعمال قبیح را از نظر گفتاری، رفتاری و دیداری از بین می‌برند.

ذکر توسل به حضرت زهراء(سلام الله علیها)

من سراغ توسل بروم. به منزل علی(علیه السلام) و عصمت کبری برویم. حیاء می‌خواهی، به خانه زهرا(سلام الله علیها) برو. واقعا عجیب است. شما بدانید بعد از پیغمبر اکرم در جامعه اسلامی دو تا خط بود؛ یک خط آن خطی بود که هر چه مسائل ارزشی بود، می‌گویی. اینها هم در اقلیت بودند. من در مباحث تربیت خانوادگی گفتم که زهرا(سلام الله علیها) به مسجد رفت، نه این که نرفت، رفت و خطبه هم خواند، اما چطور رفت؟ نمی‌گویند چه جور رفت. می‌گوید زهرا(سلام الله علیها) به مسجد رفت و خطبه خواند، آخر با انصاف بیا بگو این عصمت کبری حق چه جور رفت. بگو لباسش چه جور بود. بگو دورش را گرفته بودند که کسی پیکر مبارکش را نبیند.

شاید مثل امشب بوده است، در روایت دارد که اسماء بنت عمیس می‌گوید: وقتی وفات زهرا(سلام الله علیها) نزدیک شد، حضرت به من فرمود اسماء برو آب بیاور، من رفتم آب آوردم. حضرت وضو گرفت، در یک روایت هم داریم که غسل کرد، بهترین غسل را کرد. بعد به من فرمود: برو برای من چیزی بیاور، می‌خواهم خودم را



حیاء در بعد تربیتی

خوش بو کنم. برو جامه نوی من را بیاور، نمی‌دانم واقعاً در اینها اسراری است. اسماء می‌گوید حضرت جامه نو را به تن کرد. به من گفت که هنگام وفات پدرم جبرئیل آمد و از بهشت برای او حنوط آورد، پدرم این را سه حصّه کرد، یک حصّه برای خودش گذاشت، یک حصّه به من داد و یک حصّه هم برای علی گذاشت. برو آن را هم بیاور. می‌گوید من آوردم. گفت بگذار بالای سرم باشد، گذاشتم بالای سر حضرت. گفت یک وقت دیدم پاهایش را رو به قبله کشید. یک جامه‌ای را هم روی خودش، روی صورتش کشید. به من گفت اسماء ساعتی صبر کن بعد من را صدا بزن اگر دیدی جوابت را ندادم بدان به پدرم ملحق شدم.

می‌گوید من صبر کردم بعد صدا زدم ای دختر مصطفی! دیدم جوابم را نمی‌دهد. ای دختر بهترین فرزندان آدم! جواب نداد. ای دختر کسی که شب به معراج رفت دیدم جواب نمی‌دهد. گفت جامه را از روی چهره زهرا برداشتم دیدم روح مقدسش به سوی جنت پرواز کرده. اینجا بود که شروع کردم چهره زهرا را بوسیدم. گفتم هر وقت پیغمبر را ملاقات کردی سلام اسماء بنت عمیس را برسان. می‌گوید یک وقت دیدم این دو تا فرزندان زهرا وارد حجره شدند، حسنین آمدند از من پرسیدند که مادر ما خواب است؟ عرض کردم نه. می‌گوید امام حسن آمد خودش را انداخت روی صورت زهرا. صورت مادر را می‌بوسید، می‌گفت: ای مادر با من صحبت کن قبل از آن که روح از بدنم مفارقت کند. دیدم حسین(علیه‌السلام) صورت به پاهای مادر گذاشت، می‌گوید: ای مادر من حسینم، این تعبیر در روایت است. با من صحبت کن قبل از آن که قلبم شکافته شود.

[۱]. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۶

۲. غررالحکم، ص ۲۵۷

[۳]. سوره الاعراف، آیه ۲۶

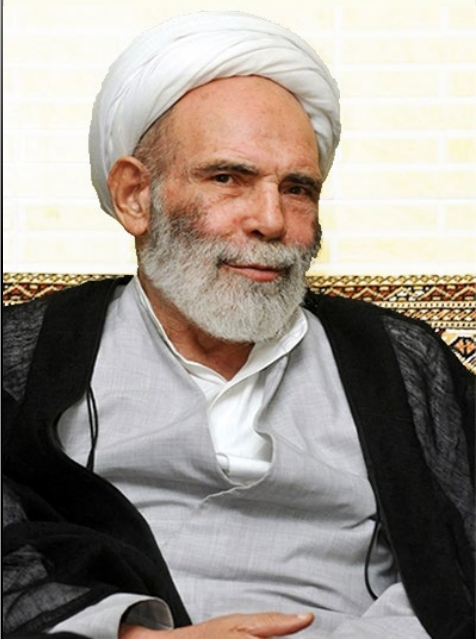
[۴]. الکافی، ج ۱، ص ۲۰

[۵]. غررالحکم، ص ۲۵۷

[۶]. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۶۸

[۷]. من اینها را بعداً توضیح می‌دهم. چاره‌ای هم جز این ندارم؛ چون ضرورت دارد اینها را می‌گویم.

[۸]. غررالحکم، ص ۲۵۶



حیاء در بعد تربیتی (۴)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم،
والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین.
رَوَى عن الصادق(علیه السلام) قال: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ».[۱]

حیاء در بعد تربیتی

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به «حیاء» بود. عرض کردم یکی از مشکلات اساسی جامعه ما، همین مسأله رواج بی‌حیایی در روابط گوناگون دینداری، گفتاری و شنیداری است. گفته شد که حیاء غریزه‌ای از غرایز انسانی است که بازدارنده انسان از اعمال زشت و قبیح می‌باشد. در آخر جلسه گذشته رابطه بین عقل عملی و حیاء را مطرح کردم و روایاتی هم در این رابطه خواندم. روایت از علی(علیه السلام) بود که فرمودند: «عقل الناس احياءهم».[۲] عاقل‌ترین مردم، باحیاط‌ترین آنها است. بعد رابطه حُسن و قُبْح با اعمال شرعی را که این هم رابطه با حیاء است، مطرح کردم و گفتیم که احکام شرعی ما بر محور مصالح و مفاسد است، مصلحت و مفسده همان حُسن و قُبْح است. اگر مصلحت اهمی باشد، حکم الزامی می‌آید و آن عمل واجب می‌شود و اگر مفسده، مفسده ملزمه باشد حکم حرمت می‌آید. آخر جلسه گذشته عرض کردم که مصلحت و مفسده همان حُسن و قُبْح است و احکام شرعی ما هم بر همین محور است؛ لذا رابطه مستقیم با حیاء دارد که برای تان توضیح می‌دهم.

حسن و قبح درجه دارد

حُسن و قُبْح نسبت به بایدها و نبایدها است که به آنها احکام یا اعمال می‌گوییم. در این شکی نیست که زیبایی یک عمل با زیبایی عمل دیگر مساوی نیست. خود انسان درک می‌کند که یک عمل زیبا است، یک عمل دیگر را هم می‌بیند که زیبا است، اما این دو را با هم مقایسه می‌کند، این مراتب حسن و قبح است. بعد قبح اعمال هم همین‌طور است، یک عمل زشت است، یک عمل زشت‌تر است. سیلی زدن به صورت غیر زشت است، قتل هم زشت است، اما آیا این دو مساوی هستند؟ نه. لذا می‌گویند: حُسن و قبح دارای مراتب است.

تبعیت احکام از مراتب مصلحت‌ها و مفسده‌ها

احکام ما که باید و نبایدها است چون بر محور حسن و قبح است، اگر مصلحت ملزمه باشد، حکم الزامی و جدی است که نباید ترک کنی. اگر از آن طرف مفسده زیاد باشد، نباید انجام دهی. این مصلحت و مفسده مراتب دارد، آنهایی که اهلش هستند می‌فهمند، ما احکام واجب داریم و از آن طرف احکام مستحب داریم، مستحب آنجایی است که انجام عمل رجحان دارد، یعنی انجام دادن با انجام ندادنش فرق می‌کند؛ در انجام دادن یک چیزی نصیب انسان می‌شود، لذا می‌گویند: این کار رجحان دارد؛ اما مصلحت، ملزمه نیست یعنی به اندازه‌ای نیست که لازم باشد، حتماً آن کار را انجام دهی. در باب مکروهات هم همین‌طور است. لذا تمام بایدها و نبایدها در شریعت اسلام بر محور «مصلحت‌ها و مفسده‌ها» و «حُسن‌ها و قُبْح‌ها» است، همیشه این‌طور است.

شکر مُنعم امری فطری است

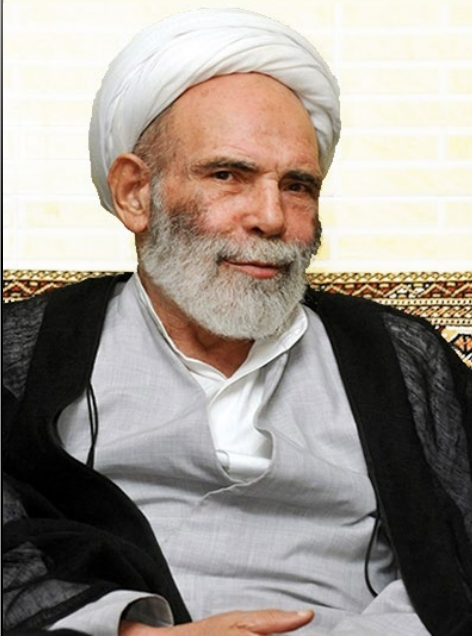
چون من سراغ احکام شرعیه آمدم، می‌خواهم حیاء را در این فضا بحث کنم. ما در باب شکر مُنعم بحثی داریم که یک امر فطری است.[۳] از همان فطریات انسان است، یعنی اگر کسی به آدم محبتی کرد، احسانی کرد، انسانیت اقتضا می‌کند که از آن تشکر کنیم. این مطلب، چیزی نیست که قابل انکار باشد، مگر این که شخصی مسخ شده باشد. شکر انواعی دارد، شکر قلبی داریم، زبانی داریم، عملی داریم. حتی در روایات این تعبیر آمده است که «الانسان عبید الاحسان».[۴] انسان بنده احسان است.

ما الآن داریم در منطقه شریعت بحث می‌کنیم، چون وارد احکام شرعیه شدیم. کسانی که خودشان را متدین می‌دانند، مسلمان می‌دانند، مؤمن می‌دانند و می‌گویند ما معتقد به مبدأ و معاد هستیم، اینهایی که مدعی هستند که تمام نعمت‌هایی که در اختیار ما است چه متصل و چه منفصل [۵] خدا به ما داده است، بحث درباره احکام شرعیه، مربوط به اینها است. عقل عملی جزء غرایز و فطریات است، این عقل اقتضا می‌کند که انسان از کسی که به او نیکی کرده است، به نحوی تشکر نماید.

عقلی عملی، تشکر را لازم می‌داند

مثلاً اگر کسی کادویی به من داد و محبتی کرد، من در صدد این هستم که یک وقت آن را جبران کنم، یک شرایطی پیش بیاید که بتوانم جواب محبت او را بدهم، زمینه‌ای فراهم شود تا بتوانم جبران کنم که از آن به «مکافات» تعبیر می‌کنیم، این لزوم جبران را چه کسی به من می‌گوید؟ از درون من است، هیچ احتیاجی نیست که دیگری به من تذکر دهد. خودم فطرتاً این‌طور هستم. اینها همه عقل عملی است، تمام اینها درونی من است، خود درون من می‌گوید که جواب نیکی، نیکی است.

اما اگر کسی بخواهد بر عکس عمل کند، یعنی جواب نیکی را با بدی دهد، اینجا عقل تقبیح می‌کند، خجالت می‌کشد، حیاء می‌کند، لازم نیست کسی به من بگوید، خودم به خودم می‌گویم: خجالت نمی‌کشی که فلانی این



همه به تو محبت کرده است، حال تو این طوری با او رفتار می کنی و این طوری سزا می دهی؟!

دین داری یعنی «انجام خواسته های کسی که همه چیز به ما داده است»!

در باب عمل به احکام شرعی، اعم از الزامی و غیر الزامی، یعنی واجب، مستحب، حرام و مکروه همه اینها، وجدان انسان می گوید: آن مُنعمی که به تو این همه نعمت داده است، این همه محبت کرده است حالا از تو عملی را خواسته است، پس جواب احسان او را بده! باید تشکرت این باشد که به امر و نهی او جواب مثبت دهی. حالا می خواهد درخواستش یک درخواست مثبت یا منفی باشد، این هیچ فرقی نمی کند. مثلاً مولا می گوید: من این کار را از تو می خواهم، این کار را برای من بکن! من گره از کارت باز کردم، این گره را هم تو از کار من باز کن! حال اگر تو آن کار را نکنی درونت تو را نکوهش می کند. آیا منفعل نمی شوی؟ منجر نمی شوی؟ خودت از خودت متنفر نمی شوی؟ درونت به تو می گوید: این چه برخوردی است؟ حیاء نمی کنی؟

پشتوانه عمل به «همه احکام» حیاء است

من در تعبیراتم عرض کردم: حیاء «انکسار النفس» است، انفعال در ربط با عمل قبیح است. عمل حرام، نزد عقل قبیح است، ترک واجب نزد عقل قبیح است. یعنی غریزه حیاء است که موجب می شود انسان به واجب عمل کند، همان غریزه حیاء است که موجب می شود حرام را ترک کند. البته این مطلب درجه بندی دارد. کسی حیائش خیلی بیشتر است این هم به واجب عمل می کند و هم به مستحب، یکی حیائش کمتر است فقط به واجب بسنده می کند. منظور این است که به فرد بستگی دارد که آیا شخص بخیلی است یا این که واقعاً می خواهد کادوها و نیکی های طرف مقابل را جبران کند. در باب حرام و مکروه هم همین است. پشتوانه عمل به احکام حیاء است.

از خدا حیاء کن!

حالا من در بُعد معرفتی وارد نشدم. آنجا بحث از «حیاء من الله تعالی» است. گاهی هم در زبان ما است که می گوئیم: از خدا حیاء کن! از خدا خجالت بکش! این تعبیری است که ما خودمان می کنیم. لذا پشتوانه تمام احکام شرعی ما، بایدها و نبایدها عبارت از همین حیاء است. حالا من آخر بحثم به سراغش می روم. من اینهایی را که می گویم می خواهم بر حسب آنچه که در معارف ما است بحث کرده باشم.

حیاء کلید هر خیری است

این تعبیر را در روایات داریم، در روایتی از علی (علیه السلام) است که خیلی هم زیبا است، می فرماید: «الْحَيَاءُ مِفْتَاحُ كُلِّ خَيْرٍ» یعنی هر عمل نیکی که از تو سر بزند کلیدش حیاء است. واجب خیر است، مستحب خیر است، ترک حرام خیر است. من طلبه هستم، کسی نگوید ترک جنبه عدمی است، نه خیر، ترک، کف نفس است. کف نفس امر وجودی است، من دارم نفسانی بحث می کنم. جلوگیری و خودداری امر وجودی است نه عدمی. اگر روی یک چیزی حکم واجب نیامد یعنی حرام است؟ خیر! این طور نیست. «الْحَيَاءُ مِفْتَاحُ كُلِّ خَيْرٍ» حیاء کلید هر خیری است. روایت دیگری از علی (علیه السلام) است که می فرماید: «الْحَيَاءُ سَبَبٌ إِلَى كُلِّ جَمِيلٍ» [۶] حیاء سبب هر عمل نیکی است که انسان انجام می دهد. روایت دیگری است که می فرماید: «الْحَيَاءُ تَمَامُ الْكَرَمِ وَ احْسَنُ الشَّيْمِ» [۷] غرض این است که روایات متعددی داریم گفتیم. اینها همه جزء معارف ما است که من در یک قالبی می ریزم و سطحش را پایین می آورم. پشتوانه تمام اعمال خیری که ما انجام می دهیم حیاء است و زیر بنای تمام آن گناهایی که ما می کنیم، بی حیایی است، وقاحت است. حالا درست عکس است، از این طرف، زیر بنای تمام اطاعات حیاء است.

منشأ ملکات حسنه حیا است

در روایتی است که این را داود بن سرحان نقل می کند از امام صادق (علیه السلام) می گوید: «قال ابا عبد الله (علیه السلام): يَا دَاوُدُ إِنَّ خِصَالَ الْمَكَارِمِ بَعْضُهَا مُقَيَّدٌ بِبَعْضٍ» این خصال زیبایی که در انسان پیدا می شود با هم رابطه دارند، حضرت اول رابطه را می فرماید، این را خداوند تقسیم کرده است: «يَكُونُ فِي الرَّجُلِ وَ لَا يَكُونُ فِي ابْنِهِ وَ يَكُونُ فِي الْعَبْدِ وَ لَا يَكُونُ فِي سَيِّدِهِ» [۸] بلکه ممکن است یکی داشته باشد و یکی نداشته باشد. داشتن و نداشتنش را خدا تعیین کرده است. خصال یعنی ملکه که حالا من توضیح می دهم. «صِدْقُ الْحَدِيثِ» اول، راستگویی، خود راست گویی از حیاء نشأت می گیرد، چون آخر روایت دارد «و رَأْسُهُنَّ الْحَيَاءُ» چون من می خواهم بخوانم تا به آخر برسم.

حیاء منشأ «راستی در گفتار» و «راستی در ناامیدی از غیر خدا»

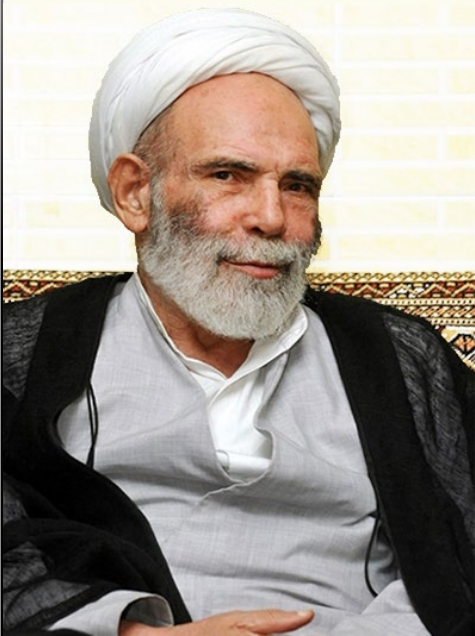
عقل عملی می گوید دروغ زشت است، قبیح است حیاء کن. نتیجه اش چه می شود؟ آدم از هر چیزی که بدش می آید به ضدش رو می کند. معمولی اش این است که به ضدش رو می کند. قبح دروغ من را به راست گویی می کشاند، وقتی درک کردم که دروغ زشت است، حیاء می کنم و دروغ نمی گویم. «صِدْقُ الْحَدِيثِ وَ صِدْقُ الْيَأْسِ»

چون هر کدام از اینها بحث دارد، من مجبورم اشاره ای رد شوم و بروم. یعنی آدم در زندگی اش که مدعی است،

حیاء در بعد تربیتی

* وجدان انسان می گوید: آن مُنعمی که به تو این همه نعمت داده است، این همه محبت کرده است حالا از تو عملی را خواسته است، پس جواب احسان او را بده! باید تشکرت این باشد که به امر و نهی او جواب مثبت دهی.

* پشتوانه تمام اعمال خیری که ما انجام می دهیم حیاء است و زیر بنای تمام آن گناهایی که ما می کنیم، بی حیایی است، وقاحت است. حالا درست عکس است، از این طرف، زیر بنای تمام اطاعات حیاء است.



متشرع است می گوید: همه امور دست خدا است، مسبب الاسباب او است، از این حرفها می زند بعد ته دلش را که می بینی پول و ریاست را مسبب الاسباب می داند. تمام امیدش به پولها و ریاست است، از اینها دل نبریده است. اینها لفظی است. «یأس» یعنی انقطاع الی الله. باید تو تمام امیدت خدا باشد. در روایت بلافاصله بعد دروغ، یأس را می گوید. صدق حدیث از مکارم اخلاق است، یأس هم از مکارم است یعنی انقطاع الی الله. اول امید به پول و ریاست نبند و بعد مدعی به دیانت شو! کسی که مدعی به دیانت است امید به پول و ریاست نمی بندد.

حیاء منشاء «بخشیدن» و «جبران کردن»
 «وْ اَعْطَاءُ السَّائِلِ» کسی به تو مراجعه کرده است تمکن داری، می توانی کمک کنی، اما کمک نکنی و ردش کنی، خود وجدان تو می گوید این عمل تو قبیح است. باز همان حیاء پشتوانه می شود که به او کمک کنی. «وْ الْمُكَافَاةُ بِالصَّنَائِعِ» که من در بحثم این را مثال زد. محبت کرده است، جواب محبت است، جواب جواب احسان احسان است.

حیاء منبثاء «امانت داری»، «صله رحم» و ...
 «وْ اَدَاءُ الْاَمَانَةِ» خیانت در امانت زشت است، قبیح است. باز همین جا است که عقل عملی انسان می گوید قبیح است، حیاء کن. حضرت همین جوری می آید یکی پس از دیگری بیان می کند. «وْ صَلَوةُ الرَّحِمِ» از خویشاوند نثر. بریدن از خویشاوند زشت است. «وْ التَّوَدُّدُ اِلَى الْجَارِ وَ الصَّاحِبِ» نیکی کردن به همسایه. واقعاً وجدان می گوید اذیت کردن همسایه کار خوبی نیست. «وْ قَرَى الصَّيْفِ» وجدان آدم از بی اعتنائی کردن به مهمان و از او پذیرایی نکردن، ناراحت می شود.

سرآمد همه خصال نیک «حیاء» است
 حضرت تک تک خصال نیک را بیان می کند چه آنهایی را که جنبه های الزامی دارد و چه آنهایی را که جنبه الزامی ندارد، همه را به داود بن سرحان می فرماید و مثال می زند، بعد می فرماید: «وْ رَأْسُهُنَّ الْحَيَاءُ» سرآمدش حیاء است، چون پشتوانه همه اینها حیاء است. روایت دیگری از پیغمبر اکرم است که فرمودند: «قال رسول الله (صل الله عليه وآله وسلم): وَ اَمَّا الْحَيَاءُ فَيَتَشَعَّبُ مِنْهُ اللَّيْنُ وَ الرَّأْفَةُ وَ الْمُرَاقَبَةُ لِلَّهِ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ وَ السَّلَامَةُ وَ اجْتِنَابُ الشَّرِّ وَ الْبَشَاشَةُ وَ السَّمَاحَةُ» [۹] یعنی همه خوبیها از حیاء سرچشمه می گیرد. درست مقابل هم. وقاحت، بی شرمی پشتوانه تمام خلاف کاریها و معاصی در جامعه است. از آن طرف در باب عمل به احکام شرعیه پشتوانه اش حیاء است.

«اسلامی شدن جامعه» به «باحیاء شدن» آن است
 اگر یک جامعه ای بخواهد اسلامی باشد باید حیاء را تقویت کرد نه بی حیایی را. باید حیاء را تقویت کنی، همه چیز از درون این حیاء در می آید. من این را خواستم بگویم که از بزرگترین مشکلات جامعه ما ترویج بی حیایی است.

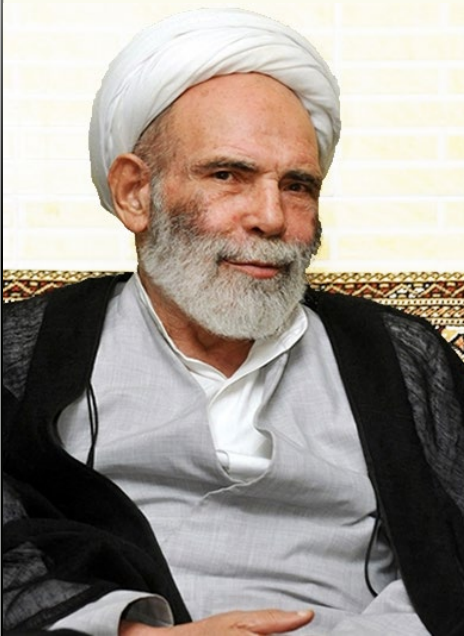
رابطه «حیاء» با «تقوا و ورع»
 رابطه بین حیاء و عقل را گفتیم، رابطه بین حیاء و احکام شرعیه را هم گفتیم، نگاه کنید کلاسیک جلو می آیم. حالا رابطه بین حیاء و تقوا را می گویم. هر چه سطح حیاء بالا رود، سطح عمل هم بالا می آید. رابطه بین تقوا و ورع، یک وقت می گویی ورع هم دوش با تقوا است، یکی است، یک وقت می گویی نه دو تا است. تقوا پرهیز از محرمات است، ورع پرهیز از مشتبهات هم هست. هر چه سطح حیاء بالا رفت، مشتبه هم ترک می شود. نمی دانم این غذا حرام است یا حلال تا نفهمم حلال است نمی خورم. دست از مشتبه هم می کشم. نمی دانم این حرف حرام است یا حلال است، حرف نمی زنم. رابطه حیاء و تقوا، حیاء و ورع یک رابطه مستقیم است. در روایتی دارد که علی (علیه السلام) فرمود: «مَنْ قَلَّ حَيَاتُهُ قَلَّ وَرَعُهُ» [۱۰] حیاء که کم شد ورع هم کم می شود. ورع جنبه های عملی است. در روایت امام صادق تعبیر خصال بود حالا من این را توضیح بدهم که بحثم را ببندم.

کارایی حیاء، پشتوانه جمیع ملکات انسانی
 پشتوانه جمیع ملکات و فضایل انسانی است، ملکات حسنه است. ملکات بر اثر کثرت عمل به افعال حاصل می شود. من قبلاً در بحثها هم گفتیم، کاری را مکرر انجام دادی ملکه می شود. ملکه که شد دیگر به آسانی انجام می دهی، آن چیزی که ملکه نشده است، انجامش سخت است. نماز خواندن ملکه شده هیچ سختی برایت ندارد. ملکات بر اثر تکرر هستند. گفتیم ایمان مستمر، عمل مکرر تقوا ساز است. امام تعبیر به خصال می فرمایند. همین حیاء است که موجب می شود تو عمل خوب کنی. همین حیاء است که موجب می شود دست از عمل زشت برداری و این ملکات می شود. زیربنای ملکات حسنه حیاء است و که زیر بنای ملکات سیئه است بی حیایی است. «مَنْ قَلَّ حَيَاتُهُ قَلَّ وَرَعُهُ» ورع از ملکات حسنه معنویه است. [۱۱] ما به این نتیجه می رسیم این که اسلام آمده حیاء را مطرح کرده است، به این دلیل است که یک نقش زیر بنایی برای انسان سازی دارد. فرق تو با حیوان در حیایی تو است.

حیاء در بعد تربیتی

* اگر یک جامعه ای بخواهد اسلامی باشد باید حیاء را تقویت کرد نه بی حیایی را. باید حیاء را تقویت کنی، همه چیز از درون این حیاء در می آید. من این را خواستم بگویم که از بزرگترین مشکلات جامعه ما ترویج بی حیایی است.

* کاری را مکرر انجام دادی ملکه می شود. ملکه که شد دیگر به آسانی انجام می دهی، آن چیزی که ملکه نشده است، انجامش سخت است. همین حیاء است که موجب می شود تو عمل خوب کنی. همین حیاء است که موجب می شود دست از عمل زشت برداری و این ملکات می شود.



التماس دعا. می‌خواهم سراغ توسل بروم. ما در روایات داریم که زهرا (سلام الله علیها)، به علی (علیه السلام) وصیت کرد: «غسلنی باللیل و کفنی باللیل» من را شب تجهیز کن و کسی را هم خبر نکن. من در روایت دیدم به اسماء هم سپرد و وصیت کرد که تو بیا علی را کمک کن. علی (علیه السلام) می‌گوید خودم شخصا آدم متکفل شدم که زهرا را تجهیز کنم. خود این کار، خیلی کار مشکلی است؛ کسی بخواهد همسر جوانش را با آن وضع غسل بدهد، کفن کند، دفن کند.

در روایت دارد حضرت فرمود به این که من زهرا (سلام الله علیها) را از زیر پیراهن غسل می‌دادم. اسماء آب می‌ریخت من هم غسل می‌دادم، حالا از خصوصیات می‌گذرم. چند جمله بیشتر نمی‌گویم. بعد می‌گوید: «فلما حممت عن اعقد الردا» وقتی کارم تمام شد خواستم بند کفن زهرا را ببندم «نادیت یا ام کلثوم یا زینب یا فضا یا حسن یا حسین حلموا تزودوا من امکم» بچه‌های زهرا را صدا زد که بیایید از مادر توشه بگیرید «و هذا الفراق و اللقا فی الجنة» شما دیگر مادر را نمی‌بینید مگر در بهشت.

می‌گوید این بچه‌ها آمدند، حسن و حسین می‌آمدند «واحسرتا» می‌گفتند. جملاتی می‌گویند این دو تا بچه و همین جوهری می‌دوند. آمدند خودشان را روی بدن این مادر انداختند. متن روایت این است «أنی اشهد الله» علی (علیه السلام) می‌گوید من خدا را گواه می‌گیرم. «انها قد آنت و مدت یدیها» خدا را گواه می‌گیرم زهرا چنان ناله‌ای زد، دست را از کفن بیرون آورد «فذمتهما الی صدرها ملیا» یعنی این دو تا پسر را بغل کرد به سینه‌اش چسباند اما خیلی آرام. می‌گوید اینجا بود که منادی ندا داد یا علی اینها را بردار، ملائکه آسمان‌ها به گریه افتادند.

[۱]. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۶

[۲]. غررالحکم، ص ۲۵۶

[۳]. از اصطلاحات نترسید من همه اینها را توضیح می‌دهم تا ان شاء الله همه بفهمند، شکر منعم

[۴]. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۱۱۷

[۵]. نعمت متصل مثل اعضا و جوارح و قوای ما است و نعمت منفصل مثل امور مادی که در اختیار ما قرار گرفته

است، مانند تغذیه و امثال اینها.

[۶]. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۱۲

[۷]. غررالحکم، ص ۲۵۶

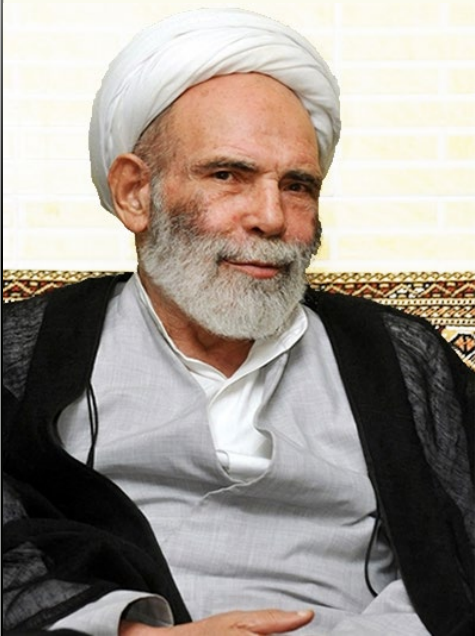
[۸]. بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۳۷۵

[۹]. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۱۷

[۱۰]. نهج البلاغة، ص ۵۳۶

[۱۱]. بحث ادامه دارد من دیگر به این بحث کشیده شدم، ساده تمام نمی‌شود، تازه اوایل بحث حیا هستم.

حیا در بعد تربیتی



حیاء در بعد تربیتی (۵)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم،
والحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطيبين الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.
رَوَى عن الصادق(عليه السلام) قال: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ».[۱]

حیاء در بعد تربیتی

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به موضوع «حیا» بود. عرض کردم یکی از بزرگ‌ترین مشکلات جامعه ما ترویج بی‌حیایی در سه رابطه دینداری و گفتاری و رفتاری است. در جلسه گذشته به این مسأله که حیا یک امر غریزی و مربوط به انسان است و نقش بازدارندگی از یک سنخ اعمال قبیحه و زشت و محرمات الهیه دارد، اشاره کردم. در آخر جلسه هم رابطه بین حیا و عقل، حیا و تقوا و حیا و ورع را مطرح کردم.

رابطه «حیا» و «ایمان»

در این جلسه می‌خواهم رابطه بین حیا و ایمان را بحث کنم، روایتی که اول بحثم در این چند جلسه از امام صادق(صلوات‌الله‌علیه) می‌خوانم که حضرت فرمودند: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ»، مربوط به نقش حیا بر روی ایمان است. این مطلب، تا قدری موضوع بحث این جلسه است. ما روایات متعددی داریم که رابطه حیا و ایمان را مطرح می‌کند که یکی از آنها همین روایتی است که در اول هر بحثم مطرح می‌کنم. در روایتی از پیغمبر اکرم است که حضرت فرمودند: «قال رسول الله(صلى الله عليه وآله وسلم): الإيمَانُ والعملُ أَخوانٌ شريكانُ في قِرْنَةٍ لا يقبلُ الله تعالى احدَ ما الا حسابُهُ».[۲] (السلام) است که فرمودند: «الْحَيَاءُ وَالْإِيمَانُ مَقْرُونَانِ فِي قِرْنٍ فَإِذَا ذَهَبَ أَحَدُهُمَا تَبِعَهُ صَاحِبُهُ».[۳] رود، اگر حیا رفت، ایمان هم می‌رود. این همان است که اول بحثم می‌خوانم. روایت دیگری از علی(علیه‌السلام) داریم که فرمودند: «كثرة حياء الرجل دليل على إيمانه».[۴] های متعددی داریم، من به عنوان نمونه اینها را گفتم. بحث ما نقش حیا بر روی ایمان و رابطه‌ای است که این دو با هم دارند، آن هم رابطه‌ای که اگر یکی رفت، دیگری هم می‌رود. روایت یعنی ایمان و حیا در یک رشته و همراه هم هستند، اگر یکی برود دیگری هم می‌ایمان و عمل مثل دو برادر هستند که به تعبیر من در یک ریسمان هستند.

«حیاء» لباس ایمان

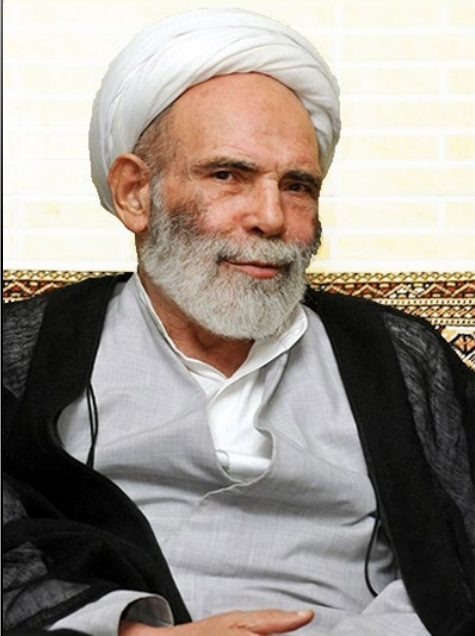
در روایات نقش «حیا» را تحت عنوان لباس بیان می‌کنند. من دو روایت از پیغمبر اکرم می‌خوانم؛ حضرت فرمودند: «قال رسول الله(صلى الله عليه وآله وسلم): الإيمَانُ عُرْيَانٌ وَ لِبَاسُهُ الْحَيَاءُ».[۵] فرماید. در روایتی دیگر حضرت می‌فرماید: «قال رسول الله(صلى الله عليه وآله وسلم): الإِسْلَامُ عُرْيَانٌ فَلِبَاسُهُ الْحَيَاءُ».[۶] کنند. حضرت بحث عریانی را مطرح می‌کنند. ایمان لخت است و لباس آن حیا است. ما یک سؤال می‌کنیم؛ نقش لباس برای بدن چه نقشی است؟ نقش حفاظتی است. که اینجا اسلام را بیان می‌این یک روایت که اینجا ایمان را لباس که فقط برای زیبایی نیست. آدم لخت را حساب کن، نه لباس روی لباس که برای زینت است، چون می‌فرماید «عریان». آدم لخت برای حفاظت از آفات لباس می‌پوشد. مثلا لباس، او را از سرما محافظت می‌کند. نقش لباس نقش حفاظتی است، یعنی کار لباس در ارتباط با بدن کار حفاظتی است؛ چون تعبیر در هر دو روایت عریان است. خوب دقت کنید اینها بحث‌های طلبگی است که می‌کنم. ایمان لخت است، اگر بخواهی آن را حفظ کنی باید با حیا حفظ کنی. بحث کیفیت است.

توجه کنید من دارم گام به گام پیش می‌روم. اول که ایمان و حیا ملازم هم هستند، اگر یکی برود، دیگری هم رفته است، این مطلب اول بود. مطلب دوم این است که حیا چه نقشی دارد؟ چگونه است که اگر آن برود ایمان هم می‌رود؟ می‌گوید مثل این می‌ماند که ایمان لخت است و حیا هم لباسش است، لباس آن را حفظ می‌کند، لباس نباشد سرما می‌خورد بعد هم می‌افتد می‌میرد، تمام شد رفت.

ایمان، همان عمل است

حالا من وارد کیفیت حفاظت می‌شوم. جلسه گذشته رابطه بین ایمان و تقوا را مطرح کردم. آنجا این مطلب را گفتم که اصلاً زیربنای تمام اعمال انسان، اعمال نیکی که انجام می‌دهد و همچنین اعمال شری را که ترک می‌کند و کف نفس می‌کند، جلوی خودش را می‌گیرد که کار بد و زشت نکند، زیربنای تمام اینها حیا بود. حیا موجب می‌شود که کار زشت نکند و کار خیر کند، روایاتش را هم خواندم، دیگر تکرار نمی‌کنم. باید سراغ رابطه عمل و ایمان برویم. نقش حیا این بود که موجب عمل می‌شد و زیربنای اعمال بود.

ما در باب ایمان و عمل روایاتی داریم که اگر عمل نباشد، از ایمان خبری نیست. حالا ایمان را هر چه می‌خواهی بگیر، در بُعد عقلانی‌اش می‌گویی اعتقادات، در بُعد قلبی‌اش می‌گویی دل‌بستگی به خدا، هر چیزی می‌خواهی بگویی در این جهت برای من فرق نمی‌کند، ایمان هر چه می‌خواهد باشد، چه اعتقادات باشد و چه دل‌بستگی به خدا باشد، حفظ این ایمان به اعمال خارجی ما بستگی دارد؛ حتی در روایات داریم که وقتی از حضرات(علیهم‌السلام) در مورد ایمان سؤال می‌کنند، می‌گویند: «الایمان هو العمل».[۷] گویند: ایمان، عمل است. یعنی می‌خواهند نقش عمل روی ایمان را بگویند که بین عمل و ایمان یک رابطه تنگاتنگ است.



حیاء به یک معنا مولد عمل است. می‌خواستیم چگونگی نقش حیاء بر روی ایمان را بگویم، این نقش به واسطه عمل است. حیاء موجب می‌شود که از انسان اعمال خیر صادر شود و جلوی اعمال شر را بگیرد و آن دل‌پستگی به خدا حفظ شود، آن اعتقادات حفظ شود که اگر این اعتقاد و دل‌بستگی نباشد، آن اعمال «هَبَاءٌ مَّنْثُورًا» [۸] شود و از بین می‌رود که این تعبیر در روایات ما بود.

حیاء در بعد تربیتی

* حیاء موجب می‌شود که از انسان اعمال خیر صادر شود و جلوی اعمال شر را بگیرد و آن دل‌بستگی به خدا حفظ شود، آن اعتقادات حفظ شود که اگر این اعتقاد و دل‌بستگی نباشد، آن اعمال از بین می‌رود.

بی‌حیایی مسلط کردن نفس اماره است

حالا سراغ درون انسان برویم. این خودش مطلبی در رابطه با حیاء است که غفلتاً از انسان عمل زشتی سر می‌زند، در غیر معصومین این‌طوری است، متوسطین از مؤمنین هم این‌طوری هستند. من در رابطه حیاء و عقل مطرح کردم که بعد از عمل، سر عقل که آمد خودش ناراحت می‌شود، مُنْفَعِل می‌شود، شرمند می‌شود، اینجا معلوم می‌شود که این پوشش هنوز به طور کلی از بین نرفته است، ضربه خورده است اما از بین نرفته است. البته به تعبیر من، این گاهی است، اگر این تداوم پیدا کند یعنی شخص مرتب شروع به انجام کار زشت کند، این پرده دریده می‌شود و به طور کلی از بین می‌رود و انسان مسخ می‌شود. بحث ما در آن مرحله غفلتی است، به تعبیر قرآنی نفس لَوَّامِه از بین نرفته است. اگر کار زشت کرد، بعد پشیمان شد و خودش را نکوهش کرد، نفس لَوَّامِه هنوز در نهادش هست، سرزنشش می‌کند، ولی وقتی که تکرار شد به طوری که به طور کلی این پرده حیاء از بین رفت، اینجا است که «نفس اماره به سوء» فرمانده کل قوا در درون می‌شود، سلطه کامل پیدا می‌کند. دیگر این شخص از نظر واقعی انسان نیست، چون عقل عملی سرکوب شد و از بین رفت، بُعد الهی از بین رفت. روایات هم در مورد گاهی‌ها و تصادفی‌ها نیست، برای کسانی است که به کارهای زشت تداوم بخشند به طوری که جزو ملکات سیئه آنها شود، اینجا است که در درون، نفس اماره بالسوء همه کاره است.

بی‌حیاء باش و هرچه خواهی کن!

چند روایت بخوانم. این روایتی که می‌خوانم هم عامه و هم خاصه آن را از پیغمبر اکرم نقل می‌کنند و فقط در یک کلمه با هم تفاوت دارند که از نظر معنا هیچ تفاوتی ندارند. در روایتی است از امام هشتم (علیه‌السلام) که فرمودند: «عن آباءه (علیهم‌السلام) أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قَالَ: لَمْ يَبْقَ مِنْ أَمْثَالِ الْأَنْبِيَاءِ إِلَّا قَوْلُ النَّاسِ إِذَا لَمْ تَسْتَحِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ»، [۹] های همگانی که انبیا می‌زدند، این است که وقتی حیاء از بین رفت هر کاری می‌خواهی بکن.

عامه این‌طور نقل می‌کنند که پیامبر فرمود: «قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): إن مما أدرك الناس من كلام النبوة الأولى إذا لم تستح فاصنع ما شئت» [۱۰] عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ أَنَّهُ قَالَ مَا بَقِيَ مِنْ أَمْثَالِ الْأَنْبِيَاءِ إِلَّا كَلِمَةً إِذَا لَمْ تَسْتَحْ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ وَ قَالَ أَمَا إِنَّهَا فِي بَنِي أُمَيَّةَ»، [۱۱] حیاها بنی امیه هستند، بی‌حیا تر از آنها نداریم چون جنایت‌کارتر از آنها نداشتیم. طبق تاریخ می‌دانید که بنی امیه چه کردند. در اینجا فقط تفاوت در «فاصنع» و «فاعمل» است که هر دو هم یک معنا می‌دهد.

«حیاء» افسار نفس است

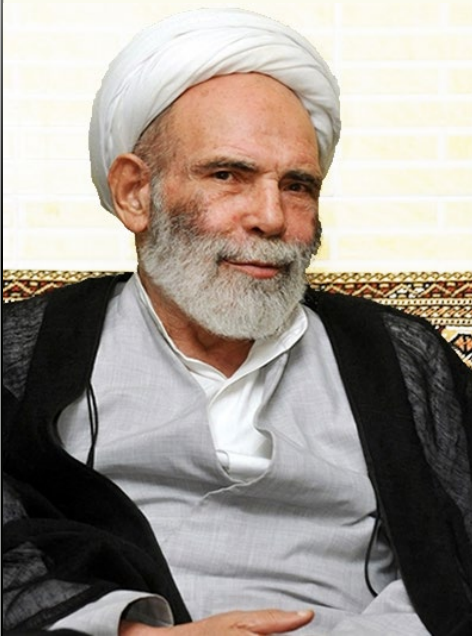
مرحوم صدرالمتألهین (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) در اینجا آن معنای مشهور راجع به روایت را مطرح می‌کند که: «إذا لم تستح من العيب لم تخشى النار مما تفعله فاعلم ما يحدثك به نفسك من اغراضها» این همان نفس اماره بالسوء است که وقتی حیاء رفت دیگر عیب سرش نمی‌شود، دیگر خدا هم سرش نمی‌شود، نمی‌فهمد که جهنم هم چه هست. «فاعلم ما يحدثك به نفسك» هرچه که از درون، نفس اماره بالسوء تو می‌گوید «من اغراضها» خواسته‌هایش را گوش می‌دهی.

ایشان می‌فرماید که لفظ امر، معنایش توبیخ و تهدید است، یعنی دیگر آزاد نشدی. بعد ایشان تشبیهی دارد و می‌فرماید حیاء مثل افسار بر دهان حیوان می‌ماند که جلوگیری می‌کند تا حیوان شرارت نکند؛ چون ایشان در ذیل بحث جنود عقل و جهل این مطالب را می‌فرماید، می‌فرماید خُلع که ما هم گفتیم مقابل حیاء است، حیاء نقش لجام بر نفس را دارد، افساری به دهان این حیوان نفس، شهوت، غضب و وهم است. وقتی بنا شد که شخص افسار گسیخته شود، این حیوان و شیطان آزاد می‌شوند. «فاعلم ما شئت» معنایش این است.

هرچه حیوان درونی‌ات، شیطان درونی‌ات می‌گوید انجام می‌دهی، همه رقم جنایت می‌کنی. اگر حیاء برود، ایمان هم می‌رود، انسانیت هم می‌رود. ظاهر را نگاه نکنید، این واقعیاتی است که داریم می‌گوییم و بعد عرض می‌کنم که کار به کجا می‌کشد. وقتی که حیاء رفت، ایمان و انسانیت می‌رود؛ چون حیاء پوششی برای ایمان است، همان‌طور که پوشش برای جنبه‌های انسانی است.

از بی‌حیایی تا کفر جحودی

این را به شما عرض کنم که نعوذ بالله نه تنها ایمان می‌رود، بلکه انسان به خطرناک‌ترین چیز، یعنی وادی کفر و انکار کشیده می‌شود. واقعیت‌ها را می‌بیند، حتی واقعیت‌ها در باب مفاسد دامنش را هم می‌گیرد؛ در عین حال باز انکار می‌کند، به این می‌گویند: کفر جحودی. آیه شریفه در باب کفر جحود قوم فرعون این‌طور دارد که: «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ وَ جَحَدُوا بِهَا» دیدند معجزه است، اما گفتند سحر است؛ این کفر جحودی است. «وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ» با این که یقین داشتند. ما بالاتر از یقین نداریم، تا الآن می‌گفتیم ایمان، بین یقین را هم جلو می‌آورد. یعنی یقین داشتند که این معجزه است. «ظَلَمُوا وَ عَلَوْا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ



باروت یا شادونه؟!

استاد ما امام (رضوان الله تعالی علیه) در باب کفر جحود قضیه‌ای را نقل می‌کردند، من دارم از ایشان نقل می‌کنم، می‌فرمود که سابقاً، مثلاً صد سال پیش حمل باروت از روستاها به شهر ممنوع بود، آن موقع‌ها که ماشین نبود، با این چهارپاها حمل می‌کردند، در بین راه هم پاسگاه‌های ژاندارمری بود که به آنها امنیه می‌گفتند. اینها می‌آمدند جلوی افرادی را که چیزی حمل می‌کردند، می‌گرفتند. ایشان می‌فرمود: جلوی شخصی را گرفتند، سؤال کردند بارت چیست؟ گفت: شادونه. شادونه شبیه به دانه‌های باروت است. بعد آن وسیله‌ای که داشت داخل بارش کرد و معلوم شد باروت است. گفت: این چیست؟ باز گفت: شادونه است.

آن موقع‌ها مرسوم بود که ریش داشتند ریش‌های بلندی هم داشتند، شما این اتابک‌ها را دیدید؟ البته من این ریش‌ها را به ریش بی ریشه تعبیر می‌کنم، ما ریش بی ریشه زیاد داریم. گفت دستت را جلو بیاور، دستش را جلو آورد، از آن باروت‌ها کف دستش ریخت، گرفت زیر ریشش گفت چیست؟ گفت شادونه. دست در جیبش کرد، کبریت را در آورد به اینها زد، باروت‌ها آتش گرفت، تمام ریش‌هایش شروع به سوختن کرد گفت: نگفتم شادونه است.

ایشان این را برای ما نقل کرد. به این می‌گویند کفر جحودی. واقعیت دامن‌گیرش شده، باز هم انکار می‌کند. حبّ به دنیا این کار را می‌کند.

برخی از مسئولان اشتباهشان را قبول نمی‌کنند!

این تعبیراتی را که من عرض می‌کردم و اوّل بحث هم می‌گفتم که یکی از بزرگ‌ترین مشکلات جامعه ما ترویج بی‌حیایی است، یکی از جهاتش همین بود. بعضی از آن کسانی که وظیفه اسلامی جامعه را دارند، مبتلا به کفر جحود هستند، وقتی به آنها تذکر می‌دهی نمی‌خواهند قبول کنند، می‌گویند: نگفتم شادونه است، با این که مفاسدش را می‌بینند. گاهی هم دامن‌گیر خودشان شده است، اما حبّ ریاست، حبّ شهرت، حبّ به مال نمی‌گذارد قبول کنند. «حَبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» [۱۳] کند. با این که یقین دارد، قبول نمی‌کند.

بی‌حیاء مسخ می‌شود!

من اینهایی را که عرض می‌کردم بی‌جهت نمی‌گفتم. از آن طرف هم ببینید چه رواج پیدا می‌کند؟ دروغ، دروغ، چون حیاء نیست. دروغ، فریب‌کاری، خُده، تملق و... که مبدأ همه بی‌حیایی است. اگر کسی حیاء نداشته باشد، ایمان ندارد و حتی به کفر جحود کشیده می‌شود. من تعبیر می‌کنم که یک نوع مسخ می‌شود؛ لذا از خطرات بسیار مهم در ارتباط با جامعه ما همین است. این چیزها را کوچک نگیرید، مگر می‌شود به سادگی اینها را اصلاح کرد؟ وقتی حیاء رفت خیال کردی به زودی سر جایش می‌آید؟ به تدریج می‌رود.

خراب کردن آسان است، ساختن مشکل است. یک ساختمان را شما در عرض چند روز می‌ریزی روی هم اما اگر بخواهی بسازی گاهی چند سال طول می‌کشد. من حرف‌هایی که می‌زدم حساب شده بود که می‌گفتم از مشکلات بزرگ جامعه ما همین است. باید در صدد این بود که انسان حیاء را تحکیم کند، آن وقت هم انسان ساخته می‌شود و هم مؤمن ساخته می‌شود.

ذکر توسل

التماس دعا. سراغ توسل بروم. امشب، شب آخر جلسه ما است. من خیلی امید داشتم آدم، امشب به زهرا (سلام‌الله‌علیها) عرض کردم: امشب ما را دست خالی رد نکن. می‌دانم اینهایی هم که آمدند اینجا همه حاجت دارند. خدا شاهد است گفتم خودم و همه جمعی را که آمدند، دست خالی برنگردان.

مجلسی می‌نویسد: علی (علیه‌السلام) جنازه زهرا را روی زمین گذاشت، «فَصَلَّى عَلَيْهَا ثُمَّ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ» بر پیکر زهرا (سلام‌الله‌علیها) نماز خواند، اما نمازش که تمام شد باز دو رکعت نماز خواند. «استعينوا بالصبر و الصلوة» دید نمی‌تواند زهرا را دفن کند، از خدا کمک گرفت، از نماز کمک گرفت. «وَوَضَعُ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ» دو تا دست‌هایش را رو به آسمان‌ها بلند کرد. «فَنَادَى هَذِهِ بِنْتُ نَبِيِّكَ فَاطِمَةُ» با صدای بلند گفت: این فاطمه است‌ها. «أَخْرَجَتْهَا مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» [۱۴] اینجا بود که توان پیدا کرد.

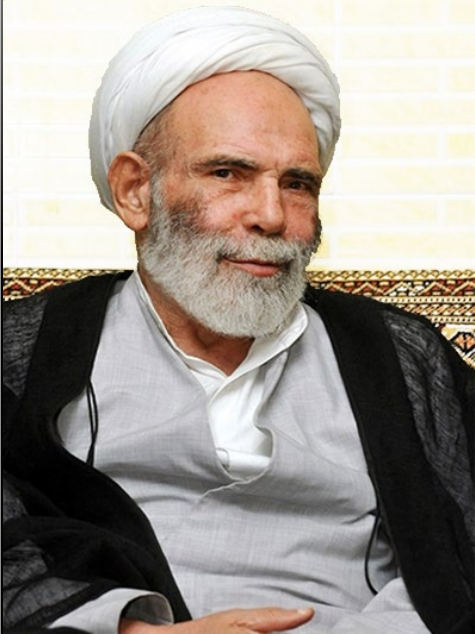
بدن زهرا (سلام‌الله‌علیها) را وارد قبر کرد، یک وقت دیدند می‌گوید: «السلام عليك يا رسول الله» اینجا دارد به پیغمبر سلام می‌دهد «و ببتك نازله في جوارك» از طرف خودم سلام می‌کنم، از طرف فاطمه به تو سلام می‌کنم. این‌طور نقل می‌کنند که یک وقت علی دید دو تا دست آمده پیکر زهرا را بگیرد. رو کرد گفت «فلقد استرجع وديعه و اخذت الرهينه» یا رسول الله امانتی که به من دادی به تو برگرداندم. می‌گویند جا داشت پیغمبر بگوید آیا امانتی من دستش، آیا امانتی من صورتش، آیا امانتی من پهلو شکسته بود؟

[۱]. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۶.
[۲].

[۳]. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۶.
[۴]. غررالحکم، ص ۲۵۷

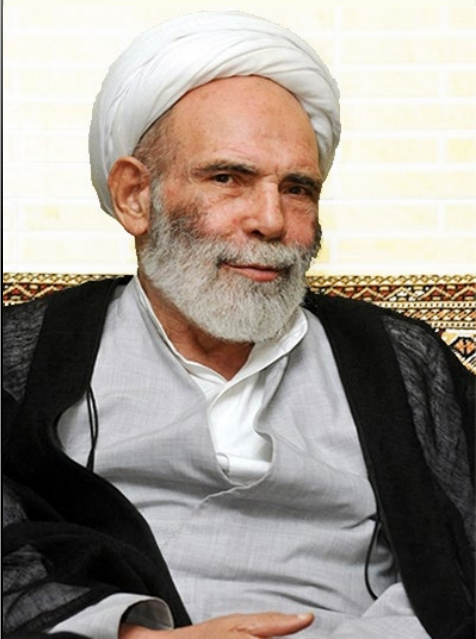
حیاء در بعد تربیتی

* وقتی حیاء رفت خیال کردی به زودی سر جایش می‌آید؟



حیاء در بعد تربیتی

- [۵]. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۶۵
- [۶]. الکافی، ج ۲، ص ۴۶
- [۷]. الألفین، ص ۳۱۹
- [۸]. سوره الفرقان، آیه ۲۳
- [۹]. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۳۳
- [۱۰]. مشکاة الأنوار، ص ۲۳۵
- [۱۱]. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۳۵
- [۱۲]. سوره النمل، آیات ۱۳ و ۱۴
- [۱۳]. الکافی، ج ۲، ص ۱۳۰
- [۱۴]. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۴



حیاء در بعد تربیتی (۶)

امام زمان را با معصیت نیازارید!

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم،
والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین.
رَوَى عن الصادق (علیه السلام) قال: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ» [۱]

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به «حیا» بود، گفته شد یکی از بزرگ‌ترین مشکلات جامعه ما ترویج بی‌حیایی در سه رابطه دیداری، گفتاری و رفتاری است. عرض کردم که حیا یک موهبت الهی و غریزه انسانی برای انسان است و در روابط گوناگون فردی و اجتماعی نقش بسیار بزرگی دارد. در جلسات گذشته رابطه حیا و عقل و رابطه حیا و تقوا را مطرح کردم. جلسه گذشته نیز رابطه حیا و ایمان را بحث کردم.

تقسیم‌بندی حیا؛ عامل، عمل، ناظر

حالا وارد بحث تقسیم‌بندی حیا می‌شویم؛ حیا در روابط گوناگون دارای اقسامی است. مقدمتاً این مطلب را عرض کنم که چه بسا از تعریف‌هایی هم که از حیا کرده بودند، این تقسیم‌بندی به دست می‌آید؛ ما گفتیم که حیا عبارت است از آن انفعال درونی انسان که در ربط با عمل زشتی که از او سر می‌زند، پیدا می‌شود و از آن حالت به «انفعال نفس» یا «انکسار نفس» تعبیر می‌شود.

ما در باب حیا یک عامل داریم، یک عمل داریم و یک ناظر. یعنی شخصی هست که عملی از او سر می‌زند، عملی که زشت و قبیح است و بعد هم ناظری هست که به آن عمل نظارت دارد. این حالت انفعال، به عامل در ربط با آن ناظر دست می‌دهد. علمای اخلاق هم در تعریف‌هایشان داشتند که این ناظر موجب سرزنش و نکوهش آن عامل در ربط با آن عمل قبیحی که انجام داده است، می‌شود.

بنابراین ما سه چیز داریم: یک؛ شخصی که عمل زشتی از او سر می‌زند، دو؛ عمل زشت و سوم؛ مسأله ناظر است که عمل او را نظاره می‌کند و این در ربط با آن شهود شاهد است که منفعل و منکسر می‌شود.

انواع ناظر

در اینجا یک تقسیم‌بندی در باب حیا نسبت به ناظر وجود دارد. در باب ناظر، یعنی به اصطلاح شخص دوم، می‌گویند ناظری که شهود می‌کند، یک وقت ناظری است که از نظر ظاهری «شهود ظاهری» دارد، نفس عمل را در خارج می‌بیند و خود ناظر هم مشهود است، به طوری که عامل او را می‌بیند و شهود می‌کند. یعنی شخصی که دارد کار قبیح را انجام می‌دهد در مرئی و منظر شخص دیگری است که آن شخص دیگر را هم این عامل به رؤیت ظاهریه می‌بیند.

اما یک وقت هست که این ناظر، بیرونی است اما عامل، آن کسی که دارد عمل قبیح را انجام می‌دهد، از نظر ظاهر شهودش نمی‌کند، عامل او را نمی‌بیند ولی او هم عامل و هم عمل را می‌بیند. یک وقت هست که نه، آن کسی که ناظر است و عمل قبیح را شهود می‌کند، بیرونی نیست، درونی است. حالا من وارد همه اینها می‌شوم. یکی اینکه ناظر بیرونی نیست، درونی است، این طور نیست که مثل حسن و حسین و تقی باشد. دیگر اینکه، بیرونی است که من را می‌بیند و من نیز او را می‌بینم و دیگری اینکه بیرونی است که من و کار من را می‌بیند، اما من او را نمی‌بینم. یک قسم هم داریم که مافوق همه اینها است که بعد عرض می‌کنم. حالا اینها را فهرست‌وار جلو می‌آیم و بحث می‌کنم.

۱. ناظر بیرونی و مشهود

مسأله در آنجایی است که ناظر بیرونی است و من او را می‌بینم و او هم من را به رؤیت ظاهری می‌بیند. این فرد شاخصی است که ما در باب حیا مطرح می‌کنیم، یعنی در مرئی و منظر مردم عملی صورت می‌گیرد. عامل یک انسان است و شاهد هم یک انسان دیگر است که دارد می‌بیند عمل قبیح از کسی سر می‌زند.

اگر این شخصی که دارد کار قبیح را انجام می‌دهد هنوز از نظر انسانیت مسخ نشده باشد، یعنی آن امر موهبتی الهیه، غریزه انسانیه که خدا در نهاد او قرار داده است از بین نرفته باشد، شرمنده و منفعل می‌شود که در دیدگاه شخصی مثل خودش، دارد این عمل زشت را انجام می‌دهد. قبلاً هم گفتیم انفعال یک وقت حین عمل است، یک وقت بعد از عمل است، ما در اینجا مشکلی نداریم چون من بعد از عملش را هم بحث کردم که ممکن است غفلتاً عمل قبیحی از شخصی سر بزند بعد خودش پشیمان و منفعل شود که چرا اینها را گفتیم؟! و تکرار هم نمی‌کنم!

بدترین اشرار کسی است که از مردم حیا نکند

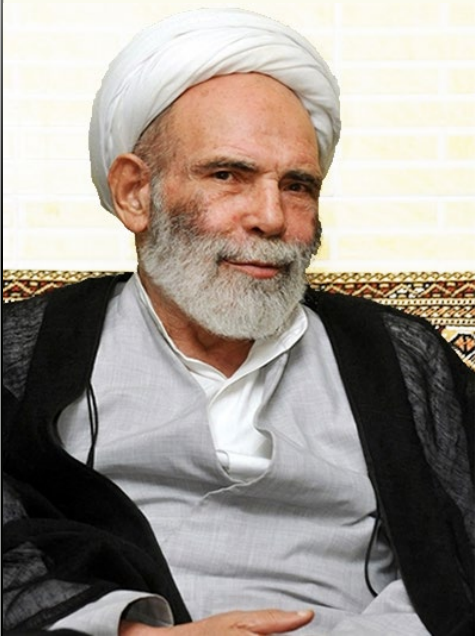
ما در روایاتمان داریم، چون روایات متعدد است من یکی را به عنوان نمونه می‌خوانم، بعد بحث نسبتاً مفصلی راجع به این مسأله داریم. روایت از علی (علیه السلام) است که حضرت فرمود: «شر الأشرار من لا یستحیی من الناس» [۲] یعنی اگر بخواهیم انسان‌ها را دسته‌بندی کنیم و بگوییم یک دسته اشرار هستند، در برجسته‌ترین

حیاء در بعد تربیتی

* ما در باب حیا یک عامل داریم، یک عمل داریم و یک ناظر. یعنی شخصی هست که عملی از او سر می‌زند، عملی که زشت و قبیح است و بعد هم ناظری هست که به آن عمل نظارت دارد. این حالت انفعال، به عامل در ربط با آن ناظر دست می‌دهد. علمای اخلاق هم در تعریف‌هایشان داشتند که این ناظر موجب سرزنش و نکوهش آن عامل در ربط با آن عمل قبیحی که انجام داده است، می‌شود.

انواع ناظر

۱. ناظر بیرونی و مشهود
۲. ناظر درونی؛ حیا من النفس
۳. ناظر بیرونی و غیر مشهود



آنها از نظر شرارت آن شخصی است که از مردم خجالت نکشد؛ لذا در اصطلاح تعبیر می‌کنند «حیاء من الخلق»، «حیاء من الناس». این یک قسم از اقسام حیا در ارتباط با ناظر فعل قبیح است. این قسم بیرونی بود نه درونی، البته بیرونی که پیش من مشهود است و او را می‌بینم، غیر مشهودش را بعد بحث می‌کنم، اینها از نظر کاربردی بحثی دارد که مطرح می‌کنیم.

۲. ناظر درونی؛ حیاء من النفس

دوم؛ این که شخص دوم یک شاهد و ناظر بیرونی نباشد، درونی باشد. حتی در محاورات عرفی ما هم هست که من اینها را در قالب روایتی خودمان می‌ریزم. ما گفتیم انسان مجموعه‌ای از قوای شهوت و غضب و عقل عملی و نظری و وهم است. انسان این طوری است که خودش از خودش خجالت می‌کشد که من گفتم این حتی در محاورات عرفی ما هم هست. امر قبیحی که از او سر زد و بعد سر عقل آمد، عقلش او را نکوهش می‌کند. این همان نفس لوامه است. من اینها را در همین بحث حیا گفتم. خودش خودش را سرزنش می‌کند.

لذا ما حیایی داریم که «حیاء من النفس» است. اینهایی که می‌گویم همه‌اش معارف ما است. روایت از علی (علیه السلام) است که فرمودند: «حیاء الرجل من نفسه ثمره الإيمان» [۳] است که می‌فرماید: «من تمام المروءة أن تستحیی من نفسك» [۴] مردی این است که از خودش خجالت بکشی. حتی تعبیر این است که می‌فرمایند: «أحسن الحیاء استحیاءک من نفسك» [۵] آغایه الحیاء أن یستحیی المرء من نفسه» [۶] که اصطلاح حیا از نفس را از این روایات گرفته‌اند. زیباترین حیاها این است که خودش از خودش خجالت بکشی. ما زیاد روایت داریم مثلاً تعبیر دیگری است که فرمودند: «تمام جوان ثمره ایمان این است که انسان از خودش حیا کند.

پس قسم اول حیا از مردم «من الخلق» است و قسم دوم؛ «حیا من النفس» است. اینها که من گفتم برجسته‌تر بود. انسان خلافی می‌کند و دیگری ایستاده است او را می‌بیند و انسان شرمنده می‌شود یا کسی نیست خودم هستم اما من خودم از خودم خجالت می‌کشم، البته تا وقتی که هنوز مسخ نشدم. به این می‌گویند «حیا من النفس».

۳. ناظر بیرونی و غیر مشهود

حالا سراغ بقیه اقسام می‌رویم. ادراک دو قسم اول که شخصی ایستاده است و مرا می‌بیند و این که خودم خودم را ادراک می‌کنم خیلی روشن است، چون اینها متعارف است. به تعبیر دیگر؛ اینجا لازم نیست که به آن اعتقاد و ایمان بیآوری، از این حرف‌ها خبری نیست، خودم خودم را درک می‌کنم یا تو را می‌بینم که به اعمالم می‌نگری، ظاهراً در آن پیچیدگی ندارد. در آن پیچیدگی ندارد. از تو خجالت می‌کشم، از خودم هم خجالت می‌کشم. این جزو محاورات عرفی خودمان هم هست. می‌رویم آنجایی که شخص دوم، یعنی ناظر، از نظر شهود ظاهری مشهود من نیست. این دیگر جنبه اعتقادی است. اینجا بحث، بحث ایمانی است.

دو فرشته ناظر اعمال ما هستند

کسی که مدعی است مسلمان هستیم، کسی که مدعی است مؤمن هستیم، کسی که می‌گوید من به قرآن اعتقاد دارم که کلام الله است، در قرآن این آیه را داریم: «إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدًا؛ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»، [۷] نویسند، پس دو تا ناظر اینجا شد یکی چپ و یکی راست. یعنی دو تا فرشته انسان را فرا می‌گیرد، یکی طرف راست، یکی طرف چپ، نگاه‌بانانی آماده و مهیا هستند، مواظب هستند که هر چه بگویی و هر چه بکنی آنها را می‌نویسند.

بعد هم می‌فرماید اینها هیچ چیز را از ذهن‌شان بیرون نمی‌ریزند، اصلاً هیچ چیزی را فروگذار هم نمی‌کنند. اینها به تعبیر ما مأمورهای ثبت اعمال هستند، اینها احاطه بر انسان دارند و تا نبینند نمی‌نگارند، باید کار را ببینند و بنویسند. برای این که در این شبهه‌ای نکنید این آیه را خواندم.

از این فرشته‌ها باید خجالت کشید!

روایتی است که پیامبر می‌فرماید: «قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) ليستحیی احدکم من ملكيه الذین معه کما یستحیی من رجلین صالحین من جیرانه و هما معه باللیل و النهار» پیغمبر اکرم فرمود: از این دو تا فرشته‌هایی که با شما هستند خجالت بکشید همان‌طور که از دو تا آدم شایسته از همسایه‌ها که با آنها رودربایستی دارید و خجالت می‌کشید که نکنند آبرویتان برود. هم همسایه چپ دارید و هم همسایه راست دارید. «و هما معه باللیل و النهار» این دو فرشته شب و روز رهایتان نمی‌کنند، از این دو تا خجالت بکشید.

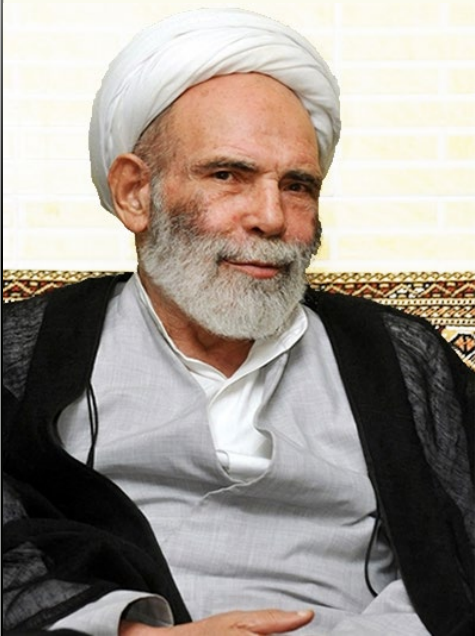
روایت زیاد داریم، از وصیت‌های پیغمبر به ابی‌ذر هم هست که راجع به خودش هم می‌فرماید. ناظر دارم، دارد عمل من را می‌بیند، هر کاری می‌کنم و هر چه می‌گویم همه را دارد می‌نویسد. اول از قرآن آوردم، بعد روایت آوردم و ما دیگر بالاتر از قرآن نداریم، قرآن می‌گوید که این دو فرشته رهایت نمی‌کنند و همراهت هستند، می‌بینند و ثبت و ضبط می‌کنند. این دو فرشته شاهد عامل و عمل هستند، در روایت هم می‌گوید که از اینها خجالت بکش.

پیامبر هم ناظر اعمال ما است

حیاء در بعد تربیتی

* انسان خلافی می‌کند و دیگری ایستاده است او را می‌بیند و انسان شرمنده می‌شود یا کسی نیست خودم هستم اما من خودم از خودم خجالت می‌کشم، البته تا وقتی که هنوز مسخ نشدم. به این می‌گویند «حیا من النفس».

* پیغمبر اکرم فرمود: از این دو تا فرشته‌هایی که با شما هستند خجالت بکشید همان‌طور که از دو تا آدم شایسته از همسایه‌ها که با آنها رودربایستی دارید و خجالت می‌کشید که نکنند آبرویتان برود. هم همسایه چپ دارید و هم همسایه راست دارید. «و هما معه باللیل و النهار» این دو فرشته شب و روز رهایتان نمی‌کنند، از این دو تا خجالت بکشید.



این قسم که شاهد، مشهود من نیست و من آن را به ظاهر رؤیت نمی‌کنم، مصادیق دیگر هم دارد. تا الآن یک مثالش را زدیم که دو فرشته را نمی‌بینم، چشم ملکوتی‌ام هم بسته است، کور باطن هستم، اگر کور باطن نبودم این دو تا را هم می‌دیدم. چه بسا اگر می‌دیدم خجالت می‌کشیدم.

ما بحثی داریم که من این بحث را گذشته مطرح کرده‌ام و الآن یک اشاره می‌کنم و رد می‌شوم؛ در بعضی از روایات دارد که اعمال ما که این فرشته‌ها ثبت و ضبط می‌کنند، هر روز به پیغمبر اکرم عرضه می‌شود. در اینجا این پیش می‌آید که وقتی عرضه می‌شود، آیا نوشته را می‌برند که آقا می‌بیند که مثلاً چنین کاری کردم، خبر به آقا می‌رسد یا خود عمل را می‌برند؟ در همه اینها بحث است. اگر من بدانم کاری که دارم می‌کنم می‌نویسند و بعد می‌برند می‌دهند به شخصی مثل پیغمبر و ایشان از کار من مطلع می‌شود؛ یا اینکه نه، خود کار را می‌برند، نفس عمل را به پیغمبر اکرم عرضه می‌کنند، چه می‌شود؟ اینها اطلاع بر عمل است، صحبت در این است یک وقت اطلاع، اطلاع شهودی ظاهری است و یک وقت شهودی ظاهری نیست، اینها همه تحت عنوان اطلاع است.

از پیامبر خجالت بکش!

روایتی از امام صادق (صلوات‌الله‌علیه) است که فرمودند: «قال (عليه السلام) إِنَّ أَعْمَالَ الْعِبَادِ تُعْرَضُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ كُلِّ صَبَاحٍ أُزْرَاهَا وَ فُجَّارُهَا فَاحْذَرُوا فَلَيْسَتْ حِيَا أَحَدِكُمْ أَنْ يُعْرَضَ عَلَى نَبِيِّهِ الْعَمَلُ الْقَبِيحَ» [۸] الله بدهند. برای این که تا حدودی این روایت را تثبیت کرده باشم، این آیه شریفه را می‌خوانم که می‌فرماید: «وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» [۹] هر کاری می‌خواهی بکنی بکن، اما این را بدان که این عمل تو را خدا، پیغمبر و مؤمنین می‌بینند. خجالت بکش، حیا کن که یک وقت نکند عمل زشتت را ببرند نشان آقا رسول الله بدهند.

«ائمه» ناظر دیگری بر اعمال ما

اینجا در ذیل آیه روایتی داریم از امام صادق (عليه السلام) که فرمودند: «سُئِلَ الصَّادِقُ (عليه السلام) عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ: وَ الْمُؤْمِنُونَ هُمُ الْأَيُّمَةُ» [۱۰] بالاتر رفت، شاهدان بیشتر شدند، ائمه هم می‌بینند. ما روایات زیادی داریم که گناه نکن، با این گناهانت داری پیغمبر را اذیت می‌کنی، چون می‌بیند. امام زمان (صلوات‌الله‌علیه) را اذیت نکن! او دارد می‌بیند.

هنوز سراغ خدا نرفتم. او جدا است «أَلَمْ يَلْمِ يَأَنَّ اللَّهَ يَرِي»، [۱۱] بعد سراغ خدا می‌روم.

امام زمان را با معصیت نیازارید!

«حیاء از خلق، حیاء از نفس، حیاء از فرشتگان، حیا از پیغمبر، حیا از ائمه». اینها شخص دومها و ناظرهایی هستند که ما اینجا می‌توانیم درست کنیم. من از خودم نمی‌گویم، اینها در معارفمان هست. خیال نکنی اینها مطلع نمی‌شوند. من نمی‌خواهم وارد این بحث شوم چون قبلاً این را بحث کردم. روایات متعدده داریم که می‌گویند ما را با این معصیت‌هایتان اذیت نکنید. وقتی می‌آورند وضع شماها را می‌بینیم، کاری نکنید که ما را اذیت کنید. شما نمی‌دانید حیا چه بحثی است، یک بحث ریشه‌ای است. من گفتم حیا برای انسان چه نقش تخریبی‌اش و چه نقش سازندگی‌اش زیر بنایی است، از آن طرف شما ببینید بی‌شرمی چه می‌کند!

خدا بالاترین ناظر

فکر کردی در خلوت هستی کسی نمی‌بیند؟ پس دروغ می‌گویی من مؤمنم، مسلمانم، قرآن را قبول دارم. اگر راست می‌گویی که مسلمانی هیچ وقت تنها نیستی، تو سر و علن نداری، برای تو همیشه علن است. اینها تازه مراحل پایین بود که گفتم. مرحله بالاتر آن است که آن موجودی که بر تمام وجودت احاطه دارد، او دارد تو را می‌بیند. او «عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ» است.

اول این آیه شریفه را دقت کنید که چه قدر زیبا است وقتی که می‌خواهد مسأله فرشتگان را تعبیر کند اولش می‌گوید: «وَوَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ؛ إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ قَعِيدًا» [۱۲] اول می‌گوید من از رگ گردن به تو نزدیک‌تر هستم. اسم این حیا «حیا من الله» است. در مباحث معرفتی این را مطرح کردم و اینجا نمی‌خواهم مطرح کنم. «حیا من الخلق، من النفس، من الله» اینها همه معارف ما است. یاد این جمله امام (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) افتادم که فرمود: «عالم محضر خدا است، در محضر خدا گناه نکنید»، چه قدر زیبا گفته است. تو او را نمی‌بینی ولی در حضور او هستی. عمل زشت انجام ندهید.

[۱]. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۶.

[۲]. غررالحکم، ص ۲۵۷.

[۳]. غررالحکم، ص ۸۹.

[۴]. غررالحکم، ص ۲۳۶.

[۵]. غررالحکم، ص ۲۵۷.

[۶]. غررالحکم، ص ۲۳۶.

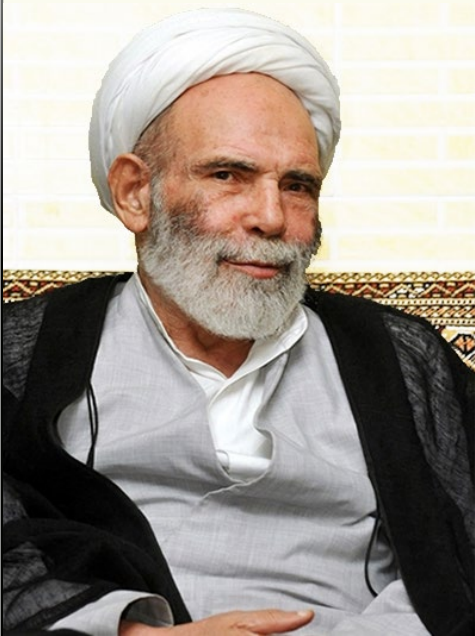
[۷]. سوره ق، آیات ۱۷ و ۱۸.

[۸]. بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۱۴۹.

حیاء در بعد تربیتی

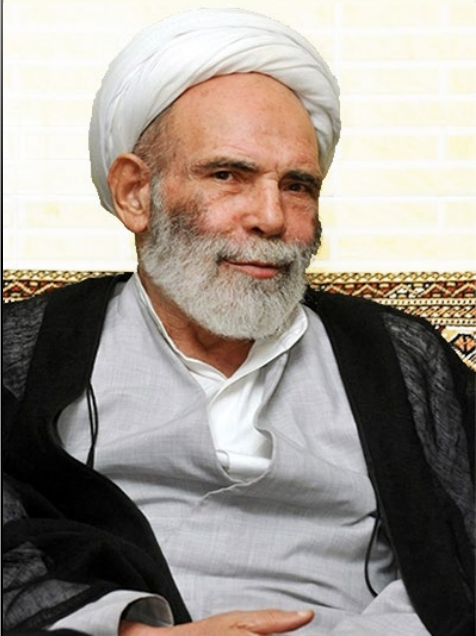
* با این گناهانت داری پیغمبر را اذیت می‌کنی، چون می‌بیند. امام زمان (صلوات‌الله‌علیه) را اذیت نکن! او دارد می‌بیند.

* فکر کردی در خلوت هستی کسی نمی‌بیند؟ پس دروغ می‌گویی من مؤمنم، مسلمانم، قرآن را قبول دارم. اگر راست می‌گویی که مسلمانی هیچ وقت تنها نیستی، تو سر و علن نداری، برای تو همیشه علن است.



- [۹]. سوره التّوٰبه، آیه ۱۰۵
[۱۰]. بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۵۱
[۱۱]. سوره العلق، آیه ۱۴
[۱۲]. سوره ق، آیات ۱۶ و ۱۷

حیاء در بعد تربیتی



حیاء در بعد تربیتی (۷)

«با بی‌حجابی» باز هم می‌پرسی: چرا خدا جوابم را نمی‌دهد؟!»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم،

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین.
رَوَى عن الصادق (علیه السلام) قال: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ». [۱]

حیاء در بعد تربیتی

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما را جمع به «حیا» بود. عرض کردم یکی از بزرگ‌ترین مشکلات جامعه ما مسأله ترویج بی‌حیایی در سه رابطه دیداری، گفتاری و رفتاری است. جلسه گذشته بحث ما به تقسیماتی در ارتباط با حیا رسید. یک تقسیم‌بندی در ارتباط این بود که انسان -نعوذ بالله- عمل زشتی را در مرئی، منظر و دیدگاه کسی انجام دهد و حیا در آنجا به معنای مُنْفَعِل شدن روح، انکسار روح و شرمندگی درونی است.

اگر عمل زشتی در دیدگاه و منظر غیر انجام شود، یک وقت غیر عبارت است از انسان‌هایی مثل خود شخص که از آن به «حیا من الخلق» تعبیر می‌کنند، در روایت هم داشتیم. قسم دوم؛ آن است که «غیر» به این معنا که در منظر یک انسان دیگر باشد، نیست؛ در مرئی و منظر خود انسان، دیدگاه خود شخص انجام‌دهنده کار باشد که از آن به «حیا من النفس» تعبیر می‌کنند. جلسه گذشته روایت اینها را هم به صورت فهرست‌وار اشاره کردم. حتی جزو محاورات عرفیه ما هم هست که می‌گوییم: «خودم از خودم خجالت کشیدم!» این مسأله پیچیده‌ای نیست. سوم؛ در دیدگاه غیر است اما غیر، غیر مشهود ظاهری نباشد. یعنی اعمال ما در مرئی و منظر کسی هست که ما او را نمی‌بینیم. ما در روایات مان داریم، آیه شریفه را هم مطرح کردم و گفتم کسانی که معتقد به مبدأ و معاد و وحی الهی هستند، ادعای تدبیر و اسلام و ایمان می‌کنند، باید به این ناظران توجه کرده و از آنها حیا کنند. صریح قرآن است که برای هر انسانی دو فرشته مأمور است، یکی سمت چپ و یکی سمت راست، ما را می‌بینند و رؤیت می‌کنند و به تعبیر ما اینها هستند که اعمال را ثبت و ضبط می‌کنند، پس عمل زشت در مرئی و منظر آنها قرار می‌گیرد. یک قسم حیا، حیا از آنها است. جلسه گذشته همه را گفتم، آیه را هم خواندم و روایتش را هم خواندم، دیگر تکرار نمی‌کنم.

* بروید هر کاری می‌خواهید بکنید بکنید، اما این را بدانید هم خدا، هم پیغمبر خدا و هم مؤمنین می‌بینند، این برای دنیا است. بخش دوم مربوط به قیامت است.

حیاء از اولیای خدا:

چهارم؛ مسأله «حیا من اولیاء الله» است. آخر جلسه گذشته به این قسم اشاره‌ای کردم و ظاهراً یک روایت هم بیشتر نخواندم، ولی از من خواستند که این را بیشتر توضیح دهم. چون از من خواستند وارد می‌شوم. پنجم؛ «حیا من الله» است. من همین‌جا به ترتیب فهرست‌وار آمدم. «حیا من الخلق»، «حیا من النفس»، «حیا من الملائکه»، «حیا من الاولیاء».

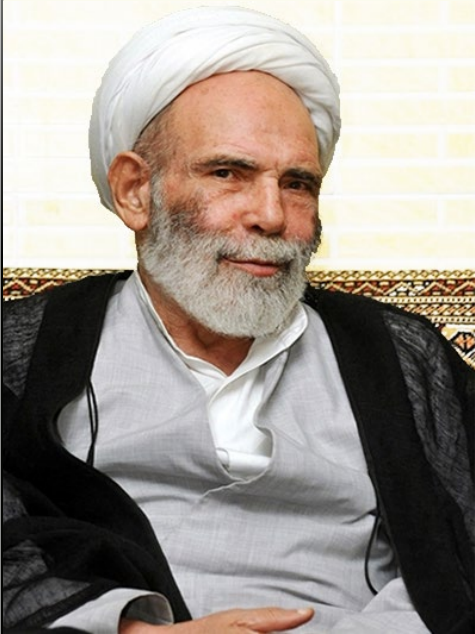
«حیا من اولیاء الله» که ما در معارفمان داریم، هم در آیه شریفه داریم و هم در روایات بسیار داریم که من جلسه گذشته فقط به آن اشاره کردم، بعد هم چند جمله گفتم که همه آنها مضمون روایت بود. ما در قرآن آیه‌ای داریم که در ربط با اعمال است که در جلسه گذشته آن را خواندم. آیه شریفه می‌فرماید: «وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَبْرًا لِلَّهِ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَتَرْدُونَ اِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيَنْبِتْكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» [۲] ترجمه آیه روشن است. خطاب به پیغمبر اکرم است که بگو، البته بگو یعنی به همه بگو، دیگر در اینجا صحبت از مؤمن و منافق و این حرف‌ها نیست، به همه بگو، هر چه می‌خواهید بکنید، اما بدانید که به زودی خداوند و پیغمبر و مؤمنین اعمال شما را می‌بینند. بعد دارد «و سَتَرْدُونَ اِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ» و به زودی شما به سوی خداوندی برمی‌گردید که دانای پنهان و آشکار است. «فَيَنْبِتْكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» پس به آنچه که انجام دادید، آگاهتان می‌کند.

من نمی‌خواهم تفسیر بگویم ولی این را دقت کنید، من آنچه را که مربوط به بحثم هست می‌گویم. این آیه شریفه دو بخش دارد؛ یک بخش اول و یک بخش دوم دارد. بخش اول مربوط به دنیا است، بروید هر کاری می‌خواهید بکنید بکنید، اما این را بدانید هم خدا، هم پیغمبر خدا و هم مؤمنین می‌بینند، این برای دنیا است. بخش دوم مربوط به قیامت است.

اعمالمان هر روز به پیامبر عرضه می‌شود

در بخش اول در ذیل آیه شریفه راجع به همین معنا روایات بسیار داریم، جلا من بعضی از اینها را می‌خوانم. ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که حضرت فرمود: «تُعْرَضُ الْأَعْمَالُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ» یعنی اعمال به پیغمبر عرضه می‌شود. بعد دارد «أَعْمَالُ الْعِبَادِ كُلِّ صَبَاحٍ أُبْرَأُهَا وَ فَجَارُهَا» هر روز صبح، ابرارش و فجارش، ابرار یعنی کار خوب و فجار یعنی کار زشت. «فَأَحْذَرُوهَا» بپرهیزید. بعد حضرت فرمود: «وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى اَعْمَلُوا فَسَبْرًا لِلَّهِ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ» بعد دارد «و سَكَتَ» [۳] حالا در این نکته است که حضرت «المؤمنون» را نگفتند.

ائمه هم اعمالمان را می‌بینند



داری می‌کنی، این روابط نامشروعی که در جامعه است، همه را می‌بیند و همه را می‌شنود. از پیغمبر گرفته تا امام زمان (صلوات‌الله‌علیه) همه این کارها را می‌بینند. از اولیای خدا حیا نمی‌کنی؟ من هم آیه خواندم و هم روایات. اطلاعات تفسیری هم دادم با این که دنبال تفسیر هم نبودم. آنهایی که اهلش هستند بروند ببینند. کسی نمی‌تواند این نکته را که پیامبر و ائمه همه چیز را می‌بینند، انکار کند.

حیا در بعد تربیتی

پیامبر آزاری و توقع دست‌گیری!
من در اینجا می‌خواهم نکته‌ای بگویم. بعضی می‌گویند: چرا ائمه جوابم را نمی‌دهند؟ باید به آنها گفت: خجالت بکشید! چرا توسلات من اثر نمی‌کند؟ خجالت بکش! حیا کن! با این قیافه‌ها، با این حرف‌ها و با این کارها، چه توقعی داری؟! خیلی آقا هستند، واقعاً خیلی بزرگ هستند. از خودت حیا نمی‌کنی، از مردم حیا نمی‌کنی، حداقل از اینها حیا کن. یکی دو تا هم نیستند، روایات زیادی در این باب داریم. هر روز و هر شب به پیغمبر رنج می‌دهی، بعد می‌خواهی پیغمبر دستت را بگیرد، مدام دعا می‌خوانی؟ مدام دعا فرج می‌خوانی؟

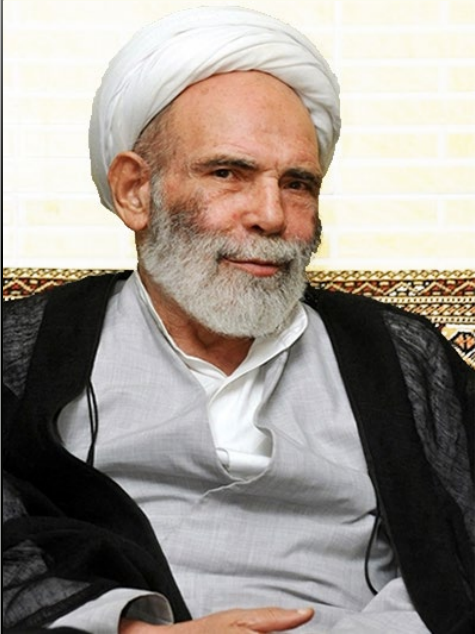
امشب بروید بنشینید فکر کنید، می‌توانید بفهمید گره کار کجا است؟ خیال کردی کارها را از اینها پنهان است؟ جلوی مردم قیافه دین‌داری می‌گیری اما آیا او هم نمی‌فهمد که داری ریاکاری می‌کنی، داری فریب‌کاری می‌کنی، او نمی‌فهمد؟ فرض کن سر من کلاه گذاشتی، سر آقا که نمی‌توانی کلاه بگذاری.

از خدا حیا کن آن‌طور که حق حیا است!
به نظر من «حیا من اولیاء الله»، در دیدگاه افراد متعدد است، یک وقت می‌گویی در دیدگاه شخص واحد است، یک وقت می‌گویی دیدگاه خودم است، اینها را می‌آیی مطرح می‌کنی، یک وقت می‌گویی دیدگاه اولیای خدا است، یکی و دو تا نیست، متعدد است.

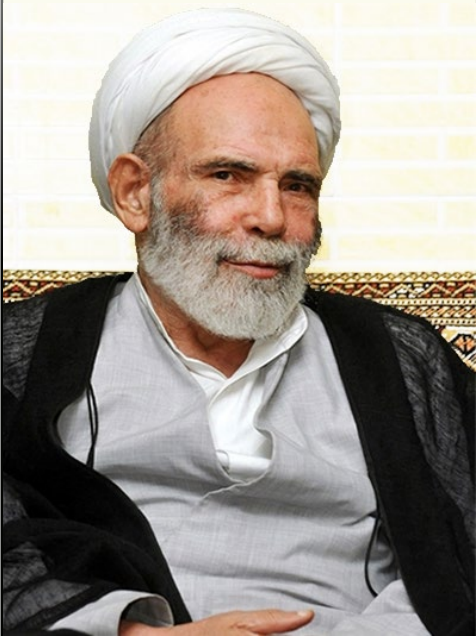
چون قول داده بودم و وعده کرده بودم خواستم بگویم، «حیا من الله تعالی» نیز داریم. یعنی در باب اقسام حیا، در این تقسیم‌بندی که در دیدگاه باشد، قسم پنجم حیا از خدا است. روایات متعدده داریم. من چند تا روایت می‌خوانم که مطلبی در آن هست که ان‌شاءالله جلسه بعد اگر خدا توفیق داد و عمری داد می‌گوییم. روایتی از پیغمبر اکرم است که فرمودند: «قال رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): اسْتَحْيُوا مِنْ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ»، [۹] از خدا حیا کنید آن‌طور که حق حیا است. روایت دیگری از پیغمبر اکرم است که فرمودند: «رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا اسْتَحْيَا مِنْ رَبِّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ»، [۱۰] خدا رحمت کند بنده‌ای را که از پروردگارش حیا می‌کند آن‌طور که حق حیا است.

حیا از خدا و ورود بهشت
در روایتی هست که حضرت به ابی‌ذر فرمودند: «أَتُحِبُّ أَنْ تَدْخَلَ الْجَنَّةَ؟ قُلْتُ نَعَمْ فِدَاكَ أَبِي» به ابوذری گفتند: دلت می‌خواهد به بهشت بروی؟ گفت: بله. چه کسی دلش نمی‌خواهد؟ «قَالَ فَأَقْصِرْ مِنَ الْأَمَلِ» آرزوهایت را کوتاه کن. «وَأَجْعَلِ الْمَوْتَ نُصَبَ عَيْنَيْكَ» مرگ را همیشه در نظر داشته باش، یادت نرود که می‌میری. «وَأَسْتَحِ مِنْ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ» [۱۱] از خدا حق حیا را داشته باش، اینجا فقط برای ابی‌ذر است.
در یک روایت دیگر هست که فرمودند: «قال: أكلکم یحب أن یدخل الجنة» آیا همه شماها دوست دارید که وارد بهشت شوید؟ «قالوا نعم یا رسول الله» خطابی که فرمودند عمومی بود، چون کلکم دارد. «قال قصرُوا مِنَ الْأَمَلِ» آرزوهایتان را کوتاه کنید «و ثبتوا أجالکم بین أبصارکم» مرگ را همیشه پیش چشم‌هایتان ثبت و ضبط نگه دارید. یادتان نرود که می‌میرید. «و استحبوا من الله حق الحیا» [۱۲] از خدا شرم کنید آن‌طور که از خدا شرم کردن سزاوار است. حالا ان‌شاءالله جلسه آینده روی این تکیه می‌کنم که حق حیا از خدا یعنی چه؟ آن‌طور که سزاوار است، انسان از خدا شرم کند، یعنی چه؟ این خودش بحثی است، چون در تمام این روایات داشت که از خدا شرم کن آن‌جوری که سزاوار است از خدا شرم کنی، این خودش بحثی است.

- ۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۶ [۱]
- ۲. سوره التوبه، آیه ۱۰۵ [۲]
- ۳. الکافی، ج ۱، ص ۲۱۹ [۳]
- ۴. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۰۹ [۴]
- ۵. الکافی، ج ۱، ص ۲۱۹ [۵]
- ۶. الکافی، ج ۱، ص ۲۱۹ [۶]
- ۷. بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۱۴۹ [۷]
- ۸. گاهی حق با آن آقایانی است که به من می‌گویند: حق این بحث‌هایی که می‌کنید، این است که آنها را تفصیل دهید، لذا من این کار را کردم. من جلسه گذشته اشاره کردم و رد شدم، اول آیه را خواندم و بعد هم یک روایت که می‌گوید حیا کنید، شرم کنید که این اعمال زشت شما به پیغمبر شما عرضه می‌شود بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۳۱ [۹]
- ۹. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۳۶ [۱۰]
- ۱۰. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۸۴ [۱۱]



حیاء در بعد تربیتی



حیاء در بعد تربیتی (۸)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم،
والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین.
رَوَى عن الصادق(علیه السلام) قال: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ» [۱]

حیاء در بعد تربیتی

* «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنَّ لَا تُبْصِرُونَ»
شماها نمی بینید ولی ما به او نزدیک تر از شما
هستیم. تو کور هستی و چشم باطنت کور است
و مرا نمی بینی ولی من که می بینم که چه کار
داری می کنی.

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما در مورد «حیا» بود. حیا آن ودیعه الهی و غریزه انسانی است که انسان را از اعمال زشت باز می دارد؛ یعنی چه قبل از عمل که انسان عمل را تصویر می کند و چه بعد از عمل، حیا نقش بازدارندگی دارد. به این معنا که روح وقتی با یک عمل زشت روبرو می شود و وقتی که عمل زشت را تصویر می کند، منفعل و منکسر می شود و همین حالت موجب بازدارندگی او است و بعد از عمل هم، این حالت بازدارندگی نسبت به تکرار آن عمل زشت پیدا می شود.

در جلسات گذشته ما یک تقسیم بندی راجع به حیا در ربط با ناظر کردیم و گفتیم که حیایی که انسان نسبت به ناظر دارد، گاهی «حیا من الخلق» است، گاهی «حیا من النفس» بوده و گاهی «حیا من الملائکه» می باشد؛ یعنی فرشتگانی که مأمور ضبط اعمال انسان هستند. گاهی «حیا من اولیاء الله» است که جلسه گذشته آن را بحث کردیم. پنجمین نوع آن «حیا من الله» است، یعنی از خدا خجالت کشیدن و شرم کردن در باب «حیا من الله» ما یک بحث معرفتی داریم که من وارد آن نمی شوم، چون من قبلاً این را بحث کردم و الآن بحث ما تربیتی است. در مورد بحث تربیتی، ما روایات متعددی داریم که «حیا من الله» را در روابط گوناگون مطرح می فرمایند. یعنی این که انسان باید با توجه به این روابط حیا داشته باشد.

۱. خدا می بیند!

یک دسته از روایات هست که «اصل ناظر بودن خداوند» را مطرح می کنند. انسان در «حیا من الخلق» از این شرمش می آید که عمل زشت را در دیدگاه غیر انجام دهد. حالا اگر یک ذره معرفتش بالاتر باشد، در دیدگاه فرشتگانی که او را می بینند و اعمالش را ثبت و ضبط می کنند، نیز حیا می کند. دسته اول روایات، «حیا من الله» را در همین رابطه مطرح می کنند که خداوند به اعمال تو ناظر است، تو در دیدگاه خدا هستی، این کار را که می کنی باید از خدا شرمت بیاید!

از خدا خجالت بکش و معصیت نکن!

حالا من به عنوان نمونه چند روایت می خوانم که بعضی هایشان هم اشاره به آیات قرآن دارد. روایت اول از حضرت زین العابدین(صلوات الله علیه) است که می فرماید: «خف الله عز و جل لقد رته عليك» از خدا بیم داشته باش، چون او بر تو توانا است! این طور نیست که بتوانی از چنگ خدا فرار کنی، خجالت بکش و معصیت نکن! خیال نکن می توانی از عذابی که وعده کرده است فرار کنی. بعد دارد «و استح منه لقربه منك» [۲] از خدا خجالت بکش، چون به تو نزدیک است. این روایت اشاره به همین معنا است که خدا ناظر است.

تو مرا نمی بینی ولی من ...!

در آیه شریفه هم می فرماید «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى» [۳] در آیات دیگری هم اشاره به قرب و نزدیکی دارد، مثلاً می فرماید: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرَى» [۴] یا «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنَّ لَا تُبْصِرُونَ» [۵] شماها نمی بینید ولی ما به او نزدیک تر از شما هستیم. تو کور هستی و چشم باطنت کور است و مرا نمی بینی ولی من که می بینم که چه کار داری می کنی.

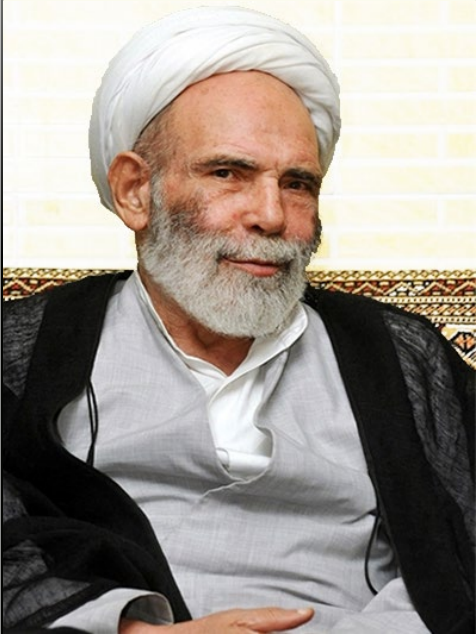
گریه شدید محبوب ترین بنده خدا

در سوره یونس در آیه ای هست «وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا» [۶] هیچ کاری نیست که شما انجام دهید مگر این که ما آن را می بینیم. کارهایتان در مرئی و منظر ما است و ما داریم می بینیم. من نمی خواهم بحث تفسیری کنم، ولی این را بگویم که «عمل» در اینجا اطلاق دارد، یعنی هم اعمال درونی ات را می گیرد و هم اعمال بیرونی ات را می گیرد. من بعد می رسم که شهود خدا هم سر انسان را در بر می گیرد و هم عین او را می گیرد. هرچه را که او انجام دهد، خدا می بیند. «ما من عمل» استشنا ندارد. همه را می گیرد.

در ذیل این آیه روایتی آمد که است که «کان رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم) اذا قرأ هذه الآیه بکی بکاءً شدیداً» [۷] پیغمبر اکرم وقتی به قرائت این آیه می رسید، به شدت گریه می کرد. این آیه خودش خیلی روشن است. اینها یک دسته از روایات در باب «حیا من الله» است که عرض کردم به آیات هم اشاره دارد و جنبه های اعتقادی دارد و هم ریشه های ایمانی و درونی دارد.

۲. خدا سر و علنت را می بیند!

یک دسته دیگر روایاتی هستند که به چگونگی قرب خداوند اشاره می کند که من هم الآن به آن اشاره کردم و



از اطلاق آیه آن را گرفتیم. قُرب خداوند سرّ و علن ندارد. حیاء از مردم در جایی است که در منظر مردم باشد، ولی در خفا چه؟ آنجا کسی نیست. اما در باب خدا، اشتباه نکنید! حیای از او مثل «حیاء من الخلق» نیست. اشتباه نکنید! روایت از امام هفتم (علیه السلام) است «فَأَسْتَحْيُوا مِنَ اللَّهِ فِي سَرَائِرِكُمْ كَمَا تَسْتَحْيُونَ مِنَ النَّاسِ فِي عَلَانِيَتِكُمْ» [۸] خیلی روشن است. از خدا در سرتان خجالت بکشید، همان طور که در علن از مردم خجالت می کشید! همه کار را جلوی مردم نمی کنید، در برابر خدا هم همین طور باشید.

حیاء در بعد تربیتی

* با فضیلت ترین حیاهای از خداوند است.

«بزرگی ناظر» و «همراهی او» دلیل حیاء

یک دسته‌ای از روایات هم در باب «حیاء من الله تعالی» اینها هستند که من دسته‌بندی کردم. اینها خودشان دو جهت دارند که بحثش مفصل است؛ یک، در ارتباط با جایگاه خدا نزد انسان است و دو، در ارتباط با نحوه برخورد خدا با انسان است. ما در باب اعمال میان انسان‌ها فرق می‌گذاریم «حیاء من الخلق» متناسب با افراد مختلف است. من تعبیر ساده می‌کنم و سطح مطلب را پایین می‌آورم؛ مثلاً ما از بعضی‌ها به خاطر جایگاهشان، خیلی شرم نمی‌کنیم. چون جایگاه زیاد مهمتی برایشان نمی‌بینیم.

مثلاً می‌گوییم فلانی خودمانی است. حالا چون جلوی او رو در بایستی نداریم، نعوذ بالله. چه بسا کارهایی انجام دهیم که درست نبوده و حاضر نیستیم جلوی همه آن کارها را انجام دهیم و اگر شخص بزرگی حاضر باشد که ما با او رو در بایستی داشته باشیم این کار را نمی‌کنیم. اینها همه‌اش مربوط به حیاء بوده و نسبت به ناظر است. اما در مورد دیگر حیاء به خاطر جایگاه نیست بلکه به خاطر برخورد با او است. مثلاً کسی که تنها گاهی اوقات چشممان به هم می‌افتد و او را می‌بینیم، با کسی که هر روز و هر شب با او برخورد می‌کنیم، چشم‌مان در چشمش می‌افتد، فرق دارد. آدم از این فرد خجالت می‌کشد. در مورد اولی شاید بگوییم: فلانی رفت دنبال کارش! شاید کلامان هم پیش او نیافتد و دیگر همدیگر را نبینیم و ... اما کسی که همیشه همراه آدم است، فرق می‌کند و انسان از او شرم می‌کند. ما میان این دو نفر فرق می‌گذاریم.

نحوه حیاء از خداوند

در بخشی از روایات ما این مسأله مطرح است که حیای بندگان از خداوند، هم از نظر جایگاه و هم از نظر برخورد، از این سنخ باشد. یعنی مانند جایگاه کسانی که پیش شما شایستگی دارند، نه کسانی که نعوذ بالله. سطحشان خیلی پایین است. نگاهتان به جایگاه خدا، مانند نگاه به جایگاه افراد شایسته باشد. خود ما هم این گونه هستیم که وقتی با افراد بزرگی رو به رو می‌شویم، خودمان را جمع و جور می‌کنیم، که نکنند یک وقت حتی اشتباهات خلافی از ما سر بزنند!

حال اگر فرد شایسته بود و بعد هم هر روز آدم با او سر و کار داشته باشد، خیلی مراقبت بیشتر می‌شود. آدم از او شرم می‌کند که عمل بدی در مرئی و منظر او کند. در یک روایتی داریم از پیغمبر اکرم که دارد؛ «قال رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) : اسْتَحْي مِنَ اللَّهِ اسْتِحْيَاءَ كَمِنْ صَالِحِي جِبْرَانِك» [۹] حضرت دو کلمه را کنار هم گذاشته است که اولی به یک مطلب اشاره داشته و دومی هم مطلب دیگری را بیان می‌کند. ایشان می‌فرماید: از خدا خجالت بکش، همانطور که از همسایه‌ای که جایگاه رفیعی نزد تو دارد و از شایستگان است خجالت می‌کشی!

گاهی انسان همسایه‌ای دارد که نعوذ بالله. بدتر از خودش است؛ لذا جایگاهی ندارد و حیاء از او معنا ندارد. نه! گاهی اوقات همسایه، آدم بزرگ و شایسته‌ای است، از صلحا و نیکان است. یک انسان صالح که همسایه است و هر روز و هر شب، چشم به چشمش می‌افتد، انسان چگونه از او حیاء می‌کند؟! حضرت چه قدر سطح مطلب را پایین آورده است تا شاید ما از خدا خجالت بکشیم. همان طور که از همسایه شایسته‌ها خجالت می‌کشی و جلوی روی او هر کاری را انجام نمی‌دهی، از خدا هم خجالت بکش! البته این طور نیست که حضرت فقط بفرمایند از خدا خجالت بکشید! نه مطلب ادامه دارد و من همین طور گام به گام پیش می‌روم.

بالاترین نوع حیاء

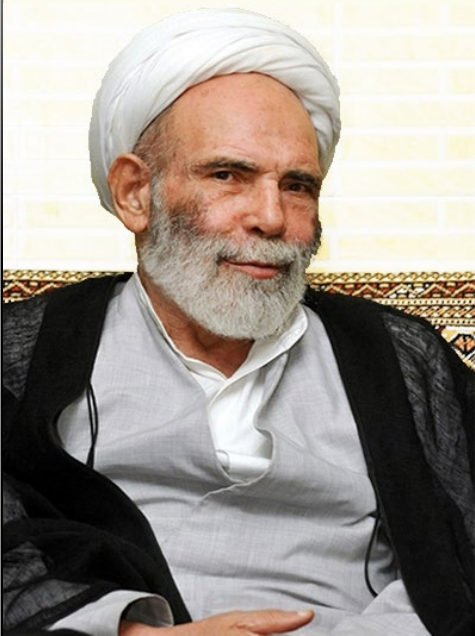
دسته‌ای از روایات نقش ارزشی «حیاء من الله» را بیان می‌کنند که آنها را بعداً می‌گوییم، چون یک بحث مستقل در این رابطه ان شاء الله. خواهیم داشت. یک تقسیم‌بندی راجع به همین مسأله ارزشی است که مثلاً از علی (علیه السلام) هست که «أفضل الحیاء استحیاءک من الله» [۱۰] با فضیلت ترین حیاهای از خداوند است. چرایش را بعداً می‌گوییم.

اثر حیای از خداوند

یک دسته از روایات هست که اثر مترتب بر «حیاء من الله» را بیان می‌کند. روایت از علی (علیه السلام) است که فرمودند: «الحیاء من الله یمحو کثیراً من الخطایا» [۱۱] این هم توضیح می‌خواهد که من بعداً توضیح می‌دهم. من الان خواستم فقط دسته‌بندی روایات را بگویم.

حق حیاء از خداوند

اینها مقدمه بود برای مطلبی که در آخر جلسه گذشته مطرح کردم. حالا سراغ بحث خودم می‌آیم که ما در



حیاء در بعد تربیتی

* خداوند ناظری است که جدا نشدنی است؛ یعنی هیچ‌گاه از من جدا نمی‌شود. او نزدیکی به من است که نزدیک‌تر از او نیست. بزرگی است که بزرگ‌تر از او نیست. مطلعی بر من است که مطلع‌تر از او نیست. به تمام شرایش وجود من احاطه دارد؛ از درون و بیرون. مطلعی است که سر و علن برای او معنا ندارد.

روایات متعدده داریم که «استحیوا من الله حق الحیاء» [۱۲] این روایت از پیغمبر اکرم است که از خداوند آنگونه که حق حیاء است، حیاء کنید! حق حیاء از خدا یعنی چه؟ در روایت دیگری آمده است: «رَحِمَ اللهُ عَبْدًا اسْتَحْيَا مِنْ رَبِّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ» [۱۳] یا روایت دیگری از پیغمبر اکرم است که به ابی‌ذر فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ أَلَيْسَ بِكَ أَنْ تَدْخُلَ الْجَنَّةَ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ!» بعد حضرت: پس سه کار کن که آخرین آن، این بود که «وَأَسْتَحْيِي مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ» [۱۴] همچنین روایت دیگری بود که شخص دیگری همین مطلب را داشت که حضرت پرسیدند: «أَكَلِكُمْ يَحِبُّ أَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ؟ قَالُوا: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ!» حضرت هم همان مطالبی را که در روایت ابی‌ذر بود فرمودند و سومین مطلب این بود که «وَأَسْتَحْيُوا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ» [۱۵] در همه این روایات‌ها یک حقی آمده است. منظور از این چیست؟ من این مقدمات را گفتم تا بفهمید که حق حیاء یعنی چه. [۱۶] حالا دقت کنید که حق حیاء، آن‌طور که سزاوار است، با آن مقدماتی که گفتم یعنی چه. ما الآن مورد به مورد پیش می‌رویم.

خداوند، ناظری که هیچ چیز از او پوشیده نیست!

یک؛ خداوند ناظری است که جدا نشدنی است؛ یعنی هیچ‌گاه از من جدا نمی‌شود. او نزدیکی به من است که نزدیک‌تر از او نیست. بزرگی است که بزرگ‌تر از او نیست. مطلعی بر من است که مطلع‌تر از او نیست. به تمام شرایش وجود من احاطه دارد؛ از درون و بیرون. مطلعی است که سر و علن برای او معنا ندارد. بعداً ان‌شاءالله می‌رسم که در یک تقسیم‌بندی نسبت به خود اعمال، ما یک قبائح عقلیه داریم، یک قبائح شرعیه داریم و یک قبائح عرفیه متشرعه داریم. اینها سه چیز جدا است. قبایح عقلیه مربوط به عقل عملی است، شرعیه مربوط به احکام شرعی است و عرفیه متشرعه مربوط به افراد متدین است که آنها این کار را زشت می‌دانند.

حق حیاء یعنی حیاء از تمام زشتی‌ها

حق حیاء این است که انسان در هر سه رابطه از خدا خجالت بکشد. چه عملت قُبِحَ عقلی داشته باشد، چه قُبِحَ شرعی داشته باشد، چه قُبِحَ عرفی در محیط متشرعه داشته باشد و بالأخره حق حیاء این‌طور است که اگر بخواهیم به طور مطلق بگوییم نسبت به «جميع قبائح» است. خود ما همین‌طوری هستیم که با این مقدماتی که من گفتم باید این‌طور از خداوند حیاء داشته باشیم. نتیجه این مقدمات همین می‌شود. من مطلبی را از خودم تحمیل نکردم. عمده این است که باید ببینی ناظر بودن خدا چه وسعتی دارد، تا بفهمی حق حیاء چیست؟ هر حرکت قبیحی نسبت به این سه محیط، چه درونی و چه بیرونی از انسان سر بزند، بر خلاف حیاء است.

انسان باحیاء حتی «فکر گناه» هم نمی‌کند!

از خدا حیاء کن! شرم کن! انجام نده! حتی فکر معصیت هم نکن! چون عمل، برای خداوند دیگر بیرونی و درونی ندارد. آیه‌اش را خواندم. یادت نرود که هیچ عملی نیست که ما آن را شهود می‌کنیم. اینها همه مقدمه «حق حیاء» بود و چون من در جلسه گذشته گفتم که بعداً درباره حق حیاء صحبت می‌کنم اینها را گفتم. تو باید چنین خدایی را قبول داشته باشی! این حرف من نیست، کلام الله است. من از خودم نگفتم، آیات قرآن این چنین می‌گوید و قابل انکار هم نیست. تازه من گفتم که بحث معرفتی نکردم. آن خودش بحث دیگری است که در جای خودش می‌گوییم درجاتی دارد و... بحث ما خیلی عرفی بود. یک بحث تربیتی و عرفی کردم که همه متوجه شوند.

این که روایات متعدده می‌فرماید: از خدا خجالت بکشید آن‌طور که سزاوار است! یعنی این مطلب که گفتم. هر کس سزاوار یک نوع شرم کردن و یک‌طور خجالت کشیدن است. آن‌طور که سزاوار است انسان از خدا خجالت بکشد این است که در روابط گوناگون هر نوع عمل قبیحی را انجام ندهد.

«استحیوا من الله حق الحیاء» نه یک روایت نه دو روایت، آنهايي که اهلش هستند بروند مراجعه کنند! ببینید چه قدر پیغمبر اکرم روی آن تأکید کرده است. چه جنبه‌های شخصی و چه عمومی! من همه اینها را در جلسه گذشته گفتم. «استحیوا من الله حق الحیاء»

[۱]. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۶

[۲]. کشف‌الغمّه، ج ۲، ص ۱۰۸

[۳]. سوره مبارکه علق، آیه ۱۴

[۴]. سوره مبارکه ق، آیه ۱۶

[۵]. سوره مبارکه واقعه، آیه ۸۵

[۶]. سوره مبارکه یونس، آیه ۶۱

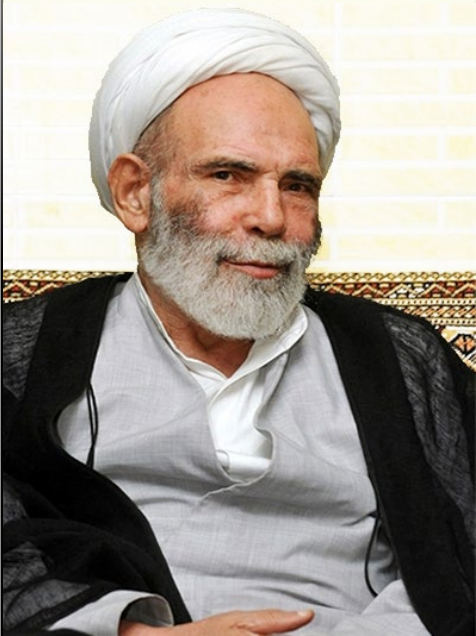
[۷]. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۳

[۸]. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۴۸

[۹]. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۰۰

[۱۰]. غرر الحکم، ص ۲۵۷

[۱۱]. همان



حیاء در بعد تربیتی

[۱۲]. بحار الأنوار، ج ۸، باب الحیاء من الله

[۱۳]. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۶۲

[۱۴]. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۳۰۴

[۱۵]. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۷۲

[۱۶]. البته ما در روایت داریم که حق حیاء چیست و من هم بعد وارد می شوم و اگر زنده بودم بحث را با آنها ان شاء الله تطبیق می دهم. دو روایت داریم که حق حیاء را برای ما تبیین کردند ولی الآن مطلب را بر اساس این مقدماتی را که گفتیم توضیح می دهم.



حیاء در بعد تربیتی (۹)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم،
والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین.
رَوَى عن الصادق (علیه السلام) قال: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ» [۱]

حیاء در بعد تربیتی

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به حیاء بود و گفته شد یکی از بزرگ‌ترین مشکلات جامعه ما ترویج بی‌حیایی است. ما در جلسات گذشته حیاء را تقسیم‌بندی کردیم. یک تقسیم‌بندی نسبت به شهادانی بود که اعمال انسان را شهود می‌کنند و گفتیم ما «حیامن الخلق» داریم «حیاء من النفس» داریم، «حیاء من الملائکه» داریم، «حیاء من اولیاء الله» و بالأخره «حیاء من الله». من در جلسه گذشته «حیاء من الله» را عرض کردم و روایات متعددی را هم در این رابطه خواندم.

خصوصیت حیاء من الله

اما ما در روایات می‌بینیم که یک قید نسبت به «حیاء من الله» مطرح شده است و آن هم مسأله «حق حیاء» است. این قید مخصوص به حیاء از خدا است و در مورد اقسام دیگر حیاء ذکر نشده است. نه درباره «حیاء من الخلق» نه «حیاء من النفس» نه «حیاء من الملائکه» و نه «حیاء من اولیاء الله». من همه اینها را بحث کردم، ولی ما در باب «حیاء من الله» می‌بینیم که در روایات یک جمله اضافی وجود دارد و آن هم «حیاء من الله حق الحیاء» است.

معنای حیای از خداوند

حالا من دو روایت را می‌خوانم که قبلاً هم اینها را خواندم ولی نکته دارد. در روایتی دارد «رَوَى عن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) قال: اسْتَحْيُوا مِنْ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ» [۲] این یک روایت، روایتی دیگری از پیغمبر اکرم هست «رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا اسْتَحْيَا مِنْ رَبِّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ» [۳] در اوّلی حیاء از «الله» مطرح شده و در دومی حیاء از «رب» آمده است.

علت حیاء کردن از خدا

من در جلسه گذشته به طور مفصل در ارتباط با «حیاء من الله» صحبت کردم که علت این حیاء چیست. مطالبی پیرامون این گفته شد که یک دلیل حیاء به خاطر عظمت ناظر یعنی الله تعالی است، دلیل دیگر قرب و نزدیکی او است که او نزدیک‌ترین موجودات به انسان است و حتی این را هم در روایات داشتیم که حیاء به خاطر این باشد که او آگاه‌ترین موجودات نسبت به افعال انسان است. من همه این روایات را خواندم و توضیح دادم.

خدا به همه چیز ما آگاه است.

اما در اینجا، در روایت اوّل حضرت فرموده بودند: «استحیوا من الله حق الحیاء» حیاء از الله تعالی مطرح شده است. شرم کنید از خدا آن‌طور که سزاوار است حیاء از خدا است! در اینجا چون «من الله» دارد، چه بسا اشاره به مسأله احاطه علمیه خداوند نسبت به انسان و اعمال او است. احاطه علمیه، یعنی اینکه او همه چیز را می‌داند. در آن آیه شریفه داشت: «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرِي؟!» [۴] البته من در جلسه گذشته به این آیه اشاره کردم. شاید این روایت بخواهد که به این آیه توجه داشته باشد.

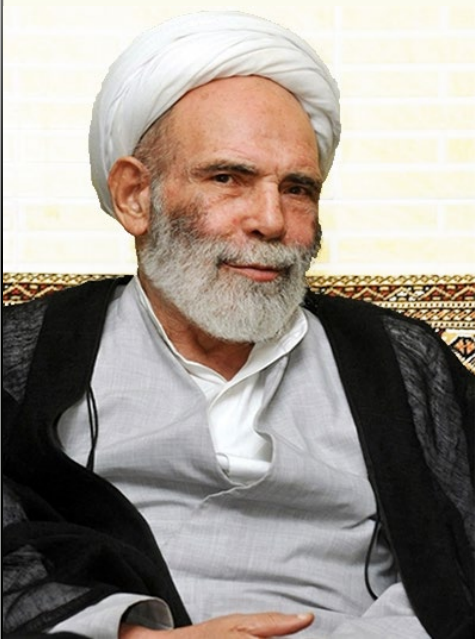
خدا پرورش‌دهنده ما است

دومی کلمه «رب» دارد؛ «رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا اسْتَحْيَا مِنْ رَبِّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ» رب از نظر لغت یعنی «پرورش‌دهنده». انسان مرتبی‌ای که دارد که او را مانند طفلی پرورش می‌دهد. چون فرد در دامان مرتبی‌اش پرورش پیدا می‌کند، مرتبی هم تمام اعمالش را بررسی می‌کند و تمام حرکاتش را زیر نظر دارد. اصلاً مرتبی این‌طور است که تمام حرکات کسی را که دارد تربیت می‌کند، زیر نظر دارد. لذا در این روایت حضرت تعبیر به «رب» کرده است، یعنی خداوند مرتبی انسان است و انسان کآنه دارد در دامان این مرتبی، تربیت می‌شود، لذا تمام حرکات و اعمالش زیر نظر مرتبی است. پس ای انسان از این مرتبی خجالت بکش که کار زشت کنی! این حق حیاء است. این یک توضیح مختصر درباره تعبیری که در این روایت آمده بود.

معنای حق حیاء از خداوند

اما ما دو روایت داریم که حضرات معصومین در آنها «حق حیاء» را برای متوسطین از مؤمنین، تبیین فرموده‌اند. چون بحث من بحث معرفتی نیست و من بحث حیاء را در منازل سلوک الی الله تعالی انجام داده‌ام وارد آن مباحث عالی نمی‌شوم. اینجا بحثمان تربیتی است. من این دو روایت را می‌خوانم بعد می‌گویم که حق حیاء و اینکه سزاوار انسان مؤمن متوسط، از خدا شرم کند آن‌طور که سزاوار شرم کردن از خدا است، یعنی چه.

* رب از نظر لغت یعنی «پرورش‌دهنده». انسان مرتبی‌ای که دارد که او را مانند طفلی پرورش می‌دهد. چون فرد در دامان مرتبی‌اش پرورش پیدا می‌کند، مرتبی هم تمام اعمالش را بررسی می‌کند و تمام حرکاتش را زیر نظر دارد. اصلاً مرتبی این‌طور است که تمام حرکات کسی را که دارد تربیت می‌کند، زیر نظر دارد. لذا در این روایت حضرت تعبیر به «رب» کرده است، یعنی خداوند مرتبی انسان است و انسان کآنه دارد در دامان این مرتبی، تربیت می‌شود، لذا تمام حرکات و اعمالش زیر نظر مرتبی است. پس ای انسان از این مرتبی خجالت بکش که کار زشت کنی! این حق حیاء است.



حیاء در بعد تربیتی

حق حیای متوسطین از خداوند در کلام پیغمبر

روایت اول از پیغمبر گرامی اسلام است؛ «رُوی عن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) قال: اسْتَحْيُوا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ» این جمله در روایات قبل هم بود. حیاء کنید از خدا آن طور که سزاوار حیاء کردن است. «فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ!» کسی به پیغمبر عرض کرد: ای رسول خدا! «وَمَنْ يَسْتَحْيِي مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ؟» چه کسی از خدا آن طور شرم می کند که سزاوار شرم کردن از او است؟ «فَقَالَ:» حضرت فرمود: «مَنْ اسْتَحْيَا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ» کسی که از خدا آن طور که سزاوار است شرم می کند، باید اینگونه باشد: «فَلْيَكْتَبْ أَجَلَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ لِيَزْهَدْ فِي الدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا وَ يَحْفَظَ الرَّأْسَ وَ مَا حَوَى وَ الْبَطْنَ وَ مَا طَوَى وَ لَا يَنْسَى الْمَقَابِرَ وَ الْبِلَى» [۵] حضرت شروع کرد خصوصیات آن آدم را گفتن. چنین آدمی باید همیشه مرگ جلوی چشمانش باشد، باید از دنیا و زیبایی هایش دوری کند، سر و آنچه در آن است، همچنین شکم و خوراکش را حفاظت نماید.

همان خصوصیات در کلام امام باقر (علیه السلام)

روایت دوم را هم می خوانم بعد مجموع دو روایت را باز می کنم. تعبیر اینها با هم یکی است و چه بسا روایت دوم، از روایت اول گرفته شده باشد. روایت از امام هفتم (علیه السلام) است. «قال (علیه السلام): رَحِمَ اللَّهُ مَنْ اسْتَحْيَا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ» رحمت خدا بر کسی که از خدا آن طور که سزاوار است، شرم می کند. «فَحَفَظَ الرَّأْسَ وَ مَا حَوَى وَ الْبَطْنَ وَ مَا وَعَى وَ ذَكَرَ الْمَوْتَ وَ الْبِلَى وَ عَلِمَ أَنَّ الْجَنَّةَ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَ النَّارَ مَحْفُوفَةٌ بِالشَّهَوَاتِ» [۶] این جملات همان عباراتی است که در روایت قبل بود. خدا رحمت کند کسی که حق حیاء را به جا آورده، پس سر و آنچه در آن است، همچنین شکم و آنچه در آن جمع می شود را مراقبت می نماید، مرگ و سختی های پس از آن را یاد می کند، می داند که خوشی بهشت در سختی ها پیچیده شده و آتش جهنم مغز لذت ها و گناهان است.

معنای «سر و آنچه در سر است»

این دو روایت حق حیاء را تفسیر می کند. حالا من به مقداری که بتوانم اینها را توضیح می دهم. بحث حیاء در ارتباط با اعمال است، شرم کردن نسبت به عمل قبیح، زشت است. ما نسبت به اعمالمان، یک سنخ اعمال بیرونی و جوارحی داریم که در روایت، اول به آنها اشاره شده است. حضرت در ابتدا می فرماید: سر خود را حفظ کند «وَ يَحْفَظُ الرَّأْسَ وَ مَا حَوَى» هوی یعنی آنچه که سر در بر دارد. حالا بگویید ببینم، سرهایتان چه در بر دارد؟ مغز و فکر منظور نیست! اشتباه نکنید! چون تفکر که اعمال جوارحی نیست! منظور آن چیزی است که عمل از او سر می زند و آن چشم، گوش، زبان و شکل تو است.

معنای حفظ چشم، گوش و زبان

اگر یادتان باشد من گفتم که حیاء در سه رابطه دیداری، گفتاری و رفتاری بحث می شود. لذا سرت را حفظ کن، یعنی شکل صورتت را حفظ کن! چشمت را حفظ کن! گوشت و زبانت را حفظ کن! اگر بخواهیم مطلب را باز کنیم خیلی زیاد می شود ولی مطلب کاملاً روشن است.

حفظ چشم یعنی حرام را نبین!

حفظ چشم، یعنی اینکه بر چیزی که حرام است یعنی از نظر شرع قبیح است، نگاه نکن! هم بحث قبح را گفته ام و هم بحث شرعی را.

حفظ گوش یعنی گناه را نشنوا!

حفظ گوش یعنی، به آهنگی که محرّم است گوش مده! حالا هر چه می خواهد باشد؛ خیال نکن من فقط موسیقی را می گویم، شنیدن غیبت هم حرام است، شنیدن تهمت هم قبیح است، ناسزا و... برو تا آخر؛ گوشت را از اینها نگاه دار! همه اینها از طریق گوش است. از راه گوش داری یک عمل زشت انجام می دهی. این عمل زشت و قبیح است. قبح شرعی دارد.

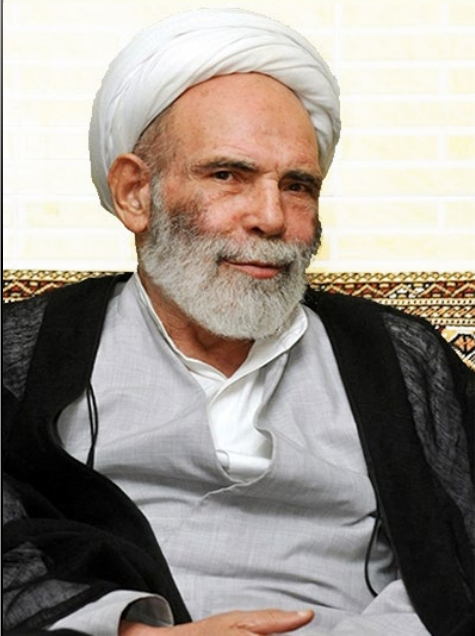
حفظ زبان یعنی لب به گناه مگشا!

حفظ زبان یعنی، زبانت را برای گفتار زشت، هر چه باشد، غیبت کردن، تهمت زدن، و همه کارهایی که محرّم است، و چه بسا بسیاری از اینها قبح عقلی دارد و حتی در محیط متشرعه هم قبح دارد، به کار نبر! من در جلسات گذشته گفتم که ما سه نوع قبح داریم: قبح شرعی، عقلی و عرف متشرعه یعنی قبحی که در میان متدینین و متشرعه مطرح است. «وَ يَحْفَظُ الرَّأْسَ وَ مَا حَوَى» سر و اعضای سر را حفظ کند.

حفظ سر یعنی مراقب قیافهات باش!

ببین چه شکل و قیافه ای درست می کنی و با آن مرتکب حرام الهی می شوی! حرام قبیح است، این قیافه حرام است، پس زیبا هم نیست و زشت است. چه مسأله گوش، چه مسأله چشم، چه زبان و چه خود قیافهات را مراقب باش که از اینها اعمال زشت و قبیح سر می زند. از اینها محافظت کن که قبیح از آنها صادر نشود.

راه فساد جامعه امروز



اینکه حضرت در ابتدا و اول این مسأله را پیش می‌کشد و محرماتی که به وسیله سر انسان انجام می‌شود را مطرح می‌فرماید، معلوم می‌شود که چقدر حفاظت از اینها مؤثر است. بسیاری از محرمات و قبائح از همین ناحیه نشأت می‌گیرد و جامعه نیز از همین ناحیه به فساد می‌رسد. این که من می‌گویم از مشکلات بزرگ جامعه‌مان همین است برای این است که بسیاری از گناهان از همین راه انجام می‌شود؛ چه گناه شکلی، چه حرفی و چه چشمی و چه گوشی. از خدا خجالت بکشید! حالا فهمیدید حق حیا یعنی چه؟

حیاء در بعد تربیتی

حفظ از شکم و غذا
در ادامه روایت دارد: «وَالْبَطْنَ وَ مَا وَعَى» انسان با حیا که حق حیا را به جا می‌آورد، شکم و آنچه در شکم جمع می‌شود را نیز حفظ می‌کند. اینجا مسأله حرام‌خواری و مال مردم‌خواری مطرح است. از خدا حیا کن! به هر دری نزن که مال به دست بیاوری و بخوری! لعنت به شکمی که این‌طور است! اصلاً خجالت نمی‌کشی؟! حالا محرم تنها حرام‌خوری نیست، خوردن خمر هم مثل خوردن مال مردم است و هر دو از این جهت حرام هستند. مال مردم‌خواری هم شرعاً قبیح است، هم قبیح عقلی دارد و حتی قبیح عرفی هم دارد. مجموعه قبائح این‌طور هستند که قبیح دارند. حضرت دارند سه بُعدی حرف می‌زنند.

* هیچ عملی که انسان انجام می‌دهد، از بین نمی‌رود. اینها یک صورت ملکوتی دارند که ما آن را نمی‌بینیم. نه این که فقط صورت دارد، حتی بوی تعفن هم دارد. ما چون شامه درونی‌مان به کار نیفتاده است، بوی را نمی‌شنویم، والا بعضی اعمال بوی بسیار بدی دارد. ادکلنی که یک نفر به خودش می‌زند که پیش نامحرم بوی خوش بدهد، اگر بدانی چقدر بوی تعفن دارد! وقتی که مُردی بوی گندش در می‌آید، من فقط یک مثال زدم.

روی سخن با مسلمانان است

بعد در این دو روایت نکات دیگری هم هست. مسأله این که «فَلْيَكْتُبْ أَجَلَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ لِيُزْهَدَ فِي الدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا» حضرت در این فراز بر روی یک نقطه حساس دست می‌گذارد. البته من نمی‌رسم بحث را زیاد باز کنم. به طور مجمل بگویم که این مطالب مربوط به کسانی است که معتقد به مبدأ و معاد هستند. کسانی که می‌گویند ما مسلمان و مؤمنیم. ما داریم راجع به اینها صحبت می‌کنیم و الا بحث راجع به کمونیست‌ها و ملحدین که نیست! لذا وقتی می‌گوییم: قبائح عملی، عمل زشت، چه عقلی و چه شرعی، مورد نظر است. کاری که انسان مرتکب می‌شود، بعد خودش یا دیگری که دارد آن عمل را می‌بیند، شرم‌منده می‌گردد، عمل قبیح است. مسلمانان از دیدن گناه شرم می‌کنند. این یعنی گناه زشت است. حالا دیگران ممکن است که فرشتگان باشند یا اولیای خدا، یا خود خدای متعال.

صورت و چهره اعمال زشت

ما یک بحث در باب همه اعمال داریم که اعمال به یک معنا، از بین رفتنی نیست. هیچ عملی که انسان انجام می‌دهد، از بین نمی‌رود. اینها یک صورت ملکوتی دارند که ما آن را نمی‌بینیم. نه این که فقط صورت دارد، حتی بوی تعفن هم دارد. ما چون شامه درونی‌مان به کار نیفتاده است، بوی را نمی‌شنویم، والا بعضی اعمال بوی بسیار بدی دارد. ادکلنی که یک نفر به خودش می‌زند که پیش نامحرم بوی خوش بدهد، اگر بدانی چقدر بوی تعفن دارد! وقتی که مُردی بوی گندش در می‌آید، من فقط یک مثال زدم.

می‌دانی چه موقع تیزبین می‌شوی؟ آن موقعی که حجاب مادیت کنار می‌رود و پرده از چشمانت می‌افتد، آن روز چشمت تیزبین می‌شود. «فَبَصْرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» هم تیزبین می‌شوی و هم ریزبین. تمام اعمال مجسم می‌شود و همه شاهدان را می‌بینی که دارند عمل تو را می‌بینند! وای به حالت! آیا تو مسلمانی؟

صورت اعمال و صحنه ارتکاب گناه

اعمال صورت ملکوتی دارد. ما یک بحث شهود داریم و یک بحث صورت عمل. شهود، یعنی بینندگان عمل. بینندگان عمل یک وقت مخلوقات هستند و گاهی این‌طور نیست، خود خدا است. چه بسا من نعوذ بالله. در یک جای مخفی بروم و خطایی کنم که هیچ‌کس آنجا نباشد، بعد هم خیال کنم که اینجا بیننده‌ای نیست که مرا ببیند. بدان که بینندگانی هستند که تو آنها را نمی‌بینی ولی آنها تو را می‌بینند. از طرفی دیگر این اعمال پنهانی زشت تو، در جایی ظاهر خواهد شد. صورت عمل زشتی که در مرئی و منظر شاهدان مرکب شده‌ای، ظاهر خواهد شد.

کجا صورت عملت را خواهی دید؟

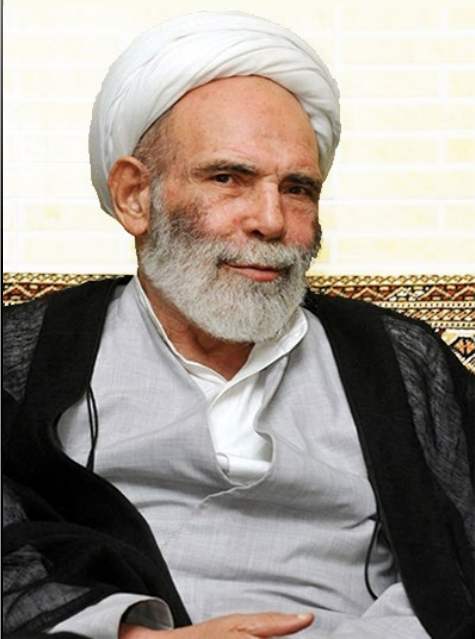
انسان کجا عملش را می‌بیند؟ همین که خیال کردم آن کار دیگر تمام شده، رفته و گذشته، آیا واقعاً تمام شده است؟! موقعی خواهد رسید که تو شاهدان مخفی اعمال زشتت را خواهی دید؛ چه عمل زشتی که از سر قوه شهوت انجام دادی، یا به خاطر غضبت بوده و یا از سر وهم این کار را مرتکب شده‌ای! هم عملت را خواهی دید و هم شاهدان عملت را. چه موقعی خواهی دید که این کارهایت در مرئی و منظر آنها انجام داده‌ای و دیگر پشیمانی سودی ندارد؟! دیگر آنجا جای شرمندگی و واخجالتا است.

چشم تیزبین و ریزبین

در آیه شریفه دارد «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» [7] می‌دانی چه موقع تیزبین می‌شوی؟ آن موقعی که حجاب مادیت کنار می‌رود، «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ» و پرده از چشمانت می‌افتد، آن روز چشمت تیزبین می‌شود. «فَبَصْرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» هم تیزبین می‌شوی و هم ریزبین. تمام اعمال مجسم می‌شود و همه شاهدان را می‌بینی که دارند عمل تو را می‌بینند! وای به حالت! آیا تو مسلمانی؟

مرگ جلوی چشمانت باشد!

این که در روایت داشت که چه کسی از خداوند، حقاً حیا می‌کند؟ روایت اول فرمود: «فَلْيَكْتُبْ أَجَلَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ»



وَلْيُزْهَدْ فِي الدُّنْيَا وَزِينَتِهَا» یادت نرود که می میری، جلوی چشمت بنویس که من می میرم! روایت دوم داشت «وَذَكَرَ الْمَوْتَ وَالْبَلِيَّ» این دو تا مثل هم است، موتش که همان بود، معنایش هم همان است.

ابزار گناه، یعنی همین بدنت می پوسد

این ابزاری که به کار گرفتی و با آنها این زشتی ها را انجام دادی، بدان که تا ابد در اختیار تو نیست. یادت نرود که از این نشئه به نشئه برزخ می روی. قبر نشئه برزخ است، بلا هم پوسیدگی است. تمام این ابزار پوسیده می شود، اما آیا عملت هم پوسیده می شود؟ نه تازه عمل در آنجا جلوه می کند. در آنجا تو هستی و روحت، اعمالت و گواهان اعمالت! آنجا چه خواهی کرد؟!

آرزوی دوری از اعمال زشت

آنجا فضیحتش هم بیشتر است. چه بسا بسیاری بودند که از قبائح من مطلع نبودند ولی در نشئه دیگر بر قبائح من مطلع شدند. آنجا است که انسان می گوید: «يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ» [۸] این آیه است که انسان در آنجا می گوید: ای کاش میان من و عملم آنقدر فاصله بود که آبروریزی نمی شد!

حق حیاء یعنی یادت نرود که می میری!

معنای حق حیاء این است که یادت نرود می میری، از این نشئه می روی و اعمال همراه روحت خواهد بود. بدان که این بدن و هیكلت که از نظر دیداری، خوشگل است ولی تو با آنها کار زشت انجام می دهی، با گوش، چشم و زبانت، این قبائح را مرتکب می شوی، پوسیده می شود. اینها ابزار است که می رود، اما عمل هست. هم عمل را خوب می بینی، تیزبین و ریزبین، و هم گواهان و شاهدان را می بینی، دیدارکنندگان عملت را می بینی. آنجا است که وافضیحتا است. حق حیاء به این معنا است. از خدا خجالت بکش! آن طور که سزاوار است از او شرم کن!

ریشه همه بی شرمی ها دنیا دوستی است

البته در ادامه مطلبی دارد که جهت ارتکاب قبائح را می فرماید: «وَلْيُزْهَدْ فِي الدُّنْيَا وَزِينَتِهَا» این منشأ همه زشتی ها است. چه شد که به این وادی کشیده شدی و این قدر بی شرمی کردی؟ چرا این کارها را کردی؟ می دانی منشأش چیست؟ علاقه و دل بستگی به دنیا و زینت و زیورهای دنیا، برای همین است که حیا را کنار گذاشتی و به سراغ کارهای زشت رفتی.

شرمندگی آخرت با شرمندگی دنیا قابل مقایسه نیست

«وَلْيُزْهَدْ فِي الدُّنْيَا وَزِينَتِهَا» آن کسی که از خدا آن طور که سزاوار است، خجالت می کشد، دل به دنیا و زینت های دنیا نمی بندد. او شعور دارد و از این چیزها دست می کشد. هر کسی این چیزها را می گذارد و می رود. وقتی رفت، قبائح را همراه خودش می برد. آنجا است که اینها بروز و ظهور می کند و در مرئی و منظر دیگران قرار می گیرد. شرمندگی آنجا غیر از شرمندگی دنیا است. آن کسی که اهل خجالت از خدا است به دنیا و زینت های آن دل نمی بندد. «وَلْيُزْهَدْ فِي الدُّنْيَا وَزِينَتِهَا» اشاره به ریشه کار است.

بهشت با سختی ها پیچیده شده است و جهنم با شهوات

بله در روایت بعدی هم دارد که این آدم می داند که «أَنَّ الْجَنَّةَ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ» اگر بخوای بهشت بروی، باید سختی بکشی! چون بهشت محفوف و پیچیده به چیزهایی است که شهوت، غضب و وهم آن را نمی خواهد، نفس از آن کراهت دارد و متنفر است. هم شهوت متنفر است، هم هوای نفس از این عمل بیزار است. بهشت محفوف به این چیزها است. جهنم درست برعکس محفوف به شهوات است. یعنی آن چیزهایی که دلت می خواهد، چیزهایی که شهوت و غضبت می خواهد.

جمع بندی مطالب روایات

خلاصه اینکه حضرت تمام خصوصیات را که در باب مسأله ارتکاب گناه و افعال قبیح، به خصوص اعمال جوارحی، نقش اساسی دارند را مطرح کرده و ریشه یابی می کند. در آخر هم تذکر می دهد که چنین آدم هایی که به این نکات توجه دارند، مرتکب گناه نشده و این قیایح از آنها صادر نمی شود. کسانی که می دانند همه چیز را باید بگذارند و بروند، کسانی که می دانند این بدن پوسیده می شود، کسانی که می دانند انسان از این نشئه به نشئه دیگر می رود، عمل می ماند و وافضیحتای بعد از آن، عمل می ماند و رسوایی های سنگین قبر و قیامت و در آخر کار هم جهنم در پیش است، این افراد از خدا حیاء می کنند، همان طور که سزاوار حیاء کردن از او است. آیا خیال کرده ای که در دنیا کیف کردی و لذت بردی؟ بدان که جهنم محفوف است به همین شهوات و همین کیف ها! یعنی همین عمل های قبیحه ای که انسان در دنیا انجام می دهد، باعث افتادن به جهنم است.

[۱]. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۶

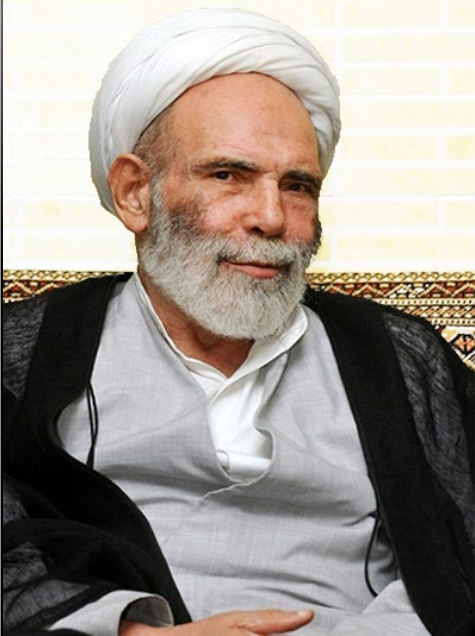
[۲]. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۵

[۳]. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۳۶

حیاء در بعد تربیتی

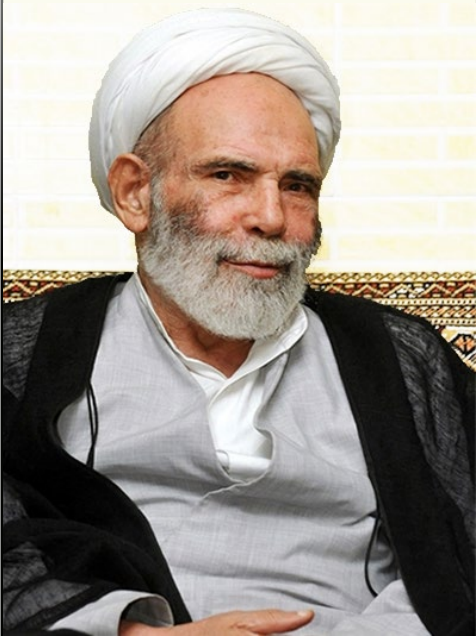
* چه شد که به این وادی کشیده شدی و این قدر بی شرمی کردی؟ چرا این کارها را کردی؟ می دانی منشأش چیست؟ علاقه و دل بستگی به دنیا و زینت و زیورهای دنیا، برای همین است که حیا را کنار گذاشتی و به سراغ کارهای زشت رفتی.

اگر بخوای بهشت بروی، باید سختی بکشی! چون بهشت محفوف و پیچیده به چیزهایی است که شهوت، غضب و وهم آن را نمی خواهد، نفس از آن کراهت دارد و متنفر است. هم شهوت متنفر است، هم هوای نفس از این عمل بیزار است. بهشت محفوف به این چیزها است. جهنم درست برعکس محفوف به شهوات است. یعنی آن چیزهایی که دلت می خواهد، چیزهایی که شهوت و غضبت می خواهد.



- [۴]. سوره مبارکه علق، آیه ۱۴
- [۵]. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۵
- [۶]. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۴۲
- [۷]. سوره مبارکه ق، آیه ۲۲
- [۸]. سوره مبارکه زخرف، آیه ۳۸

حیاء در بعد تربیتی



حیاء در بعد تربیتی (۱۰)

تمام انسانیت به «حیاء» است.

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ»
رَوَى عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ» [۱]

حیاء در بعد تربیتی

* اگر عمل زشتی از من سر زده است که مرضی عند الله نبوده و حالا متوجه شده‌ام و از خدا خجالت می‌کشم، همین حیاء من الله موجب می‌شود بسیاری از آن خطاهای گذشته من محو شود، یعنی اثر سوء آن از بین برود.

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به حیاء بود. عرض کردم یکی از بزرگترین مشکلات جامعه ما ترویج بی‌حیایی است. در گذشته به مناسبت‌ها و روابط گوناگون، تقسیم‌بندی‌هایی برای حیاء گفتیم؛ از جمله آخرین تقسیم‌بندی ما در ارتباط با حیاء نسبت به شاهد و ناظر عمل قبیح انسان است؛ لذا عرض کردم ما یک حیاء من الخلق داریم، یک حیاء من النفس داریم، یک حیاء من الملائکه، یک حیاء من اولیاء الله و یکی هم حیاء من الله داریم. در گذشته اینها را مختصری توضیح داده‌ام و حتی در جلسه قبل درباره چگونگی حیاء من الله تا حدودی توضیح دادم و روایاتش را هم خواندم. این اقسام پنج‌گانه‌ای که برای حیاء گفتیم، همه برگرفته از روایات ما بود. حالا چند سؤال مطرح است. یک؛ کدام یک از اینها با ارزش‌تر است؟ دو؛ از نظر زیبایی کدام یک از اینها زیباتر است؟ سه؛ از نظر کاربرد در سطح جامعه، کدام یک از اینها کاربردی‌تر است؟

با ارزش‌ترین حیاء

اول سراغ ارزش اینها برویم. بحث در این است که در معارف ما، کدام یک از حیاء من الخلق، حیاء من النفس، حیاء من الله، از نظر ارزشی با ارزش‌تر است؟ قبل از اینکه وارد بحث شوم، مقدمتاً مسأله‌ای را یادآوری می‌کنم که ما گفتیم: در باب حیاء که همان حالت انکسار و انفعال روح در ربط با عمل قبیح است، سه نکته مطرح است: یک؛ عامل عمل، دو؛ عمل و قبح ناشی از عمل و سه؛ آن شاهدهی که عمل قبیح را شهود می‌کند. اینها در باب مسأله حیاء وجود دارد. در مورد قبح نیز، ما هم قبح عقلی داریم، هم قبح شرعی داریم و هم قبح عرفی یعنی قبح متشرعه داریم.

حیاء از شاهد غایب

با توجه به این مقدمه کوتاه، به سراغ بحث اول می‌رویم. اگر نعوذ بالله عمل قبیحی از انسان صادر شود و شاهدهی که آن عمل را شهود می‌کند، شاهدهی بیرونی و غیر مشهود باشد و بعداً انسان منفعل شود، این حیاء افضل و با ارزش‌ترین حیاءها است. یعنی حیای نسبت به شاهدهی که من نه شهود ظاهری نسبت به او دارم و نه شهود او را می‌بینم ولی او بر احوال من آگاه است و مرا می‌بیند، بالاترین حیاء است. اگر از چنین شاهدهی حیاء کنم این با فضیلت‌ترین حیاءها است چون نه او را می‌بینم و نه دیدنش را می‌بینم، بلکه فقط درک کرده‌ام که آن شاهد بیرونی، بر اعمال من آگاهی دارد و به خاطر همین مرتکب خلاف و عمل قبیح نمی‌شوم.

حیای از خداوند

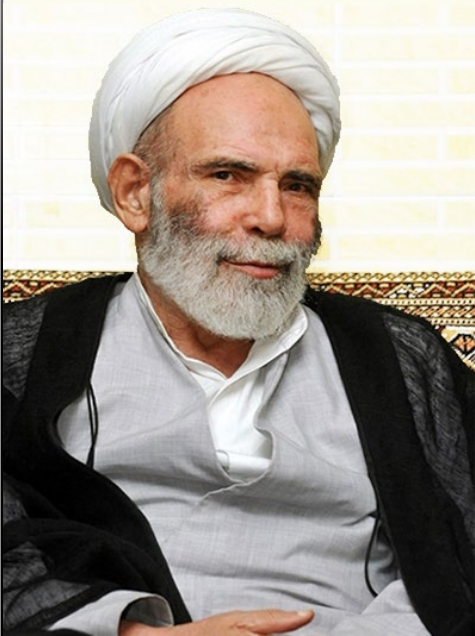
اگر انسان بخواهد فعل قبیحی نزد شاهد بیرونی غیر مشهود انجام دهد ولی در این رابطه منفعل شود، یا اگر نعوذ بالله غفلتاً عمل قبیحی انجام دهد و بعد منفعل شود و همین حالت مانع تکرار آن عمل زشت شود، این حیاء افضل حیاءها است. چون انسان آن شاهد را نمی‌بیند، دیدن او را هم نمی‌بیند، ولی ادراک می‌کند که او بر اعمالش آگاهی دارد و از این که عملی انجام دهد که نزد او قبیح است، شرم می‌کند. این قسم، با ارزش‌ترین حیاءها است. ما در روایت از علی (علیه‌السلام) داریم: «أَفْضَلُ الْحَيَاءِ اسْتِحْيَاؤُكَ مِنَ اللَّهِ» [۲] با فضیلت‌ترین و ارزشمندترین فرد حیاء این است که انسان از خدا خجالت بکشد؛ به خصوص در ارتباط با معاصی و گناهان. حیاء یعنی من از آن فعلی که نزد شاهد اعمالم قبیح است، خجالت بکشم و آن ترک کنم.

حیاء اثر سوء اعمال زشت را از بین می‌برد

ما در روایت داریم خود این حیاء، دارای آثاری است. حالا چون این روایت را قبلاً خوانده‌ام، آن را تکرار نمی‌کنم. از آثار این که متوجه می‌شوم فعلی عند الله قبیح است و برای اینکه از خدا خجالت می‌کشم، آن فعل را انجام نمی‌دهم، این است که اگر در گذشته، غفلتاً فعل قبیحی از من صادر شده بود، این حیاء اثر سوء آن را از بین می‌برد. اگر عمل زشتی از من سر زده است که مرضی عند الله نبوده و حالا متوجه شده‌ام و از خدا خجالت می‌کشم، همین حیاء من الله موجب می‌شود بسیاری از آن خطاهای گذشته من محو شود، یعنی اثر سوء آن از بین برود.

حیاء «اثر» و «خود گناهان» را محو می‌کند

در روایتی از علی (علیه‌السلام) است که فرمودند: «الْحَيَاءُ مِنَ اللَّهِ يَمْحُو كَثِيرًا مِنَ الْخَطَايَا» [۳] چه تعبیر زیبایی است. حیاء از خدا، موجب می‌شود آثار سوء بسیاری از گناهان از انسان برطرف شود. البته این یک برداشت از



روایت است. از نظر طلبگی یک طور دیگر هم می‌توان این را معنا کرد. به تعبیر ما سالبه به انتفاء موضوع می‌شود، یعنی همین که انسان از خدا شرم کند و گناه نکند، موجب می‌شود که در آینده دست او آلوده به گناه نشود. طبق برداشت دوم «یَمَحُوْ كَثِيْرًا» یعنی در آینده جلوی بسیاری از گناهان را می‌گیرد و محو می‌کند. چه بسا ما بتوانیم از این روایت، این برداشت را هم بکنیم، ولی ظاهر روایت آن بود.

زیباترین حیاء

سراغ زیبایی اقسام حیاء می‌رویم، در بین این اقسام، آنجایی که انسان از شهادی درونی که غیر مشهود است حیاء می‌کند، زیباترین قسم حیاء است. شاهد درونی است و غیریتی بین انسان و او نیست، بلکه همراه انسان است و اصلاً جدا شدنی نیست. زیباترین قسم حیاء، حیاء من النفس است.

حیاء من النفس یعنی وجود انسانیت

این قسم از حیاء، کاشف از آن است انسان هنوز انسانیت داشته و عقل عملی‌اش کار می‌کند. هنوز قوای حیوانی نتوانسته آن ودیعه الهیه انسانیه‌ای را که در او نهاده است، محو کند. هنوز عقل عملی وجود دارد، به طوری که مانع ارتکاب اعمال زشت می‌شود.

«انسان» از خودش حیاء می‌کند!

حیاء من النفس یعنی خودم خجالت می‌کشم؛ اینجا دیگر صحبت خدا نیست. از خودم خجالت می‌کشم که کاری کنم که موجب سرافکندگی در مقابل خدا باشد. چون من شهود او را نسبت به اعمالم، ادراک می‌کنم و می‌دانم که او همیشه همراه من است، جدای از من نیست، خجالت می‌کشم و شرم می‌کنم. معنای آن این است که هنوز عقل عملی که ادراک حُسن و قُبْح می‌کند، سر جای خودش هست. هنوز انسان بوده و مسخ نشده است. من صریح می‌گویم، حیای از نفس، یعنی این که انسان هنوز حیوان نشده است و هنوز بهره‌ای از انسانیت دارد؛ لذا حسن و قبح عمل سرش می‌شود. این در بین اقسام حیاء، زیباترین حیاء است.

فرق حیای زیبا و حیای افضل

این حیاء زیباترین است نه با فضیلت‌ترین. این با قبلی فرق می‌کند. قبلی غیریت بین شاهد و انسان بود، ولی اینجا غیریتی در کار نیست. نفس همیشه همراه من است. آن لذا فضیلت و ارزشش بیشتر بود و این زیبایی‌اش. در اولی من شاهد را نمی‌بینم، دیدن او را هم نمی‌بینم، پس حیاء خیلی زیاد است و بسیار ارزش دارد. اما اینجا، اینجا نفس که همیشه همراه من است و غیریت بین من و او نیست آن قدر ارزش ندارد ولی زیباترین حیاء است؛ لذا تعبیر در روایت این است. علی(علیه‌السلام) فرمودند: «أَحْسَنُ الْحَيَاءِ إِسْتِحْيَاؤُكَ مِنْ نَفْسِكَ» [۴] زیباترین حیایا آن حیائی است که از پیش خود و درون خود حیاء کنی.

نهایت حیاء، شرم از خود است

ما تعبیرات گوناگونی در این رابطه داریم که در روایات وجود دارد. مثلاً در روایت دیگری از علی(علیه‌السلام) داریم: «غَايَةُ الْحَيَاءِ أَنْ يَسْتَحْيِيَ الْمَرْءُ مِنْ نَفْسِهِ» [۵] نهایت حیاء این است که شخص از خودش در برابر عمل قبیح حیاء کند و آن را انجام ندهد. این تعبیر «مِنْ نَفْسِهِ» یعنی هنوز عقل عملی او حسن و قبح سرش می‌شود و هنوز از وادی انسانیت خارج نشده است.

تمام انسانیت به حیاء است

علی(علیه‌السلام) در یک روایت دیگر فرمودند: «مِنْ تَمَامِ الْمَرْوَةِ أَنْ تَسْتَحْيِيَ مِنْ نَفْسِكَ» [۶] تمام مروّت این است که از خودت حیاء کنی. ما گاهی از مروّت به «جوان‌مردی» تعبیر می‌کنیم و می‌گوییم: مروّت، همان جوان‌مردی است که یکی از خصلت‌های انسانی است. به حیوان نمی‌شود گفت «جوان‌مرد». پس با این توضیح، روایت می‌فرماید: کسی که از خودش حیاء می‌کند، هنوز خصلت انسانیت خود را از دست نداده است. همه‌ی این روایات مؤید این معنا است که زیبایی، زیباترین اقسام حیاء این است که انسان از خود حیاء کند. این حیاء دیگر جنبه تحمیلی هم ندارد، خیلی هم زیبا است چون خود جوش است و نشانه این است که فرد هنوز از وادی انسانیت خارج نشده است.

پرکاربردترین حیاء

اما سوم، از نظر کاربرد در سطح جامعه که بسیار هم مهم است، کدام قسم حیاء است؟ حیائی که از همه اقسام کاربرد بیشتری در جامعه دارد، حیاء از خلق است. چرا؟ چون اینجا دیگر بحث شهادی است که ظاهراً مشهود است و من هم دارم او را می‌بینم که او مرا می‌بیند. به حسب ظاهری دارم این را می‌بینم. مثل اقسام دیگر نیست. [۷]

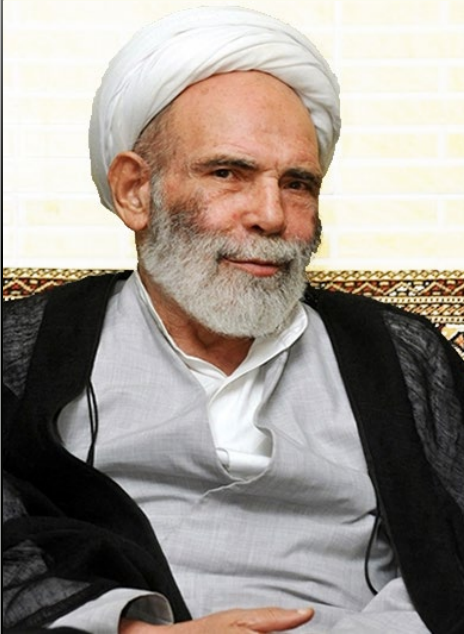
حیای از مردم زیربنای حیای از خود و خدا

از نظر درجه‌بندی، ابتدایی‌ترین اقسام حیاء همین نوع حیاء است. یعنی ابتدایی‌تری اقسام حیاء، حیاء من الخلق

حیاء در بعد تربیتی

* زیباترین قسم حیاء، حیاء از خود است. این قسم از حیاء، کاشف از آن است انسان هنوز انسانیت داشته و عقل عملی‌اش کار می‌کند. هنوز قوای حیوانی نتوانسته آن ودیعه الهیه انسانیه‌ای را که در او نهاده است، محو کند.

* ابتدایی‌تری اقسام حیاء، حیاء من الخلق است و انتهای‌ترین آن، حیای من الله است.



است و انتهای‌ترین آن، حیای من الله است. ولی این مطلب هست که زیربنای حیاء در انسان حیاء من الخلق است. که اگر این حیاء بود، بقیه می‌تواند دانه‌دانه در درون انسان شکل بگیرد و پشت سر این بیاید. اگر این نباشد بدانید که دیگر از هیچ‌یک از این اقسام حیاء، خبری نیست. نه حیاء من اولیاءالله دارد، نه حیاء من الملائکه دارد، نه حیاء من النفس دارد و نه حیای من الله دارد. هیچ چیز دیگر ندارد.

حیاء در بعد تربیتی

* هرکس که از مردم خجالت نکشد، از خدا خجالت نمی‌کشد.

* دشمنان اسلام مسأله را خوب فهمیده‌اند که راه ضربه زدن به جامعه اسلامی ترویج بی‌حیایی است. اگر این بشود، آنها به اهداف خود رسیده‌اند. آنجا دیگر دشمن با انسان روبه‌رو نیست که بخواهد با آنها بجنگد. بلکه با یک‌سری حیوان، طرف است و کارش بسیار راحت است.

وقتی از کسی که او را داری می‌بینی حیاء نمی‌کنی...!

جهت آن را عرض می‌کنم. امام حسن عسکری می‌فرمایند: «مَنْ لَمْ يَتَّقِ وَجْهَ النَّاسِ لَمْ يَتَّقِ اللَّهَ» [۸] اگر کسی پرهیز از مردم نداشته باشد که آنها دارند او را می‌بینند، دیگر پرهیز از خدا ندارد. چون او مردم را دارد خودش با این چشم سرش می‌بیند که آنها دارند کارهایش را می‌بینند؛ وقتی از آنها حیاء نمی‌کند آیا از خدایی حیاء می‌کند که با این چشم سر دیده نمی‌شود؟! وقتی که ملاحظه این را نمی‌کنند، ملاحظه خدا نکردن برایش سهل است. علی (علیه‌السلام) فرمود: «مَنْ لَمْ يَسْتَحْيِ مِنَ النَّاسِ لَمْ يَسْتَحْيِ مِنَ اللَّهِ» [۹] خیلی روشن است؛ هر کس که از مردم خجالت نکشد، از خدا خجالت نمی‌کشد. اینجا این دانه دانه روایات را می‌خوانم؛ حضرت در جای دیگر می‌گوید: «شَرُّ الْأَشْرَارِ مَنْ لَا يَسْتَحْيِ مِنَ النَّاسِ» [۱۰] در بین اشرار، شرترین آنها یک چنین آدمی است که از مردم خجالت نمی‌کشد.

«حیاء» در چشم و نگاه پیدا است

ما یک جمله‌ای در تعاملات عرفی داریم که می‌گوییم: حیاء به چشم است. مثلاً می‌گویند فلانی باحیاء بود چون وقتی ما می‌رفتیم و می‌آمدیم، سرش را پائین می‌آورد و چشم و نگاهش را به زمین می‌انداخت. اگر کسی ببیند که دیگری با این که دارد به او نگاه می‌کند ولی به کارش ادامه می‌دهد و اصلاً خجالت نمی‌کشد دیگر چه انتظاری از او دارد؟ این مطلب متخذ از روایات است. یک روایت از امام باقر علیه‌السلام داریم که حضرت به خادم خود می‌سرس فرمود: «يَا مَيْسِرُ إِذَا طَلَبْتَ حَاجَةً فَلَا تَطْلُبْهَا بِاللَّيْلِ وَاطْلُبْهَا بِالنَّهَارِ فَإِنَّ الْحَيَاءَ فِي الْوَجْهِ» [۱۱] اگر خواسته‌ای از کسی داشتی شب به او مراجعه نکن، کارت را در روز انجام بده! چون حیاء در صورت است. این روایت مطابق همان تعبیر «حیاء به چشم است» می‌باشد. [۱۲]

حیای زیربنایی

حالا شما دقت کنید! ببینید که چقدر معارف و احکام ما در اسلام حساب شده است. من در ابتدای بحث تعبیری کردم که حیاء عبارت است از پرده‌داری. من در بحث وارد شده‌ام و توضیح داده‌ام که حیاء پوششی برای روی روح است. بی‌حیایی پرده‌داری است. الان هم گفتیم که اولین قسم حیاء، همین حیای از مردم است و دیگر اقسام حیاء از اینجا شروع می‌شود و جلو می‌رود. این حیاء مربوط به روابط اجتماعی در سطح جامعه است که اگر بنا شود این از بین برود، دیگر اقسام حیاء هم در جامعه از بین رفته و حتی زمینه پیدایش هم پیدا نمی‌کنند.

امر به معروف و نهی از منکر، ضامن حیای عمومی

حالا ببینید این جمله‌ای که من در اوّل بحث‌های خودم می‌گویم که «یکی از بزرگترین مشکلات جامعه ما ترویج بی‌حیایی است» یعنی چه! مشکل اصلی ما در سطح جامعه «پرده‌داری» است. این که شما می‌بینید در اسلام، از اهمّ واجبات، امر به معروف و نهی از منکر است، برای این است که اسلام می‌خواهد در جامعه پرده‌داری رواج پیدا نکند. چون اگر این پرده حیاء در سطح جامعه شکسته شود، یعنی کسی از دیگری خجالت نکشد، دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. وقتی که بنا شد من از تو خجالت نکشم، آیا از خدا در انجام احکام شرعیّه خجالت می‌کشم؟ ببینی و بین الله- وقتی من از خودم، که با خودم خودمانی هستم، خجالت نکشم آیا ممکن است که با تو رو در بایستی داشته باشم؟ این که در اسلام این همه نسبت به امر به معروف و نهی از منکر تأکید شده، برای همین است.

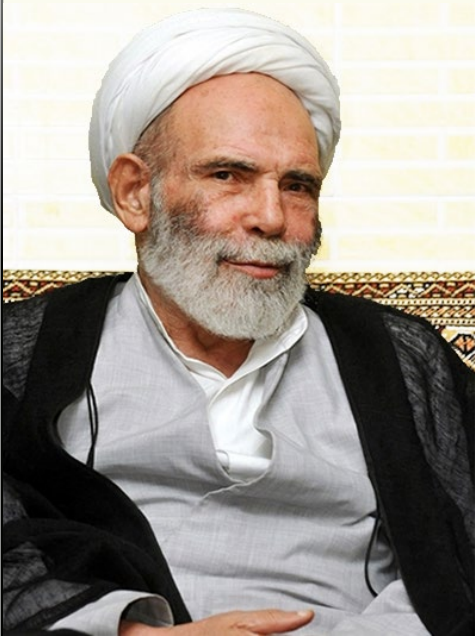
سیر جامعه بدون حیاء

اگر این پرده در سطح جامعه دریده شود، یک جامعه‌ای درست می‌شود که هر روز به سمت حیوانیت می‌رود و دیگر انسانیت تمام می‌شود. نه الهیت، بلکه حتی انسانیت هم از چنین جامعه‌ای می‌رود. دیگر کسی قبح سرش نمی‌شود.

راه رسیدن دشمن به اهداف خود

لذا من این را تذکر بدهم که دشمنان اسلام هم از این جهت، مسأله را خوب فهمیده‌اند که راه ضربه زدن به جامعه اسلامی ترویج بی‌حیایی است. اگر این بشود، آنها به اهداف خود رسیده‌اند. آنجا دیگر دشمن با انسان روبه‌رو نیست که بخواهد با آنها بجنگد. بلکه با یک‌سری حیوان، طرف است و کارش بسیار راحت است. چون افراد بی‌حیای جامعه، حیوان هستند و دیگر انسان نیستند که بخواهد از دینشان دفاع کند. چنین افرادی احساس شرف می‌کنند؟! ناموس می‌فهمند یعنی چه؟! اینها دیگر انسان نیستند.

«حیاء» لازمه غیرت و دفاع از دین



کسی از دین و انسانیت دفاع می‌کند، که پرده‌ای از حیاء داشته باشد. حیاء من الله باید باشد. دیگر وقتی از این خبری نشد و مردم از همدیگر خجالت نکشیدند، مثل حیوانات زندگی داشتند، دشمن به راحتی می‌تواند بر آن جامعه احاطه پیدا کنند. در این جامعه دیگر خبری از غیرتمندی هم نیست. چون در بحث غیرت گفتیم که کسی غیرت دارد که حیاء داشته باشد. چنین افرادی نه غیرت دینی دارند، نه غیرت انسانی و نه حیاء الهی دارند. هیچ چیزی ندارند.

حیاء در بعد تربیتی

«بی تفاوتی» زمینه‌ساز بی‌حیایی

لذا من عرض کردم که اگر نعوذ بالله این معنا ترویج پیدا کند، دیگر جامعه انسانی نخواهد بود. یک وقت می‌گویید: حیاء در جامعه ترویج نمی‌شود ولی یک وقت می‌گویید: در جامعه ترویج بی‌حیایی وجود دارد. پرده‌داری که نیست، پرده‌داری هم دارد ترویج پیدا می‌کند؛ نه این‌که به پرده‌داری اهمیت داده نمی‌شود، بلکه پرده‌داری رواج دارد. بی تفاوتی با ترویج، فرق دارند. بی تفاوتی، زمینه‌ساز پرده‌داری است. مثلاً کسی که به کار زشتی، نگاه می‌کند و ککش هم نمی‌گزد، حالت بی تفاوتی دارد. اما یک نفر که مرتکب حرام می‌شود، پرده‌داری کرده است.

نهی از منکر، پرده‌داری است

وقتی کسی به او می‌گویی: پرده‌داری نکن! یعنی عمل زشت را انجام نده! این یعنی دارد پرده‌داری می‌کند. نهی از منکر، پرده‌داری است. اینکه من وقتی کار زشت را می‌بینم باید جلویش را بگیرم، برای این است که در جامعه پرده‌داری شود. ما تعبیر می‌کنیم به «پیش‌گیری»، چون این کار، زمینه‌ساز پرده‌داری در جامعه است. البته حیاء اقسام دیگری هم دارد که الآن وارد آنها نمی‌شوم.

* بی تفاوتی، زمینه‌ساز پرده‌داری است. مثلاً کسی که به کار زشتی، نگاه می‌کند و ککش هم نمی‌گزد، حالت بی تفاوتی دارد. اما یک نفر که مرتکب حرام می‌شود، پرده‌داری کرده است.

[۱]. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۶

[۲]. غررالحکم، ص ۲۵۷

[۳]. همان

[۴]. همان

[۵]. غررالحکم، ص ۲۳۶

[۶]. همان

[۷]. حالا چه کاربردی دارد را بعداً عرض می‌کنم.

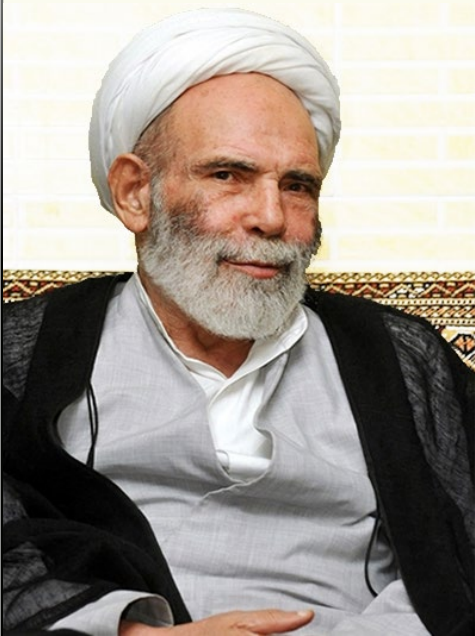
[۸]. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۳۶

[۹]. غررالحکم، ص ۲۵۷

[۱۰]. همان

[۱۱]. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۶۱

[۱۲]. من همین‌طور گام به گام پیش آمدم و شاید یک جلسه بیشتر نداشته باشیم، که به بحث ترتیبی برخورد کنیم.



حیاء در بعد تربیتی (۱۱)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم؛ بسم الله الرحمن الرحیم؛
والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین.
«رَوَى عَنِ الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ» [۱]

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به حیاء بود، عرض کردم یکی از بزرگ‌ترین مشکلات جامعه ما ترویج بی‌حیایی است. من در بحث حیاء تقسیماتی را هم عرض کردم و در جلسه گذشته حیاء را در سه رابطه از نظر ارزشی و فضیلتی، از نظر زیبایی و از نظر کاربردی در جامعه تقسیم کردیم.

حیای ممدوح و مذموم

بحث حیاء بحث مفصلی است، اما چون این جلسه آخرین جلسه مبحث حیاء است، به طور اختصار یک تقسیم‌بندی دیگری راجع به حیاء را مطرح می‌کنم که علمای اخلاق آن را تحت عنوان حیای ممدوح و حیای مذموم مطرح می‌کنند؛ حیای ستایش شده و حیایی که نکوهش شده است. حالا این چیست؟ چه طور می‌شود با آن بیانی که ما راجع به حیاء داشتیم، حیاء مذموم باشد؟

من مقدمتاً مطلبی را عرض کنم. حیاء یکی از مواهب الهیه و از مختصات انسان است و به تعبیر صدرالمتألهین «غریزه انسانی» است و این حیاء «ما به الامتیاز» انسان از سایر حیوانات است. حیوانات حیاء نمی‌کنند، اما انسان حیاء می‌کند. این موهبت الهیه مخصوص انسان بوده و حالتی برای روح، در ارتباط با عمل زشت است؛ حالا زشتی عمل در ارتباط با عقل عملی باشد یا در ارتباط با شرع باشد، قبح عقلی باشد یا قبح شرعی باشد، فرقی نمی‌کند. این حالت موجب می‌شود که روح مُنْفَعِل و مُنْکَسِر می‌شود و این حالت نقش بازدارندگی نسبت به آن عمل زشت دارد. اگر هم انسان مرتکب آن کار شده است، باز همین حالت موجب می‌شود که دیگر تکرار نکند و از نظر اثر است که حیاء را تقسیم‌بندی می‌کنند. اثر به معنایی که مانع ارتکاب عمل قبیح شود یا بر عکس، مانع ترک عمل حَسَن باشد؛ در هر دو رابطه فعل و ترک است.

ریشه حیاء «قوت نفس و ایمان»

ما در روایاتمان در باب مسأله حیاء، حیای ممدوح و حیای مذموم داریم. الآن از نظر ریشه‌یابی، مطلبی را عرض می‌کنم و بعد وارد می‌شوم و این تقسیم‌بندی را توضیح می‌دهم. کسانی که اهل حیاء هستند و دستشان به عمل زشت آلوده نمی‌شود و خودداری می‌کنند، یعنی این حالت، مانع انجام عمل قبیح یا مانع ترک عمل نیک می‌شود، قوت انسانی و ایمانی دارند. در ارتباط با قبح هم گفتیم که ما یک قبح عقلی داریم و یک قبح شرعی داریم.

ریشه حیاء از قبیح عقلی چیست؟ اینکه کسی قبح عقلی انجام نمی‌دهد به خاطر قوت روح انسانی او است، چون این از مختصات انسان است. می‌گویند: قوت نفس، اینجا نفس به معنای بُعد انسانی‌اش است. این حیاء کاشف از این است که بُعد انسانی‌اش قوی است. در ارتباط با قبح شرعی، این حیاء کاشف از این است که شخص، قوت ایمانی دارد. هر دو حکایت از قوت می‌کند؛ یکی قوت روح انسانی و یکی قوت بُعد ایمانی. این دو تا است که موجب می‌شود شخص، دستش به عمل زشت آلوده نشود.

ریشه بی‌حیایی «ضعف نفس و ایمان»

در مقابل، کسانی که لاابالی هستند و دستشان به عمل قبیح آلوده می‌شود، چه قبح انسانی و چه قبح شرعی، یعنی گناه، چه در ارتباط با ارتکاب حرام و چه در ارتباط با ترک واجب، این بی‌حیایی کاشف از این است که شخص یا از نظر بُعد انسانی ضعف دارد، یا از نظر ایمانی ضعف دارد. همه اینها را گفتیم و ریشه‌یابی هم کردیم.

حیاء از انگشت‌نما شدن در محیط لاابالی‌گراها

حالا سراغ آن تقسیم‌بندی می‌رویم؛ انسان‌هایی هستند که وقتی در محیط‌ها یا شرایطی قرار می‌گیرند، دستشان آلوده به عمل قبیح می‌شود و یا فرض بفرمایید واجبی را ترک می‌کنند یا عمل غیرشرعی را مرتکب می‌شوند از نظر شرعی یا انسانی فرقی نمی‌کند. چه فعل و چه ترک، زشت و قبیح است، وقتی در محیط عرفی لاابالی قرار می‌گیرد، خلاف را مرتکب می‌شود. این شخص چون بُعد انسانی و بُعد ایمانی‌اش ضعف دارد، مرتکب عمل قبیح می‌شود.

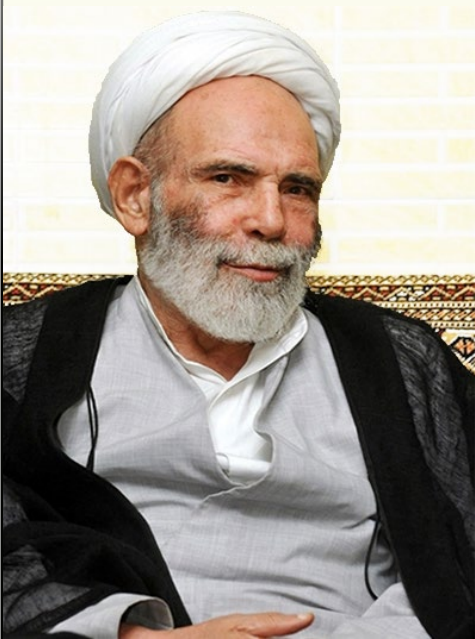
معنای تسامح عرفی

ما به این حالت می‌گوییم «تسامح عرفی». اگر از او بپرسی فلانی چرا نمازت را نخواندی؟ می‌گوید: جایی بودم که خجالت می‌کشیدم. خجالت می‌کشیدی؟ از چه کسی؟ از چه چیزی؟ یا اینکه می‌گوییم: فلانی! این چه کاری بود که کردی؟ این کار که حرام بود! می‌گوید: خوب اگر نمی‌کردم، در این جمع انگشت‌نما می‌شدم. شرایط محیط

حیاء در بعد تربیتی

* یکی قوت روح انسانی و یکی قوت بُعد ایمانی. این دو تا است که موجب می‌شود شخص، دستش به عمل زشت آلوده نشود.

* شرایط محیط عرفی لاابالی، موجب می‌شود مرتکب فعل قبیح یا ترک واجب شود. بعد هم که از او می‌پرسی: چرا؟ می‌گوید: خجالت کشیدم! در اینجا حیاء را مصرف می‌کند.



عرفی لأبالی، موجب می‌شود مرتکب فعل قبیح یا ترک واجب شود. بعد هم که از او می‌پرسی: چرا؟ می‌گوید: خجالت کشیدم! در اینجا حیاء را مصرف می‌کند.

حیاء ضعف و حیاء قوت

حیاء به معنای واقعی‌اش، ممدوح است، لذا در روایات ما بر محور همین حیاء ممدوح بحث کرده‌اند، چون در عرف این حیاء متداول است. البته این تقسیم‌بندی حیاء ممدوح و مذموم را هم کرده‌اند. من این مقدمه را برای این گفتم که روایاتی را که می‌خوانیم، معنایش مشخص شود. در روایتی از امام صادق (علیه‌السلام) دارد که حضرت فرمود: «الْحَيَاءُ عَلَى وَجْهَيْنِ فَمِنْهُ الضَّعْفُ وَ مِنْهُ قُوَّةٌ»، با این مقدمه‌ای که گفتم دیگر خیلی روشن می‌شود. یک قسم از حیاء کشف از ضعف می‌کند و یک قسم آن کشف از قوت در بُعد انسانی و در بُعد ایمانی می‌کند، «وَ إِسْلَامٌ وَ إِيْمَانٌ» [۲] حالا معنای روایت دیگر تقریباً روشن می‌شود که حضرت این را ریشه‌یابی کردند.

حیاء عقل و حیاء حُمو

در روایتی از پیغمبر اکرم است که فرمودند: «قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): الْحَيَاءُ حَيَاءَانِ حَيَاءُ عَقْلٍ وَ حَيَاءُ حُمُقٍ فَحَيَاءُ الْعَقْلِ هُوَ الْعِلْمُ وَ حَيَاءُ الْحُمُقِ هُوَ الْجَهْلُ» [۳] آن حیایی که پشتوانه‌اش قدرت روحی انسانی است، حیاء علم است و آن حیایی که پشتوانه‌اش ضعف انسانی و ایمانی است، حُمو و جهل است.

خواهی نشوی رسوا، هم رنگ جماعت شو!

من خواستم این تقسیم‌بندی را بگویم، البته بحثم تا حدودی کامل نیست. ما در روایات مواردی را می‌بینیم که رویشان دست می‌گذارند که اینها حیاء مذموم است که تو از آنها به «خجالت» تعبیر می‌کنی. ما موارد متعددی داریم که می‌گویند: این خجالت یعنی چه؟ مثل همین عمل به واجبات و ترک محرمات. اگر کسی واجبی را عمل نمی‌کند و می‌گوید: خجالت می‌کشم، عمل حرام مرتکب می‌شود. شما را به خدا قسم اصلاً این جمله «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو»، حرف صحیحی است؟ حماقت هم حدی دارد! این همان حیاء حُمو است که در روایت بود. من هیچ حرفی را از خودم نمی‌گویم. از چه کسی خجالت کشیدی؟ برو از خدا خجالت بکش! حالا من دو سه مورد از آن موارد را عرض می‌کنم.

موارد مختلف حیاء حُمو

۱. حیاء در «سؤال کردن»

یک نفر، چیزی را نمی‌داند و نمی‌رود بپرسد که آگاه شود. چرا؟ می‌گوید: خجالت می‌کشم که بپرسم. این حیاء حُمو است. ما در یک روایت از امام صادق (صلوات‌الله‌علیه) داریم که فرمودند: «يَا ابْنَ التَّعْمَانِ! لَا تَطْلُبِ الْعِلْمَ لِثَلَاثِ لُتْرَائِي بِهِ وَ لَا لِتَبَاهِي بِهِ وَ لَا لِتَمَارِي» برای این سه چیز دنبال تعلم و یاد گرفتن علم نرو! اینکه انگشت‌نما شوی، پز بدهی یا با مردم مجادله کنی. «وَ لَا تَدَعُهُ لِثَلَاثِ رَغْبَةٍ فِي الْجَهْلِ وَ زَهَادَةٍ فِي الْعِلْمِ وَ اسْتِحْيَاءٍ مِنَ النَّاسِ» [۴] برای سه جهت نیز یاد گرفتن را رها نکن! «رَغْبَةٍ فِي الْجَهْلِ» یک: دوستی نادانی؛ یعنی می‌گوییم: چرا نمی‌روی یاد بگیری؟ می‌گوید: حالا اگر بدانم چه می‌شود؟ ندانم بهتر است. این را می‌گویند: «رَغْبَةٍ فِي الْجَهْلِ». دو: «زَهَادَةٍ فِي الْعِلْمِ» یعنی همین قدر که می‌دانم بس است، این را می‌گویند: «زَهَادَةٍ فِي الْعِلْمِ». بحث من مربوط به این مورد سوم است، «وَ اسْتِحْيَاءٍ مِنَ النَّاسِ» خجالت می‌کشد برود بپرسد. خجالت می‌کشد برود مسأله شرعی را بپرسد. این حیاء، حیاء حُمو است و مذموم است. این اصلاً حیاء نیست که فرد می‌گوید: خجالت می‌کشم.

۲. حیاء در گفتن «نمی‌دانم»

دوم؛ چیزی را نمی‌داند و نمی‌گوید که نمی‌دانم، چون خجالت می‌کشد که بگوید نمی‌دانم. ببینید روایات ما چه قدر ظریف برخورد می‌کنند. روایتی از علی (علیه‌السلام) است که فرمودند: «لا يستحيين أحد إذا سئل عما لا يعلم أن يقول لا أعلم» [۵] خجالت نکش آقا! نمی‌دانی؟ بگو نمی‌دانم. «و لا يستحيين أحد إذا لم يعلم الشيء أن يتعلمه» [۶] این روایت یعنی اگر چیزی نمی‌دانی، خجالت نکش، برو بپرس. همین الآن یاد قضیه‌ای افتادم که این را شخصی برای من نقل کرد که فوت کرده است. محله‌اش را نمی‌گویم، او به من گفت من در یک جای عمومی به یکی از علمای بزرگ و مشهور تهران برخورد کردم. سلام کردم. ایشان خیلی هم ادب کردند. از ایشان یک مسأله شرعی سؤال کردم. ایشان فکری کرد، سرش را بلند کرد و گفت: مثل شیر یادم نیست! هیچ هم خجالت نکشید، با این که می‌شود گفت: ایشان از أعلم علمای تهران هم بود. «لا يستحيين أحد إذا سئل عما لا يعلم أن يقول لا أعلم» گفتن «نمی‌دانم» که خجالت ندارد.

۳. حیاء در «گفتن سخن حق»

آنجایی که حق را می‌دانی و چون خجالت می‌کشی، ابراز نکنی نیز حیاء احمقانه است. روایت از علی (علیه‌السلام) است که فرمودند: «من استحي من قول الحق فهو أحمق» [۷] اگر کسی بگوید خجالت کشیدم که حرف حق را بزنم، آدم احمقی است. نگاه کنید چه تعبیری است!

حیاء در بعد تربیتی

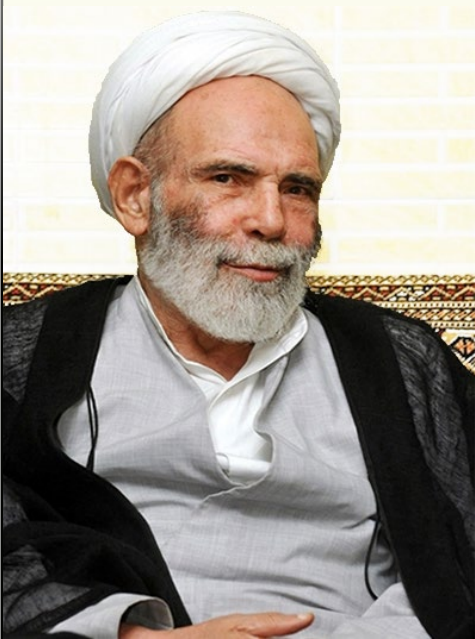
* آن حیایی که پشتوانه‌اش قدرت روحی انسانی است، حیاء علم است و آن حیایی که پشتوانه‌اش ضعف انسانی و ایمانی است، حُمو و جهل است.

* موارد مختلف حیاء حُمو

۱. حیاء در «سؤال کردن»

۲. حیاء در گفتن «نمی‌دانم»

۳. حیاء در «گفتن سخن حق»



در این جلسه من چاره‌ای جز این ندارم که اینها را فهرست‌وار بگویم. «وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ» [۸] این آیه قرآن است. خدا از بیان حق حیا نمی‌کند.

غرض این بود که این تقسیم‌بندی را فهرست‌وار بگویم و الا بحث مفصلی است و من هم فرصت ندارم. این را هم گفته باشم که این تقسیم‌بندی هم در روایات ما است و هم در مباحث اخلاقی ما است و از نظر ریشه‌ای هم گفتم که ریشه‌اش چیست. آنهایی که اهل حیا هستند، چه در رابطه با قبح عقلی و چه در رابطه با قبح شرعی، کسانی هستند که از نظر بُعد انسانی و از نظر ایمانی قوی هستند و کسانی که ضعف ایمانی یا ضعف نیروی انسانی دارند، در وادی بی‌حیایی قرار می‌گیرند و نمی‌توانند پرده‌داری کنند و در جامعه پرده‌در می‌شوند.

راه حل ترویج بی‌حیایی

و خصوصاً این تعبیر را عرض می‌کنم که «یکی از مشکلات بزرگ جامعه ما ترویج بی‌حیایی است». در این بحث حیا مکرر از من سؤال شده است که راه‌حل این مشکل چیست؟ شاید در ذهن بسیاری از شماها هم همین آمده باشد. این مسأله یک چیز عادی هم هست. گفت: چرا مشکل را می‌گویید ولی راه حل آن را نمی‌گویید؟ بی‌انصاف نیستیم حق هم با آنها است.

شیوه‌های گسترش بی‌حیایی

۱. ترویج بی‌حیایی

من مقدمه‌ای را بگویم بعد وارد راه حل مشکل می‌شوم. ترویج بی‌حیایی دو تصویر دارد، گاهی ترویج بی‌حیایی به صورت ترویج زشتی‌ها و اعمال قبیح در سه رابطه دیداری، گفتاری و رفتاری است. فرد شاخصی که مروج این نوع بی‌حیایی در جامعه ما است، رسانه‌ها هستند که چه از نظر دیداری، چه گفتاری و چه رفتاری پرده‌دری می‌کنند. ظاهراً کسی هم در حرف من تأمل ندارد که رسانه‌ها در جامعه مروج بی‌حیایی هستند.

۲. سکوت در برابر بی‌حیایی

گاهی ترویج بی‌حیایی نمی‌کنند، یعنی اعمال زشت را ترویج نمی‌کنند، بلکه سکوت می‌کنند و با عمل زشتی که در جامعه واقع می‌شود، برخورد نمی‌کنند. این هم ترویج بی‌حیایی است. کسانی که در جامعه مسئولیت دارند با هر عمل زشت در بُعد دیداری، گفتاری و رفتاری که برخورد کنند، اگر به وظیفه‌شان عمل نکنند، این‌ها هم بی‌حیایی را ترویج داده‌اند. یعنی بازگذاشتن میدان در جامعه برای انجام کار زشت، ترویج بی‌حیایی است. پس ترویج دو نوع است. دقت کنید که من اینها را از هم جدا کردم.

فضای پنجم حاکم بر چهار محیط، فضای حکومت است:

بحث من در گذشته در مورد تربیت بود، عرض کردم که انسان‌ها در چهار محیط خانوادگی، آموزشی، رفتاری و شغلی، روش رفتاری می‌گیرند. در آنجا تعبیری داشتم که گفتم ما فضای پنجمی داریم که این فضای پنجم، حاکم بر آن چهار محیط است. مثلاً اگر محیط خانوادگی، آموزشی، رفتاری و شغلی نقش سازندگی داشته باشند، اما فضای پنجم که حاکم بر هر چهار محیط است می‌تواند تمام زحمات آن‌ها را خنثی کند.

اگر فضای پنجمی که حاکم بر هر چهار محیط است، نقش سازندگی داشت، «سطح جامعه» به سمت سازندگی می‌رود؛ حتی اگر بعضی از این محیط‌ها نقش تخریبی داشته باشد. اما اگر آن فضا نقش تخریبی داشت، نقش سازندگی این فضاها تضعیف می‌شود و بلکه از بین می‌رود. این‌ها بحث‌هایی بوده که من در سابق کرده‌ام. من این بحث را با بحثی که امروز در این جلسه گفتم، تلفیق می‌کنم تا راه حل مسأله روشن شود. من دیگر چاره‌ای ندارم و مجبورم از بحث تربیت وارد بحث حیا شوم. حالا این دو تا را به هم متصل می‌کنم.

راه حل اصلاح بی‌حیایی در جامعه

حالا سراغ راه حل مشکل برویم. راه حل این مشکل که در سطح جامعه وجود دارد، چیست؟ راه حل این است که حاکمان جامعه، یعنی سازندگان فضای پنجم، دارای صلاحیت باشند. اگر این افراد صالح باشند، مشکل هم در بحث فضای پنجم و هم در نقش سازندگی چهار محیط اول، حل می‌شود.

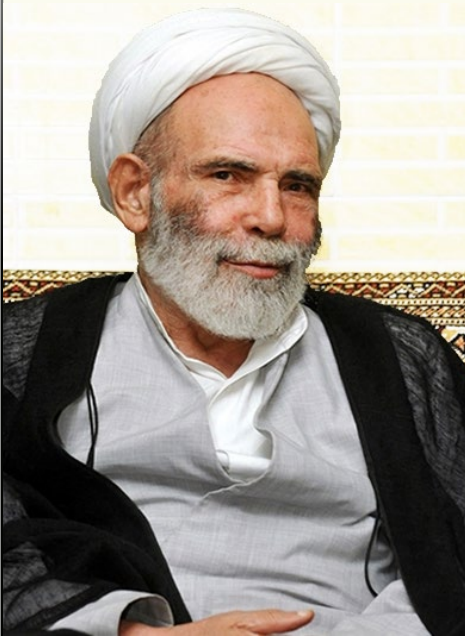
اصلاح فقیهان و اصلاح مسئولان

در جامعه دو دسته‌اند که فضا‌ساز هستند، اگر این‌ها اصلاح شوند، جامعه روی صلاح خواهد دید. من اول یک روایت می‌خوانم و بعد مطلب را توضیح می‌دهم. روایت از پیغمبر اکرم است که فرمودند: «قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَحَا صَلَحَتِ أُمَّتِي» حضرت فرمودند: دو گروه از امت من هستند که اگر صالح و شایسته باشند، جامعه و امت من هم رو به صلاح می‌رود، «وَأِذَا فَسَدَا فَسَدَتِ أُمَّتِي» اگر این دو گروه فاسد باشند، جامعه هم رو به فساد می‌رود، «قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ هُمَا؟» از پیغمبر سؤال کردند که این دو گروه و دو صنف که می‌فرمایید، چه کسانی هستند؟ «قَالَ الْفُقَهَاءُ وَالْأَمْرَاءُ» [۹] دسته اول فقها یعنی علما و دانشمندی که معارف و احکام شرعی را می‌دانند و دسته دوم هم امرای یعنی کسانی که زمام امور اجرایی جامعه را در دست دارند، هستند.

حیا در بعد تربیتی

* انسان‌ها در چهار محیط خانوادگی، آموزشی، رفتاری و شغلی، روش رفتاری می‌گیرند. ما فضای پنجمی داریم که این فضای پنجم، حاکم بر آن چهار محیط است. مثلاً اگر محیط خانوادگی، آموزشی، رفتاری و شغلی نقش سازندگی داشته باشند، اما فضای پنجم که حاکم بر هر چهار محیط است می‌تواند تمام زحمات آن‌ها را خنثی کند. اگر فضای پنجمی که حاکم بر هر چهار محیط است، نقش سازندگی داشت، «سطح جامعه» به سمت سازندگی می‌رود؛ این فضای پنجم حاکم بر هر چهار محیط، فضای حکومت است

حضرت محمد (ص) فرمودند: دو گروه از امت من هستند که اگر صالح و شایسته باشند، جامعه و امت من هم رو به صلاح می‌رود، اگر این دو گروه فاسد باشند، جامعه هم رو به فساد می‌رود، دسته اول فقها یعنی علما و دانشمندی که معارف و احکام شرعی را می‌دانند و دسته دوم هم امرای یعنی کسانی که زمام امور اجرایی جامعه را در دست دارند، هستند.



وظیفه فقها و امرا: تبیین دین و اجرای آن

کار فقها امور فرهنگی است و کار امرا امور اجرایی است. اینها اگر صالح شدند، جامعه هم صالح می‌شود. معنای این که صالح شدند یا فاسد شدند، چیست؟ معنایش این است که به وظیفه‌ای که خداوند به آن‌ها محول کرده است، عمل کنند. وظیفه علما و فقها یک وظیفه فرهنگی است، یعنی این‌ها باید بیایند احکام شرعی را تبیین کنند، معارف الهیه را بگویند، بایدها و نبایدها را به تعبیر خیلی ساده برای مردم بیان کنند. این وظیفه فقها است. وظیفه امرا چیست؟ وظیفه اینها پیاده کردن احکام شرعی در سطح جامعه است، چون اینها مسئول اجرایی هستند. اینها باید احکام شرعی را اجرا کنند.

حیاء در بعد تربیتی

* وظیفه علما و فقها یک وظیفه فرهنگی است، یعنی این‌ها باید بیایند احکام شرعی را تبیین کنند، معارف الهیه را بگویند، بایدها و نبایدها را به تعبیر خیلی ساده برای مردم بیان کنند. این وظیفه فقها است. وظیفه امرا چیست؟ وظیفه اینها پیاده کردن احکام شرعی در سطح جامعه است، چون اینها مسئول اجرایی هستند. اینها باید احکام شرعی را اجرا کنند.

* فضا‌سازان باید اصلاح شوند تا جامعه اصلاح شود. فضا‌سازان باید به وظایفشان عمل کنند والا وضع جامعه همین است که می‌بینید

«سکوت» ترویج بی‌حیایی است!

من در اینجا می‌خواهم این نکته را عرض کنم که فقها و عالمان دینی که وظیفه تبلیغ دین و آموزش احکام الهی را دارند، اگر در برابر بی‌حیایی‌هایی که در جامعه می‌شود، سکوت کنند، یا مجریان و مسئولان امور حکومتی که وظیفه اجرای احکام را دارند، اگر در برابر بی‌حیایی‌هایی که در سطح جامعه اتفاق می‌افتد، کاری نکنند، همین سکوتشان ترویج بی‌حیایی است. اگر مردم و جامعه منحرف شوند و فقها چیزی نگویند و کسانی که وظیفه اجرایی دارند، دست روی دست بگذارند و کاری برای اصلاح جامعه نکنند، این خودش ترویج بی‌حیایی است. چه رسد به اینکه نعوذ بالله خودشان بی‌حیایی را ترویج کنند. [۱۰]

فقها و امرا باید دوشادوش هم کار کنند

این‌طور نیست که فقها و امرا از یک‌دیگر جدا باشند، باید موازی با هم کار کنند. کار فرهنگی و کار اجرایی باید دوشادوش جلو رود والا اگر کار فرهنگی شود، اما کار اجرایی نشود، بی‌فایده است. هرچه فقها داد بکشند و از این طرف امرا عمل نکنند، فایده‌ای ندارد. چون برخی از شما راه حل مشکل جامعه را خواستید، من این مطالب را می‌گویم.

هر کس به وظیفه شرعی‌اش عمل نکند، فاسق است!

ضمناً این را هم بدانید که این مصیبت برای جامعه اسلامی تازگی ندارد. ما در باب احکام داریم که اگر کسی به وظیفه شرعی‌اش عمل نکرد، مرتکب حرام شده است. سراغ اهمّ واجبات برویم. اهمّ واجبات چیست؟ «امر به معروف و نهی از منکر» با آن مراتبی که شنیدید. اگر کسی به این اهمّ واجبات در سطح جامعه عمل نکند، یعنی آن کسی که در این رابطه وظیفه‌ای دارد، اگر به این وظیفه عمل نکند، فاسق است. این که می‌گویم خیلی روشن است، همه اینها مسأله شرعی است؛ این شخص فاسق است. این مصیبت بزرگ از صدر اسلام بعد از پیغمبر اکرم در جامعه اسلامی شروع شد.

مصیبت تاریخی اسلام، زمام‌داری فاسق ظاهرالصلاح

فَسَاقِ ظَاهِرِالصَّلَاحِ، زمام امور اجرایی را در سطح جامعه به دست گرفتند و جامعه اسلامی رو به فساد رفت. اینها زمام امور اجرایی جامعه را به دست گرفتند و چون به وظیفه الهی عمل نکردند، جامعه روز به روز، رو به فساد رفت. مصیبت واقعی این بود. اگر فاسق بودند ولی ظاهرالصلاح نبودند مشکل زیادی نبود، مردم هم فریب نمی‌خوردند. به تعبیر من اگر بی‌رباه و بی‌دین بودند این همه مصیبت به بار نمی‌آمد. اگر باصفا بودند ولی در وظایف شرعی کاهل بودند، مردم سراغ این‌ها نمی‌رفتند. مصیبت «فاسق ظاهرالصلاح» بالاتر از فاسقی است که ظاهرالصلاح نیست.

من تا حدودی خواستم راه حل مشکل را بگویم. راه حل چیست؟ فضا‌سازان باید اصلاح شوند تا جامعه اصلاح شود. فضا‌سازان باید به وظایفشان عمل کنند والا وضع جامعه همین است که می‌بینید. اینهایی که می‌گویم، استدلالی است و همه دلایل را هم گفتم و پیش آمدم. سؤال کردید راه حل چیست، من هم روایت خواندم. راهش این است. دیگر بهتر از این می‌خواهید؟

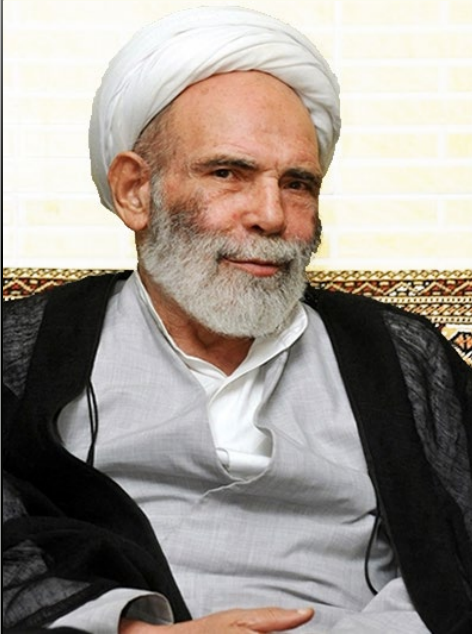
کار فرهنگی، بدون کار اجرایی جواب نمی‌دهد!

عالم دینی هر چه کار فرهنگی کند، تا اجرا نشود، هیچ اثری ندارد و جامعه اصلاح نمی‌شود. اینها باید هماهنگ جلو بروند. اینها باید اصلاح شوند، ما راهی جز این نداریم. من در این بحث حیاء وارد فضای پنجم شدم و گفتم که اگر امرا قابل اصلاح هستند، باید آنها را اصلاح کرد. چون این‌ها نقش اساسی برای پیاده کردن احکام را دارند. کار فرهنگی، بدون اجرا ذهنیت‌گرایی است!

ذهنیت‌گرایی به چه درد می‌خورد؟ مهم این است که احکام در سطح جامعه عمل شود. پرده‌داری را در سه رابطه گفتم و همه را هم بحث کردم و گفتم مصیبت بزرگ ما از صدر اسلام همین بوده است. گفتم اگر این ظاهرالصلاح‌ها نبودند، کار اصلاح جامعه آسان‌تر بود. این ظاهرالصلاح‌ها مشکل را پیچیده کرده‌اند. خدا ان‌شاءالله جامعه را نجات دهد.

[۱]. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۶

[۲]. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۳۴



حیاء در بعد تربیتی

[۳]. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۳۱

[۴]. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۹۱

[۵]. غرر الحکم، ص ۴۸

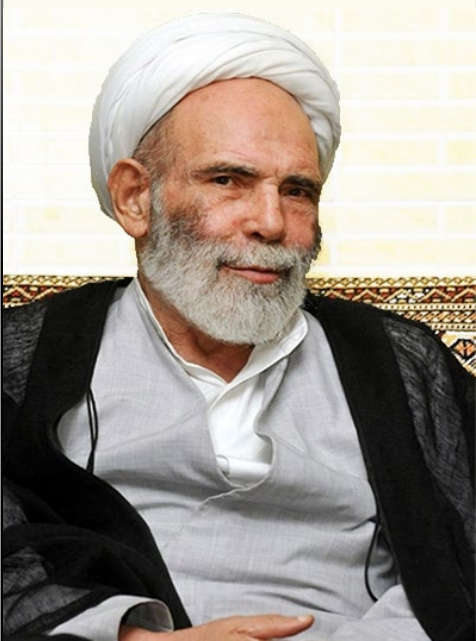
[۶]. خصائص الأئمة (ع)، ص ۹۴

[۷]. غرر الحکم، ص ۷۰

[۸]. سوره الاحزاب، آیه ۵۳

[۹]. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۴۹

[۱۰]. حالا ما داریم حمل به صحت می‌کنیم و این حرفها را می‌زنیم.



تربیت و مرییان تربیتی



تربیت و مربیان تربیتی ۱

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم؛ بسم الله الرحمن الرحیم؛ و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین. روى عن علی (علیه السلام) قال: «مَنْ تَأَدَّبَ بِآدَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آدَأَهُ إِلَى الْفَلَاحِ الدَّائِمِ» [۱]

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما در گذشته راجع به تربیت و محیط‌هایی بود که انسان در آنها ساخته می‌شود. تربیت به معنای روش رفتاری و گفتاری دادن به غیر است. انسان در چهار محیط خانوادگی، آموزشی، شغلی و رفاقتی ساخته می‌شود که همه اینها را بحث کردم و عرض کردم که فضای پنجمی حاکم بر این چهار محیط است؛ چه بسا که انسان در آن چهار محیط ساخته شود و این فضای پنجم نقش تخریبی بر او داشته باشد و بر عکس هم همین‌طور است. نسبت به فضای پنجم هم اشاره‌ای کردم که در جامعه دو گروه فضا ساز هستند و نسبت به این فضا سازان بحثی مطرح است که من فعلاً وارد آن نمی‌شوم، اگر چه قبلاً به مناسبت، به آن اشاره کرده‌ام.

اما آنچه که در بحث تربیت مورد نظر من است و در گذشته هم آن را تذکر دادم، این مسأله است که روش گرفتن از غیر، متوقف بر قصد روش دهنده نیست؛ یعنی اگر من بخواهم چه از نظر گفتاری و چه از نظر رفتاری از دیگری روش بگیرم، متوقف بر این نیست که او قصد کند و بخواهد به من روش دهد. چه او قصد کند و چه قصد نکند، من آن روش را می‌گیرم.

قصد روش دهنده در روش گرفتن مدخلیت ندارد، یعنی این‌طور نیست که اگر او قصد کند، روش گیرنده می‌تواند روش بگیرد و اگر او قصد نکند، دیگری نمی‌تواند از او روش بگیرد. این مطلب دقیقی است که قبلاً هم به آن اشاره کرده‌ام.

شرایط مربیان

بحث من فقط متمرکز به یک گروه است و آنها کسانی هستند که قصد می‌کنند به دیگران روش بدهند. من می‌خواهم افرادی را مطرح کنم که از آنها به مربیان تعبیر می‌کنند. مربیان یعنی روش دهندگان و تربیت کنندگانی که می‌خواهند با قصد به دیگری روش دهند. در این رابطه مطالبی را در گذشته عرض کردم، ولی الآن می‌خواهم مستقلاً بحث کنم.

کسانی که می‌خواهند در جامعه و در هر محیطی به عنوان مربی، آموزش دهنده و تربیت کننده باشند و می‌خواهند غیر را تربیت کنند، باید دارای شرایطی باشند. اولین شرط و اساسی‌ترین شرط نسبت به آنها این است که آنها باید خود ساخته باشند تا بتوانند دیگران را بسازند. ما در روایاتمان تحت عناوین مختلفی این معنا را داریم که انسان ابتدا باید خودش و بعد دیگران را تربیت کند، ان شاء الله روابطش را بعداً می‌گویم. کسی که خودش را نساخته و تربیت نکرده است، اگر بخواهد دیگری را تربیت کند، نه تنها فایده ندارد، بلکه گاهی اثر عکس هم دارد. من قبلاً به اینها اشاره کرده‌ام. کسی که خودش مؤدب به آداب شرع و عقل نیست، نمی‌تواند دیگری را مؤدب به آداب شرع و عقل کند.

مقدم داشتن تربیت خود بر دیگران

در روایتی از علی (علیه السلام) است که حضرت فرمود: «أفضل الأدب ما بدأت به نفسك» [۲] با فضیلت‌ترین تربیت‌ها این است که از خودت شروع کنی. اول برو خودت را تربیت کن! اگر توانستی به سراغ دیگران برو! چون فضیلت این بیشتر است.

حضرت در جمله‌ای دیگر می‌فرماید: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَصَدَّى لِصَلَاحِ النَّاسِ وَ نَفْسُهُ أَشَدُّ شَيْءٍ فَسَاداً» [۳] در شگفتم از کسی که می‌خواهد زمام تربیت مردم را به دست گیرد و حال این که نفس خودش از نظر فساد و خرابی بدترین چیز است. اول برو خودت را آباد کن! نمی‌خواهد دیگری را آباد کنی!

باز در روایت دیگری از علی (علیه السلام) داریم که فرمود: «من ساس نفسه أدرك السياسة»، کسی که خودش را ساخته است، می‌تواند جامعه را بسازد و زمام امور جامعه را به دست بگیرد. «من ساس نفسه أدرك السياسة» [۴] سیاست تدبیر جامعه و سازندگی در سطح کلان است.

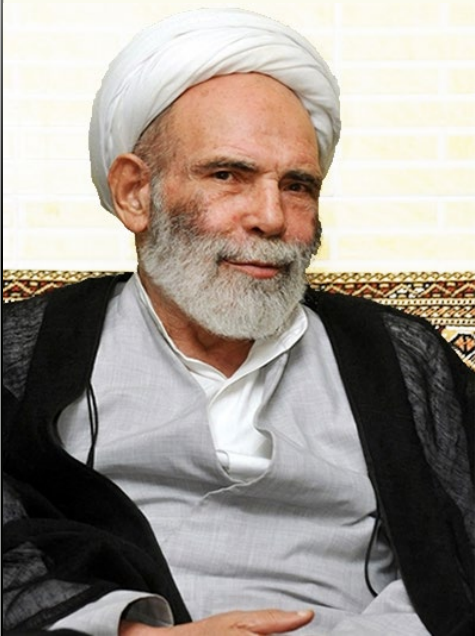
اینکه ما می‌گوییم «اول برو خودت را تربیت کن» در جمیع ابعاد وجودی به خصوص در بُعد نفسانی است، چون ما بُعد قلبی و بُعد عقلانی هم داریم. ان شاء الله بعداً وارد این مسائل می‌شویم. من الآن بحث را بر بُعد نفسانی، یعنی در رابطه با نفس که یک مجموعه از شهوت، غضب و وهم است، متمرکز می‌کنم. انسانی که می‌خواهد نسبت به غیر مربی‌گری کند، باید ابتدا خودش را ساخته باشد تا بتواند مربی دیگری شود. در هر محیطی که باشد، فرقی نمی‌کند.

تربیت، سرلوحه دعوت انبیای الهی

از استادام (رضوان الله تعالی علیه) جملاتی را برایتان نقل می‌کنم. ایشان در رابطه با تأدیب نفس، در باب نفوس می‌فرماید: «آنچه که سرلوحه دعوت انبیای عظام است، تأدیب نفوس و تحدید هواهای نفسانیه و روش رفتاری

تربیت و مربیان تربیتی

* کسانی که می‌خواهند در جامعه و در هر محیطی به عنوان مربی، آموزش دهنده و تربیت کننده باشند و می‌خواهند غیر را تربیت کنند، باید دارای شرایطی باشند. اولین شرط و اساسی‌ترین شرط نسبت به آنها این است که آنها باید خود ساخته باشند تا بتوانند دیگران را بسازند.



دادن به شهوت، غضب و وهم انسان‌ها است». یعنی انبیاء مرزبندی‌های الهیه را برای اعمال غضب و شهوت، بیان می‌کنند و می‌گویند: «انسان‌ها باید بر طبق آن مرزبندی‌ها تربیت شوند». بعد ایشان می‌فرماید که بعضی‌ها گمان کردند که دعوت نبی اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دو جنبه دارد؛ دعوت به دنیا و دعوت به آخرت؛ دنیایی و اخروی به طور مطلق. به تعبیر ایشان چه بسا بعضی هم این را کمال نبوت فرض کردند. می‌فرماید: «اینها اصلاً از دیانت بی‌خبر هستند، نمی‌فهمند دین یعنی چه!»

ببینید ایشان چه قدر محکم می‌فرماید! بعد از این می‌فرماید: «دعوت به دنیا، از مقصد انبیا به کلی خارج است». جهت هم این است که حس شهوت و غضب و به تعبیر ایشان شیطان باطنی و ظاهری برای دعوت به دنیا کفایت می‌کند. آن کسی که دارد می‌رود، دیگر «هول دادن» ندارد. دعوت به دنیا، احتیاجی به قرآن و نبی ندارد؛ همان شهوت و غضب کافی است. پس انبیا برای چه آمدند؟ ایشان آمدند که مخلوقات را تربیت کنند.

کلام امیرالمؤمنین در مورد تربیت نفس

این مطالبی که ایشان گفتند، متخذ از معارف ما است، حالا من روایتی را از علی (علیه السلام) مطرح می‌کنم؛ دارد که حضرت فرمود: «النَّفْسُ مَجْبُولَةٌ عَلَى سُوءِ الْأَدَبِ»، نفس از نظر درونی، به قول ما جبلت و ساختارش بر سوء ادب و بی‌تربیتی استوار است. «وَ الْعَبْدُ مَأْمُورٌ بِمَلَاذِمَةِ حَسَنِ الْأَدَبِ» و بنده هم از ناحیه خداوند مأمور است که نفس خود را خوب تربیت کند. «وَ النَّفْسُ تَجْرِي بِطَبْعِهَا فِي مَيِّدَانِ الْمُخَالَفَةِ» شهوت، غضب و وهم می‌خواهند به طور گسترده عمل کنند، یعنی هم از فرمان الهی و هم از فرمان عبد سرپیچی کنند، «وَ الْعَبْدُ يَجْهَدُ بَرَدِّهَا عَنْ سُوءِ الْمُطَالَبَةِ»، درحالی که بنده مأمور است، نفسش را از خواسته‌های زشتی که دارد، باز دارد. «فَمَتَى أَطْلَقَ عَنَانَهَا فَهُوَ شَرِيكٌ فِي فَسَادِهَا»، پس هر کس که مهار شهوت و غضب و وهم را رها کند، در فساد آنها شریک است. «وَ مِنْ أَعَانَ نَفْسَهُ فِي هَوَى نَفْسِهِ فَقَدْ أَشْرَكَ نَفْسَهُ فِي قَتْلِ نَفْسِهِ» [۵] و هر کس که به نفس، در خواسته‌هایش کمک کند و هر چه که شهوت، غضب و وهم او می‌خواهد، به آنها بدهد، در خودکشی‌اش شرکت کرده است، یعنی خودکشی کرده است.

استاد ما می‌فرماید: «نه تنها کار انبیاء دعوت به دنیا نیست، بلکه تمام تلاش آنها برای بازداشتن از دعوت نفس، یعنی بی‌بند و باری شهوت و غضب و شیطان باطنی است». تعبیر ایشان که یک تعبیر علمی است، این است: «مأموریت انبیا این است که تقیید اطلاق شهوت و غضب کنند و تحدید موارد منافع دنیایی کنند. این طور نیست که هر جا نفس خواست، سر کند و هر جا که نخواست رو برگرداند».

لذا علی (علیه السلام) در روایتی می‌فرماید: «ضبط النفس عند الرغب و الرهب من أفضل الأدب» [۶] آنجایی که شهوت راغب است و آنجایی که می‌خواهد از خوبی رو برگرداند، مهارش را در دست بگیر! این عمل از بهترین تربیت‌ها است، حالا من بعداً اینها را توضیح می‌دهم. من خواستم محل و مصب بحثم را در آینده روشن کنم که بحثم راجع به مربیان است.

گفتم اول خودت را در ربط با نفست بساز و بعد هم گفتم که نفس چه کار می‌کند.

[۱]. بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۱۴

[۲]. غرر الحکم، ص ۲۴۷

[۳]. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۱۵

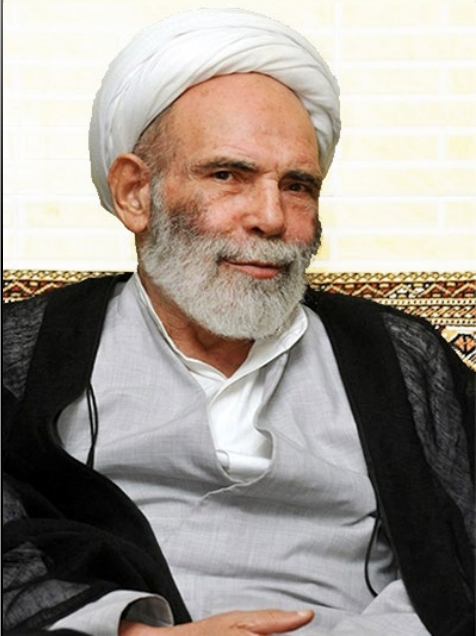
[۴]. غرر الحکم، ص ۳۳۱

[۵]. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۳۷

[۶]. غرر الحکم، ص ۲۳۸

تربیت و مربیان تربیتی

* آنجایی که شهوت راغب است و آنجایی که می‌خواهد از خوبی رو برگرداند، مهارش را در دست بگیر! این عمل از بهترین تربیت‌ها است



تربیت و مریبان تربیتی ۲

«روی عن علی(علیه السلام) قال: من تأدب بأدب الله عز و جل آذاه الی الفلاح الدائم»

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به کسانی بود که می‌خواهند روش رفتاری به دیگران بدهند و قصدشان تربیت کردن دیگران است، به تعبیر دیگر مریبان جامعه هستند. جلسه گذشته عرض کردم مربی باید دارای شرایطی باشد که اولین آنها که اهم شرایط هم هست این است که مرتبی باید ابتدا خود را ساخته و تربیت و اصلاح کرده باشد، تا بتواند دیگران را اصلاح کند. اگر مرتبی خود را نساخته باشد، تربیت او یا بی‌فایده است و یا مضر است. دومین شرط کار تربیتی این است که مرتبی خودش را در جمیع ابعاد وجودی، چه از نظر عقل و چه از نظر قلب و چه از نظر نفسانی در سه بُعد شهوت و غضب و وهم کنترل کرده باشد.

آنچه را که من در این بحث، مقدم می‌دارم «بُعد نفسانی» است؛ یعنی مرتبی باید شهوت و غضب و وهم خود را کنترل نماید. اصلاً انبیای عظام که مبعوث شدند، برای این نیامدند که انسان‌ها را به دنیا و مادیت دعوت کنند، بلکه آنها آمدند تا جلوی این سه قوه را که در هر انسانی وجود دارد، بگیرند؛ یعنی می‌خواهند جلوی شهوت و غضب و وهم را بگیرند و آنها را مهار کنند؛ و الا دعوت به دنیا و مادیت در نهاد هر انسانی هست و همه از درون خود، کششی به سوی دنیا دارند. این قوا به طور افسار گسیخته انسان را به سوی دنیا و مادیت می‌کشاند و انبیا هم آمده‌اند تا جلوی این افسار گسیختگی را بگیرند.

کار انبیا، کنترل کردن خواسته‌ها

من در جلسه گذشته، در قالب اصطلاح از این مطلب، این‌طور تعبیر کردم که «انبیا آمده‌اند که جلوی اطلاق دعوت نفوس به دنیا را بگیرند». این تعبیر اهل معرفت است که خواسته‌های شهوی، غضبی یا وهمی انسان وقتی شیطانی شود، دیگر حد و مرز ندارد. انبیا آمدند تا اینها را محدود کنند. چرایش را من در آخر بحث عرض می‌کنم.

سرآمد خواسته‌های مادی و «نقاط ضعف انسان»

حالا من موادی را که غالباً انسان با آنها درگیر است و نسبت به او برجستگی دارد و مبتلا به او است در رابطه با قوه شهوت و غضب عرض می‌کنم.

۱. پول و مال

اول مسأله مال است. مال یکی از مواردی است که انسان به مقتضای شهوت خود به دنبال آن است. انبیا نسبت به مال به ما می‌گویند: انسان نباید مال را از هر راهی انسان تحصیل کرده و به دست آورد. دست به هر مالی زن! اگر چه شیطان درونی انسان، چه بسا برخی شیاطین بیرونی هم انسان را دعوت کنند انسان نباید از حدود الهی تجاوز کند.

جایی که انسان زمین می‌خورد!

یکی از نقاط ضعف انسان، همین مسأله مال است. در روایتی از امام صادق(علیه السلام) که حضرت فرمودند: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يُدِيرُ ابْنَ آدَمَ فِي كُلِّ شَيْءٍ» البته این روایت را به دو صورت می‌شود خواند؛ هم «يُدِيرُ» درست است و هم «يُدَبِّرُ». شیطان این‌طور است که قوه واهمه انسان را احاطه می‌کند و نسبت به هر چیزی، دور انسان می‌گردد؛ یعنی حواسش جمع است که در موقعیتی او را به زمین بزند. «فَإِذَا أُعْيَاهُ» وقتی خسته‌اش کرد، «جَثَمَ لَهُ عِنْدَ الْمَالِ» وقتی مسائل مالی مطرح شد، به روی انسان می‌چهد و «فَأَخَذَ بِرَقَبَتِهِ» [۱] گردنش را می‌گیرد و دیگر رهاش نمی‌کند. من بعداً عرض می‌کنم که از نظر حتی قرآن هم، مطلب همین‌طور بیان شده است.

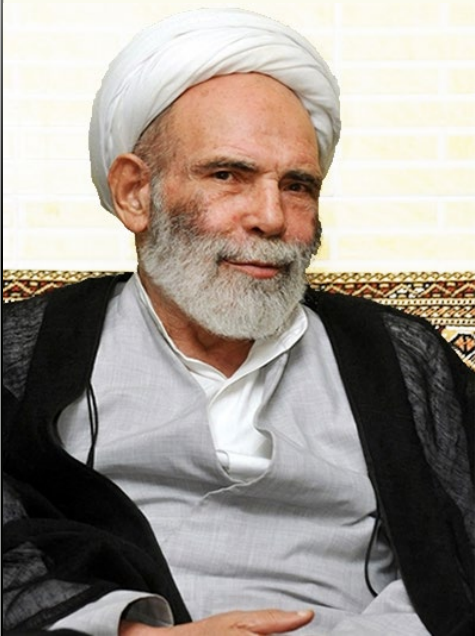
۲. جاه و مقام

نقطه ضعف دیگری که در انسان وجود دارد، مسأله مقام، جاه و ریاست است. این نقطه ضعف در ارتباط با نیروی غضب و خشم است. علما در مباحث اخلاقی می‌گویند: لذت جاه و مقام، لذیذتر از لذت مال است. یعنی ریاست خیلی بیشتر به انسان می‌چسبد. لذا کسانی که مبتلا به حب جاه هستند، مالشان را فدا می‌کنند تا به ریاست برسند. این مطلب جزو چیزهایی است که توضیح نمی‌خواهد و شما هم نمونه‌های زیادی از آن را دیده‌اید. برای این است که بزرگان می‌گویند: لذت ریاست، جاه و مقام، بیش از لذت مال است.

۳. شهوت جنسی

یک مورد دیگر که در ارتباط با نفس مطرح است، شهوت جنسی است. انبیا هم چون برای این آمده‌اند که شهوت جنسی انسان را نیز کنند، می‌گویند: نباید شهوت جنسی را از هر طریقی اشباع کنی! مرزبندی کردند که این هم نوعی مهار کردن است.

- * نقاط ضعف انسان
- ۱. پول و مال
- ۲. جاه و مقام
- ۳. شهوت جنسی



من این مطلب را تذکر بدهم تا یک وقت اشتباه نشود و افراطی‌گری در معارف به وجود نیاید؛ انبیا نیامدند که جلوی تحصیل مال را از هر طریقی مثل تجارت، کسب، زراعت و صناعت بگیرند، نمی‌گویند: نکاح نباشد! اینها به طور کلی مقابل این قوا و کشش‌های نفسانی نایستاده‌اند. چون این تمایلات در کانون وجود انسان هست و خداوند اینها را در وجود آدمی قرار داده است. او خیر محض است و هر چه را در عالم وجود آفریده است، جنبه خیر و صلاح دارد. ولی این هم هست که انسان از نظر طلب، بی‌نهایت را می‌خواهد و درخواستش در این موارد هیچ حد و مرزی ندارد. انبیا هم آمده‌اند جلوی این بی‌بند و باری را بگیرند. به تعبیر اهل علم، انبیا می‌خواهند جلوی اطلاق این مطلق را بگیرند نه این که آنها را قلع و قمع کنند.

درآمدهای نامشروع؛ ممنوع

لذا ما وقتی به معارف‌مان، چه آیات و چه روایات، مراجعه می‌کنیم می‌بینیم اولین مسأله‌ای که مطرح شده است، مسأله بازدارندگی است. حالا من یک مثال می‌زنم تا مطلب روشن شود. یکی از آیات شریف قرآن که ما در فقه هم به آن تمسک می‌کنیم و در به دست آوردن احکام مربوط به معاملات نیز نقشی اساسی دارد این است: «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» [۲] آنهايي که اهل دقت هستند اگر به آیه توجه کنند، می‌فهمند که روح این آیه، بازدارندگی است. اول می‌فرماید: اموال‌تان را بین خودتان به سبب باطل نخورید! حرف و پیام اول، «بازدارندگی» است. اول می‌گوید: «نخورید!»، بعد می‌گوید: «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» بعد از نهی، استثنا می‌کند که اگر از راه صحیح باشد، اشکال ندارد. راه‌های باطل برای به دست آوردن مال زیاد است و نیازی به توضیح ندارد. اما قرآن می‌فرماید فقط از راه درست کسب مال کنید. این روح دعوت قرآن در ارتباط با مال است و مطابق با همان غرضی است که انبیا برای آن آمده‌اند.

«ازدواج» برای جلوگیری از فجور و فحشاء

ما در باب نکاح هم می‌بینیم که روح دعوت به نکاح، برای بازدارندگی و کنترل آن است. من نمی‌خواهم اینجا به طور مفصل وارد بحث شوم، ولی کسانی که اهل دقت هستند اگر در باب نکاح، به آیات مراجعه کنند، خواهند دید که روح کلی همه دستورات در رابطه با قوای جنسی، «تحدید، مرزبندی و جلوگیری از فجور و زنا» است. یعنی قرآن می‌خواهد جلوی بی‌بند و باری را بگیرد و اگر هم در جایی به نکاح دعوت می‌کند، برای این است که جلوی آن سفاح و فجور به وسیله نکاح گرفته می‌شود؛ این «دعوت به نکاح» نیست که مردم با این دعوت قرآنی به دنبال اشباع کردن این غریزه بوده و به این کار ترغیب شوند. قرآن هیچ گاه به این امور دعوت نمی‌کند و همین قوای درونی برای اینکه انسان را به سمت آنها بکشاند، کافی است؛ انبیا هم به دنبال محدود کردن این کشش‌ها هستند.

تعادل در دعوت انبیا

اگر خوب دقت کنید می‌بینید که آنها آمدند تا در این روابط، نیروی شهوت، غضب و وهم انسان را مهار کنند. اگر کسی بگوید انبیا می‌خواهد این قوا را از بین ببرند، حرفش مخالف نظام اتم است و اصلاً مورد قبول نیست. نه آمده‌اند انسان را به سمت نفسانیات حرکت بدهند و نه آمده‌اند ریشه تمایلات را بخشکانند. انبیا برای جلوگیری از اطلاق این مطلق‌ها آمده‌اند. اینکه ما می‌بینیم در دعوت انبیا، در رابطه با این سه قوه نفسانی، این همه دستور و فرمان وجود دارد برای این است که انسان با کنترل و تحدید این نیروها می‌تواند به سعادت برسد.

انبیاء انسان را به فطرتش دعوت می‌کنند

البته در درون انسان، هم این قوا وجود دارد و هم «حس احتیاج به زندگی جاودانه» هست. یعنی انسان در درون خود هیچ وقت فنا شدن و پایان یافتن را نمی‌خواهد. اینجا است که مسأله معارف پیش می‌آید و انبیا هم برای یادآوری نسبت به همین مسأله فرستاده شده‌اند. انسان می‌بیند که در دنیا از جاودانگی خبری نیست و فرو رفتن در حب مال و حب جاه و... او را از درک این مطلب باز می‌دارد. انبیا آمده‌اند تا این حس را در انسان زنده کنند و نگذارند که این دوستی‌ها و دلدادگی‌ها موجب غفلت از آن حس عمیق «میل به جاودانگی» شود. این نشئه، جای ماندن نیست و انسان نباید آن قدر مشغول دنیا شود که از سرای جاودانگی یعنی همان آخرت، غافل شود. در قالب اصطلاحی باید بگوییم: «انبیا آمدند تا انسان را به آداب الهی مؤدب و تربیت کنند؛ یعنی این حسی موجود درون او را شکوفا کنند. انبیا می‌خواهند انسان را به فکر بیاندازند که او به خودش بگوید: «من روزی می‌میرم و از این نشئه می‌روم؛ نشئه دیگری در کار است که من متعلق به آنجا هستم».

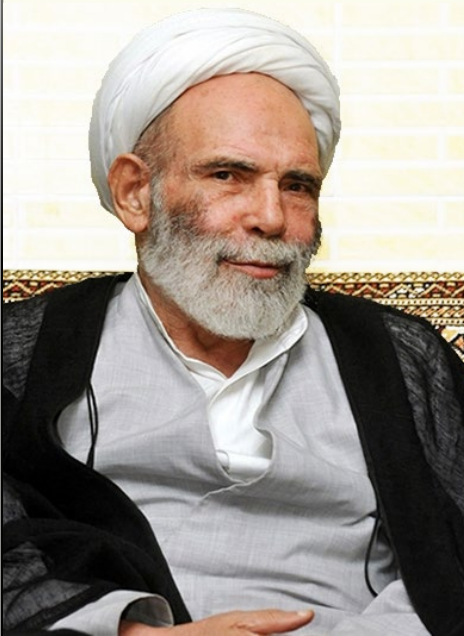
کنترل خواسته‌های بی‌پایان نفس با لجام عقل

این روایت از علی(علیه‌السلام) است که فرمود: «النفوس طلقه»، «نفوس» یعنی مجموعه سه نیرو و «طلقه» یعنی بی‌بند و بار، نفس انسان می‌خواهد در هر سه بعد شهوت، غضب و وهم به طور مطلق آزاد بوده و هر طور که این قوا می‌خواهند کند، مرز نشناسی در نهاد شهوت، غضب و وهم است. «لکن ایدی العقول تمسک اعتتها عن النحوس» [۳] دست‌ان عقل افسار نفس را می‌کشد و او را باز می‌دارد. شرع با عقل هم‌سو است، لذا دست‌های عقل است که نفس را مهار می‌کند و او را از بی‌بند و باری‌ها باز می‌دارد تا نفس به چیزهایی که نه شرع می‌پسندد و

تربیت و مریان تربیتی

* انسان از نظر طلب، بی‌نهایت را می‌خواهد و درخواستش در این موارد هیچ حد و مرزی ندارد. انبیا هم آمده‌اند جلوی این بی‌بند و باری را بگیرند. به تعبیر اهل علم، انبیا می‌خواهند جلوی اطلاق این مطلق را بگیرند نه این که آنها را قلع و قمع کنند.

* انسان می‌بیند که در دنیا از جاودانگی خبری نیست و فرو رفتن در حب مال و حب جاه و... او را از درک این مطلب باز می‌دارد. انبیا آمده‌اند تا این حس را در انسان زنده کنند و نگذارند که این دوستی‌ها و دلدادگی‌ها موجب غفلت از آن حس عمیق «میل به جاودانگی» شود



نه عقل بر آن صحه می‌گذارد، آلوده نشده و به دام نحسی‌ها گرفتار نشود. در روایات ما مسأله هواهای نفسانی خیلی مورد توجه است. منظور از این هواها، همان خواسته‌ها است؛ خواسته‌های شهوی، غضبی و وهمی. حتی وقتی کسانی از اهل بیت سؤال می‌کنند که انسان چه موقع راحت می‌شود و راه رسیدن به راحتی چیست؟ ایشان جواب می‌دهند: زمانی که با خواسته‌های نفسانی‌اش که به طور گسترده عمل می‌کند، مخالفت کند.

راحتی در مخالفت با نفس است!

در روایتی از امام صادق (علیه‌السلام) که از مواعظ حضرت هم هست، آمده است که «و قیل له» به حضرت عرض شد: «قیل له أین طریق الرّاحة فقل؟» راه رسیدن به راحتی چیست؟ «فقال (علیه‌السلام) فی خلاف الهوی» آنجایی که انسان با خواسته‌های گسترده نفسش مخالفت کند. اگر یادتان باشد گفتیم که علی (علیه‌السلام) در رابطه با این خواسته‌ها فرمودند که طلقه است.

زمان استراحت، روز ورود به بهشت است!

«قیل: فمتی یجد الرّاحة؟» دوباره پرسیدند: با این وضع که همیشه باید بر خلاف خواسته‌های نفس عمل کرد و او را مدام محدود ساخت؛ پس کجا راحتی را می‌توان به دست آورد؟ «و قال (علیه‌السلام) عند أول یوم یصیر فی الجنّة» [۴] اولین روزی که انسان به سمت بهشت می‌رود. یعنی همان زندگی جاودانه‌ای را که خداوند به او وعده فرموده است. پس باید تا آخرین لحظه عمر انسان مواقب نفس بوده و خواسته‌های او را مطابق با شرع تنظیم و تحدید نماید.

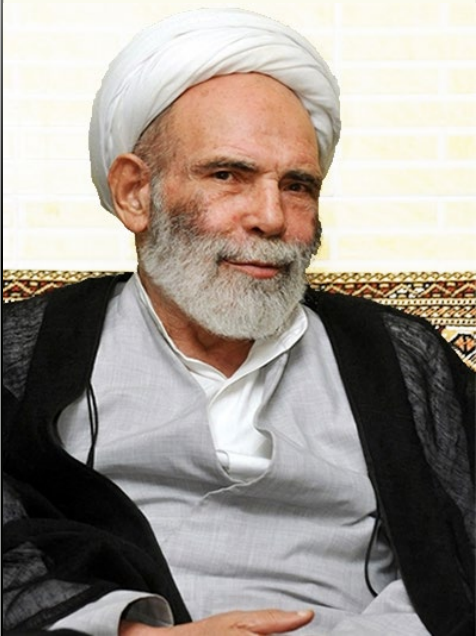
[۱]. الکافی، ج ۲، ص ۳۱۵

[۲]. سوره مبارکه نساء، آیه ۲۹

[۳]. غررالحکم، ص ۲۳۵

[۴]. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۵۴

تربیت و مریان تربیتی



تربیت و مریبان تربیتی ۳

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم؛ بسم الله الرحمن الرحیم؛ و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین.
«روی عن علی (علیه السلام) قال: مَنْ تَأَدَّبَ بِأَدَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آذَاهُ إِلَى الْفَلَاحِ الدَّائِمِ» [۱]

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به مریبان بود، یعنی کسانی که می‌خواهند زمام تربیتی دیگران را به دست بگیرند و به آنها روش گفتاری و کرداری دهند و در این روش دادن به دیگران، قاصد هستند. من در جلسات گذشته عرض کردم که اگر این روش دادن بخواهد مفید بوده و ضرر نداشته باشد، کار هر کسی نیست و کسانی که می‌خواهند مرتبی باشند باید دارای شرایطی باشند. اولین شرط و سرآمد شرایط مرتبی تربیتی بودن، این است که فرد باید «خود ساخته» باشد؛ البته انشاءالله اگر برسم عرض می‌کنم که در حدی که خود ساخته شده است، می‌تواند مرتبی باشد. خود ساختگی در ابعاد گوناگون مطرح است. یکی از این ابعاد، مسأله نفس است، یعنی شخصی که می‌خواهد مرتبی باشد، باید نفس خود را چه در بُعد شهوی، چه غضبی و چه وهمی‌اش تربیت کرده باشد. سرآمد دعوت انبیا نسبت به ابنای بشر نیز همین «تأدیب نفوس» است یعنی اگر مرتبی خود ساخته نباشد، تربیت بی‌فایده است. لذا انبیا سراغ تأدیب نفوس میرفتند.

تقدم تربیت خود بر تربیت دیگران

من در جلسات گذشته بعضی از معارفمان را در این رابطه مطرح کردم و در این جلسه، جملاتی را از علی (علیه السلام) برای تکمیل آنها عرض می‌کنم. در نهج البلاغه است که حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ» هر کس بخواهد خود را زمام‌دار دیگری قرار دهد، باید پیش از تعلیم دادن به دیگران، به تعلیم خویش بپردازد؛ تعلیم همان تأدیب است.

تقدم تربیت با رفتار بر تربیت با زبان

«وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ سَبِيْرَهُ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ لِسَانِهِ» و بعد که خودش را تربیت کرد و می‌خواهد مردم را تربیت کند، باید اول آنها را با کردار خویش تأدیب کند، نه با زبان؛ یعنی قبل از اینکه بخواهد دیگران را با زبان خود تربیت کند، باید آنها را با عمل خود تربیت کند. همین اعمالی که از او صادر می‌شود، قبل از آن که بخواهد دهان باز کند و به زبان بیاورد روش می‌دهد.

ارزشمندی و برتری «انسان خودساخته» بر «مرتبی دیگران»

«وَمُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنَ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ» [۲] و آن کسی که دارد خود را می‌سازد و تربیت می‌کند نسبت به کسی که می‌خواهد مردم را تأدیب کند، برای تجلیل سزاوارتر است، حتی اگر شخصی که می‌خواهد دیگری را تربیت کند خودش هم تربیت کرده باشد، باز آن کسی که دارد خودش را تربیت می‌کند برای تجلیل سزاوارتر است، چون خودسازی این قدر ارزشمند است.

خود را ادب کنید!

اصلاً مکتب انبیا و اولیا همین است. سرلوحه دعوت آنها همین مسأله تأدیب نفوس است. علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ تَوَلَّوْا مِنْ أَنْفُسِكُمْ تَأْدِيبَهَا» ای مردم، تربیت خود را به دست بگیرید! خودتان را تربیت و ادب کنید! «وَأَعْدِلُوا بِهَا عَنْ ضَرَاوَةِ عَادَاتِهَا» [۳] و نفس را از گستاخی پذیرفتن خواهی زشت و نکوهیده روی گردان سازید؛ لذا در روایتی دیگر از علی (علیه السلام) دارد که فرمود: «الْأَشْتِغَالُ بِتَهْدِيبِ النَّفْسِ أَصْلَحُ» [۴]

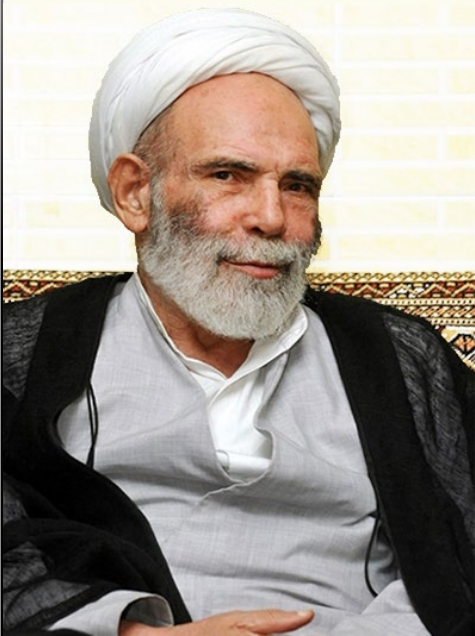
«نفس» انسان را به بی‌بندوباری دعوت می‌کند

عرض کردم مسأله، مسأله تأدیب نفس است؛ انسانی که می‌خواهد مرتبی باشد، باید ابتدا خودش را در رابطه با نفسش بسازد. دلیلش را هم در جلسه گذشته گفتم که نفس، یعنی شهوت، غضب و وهم، رمز شناس است. شهوت همینطور بی‌پروا انسان را به شهوترانی دعوت میکند، «إِنَّ النَّفْسَ لِأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» [۵] نفس می‌آید انسان را به بی‌بندوباری، شهوترانی، خشم و وهم و شیطنت دعوت می‌کند. نفس این است لذا من عرض کردم به تعبیر اهلش باید جلوی این اطلاق مطلق را گرفت.

برخی بزرگان: «نفس انسان، لجام می‌خواهد!»

من خودم از بعضی بزرگان شنیدم که می‌فرمودند: «جلوی این یابوی چموش نفست را بگیر!» ما باید دهنه‌ای از شرع و عقل به آن بزنییم و آن را به آداب الهیه مؤدب کنیم. چون من جلسه گذشته توضیح دادم الان فقط اشاره کردم و رد شدم.

* مرتبی قبل از اینکه بخواهد دیگران را با زبان خود تربیت کند، باید آنها را با عمل خود تربیت کند. همین اعمالی که از او صادر می‌شود، قبل از آن که بخواهد دهان باز کند و به زبان بیاورد روش می‌دهد.



نگو: «دلم می خواهد»؛ بگو: «شهوتم می خواهد»، «غضبم می خواهد»!

کسی که در زندگی‌اش از نظر شهوت، غضب و وهم نه شرع سرش می‌شود و نه عقل، هر کاری بگویی می‌کند! وقتی هم که بگویم: چرا این کارها را می‌کنی؟ می‌گوید: دلم می‌خواهد! این دل نیست؛ بلکه شهوت تو است و اسمش را عوض کرده‌ای! «قلب» خانه خدا است و تو به شهوت و غضب خود می‌گویی «دل»؟

تربیت یعنی اینکه دیگر نگویی: «دلم می‌خواهد»

این شخص اگر بخواهد نفسش تربیت کند، در ابتدا کارش خیلی مشکل است. من مراجعات زیادی داشتم که برخی به من می‌گویند: «من نمی‌توانم گناه نکنم!»، من به آنها می‌گویم: «نه! به من دروغ نگو! نگو: نمی‌توانم؛ بگو: نمی‌خواهم!». «نمی‌توانم» یعنی خدا قدرتش را به من نداده است، نخیر خدا قدرت را داده است و تو می‌توانی؛ ولی نمی‌خواهی! چون مخالفت با نفس فشار دارد و سخت است.

«جهاد اکبر» یعنی «تربیت نفس»

تأدیب نفس و مهار کردن شهوت، غضب و وهم، در ابتدا برای انسان خیلی فشار دارد و فشارش هم آنقدر زیاد است که از آن به جهاد اکبر تعبیر کرده‌اند. در اصطلاح به «مقابله کردن با نفس و مهار کردن آن» غلبه بر هوای نفسانی می‌گویند. هوا یعنی خواسته‌ها، چه در بُعد شهوت باشد، چه غضب و چه وهم. چون نفس به معنای خاصش از این قوا تشکیل می‌شود. این تعلیم به تعبیر علی (علیه‌السلام) و این تأدیب، ابتدا مشکل است و از غلبه کردن بر این نفس به «جهاد اکبر» تعبیر شده است. این که می‌گویند جهاد اکبر همین تربیت نفس و غلبه بر هوای نفس است. روایتی از علی (علیه‌السلام) است که می‌فرماید: «ردع النفس عن الهوی الجهاد الأكبر» [۶] اگر بخواهی نفست را از خواسته‌های گسترده‌اش برگردانی و جلوی اطلاقش را بگیری، جهاد اکبر کرده‌ای.

«تربیت نفس» سخت‌تر از «فتح شهر»

در تاریخ صدر اسلام آمده است که گروهی از مسلمین به جبهه رفته بودند. وقتی نزد پیامبر برگشتند و از سختی‌های زیاد جنگ بحث کردند، پیامبر فرمودند: این جهاد و جنگ و کشتن دشمن، جهاد اصغر بود، جهاد اکبر بر شما باقی مانده است؛ آن جنگ داخلی است، غلبه بر هوای نفس است، این مشکل‌تر است. من در روایتی دیدم که از حضرت سلیمان نقل می‌کردند که دارد: «إن الغالب ليهو أهذ من الذي يفتح المدينة وحده» [۷] آن کسی که بخواهد با هوای نفس مبارزه کند و بر هوای نفسش غلبه کند، کارش سخت‌تر است از کسی که بخواهد تنهایی یک شهر را فتح کند. یعنی فتح یک شهر به تنهایی آسان‌تر از جنگ و غلبه بر هوای نفس است.

«تربیت کردن» کم کم آسان می‌شود

در ابتدا مشکل است و فشار دارد، اما گام اول را که برداشتی، گام دوم فشارش شاید نصف گام اول باشد، گام سوم نصف نصف است. همین‌طور که انسان جلو برود فشار کم میشود تا جایی که غلبه بر هوای نفس بسیار ساده می‌شود. ابتدا باید پایش بایستد. همه اینها روش دارد و ما فقط اصل قضیه را مطرح کردیم؛ کسانی که می‌خواهند مرتبه دیگری شوند باید اول خودشان را در بُعد نفسانی تربیت کنند که تربیت در بُعد نفسانی فشار دارد، ولی بعد فشارش کم می‌شود. البته شیطان در اینجا هم شیطنت می‌کند، آن شاء الله اگر توانستم در بحث بعدی این مطلب را توضیح میدهم.

حیات معنوی در گرو تربیت نفس است

این مطلب به خصوص در مورد کسانی است که معتقد به نشئه دیگر هستند، چون سر کار را من جلسه گذشته گفتم که شکوفا کردن آن بُعد معنوی است. انبیا هم که آمدند، سرلوحه دعوتشان تربیت نفوس بود. انسان چند بُعدی است، آن بُعد سرنوشت‌ساز که برای ما حیات جاودانه خوب می‌آورد تا از آن لذت ببریم، با جلوگیری از گسترده‌گی هوای نفس و تربیت نفوس حاصل می‌شود.

انسان بی‌تربیت، کر و کور است

اگر انسان بخواهد نفس را رها کند، آن بُعد درونی‌اش که در ارتباط با امور انسانی و معنوی‌اش هست، از بین خواهد رفت و به تعبیری در روایات داریم که کر و کور می‌شود؛ نه آهنگ معنویت را می‌شنود و نه ماورای ماده را می‌تواند شهود کند. اگر در آن بُعد معرفتی‌اش برویم، انسان اگر بخواهد نفس را رها کند آن بعد معنوی‌اش کر و کور می‌شود.

در روایتی دارد که علی (علیه‌السلام) فرمود: «إِنَّكَ إِنْ أَطَعْتَ هَوَاكَ أَصَمَّكَ وَأَعْمَاكَ وَأَفْسَدَ مُنْقَلَبَكَ وَأَوْدَاكَ» [۸] اگر تو بخواهی تحت فرمان خواسته‌های نفسانی‌ات عمل کنی کر و کور می‌شوی و این خواسته‌ها در عاقبت تو را به وادی هلاکت می‌کشاند. عرض کردم تعبیرات مختلفی است و چه بسا می‌شود گفت که عقل را از انسان زائل می‌کند، چون کار عقل روشن‌گری است و تبعیت از هوای نفسانی چراغ عقل را در درون انسان خاموش می‌کند.

«عاقل» خود را تربیت می‌کند

تربیت و مریان تربیتی

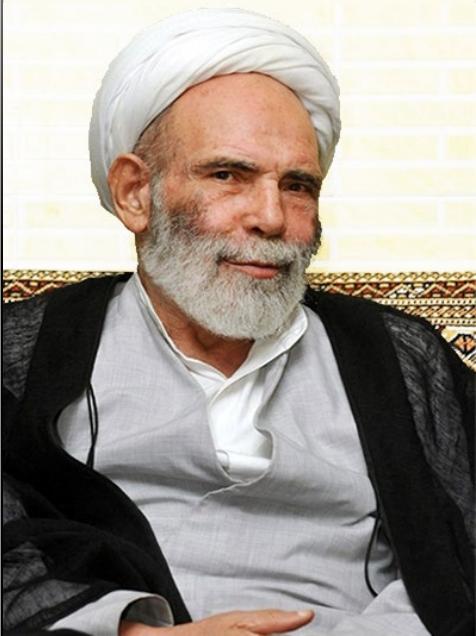
* کسی که در زندگی‌اش از نظر شهوت، غضب و وهم نه شرع سرش می‌شود و نه عقل، هر کاری بگویی می‌کند! وقتی هم که بگویم: چرا این کارها را می‌کنی؟ می‌گوید: دلم می‌خواهد! این دل نیست؛ بلکه شهوت تو است و اسمش را عوض کرده‌ای! «قلب» خانه خدا است و تو به شهوت و غضب خود می‌گویی «دل»؟



لذا ما در روایات مان می‌بینیم که وقتی می‌خواهند عاقل را تعریف کنند می‌گویند: عاقل کسی است که بر هوای نفسش غلبه کند و دیوانه کسی است که هوای نفس بر او غلبه کند: «العاقل من غلب هواه و لم یبع آخرته بدنیه» [۹] در روایت دیگر دارد: «العاقل من عصی هواه فی طاعة ربه» [۱۰] روایات متعدده داریم که من نمی‌خواهم وارد شوم. انسان عاقل همین روشی را که انبیا به آن دعوت کرده‌اند در تربیت خودش می‌گیرد، تا صلاحیت تربیت نسبت به غیر خودش را پیدا کند.

تربیت و مریان تربیتی

- [۱]. بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۱
- [۲]. نهج البلاغه، ص ۴۸۰
- [۳]. نهج البلاغه، ص ۵۳۷
- [۴]. غرر الحکم، ص ۲۳۹
- [۵]. سوره یوسف، آیه ۵۳
- [۶]. غرر الحکم، ص ۲۴۱
- [۷]. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۶۰
- [۸]. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۱۴
- [۹]. غرر الحکم، ص ۵۴
- [۱۰]. غرر الحکم، ص ۵۴



تربیت و مربیان تربیتی ۴

اولین و سخت‌ترین گام تربیت

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم؛ بسم الله الرحمن الرحیم؛ و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین.
«روی عن علی (علیه السلام) قال: مَنْ تَأَدَّبَ بِأَدَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آدَاهُ إِلَى الْفَلَاحِ الدَّائِمِ» [۱]

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به کسانی بود که قصد دارند دیگران را تربیت کنند؛ یعنی روش گفتاری و رفتاری به دیگران بدهند، که از آنها به «مربی» تعبیر می‌شود. عرض کردم اولین شرط برای شخص مربی که نقش اساسی و زیربنایی دارد، این است که ابتدا خود را در ابعاد گوناگون وجودی‌اش، مثل عقل، قلب و نفس تربیت کند. در این ارتباط نیز عرض کردم انبیای عظام ما هم بر روی آن چیزی که تکیه کرده‌اند، مسأله تربیت نفوس است و نفس هم مجموعه‌ای از قوای سه گانه شهوت، غضب و وهم است.

«تربیت خیال و اوهام» اولین مرحله تربیت نفس

در جلسه گذشته عرض کردم که تربیت نفس روش دارد، از کجا شروع کنیم؟ چون ما قوای سه گانه را مطرح کردیم و گفتیم که تشکیل دهنده نفس به معنای اخص است، می‌گویند ابتدا باید انسان به سراغ قوه خیال و اوهام برود [۲] که آن دستاویز شیطان است، یعنی شیطان آنچه را که می‌خواهد اعمال کند، ابتدا سراغ خیال و اوهام انسان می‌رود.

لذا از اوهام به شیطان درونی انسان تعبیر می‌کنند. حتی در مباحث اخلاقی هم این مسأله را مطرح می‌کنند که انسان ابتدا باید سراغ ضبط خیال برود. خیال و اوهام در انسان مثل پرده‌ای است که هر لحظه روی یک شاخه است و آرام و قرار هم ندارد، اگر آن را از روی یک شاخه بپرانیم، می‌رود و فوراً روی شاخه دیگری می‌نشیند. قوه خیال است که در انسان معصیت، مسائل شهویه و مسائل غضبی را جلوه می‌دهد. لذا می‌فرمایند مهم‌ترین چیز در انسان ضبط خیال است که انسان بتواند آن را مهار کند. روش مهار کردن را بعد عرض می‌کنم.

قدرتمند، بر خیالات خود چیره می‌شود

چه بسا بعضی از این روایاتی که تعبیرات خیلی شدیدی نسبت به مسأله نفس دارند، ناظر به همین معنا باشد. جلسه گذشته روایتی را مطرح کردم، حالا روایت دیگری را از پیغمبر اکرم می‌گویم، دارد که حضرت فرمودند: «قال رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم): إِنَّ الشَّدِيدَ لَيْسَ مَنْ غَلَبَ النَّاسَ وَ لَكِنَّ الشَّدِيدَ مَنْ غَلَبَ نَفْسَهُ» [۳] انسان قوی کسی نیست که بر مردم چیره شود و سلطه پیدا کند، آن کسی قوی است که چیره بر نفسش شود و بتواند این قوای سه گانه شهوت، غضب و وهم را که تشکیل دهنده نفس به معنای اخص هستند، مهار کند. این قوه شیطانی وهم در رأسش است. اگر بتوانی جلوی این خیالات باطله را بگیری و نگذاری این قوه هرزه‌گری کند، قوی و نیرومند هستی. این مهم است.

اولین و سخت‌ترین گام تربیت

در باب تربیت نفس اولین گام و به تعبیری سخت‌ترین گام، ضبط خیال است که البته سختی آن ابتدایی است. این اوهامی که می‌آید برخلاف رضای خدا و عقل است و هم‌سو با خواسته‌های شیطان است، جلوی این اوهام را در درون خودت بگیر. ما از این به سنگری بسیار مهم تعبیر می‌کنیم، خط اول است، به تعبیری باید گفت خط شکن باش، این خط اول است.

«خیال پیغمبر» در حال سجده بود

ما این تعبیر را از پیغمبر اکرم داریم که فرمود: «سَجَدَ لَكَ خِيَالِي» [۴] پیغمبر اکرم در بین همه چیزهای درونی‌شان سراغ خیالشان رفتند و می‌فرماید: من خیالم را طوری مهار کردم که سجده کرده است؛ یعنی این‌طور تسلیم من شده است. من نمی‌خواهم وارد مسائلی که مربوط به پیغمبر است بشوم. حتی حضرت در جایی روشن‌تر فرمود: «قد اسلم شیطانی بیدی» این تعبیر را دیگر هیچ کاری نمی‌توانی بکنی. عجب! معلوم می‌شود پیغمبر اکرم هم شیطان داشته است، ولی شیطانش را به دست خودش مسلمان کرده است.

«قوه اوهام» شیطان درونی است

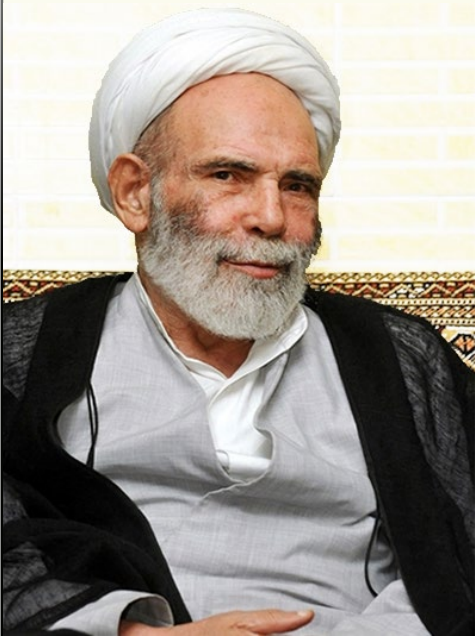
شیطان من و تو همین قوه اوهام و خیال است که معاصی را جلوه می‌دهد، چه در ارتباط با شهوت باشد، چه در ارتباط با غضب باشد و چه دوز و کلک باشد که مربوط به خود خیال و اوهام است. ابتدا باید این را مؤدب به آداب الله کنی.

کار اوهام حقه‌بازی است

تربیت و مربیان تربیتی

* شیطان آنچه را که می‌خواهد اعمال کند، ابتدا سراغ خیال و اوهام انسان می‌رود. لذا از اوهام به شیطان درونی انسان تعبیر می‌کنند.

* شیطان من و تو همین قوه اوهام و خیال است که معاصی را جلوه می‌دهد، چه در ارتباط با شهوت باشد، چه در ارتباط با غضب باشد و چه دوز و کلک باشد که مربوط به خود خیال و اوهام است.



ابتدا همین خبیث است که این مسأله را بزرگ جلوه می‌دهد، از حقه بازی‌هایش واهمه است که میگوید: «مؤدب شدن، مشکل است؛ مگر می‌شود آدم جلوی خیالش را بگیرد». ما طلبه‌ها راجع به احتمالات که غیر تخیلات است، می‌گوییم: «احتمال بی‌عار است» یعنی همین‌طور خودش به ذهن می‌آید. توهمات هم همین‌طور است. یکی از دستاویزهای شیطان که مهم‌ترینش هم هست خیال است که شیطان به وسیله همین خیال انسان را به شقاوت، بی‌دینی و بیچارگی می‌کشانند.

تفکر، اولین راه ضبط خیال

در اینجا بحث این طوری مطرح می‌شود که چطوری من این را که گاهی به این شاخه و گاهی به آن شاخه می‌پرد مهار کنم؟ راهش چیست؟ راهی که بزرگان ما مطرح کردند می‌گویند: اولین راه تفکر است، اما خود تفکر روش دارد. انسان می‌تواند فکر خودش را مشغول کند، الان ذهنم سراغ چیزی رفته است، می‌توانم آن را برگردانم، در این اختیار دارم. حالا ذهن را در چه وادی بیاورم؟ در وادی ابعاد نعمت‌هایی که خداوند به تو عنایت کرده است بیاور. یک؛ نعمت‌های مادی، دو؛ نعمت‌های معنوی.

به نعمت‌ها و وظایف فکر کن!

از این به منزل تفکر تعبیر می‌کنند، من نمی‌خواهم وارد مسائل معرفتی شوم، این منزل تفکر است بعضی‌ها می‌گویند اولین منزل است و بعضی‌ها می‌گویند پنجمی است. ذهن را در این وادی بیاور و بایندهش که خدا این همه نعمت‌های مادی و معنوی در اختیار تو قرار داده است، این همه پیامبر مبعوث کرده‌است که راه‌های معنویت را در اختیار تو قرار دهند. سراغ این نعمتها برو! حالا از خودت سؤال کن که آیا من نسبت به این خدایی که این همه به من نعمت مادی و معنوی داده است، وظیفه‌ای دارم یا نه؟

با فکر کردن خیالت را کنترل کن!

اگر من به خانه شما بیایم و در بزم و هدیه‌ای برای شما بیاورم، به ذهنتان نمی‌آید که این را تلافی کنید؟ ظاهراً شکر مُنعم جزو فطریات بشر است. آیا من نسبت به مولایم وظیفه‌ای دارم یا نه؟ برای این که جلوی این خیال را بگیری و سرگرمش کنی بیا شروع به فکر کردن کن. این همه بساط نعمت آیا فقط برای زندگی حیوانی من است؟ به تعبیر اهلش اینها فقط برای اداره کردن شهوت و غضب من است یا نه یک مقصود دیگری هم در کار است؟

سرنخهای تفکر، مهارکننده خیال

اینها سرنخ تفکر است. فرق من با حیوانات دیگر چیست؟ فکر کن آیا این همه انبیا که آمدند و ما را به قانون عقل و شرع دعوت کردند، اینها با انبای بشر دشمن بودند؟ می‌خواستند دشمنی کنند یا اینها آمده بودند و صلاح و سعادت ما را می‌خواستند؟ همه اینها روش تفکری است. اینها با من دشمنی نداشتند، می‌گفتند این زندگی زود گذر است، زندگی دیگری هست که جاودانه است. تو یک التذاذات دیگری داری، تو خلق نشدی برای این چمن‌زار طبیعت که مثل حیوانات مشغول دنیا باشی؛ مدام بخوری و دفع کنی. محصول تو، سه نجاست عینیه، یعنی بول و غائط و منی نیست. نباید محصول تو این باشد.

تو برای خدا خلق شده‌ای!

بله، تمام اینها را برای من خلق کرده است، بشر بر همه اینها سلطه دارد، اینها را برای من خلق کرده است اما من را برای چه خلق کرده است؟ آیا نشستید این فکرها را بکنید؟ این نعمتها برای تو است، حالا بگو ببینم تو را برای چه خلق کرده است؟ «خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی» همه اینها را خلق کردم برای تو اما تو را برای خودم خلق کردم. من تو را خلق کردم برای این که جاودانه بمانی، جاودانگی که در این نشئه نیست. «خلقتم للبقاء لا للفنا» [۵] اینها روایت است. در این نشئه که از بقا خبری نیست. اینها سرنخ‌هایی برای تفکر است که انسان خودش را از چنگ واهمه‌های شیطان نجات دهد. می‌گویی چه کار کنم که نجات پیدا کنم؟ می‌گویم در وادی تفکر بیا و بعد می‌بینی که از آن هرزه‌گری خیال جلوگیری کردی و رفته رفته آن را ضبطش می‌کنی.

[۱]. بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۱

[۲]. حضرت استاد در این مباحث در صدد بیان وجوه افتراق قوه واهمه و خیال نیستند.

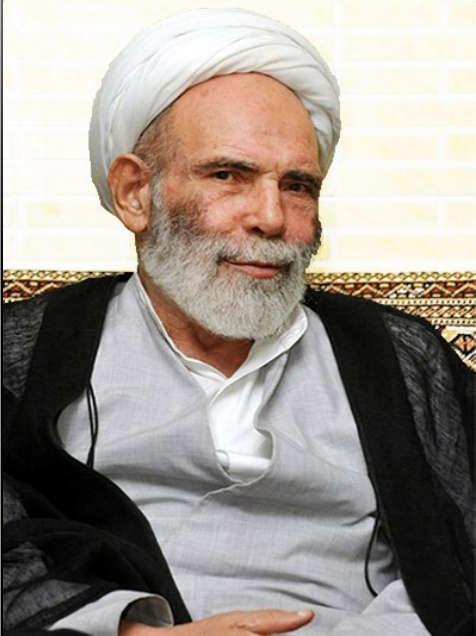
[۳]. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۳

[۴]. بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۲۴۵

[۵]. غرر الحکم، ص ۱۳۳

تربیت و مریان تربیتی

* همه اینها را خلق کردم برای تو اما تو را برای خودم خلق کردم. من تو را خلق کردم برای این که جاودانه بمانی، جاودانگی که در این نشئه نیست.



تربیت و مربیان تربیتی ۵

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم؛ بسم الله الرحمن الرحیم؛ و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعینه الله علی اعدائهم اجمعین.
«روی عن علی (علیه السلام) قال: مَنْ تَأَدَّبَ بِأَدَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آدَاهُ إِلَى الْفَلَاحِ الدَّائِمِ» [۱]

مروری بر مباحث گذشته:

بحث ما در گذشته راجع به تربیت بود. گفته شد اگر کسی قصد کند که برای دیگری مرتبی باشد، یعنی اگر بخواهد به دیگری روش گفتاری و رفتاری بدهد، اول باید خودش را تربیت کرده باشد، یعنی باید خودش را مؤدب کرده باشد تا بتواند دیگران را ادب کند. مرتبی باید اول خودش مرتباً شده باشد سپس بیاید مرتبی شود. من در گذشته عرض کردم که انسان از نظر تربیتی در تمام ابعاد وجودی، مثل عقل و قلب و نفس محتاج به تربیت است. منظور از نفس هم معنای خاص نفس، یعنی شهوت و غضب و وهم است. همچنین گفتیم که انبیای عظام هم آنچه را که در ابتدا هدفگیری کردند و بر آن تأکید کردند، مسأله تربیت نفوس، به معنای خاص، یعنی شهوت و غضب و وهم بود. انبیا آمدند که نگذارند قوای نفس لجام گسیخته عمل کنند. من قبلاً اینها را گفته بودم و الآن فقط تذکر دادم.

این بحث پیش آمد که اولین گام در تربیت نفوس که هم شهوت است، هم غضب است و هم وهم است، چیست؟ سه نیرو است که معنای اخص نفس را تشکیل می‌دهد. حالا ابتدا باید از کدام شروع کرد؟ گفتیم که گام اول وهم، یعنی خیال است. اول باید سراغ آن برود و تربیتش کند، چون وهم است که مسایل شهوی و غضبی را برای انسان می‌آراید. در آیه دارد: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» [۲]. این همان نیروی وهم است که اهلش در اصطلاح می‌گویند: این نیروی شیطانی درونی انسان است. تعبیر به شیطانی می‌کنند. نیروی شیطانی درونی انسان وهم است.

اولین گام، ضبط قوه خیال:

حالا سراغ وهم می‌رویم. در تربیت وهم از کجا شروع کنیم؟ جلسات گذشته عرض کردم که گام اول در تربیت وهم این است که انسان باید قوه خیال را ضبط کند. من به قوه خیال تعبیر می‌کنم، اهلش هم می‌گویند قوه خیال. اولین گام، ضبط قوه خیال است که من جلسه گذشته توضیح دادم. گفتیم که قوه خیال مثل پرنده‌ای در درون است که روی یک شاخه می‌پرد، وقتی می‌خواهی ردش کنی از آنجا می‌پرد و روی یک شاخه دیگر می‌رود. وهم است که معاصی، گناهان و خلاف کاریها را برای انسان جلوه می‌دهد و وقتی می‌خواهی آن را از این کار منصرف کنی می‌پرد و روی یک شاخه دیگر می‌رود؛ شاخه دومی هم باز گناه دیگری است. قوه خیال چنین حالتی دارد و اولین گام تربیت ضبط قوه خیال است.

سوق دادن خیال به وادی تفکر در نعمات الهی:

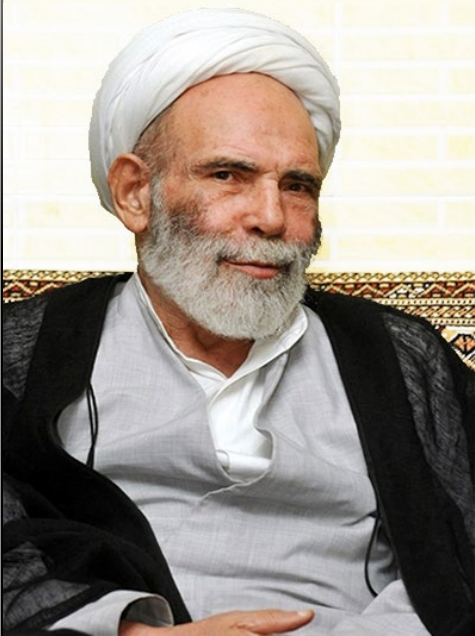
حالا چه طوری خیال را ضبط کنیم؟ اینجا است که می‌گویند اولین منزل، منزل تفکر است. می‌گویند خیال را به وادی تفکر بکش. تفکر نسبت به چه چیز؟ نگاه کنید گام به گام پیش می‌روم. تفکر نسبت به آلاء الهی و خلقت خودم. در روایت هم دارد: «تفکر فی آلاء الله» یعنی تفکر در نعمتهای خدا. فکر کن که خدا چه قدر به تو نعمت داده است؟ خیال را به این وادی بکش. انسان فطریاتی دارد و این تفکر در نعمتهای خدا در زمینه‌های خاصی بروز و ظهور پیدا می‌کند، از جمله این که تفکر نسبت به نعمتهایی که خدا به من داده است موجب یک مسأله فطری در من می‌شود که: «الانسان عبید الاحسان» [۳]. آیا سزاوار است که در عوض این احسانی که خدا به من کرده است بیایم و مقابل محسن و منعمم بایستم؟ آیا سزاوار است عملی را که او گفته نکن، بکنم؟ چون بحث ما بحث تربیت است و تربیت هم روش گفتاری و رفتاری است، البته گفتار هم بخشی از رفتار است. همین تفکر و مسأله فطری یک مقدار انسان را از تندرویها و بهره برداری‌هایی که قوه خیال می‌خواهد از غضب و شهوت انسان بکند، باز می‌دارد و جلویش را می‌گیرد. از این گذشته تفکر نسبت به این که آیا من فقط برای این در این عالم خلق شده‌ام که مثل حیوانات، خودم، شهوتم و غضبم را اشباع کنم یا نه غرض از خلقت من چیز دیگری بوده است، موجب ضبط قوه خیال میشود که جلسه گذشته به اشاره کردم.

محور تربیت، خود شخص:

در رابطه با شاخه‌های تفکر برای ضبط خیال، تفکر فی آلاء الله را گفتیم، حالا سراغ یک تفکر دیگر می‌آیم که ما از آن به موازنه تعبیر می‌کنیم. من قبل از آن که وارد مسأله موازنه شوم، مطلبی را عرض میکنم که البته در گذشته هم این مطلب را عرض کرده‌ام؛ تربیت یک امر تحمیلی از غیر به انسان نیست. همه اینطور فکر می‌کنند که تربیت یعنی در خدمت یک مرتبی باشید و تحت تربیت او قرار بگیرید و او هم به شما روش رفتاری و گفتاری بدهد. غالباً اینطور فکر می‌کنند و حال اینکه این اشتباه است، این نیست. اگر انسان به طور عمیق وارد شود، میفهمد که این امور تربیتی و روش دادن که ما می‌گوییم، ریشه در عقل عملی انسان دارد. عقل عملی یعنی چه؟ یعنی آن نیرویی که انسان با آن خیر و شر را در اعمال تشخیص می‌دهد، بحث عمل است. حسن و قبح

تربیت و مربیان تربیتی

* وهم است که معاصی، گناهان و خلاف کاریها را برای انسان جلوه می‌دهد و وقتی می‌خواهی آن را از این کار منصرف کنی می‌پرد و روی یک شاخه دیگر می‌رود



اعمال را تشخیص می‌دهد، به اصطلاح ما عقل عملی تشخیص می‌دهد که این کار قبیح است و آن کار حسن است، این شرّ است و آن خیر است. انسان، خودش خیر و شرّ را تا حدّی نسبت به اعمالش تشخیص می‌دهد، لذا اینطور نیست که حتماً باید کسی بیاید من را تربیت کند. البته غیر هم می‌تواند، اما بعد برایتان می‌گویم که او چه کار می‌کند. آن کسی که اساس کار است، خود من هستم. خودم باید خودم را تربیت کنم. به وسیله چه چیزی؟ عقلم. این که می‌گویم تفکر، می‌خواهم این بحث را جا بیندازم.

مرتبّی حضرت عیسی که بود؟

در موازنه می‌خواهم این نکته را بگویم که فکر کنید، ما میتوانیم فکر کنیم و مثل حیوانات نیستیم، فکر کنید دارید چه کار می‌کنید. در درونتان از خودتان سؤال کنید که اگر کسی با شما چنین کاری کند می‌پسندید؟ این مطالب خیلی زیبا است که در روایات هم آمده است. ببینید اگر کسی اموال شما را بخورد، می‌گویید زشت است، مال مردم خوری ظلم است، پس چرا مال مردم را می‌خورید؟ خیلی صریح گفتیم. این سخنان را قبل از همه به خودم می‌گویم. در روایتی داریم که از حضرت عیسی (علیه‌السلام) سؤال شد که چه کسی شما را تربیت کرد: «وَقِيلَ لِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مَنْ آدَبَكَ» در فکرشان همین بوده که باید کسی بیاید دیگری را ادب کند. سؤال بر محور همین تفکر است: «وَقِيلَ لِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مَنْ آدَبَكَ قَالَ مَا آدَبَنِي أَحَدٌ» هیچ کسی من را تربیت نکرد، بلکه «رَأَيْتُ قُبْحَ الْجَهْلِ فَجَانَّبْتُهُ» [۴] زشتی جهل و نفهمی و بی‌شعوری را که ضد عقل است، دیدم و آن را ترک کردم، یعنی جنبه درونی دارد، این را برای اهل عملش می‌گویم، دیدم این کار واقعاً کار زشتی است، جاهلانه است، لذا ترکش کردم، خودم خودم را تربیت کردم.

روایتی از علی (علیه‌السلام) است که حضرت فرمود: «وَمُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنَ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ» [۵] کسی که دارد خودش را تربیت می‌کند، برای احترام سزاوارتر است از کسی که می‌خواهد مردم را تعلیم بدهد و تربیت کند. یعنی تربیت از یک نیروی درونی می‌جوشد که آن عقل عملی است. بله از بیرون هم داریم، خیلی هم داریم، اما اینطور نیست که شخصی از بیرون به من چیزی بگوید و من هم تعبداً از او قبول کنم و عمل کنم، در باب تربیت، تعبد نیست. ممکن است که افراد در تربیت مانند طفل باشند و قبول کنند، اما بعد سرّ قضیه را به آنها یادآور می‌شوند، آنهایی که مرتبّی واقعی هستند این کار را می‌کنند. حتی برای بچه مثال‌های ساده می‌زنند تا همان عقل عملی‌اش شکوفا شود و خودش در درونش بفهمد که کار بدی کرده است. در قرآن می‌فرماید: «وَوَدَّعَزَّازٌ أَنْ يَدْعُرَ بِالنَّاسِ إِلَى الْإِسْلَامِ» [۶] تذکر، یادآوری است، یادآوری، یعنی روی عقل عملی پرده غفلت کشیده شده و شخص دست به عمل زشتی زده است که عقلاً هم قبیح بوده است؛ اینجا به او یادآوری کن، یعنی او می‌دانست که کارش زشت بوده اما یادش رفته است، تو این را به یادش بیاور. آیه می‌گوید: «فَأَنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ». مسأله، مسأله یادآوری است، یعنی اینطور نیست که تربیت از خارج گفته شود و امر تحمیلی بر انسان باشد، بلکه امر درونی انسان است.

آیا فضائل و رذائل یکسان هستند؟

حالا سراغ موازنه می‌روم. در اینجا مراد از موازنه این است که خودت فکر کن - این هم تفکر است - آن کسانی که از خیال و شهوت و غضب خودشان به طور گسترده متابعت کردند و به تعبیر ما خودشان را اشباع کردند و آلوده به رذائل اخلاقی شدند، با آن کسانی که تحت تأثیر عقل عملی قرار گرفتند و نگذاشتند که قوه خیال، شهوت و غضب را به اسارت خود ببرد و به فضائل اخلاقی آراسته شدند، یکسان هستند؟ خودت فکر کن و بین این دو یعنی فضائل و رذائل یک موازنه کن. آیا آن کسی که از وهم و خیال و شیطان درون متابعت کرد و دستاوردهای هم رذائل اخلاقی شد با آن کسی که از عقل متابعت کرد و خودش را به فضائل اخلاقی آراسته کرد، نزد تو یکی هستند؟

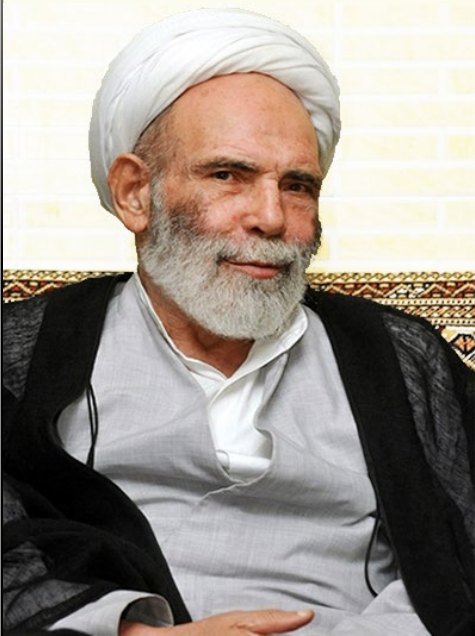
ظاهراً هیچ عاقلی نمی‌تواند چنین حرفی بزند. لذا عرض کردم اولین گامی را که انسان باید برای تربیت نفس بردارد، مسأله ضبط قوه خیال است. خیال را مهار کن، نگذار تفکر شهوی یا غضبی بیاید بر تو مسلط شود. نگذار که خیال شهوت و غضب را برای تو آراسته کند. اگر بگویید دست خودم نیست، می‌گویم چرا دست خودت است، راهش تفکر است، تفکر، تفکر! حالا در چه چیزی تفکر کنیم؟ من دو تا چیز گفتیم؛ یکی تفکر در آلاء الهی و بعد هم این مسأله که اصلاً تو برای چه خلق شده‌ای که این را قبلاً بحث کردم. دیگری موازنه که در این جلسه مطرح کردم. تفکر کن، تو عقل داری و می‌توانی مقایسه کنی.

قدم به منزل عزم:

این گام موجب می‌شود که راه باز شود و انسان به منزل عزم قدم بگذارد. انسان از تفکر به منزل عزم قدم می‌گذارد. اینکه عزم چیست، بحثی است در علم کلام و اینجا جایش نیست. مرحوم شیخ الرئیس در اشارات می‌گوید عزم غیر از اراده است. همینطور هم هست. جهتش این است که ما یک عزم داریم و یک جزم داریم؛ عزم در ارتباط با اعمال است، تصمیم گرفتم فلان کار را بکنم، صد در صد این کار را می‌کنم، اسم این را عزم و تصمیم می‌گذاریم. یک وقت هست که در ارتباط با عمل نیست، نسبت به عقل نظری است، به قول ما مربوط به صحت و سقم است، مقدماتی را جور می‌کنم و از آن نتیجه می‌گیرم، آنجا اگر قطعی باشد من جزم پیدا می‌کنم و می‌گویم جزم پیدا کردم. وقتی فهمیدم که صد در صد مطلب همین است، به آن جزم پیدا میکنم، این مربوط به عقل نظری است. لذا شیخ الرئیس می‌فرماید که عزم، غیر از اراده است. اگر بخواهم اراده را در قالب بریزم،

تربیت و مربیان تربیتی

* از حضرت عیسی (علیه‌السلام) سؤال شد که چه کسی شما را تربیت کرد: هیچ کسی من را تربیت نکرد، بلکه زشتی جهل و نفهمی و بی‌شعوری را که ضد عقل است، دیدم و آن را ترک کردم، یعنی جنبه درونی دارد، این را برای اهل عملش می‌گویم، دیدم این کار واقعاً کار زشتی است، جاهلانه است، لذا ترکش کردم، خودم خودم را تربیت کردم.



چون به اصطلاح مقدمات دارد، در قالب جزم می‌رود، اول جزم پیدا می‌شود و بعد اراده حاصل می‌شود. جزم از مقدمات اراده است. می‌خواستم این نکته را تذکر داده باشم.

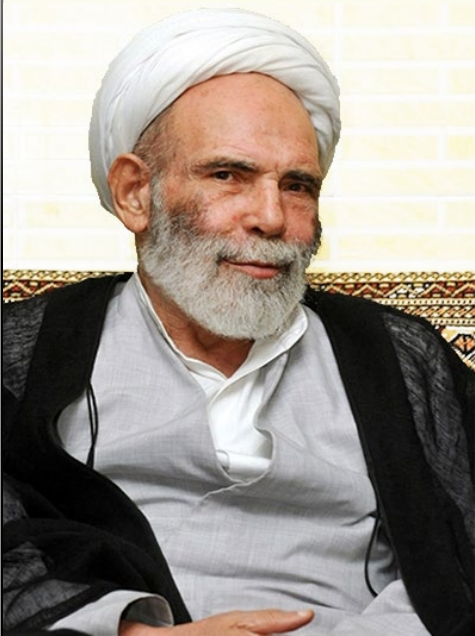
عزم به انجام واجبات و ترک محرمات:

بعد از این که شخص از منزل تفکر گذشت، پا به منزل عزم می‌گذارد. حالا نسبت به چه چیز عزم پیدا می‌کنیم؟ گفتیم که عزم نسبت به عمل است؛ تصمیم قطعی است. اصلاً می‌گویند که عزم از امتیازات انسان از سایر حیوانات است و می‌گویند که جوهره انسانیت عزم است. میزان امتیاز انسان از سایر حیوانات، عزم انسان است، حتی تفاوت درجات انسانها، به تفاوت درجات عزم آنها است. هر که عزمش بیشتر، انسانیتش بیشتر. هر که عزم دارد انسان است، آن کسی که عزم ندارد، انسان نیست. در اینجا که می‌گوییم شخص از منزل تفکر به منزل عزم پا می‌گذارد، عزم به چه معنا است؟ تصمیم‌گیری بر ترک معاصی و فعل واجبات. این تصمیم می‌گیرد که امور فوت شده در ایام حیاتش را جبران کند. چه چیزی از او فوت شده است؟ کارهای خوبی که باید می‌کرد و نکرد و تصمیم می‌گیرد که اینها را جبران کند، یعنی معاصی را ترک کند و خیرات را انجام دهد. از آن طرف هم تصمیم می‌گیرد که ظاهرش را از نظر اعمال، ظاهری انسانی، عقلی، شرعی و الهی بکند. کاری را انجام می‌دهد که وقتی یک عقل عملی سالم نگاه کند، می‌گوید او انسان است، چه انسانی! ما خودمان وقتی یک انسان متشروع را می‌بینیم، می‌گوییم چه قدر نسبت به امور دینی‌اش فرد مراقبی است! تصمیم می‌گیرد که ظاهرش را به اینکه بگویند او انسانی عقلی و شرعی است، آراسته کند.

- [۱]. بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۱
- [۲]. سوره یوسف، آیه ۵۳
- [۳]. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۱۱۷
- [۴]. بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۲۶
- [۵]. نهج البلاغه، ص ۴۸۰
- [۶]. سوره الذاریات، آیه ۵۵

* عزم به چه معنا است؟ تصمیم‌گیری بر ترک معاصی و فعل واجبات.

تربیت و مریان تربیتی



تربیت و مربیان تربیتی ۶

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم؛ بسم الله الرحمن الرحیم؛ و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین.
«روی عن علی (علیه السلام) قال: مَنْ تَأَدَّبَ بِأَدَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آدَاهُ إِلَى الْفَلَاحِ الدَّائِمِ» [۱]

مروری بر مباحث گذشته:

بحث ما راجع به تربیت و مربیان بود. گفته شد کسانی که قصد دارند مربی‌گری کنند و دیگران را تربیت کنند و به تعبیر ساده به دیگران روش گفتاری و رفتاری بدهند، باید شروطی را رعایت کنند. شرط اول این است که باید خودشان مؤدب به آداب الهی شده باشند، بعد وارد این وادی شوند. این بحثی بود که ما در گذشته داشتیم و گفتیم که این مؤدب شدن هم باید در تمام ابعاد وجودی، یعنی عقل، قلب و نفس باشد و عرض کردیم که نفس یعنی غضب و شهوت و وهم.

در جلسات گذشته در مورد اینکه تربیت را از کجا شروع کنیم، گفتیم که سفارش شده است اول انسان قوه خیال و وهم خود را تربیت کند که به آن می‌گویند: ضبط خیال. چون مبدأ افعال و اقوالی که از انسان صادر می‌شود، همان مسائلی است که در درون انسان می‌گذرد و مرتبط با تصوّراتی است که منشأ آن، وهم و خیال است؛ لذا اولین گام تربیت، ضبط خیال است. حالا چگونه خیال را ضبط کنیم؟ گفتیم که خیال باید وارد منزل تفکر شود. چند شاخه از منزل تفکر را هم تذکر دادم که انسان باید چگونه تفکر کند تا بتواند این نیرویی را که از نظر واردات درونی‌اش افسار گسیخته است، مهار کند.

در آخر جلسه گذشته عرض کردم که اینجا است که می‌گویند: فرد وارد منزل عزم می‌شود. عزم به معنای بنا گذاشتن و تصمیم گرفتن جدی است. حالا عزم باید نسبت به چه چیز باشد؟ به تعبیر ما متعلق عزم چیست؟ عزم نسبت به اینکه دیگر دستش آلوده به گناه و خلاف‌کاری نشود و از آن طرف هم واجباتی را که بر عهده‌اش است، انجام دهد و از طرف دیگر مسأله جبران مافات است. بنا بگذارد آنچه را در گذشته به تعبیری خراب کاری کرده، آنها را اصلاح کند.

تغیّبات، موجب سستی عزم:

در اینجا تذکری را عرض میکنم که قبلاً هم در مباحث معرفتی این مطلب را گفتیم؛ استاد ما (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) از استادشان نقل کردند که آن چیزی که موجب خدشه در عزم و تصمیم جدی انسان می‌شود و انسان را در درون به حسب عزم و بنایی که برای عمل داشته است، سست میکند، عبارت است از گوش دادن به تغیّبات. گوش دادن به تغیّبات انسان را از نظر عزم سست میکند، یعنی آن‌طور که باید پای عزم و بنا گذاری‌اش بایستد، نمیایستد و سستی میکند و عمل نمیکنند. به تعبیر دیگر اصلاً عزم جوهره وجودی انسان است، عزم از مختصات انسان است و حتی درجات انسانیت انسان بر محور عزم آن است، هر کسی که عزمش محکم‌تر و قوی‌تر باشد، انسانیت او در درجه بالاتری است و هر که عزمش سست‌تر باشد، از نظر انسانیت نیز ضعیف‌تر است. چون حیوانات به این معنا که ما می‌گوییم عزم ندارند. این ویژگی از مختصات انسان است. چون من قبلاً اینها را در مباحث گذشته داشته‌ام، عبور میکنم.

جایگاه عمل در تربیت:

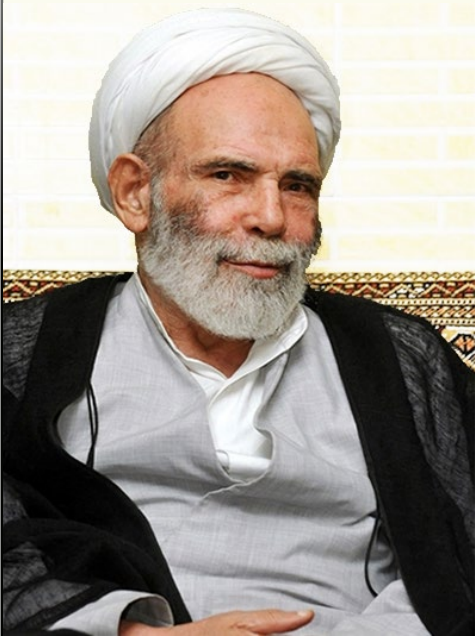
انسان بعد از آن که قوه خیال را ضبط کرد و آن را در اختیار گرفت، یعنی نگذاشت هر سنخ تصویری در ذهنش عبور کند و در نتیجه اسیر آن تصوّرات و واهمه‌هایی که در نفس نقش می‌بندند و غالباً هم چه در ربط با انسانیت و چه تدبیر از امور باطله هستند و بعد هم تصمیم به اصلاح، یعنی تربیت خودش گرفت، اینجا است که نتیجه روی عمل ظاهر می‌شود. این مسأله، مسأله عقلی و نشستن و بحث و این حرفها نیست. بنا گذاشتیم به اینکه از این به بعد آنچه را که مطابق عقل و شرع است عمل کنیم. مسأله، مسأله عمل است. آنچه را که در گذشته از نظر تکالیف کسر گذاشته‌ام، جبران کنم. یعنی چه؟ عملاً جبران کنم، همه اینها عملی است. لذا علمای اخلاق وقتی که وارد بحث تربیت و خودسازی می‌شوند، می‌گویند که اول باید از ظاهر شروع کرد، چون جنبه عملی است. ظاهر را چه از نظر دینداری، چه از نظر گفتاری و چه از نظر رفتاری مطابق شرع و عقل قرار بده، لذا می‌گویند: باید از ظاهر شروع کرد و اسم این را تربیت جوارح می‌گذارند.

چشم به هر چیزی نگاه نمی‌کند، گوش به هر آهنگی گوش نمی‌دهد، تربیت عملی همین است. وقتی انسان وارد این مرحله میشود که تصمیم گرفت اعمالش را اصلاح کند، جنبه عملی دارد. من در گذشته راجع به این مسأله که اگر در تربیت، مسأله عمل نباشد، اصلاً بقیه امور هیچ اثری ندارد، مفضل بحث کرده‌ام و دیگر تکرار نمی‌کنم. به همان مباحث مراجعه کنید، مسائل را هم گفته‌ام.

الآن بحث درباره وادی عمل است و وارد وادی عمل می‌شویم. ما همین‌طور گام به گام جلو می‌آییم. حالا نوبت به قوای دیگر نفس می‌رسد، چون نفس به معنای اخصّ از سه قوه شهوت و غضب و وهم تشکیل شده است. انسان باید هر سه را تربیت کند. حالا کسی رفته است و انشاءالله وهم را تربیت کرده است، ضبط خیال کرده است، همین‌طور که گفتیم اینجا وارد عمل می‌شویم. اینجا نوبت به آن قوای دیگر، یعنی شهوت و غضب می‌رسد؛

تربیت و مربیان تربیتی

* آن چیزی که موجب خدشه در عزم و تصمیم جدی انسان می‌شود و انسان را در درون به حسب عزم و بنایی که برای عمل داشته است، سست میکند، عبارت است از گوش دادن به تغیّبات.



چون آن‌ها را هم باید تربیت کرد. آن‌ها را هم باید مهار کرد. یک مهار، مهار تصوّرات است که می‌گویند ذهنت را نسبت به اموری که باطله است و تو را تحریک می‌کند، مهار کن. این تصوّرات چه چیزی را تحریک می‌کنند؟ شهوت و غضب را، می‌گویند این تصوّرات را ضبط کن، وهم می‌خواهد تو را به جای آن تصوّرات ببرد.

قوه دوم، شهوت:

اصلاً بحث، بحث خود شهوت است. فرض کنید اگر شخص در منطقه‌ای قرار گرفت که در آنجا مسائل محرّک شهوت بود، باید چه کار کند؟ این خودش بحث خیلی مفصلی است. در اینجا بحثی است که در قرآن و روایات ما وارد شده است و من به طور اشاره عرض می‌کنم. به طور کلی وقتی انسان در قرآن نگاه می‌کند، می‌بیند که قرآن تحت دو عنوان مسأله نیروی شهوت را مطرح می‌کند. یکی خود شهوت که اسم شهوت در قرآن است. یکی مسأله هوا. هوا یعنی خواسته، خواسته چیست؟ شهوت. اینکه می‌گوییم، همان نفس است. شاید دوّمی، یعنی تعبیر به هوا در آیات بیشتر باشد که متابعت از هوا نکن، یعنی از آنچه که شهوت متمایل به آن است، متابعت نکن.

در آیاتی که مسأله هوا را مطرح کرده است، دارد: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ» [۲] «فَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَغَلَّبَ عَلَيْهِ قَلْبَهُ» [۳] «فَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» دو تعبیر وجود دارد که آن کسی که خواسته‌های شهوی‌اش برای او بت شده و به گمراهی کشیده شده است، اینطور است که خدا با او کاری ندارد. «وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَغَلَّبَ عَلَيْهِ قَلْبَهُ» که از نظر درونی است و من بعداً باید اینها را توضیح دهم. یا با لحن صریح دارد: «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» [۴] از هوای نفسانیات و خواسته‌های شهویات متابعت نکن که تو را به گمراهی می‌کشاند و از راه الهی باز می‌دارد. آیاتی را که تحت عنوان هوا بود مطرح کردم. در تعبیر «متابعت از هواها یعنی متابعت از درخواست‌های گسترده و افسار گسیخته شهوی و حیوانی. هر چه آن بگوید، او هم دنبال خواسته‌های نفسانی است.

مسأله شهوت در روایات:

ما روایات زیادی در این مورد داریم که من یک دسته از روایات را برای نمونه می‌خوانم که اینها تحت عنوان شهوات است. در روایتی دارد: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ» [۵] «وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيدَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا» [۶] نگاه کنید می‌گوید شهوات! نمی‌گوید: هوا؛ به قول ما طلبه‌ها از نظر دقت لغوی علمی هم می‌توانیم اینها را جداسازی کنیم. می‌گوییم: هوا اعم است از شهوات. یعنی هوا خواسته نفسانی است، حالا خواسته می‌خواهد در ربط با شهوت باشد یا غضب. در غضب هم شخص می‌خواهد مثلاً دیگری را بکشد. این هم برادر هوا است، هوای نفس است، درست است یا نه؟ ولی شهوات اخص از این است. شهوات یک بخش است و فقط در بُعد شهوت است، دیگر در بُعد غضب نیست. گفتم این یک بحث طلبگی است و می‌توانیم اینها را جداسازی کنیم، ولی چون هر دو عنوان مناسب بحث ما است، من هر دو را مطرح کردم.

در اینجا باید سراغ امهار کردن و ضبط شهوت و غضب برویم که ابتدا شهوت را می‌گوییم که مسأله تمیلات است. من این نکته را کامل نگفتم که وقتی می‌گوییم شهوت، یک وقت در ذهنتان نرود شهوت که گفتم، شهوت نسبت به امور جنسی را می‌گوییم، چون الان معمولاً شهوت را نسبت به امور جنسی مطرح می‌کنند و حال اینکه مسأله اینطور نیست. این شهوت جنسی فردی از افراد شهوت و فرد شاخص آن است. شهوت مال، جمع کردن مال، این هم شهوت است. من هر کدام از اینها را در مباحث اخلاقی‌ام مطرح کرده‌ام. شهوت که می‌گوییم اشتباه نشود، فقط در مورد شهوت جنسی نیست، به هر نوعی که باشد، ولو شهوت جمع کردن مال هم باشد، شهوت نسبت به ثروت می‌گویند. البته ریاست نه، ریاست در ارتباط با غضب است. ریاست در ارتباط با شهوت اصطلاحی در باب قوای نفسانی نیست، در ارتباط با قوه غضبیه است.

شهوت، سمّ کشنده:

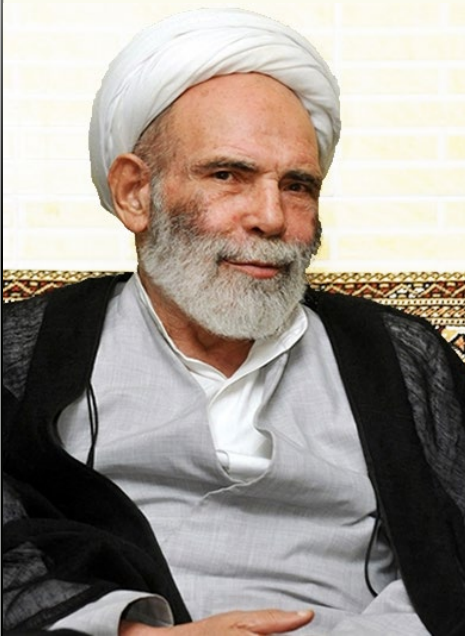
روایات ما هم همینطور است. توجه کنید من گفتم همه این روایات را به عنوان نمونه مطرح می‌کنم. در روایت دارد: «الْهَوَىٰ أَسُّ الْمَخَنِ» [۷] «أَفَةُ الْعَقْلِ الْهَوَىٰ» [۸] «أَهْلَكَ الشَّيْءُ الْهَوَاءَ» نابود کننده‌ترین چیز عبارت است از هوا. انسان را نابود می‌کند. روایتی از علی (علیه‌السلام) است که فرمود: «اصلاً هوا پایه بدبختی‌ها است، تعبیر به هوا می‌کنیم، یعنی همان خواسته‌های نفسانی.

یا فرض کنید در باب شهوت که می‌رویم در آنجا دارد: «الشَّهَوَاتُ بِسُومٍ قَاتِلَاتٌ» [۹] «الشَّهَوَاتُ مَصَايِدُ الشَّيْطَانِ» [۱۰] «عَبْدُ الشَّهْوَةِ أَذَلُّ مِنَ عَبْدِ الرَّقِّ» [۱۱] «عَبْدُ الشَّهْوَةِ أَسِيرٌ لَا يَنْفِكُ أَسْرَهُ» [۱۲] «عَبْدُ الشَّهْوَةِ أَسِيرٌ لَا يَنْفِكُ أَسْرَهُ». تعبیر عجیبی است. کسی که بنده شخصی شده است، ممکن است روزی آزاد شود، مثلاً کسی بیاید او را بخرد و آزادش کند. فرض کنید کسی می‌خواهد کفاره بدهد، گفتند یک بنده آزاد کن، بیاید او را بخرد و آزادش کند یا خود این مالک دلش می‌خواهد آزادش کند، احتمالش هم خیلی قوی است، اما کسی که اسیر شهوت خود شده است مگر به این زودی می‌شود آزاد شود؟ اصلاً و ابداً؛ گویا حبس ابد است. اسیر شهوت، اسیر ابدی است. روایت از علی (علیه‌السلام) بود که فرمود: «کسی که بنده شهوت شده است، خوارتر است از آن کسی که بنده شخصی شده است. یا این تعبیر که دارد: «یکی از دامهای شیطان، شهوت است. در روایتی دارد: «شهوات سمّ‌هایی کشنده هستند، عجب!

تربیت و مریان تربیتی

* نفس به معنای اخص از سه قوه شهوت و غضب و وهم تشکیل شده است. انسان باید هر سه را تربیت کند. حالا کسی رفته است و انشاءالله وهم را تربیت کرده است، ضبط خیال کرده است، اینجا نوبت به آن قوای دیگر، یعنی شهوت و غضب می‌رسد؛ چون آن‌ها را هم باید تربیت کرد. آن‌ها را هم باید مهار کرد. یک مهار، مهار تصوّرات است که می‌گویند ذهنت را نسبت به اموری که باطله است و تو را تحریک می‌کند، مهار کن.

* اسیر شهوت، اسیر ابدی است.



چون من بحث کلی را مطرح کردم، وارد مسأله شهوت و هوای نفس شدم. لذا وقتی به حسب ظاهر انسان وارد بحث تربیت می‌شود اولین مرحله ضبط خیال است که گفتیم راه‌های آن چیست. بعد می‌رویم سراغ شهوت یا غضب. انسان باید اینها را در خودش کنترل کند. کسی که می‌خواهد برای دیگری مرئی شود، اگر بنا شود خودش به اسارت رفته باشد، آیا می‌تواند اسیری را آزاد کند؟ به قول ما طلبه‌ها که اصلاً نمی‌شود. حالا نمی‌خواهم سراغ تنزیل کردن و از این قیاسها بروم. بنده نمی‌تواند بنده دیگری را آزاد کند. آیا تو که اسیر شهوت خود هستی می‌توانی بیایی مرئی شوی و دیگری را تربیت کنی؟ آیا می‌توانی او را از اسارت بیرون بکشی؟ شعار دادن، غیر از شعور پیدا کردن و غیر عمل کردن است. شعار دادن آسان است، ممکن است بنده هم چند صباحی فکر کنم که تو راست می‌گویی، اما بعد که خلافتش ظاهر شد افتضاحش بالا می‌آید. می‌خواستیم این را عرض کنم که ما روی ترتیب و خودسازی جلو می‌آییم، یعنی خودسازی را از کجا شروع کنیم و چگونه؟ من تا الآن وارد این بحث شدم.

[۱]. بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۱

[۲]. سوره محمد، آیه ۱۴

[۳]. سوره الجاثیه، آیه ۲۳

[۴]. سوره ص، آیه ۲۶

[۵]. بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۳

[۶]. بحار الأنوار، ج ۵، ص ۹۰

[۷]. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۱۳

[۸]. غرر الحکم، ص ۶۴

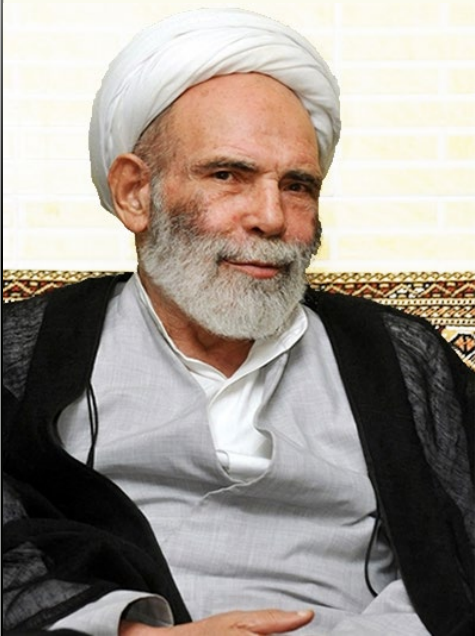
[۹]. غرر الحکم، ص ۳۰۴

[۱۰]. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۴۳

[۱۱]. غرر الحکم، ص ۳۰۴

[۱۲]. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۴۶

* انسان باید اینها را در خودش کنترل کند. کسی که می‌خواهد برای دیگری مرئی شود، اگر بنا شود خودش به اسارت رفته باشد، آیا می‌تواند اسیری را آزاد کند؟



والحمد لله رب العالمین و صل الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین.
«روی عن علی (علیه السلام) قال: مَنْ تَأَدَّبَ بِآدَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آدَأَهُ إِلَى الْفَلَاحِ الدَّائِمِ» [۱]

مرور مباحث گذشته

بحث ما در گذشته راجع به تربیت بود و اینکه اگر انسان بخواهد مرتبی شود و دیگری را تربیت کند، یعنی روش گفتاری و رفتاری به او بدهد، باید خودش مرتبا به این تربیت باشد. به این مناسبت گفتیم که بحث تربیت در تمام ابعاد وجودی مطرح است؛ هم در عقل، هم قلب و هم نفس تربیت مخصوص به خود را دارند و حتی این مسأله درباره جوارح و اعضا هم هست. ولی آنچه که در آثار خودمان مصب قرار گرفته، نفس است. البته چیزهای دیگر هم هست، اما آنچه که خیلی مورد نظر است، نفس است؛ نفس به معنای شهوت، غضب و وهم. انسان باید این‌ها را مؤدب به آداب الهی کند. من در باب وهم قبلا بحث کردم و روش تأدیب وهم را گفتم.

روش تأدیب شهوت و غضب

اما شهوت و غضب؛ در باب شهوت و غضب عرض کردم که ما هم در آیات و هم روایات به تعبیرات مختلف داریم که باید این قوا کنترل شود. تعبیر مختلف است؛ هم تعبیر هوای نفس هست، هم شهوت. در روایات هم بسیار است که من نمی‌خواهم وارد آن شوم. آخرین جلسه بحث هم رسیدیم به همین مسأله که راجع به روایات بود. من به عنوان نمونه روایتی را می‌خوانم و می‌خواهم بحث را ادامه دهم.

در روایتی از علی (علیه السلام) است که فرمودند: «مَنْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ فِي إِصْلَاحِهَا سَعَدَ» [۲] اگر کسی کوشش کند که نفس خودش را اصلاح کند، سعادت مند می‌شود. اصلاح نفس یعنی تربیت، تأدیب و مؤدب کردن نفس به آداب الهی. حضرت در روایت دیگری می‌فرمایند: «مَنْ أَهْمَلَ نَفْسَهُ فِي لَذَائِهَا شَقِيَ» [۳] اما اگر کسی نفسش را یعنی شهوت و غضبش را در لذات رها کند، نفسش را به شقاوت می‌کشد.

مراد از تأدیب نفس

حالا ببینیم مراد از تأدیب نفس چیست؟ مراد از تأدیب نفس که این همه در آیات و روایات آمده که انسان باید نفسش را به آداب الهی مؤدب کند، چیست؟ من یک روایت می‌خوانم که در این روایت، مسأله بر محور یک چیز قرار می‌گیرد. یعنی اگر انسان بخواهد نفسش را به آداب الهی تربیت و مؤدب کند، یک کار باید انجام دهد؛ آن چیست؟ «مَنْ تَأَدَّبَ بِآدَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آدَأَهُ إِلَى الْفَلَاحِ الدَّائِمِ» [۴] روایت می‌فرماید: تنها اطاعت امر خدا انسان را به رستگاری ابدی می‌رساند. یعنی انسان، با اطاعت امر خدا خودش را به آداب الهی تربیت و مؤدب می‌کند.

با ارزش ترین موجود نزد خدا

وقتی که نفس، تربیت شد، یعنی بعد از آنکه به آداب الهی مؤدب شد، هیچ چیز نزد خداوند بر روی زمین برتر از او نیست. یعنی در مکتب ما از نظر ارزشی، نفوسی که خودشان را به آداب الهی تربیت و مؤدب کردند، نزد خدا از همه باکرامت تر بوده و چیزی عند الله، بالاتر از آن‌ها روی زمین نیست. من یک روایت می‌خوانم؛ «رَوَى عَنْ عَلِيٍّ (علیه السلام) قَالَ: لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ مِنَ النَّفْسِ الْمُطِيعَةِ لِأَمْرِهِ» [۵] در پهنه زمین نزد خداوند، کسی اکرم و با ارزش تر و محترم تر از آن نفسی نیست که مطیع امر خدا باشد.

تنظیم تقوا و اطاعت الهی

کریم در آیه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» [۶] هم آمده است که آیه شریفه می‌گوید: انسان باتقوا، کریم ترین آدم نزد خدا است. تقوا هم از اطاعت امر الهی به وجود می‌آید. یعنی نفسی که در سه بُعد وهمی، شهوی و غضبی اش، در محدوده امر خدا عمل کند، باتقوا است و مطیع امر الهی است. «الْمُطِيعَةُ لِأَمْرِ اللَّهِ» یعنی کسی که بر اساس شهوت و غضبش کاری نکند که مخالف امر خدا باشد.

معنای تربیت

اوامر الهی موجب می‌شود که عمل خارجی انسان بر طبق انجام شود. «الْمُطِيعَةُ لِأَمْرِ اللَّهِ» سراغ عمل خارجی می‌رود. حالا من این را با یک مقدمه کوتاه کمی توضیح می‌دهم. ما در باب تعریف تربیت گفتیم: تربیت یعنی «روش گفتاری و رفتاری به دیگران دادن» که این هم مربوط به عمل است. رفتار و گفتار، هر دو عمل است. همین حرف‌هایی که من می‌زنم عمل است.

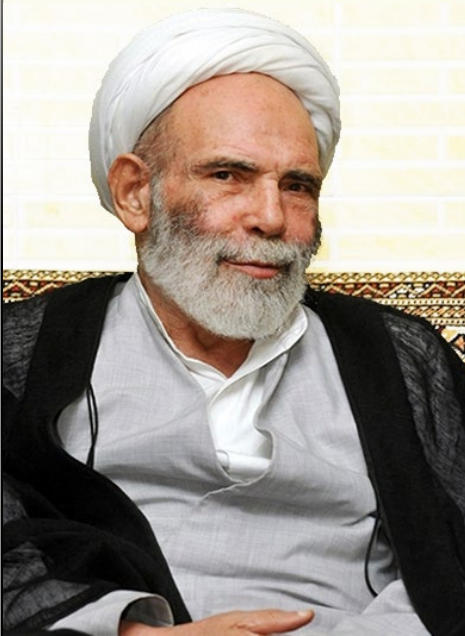
معنای تأدیب الهی

تأدیب چیست؟ تأدیب هم در ارتباط با عمل است و معنایش این است که اگر انسان بخواهد مؤدب به آداب الهی

تربیت و مریان تربیتی

* در روایتی از علی (علیه السلام) است که فرمودند: اگر کسی کوشش کند که نفس خودش را اصلاح کند، سعادت مند می‌شود. حضرت در روایت دیگری می‌فرمایند: اما اگر کسی نفسش را یعنی شهوت و غضبش را در لذات رها کند، نفسش را به شقاوت می‌کشد.

* وقتی که نفس، تربیت شد، یعنی بعد از آنکه به آداب الهی مؤدب شد، هیچ چیز نزد خداوند بر روی زمین برتر از او نیست. یعنی در مکتب ما از نظر ارزشی، نفوسی که خودشان را به آداب الهی تربیت و مؤدب کردند، نزد خدا از همه باکرامت تر بوده و چیزی عند الله، بالاتر از آن‌ها روی زمین نیست.



شود و خودش را به تربیت الهی تربیت کند، فقط و فقط باید نسبت به اعمال خارجی اش مقید باشد که بر طبق دستور خدا عمل کند. این هم اطاعت امر الهی است. [۷]

علت تأکید پیامبران بر اصلاح عمل

یک بحث دیگر هست که من باید اشاره‌ای به آن داشته باشم. اینکه شما می‌بینید انبیا و اولیا آمده‌اند روی اصلاح عمل تکیه کردند و انسان را به عمل کردن به دستورات الهی ترغیب کردند و از آن طرف انسان را از محرمات و چیزهایی که مغبوض خداوند است، نهی کردند، به دلیل «اطاعت امر الهی» است. هم فعل و هم ترک، در هر دو اطاعت مطرح است. بالأخره همه بحث اطاعت، از عمل خارجی سر در آورد که گاهی از آن به تربیت اعضا و جوارح تعبیر می‌کنند.

تربیت اعضا و جوارح، مقدم بر دیگر تربیت‌ها

یک وقت می‌گوییم: تربیت عقل، تربیت قلب، تربیت نفس، اما یک وقت می‌گوییم: تربیت اعضا و جوارح. می‌گوییم: ابتدا اعضا و جوارح را تربیت کن. گوشت را، چشم را، زبانت را، دستت را و پایت را تربیت کن. یعنی اعضا و جوارح را به روش رفتاری و گفتاری بر طبق امر الهی مؤدب کن و این‌ها را در وادی اطاعت امر الهی قرار بده. در اینجا سراغ این می‌رویم که هسته مرکزی تربیت انسان، عبارت از این است که اعمالش را سر خود انجام ندهد و رضای خداوند را در نظر بگیرد. چرا انبیا و اولیا بر روی این تکیه می‌کنند؟ حالا عرض می‌کنم، روایات هم داریم، وارد بحثش هم می‌شوم، به این ادب، ادب ظاهری می‌گویند.

صورت ملکی ظاهری و ملکوتی غیبی

اهل معرفت در این باب مطلبی دارند که به وسیله آن، برای ما روشن می‌سازند، چرا انبیا و اولیا، این قدر روی اصلاح عمل تکیه می‌کنند. من خلاصه‌اش را برایتان می‌گویم. آن‌ها می‌گویند: انسان یک صورت ملکی ظاهری و یک صورت ملکوتی غیبی دارد. صورت ملکی ظاهری انسان، همین ظاهر انسان است که من ظاهر شماها را می‌بینم و شما هم ظاهر من را؛ این صورت ظاهری است. سازنده صورت ملکوتی غیبی ما که دیده نمی‌شود، خود ما هستیم؛ بر خلاف صورت ملکی ظاهریمان که ما سازنده آن نیستیم. این مطلب خیلی دقیق است. صورت ظاهری ما با تولد و رشد بر اساس وراثت شکل می‌گیرد، مثلاً من که خودم را از نظر ظاهری این‌گونه نساختم. خدا مرا ساخته است. اما مسأله، صورت ملکوتی غیبی است که من خودم آن را می‌سازم. صورت غیبی را با ابزار مادی نمی‌سازند، مثلاً اینکه برایش نقشه بکشند و آن را طراحی کنند. بلکه به شیوه دیگری شکل می‌گیرد. حتی ما این را داریم عمده چیزی که سرنوشت انسان، در عوالم بعد از دنیا به آن بستگی دارد، همین صورت ملکوتی غیبی است، چه در برزخ و چه در قیامت؛ و ما این صورت ملکوتی غیبی را با اعمال مان می‌سازیم.

ما «صورت برزخی» خود را با اعمالمان می‌سازیم

من مجبور هستم این حرف بزرگان را کمی توضیح بدهم. وقتی من عملی را انجام می‌دهم، این کار بر روی روح من نقش می‌بندد که ابتدا یک نقش گذرا است، اما وقتی آن عمل را تکرار می‌کنم، برایم تبدیل به یک ملکه می‌شود.

من با آن ملکه صورت باطنم را می‌سازم.

عمل خارجی را انجام می‌دهم، روی روح من نقش می‌بندد. تکرارش که کردم این نقش در درونم رسوخ می‌کند. ما به این می‌گوییم: «ملکه». اگر یک کاری را یک بار انجام دهم یادم می‌رود؛ اما آن کسی که حرفه‌اش این است که هر روز این کار را انجام دهد، چه بسا در خواب هم این کار را انجام می‌دهد. چون این عمل برای ملکه شده است. ما صورت غیبی و باطنی مان را با ملکاتمان می‌سازیم. حشر و نشر ما در عوالم دیگر با همان صورت غیبی و باطنی است که خود ساخته‌ایم، نه با این صورت ظاهری که داریم.

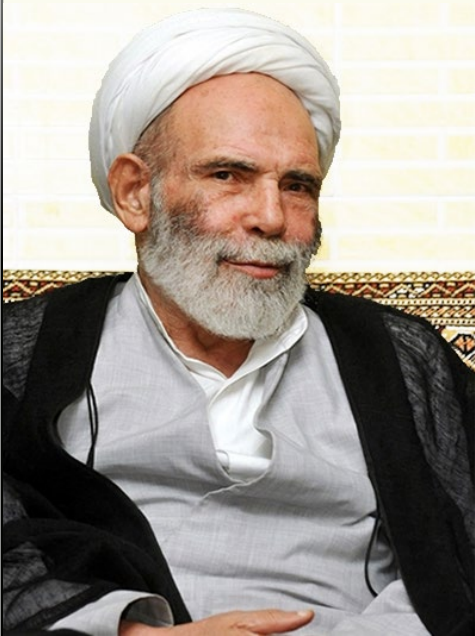
بعضی به صورت «گرگ»، بعضی «خوک» و بعضی «خود شیطان»...

آن وقت اینجا است که می‌گویند: اگر عملی را که من انجام دادم، بر اساس شهوت بی‌بند و بار بود، آن صورت حیوانی که برای باطنم می‌سازم و از آن تعبیر به صورت بهیمیه می‌کنیم، مثلاً خوک می‌شود که در بین حیوانات مظهر شهوت است. غضب را به کار می‌گیرم و با آن ملکه درست می‌کنم، ملکه‌اش صورت سبّیت و درندگی است؛ شیر باشد یا پلنگ. اگر کسی خدعه و نیرنگ را تکرار کند که مربوط به وهم است و این ملکه‌اش شود، صورت ملکوتی او، صورت شیطان است. شیطان، مجسمه خدعه و نیرنگ است. عمل منعکس می‌شود و تکرار عمل ملکه‌ساز است و ملکه، صورت باطنی من را می‌سازد.

صورتی زشت‌تر از خوک و میمون!

در یک روایت، مسأله ترکیب ملکات در ساختن صورت باطنی و غیبی انسان مطرح شده است که اگر هم شهوت و هم غضب برای انسان ملکه شده باشد، صورتش چطور می‌شود؟ حتی اگر وهم نیز با این‌ها ملکه شده باشد که

* عمده چیزی که سرنوشت انسان، در عوالم بعد از دنیا به آن بستگی دارد، همین صورت ملکوتی غیبی است، چه در برزخ و چه در قیامت؛ و ما این صورت ملکوتی غیبی را با اعمال مان می‌سازیم.



مربوط به مسأله شیطننت است فرد چه صورتی پیدا می‌کند؟ یعنی وقتی این‌ها با هم جمع شود انسان به چه شکلی در می‌آید؟ این ملکات منشأ آن می‌شود که صورت ملکوتی انسان، شکل عجیبی پیدا کند. لذا در روایتی آمده که پیغمبر اکرم فرمود: «قال رسول الله (صل الله عليه وآله وسلم): يحشر بعض الناس على صور تحسن عنده القرده و الخنازير»؛ [۸] بعضی از مردم به صورتی محشور می‌شوند که صورت میمون و خوک پیش آن‌ها زیبا است. وقتی محشور می‌شوند، صورت عجیبی پیدا می‌کنند! این برای همان ملکات است.

معنای ادب ظاهر

ملکات به وسیله اعمال ساخته می‌شوند. مسأله مربوط به اعمال، تربیت و تأدیب است. اینکه انسان خودش را تربیت و ادب کند. اول ادب ظاهر مطرح است. ادب ظاهر یعنی عمل و تأدیب آن یعنی محدود کردن عمل به آنچه رضای خدا در او است. من کاری با این ندارم، من فقط سراغ حلال و حرام می‌روم. عمل حرام انجام ندهد. اگر شهوت بی‌بند و بار باشد، خوک است. غضب بی‌بند و بار باشد، گرگ است. حقه بازی و کلک ملکه شود، شیطان است.

تلاش برای آدم ماندن!

اینکه انبیا و اولیا آمدند نفس را هدف‌گیری کردند، نفس به معنای قوای سه‌گانه که وهم، شهوت و غضب است، جهت این بوده که می‌خواستند کسانی که در این دنیا صورت انسان دارند در برزخ و قیامت صورت‌شان عوض نشود.

با هر کس، همان‌طور که آمده، برخورد می‌کنند!

ما سازنده صورت باطن خود هستیم. صورت ظاهرمان را خودمان نمی‌سازیم اما صورت باطن‌مان را خودمان می‌سازیم و جا دارد که در قیامت، بر طبق صورت باطن ما با ما رفتار کنند. من یک مثال بزنم؛ تا حالا شده است مثلاً در منزلتان یک حیوان کثیف متعفن بیاید و شما آن را احترام کنید و آن را در اتاق مهمان‌خانه ببرید و از او پذیرایی کنید؟ حتی از این هم ساده‌تر؛ اگر کسی به شکل حمار بیاید، با او چطور رفتار می‌کنید؟! برای حمار طویله درست می‌کنید. غذای حیوان مخصوص است و جایش هم مخصوص است. من این مثال‌ها را می‌زنم تا خوب متوجه شوید که عدل الهی درست است. در نشئات دیگر هرطور خودمان را ساخته باشیم، بر طبق ساخته ما، با ما عمل می‌کنند.

نمی‌شود کسی در این دنیا هر جنایتی و هر کار زشتی انجام دهد، بعد در قیامت از صدر نشینان بهشت قرار بگیرد. لذا جهت اینکه در باب تربیت و ادب تکیه می‌شود، این است که اهل معرفت می‌گویند. آن‌ها می‌گویند: تو سازنده صورت باطنی غیبی‌ات هستی. وقتی که از این دنیا رفتی، این صورت می‌ماند و آن صورت غیبی باطنی، در برزخ و قیامت ظاهر می‌شود.

اقسام ادب

این ادب، ظاهری بود که گفتیم. اما در باب قسم دیگر ادب باید بگوییم: «الادب ادبان ادب السر و ادب العلانیه فادب السر طهاره القلوب و ادب العلانیه حفظ الجوارح من الذنوب»؛ ما دو نوع ادب داریم؛ ادب باطن و ادب ظاهر. اهل معرفت ادب باطن را طهارت قلوب می‌دانند که بعد بحث می‌کنم و ادب ظاهر هم «حفظ الجوارح من الذنوب»؛ یعنی حفظ اعضا و جوارح از گناهان است.

دلیل بعثت پیغمبر اکرم

بعثت پیغمبر اکرم هم بر روی همین محور بود. حضرت می‌گفت: من می‌خواهم شماها را از وادی حیوانیت و شیطننت بیرون بیاورم! شما می‌میرید، برزخ دارید، قیامت دارید، آنجا به صورت حیوانات و درندگان و شیطان و... در نیایید!

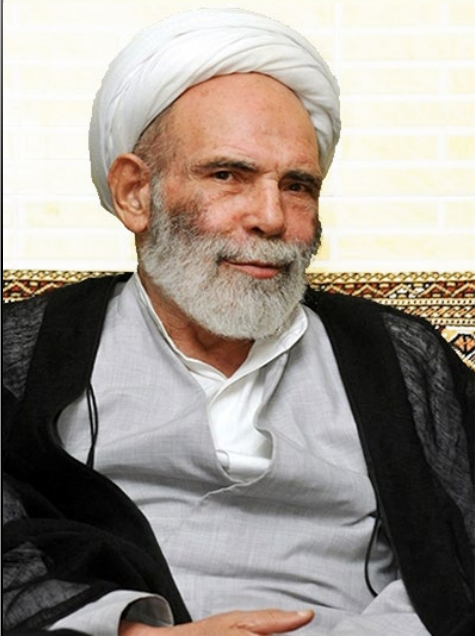
اینکه پیغمبر بر امر و نهی تأکید می‌کرد، برای این بود که انسان در قیامت به صورت حیوان در نیاید و می‌فرمود: من نمی‌خواهم شما آنجا به صورت حیواناتی در بیایید که در این عالم نظیرش نیست. یعنی مجموعه‌ای از حیوانات به هم آمیخته شوند. حتی این تعبیر هم از پیغمبر اکرم صادر شد که معروف است؛ «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»؛ [۹] من برای تعالی مکارم اخلاق آمده‌ام. مکارم الاخلاق هم مربوط به اعمال است. من برای این آمدم. اما آیا این حرکت، ثمره‌ای به‌طور غالب در آن جامعه داشت؟ نه؛ گروهی بودند که این‌ها دست پرورده پیغمبر بودند. ولی در مقابل، کسانی بودند که من نمی‌توانم بگویم این‌ها در برزخ و قیامت، صورت غیبی‌شان مثل گرگ، پلنگ، شیر و دیگر درنده‌ها باشد، بلکه صورتشان خیلی بدتر از این‌ها است. مثل همین که خود پیغمبر تعبیر فرمود: بعضی‌ها بدتر از میمون‌ها و خوک‌ها هستند.

توسل

یک عبارتی است که این را می‌خوانم. آدم واقعاً تعجب می‌کند که پیغمبر اکرم این همه زحمت کشید و این همه گفت، آخرش ببینید این‌ها چه در آمدند. عجیب این است که این‌ها همان‌هایی بودند که متصل به پیغمبر

* ادب ظاهر یعنی عمل و تأدیب آن یعنی محدود کردن عمل به آنچه رضای خدا در او است

* من یک مثال بزنم؛ تا حالا شده است مثلاً در منزلتان یک حیوان کثیف متعفن بیاید و شما آن را احترام کنید و آن را در اتاق مهمان‌خانه ببرید و از او پذیرایی کنید؟ حتی از این هم ساده‌تر؛ اگر کسی به شکل حمار بیاید، با او چطور رفتار می‌کنید؟! برای حمار طویله درست می‌کنید. غذای حیوان مخصوص است و جایش هم مخصوص است. نمی‌شود کسی در این دنیا هر جنایتی و هر کار زشتی انجام دهد، بعد در قیامت از صدر نشینان بهشت قرار بگیرد.



بودند. من این جملات را از ابن قطیبه نقل می‌کنم. ابن قطیبه در سنه سوم هجری؛ دویست و شانزده تا دویست و هفتاد و خرده‌ای زندگی می‌کرده، شاید اولین تاریخ اهل سنت را ابن قطیبه نوشت که معتبرترین تاریخ است. من از اینجا شروع می‌کنم. بعد از فوت پیغمبر آمدند جمع شدند در پشت درب خانه علی «فَدَعَا بِالْحَطَبِ»؛ بعد معلوم می‌شود چه کسی بوده است که گفته است «فَدَعَا بِالْحَطَبِ». گفت بروید هیزم بیاورید. «فَقَالَ وَ الَّذِي نَفْسُ فَلَانٍ بَيِّدَه»؛ برگشت گفت قسم به آن موجودی که جان فلانی در دست او است «لَتَخْرُجَنَّ»؛ یا این که این‌ها بیرون می‌آیند، آمده بود علی (علیه‌السلام) را مسجد برد. «أَوْ لِأُخْرِقَتْهَا عَلَيَّكُمْ عَلَيَّ مِنْ فِيهَا»؛ یا بیاید بیرون یا و الا آنکه را در این خانه است آتش می‌زنم. شقاوت را ببینید. «فَقِيلَ لَهُ»؛ آنجا یک کسی رو کرد به او گفت «يَا أَبَا حَفْصٍ»؛ فلانی «إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةٌ»؛ می‌دانی در این خانه کیست؟ در این خانه فاطمه است. «فَقَالَ وَ إِن»؛ [۱۰] اگر چه او باشد. التماس دعا دارم از شما. شب اول جلسه است. دو سه جمله بیشتر نمی‌گویم. درب خانه را به آتش کشید. «وَ رَكَلَ الْبَابَ بِرِجْلِهِ»؛ درب خانه را به آتش کشید چنان لگد به درب خانه زد. زهر (سلام‌الله‌علیها) می‌گوید چنان لگد زد «فَرَدَّهُ عَلَيَّ»؛ یعنی این درب نیم سوخته را روی من انداخت. «وَ أَنَا حَامِلٌ»؛ [۱۱] من حامله بودم درب خانه را روی من انداخت. به این اکتفا نکرد چنان سیلی به صورت من زد.

[۱]. بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۱۴

[۲]. غررالحکم، ص ۲۳۷

[۳]. غررالحکم، ص ۳۰۵

[۴]. بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۱۴

[۵]. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۵۹

[۶]. سوره مبارکه حجرات، آیه ۱۳

[۷]. در اینجا یک بحثی است که قبلاً بحث کردم و جلسه گذشته هم به آن اشاره کردم؛ ما این را داریم که انسان باید ابتدا رفتار ظاهری‌اش را درست کند، بعد سراغ باطن برود. من این‌ها را فعلاً کنار می‌گذارم.

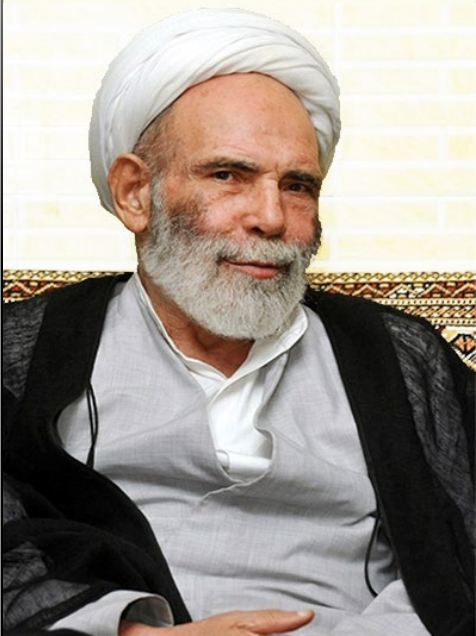
[۸].؟؟؟؟

[۹]. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۸۷

[۱۰]. بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۵۶

[۱۱]. بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۳۴۹

تربیت و مریان تربیتی



تربیت و مربیان تربیتی ۸

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد و آله الطيبين الطاهرين و لعنه الله على اعدائهم اجمعين.
«رُوِيَ عَنْ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: مَنْ تَأَدَّبَ بِآدَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّاهُ إِلَى الْفَلَاحِ الدَّائِمِ» [۱]

مرور مباحث گذشته

بحث ما راجع به مسأله تربیت غیر بود، به این معنا که اگر کسی قصد دارد کسی را تربیت و مؤدب به آداب الهی کند و به او روش گفتاری و رفتاری الهی بدهد، شرط اساسی و زیربنایی این است که ابتدا خودش مؤدب به آداب الهی شده باشد، تا این تأدیب اثرگذار باشد و الا تأدیب او بی اثر خواهد بود؛ بلکه گاهی اثر عکس هم دارد. انسان باید ابعاد وجودی خود را مؤدب به آداب الهی کند

انسان باید در ابعاد گوناگون وجودی، یعنی بُعد عقلانی، قلبی، نفسی و بالأخره اعضا و جوارح ظاهری، خودش را مؤدب به آداب الهی کند. البته در جلسات گذشته عرض کردم که تکیه انبیا و اولیا هم روی همین معنا است. آن‌ها می‌گویند: ما باید نفوس، به معنای قوای سه گانه‌ای که درون انسان هست، یعنی وهم، شهوت و غضب را مؤدب به آداب الهی کنیم و ابتداءً روی تربیت نفوس هدف‌گیری می‌کنند.

اعمال ظاهری ما، صورت باطنی‌مان را می‌سازد!

راه و روش تربیت در ارتباط با اعمالی است که از انسان صادر می‌شود. یعنی انسان اعمالش را بر طبق دستورات الهی انجام دهد. در روایت هم آمده بود، که انسان باید مطیع امر خدا باشد. جهت اطاعت امر الهی این است که اعمال ظاهری ما، از اعضا و جوارح ما صادر می‌شود. یعنی اعمال ظاهری که از ما صادر می‌شود، صورت باطنی ما را می‌سازد. صورت باطنی، یعنی همان صورت ملکوتیه غیبیه‌ای که فعلاً از ما پنهان و برای اولیای خدا عیان است و در عوالم دیگر، مثل برزخ و قیامت، ظاهر می‌شود. انسان‌ها در برزخ و قیامت، به همان صورت باطنی خودشان، که با اعمالشان ساخته‌اند محشور می‌شوند. لذا، عرض کردم که انسان، سازنده صورت باطنیه خودش هست. من و شما صورت باطنیه خودمان را می‌سازیم و با همان صورتی که خودمان ساختیم در نشئه برزخ و قیامت ظاهر می‌شویم.

اقسام ادب و تعریف آن‌ها

من در آخر جلسه گذشته، جمله‌ای را خواندم که ادب را تقسیم کرده بود. من می‌خواهم از اینجا وارد بحث بقیه ابعاد وجودی انسان، نسبت به ادب شوم؛ «الادب ادبان ادب السر و ادب العلانیة فادب السر طهارة القلوب و ادب العلانیة حفظ الجوارح من الذنوب»؛ ادب بر دو گونه است؛ ادب سر، یعنی باطن و ادب علانیه، یعنی ظاهر. ادب سر، یعنی طهارت دل‌ها و ادب علانیه، یعنی حفظ اعضا و جوارح از گناهان، به این معنا که انسان مراقب خودش باشد تا گناه نکند. این ادب ظاهری است، یعنی انسان مؤدب به آداب الهی شود.

تطهیر قلوب و تهذیب خلق در باب ادب السر

در باب ادب السر، تطهیر قلوب و تهذیب خلق مطرح است. نکته اساسی که باید قبل از ورود به بحث تذکر بدهم، این است که این دو، یعنی تطهیر قلب و تهذیب خلق تحقق پیدا نمی‌کنند مگر به ادب علانیه. بین ادب سر و ادب علانیه رابطه مستقیم وجود دارد. به این معنا که، اگر کسی ادب علانیه نداشته باشد، محال است به ادب سر راه پیدا کند، یعنی تا انسان حدود الهیه را حفظ نکند، عملاً به سوی قرب به خداوند، که اثر تطهیر باطن است، راه پیدا نمی‌کند. لذا انسان، باید این را بداند که اگر ادب ظاهر را رعایت نکرد، زیان‌هایی بر او مترتب است. یکی از زیان‌های عدم رعایت ادب ظاهر، این است که سد راه قرب به حق تعالی می‌شود.

ادب در ربط با عمل

روش گفتاری

به روایتی که می‌خوانم دقت کنید؛ «عن علی (علیه السلام) قال: اقرب العباد الی الله تعالی اقولهم للحق و ان کان علیه و اعلمهم بالحق و ان کان فیه کره»؛ علی (علیه السلام) فرمود: نزدیک‌ترین بندگان خدا به خداوند، کسی است که از نظر گفتاری، مقیدتر است که خلاف نگوید. بحث ما ادب، تربیت، روش گفتاری و رفتاری است «و ان کان علیه»؛ اگر چه که این گفتار به ضرر خودش باشد. ولی چون به حق نزدیک‌تر است آن را می‌گوید. این روش گفتاری است.

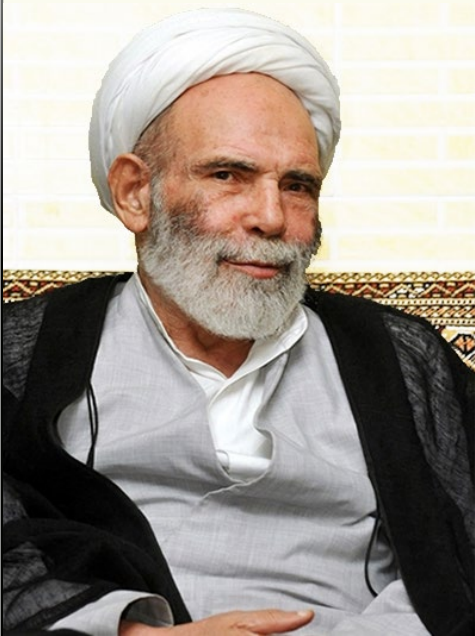
روش رفتاری

روش رفتاری؛ «و اعلمهم بالحق و ان کان فیه کره» کسی که مقید است عملش، مطابق با حق باشد. أعمل أفعال

تربیت و مربیان تربیتی

* ادب بر دو گونه است: ادب سر، یعنی باطن و ادب علانیه، یعنی ظاهر. ادب سر، یعنی طهارت دل‌ها و ادب علانیه، یعنی حفظ اعضا و جوارح از گناهان

* بین ادب سر و ادب علانیه رابطه مستقیم وجود دارد. به این معنا که، اگر کسی ادب علانیه نداشته باشد، محال است به ادب سر راه پیدا کند، یعنی تا انسان حدود الهیه را حفظ نکند، عملاً به سوی قرب به خداوند، که اثر تطهیر باطن است، راه پیدا نمی‌کند.



تفضیل است، یعنی عملی که انجام می‌دهد، دستور الهی است، نه اینکه عمل به حق بکند. عمل مثل آنجا است که در باب گفتار هم، اقول داشت. یعنی دنبال آن نیست که راهی پیدا کند تا کاری را مباح کند، بعد آن را انجام دهد. اباحه‌گری نمی‌کند. می‌گردد، آنکه واقعاً دستور الهی است و در آن هیچ نوع شبهه‌ای نیست را پیدا می‌کند. این را می‌گویند: «اعملهم بالحق». ممکن است بعضی‌ها، اعمالهم بالحق را طوری معنا کنند که از نظر اعمالی که انجام می‌دهد، جنبه‌های کمی‌اش را مطرح کند. مثلاً اگر ما صد تا حق داریم که باید به آنها عمل شود، هرچه عمل بیشتر باشد به آن بگویند: عمل. نه، کیفیت مهم است. دنبال این نیست آنچه را مطابق هوای نفس خودش هست توجیه کند. آن عملی که در آن هیچ شبهه‌ای نیست را عمل می‌کند. اگرچه می‌دانم که اگر این کار را انجام دهم خوشم نمی‌آید، ولی چون متن واقع به حق است عمل می‌کنم. این هم روش رفتاری و ادب در ربط با عمل.

ضرر و زیان تخلف از روش الهی

من به یکی دو تا از ضررها و زیان‌های مترتب بر کسانی که از روش الهی تخلف می‌کنند اشاره می‌کنم. بدتر از همه این است که وقتی از آنچه رضای خدا در آن بود تخلف کرد، مغبوض حق تعالی می‌شود و در معرض سخط ریش قرار می‌گیرد.

خروج از دیوان صدیقین و ورود به دیوان ظالمین!

مطلب دیگری که اهل معرفت در این رابطه مطرح می‌کنند این است: کسی که از روش الهی تخلف کند و حدود الهی را حفظ نکند، از دیوان صدیقین خارج می‌شود و در دیوان ظالمین قرار می‌گیرد. صدیقین؛ یعنی کسانی که مقید هستند به اینکه صدق در عمل داشته باشند، تا خودشان را مورد پسند حق تعالی قرار دهند. کسانی که مقید هستند با صدق در اعمال، گفتار و رفتارشان، خودشان را مورد پسند خدا قرار دهند، به اینها می‌گویند: صدیقین. البته صدیقین مراتب دارند. چون در اعمال مراتب هست صدیقین هم مراتب دارند، که من نمی‌خواهم وارد این بحث‌ها شوم.

آراستن خود برای خدا با صدق در عمل

روایتی است از امام باقر(علیه‌السلام): «قال: و تزين لله عز و جل بالصدق في الاعمال»؛ با صدق در عمل، خودت را برای خداوند عز و جل بیارای. یعنی صدق در عمل، آرایش است برای عبد، تا مورد پسند ریش قرار گیرد.

تعدی از حدود الهی = ورود در دیوان ظالمین

حالا ظالمین را می‌گوییم «و من يتعد حدود الله و اولئك هم الظالمون»؛ این هم برای داخل شدن در دیوان ظالمین. «قال رسول الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): ان الله قد حد لكم حدودا فلا تعتدوها»؛ خدا، برای شما مرز قرار داده است از این مرزها تجاوز نکنید. و بالأخره عدم رعایت ادب ظاهری و حدود الهیه، خروج از دیوان صدیقین و ورود در دیوان ظالمین را به همراه دارد.

ادب الهیه یعنی مرزشناسی و مرزداری الهی

ما اگر بخواهیم ادب الهیه را خلاصه کنیم معنایش مرزشناسی و مرزداری الهی است. دو تا چیز است؛ مرزشناسی و مرزداری. مرزشناسی یعنی احکام الهیه را یاد بگیرد. چه چیز حلال است و چه چیز حرام؟ این را می‌گویند: مرزشناسی الهی، یعنی مرزهای الهی را بشناسیم. مرزداری؛ حکم را بلد است ولی عمل نمی‌کند. مرزداری یعنی عمل به احکام الهی. ادب الهیه عبارت از مرزشناسی و مرزداری الهی است.

مرزداری و مرزشناسی الهی، راهی برای رسیدن به معنویت و قرب الهی!

اگر کسی بخواهد مؤدب به آداب الهیه شود، راهش فقط همین است که مرزشناس و مرزدار الهی شود، یعنی احکام الهی را بشناسد و به آنها عمل کند. کسی با ترک واجبات و عمل به محرّمات، راهی به سوی معنویت پیدا نخواهد کرد. راه منحصر است به همین که گفتم. راه به سوی معنویت و راه به سوی قرب الهی، فقط به همین راه است: مرزشناسی الهی و مرزداری الهی. یعنی همین راهی که انبیا گفتند.

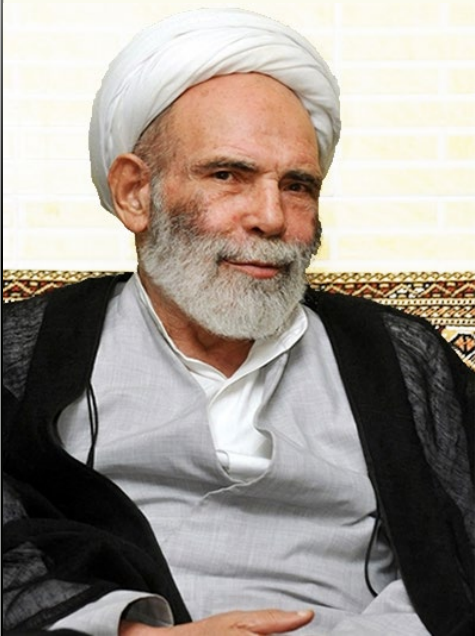
اولین گام مکتب انبیا، تطبیق ظاهر خود با ظاهر آنها است!

مکتبی غیر از مکتب انبیا، باطل محض است و هیچ راهی به سوی حق ندارد، هر مکتبی می‌خواهد باشد. فقط مکتب انبیا مکتب حق است. اولین گام در مکتب انبیا این است که انسان ظاهرش را با ظاهر آنها تطبیق دهد، تا راه به سوی باطن آنها پیدا کند. ظاهرهم را با ظاهر پیغمبر اکرم تطبیق بدهم. نگاهش چه‌طوری بود؟ چه چیز را نگاه می‌کرد و چه چیز را می‌گفت حرام است؟ چه آهنگ‌هایی را می‌شنید و چه آهنگ‌هایی را می‌گفت حرام است؟ چه حرف‌هایی را می‌زد و چه حرف‌هایی را نمی‌زد؟ دست و پایش و ظاهرش چطور بود؟ در مکتب انبیا اولین گام این است: تطبیق دادن ظاهر خودمان با ظاهر انبیا. خود انبیا هم روی همین هم تأکید می‌کردند. اولین گام این است تا آنجا که راه پیدا کنید به سوی باطنی که انبیا داشتند.

* عدم رعایت ادب ظاهری و حدود الهیه، خروج از دیوان صدیقین و ورود در دیوان ظالمین را به همراه دارد.

* مرزشناسی یعنی احکام الهیه را یاد بگیرد. چه چیز حلال است و چه چیز حرام؟ این را می‌گویند: مرزشناسی الهی، یعنی مرزهای الهی را بشناسیم. مرزداری؛ حکم را بلد است ولی عمل نمی‌کند. مرزداری یعنی عمل به احکام الهی. ادب الهیه عبارت از مرزشناسی و مرزداری الهی است.

* اولین گام در مکتب انبیا این است که انسان ظاهرش را با ظاهر آنها تطبیق دهد، تا راه به سوی باطن آنها پیدا کند.



مگر می‌شود به سوی باطن پیغمبر راه پیدا کرد؟!

مگر هر کسی می‌تواند به سوی باطن پیغمبر اکرم یا علی(علیه‌السلام) و امثال اینها راه پیدا کند؟ اصلا و ابدا. اول باید ظاهر خود را با ظاهر آنها تطبیق دهد، یعنی مرزشناسی و مرزداری الهی. مرزهای الهی را انبیا به ما گفتند و خودشان هم به اینها عمل می‌کنند. انبیا هم مرز شناس هستند و هم مرزدار. اینها الگو هستند، پیغمبر اکرم اسوه بود، در بین مردم هم زندگی می‌کرد. ما هم هیچ عذری نداریم، چون پیغمبر عین ما است، تمام قوای درونی که در ما وجود دارد در او هم همان بوده است. واهمه داشت، شهوت داشت و غضب هم داشت. هیچ عذری هم نمی‌توانیم بیاوریم.

ادب قلب به تطهیر آن است

حالا سراغ ادب باطن می‌رویم. اول ادب قلب بود که ان شاءالله ادب قلب را در جلسه آینده بحث می‌کنم. قلب‌مان را چطور ادب کنیم؟ با این مقدمه‌ای که گفتم جا دارد که ببینیم تطهیر قلب به چیست، باید قلب را ادب کنیم، ادب قلب هم به تطهیر آن است. من یک روایت می‌خوانم، ان شاءالله در جلسه آینده آن را شرح می‌دهم. «عن علی(علیه‌السلام) قال: زکی قلبک بالادب کما یزکی النار بالحطب» حضرت امر کردند که قلبت را پاک کن. این که قلب چگونه پاک می‌شود را در جلسه آینده بحث می‌کنم. التماس دعا.

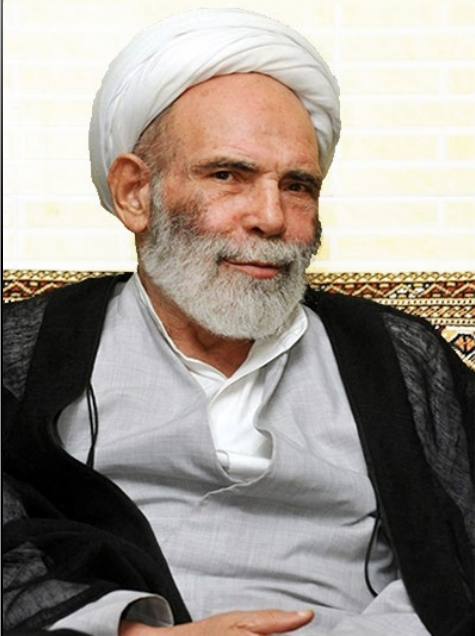
توسّل

علی(علیه‌السلام) نماز ظهر را در مسجد خواند. از مسجد بیرون آمد. در بین راه پرستاران زهرا(سلام‌الله‌علیها) را دید که سراسیمه و دوان دوان، دارند می‌آیند. من در تاریخی دیدم که گریان بودند و وحشت زده. علی(علیه‌السلام) چشمش به آن‌ها افتاد، رو کرد به آن‌ها «و قال لهن»؛ به اینها گفت: «ما الخبر»؛ چه شده است؟ «مالی اراکن متغیرات الوجوه و الصور»؛ چرا من چهره‌های شما را این طور درهم می‌بینم، وحشت زده می‌آید، چه خبر است؟ چه شده است؟ گفتند: علی زودتر خودت را به زهرا برسان، گرچه بعید می‌دانیم که تو زهرا را زنده درک کنی. در تاریخ دارد که علی(علیه‌السلام) خودش را با عجله به خانه رساند. وارد حجره شد، دید زهرا در بستر است. عمامه از سر برداشت و کنار گذاشت، عبا از دوش برداشت، نشست و سر زهرا را به دامن گرفت. اولین جمله‌ای که گفت این بود: یا زهرا با من صحبت کن. ولی دید هیچ حرفی نمی‌زند، جواب نیامد «یا بنت محمد»؛ ای دختر پیغمبر با من صحبت کن. جواب نیامد. ای دختر کسی که زکات را برای فقرا به اطراف راندنش پخش می‌کرد. شروع کرد خصوصیات پیغمبر را مطرح کرد. ولی دید هیچ جوابی نیامد. بالأخره این جمله را گفت: یا فاطمه! با من سخن بگو، من پسر عمّه‌ات علی بن ابی طالب هستم. در تاریخ می‌نویسند؛ تا اسم علی را شنید چشمانش را باز کرد. هر دو شروع کردند به گریه کردن.

[۱]. بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۱۴

تربیت و مریان تربیتی

* انبیا هم مرز شناس هستند و هم مرزدار. اینها الگو هستند، پیغمبر اکرم اسوه بود، در بین مردم هم زندگی می‌کرد. ما هم هیچ عذری نداریم، چون پیغمبر عین ما است، تمام قوای درونی که در ما وجود دارد در او هم همان بوده است. واهمه داشت، شهوت داشت و غضب هم داشت. هیچ عذری هم نمی‌توانیم بیاوریم.



اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد و آله الطيبين الطاهرين و لعنه الله على اعدائهم اجمعين.
«رُوِيَ عَنْ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: مَنْ تَأَدَّبَ بِآدَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آدَاهُ إِلَى الْفَلَاحِ الدَّائِمِ» [۱]

مرور مباحث گذشته

بحث ما راجع به مسأله تأدیب و تربیت بود. انسان باید تمام ابعاد وجودی‌اش؛ یعنی عقل، قلب، نفس، اعضا و جوارحش را ادب کند. در جلسه گذشته بحث ما به ادب قلب رسید که این موضوع در روایات هم آمده است. در روایت می‌فرماید: «زَكَ قَلْبُكَ بِالْأَدَبِ كَمَا يُذَكِّي النَّارُ بِالْحَطَبِ» [۲]. روایات متعدد است. من قبلا روایت دیگری خوانده بودم، که تطهیر سر و باطن، به تطهیر قلب است.

تطهیر قلب و تزکیه نفس

من در اینجا دو تا مطلب را به طور خلاصه عرض می‌کنم؛ یک بحث در باب تطهیر قلب است و یک بحث در باب تزکیه نفس. تزکیه، هم شامل تطهیر می‌شود و هم شامل رشد. انسان، هم وظیفه دارد دلش را پاک کند و هم وظیفه دارد آن را رشد بدهد.

قلبی که تطهیر نشده باشد بی‌ادب است!

در باب تطهیر، قلبی که تطهیر نشده است بی‌ادب است. ما در باب ادب و تربیت گفتیم که ادب الهی، عبارت از مرزشناسی و مرزداری است. در این باب از روایت هم استفاده کردیم. مرزشناسی و مرزداری به‌طور خلاصه یعنی؛ انسان نیرویش را در راه رضای الهی مصرف کند. مرزشناسی یعنی اوامر الهی و دستورات خدا. مرزداری یعنی به کار بستن اوامر و دستورات الهی، که مصرف نیرو در مرزداری است. خلاصه بحث این است که انسان، اگر نیرویی که در هر بُعدی از ابعاد وجودی‌اش دارد، در راه رضای خدا مصرف کند، آن بُعد وجودی‌اش را مؤدب کرده است و اگر در راه غیر رضای الهی مصرف کند آن بُعد وجودی‌اش بی‌ادب است.

قلب باادب، قلب بی‌ادب

قلب، یک بُعد از ابعاد وجودی انسان است. بحث در این است که کارایی قلب در چیست که انسان از او کار می‌کشد. اگر کاری را که انسان از قلب کشید، در راه رضای خدا بود، آن قلب می‌شود باادب. اما اگر در راه رضای خدا نبود، آن قلب می‌شود بی‌ادب. من در باب قلب مفضل بحث کردم و دیگر نمی‌خواهم بحث کنم.

قلب‌ها ظروف خدا هستند!

قلب یک ظرف است و ادب و بی‌ادبی این ظرف در ربط با مظلوف آن است. ما راجع به قلب روایات متعدده داریم که همین تعبیر است. علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ»؛ این دل‌ها ظروف هستند. «فَخَيْرُهَا أَوْعَاهُ» [۳]. در روایتی دیگر از پیغمبر اکرم هست که فرمودند: «قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): ان لله تعالى في الارض اواني الا فيها القلوب»؛ در زمین، برای خدا ظرف‌هایی وجود دارد که عبارت از دل‌ها است. صحبت در این است که این ظرف برای کیست و مظلوفش چیست؟

قلب؛ مخزن حبّ الهی، دار حق تعالی، حرم الله و ناموس خدا است!

چون بحث قلب، بحث مفصلی است من نمی‌خواهم واردش شوم، فقط اشاره می‌کنم و رد می‌شوم. در باب قلب، این ظرف را به اشکال گوناگون تعبیر می‌کنند. می‌گویند: قلب، مخزنی است که مظلوفش حبّ الهی است، «مخزن حبّ الهی». گاهی از این ظرف به «دار حق تعالی» تعبیر می‌کنند. گاهی به «بیت حق تعالی». در روایت به «حرم حق تعالی» تعبیر می‌کنند. در روایتی است که؛ «الْقَلْبُ حَرَمٌ لِلَّهِ فَلَا تُسْكَنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ» [۴]؛ هم ظرف را می‌گوید و هم مظلوف را. استاد ما (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه)، تعبیرشان از قلب این بود که قلب و دل ناموس الهی است.

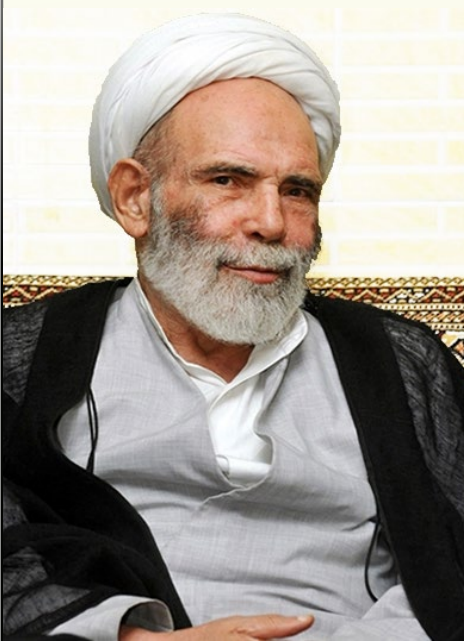
ادب کردن قلب

کار دل دل‌بستگی است. می‌گویند: این ظرف که مظلوفش باید حبّ الهی باشد، اگر حبّ غیر خدا در آن جایگزین شود، بی‌ادب است. آنچه که متناسب با آن ظرف بود و باید در آن راه، که مورد رضای الهی بود، مصرف می‌شد، این بود که حبّ خدا در این ظرف می‌آمد و جایگزین می‌شد نه حبّ غیر خدا. لذا این مطلبی که در روایات هست که قلب خود را ادب کن و اینکه می‌گویند: ادب قلب به تطهیرش است، یعنی پاک کردن قلب از حبّ به غیر خدا. به این می‌گویند: ادب قلب.

تربیت و مربیان تربیتی

* اگر کاری را که انسان از قلب کشید، در راه رضای خدا بود، آن قلب می‌شود باادب. اما اگر در راه رضای خدا نبود، آن قلب می‌شود بی‌ادب.

* در باب قلب، این ظرف را به اشکال گوناگون تعبیر می‌کنند. می‌گویند: قلب، مخزنی است که مظلوفش حبّ الهی است، «مخزن حبّ الهی». گاهی از این ظرف به «دار حق تعالی» تعبیر می‌کنند. گاهی به «بیت حق تعالی». در روایت به «حرم حق تعالی» تعبیر می‌کنند.



دلی که به غیر خدا تعلق پیدا کند هرزه و بی‌ادب است!

دلی که هر روز و هر آن، به چیزی غیر خدا تعلق پیدا کند، قلبی هرزه و بی‌ادب است و این هرزه‌گری قلب است. دلی که در دل بستگی به خدا، راسخ و پابرجا است و غیر حبّ به خدا را در خود راه نمی‌دهد، این دل و قلب مؤدّب به ادب الهی است.

قلب بی‌ادب، بیمار است!

لذا در معارف ما، در باب سلامت قلب و بیماری قلب، که کدام دل سالم است و کدام دل بیمار، معیار حبّ به خدا است. دلی که به دنیا تعلق گرفته باشد، یعنی در آن دل، حبّ به دنیا رسوخ کرده باشد و دل بسته به دنیا شده باشد، این قلب مریض است. گفتیم: بی‌ادب است، در بیماری‌اش هم می‌گوییم: این بی‌ادب، بیمار است. بی‌ادب‌ها بیمار هستند.

آن دل که در راه رضای خدا باشد سلامت است

آن دل که نیرویش را در راه رضای الهی مصرف کرده باشد، یعنی این دل، به الله تعالی و اولیای خدا که آن‌ها را هم به خاطر خدا دوست دارد، تعلق پیدا کرده باشد، این دل سلامت است.

در قیامت، فقط قلب سالم به درد می‌خورد!

حالا من برای نمونه روایتی را می‌خوانم «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ، إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» [۵]؛ قیامت، روزی است که نه پول، نه فرزند و نه چیز دیگری، به درد انسان نمی‌خورد بلکه دل سلامت است که به درد او می‌خورد.

قلب سالم چه قلبی است؟

روایت از امام صادق (صلوات‌الله‌علیه) در ذیل همین آیه منقول است که حضرت فرمود: «هُوَ الْقَلْبُ الَّذِي سَلِمَ مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا» [۶] قلب سلیم آن قلبی است که از حبّ به دنیا سلامت باشد و نگذارد حبّ به دنیا در آن رسوخ کند، این در ربط با ادب قلب که همان تطهیر قلب است.

همه ابعاد وجودی انسان قابل رشد هستند

یک بحث دیگری در همین رابطه هست که در روایات هم مطرح است و آن مسأله رشد دل و قلب است. به این معنا که رشد قلب به چه چیز است. ابعاد وجودی انسان، غیر از بُعد مادی او که از نظر روند رشد و نمو جدا از بقیه ابعاد است، همگی قابل رشد هستند. عقل و حتی نفس هم قابل رشد هستند.

هرچه مظلوف بزرگ‌تر، ظرف بزرگ‌تر

رشد قلب به همین است که ما گفتیم. هرچه مظلوف بزرگ‌تر، ظرف هم بزرگ‌تر و هرچه مظلوف کوچک‌تر، ظرف هم کوچک‌تر. چون مظلوف قلب حب و دوستی است، اگر تعلق دل به یک چیز محدود باشد، قلب هم محدود می‌شود. اما اگر تعلق دل، به یک چیز نامحدود باشد، رشد قلب هم بی‌نهایت می‌شود.

مظلوف قلب حب به خدا است

مظلوف قلب، حبّ به خدا است. خدا نامحدود است پس حبّ به او هم نامحدود است. یک وقت خط‌کش‌های مادّیت را وسط نگذارید. بحث شدّت و ضعف است. یعنی شدّت رشد، به شدّت تعلق به خدا است. این رشد قلب، گاهی در ربط با حالات است و گاهی در ربط با اعمال.

رشد قلب در ربط با حالات

در روایت هست که «قال الله تعالی لعیسی (علیه‌السلام) أدب قلبک بالخشیه»؛ خشیت یک حالت درونی است که بر محور علم و معرفت استوار است. چه بسا آن خوفی که از درک عظمت خدا ناشی می‌شود را خشیت تعبیر می‌کنند. «أدب قلبک بالخشیه» [۷]؛ در ربط با حالات است.

رشد قلب در ربط با اعمال

روایت از امام صادق (علیه‌السلام) است؛ «إِنَّ الْقَلْبَ يَحْيَا وَيَمُوتُ»؛ قلب زنده می‌شود و می‌میرد. «فَإِذَا حَيٌّ»؛ وقتی که زنده بود «فَأَدَّبَهُ بِالطَّوْعِ» آن را با مستحبات ادب کن. عمل واجب را چه دلت بخواهد و چه نخواهد مجبور هستی انجام دهی. اگر قلب سرحال بود، جایی است که می‌توانی قلبت را با عملی ادب کنی که آن را توسعه دهی، یعنی عمل مستحب. «وَ إِذَا مَاتَ فَاقْضِرْهُ عَلَى الْفَرَايِضِ» [۸]؛ اگر قلبت مرده است، فقط واجبات را انجام بده. آن مستحبتی که از روی کسالت است، رشد درونی نمی‌آورد.

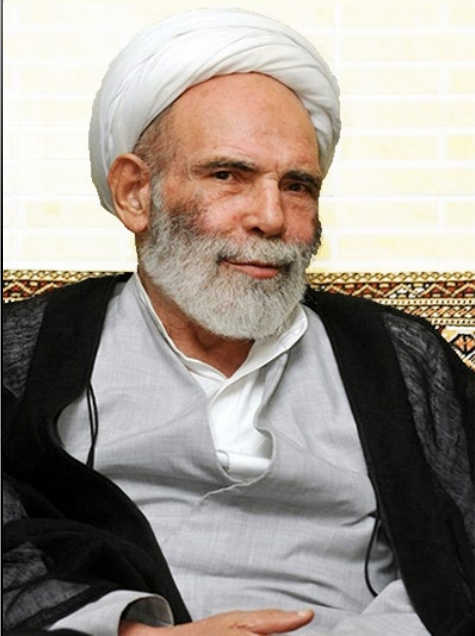
اولیای خدا عاشق عبادت بودند

اولیای خدا هم در ربط با اعمال خودشان همین روش را داشتند. آن‌ها هیچ‌گاه از عبادت، زدگی پیدا نمی‌کردند.

تربیت و مریان تربیتی

* قیامت، روزی است که نه پول، نه فرزند و نه چیز دیگری، به درد انسان نمی‌خورد بلکه دل سلامت است که به درد او می‌خورد.

* مظلوف قلب، حبّ به خدا است. خدا نامحدود است پس حبّ به او هم نامحدود است. یک وقت خط‌کش‌های مادّیت را وسط نگذارید. بحث شدّت و ضعف است. یعنی شدّت رشد، به شدّت تعلق به خدا است.



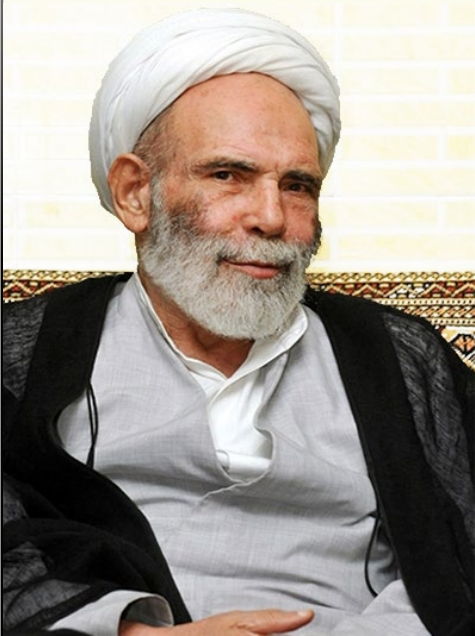
این است که می‌بینید آن‌ها عاشق عبادت بودند. از پیغمبر اکرم؛ « قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ » [۹] نماز نور چشم من است. در روایتی از امام باقر (علیه‌السلام) نقل شده است که؛ « كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع يُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ رَكْعَةٍ » [۱۰]؛ این تعبیرات را راجع به امیرالمؤمنین هم داریم. نه اینکه اینها خسته نمی‌شدند، کانه نیرو هم می‌گرفتند. روایت از امام حسن (علیه‌السلام) است که حضرت می‌گوید شب جمعه بود، دیدم مادرم در محراب ایستاد و مشغول به نماز و عبادت شد و تا صبح مشغول عبادت بود. یا این تعبیراتی که راجع به زهرا (سلام‌الله‌علیها) است که به قدری به عبادت می‌ایستاد، که پاهای حضرت ورم می‌کرد، احساس نمی‌کرد. اولیای خدا، رشدی را که برای دل مملو از حبّ به خدا بود را از حالات و اعمال تغذیه می‌کردند و این اعمال برایشان رشد صعودی داشت. التماس دعا.

توسّل

چه بسا زهرا (سلام‌الله‌علیها) در همین ایام با آن امور مواجه شد. در یک روایتی دیدم اسماء بنت امیس نقل می‌کند. می‌گوید: وقتی حضرت من را صدا زدند، به من گفتند: اسماء برو کمی آب بیاور. من رفتم آب آوردم. ایشان وضو گرفت. در روایتی نقل شده است که غسل کرد، بهترین غسل‌ها را. اسماء می‌گوید: بعد خودش را خوشبو کرد. جامه نو طلبید. جامه نو آوردم و جامه نو بر تن کرد. به من گفت: اسماء برو آن سهم و حصه حنوط من را بیاور و برای اسماء نقل کرد که هنگام وفات پدرم، پیغمبر، جبرئیل آمد و برای او از بهشت کافور و حنوط آورد. پدرم آن را سه قسمت کرد، یک قسمت را خودش برداشت، یک قسمت برای من گذاشت و یک قسمت هم برای علی. برو سهم من را بیاور. می‌گوید: من رفتم، حنوط را آوردم. گفت: این را بگذار بالای سرم. اسماء می‌گوید: زهرا در بستر بود، یک وقت دیدم پاهایش را به سمت قبله کشید. جامه‌ای آنجا بود، آن را هم به روی صورتش کشید و به من فرمود: ای اسماء! یک ساعت صبر کن، بعد من را صدا بزن، اگر دیدی جوابت را ندادم، برو علی را خبر کن و بدان که من، به پدرم ملحق شدم. اسماء می‌گوید: صبر کردم، بعد صدا زدم ای دختر مصطفی! دیدم جواب نمی‌دهد. ای دختر بهترین فرزندان آدم! جواب نمی‌دهد. جامه از روی چهره زهرا برداشتم، دیدم زهرا (سلام‌الله‌علیها) به پدر ملحق شده است. شروع کردم چهره زهرا را بوسیدن. گفتم: یا فاطمه! آن‌گاه که پدر را ملاقات کردی سلام اسماء را به او برسان. در این هنگام بود که دیدم، حسنین وارد حجره شدند. به من گفتند: ای اسماء! الان چه وقتی است؟ چرا مادر در این حال است؟ گفت: مادر به خواب رفته. گفتند: الان وقت خوابیدن مادر ما نیست. امام حسن آمد خودش را روی صورت مادر انداخت. صورت مادر را می‌بوسید. می‌گفت: ای مادرا! من پسر تو، حسن هستم، با من سخن بگو قبل از آنکه روح از بدنم مفارقت کند. اسماء می‌گوید: دیدم حسین (علیه‌السلام) صورت، روی پای مادر گذاشت و پای مادر را می‌بوسید. می‌گفت: مادرا! من حسین تو هستم، با من صحبت کن قبل از اینکه قلبم شکافته شود.

- [۱]. بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۱۴
- [۲]. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۰۷
- [۳]. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۸۸
- [۴]. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۵
- [۵]. شعرا، آیه ۸۸ و ۸۹
- [۶]. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۵۲
- [۷]. تحف العقول، ص ۵۰۰
- [۸]. بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۴۷
- [۹]. الکافی، ج ۵، ص ۳۲۱
- [۱۰]. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۹۲

تربیت و مریان تربیتی



تربیت و مریان تربیتی ۱۰

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد و آله الطيبين الطاهرين و لعنه الله على اعدائهم اجمعين.
«رَوَى عَنْ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: مَنْ تَأَدَّبَ بِآدَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آدَأَهُ إِلَى الْفَلَاحِ الدَّائِمِ» [۱]

مرور مباحث گذشته

بحث ما راجع به تأدیب انسان در تمام ابعاد وجودی‌اش بود. بُعد عقلی، نفسی و اعضا و جوارحی. بحث ما به ادب قلب رسید و گفته شد که انسان، باید قلبش را ادب کند، ادب قلب هم به تطهیر آن است و تطهیر قلب، یعنی تخلیه قلب از جمیع ما سوی الله.

خداوند نسبت به جایگاهش انحصار طلب است!

این‌طور نیست که انسان بتواند حبّ به خداوند را و حبّ غیر خدا را در دل جمع کند. جمع شدن حبّ به خدا و حبّ غیر خدا، با یک‌دیگر، نشدنی است. خداوند نسبت به جایگاهش، انحصار طلب است. خودش را صاحب‌خانه می‌بیند. می‌گوید: دل، جایگاه من است، خانه من است، برای من است و نباید غیر از من در دل باشد. به تعبیر اهل معرفت؛ قلب، بیت الله است.

حبّ به غیر خدا در دل یک نوع شرک است!

خداوند در قلب، هیچ نوع شرک را، از نظر دل‌بستگی نمی‌پذیرد، یعنی نمی‌پذیرد که قلب، تعلق به غیر پیدا کند. می‌توان به تعبیر ناقصی گفت: حبّ به خدا و حبّ به غیر خدا در دل، یک نوع شرک است. جهتش هم این است که در عالم خلقت، خداوند در ابعاد وجودی انسان، یک بُعد را برای خودش خلق کرده است و آن بُعد، قلب انسان است. این سخن، از معارف ما به دست می‌آید.

قلب مؤمن، عرش الهی است!

من در جلسه گذشته یک روایتی خواندم، الآن دوباره تکرار می‌کنم. ما نظیر آن روایت باز هم داریم، نه اینکه منحصر به همان یک روایت باشد. روایت از پیغمبر اکرم بود؛ «قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): ان لله تعالى في الارض أواني»؛ برای خداوند، در روی زمین ظروفی است که این ظرف‌ها برای خود خدا است. «الا و هي القلوب» [۲]؛ و آن ظروف، دل‌ها هستند. چرایش در روایات دیگر هست. البته من در جلسه گذشته اشاره کردم و در این جلسه توضیح می‌دهم. جهتش این است که جایگاه خداوند، باید طوری باشد که متناسب با او باشد. این تعبیری که در روایت هست را می‌خوانم «لا يسعني أرضي و لا سمائي»؛ زمین و آسمان، گنجایش من را ندارد. «و لكن يسعني قلب عبدی المؤمن» [۳]؛ ولی آن موجودی که گنجایش من را دارد، قلب بنده مؤمن من است. ببینید قلب چه قدر ارزشمند است. این تعبیر، متخذ از روایات است و مصطلح بین اهل معرفت هم هست که «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ» [۴] قلب مؤمن عرش الهی است. ما بالاتر از عرش الهی نداریم.

قلب بیت الله است

اینکه من عرض کردم تطهیر دل به تخلیه آن از حبّ ما سوی الله است، جهت این است که، این ظرف، ظرف اختصاصی برای خداوند است و خداوند هم انحصار طلب است. لذا خداوند خودش را صاحب البیت می‌داند و اهل معرفت می‌گویند: قلب بیت الله است، خانه خدا است.

قلب؛ با ارزش‌ترین بُعد وجودی انسان

من می‌خواهم خیلی کوتاه، در یک بحثی وارد شوم. ما وقتی ابعاد وجودی انسان را ارزیابی می‌کنیم، می‌گوییم: با ارزش‌ترین بُعد وجودی انسان، قلب انسان است. با ارزش‌ترین بُعد انسان، عقل، نفس و اعضا و جوارحش نیست، بلکه قلب انسان است. چون قلب انسان، جایگاه خداوند است، با ارزش‌ترین بُعد وجودی او است. عقل دنبال خدا می‌گردد، خداجو است. اما آنکه خدا را در خود می‌گیرد قلب است.

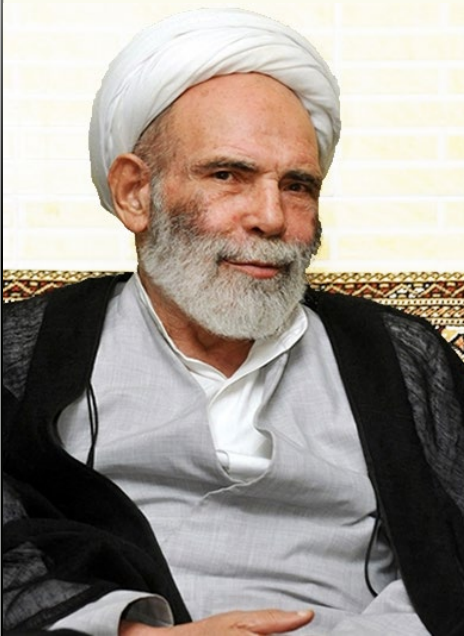
با ارزش‌ترین ادب، ادب قلب است

ادب کردن هر بُعدی از ابعاد انسانی، برای انسان، جنبه ارزشی دارد و در این شبهه‌ای نیست. یعنی اگر ما بخواهیم روی انسان‌ها اتیکت بگذاریم، که بفهمیم هر کس چه قدر ارزش دارد، می‌رویم سراغ اینکه هر کس، کدام بُعد وجودی‌اش را ادب کرده است. محور ارزشی انسان‌ها ادب انسان‌ها است. چه نسبت به اعضا و جوارحش، چه نسبت به نفس و ملکاتش، که ادب نفس و ملکات، تهذیب ملکات است، چه نسبت به عقلش باشد که بعداً بحث می‌کنم و چه نسبت به قلبش باشد. اما در بین این‌ها با ارزش‌ترین ادب، ادب قلب است.

تربیت و مریان تربیتی

* خداوند در قلب، هیچ نوع شرک را، از نظر دل‌بستگی نمی‌پذیرد، یعنی نمی‌پذیرد که قلب، تعلق به غیر پیدا کند. می‌توان به تعبیر ناقصی گفت: حبّ به خدا و حبّ به غیر خدا در دل، یک نوع شرک است

* با ارزش‌ترین بُعد انسان، عقل، نفس و اعضا و جوارحش نیست، بلکه قلب انسان است. چون قلب انسان، جایگاه خداوند است، با ارزش‌ترین بُعد وجودی او است. عقل دنبال خدا می‌گردد، خداجو است. اما آنکه خدا را در خود می‌گیرد قلب است.



در یک روایتی هست که امیرالمؤمنین (علیه السلام)، به کسی خطاب کرد که «یا مُؤْمِنُ إِنَّ هَذَا الْعِلْمَ وَالْأَدَبَ ثَمَنُ نَفْسِكَ»؛ [۵] اینکه تو اوامر الهی را دریافت کنی، یعنی مرزشناسی مرزهای الهی و بعدش می فرماید: «وَالْأَدَبُ»؛ مرزداری، «ثَمَنُ نَفْسِكَ»؛ قیمت تو مربوط به این دو تا است یعنی مرزشناسی و مرزداری الهی. «فَأَجْتَهَدُ فِي تَعْلَمِهِمَا»؛ کوشش کن و این دو را به دست بیاور. «فَمَا يَزِيدُ مِنْ عِلْمِكَ وَ أَدَبِكَ يَزِيدُ فِي ثَمَنِكَ وَ قَدْرِكَ» [۶] به هر مقدار که سطح مرزشناسی و مرزداریات بالا برود، قیمت تو هم بالا می رود. در بین آداب الهی، آنکه بیش از همه، ارزش و ثمن تو را بالا می برد، ادب قلب است. چه در بُعد حالی و چه در بُعد عملی قلب.

ستایش بزرگ خداوند از پیغمبر اکرم

ستایش بزرگی که خداوند، از پیغمبر اکرم در قرآن کرده است، بر محور ادب قلب پیغمبر است. می گوید: ادب قلب تو موجب شد که به این مقام رسیدی. «روى عن الصادق (عليه السلام) قال: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَدَبَ نَبِيِّهِ عَلَيَّ مَحَبَّتِهِ»؛ خدا پیغمبر را، بر محور محبت خودش ادب کرده است. سراغ عقل، نفس و اعضا و جوارحش نرفت. رفت سراغ قلب پیغمبر. «أَدَبَ نَبِيِّهِ عَلَيَّ مَحَبَّتِهِ» محبت در دل است. تأدیب محبت کرد یعنی آن تعلقاتی که نسبت به ماسوی الله بود، از این دل بیرون کشید و آن را با محبت خودش پر کرد و جایی برای محبت غیر نگذاشت. «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَدَبَ نَبِيِّهِ عَلَيَّ مَحَبَّتِهِ فَقَالَ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ»؛ حالا می آیم از تو تعریف می کنم «إِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ» [۷].

اصلاح قلب، تعمیر قلب و جلا دادن قلب

شما اگر در روایاتی که راجع به اصلاح قلب، تعمیر قلب و جلا دادن قلب است، مراجعه کنید، می بینید تمام اینها بر محور ذکر الله مطرح می شود. «أصل صلاح القلب اشتغاله بذكر الله» [۸]؛ «جلاء هذه القلوب ذكر الله» [۹]؛ ذکر ر خدا و تلاوت قرآن. علی (علیه السلام) در خطبه هایش این مطلب را زیاد دارد «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ» [۱۰]. یا در وصیتی که به امام حسن (علیه السلام) می کند «فَأَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ يَا بُنَيَّ وَ لَزُومِ أَمْرِهِ وَ عِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ وَ الْإِعْتِصَامِ بِحَبْلِهِ» [۱۱]؛ جهت همین است. ارزش مندترین بُعد وجودی انسان، دل انسان است، ارزش و ثمن دل، به ادب آن است و ادب دل به تخلیه آن از حب ماسوی الله است.

دلی که حب به دنیا دارد، مُرده است!

در روایات، حتی این تعبیر هست که دل با چه زنده می شود و با چه می میرد. بعد می آید روی موت و حیات دل بحث می کند. می گوید: موت دل به حب به دنیا است. دلی که محبت غیر خدا در آن است، مرده است. نهج البلاغه خطبه صد و نه «مَنْ عَشَقَ شَيْئًا أُعْشِيَ بَصْرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ ... وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ» [۱۲]. اگر یادتان باشد، در اعمال گفتیم، آن موقع که سرحال هستی، مستحبات را انجام بده، در این صورت، قلبت را زنده می کند. درست در مقابلش داریم، آن کسانی که شبهات را رعایت نمی کنند و اباحه گری می کنند، قلب هایشان مُرده است. از علی (علیه السلام) در نهج البلاغه نقل شده است که «مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ» [۱۳]؛ چون حب به دنیا داشت، به این عمل شبهه ناک کشیده شد.

قلب همان قدر که ارزش مند است، همان قدر هم خطرناک است!

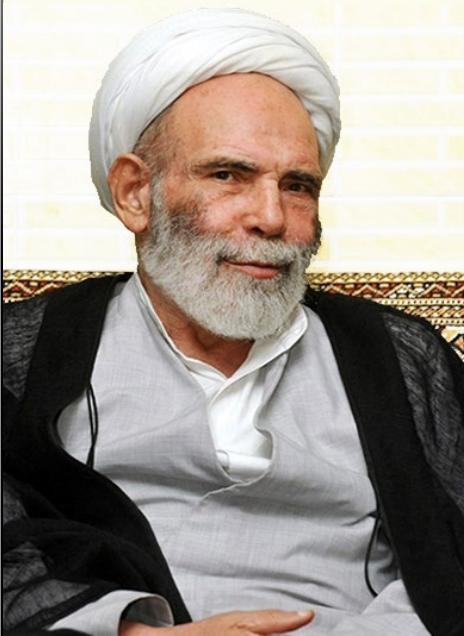
در بین تأدیبه ها، با ارزشترین تأدیب، تأدیب قلب است. من این را از نظر ارزیابی ظاهری بررسی کردم و آلا؛ اگر خواهیم ریشه یابی کنیم، همه این مسائل سر از قلب در می آورد. یعنی بی ادبی اعضا و جوارح نفس، همه سر از قلب در می آورد. قلب، همین طور که این قدر ارزش مند است، به قدری هم خطرناک است که محبت غیر خدا در دل رسوخ کند، به طوری که محبت خدا، تحت الشعاع قرار بگیرد و رفتنی شود. این منشأ بدبختی و شقاوت انسان خواهد بود.

توسل

به حسب روایاتی که ما داریم، وفات زهرا (سلام الله علیها) هفتاد و پنج روز بعد از وفات پیغمبر بوده است که تقریباً همین روزها می شود و امروز را به عنوان وفات می گیرند. امشب باید برنامه خانه علی (علیه السلام) این باشد که عرض می کنم. زهرا (سلام الله علیها)، به علی (علیه السلام) وصیت کرد که خودش متکفل تجهیز من شو و کس دیگری را نگذار. تو خودت من را غسل بده، کفن کن، حنوط کن و خودت من را دفن کن. البته یک وصیت هم به اسماء کرده بود که تو در این کارها، به علی (علیه السلام) کمک کن. از طرفی هم وصیت کرد که این کارها را شب انجام بده. قاعدتاً باید مثل امشب باشد که علی (علیه السلام) بدن مقدس زهرا را پیش رویش گذاشته و می خواهد او را تجهیز کند. در روایت دارد اسماء که کمک می کرد آب می ریخت و علی (علیه السلام) شست و شو می داد. اما بر طبق وصیت حضرت زهرا، حضرت از زیر پیراهن غسل می داد. چرایش را شما می دانید. آخر میت را که از زیر لباس غسل نمی دهند. باید لباس هایش را در بیاورند. چرا زهرا وصیت کرد که لباس هایش را در نیاورم؟ می خواست چشم علی (علیه السلام) به بدن زهرا نیافتد با اینکه همسرش بود. در بین غسل، علی (علیه السلام) دست از غسل برداشت و شروع کرد های های گریه کردن. چرا؟ چون دست علی (علیه السلام) به موضعی خورد که آنجا بحث،

تربیت و مریان تربیتی

* آن موقع که سرحال هستی، مستحبات را انجام بده، در این صورت، قلبت را زنده می کند. درست در مقابلش داریم، آن کسانی که شبهات را رعایت نمی کنند و اباحه گری می کنند، قلب هایشان مُرده است.



بحث رنگش نبود. غسل تمام شد. زینب(سلام‌الله‌علیها) را صدا کرد، برو حنوط مادر را بیاور. حنوط را آورد. حنوط کرد. زهرا(سلام‌الله‌علیها) را کفن کرد. یک جمله از علی(علیه‌السلام) می‌خوانم « فَلَمَّا هَمَمْتُ أَنْ أَعْقِدَ الرِّدَاءَ » وقتی قصد کردم که بند کفن زهرا را ببندم، « نَادَيْتُ يَا أُمَّ كُلُّوْمُ يَا زَيْنَبُ يَا سَكِينَةُ يَا فَضَّةُ يَا حَسَنُ يَا حُسَيْنُ هَلُمُّوا تَزَوَّدُوا مِنْ أُمَّكُمْ فَهَذَا الْفِرَاقُ وَاللِّقَاءُ فِي الْجَنَّةِ » [۱۴] بچه‌های زهرا را صدا کرد. می‌گوید: وقتی خواستم بند کفن را ببندم بچه‌ها را صدا کردم، بیایید این آخرین دیدار است با مادر، دیگر مادر را نمی‌بینید مگر در بهشت. این بچه‌ها آمدند. خودشان را روی بدن مادر انداختند. حسن و حسین(علیهم‌السلام) خودشان را روی سینه مادر انداختند. علی(علیه‌السلام)، قسم می‌خورد و می‌گوید: وقتی این‌ها خودشان را روی سینه مادر انداختند، شروع کردند گریه کردن، دیدم دست‌های زهرا از کفن بیرون آمد. یک دست به گردن حسن انداخت و یک دست به گردن حسین. از آسمان ندا شد یا علی! بچه‌ها را بردار. تمام فرشته‌های آسمان‌ها به گریه در آمدند.

- [۱]. بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۱۴
- [۲]. میزان الحکمه ج ۵ ص ۲۱۷
- [۳]. عوالی اللالی ج ۴ ص ۷
- [۴]. بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹
- [۵]. هذا العلم است نه مطلق علم یعنی علم دین.
- [۶]. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۸۰
- [۷]. الکافی، ج ۱، ص ۲۶۵
- [۸]. غرر الحکم، ص ۱۸۸
- [۹]. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۲۱
- [۱۰]. بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۳۲۵
- [۱۱]. نهج البلاغه، نامه ۲۱ ص ۳۹۱
- [۱۲]. نهج البلاغه، ص ۱۵۹
- [۱۳]. نهج البلاغه، ص ۵۳۶
- [۱۴]. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۹

تربیت و مریان تربیتی



تربیت و مربیان تربیتی ۱۱

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صل الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین.
«رُوی عَنْ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: مَنْ تَأَدَّبَ بِآدَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَذَاهُ إِلَى الْفَلَاحِ الدَّائِمِ» [۱]

مرور مباحث گذشته

بحث ما راجع به تأدیب انسان بود. گفته شد که انسان باید، جمیع ابعاد وجودی اش یعنی عقل، قلب، نفس و اعضا و جوارحش را مؤدب به آداب الله کند. بحث ما راجع به تأدیب قلب بود، که بحث کردیم.

مطلق نماز مستحب موجب تطهیر قلب نمی شود!

در اینجا یک نکته ای هست که دیدم اگر بخوایم بگذرم شاید جفا کرده باشم. من در باب تأدیب قلب، بر طبق روایاتی که خواندم، عرض کردم که باید قلب را، هم با حالت تأدیب کرد و هم با عمل خارجی. حالت عبارت از خشیت است. در روایت داشت که خداوند به حضرت عیسی خطاب فرمود: «یا عیسی أدب قلبک بالخشیه» [۲]. از طرفی هم در روایتی از امام صادق (علیه السلام) بود که حضرت در باب عمل فرمودند: «إِنَّ الْقَلْبَ يَحْيَا وَيَمُوتُ»؛ قلب زنده می شود و می میرد، آن موقع که زنده شد؛ «فَأَدِّبْهُ بِالتَّطَوُّعِ». «وَ إِذَا مَاتَ فَاقْصُرْهُ عَلَى الْفَرَائِضِ»؛ من این جمله را توضیح ندادم، بعد متوجه شدم که چه بسا ممکن است در کار یک اشتباهاتی بشود. یعنی اگر بخواهی قلب را از نظر عمل ادب کنی، با چه عملی باید این کار را بکنی؟ حضرت فرمود: با تطوع. تطوع عبارت از نافله است، نمازهای نافله مستحبی را تطوع گویند. چون ذیل آن روایت، هست که: «وَ إِذَا مَاتَ فَاقْصُرْهُ عَلَى الْفَرَائِضِ» [۳]؛ یعنی واجبات. ما هم نماز واجب داریم و هم مستحب. من در اینجا یک سؤالی را مطرح می کنم که در جواب این سؤال، مطلب روشن می شود. آیا مطلق نماز مستحب، موجب تأدیب قلب، یعنی تطهیر قلب از حبّ ما سوی الله، می شود؟ اگر قلب، مؤدب به آداب الهی شود، یعنی از حبّ ما سوی الله تخلیه شود و سراسر آن را دوستی خدا بگیرد، آیا با صرف خواندن نماز مستحب، قلب انسان از حبّ ما سوی الله تخلیه می شود؟ نه؛ مطلقاً این طور نیست. چه بسا آن موقع که نماز مستحبی می خواند، فکرش آن طرف تر از دنیا باشد. حبّ به پول، مال، جاه و مقام داشته باشد. من دیدم این را توضیح ندادم و رد شدم، یک وقت اشتباه می شود. یک عده خیال می کنند دارند نماز مستحب می خوانند، قلبشان را تأدیب به ادب الهی می کنند و حبّ ما سوی الله از قلبشان خارج می شود و سراسر دلشان، پر از محبت خدا می شود. نعوذ بالله من همزات الشیاطین. لذا من مجبورم به نحو کوتاه مطلبی را عرض کنم.

در تطهیر قلب، نمازی مؤثر است که با حضور قلب باشد!

آن صلاه و نمازی روی قلب انسان مؤثر است که با حضور قلب باشد، نه هر نمازی. حضور قلب هم، ابتداءً متوقف بر دو چیز است: یک؛ فراق و دو؛ فراق قلب. در بین عبادات، یک عبادت است که مخلوق با خالقش و عبد با ربّش در آن، بدون واسطه و رویاروی او سخن می گوید و آن نماز است. در نماز، عبد با ربّش سخن می گوید و با او مواجهه دارد. گرچه این تعبیر تعبیر ناقصی است و ممکن است حضاضت داشته باشد، اما با خدا، چهره به چهره رو به رو است. کدام نماز است که چهره به چهره می شود و عبد، ربّش را می بیند؟ کدام نماز است که موجب می شود، انسان دل از ما سوی الله ببرد و تمام سراسر دلش را، حبّ به معبودش، فرا بگیرد؟ آن نماز است که، یک؛ فراق و دو؛ رعایت کرده باشد و دو؛ فراق قلب را. تازه این دو مقدمه هستند.

تعریف فراق و وقت:

معنای فراق و وقت، رعایت اوقات موظفه برای نماز است. یعنی انسان در شبانه روز، یک وقتی را برای نماز خالی کند. وقتی را خالی کند، که می داند در این وقت، هیچ کاری نباید بکند، این نماز مؤثر است. مثلاً ظهر که شد، کارهایش تمام شود. آن وقت وقتی است که باید همه کارها را کنار بگذارد و برود سراغ نماز. یک وقتی را برای نماز، خالی کند.

تعریف فراق قلب:

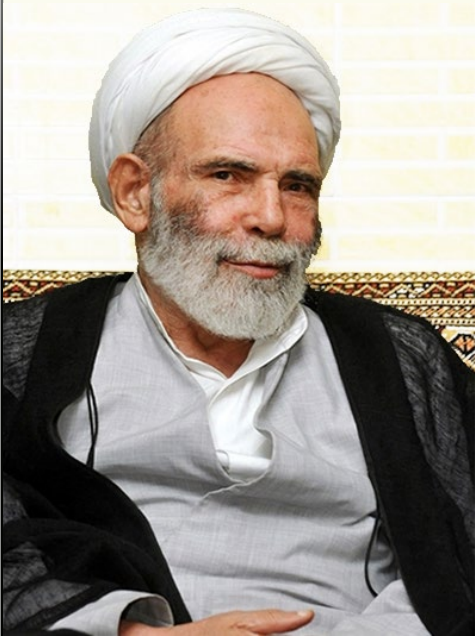
فراق قلب، یعنی در این وقت که می خواهیم نماز بخوانیم، دلم را از تمام تعلقاتی که دارد و افکاری که در آن است، فارق کنم. در نماز به فکر مال، جاه، اولاد و مسائل غیر خدا نباشم. در این وقت که می خواهیم نماز بخوانیم، روی دلم به سوی خدا باشد.

مثالی برای فراق قلب:

مثلاً می خواهیم با شخصیت بزرگی صحبت کنم و در بین صحبت، رویم را طرف دیگر کنم، با یک کس دیگری مشغول شدم. این کار معنا ندارد. فراق قلب یعنی، دل در موقع عبادت به چیزی مشغول نباشد. می گویند:



* آن صلاه و نمازی روی قلب انسان مؤثر است که با حضور قلب باشد، نه هر نمازی. حضور قلب هم، ابتداءً متوقف بر دو چیز است: یک؛ فراق و دو؛ فراق قلب.



فراقت قلب فشار دارد و برای انسان مشکل است. ولی انسان باید این را بداند، که اگر این حاصل نشود هیچ چیزی دست گیر او نمی‌شود. تازه این دو، مقدمه هستند برای اینکه انسان در وادی‌ای برود که آن وادی، روح و حقیقت عبادت است، روح و حقیقت عبادت، عبارت است از حضور قلب. حضور قلب است که به نماز ارزش می‌دهد چه نماز واجب و چه مستحب.

اقسام حضور قلب:

حضور قلب را تقسیم می‌کنند به حضور قلب در عبادت و حضور قلب در معبود. اگر بخواهیم حضور قلب در عبادت را توضیح دهیم باید مثال بزنییم. عبادت اصلاً به طور کلی، عبارت از مدح، ثنا و ستایش معبود است. منتهی هر کدام از عبادات، ثنای حق است. یک وصفی از اوصاف معبود را پیش می‌کشد و بعد آن وصف را مدح می‌کند.

در نماز، تمام اوصاف الهیه مطرح می‌شود

در بین عبادات، یک عبادت است که تمام اسماء و اوصاف الهیه در آن مطرح می‌شود و آن اسماء و اوصاف را، مدح و ثنا می‌کند، آن عبادت، نماز است. در تمام عبادات، فقط نماز است که یک مجموعه‌ای از مدح و ثنا، نسبت به معبود، در ربط با جمیع اوصافش است.

مثال حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه)، در ارتباط با حضور قلب

حضور قلب در عبادت، یعنی انسان، موقعی که دارد مدح می‌کند، بفهمد چه کسی را مدح می‌کند. استاد من (رضوان الله تعالی علیه)، این طوری مثال می‌زدند، می‌فرمودند: اگر بچه‌ای برود در محضر یکی از بزرگان و قصیده‌ای که در وصف او است را بخواند، چه بسا خودش این اوصافی که راجع به آقا هست را دقیقاً و مفصلاً نفهمد. مثلاً بگوید: او بالاترین عرفای دهر است. نمی‌داند عارف یعنی چه؟ دهر یعنی چه؟ اجمالاً می‌داند که دارد او را ثنا، مدح و وصف می‌کند.

اقسام حضور قلب:

یک: درک اجمالی:

اهل معرفت یک تقسیم‌بندی راجع به حضور قلب دارند. آنها می‌گویند: حضور قلب که عبارت از ثنای خدا است، به دو نحو است؛ یکی به نحو اجمالی است و دیگری به نحو تفصیلی. اجمالی یعنی این مثالی که استاد من (رضوان الله تعالی علیه) می‌زد. لا اقل در نماز این حالت را داشته باش، که در مقابل و حضور چه کسی هستی؟ چه کسی را توصیف می‌کنی؟ گرچه وصف‌هایش را ادراک نمی‌کنی و به کنه آن نمی‌رسی، ولی اجمالاً این را بفهم. به این می‌گویند: درک اجمالی.

دو: درک تفصیلی:

درک تفصیلی مربوط به من و شما نیست. مربوط به اولیای خاص خدا است، که وقتی نماز می‌خواند و می‌گوید: «ایاک نعبد و ایاک نستعین» آن چیزی که او می‌گوید و اینکه من می‌گویم، از زمین تا آسمان فرق دارد. هر دو یک جمله می‌گوییم و یک وصف می‌کنیم، اما من فقط می‌دانم که این وصف از اوصاف خدا است. اما به کنه این وصف نرسیدم. البته چون اولیای خدا مراتب دارند در اینجا هم مراتب وجود دارد.

بفهمیم در مقابل چه کسی هستیم

آن چیزی که ما در باب تطهیر قلب می‌گوییم مؤثر است، این است که در روایت بود که؛ آن موقع که دلت زنده است ادبش کن به تطوع. یعنی قلبت را به آن نمازی که در آن حضور قلب داری، ادب کن. حضور قلب در حد خودت. لا اقل، بفهمی این چیزهایی که از دهانت در می‌آید چیست؟ گرچه به ژرفای او نمی‌رسی، اما بفهمی در مقابل چه کسی هستی.

آن نافله‌ای که با حضور قلب باشد انسان را سیر می‌دهد

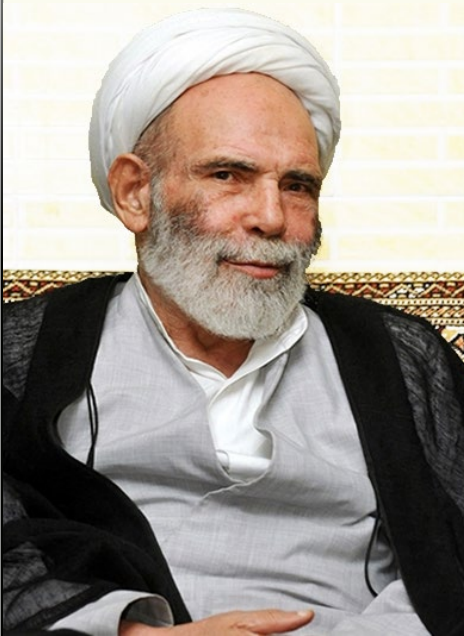
آن نافله‌ای که با حضور قلب باشد، انسان را سیر می‌دهد و حبّ ما سوی الله را از دل او خارج می‌کند. آنجا است که این دل، منور به نور الهی می‌شود، تمام ظلمت‌های ما سوی الهی از دل خارج می‌شود و تلؤلؤ پیدا می‌کند. حضرت زهرا (سلام‌سلام‌الله‌علیها) با دلش، بر عبادت خداوند روی آورده است!

من یک روایت بخوانم. «روی عن رسول الله (صل‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) قال: وَ أَمَّا ابْنَتِي فَاطِمَةُ فَإِنَّهَا سَيِّدَةُ نَسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْأَخِيرِينَ» اما دخترم فاطمه، سرور زن‌های دنیا و آخرت از اولین و آخرین. « وَ هِيَ بَصْعَةٌ مِنِّي »؛ او پاره تن من است. « وَ هِيَ نُورٌ عَيْنِي »؛ نور چشم من است. « وَ هِيَ ثَمَرَةٌ فُوَادِي »؛ میوه دل من است. « وَ هِيَ رُوحِي الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْ »؛ او روحی است که در پیکر من است. « وَ هِيَ الْحَوْرَاءُ الْإِنْسِيَّةُ »؛ او حوریه‌ای است به شکل انسان « مَتَى قَامَتْ فِي مَحْرَابِهَا »؛ آن‌گاه که برای نماز و عبادت، در محراب بایستد، « مَحْرَابِهَا بَيْنَ يَدَيْ رَبِّهَا جَلَّ جَلَالُهُ زَهْرٌ نُورُهَا لِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ »؛ نور او برای فرشتگان آسمانی تلؤلؤ می‌کند. « كَمَا يَزْهَرُ

تربیت و مریان تربیتی

* در بین عبادات، یک عبادت است که تمام اسماء و اوصاف الهیه در آن مطرح می‌شود و آن اسماء و اوصاف را، مدح و ثنا می‌کند، آن عبادت، نماز است. در تمام عبادات، فقط نماز است که یک مجموعه‌ای از مدح و ثنا، نسبت به معبود، در ربط با جمیع اوصافش است.

* آن نافله‌ای که با حضور قلب باشد، انسان را سیر می‌دهد و حبّ ما سوی الله را از دل او خارج می‌کند. آنجا است که این دل، منور به نور الهی می‌شود، تمام ظلمت‌های ما سوی الهی از دل خارج می‌شود و تلؤلؤ پیدا می‌کند.



نُورِ الْكَوَاكِبِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ»؛ همان گونه که نور ستارگان، برای اهل زمین می‌درخشد. «و يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمَلَائِكَتِهِ»؛ خدا به فرشتگانش می‌گوید: «يَا مَلَائِكَتِي»؛ ای فرشتگان من؛ «انظروا إلى أمتي فاطمة سيدة إمامي قائمة بين يدي»؛ فاطمه در پیشروی من ایستاده است. «تَرْتَعِدُ فَرَائِضَهَا مِنْ خِيَفَتِي»؛ از خشیت نسبت به من، بند بند وجودش می‌لرزد. این حالت کسی است که قلبش مؤدب به آداب الهی است. «و قَدْ أَقْبَلْتُ بِقَلْبِيهَا عَلَى عِبَادَتِي»؛ او با دلش، بر عبادت من رو آورده است و در عبادت، حضور قلب دارد. «أَشْهَدُكُمْ»؛ آی فرشته‌ها، شماها را گواه می‌گیرم. «أَنِّي قَدْ آمَنْتُ»؛ من ایمنی بخشیدم «شيعتها من النار»[۴]؛ آن کسانی که پیرو زهرا هستند را از آتش جهنم ایمنی بخشیدم.

توسل

من دیروز ضمن مطالعاتی که می‌کردم، یک مطلبی به ذهنم آمد. می‌خواهم این مطلب را با شما هم در میان بگذارم. چه بسا در ذهن شما هم باشد. در ذهن من این آمد که اگر یک کسی در خانه من بیاید، من می‌دانم این چه گرفتاری دارد و می‌توانم گرفتاری او را برطرف کنم و هیچ زحمتی هم برای من ندارد، با یک اشاره می‌توانم. هیچ چیزی هم به من نگوید و تقاضا هم نکنند. ولی من می‌دانم این برای گرفتاری‌اش پیش من آمده. سؤال می‌کنم؛ این طور نیست که شماها بگویید: کار این را راه بیاندازم؟ این آمده است دیگر، گرچه به من چیزی نگفته ولی می‌دانم برای همین هم آمده است. خصوصا اگر مکرر هم بیاید، آن هم چند روز پشت سرهم. می‌آید من را نگاه می‌کند هیچ چیز هم نمی‌گوید. من چه کار می‌کنم؟ حالا اگر طرف کریم باشد، من نباشم، یک کریمی است. به تعبیر ما در خانه باز است. همه می‌آیند در خانه‌اش. از آن طرف هم آن شخصی که می‌آید تقاضا هم نکند. دیروز من در این فکر بودم، گفتم: ما پنج شب مرتب رفتیم در خانه زهرا(سلام‌الله‌علیها)، کریمه اهل بیت. می‌شود امشب ما را دست خالی رد کند؟ حاشا و کلا. مگر می‌شود؟ محال است. یا زهرا خودت گرفتاری‌های ما را می‌دانی. لازم به گفتن هم نیست. می‌دانی ما برای چه آمدیم در خانه‌ات. «حسبی من سؤالی علمک بحالی» کافی است از تو درخواست کنم این که می‌دانی.

مجلسی می‌نویسد: «فَصَلَّى عَلَيْهَا» جنازه زهرا را روی زمین گذاشت و به او نماز خواند. نماز جنازه را خواند، اما بعد از آن نقل شده است که: «ثُمَّ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ»؛ دو رکعت دیگر نماز خواند. به نظر من این است؛ «استعینوا بالصبر و الصلوة»؛ دید نمی‌تواند این جنازه را در قبر بگذارد. خدا کمکم کن. «و رَفَعَ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ»؛ دو دست‌هایش را به سمت آسمان بلند کرد. «فَنَادَى»؛ بلند گفت: «هَذِهِ بِنْتُ نَبِيِّكَ فَاطِمَةُ»؛ خدا این دختر پیغمبرت فاطمه است. «أَخْرَجَتْهَا مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»[۵]. آماده شد. جنازه را بلند کرد و به سمت قبر برد. یک وقت شروع کرد این جملات را گفتن: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَعَنِ ابْنَتِكَ النَّازِلَةِ فِي جَوَارِكٍ»؛ به پیغمبر سلام داد. معلوم می‌شود آنجا دست‌های پیغمبر را دید که دارد پیکر دخترش را از علی می‌گیرد. سلام کرد به پیغمبر و گفت: از طرف خودم و دختری که تو سلام می‌کنم. «فَلَقَدْ اسْتَرْجَعَتِ الْوَدِيعَةَ وَ أَخَذَتِ الرَّهْيَنَةَ»؛ اول گفت: «قُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي»؛ صبر علی خیلی کم شد، اما پیغمبر بیا، امانت‌ات را به تو برگردانم. «وَ أَخَذَتِ الرَّهْيَنَةَ»[۶]؛ یا رسول‌الله، آن امانتی که پیش من داشتی از من گرفتی. اینجا است که می‌گویند: جا داشت علی به سؤال پیغمبر جواب بدهد و پیغمبر به او بگوید: یا علی، آیا دختر من با این وضع بود که به تو دادم؟ صورت او این رنگ را داشت؟ بازوی او این ورم را داشت؟

[۱]. بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۱۴

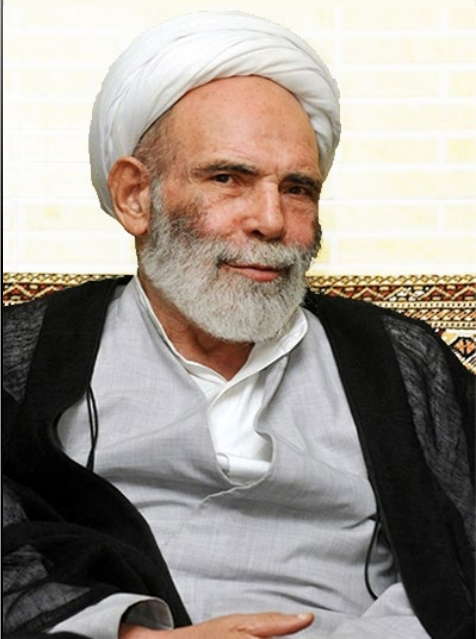
[۲]. تحف العقول، ص ۵۰۰

[۳]. بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۴۷

[۴]. بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۳۷

[۵]. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۴

[۶]. نهج البلاغه، خ ۲۰۲، ص ۳۲۰



تربیت و مربیان تربیتی ۱۲

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین. «رَوَى عَنْ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: مَنْ تَأَدَّبَ بِأَدَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَدَاهُ إِلَى الْفَلَاحِ الدَّائِمِ» [۱]

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به تأدیب و تربیت بود. عرض شد اگر شخصی بخواهد دیگری را مؤدب به آداب الهی کند و روش رفتاری و گفتاری به او بدهد، باید قبل از آن خود را در تمام ابعاد وجودی عقلی، نفسی، جوارحی و مؤدب به آداب الهی نماید.

در بحث «تأدیب قلب» گفتیم: انسان باید قلبش را به «ادب الهی»، ادب کند. مراد از «تأدیب قلب» این است که انسان اجازه ندهد «حب ماسوی الله» در آن نفوذ کند و اگر چیزی از این محبت در قلب وجود دارد باید آن را «تخلیه» نماید. در جلسات گذشته روایاتی را نیز در این زمینه مطرح کردیم.

تخلیه دل و تجلی خدا

عرض شد این طور نیست که اگر انسان قلبش را به آداب الهی ادب کند و آن را از «حب ماسوی الله» تخلیه نماید، از نظر الهی بی اثر باشد. هنگامی که انسان خود را به آداب الهی تربیت می‌کند آثاری بر آن مترتب می‌شود. اهل معرفت این بحث را در قالبی می‌ریزند و می‌گویند: «تأدیب قلب» و «تخلیه» آن موجب «تجلی» خداوند در دل خواهد شد. [۲] در واقع اگر دل، از «حب ماسوی الله» تخلیه شود و «حب به خدا» سراسر آن را فرا بگیرد، محل «تجلی» خدا می‌شود. قلب «بیت الله» است! قلب خانه خدا است! صاحب این خانه هم خدا است؛ اگر کسی «ماسوی الله» را از این خانه خارج کند، صاحب خانه خود وارد آن می‌شود. صاحب خانه که آمد، دل از حالت غصبی بیرون خواهد آمد. این تعبیری که می‌گویند: «خدا تجلی می‌کند»، به معنای ورود صاحب خانه است.

در گذشته گفتیم که قلب اگر از نظر حالی دارای «خشیت» شود و از نظر افعالی به «نوافل» روی آورد، مورد محبت خدا قرار می‌گیرد. دلی که از «حب ماسوی الله» تخلیه شد و «حب به الله» سراسرش را فرا بگیرد دچار «خشیت» خواهد شد. اثر بسیار بارز ایجاد «خشیت» نیز که در روایت به آن اشاره شده این است که مورد محبت خدا قرار می‌گیرد و هنگامی که خدا او را دوست داشت همه کاره‌اش می‌شود، به گونه‌ای که تمام امور را خدا انجام می‌دهد.

تأثیر نوافل در جذب حب خدا

در روایت معروفی آمده است: «وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ»، اولین اثر «نافله» حب خدا است. هنگامی که دل «تخلیه» شد، خدا «تجلی» می‌کند، هنگامی که خدا به وسیله هم حال و هم افعال شخص وارد دل شد، مورد محبت خدا قرار می‌گیرد و هنگامی که خدا او را دوست داشت، آن‌گاه همه کاره‌اش می‌شود؛ «كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ»، دیگر تعبیر بالاتر از این نمی‌شود؛ گوش که با او می‌شنود گوش خدا است، «وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ» چشمی که می‌بیند چشم خدا است، «وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطَلِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا». [۳] کسی که قلبش را به آداب الهی مؤدب کند، یعنی آن را از «حب ماسوی الله» تخلیه نماید، قوا و اعضایش همه الهی می‌شود.

«قلب سلیم» قلبی است که «حب دنیا» در آن نفوذ نکرده باشد

همان طور که در جلسه گذشته عرض کردم امام صادق (علیه‌السلام) در ذیل آیه شریفه «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» [۴] که درباره قیامت است می‌فرماید: مراد از سلامت قلب «هُوَ الْقَلْبُ الَّذِي سَلِمَ مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا» [۵] که سلامت قلب بر محور این است که حب دنیا در آن «نفوذ» نکرده باشد. به کلماتی که در اینجا استخدام می‌کنم دقت کنید! نه اینکه حب به دنیا وارد نشده باشد، «نفوذ» نکرده باشد. بعضی مواقع بر سر یک دو راهی قرار می‌گیریم که در آن باید بین خدا و غیر خدا یکی را انتخاب کنیم، اگر در اینجا به دنبال غیر خدا یا حب دنیا برویم می‌گویند: حب به دنیا در قلبش «نفوذ» کرده است، حب خدا در قلبش «نفوذ» نکرده، چون اگر «نفوذ» کرده باشد آن را رها می‌کرد.

«حسن ادب» و «سوء ادب» قلب

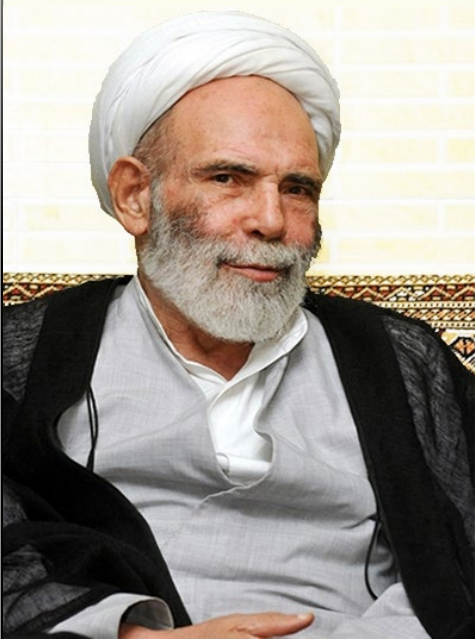
در اینجا اهل معرفت بحثی دارند که من نمی‌خواهم به طور مفصل وارد آن شوم، فقط به اندازه‌ای که به بحث ما مربوط می‌شود اشاره می‌کنم. در تعبیر اهل معرفت آمده است: «حسن ادب قلب»، «سوء ادب قلب». من برای اینکه مطلب روشن شود مجبورم مطلبی را که جنبه معرفتی دارد ولی تقریباً همگانی است مطرح کنم.

قلب با دوری از افراط و تفریط به حسن ادب الهی دست پیدا می‌کند

در باب حالات قلب نسبت به همه امور معرفتی سه حالت تصویر می‌کنند: یک؛ «افراط»، دو؛ «تفریط»، سه؛

تربیت و مربیان تربیتی

* دلی که از «حب ماسوی الله» تخلیه شد و «حب به الله» سراسرش را فرا بگیرد دچار «خشیت» خواهد شد. اثر بسیار بارز ایجاد «خشیت» نیز که در روایت به آن اشاره شده این است که مورد محبت خدا قرار می‌گیرد و هنگامی که خدا او را دوست داشت همه کاره‌اش می‌شود، به گونه‌ای که تمام امور را خدا انجام می‌دهد.



«تعادل». به عنوان مثال «خوف» و «رجا». هر دو از حالات معرفتی قلبی محسوب می‌شوند. صفت «خوف» و «رجا» که در مقابل هم قرار می‌گیرند هر کدام، یک حالت افراط، یک حالت تفریط و یک حالت تعادل دارند. حالت «تعادل» خوف و رجا، ترس از جهنم و عذاب و امید به رحمت الهی است. اما «خوف» در حالت افراطی باعث ایجاد «یأس از رحمت خدا» می‌شود و «رجا» در حالت افراطی «احساس ایمنی از عذاب الهی» ایجاد می‌کند، تا جایی که در نهایت باعث می‌شود شخص جرأت معصیت کردن پیدا کند.

هم خوف و هم رجا از حالات بسیار خوب است، اما باید در حالت تعادل باشد. امام صادق (علیه‌السلام) در روایتی فرمود: «قال: كان أبي (عليه السلام) يقول»، حضرت فرمود که پدر بزرگوارشان یعنی امام باقر فرمودند: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُورَانٌ»، هیچ بنده مؤمنی نیست مگر این که در دلش دو نور وجود دارد، «نُورٌ خَيْفَةٌ وَ نُورٌ رَجَاءٌ»، هم نور بیم از عذاب الهی و هم نور امید به رحمت الهی در دل قرار دارد. این‌ها مربوط به حالات دل است. «لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا وَ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا»، [۶] اگر قرار باشد آن‌ها را با هم بسنجیم، نه این بر آن فزونی دارد و نه آن بر این؛ یعنی یک حالت تعادل بین آن دو برقرار است. این‌ها موقعی نور هستند که تعادلشان حفظ شود. نه این بر آن بچربد و نه آن بر این. جهت این است که اگر هر کدام، تعادل خود را از دست داده و به سمت افراط یا تفریط بروند اثر بسیار بدی به بار خواهند گذاشت. «افراط در خوف» موجب «یأس از رحمت الهی» و «افراط در رجا» باعث «جرأت بر معصیت» می‌شود. لذا اگر به روایات و آیات مراجعه کنید خواهید دید که هر دو حالت را نکوهش کرده‌اند. در قرآن نسبت به یأس از رحمت خدا نهی شده است: «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ». [۷] در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»، [۸] یأس از رحمت خدا که نتیجه افراط در خوف می‌باشد، از خصوصیات کافر است. از طرف دیگر راجع به کسانی که نسبت به صفت رجا حالت افراطی پیدا کرده و احساس ایمنی از عذاب الهی دارند می‌فرماید: «أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ». [۹] همه این‌ها برای قلب است. ارزش این حالات متعلق به انسان، بر محور نقش سازندگی آن‌ها است؛ اگر قرار باشد که این‌ها برای انسان نقش تخریبی پیدا کنند مذموم خواهند بود. خوف از عذاب الهی آن‌گاه برای قلب ممدوح است که نقش سازندگی داشته باشد نه تخریبی. انسان هنگامی که مأیوس شد دیگر پا در وادی اطاعت نخواهد گذاشت؛ می‌گوید: آب که از سر گذشت چه یک وجب، چه صد وجب. اگر امید و رجا هم بخواهد از حد اعتدال بگذرد، دیگر مرز سرش نمی‌شود! حلال و حرام نمی‌فهمد! به تعبیر دیگر نقش تخریبی پیدا می‌کند.

«حسن ادب قلب» به معنای حفظ تعادل و دوری از افراط و تفریط است

حسن ادب و سوء ادبی که اهل معرفت در باب قلب نسبت به کسی که می‌خواهد دلش را در وادی حبّ به خدا قرار دهد مطرح می‌کنند، می‌گویند به این معنا است که انسان دل را چنان تربیت کند که نسبت به این حالات مربوط به قلب حالت تعادل حفظ شده و از افراط و تفریط دور بماند. «مَنْ تَأَدَّبَ بِأَدَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ آدَاهُ إِلَى الْفَلَاحِ الدَّائِمِ»، حسن ادب و یا ادب الهی نسبت به قلب این است. ما در باب مسأله قلب و تادیب [۱۰] آن که راجع به حبّ به خدا بود بحث کردیم و حسن ادب و سوء ادب را در ارتباط با مقامات معنویه مطرح کردیم.

[۱]. بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۱

[۲]. بحث «جلوه‌های الهی» با بحث «تجلی الهی» تفاوت دارد

[۳]. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۲

[۴]. سوره مبارکه شعرا، آیه ۸۹

[۵]. بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۵۲

[۶]. اصول کافی، ج ۲، ص ۷۱

[۷]. سوره مبارکه زمر، آیه ۵۳

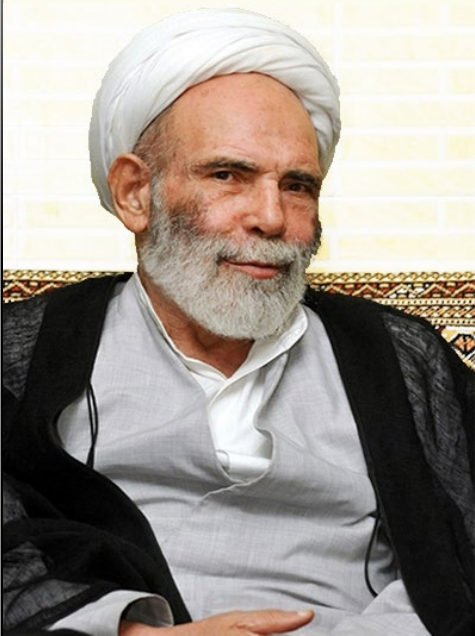
[۸]. سوره مبارکه یوسف، آیه ۸۷

[۹]. سوره مبارکه اعراف، آیه ۹۹

[۱۰]. ما در باب ادب قلب تذکری دادیم و وارد آن نشدیم.

تربیت و مریان تربیتی

* در باب حالات قلب نسبت به همه امور معرفتی سه حالت تصویر می‌کنند: یک: «افراط»، دو: «تفریط»، سه: «تعادل». به عنوان مثال «خوف» و «رجا»، هر دو از حالات معرفتی قلبی محسوب می‌شوند. صفت «خوف» و «رجا» که در مقابل هم قرار می‌گیرند هر کدام، یک حالت افراط، یک حالت تفریط و یک حالت تعادل دارند. حالت «تعادل» خوف و رجا، ترس از جهنم و عذاب و امید به رحمت الهی است. اما «خوف» در حالت افراطی باعث ایجاد «یأس از رحمت خدا» می‌شود و «رجا» در حالت افراطی «احساس ایمنی از عذاب الهی» ایجاد می‌کند، تا جایی که در نهایت باعث می‌شود شخص جرأت معصیت کردن پیدا کند.



اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم، و الحمد لله رب العالمین، و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین. روى عن علی (علیه السلام): «قال: مَنْ تَأَدَّبَ بِأَدَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَدَّاهُ إِلَى الْفَلَاحِ الدَّائِمِ» [۱]

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به تربیت به معنای روش رفتاری و گفتاری بود. عرض شد انسان اگر بخواهد دیگران را به آداب الهی مؤدب نماید، باید قبل از آن خود را در ابعاد گوناگون وجودی عقل و قلب و نفس و اعضاء و جوارح مؤدب به ادب الهی کرده باشد.

در جلسه گذشته مطلبی را در ارتباط با «ادب قلب» از اهل معرفت نقل کردم. در تعبیر اهل معرفت راجع به این مسئله آمده است: «حُسن ادب قلب» و «سوء ادب قلب» که این را هم در جلسه گذشته توضیح دادم و دیگر تکرار نمی‌کنم. در این جلسه می‌خواهم این مطلب را مقداری توسعه بدهم.

«حُسن ادب»

«حُسن ادب» و «سوء ادب» که راجع به قلب مطرح می‌شود، فی نفسه به چه معنا است؟ در تعریف ادب نسبت به حُسن آن، می‌گویند: «حُسن ادب»، یعنی آن هیئت حسنه‌ای که سزاوار است فعل، کار و رفتار انسان بر آن هیئت واقع شود. این به اصطلاح حُسن ادب است.

«عقل عملی» مُدرک حسن و قبح

در اینجا مطلبی را عرض می‌کنم و آن اینکه مسأله حُسن و قبح از مسائلی است که به اصطلاح ما «عقل عملی» آن را ادراک می‌کند. به تعبیر ما حُسن و قبح از مُدرکات «عقل عملی» است. عقل مثلاً می‌گوید: عدل حُسن و زیبا است، ظلم زشت و قبیح است. حال مصادیق آن نسبت به دیدگاه گروه‌ها مختلف می‌شود. مثلاً فرض کنید گروهی این‌طور هستند که در برخورد ابتدایی با افراد ادب را در این می‌دانند که اگر کلاه سرشان است کلاهشان را بردارند، یا عده‌ای دیگر به هم دست می‌دهند، عده‌ای دستشان را بلند می‌کنند، عده‌ای به حالت انجنا خم می‌شوند. تشخیص این مصادیق متعلق به گروه‌ها و اقوام مختلفه است. هر کدام از این اقوام به این حالات مخصوص به خود می‌گویند: «ادب». هر گروهی برای خود از نظر مصداق ادب «هیئت حسنه‌ای» دارد که با گروه دیگر فرق می‌کند.

حُسن ادب، هنگام برخورد با دیگران از دیدگاه مکتب الهی

بحث ما راجع به «ادب الهی» است. می‌خواهیم ببینیم در مکتب الهی، حُسن ادب در برخورد با دیگران در چیست؟ هم از قرآن و هم از روایات مطالبی را در این زمینه مطرح می‌کنم. فرمود: «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ كَذَلِكَ بَيَّنَّ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» [۲] در جای دیگر فرمود: «بِأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَ تَسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» [۳] قرآن می‌گوید: در برخورد اولیه هنگام وارد شدن به خانه، تحیت و سلام کنید. در روایات بسیاری هم آمده است که در برخورد اولیه مصداق احترام و یا به تعبیر ما حُسن ادب این است که به یکدیگر سلام کنید. پیغمبر اکرم در روایتی فرمود: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) إِذَا تَلَاقَيْتُمْ فِتْلَاقًا فَسَلِّمُوا بِلِسَانِكُمْ» [۴] هنگام ملاقات با یکدیگر سلام کنید! امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «السَّلَامُ تَحِيَّةٌ لِمِلَّتِنَا» [۵] باز از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که: «السَّلَامُ قَبْلُ الْكَلَامِ» [۶] قبل از آغاز کلام اول سلام کنید! حتی در آداب جدا شدن هم داریم که هنگام خداحافظی نیز سلام کنید! «سلام» یعنی چه؟ «سلام» یعنی «خدا» به تو سلامتی بدهد! آیه «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ» هم می‌فرماید: «سلامتی از خدا است». «سلام» خود یک نوع دعا می‌باشد. از نظر اسلام و مکتب الهی «سلام کردن» مصداقی زیبا [۷] برای برخورد با دیگران محسوب می‌شود؛ یعنی در مکتب الهی ادب هنگام برخورد این است که اول سلام کنید.

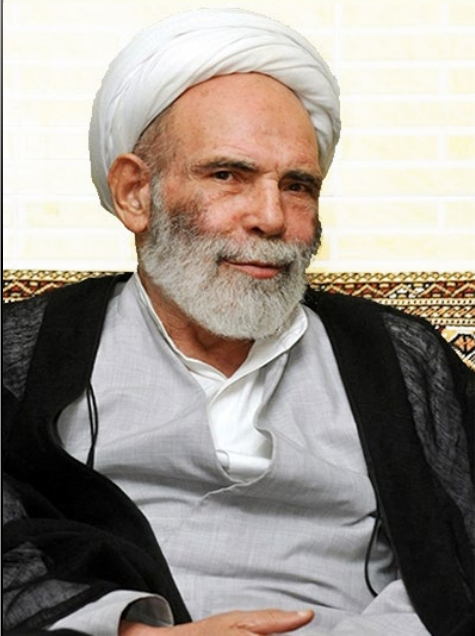
فراگیری دستورات مکتب الهی نسبت به همه شئون زندگی فردی و اجتماعی

من از باب نمونه به ادب هنگام برخورد اشاره کردم والا در مکتب الهی برای تمام شئون زندگی فردی و اجتماعی و چگونه انجام دادن کارها مثل نشستن، بلند شدن، غذا خوردن و خوابیدن، دستوراتی الهی وجود دارد. جایی را پیدا نمی‌کنید که دستوری و فعلی مبنی بر ادب الهی به اقتضای آن وجود نداشته باشد. نسبت به همه شئون حتی برای دستشویی رفتن هم دستور وجود دارد، بالاتر از این که نداریم!

در روایتی است که شخصی به یکی از ائمه عرض می‌کند: آقا! ما وقتی دستشویی می‌رویم اشکال ندارد ذکر و نام خدا را در آنجا ببریم؟ خیال می‌کرد نباید اسم خدا را در آنجا برد! پیش خودش فکر می‌کرد که چون آنجا محل خست و زشتی است خوب نیست که انسان در آنجا اسم خدا را ببرد! حضرت به او فرمود: «ذِكْرُ اللَّهِ حَسَنٌ



«حُسن ادب»، یعنی آن هیئت حسنه‌ای که سزاوار است فعل، کار و رفتار انسان بر آن هیئت واقع شود.



عَلَى كُلِّ خَالٍ» [۸] ذکر خدا در هر حال پسندیده است. در حالی که در دستشویی نشسته‌ای همان جا ذکر بگو. من این‌ها را می‌گویم برای اینکه بدانید از دیدگاه مکتب الهی انسان چگونه باید تربیت شود و یا به قول ما به چه تربیتی مرتبی شود. توجه کنید! اسلام به عنوان یک مکتب الهی می‌گوید: اگر حَمَام می‌روی، اگر دستشویی می‌روی و به طور کلی هر کاری که انجام می‌دهی باید همراه با حسن ادب الهی باشد.

توحید باید در جمیع اعمال انسان سرایت کند

ممکن است به قول ما طلبه‌ها این قَلت شود که چرا تشخیص مصادیق فعل حسن را به اقوام و گروه‌ها واگذار نکردند و نگفته‌اند: هر چیزی را که خوب می‌دانید انجام دهید؟ در اسلام به هیچ وجه این مسئله را به ما واگذار نکرده‌اند که هر چه را «تو» خوب و زیبا می‌دانی، خوب است و مصادق واقعی حسن ادب می‌باشد. به هیچ وجه چنین حرفی وجود ندارد! جهت این است که در مکتب الهی اسلام باید مقصد اعلی «توحید» باشد و این توحید نیز باید در جمیع اعمال انسان سرایت کند، به این معنا که بر روی تمام کارهای او سایه بیافکند و در نهایت عمل انسان یک نوع تمثیل توحیدی الهی پیدا کند؛ مانند آینه‌ای گردد که حاکی از توحید شخص باشد. اگر این تعبیر را به کار بریم چه بسا اغراق و مبالغه نکرده باشیم که: اگر عمل انسان را تجرید کنیم، اعتقاد محض شود و از مادیت به شکل اعتقاد در بیاید، آن هم اعتقاد توحیدی الهی؛ یا گاهی این تعبیر را به کار می‌بریم که: «اعتقاد توحیدی» باید تبدیل به «عمل» گردد! [۹] یک وقت می‌گویی: اگر عمل را تجرید کنیم باید به شکل اعتقاد در بیاید، یک وقت هم می‌گویی: نه! اعتقاد توحیدی باید تبدیل به عمل شود؛ این دو موضوع متفاوت است. لذا می‌گوییم: اعتقاد موحد باید بر روی جمیع اعمالش سایه داشته باشد! مثل کسانی که دارای ملکاتی هستند و این ملکات در همه اقوال و اعمالشان ظاهر می‌شود. بنابراین ما می‌بینیم در اسلام نسبت به هر عملی از ناحیه شارع مقدس دستوری وجود دارد.

شروع کارها با نام خدا

یک وقت هست که می‌گوییم: «شکل عمل» را چگونه انجام دهیم؟ یا شکل آن اعمالی که باید انجام دهیم چگونه باید باشد؟ در مکتب الهی ما نسبت به تمام رفتارها و گفتارها، «شکل عملی» که عند الله زیبا است را برای ما تعریف کرده‌اند. اما از بحث «شکل عمل» بالاتر این است که می‌گوید: هر عملی که خواستی انجام بدهی، نه تنها باید این گونه باشد، بلکه قبل از انجام آن باید بگویی: خدا! یک وقت می‌گوید: کار را این گونه انجام بده! یک وقت می‌گوید: قبل از انجام عمل بگو: «بسم الله!» «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يَبْدَأْ بِبِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أُنْتَرٌ». دستور است که هر کاری را که می‌خواهی شروع کنی با نام خدا شروع کن! این بحث را تا جایی گسترش پیدا می‌کند که در آن حتی اثر وضعی این مسئله را هم مطرح می‌کنند. [۱۰] لذا این را توجه کنید! ما می‌گوییم: مؤدب به ادب الهی، کسی است که بر اساس همان هیئتی که عند الله زیبا است رفتار می‌کند.

«حسن ادب» در مکتب الهی بازتاب توحید بر روی جمیع رفتارها است

بحث ما این بود که اگر خواهی دیگران را مؤدب کنی باید قبل از آن خودت مؤدب به آداب الهی شوی یعنی باید کارهایی که می‌خواهی انجام دهی خداپسندانه و مورد رضای الهی باشد. این را می‌گویند: «حسن ادب». از نظر مکتب ما «حسن ادب» این است. [۱۱] به طور کلی «حسن ادب» در مکتب ما بازتاب توحید بر روی جمیع رفتارها و گفتارهای انسان می‌باشد.

خدا به وسیله «اسوه حسنه» با ابنای بشر اتمام حجت می‌کند

در اینجا بحث مفصلی وجود دارد [۱۲] و آن این است که ما در روایات داریم: خداوند انسانی را مؤدب به آداب خود نمود و او را به عنوان الگو به ابنای بشر معرفی کرد تا به تعبیر من، کسی نتواند بگوید: «نمی‌دانستیم»، «نمی‌توانستیم». دقت کنید! در اینجا به دو مطلب اشاره کردم، یک: «نمی‌دانستیم» و دو: «می‌دانستیم ولی نمی‌توانستیم». مشکل ما در همین دو مطلب است. خدا برای اینکه جلوی این دو مشکل را بگیرد، «اسوه حسنه» برای ما فرستاد. «اسوه حسنه» یعنی همان کسی که مؤدب به ادب الهی است.

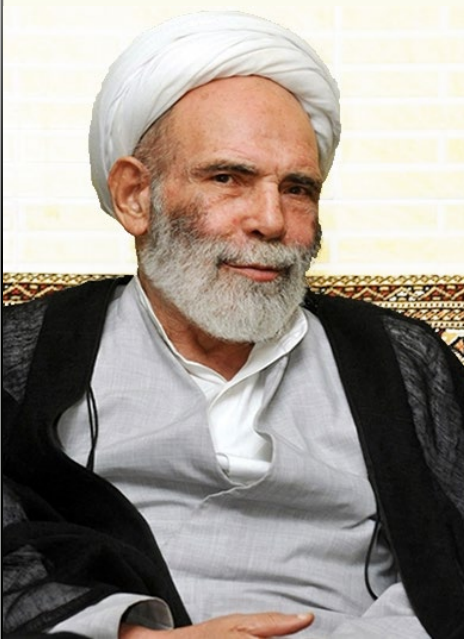
پیامبر دست پرورده خدا و علی دست پرورده پیامبر

امام صادق (علیه السلام) در روایتی فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ تَأْدِيبَهُ». [۱۳] در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ أَدَّبَ نَبِيَّهُ حَتَّى إِذَا أَقَامَهُ عَلَى مَا أَرَادَ». [۱۴] شبیه به این روایات نسبت به پیغمبر اکرم باز هم وجود دارد. در بُعد رسالت قرآن نیز رسول الله را «اسوه حسنه» معرفی می‌کند. اما در بُعد ولایت می‌توان به این روایت از علی (علیه السلام) اشاره کرد که فرمود: «قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) أَدَّبَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ». خدا پیغمبر را ادب کرد، «وَهُوَ أَدَّبَنِي»، پیغمبر هم من را ادب نمود؛ من دست پرورده او هستم، «وَأَنَا أُوَدَّبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أُوَرِّثُ الْأَدَابَ الْمَكْرَمِينَ». [۱۵] این چنین حجت بر همه تمام می‌شود، به گونه‌ای که دیگر هیچ کس نمی‌تواند بگوید: «نمی‌توانستم»! اگر کسی چنین حرفی بزند به او خواهند گفت: چه طور شد که آن‌ها نتوانستند، تو نتوانستی؟! آن‌ها هم مثل تو انسان بودند! شما در اعضاء و جوارح و قوا با پیغمبر و ائمه مشترک بودید! چگونه برخی می‌گویند: «ما نمی‌توانیم»؟! چه طور آن‌ها مؤدب به آداب الهی شدند، اما ما «نمی‌توانیم»؟! بی صفایی نکن! با صفا بگو: «نمی‌خواهم»! بگو: «شهووت و غضب و وهمم نمی‌گذارد»! چرا می‌گویی: «نمی‌دانستم»؟ چرا

تربیت و مریان تربیتی

* مؤدب به ادب الهی، کسی است که بر اساس همان هیئتی که عند الله زیبا است رفتار می‌کند.

* «نمی‌دانستیم» و دو: «می‌دانستیم ولی نمی‌توانستیم». مشکل ما در همین دو مطلب است. خدا برای اینکه جلوی این دو مشکل را بگیرد، «اسوه حسنه» برای ما فرستاد. «اسوه حسنه» یعنی همان کسی که مؤدب به ادب الهی است.



می‌گویی: «نمی‌توانستم»؟ بگو: «هوای نفسم نمی‌گذارد!»
 در روایتی داریم از خود پیغمبر اکرم آمده است: «قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): أَدَبِي رَبِّي»، حضرت در اینجا از تعبیر «رَبِّ» استفاده می‌کند و «رَبوبیت» حق را مطرح می‌نماید. «رَبِّ» به معنای «پرورش دهنده» است. فرمود: «أَدَبِي رَبِّي»، پروردگارم من را تربیت کرد و ادب نمود، «فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي»، [۱۶] و من را به کارهای زیبا و احسن ادب مؤدب ساخت.
 «أَنَا أَدِيبُ اللَّهِ»، بسیار زیبا است! من کسی هستم که مرتبای تربیت الهی هستم، من تربیت شده یدالله‌ام، «أَنَا أَدِيبُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ أَدِيبِي»، [۱۷] او هم تربیت شده دست من است. می‌خواستم این را بگویم که: این‌گونه حجت را بر ما تمام کرده‌اند.

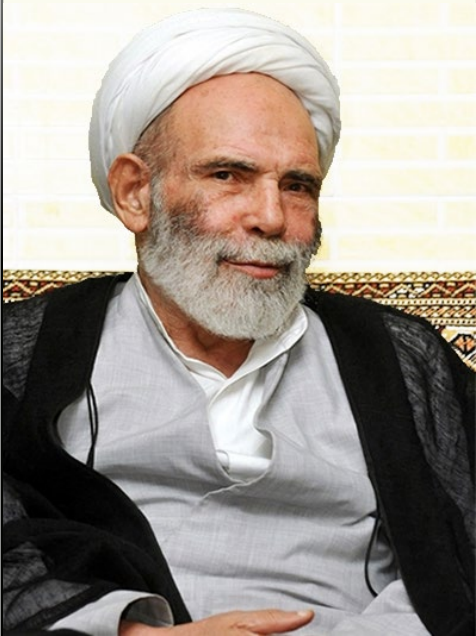
تشخیص مصادیق «حُسن ادب» به عهده ما نیست

بنابراین «حسن ادب» در جمیع ابعاد وجودی ما مطرح می‌شود و آن به این معنا است که رفتار و گفتارمان بر یک هیئت زیبا واقع شود. البته تشخیص این زیبایی با ما نیست، هر چند زیبایی و زشتی برخی از امور بسیار روشن است، مانند قبیح بودن ظلم و نیکو بودن عدل و... اما صحبت یک یا دو مورد نیست، بلکه صحبت از همه رفتارها در تمامی شئون اجتماعی و فردی انسان می‌باشد؛ مثل اینکه وقتی خواستم در رختخواب بروم چه بگویم؟ چگونه بروم؟ و...

دارد امیرالمومنین (علیه‌السلام) هنگام شب وارد شبستان مسجد کوفه شد. آن خبیث را دید که به رو خوابید است. گفت: این‌طور خواب! خوابیدن یک امر فردی است. فرمود: به طرف راست و به طرف چپ و به پشت بخواب که خواب انبیا است. حضرت در آنجا شروع کرد به بیان آداب خوابیدن برای آن خبیث. توجه کنید! آن‌ها چیزی برای ما کم نگذاشته‌اند. خدا الگویی تربیت کرد و آن را تحویل جامعه بشریت داد. او هم باز تربیت کرد. البته آن دست خدا بود که توانست چنین انسانی تربیت کند. پیغمبر هم می‌گوید: من علی را ادب کردم. علی (علیه‌السلام) می‌گوید: من را پیغمبر تربیت نمود. تربیت این الگو هم در بُعد رسالت و هم در بُعد ولایت است. بنابراین «حسن ادب» تنها در بعد قلبی نیست بلکه در جمیع ابعاد مطرح می‌شود و آن هم با دستورات الهیه‌ای که توسط انبیا و اولیاء به ما گفتند و بر اساس آن رفتار کردند و نشان جامعه هم دادند، تحقق پیدا می‌کند. کسانی هم که در کنارشان بودند کارهایشان را دیدند و همه را برای ما نقل کردند، به گونه‌ای که دیگر قابل انکار نیست.

- [۱]. بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۲۱
- [۲]. سوره مبارکه نور، آیه ۶۱
- [۳]. سوره مبارکه نور، آیه ۲۷
- [۴]. وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۲۲
- [۵]. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۲
- [۶]. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۲
- [۷]. گفتیم: ادب فعلی است که بر هیئت زیبایی انجام می‌شود
- [۸]. بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۷۵
- [۹]. من در گذشته این تعبیر را در حرف‌هایم به کار برده‌ام.
- [۱۰]. از عبارت «فَهُوَ أَتْر» می‌توان فهمید که عدم گفتن «بسم الله» اثر وضعی به جا خواهد گذاشت
- [۱۱]. در اینجا دیگر بحث قلب نیست، بلکه من این بحث را گسترش دادم
- [۱۲]. بعید می‌دانم در آینده موفق شوم به این موضوع بپردازم
- [۱۳]. وسایل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۶۶
- [۱۴]. مستدرک الوسایل، ج ۱۷، ص ۵۸
- [۱۵]. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۱۴
- [۱۶]. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۸۲
- [۱۷]. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۱

تربیت و مریان تربیتی



تربیت و مربیان تربیتی ۱۴

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم؛ بسم الله الرحمن الرحیم؛ و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعینه الله علی اعدائهم اجمعین. «روی عن علی (علیه السلام) قال: مَنْ تَأَدَّبَ بِأَدَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آدَاهُ إِلَى الْفَلَاحِ الدَّائِمِ» [۱]

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما راجع به تربیت بود. عرض شد اگر انسان بخواهد شخص دیگری را تربیت کند، شرط اساسی اش این است که ابتدا خود را در جمیع ابعاد وجودی مؤدب به آداب الهی سازد و بعد برای دیگران مربی باشد. در جلسه گذشته گفتیم: در تعبیر اهل معرفت آمده است: «حُسن ادب قلب» و «سوء ادب قلب». می شود گفت آن ها «حُسن و سوء ادب» را در مسئله قلب متمرکز کرده اند، ولی همان طور که عرض کردم من این بحث را توسعه دادم و گفتم: «حسن و سوء ادب» تنها مربوط به قلب نیست، بلکه جمیع ابعاد وجودی انسان، چون عقل و قلب و نفس و تمام اعضاء و جوارحش را در برمی گیرد. به طور کلی «حُسن ادب» این است که افعال انسان بر هیئتی نیک واقع شود و از دیدگاه الهی به این معنا است که اعتقاد درونی انسان به توحید، بر روی افعال و اعمال انسان سایه بیافکند، به گونه ای که اعمال او گویای توحید درونی او باشد و به تعبیر دیگر اگر «عمل» انسان را تجرید کنند «اعتقاد محض توحیدی» ظاهر شود و اگر بخواهند «اعتقاد» او را تجسم بخشند جز «عمل توحیدی» مجسم نگردد.

عرض کردیم انسان قبل از آن که خود را ادب کند، صلاحیت تأدیب دیگران را ندارد. باید ابتدا خود و تمام ابعاد وجودی اش را مؤدب به آداب الهی نماید؛ در اینجا است که صلاحیت مربی گری را پیدا کرده و می تواند دیگران را مؤدب به آداب الهی کند.

پیامبر، ادب آموخته خدا است

در اینجا به روایتی از سنخ روایات جلسه گذشته اشاره می کنیم. روایت از امام صادق (صلوات الله علیه) است. حضرت می فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ آدَبَهُ فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ النَّاسِ وَ الْأَمَّةِ لَيْسُوسٌ»، [۲] امام صادق (صلوات الله علیه) فرمودند: خداوند عزوجل پیامبرش را ادب کرد، پس او را نیکو ادب نمود؛ پس از آنکه برای پیغمبر ادب را کامل کرد فرمود: «وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»، به اصطلاح ما خدا با این جمله از او ستایش کرد. می گویند: بزرگترین ستایش قرآن کریم از پیغمبر همین آیه شریفه «وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» [۳] است. «ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ النَّاسِ»، سپس کار مردم «وَ الْأَمَّةِ» و امت را به او تفویض کرد، «لَيْسُوسٌ» تا برای آن ها تدبیر امور کند.

کسی که «تربیت نشده» صلاحیت «تربیت کردن» ندارد!

حال مطالبی را که از این روایت برداشت می شود به نحو اختصار، تذکر می دهم. اول؛ همان موضوعی که محور بحث ما است که مربی باید اول خود به تربیت الهی تربیت شود، تا بعد برای تربیت دیگران صلاحیت پیدا کند، از این روایت استفاده می شود. فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ آدَبَهُ...»، بعد می فرماید: «ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ»، خداوند ابتدا پیامبر را تربیت نمود، بعد فرمود: برو مردم را تربیت کن! اول خود پیغمبر، سپس دیگران! «ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش» خداوند او را تربیت نمود، بعد از آنکه پیغمبر صلاحیت پیدا کرد به او گفت: حالا برو مردم را تربیت کن!

مربی باید «مرتبای الهی» باشد تا «مربی الهی» گردد

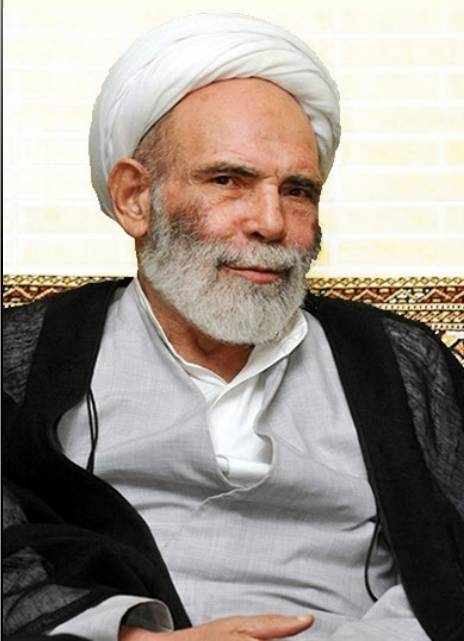
مطلب دیگر اینکه باید مرتبی، خدا و تربیت، الهی باشد، به این معنا که خود مرتبی باید مرتبای الهی باشد تا مرتبی الهی گردد؛ یعنی در ابتدا خود تربیت شده «یدالله» باشد، بعد بیاید و مشغول تربیت دیگران شود. من به این موضوع اشاره خواهم کرد.

«مربی الهی» باید در تمام ابعاد وجودی به «کمال ادب» رسیده باشد

مطلبی که در این روایت بسیار اهمیت دارد آنجا است که فرمود: «فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ»، یعنی وقتی ادب را برای پیغمبر کامل کرد؛ همان طور که عرض کردم انسان دارای ابعاد وجودی است و هر بُعد از ابعاد انسان ادب متناسب با خودش دارد. «عقل» باید مؤدب شود، «قلب» باید مؤدب شود، «نفس» که ترکیبی از شهوت و غضب و وهم است باید ادب شود و همین طور «اعضاء و جوارح» انسانی. [۴] توجه کنید! همه این ابعاد باید در انسان تربیت شود تا جایی که، «أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ»، هیچ نقص تربیتی و ادبی در او باقی نماند. «فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ...»، پیغمبر بعد از اكمال ادب و تربیت الهی مورد ستایش واقع شد، اما مطلب مهمتر آنجا است که فرمود: «ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ النَّاسِ وَ الْأَمَّةِ لَيْسُوسٌ»، یعنی کسی صلاحیت ادب کردن دیگران را دارد که اولاً؛ خود ادب شده باشد، دوماً؛ ادب و تربیتش به کمال رسیده باشد، «أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ»، خصوصاً اینکه شخصی بخواهد مرتبی شخص نباشد، بلکه جامعه را تربیت کند. عبارت «أَمْرَ النَّاسِ وَ الْأَمَّةِ» صریحاً به همین مسئله یعنی «تربیت

تربیت و مربیان تربیتی

خداوند ابتدا پیامبر را تربیت نمود، بعد فرمود: برو مردم را تربیت کن! اول خود پیغمبر، سپس دیگران! بعد از آنکه پیغمبر صلاحیت پیدا کرد به او گفت: حالا برو مردم را تربیت کن!



کسی که «به طور کامل» تربیت نشده نمی‌تواند «مرتب‌جامعه» باشد

اگر کسی بخواهد «مرتب‌جامعه» گردد باید «تمام ابعاد وجودی‌اش» آن هم «به طور کامل»، تربیت الهی شده باشد. صرف اینکه می‌تواند جلوی شهوتش را بگیرد، اما نمی‌تواند غضبش را کنترل کند کافی نیست. چنین شخصی به درد سرپرستی هیچ «گروهی» نمی‌خورد! بحث شخص نمی‌کنم. این «گروه» شامل هر جمع کوچک و بزرگی می‌شود، از خانواده و مدرسه شروع کنید تا برسید به کل جامعه. کسی که نمی‌تواند جلوی غضبش را بگیرد، کسی که نمی‌تواند شهوت یا وهم خود را مهار کند و یا کسی که تمام ابعاد وجودی‌اش را به طور کلی مؤدب نساخته، از دیدگاه مکتب و معارف ما، صلاحیت سرپرستی و تربیت هیچ گروهی را نخواهد داشت.

«ادب الهی» یا «بلاواسطه» است و یا «باواسطه»

آخر بحث جلسه گذشته جمله‌ای گفتم که می‌خواهم در اینجا کمی آن را باز می‌کنم و آن اینکه «ادب الهی» یا «بلاواسطه» است و یا «باواسطه»؛ [۵] یعنی خداوند یک وقت «بلاواسطه» تربیت می‌کند، یک وقت «باواسطه». ما در اینجا راجع به پیغمبر صحبت می‌کنیم؛ چون بحث ما درباره ایشان است.

خداوند پیغمبر اکرم را «بلاواسطه» تربیت نمود

، در روایت آمده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ»، [۶] خدا خود «بلاواسطه» پیغمبرش را تربیت نمود. ما در این زمینه روایت متعددی داریم، صحبت از یک یا دو روایت نیست، روایات زیادی در این باب وجود دارد. از خود پیغمبر نقل شده است که فرمود: «أَنَا أَدِيبُ اللَّهِ»، من تربیت شده خدا هستم.

تربیت الهی علی، «باواسطه» پیغمبر و تربیت مؤمنین، «باواسطه» علی (علیه‌السلام)

اما تربیت «باواسطه» آن جایی است که وقتی کسی که خدا او را تربیت کرده و «بلاواسطه» مؤدب به آداب الهی شده، بخواهد دیگری را ادب کند. به این تربیت که توسط یک واسطه صورت می‌گیرد، تربیت «باواسطه» می‌گویند. در روایت دارد علی (علیه‌السلام) که خلیفه رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم) است، در دامن تربیت پیغمبر، تربیت شد؛ یعنی خداوند، پیغمبر را «بلاواسطه» و علی (علیه‌السلام) را «باواسطه» پیغمبر تربیت نمود، چنانچه از خود علی (علیه‌السلام) در روایات آمده است: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) أَدَّبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ أَدَّبَنِي»، پیغمبر را خدا و من را پیغمبر تربیت نمود؛ آن‌گاه می‌فرماید: «وَأَنَا أُوَدِّبُ الْمُؤْمِنِينَ»، و من نیز مؤمنین را ادب می‌کنم.

تربیت باید به خدا منتهی شود

نکنه‌ای که در اینجا باید اشاره کرد این است که مسئله تربیت باید به خدا منتهی شود. ما تربیت و ادب الهی می‌خواهیم، لذا با صد واسطه هم باشد باید در نهایت به خدا ختم شود. «وَأَوْرَثَ الْأَدَبَ الْمُكْرَمِينَ»، [۷] توجه کنید! یعنی من، ادب مکرمین را به میراث می‌گذارم.

همان طور که عرض کردم روایات زیادی در این زمینه وجود دارد. پیغمبر اکرم فرمود: «أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي»، [۸] پیغمبر خودش نیز این حرف را می‌زند.

در روایت تربیت «بلاواسطه» هم یا «مستقیم» است و یا «غیر مستقیم». روایت دیگری دارد که پیغمبر فرمود: «قال: رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) أنا أديب الله و علي أديبي»، [۹]

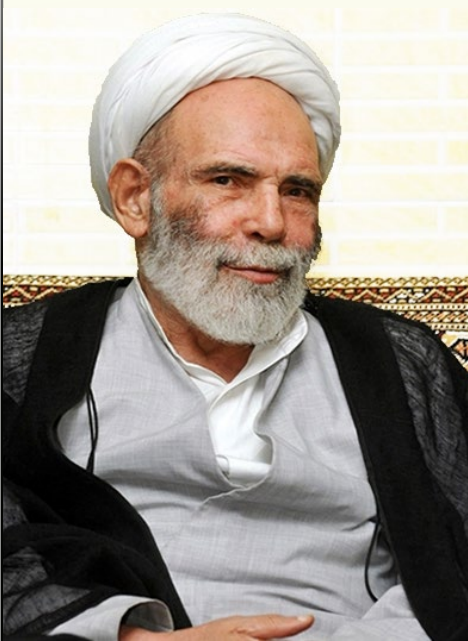
تربیت «بلاواسطه»، یا «مستقیم» است و یا «غیر مستقیم»

تربیت الهی یا «بلاواسطه» است و یا «باواسطه»، [۱۰] تربیت «بلاواسطه» هم یا «مستقیم» است و یا «غیر مستقیم». این‌ها بحث‌های مفصلی دارد. در تربیت «مستقیم» که نسبت به جمیع ابعاد وجودی انسان می‌باشد از نظر درونی و در ارتباط با ولایت خداوند، مسأله «ادب عبودیت»، «اعتراف به مملوکیت» و به تعبیر ما «وقوف عبد، موقف مسکنت و ذلت و عبودیت» مطرح می‌شود. این خود آدابی دارد. مثلاً «ادب ثنا گویی» از خداوند، اینکه چگونه او را مدح کنیم؟ یا «ادب درخواست» از خداوند، اینکه چگونه از او درخواست کنیم؟ مدح و دعا و درخواست کردن از خدا هر کدام آداب مخصوص به خود را دارد. [۱۱]

نمونه‌هایی از تربیت شدن «مستقیم» پیامبر توسط خدا در قرآن

خداوند پیغمبر اکرم را در تمام ابعاد و مسائل درونی ادب کرده است. این‌ها در قرآن وجود دارد. فرمود: «قُلِ اللَّهُمَّ...»، به پیغمبر می‌گوید: بگو! «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُدَلُّ مَنْ تَشَاءُ بِبَيْدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، [۱۲] می‌فرماید: «بگو!» دارد یادش می‌دهد، می‌خواهد ادبش کند، این چه ادبی است؟ این «ادب عبودیت» و «اعتراف به مملوکیت» است. توجه کنید! اینکه چگونه اعتراف کند و اینکه چگونه در برابر معبود اظهار مسکنت و ذلت نماید را در این آیه دارد به او یاد می‌دهد. در باب ثنا گویی می‌فرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»، [۱۳] بعد می‌رود سراغ معاد و قیامت و می‌فرماید: بگو: «قُلِ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً لَهُ

تربیت و مریان تربیتی



مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»، [۱۴] همه این‌ها را دارد «بلاواسطه» و «مستقیم» [۱۵] به پیغمبر یاد می‌دهد. «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ». [۱۶]

«ادب فنایی»

همه این‌ها پیغمبر را تا به آنجایی می‌کشاند که به تعبیر اهلش «ادب فنایی» به آن حضرت یاد می‌دهد. «ادب فنایی» هم در بُعد فعلی، هم در بُعد صفتی و هم در اصل وجود مطرح می‌شود؛ فرمود: «قُلِ إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ». [۱۷] نماز، مناسک، حیاتم، مماتم، سر تا پایم، همه چیزم، [۱۸] همه برای خدا است. این همان «ادب فنایی» است. بگو: «قُلِ إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي»، همه این‌ها «لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ»، من به این امر شده‌ام، «وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ».

اولین مسلمان «عالم ذر»

در ذیل جمله که فرمود: «وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ»، روایتی داریم که می‌فرماید: «هو أول من أقر في الذر بالوحدانية و لانه اول من اتصف بدین الاسلام». پیغمبر اولین کسی است که در عالم ذر به وحدانیت خداوند اعتراف کرد و همچنین او اولین کسی است که به دین اسلام اِتِّصاف پیدا نمود؛ به همین علت خداوند به او می‌گوید: بگو: «أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ».

در آیات قرآن دارد که: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ»، [۱۹] یعنی خدا در عالم ذر اعتراف گرفته است. این روایت هم می‌گوید: در عالم ذر اولین کسی که به وحدانیت خداوند اعتراف کرده پیغمبر اکرم است، لذا او در عالم وجود اولین مسلمان محسوب می‌شود. او حتی بر این عالم نیز سبقت می‌گیرد. اینکه در قرآن آمده: «أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» اشاره به این مطلب است. گفت:

«آواز است آمد و گفتیم بلا را
زان گفته بلاکش همه از اهل الستیم»

[۱]. بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۱

[۲]. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۶

[۳]. سوره مبارکه قلم، آیه ۴

[۴]. من راجع به همه این‌ها بحث کرده‌ام

[۵]. این تقسیم بندی منشأ روایی دارد

[۶]. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۶

[۷]. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۶۸

[۸]. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۸۲

[۹]. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۳۱

[۱۰]. این بحث، بحث مفضلی است که من فقط به آن اشاره کردم و رد شدم

[۱۱]. اگر خدا عمری دهد و توفیقی عنایت کند ماه رمضان آینده ان شاء الله ادامه بحث دعا و درخواست از خداوند را مطرح خواهیم کرد.

[۱۲]. سوره مبارکه آل عمران، آیه ۲۶

[۱۳]. سوره مبارکه زمر، آیه ۴۶

[۱۴]. سوره مبارکه زمر، آیه ۴۴

[۱۵]. تربیت بلاواسطه غیر مستقیم را اگر رسیدیم، توضیح خواهیم داد.

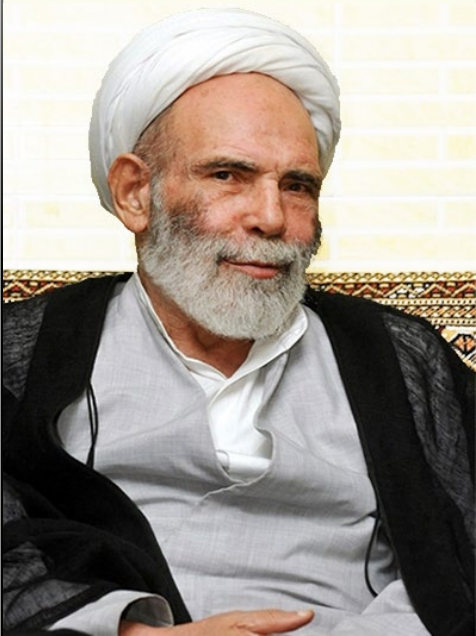
[۱۶]. سوره مبارکه نمل، آیه ۵۲

[۱۷]. سوره مبارکه انعام، آیه‌های ۱۶۲ و ۱۶۳

[۱۸]. منظور همه ابعاد فعلی، صفتی و اصل وجود او است

[۱۹]. سوره الاعراف، آیه ۱۷۲

تربیت و مریان تربیتی



در جلسه گذشته، روایاتی را در باب تربیت از پیامبر اکرم و ائمه (صلوات الله اجمعین) مطرح کردم که خود پیغمبر فرمود: خدا من را ادب کرد و بعد از آنکه پیغمبر به واسطه خدا ادب و تربیت شد، برای تربیت دیگران مأموریت پیدا کرد. پیغمبر راجع به علی (علیه السلام) هم فرمود: من تربیت شده خدا هستم، علی هم تربیت شده دست من است. اینها مطالبی است که در جلسه گذشته مطرح شد.

دو نحو ادب الهی

اما مطلبی را که در جلسه گذشته مطرح کردم، می‌خواهم به طور اختصار در این جلسه متمیم کنم. عرض شد ادب الهی حتی نسبت به انبیاء به دو نحو انجام می‌شود؛ یک: «تربیت مستقیم» دو: «تربیت غیر مستقیم». این یک چیز مخفی هم نیست، آشکار است.

در جلسه گذشته با اشاره به بعضی از آیاتی که خطاب به پیغمبر اکرم درباره تأدیب الهی بود، راجع به «تربیت مستقیم»، مطالبی را مطرح کردم؛ گفتیم: خدا اول به طور مستقیم به آن حضرت خطاب می‌کند و می‌گوید: این کار را بکن! آن کار را نکن! این طور باش! آن طور نباش! همه اینها نسبت به ابعاد گوناگونش بود. اما خداوند در تربیت انبیاء روش دیگری دارد و آن روش «تربیت غیر مستقیم» است که در این جلسه می‌خواهم راجع به آن بحث کنم.

خداوند پیغمبران را تربیت نمود

من می‌خواهم حتی راجع به پیغمبر اکرم عرض کنم. جلسه گذشته هم راجع به پیغمبر اکرم، در سوره انعام از آیه هشتاد به این طرف بحث کردم که شروع می‌کند انبیاء را شمارش کردن و اینکه خداوند ضمن مأموریتی دستوراتی به آنها داد و ایشان نیز به آن عمل کردند. خداوند در آخر کار به پیغمبر که خاتم آنها است خطاب می‌کند و می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ»؛ یعنی انبیاء کسانی بودند که خداوند هدایتشان کرد، «فَبِهَدَاهُمْ أَقْتَدَهُ» [۱] خداوند می‌گوید: پس تو به هدایتی که اینها پیدا کردند اقتدا کن!

من اینجا نکته‌ای را عرض کنم و آن اینکه در اینجا مراد از هدایت انبیاء و بعد هم هدایت پیغمبر چیست؟ وقتی می‌گوید: تو به آنها اقتدا کن! منظور هدایت اعتقادی نیست؛ چون «اعتقاد» اقتدا کردنی نیست. در «اعتقاد»، اقتدا اصلاً معنا ندارد. این «اقتدا کردن» مربوط به عمل است. می‌خواهم این را بگویم که این، به روش رفتاری مربوط می‌شود؛ یعنی همان بحث تربیت ما. خدا می‌گوید: من اینها را تربیت کردم که از نظر عملی چه کاری انجام بدهند، چه کاری انجام ندهند، چه اعمالی از آنها صادر شود، چه اعمالی صادر نشود، من به آنها گفته‌ام. به پیغمبر می‌گوید: تو بیا به آنها اقتدا کن! منظور «اقتداء عملی» است. بین آنها چه کار می‌کردند؟ از آنها الگو بگیر! حال می‌گویم که چرا به پیغمبر می‌گوید از آنها الگو بگیر؟ ولی این را بدانید که پیغمبر نمی‌تواند برای حضرت نوح الگو شود؛ یک وقت این حرفها در ذهنتان نیاید. در اینجا، این تعبیر که دارد: «فَبِهَدَاهُمْ أَقْتَدَهُ»؛ یعنی تو اعمال صالحی را که انبیاء عمل می‌کردند اختیار کن چون من این اعمال و روشهای رفتاری و گفتاری را به آنها آموزش دادم.

در سوره انبیاء آمده است که: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ»؛ اینجا دیگر خیلی روشن و واضح، انبیاء را می‌گوید که آنها را پیشروان قرار دادم و از نظر کارهایشان به امر ما هدایت شدند. «أَوْحَيْنَا»؛ به آنها وحی کردیم؛ این مستقیم است. «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» [۲] ما به اینها روش دادیم، لذا می‌گویند: این روش را از اینها بگیرید، این روشی است که من دادم. اینها تربیت شده‌اند یدالله هستند.

خداوند پیغمبر را با سبک مستقیم و غیر مستقیم تربیت می‌کند

به حسب ظاهر خداوند پیغمبر را به هر دو سبک مستقیم و غیر مستقیم تربیت می‌کند؛ خداوند به آن حضرت می‌گوید: «قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» [۳] «قُلْ»؛ تند تند به آن می‌گوید، می‌گوید مستقیم به آن وحی می‌کنیم. از آن طرف هم به آن دستور می‌دهد که روش انبیاء گذشته را هم فرا بگیر. هم مستقیم هم غیر مستقیم.

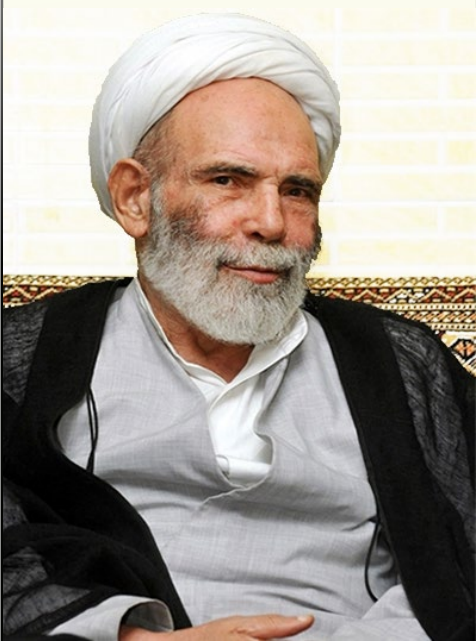
در باب مسأله تربیت بحثی وجود دارد مبنی بر اینکه انسان اگر بخواهد خودش را بسازد و از اسارت هواهای نفسانی واز این ظلمات بیرون بیاید و بهترین روش، روش دیداری است. یعنی اگر شما بخواهی کسی را تربیت کنی، هم گفتاری می‌توانی، هم دیداری. آنچه اثر بیشتری دارد روش دیداری است. در باب همه اینگونه است، صحبت انبیاء و اولیاء و غیر آنها نیز به همین صورت است.

انقیاد و ولایت پذیری از اولیای خدا

خداوند در اینجا به پیغمبر اینگونه خطاب می‌کند: «فَبِهَدَاهُمْ أَقْتَدَهُ»؛ یا اینکه اینها را «أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا»؛ و ما آمدیم اینها را تربیت کردیم؛ به پیغمبر نیز می‌گوید: شما از آنها پیروی کنید. برای اینکه به من و شما برساند، که یگانه راهی که بیشترین اثر را در تربیت دارد این است که انسان افعال کسانی را که تربیت شده مکتب

تربیت و مربیان تربیتی

* اگر شما بخواهی کسی را تربیت کنی، هم گفتاری می‌توانی، هم دیداری. آنچه اثر بیشتری دارد روش دیداری است. در باب همه اینگونه است، صحبت انبیاء و اولیاء و غیر آنها نیز به همین صورت است.



الهی هستند از نزدیک مشاهده کند، زیرا همین که رفتار آن‌ها را ببینید رفتار آن‌ها بر روی او اثر مثبت خواهد داشت. این مسئله را در قالب‌های مختلف می‌ریزند و تحویل می‌دهند. در روایات ما مسأله انقیاد و ولایت پذیری از اولیاء خدا آمده است. انقیاد و تسلیم بودن از روش رفتاری آن‌ها؛ روش گرفتن. ولایت از نظر عملی به معنای سرپرستی است که ما به آن یک محبت درونی می‌گوییم، نه سرپرستی او را، که همین اسوه بودنش را بپذیر، مُنقاد او بشو و این بهترین راه است برای اینکه انسان خودش را تربیت کند. لذا خدا به پیغمبر با آن جلالت و قدری که داشت امر می‌کند: «فَبِهَدَاهُمْ أَقْتَدَهُ»، دیگر من و تو حسابمان پاک است که بخواهیم از پیغمبر روش بگیریم و اقتدا به پیغمبر کنیم! می‌گوید من به پیغمبر خاتم گفتم، از آن انبیائی که همه‌شان مادون پیغمبرند ولی تربیت شده الهی هستند، نگاه کن چه کار می‌کنند، اعمال صالح آن‌ها را بگیر!

بهترین راه و روش

من یک روایتی می‌خوانم، روایت از امام صادق علیه السلام است، می‌فرماید: «لا طریق للأکیاس»؛ راهی نیست برای زیرکان. «من المؤمنین أسلم من الاقتداء لأنه المنهج الأوضح»؛ راه روشن همین است که تربیت شده دست الهی و مکتب الهی را ببینند و به او اقتدا کنند. «لأنه المنهج الأوضح والمقصد الأصح قال الله عزوجل لأعز خلقه محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)؛ خداوند به عزیزترین خلقش یعنی به پیغمبر اکرم می‌گوید: «أولئك الذين هدى الله فبهداهم اقتده»؛ حضرت به آیه استدلال می‌کند و می‌گوید: این‌ها دست پرورده‌های خدا هستند. به پیغمبر می‌گوید: تو به این دست پرورده‌های خدا اقتدا کن! «فلو كان لدين الله مسلک أقوم»؛ اگر برای دین الهی یک روشی محکم‌تر بود «من الاقتداء لندب أنبياءه و أوليائه إليه»؛ [۴] خدا انبیاء را به آن راه سفارش می‌کرد. معلوم می‌شود اینکه در قرآن سفارش می‌شود به پیغمبرش و می‌گوید که «فَبِهَدَاهُمْ أَقْتَدَهُ»؛ ما از نظر سازندگی روشی بالاتر از این نداریم.

اگر خدا را دوست دارید، باید از من متابعت کنید

در این باب هم از پیغمبر اکرم و هم از علی (علیه السلام) در نهج البلاغه تعبیراتی وجود دارد. در یک روایتی است از پیغمبر اکرم «قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) أحسن الهدى هدى الأنبياء»؛ [۵] علی (علیه السلام) «اقتدوا بهدى نبيكم فإنه أفضل الهدى»؛ [۶] بنابراین یک تربیت از ناحیه خدا داریم که مستقیم است و یک تربیت غیر مستقیم داریم، به تعبیری حالا غیر مستقیمش کردیم. این اختصاص به انبیاء ندارد، یک روش کلی الهی است. خدا بخواهد تربیت بکند هم مستقیم، هم غیر مستقیم، به همین نحو است که گفتیم. اگر شما در قرآن هم بروید همین را می‌بینید، خطاب به مؤمنین می‌فرماید: «يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول»؛ [۷] اولی مستقیم است، دومی غیر مستقیم. روش الهی پیغمبر از قرآن است. این برمی‌گردد به این تعبیر که به پیغمبر می‌فرماید: «قل»؛ به مؤمنین بگو: «قل إن كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله»؛ [۸] اگر شما خدا را دوست دارید، باید از من متابعت کنید؛ یعنی به من اقتدا کنید، آن وقت آنجا خدا شما را دوست دارد.

اقتداء عملی

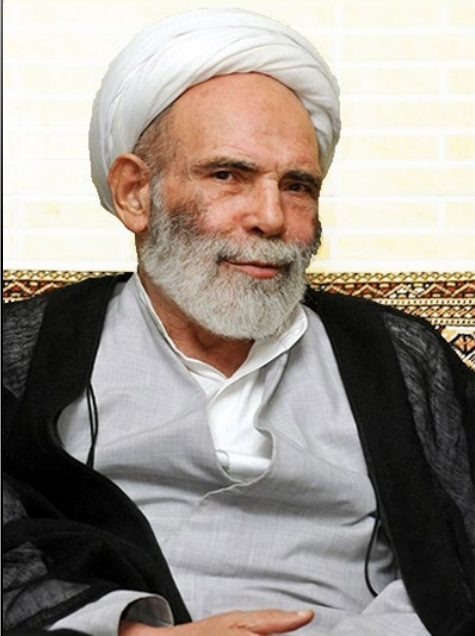
لذا در باب تربیت، تربیت الهی یک قانون کلی می‌شود. خدا دو روش دارد به کار می‌گیرد، یکی مستقیم و یکی غیر مستقیم، چه نسبت به انبیاء و اولیائش و چه نسبت به عموم مردم، هیچ فرقی نمی‌گذارد. اما دوم که غیر مستقیم است، اقتداء عملی است چون این روش، روش مؤثرتری محسوب می‌شود. این روش مؤثرتر از روش قولی است. لذا در قرآن از آن تعبیر می‌کنند به اقتدا. در نماز جماعت می‌گویید: به آقای فلانی اقتدا کردم؛ یعنی هر کاری او می‌کند من هم می‌کنم، پشت سرش است. اگر انسان بخواهد خودش را بسازد، راهی جز راه انبیاء ندارد. نشستن و بحث کردن و استدلال کردن و بالا و پایین کردن، این‌ها سر جای خودش. اگر این‌ها در حیطه عمل یعنی اقتدای عملی نیاید، فایده ندارد. آن‌ها باید در وادی عمل بیاید، اگر نیاید فایده‌ای ندارد، آدم شدن نیست، تمام شد رفت. انسان شدن نیست، چه برسد به الهی شدن. این در تربیت مکتب الهی است. ما اگر بخواهیم واقعاً خودمان را تربیت کنیم، باید به انبیاء و اولیاء اقتدای عملی کنیم. ما که بالاتر از پیغمبر نیستیم، به پیغمبرش خطاب می‌کند باید اقتدا کنی. من مکرر در بحث‌هایم گفته‌ام که ما از نظر سازندگی خود انسان، یک راه بیشتر نداریم. چه فردی‌اش باشد و چه اجتماعی‌اش. چون این بحث، بحث مفصلی است و من هم به ذهنم می‌رسد یک وقتی تحت یک عنوان «روش نبوی و روش علوی» این را مطرح کردم. چون این‌ها روش رفتاری است دیگر. به ذهنم این است که این بحث را کردم و روایات را آنجا آورده‌ام، فقط می‌خواستیم یک اشاره‌ای کرده باشم.

ماه رجب وارد شد

اما مطلبی که می‌خواهم به دوستان تذکر بدهم این است که در روایات داریم ماه رجب شهر الله است. ماه شعبان، ماه پیغمبر اکرم است. ماه رمضان هم ماه امت است. در بین زمان‌هایی که در به اجابت رسیدن دعاها تأثیر زیادی دارد، ماه رجب است. عجیب این است که این اختصاص به اسلام هم ندارد؛ یعنی ماه رجب قبل از اسلام نیز در ارتباط با حوائج، عظمت داشته است! مردم در زمان جاهلیت هم منتظر بودند که ماه رجب بیاید، حاجت‌هایشان را حالا روی همان عقیده‌های خودشان در ماه رجب بخواهند. چون می‌گفتند: در ماه رجب بخواهیم به اجابت می‌رسد و به حاجت‌هایمان می‌رسیم. در جاهلیت که از اسلام خبری نبود هم این‌طور بوده

تربیت و مربیان تربیتی

خدا به پیغمبر می‌گوید: شما از آن‌ها پیروی کنید. برای اینکه به من و شما برساند، که یگانه راهی که بیشترین اثر را در تربیت دارد این است که انسان افعال کسانی را که تربیت شده مکتب الهی هستند از نزدیک مشاهده کند، زیرا همین که رفتار آن‌ها را ببینید رفتار آن‌ها بر روی او اثر مثبت خواهد داشت.

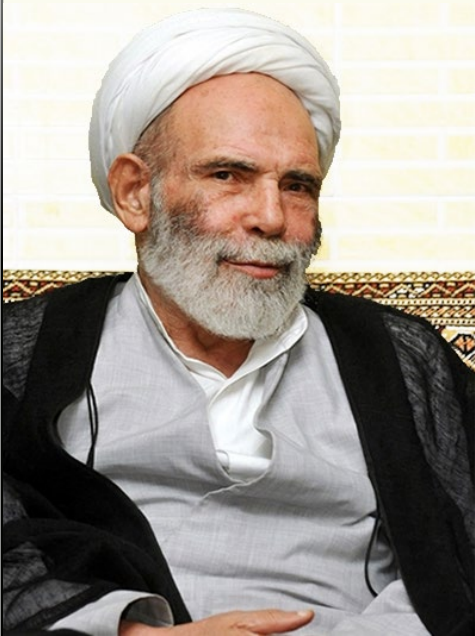


است. می‌خواهم بگویم ماه رجب، در تاریخ یک سابقه این چینی دارد. اگر شما به دعا‌های ماه رجب مراجعه کنید می‌بینید که روی این مسأله خیلی سفارش شده است. در دعا‌های ماه رجب هم زیاد مسأله حوائج مطرح شده است، «یا مَنْ يَمْلِكُ حَوَائِجَ السَّائِلِينَ»؛ اولین دعا در اعمال روزهای این ماه است. در مورد دعا‌هایی که بعد از نماز آمده «یا مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ خَيْرٍ وَ أَمَّنْ سَخَطُهُ عِنْدَ كُلِّ شَرٍّ يَا مَنْ يُعْطِي الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ تُحَنَّنْ مِنْهُ وَ رَحْمَةً»؛ [۹] دعا‌هایی که در ماه رجب وارد شده غالباً در ارتباط با حوائج است.

در یک روایتی از پیغمبر اکرم دارد که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى نَصَبَ فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ مَلَكًا»؛ خداوند در آسمان هفتم فرشته‌ای را نصب فرموده است «يُقَالُ لَهُ الدَّاعِي»؛ اسمش داعی است. داعی یعنی جارچی. «فَإِذَا دَخَلَ شَهْرُ رَجَبٍ يُنَادِي ذَلِكَ الْمَلَكُ كُلَّ لَيْلَةٍ مِنْهُ إِلَى الصَّبَاحِ»؛ وقتی ماه رجب وارد می‌شود فرشته‌ای که در آسمان هفتم است هر شب از ماه رجب تا به صبح ندا می‌دهد: «طُوبَى لِلذَّاكِرِينَ طُوبَى لِلطَّائِعِينَ»؛ این حرف او است، «وَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى»؛ این ملک می‌گوید: ای مردم! می‌دانید امشب خدا دارد چه می‌گوید؟ «أَنَا جَلِيسٌ مَنْ جَالَسَنِي»؛ من هم‌نشین کسی هستم که با من بنشیند. «وَمُطِيعٌ مَنْ أَطَاعَنِي»؛ چه تعبیر عجیبی! من اطاعت می‌کنم از کسی که از من اطاعت کند. هر چه بخواهی به تو می‌دهم. «وَوَ غَافِرٌ مَنْ اسْتَغْفَرَنِي»؛ هر که از من طلب غفران کند، او را می‌آمرزم. «الشَّهْرُ شَهْرِي»؛ ماه ماه من است. ماه رجب ماه خدا است. «وَالْعَبْدُ عَبْدِي»؛ بنده هم بنده من است، هیچ کسی را طرد نمی‌کند. «وَالْعَبْدُ عَبْدِي وَالرَّحْمَةُ رَحْمَتِي»؛ رحمت، رحمت من است. «فَمَنْ دَعَانِي فِي هَذَا الشَّهْرِ أَجَبْتُهُ»؛ هر که در این ماه من را بخواند، من جوابش را می‌دهم. «وَمَنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ»؛ هر که در این ماه از من درخواستی کند به آن عطا می‌کنم. «وَمَنْ اسْتَهْدَانِي هَدَيْتُهُ»؛ هر که از من طلب هدایت کند، هدایتش می‌کنم. «وَجَعَلْتُ هَذَا الشَّهْرَ حَبْلًا بَيْنِي وَ بَيْنَ عِبَادِي» من این ماه را ریشمانی قرار دادم بین خودم و بنده خودم. «فَمَنْ اعْتَصَمَ بِهِ وَصَلَ إِلَيَّ»؛ [۱۰] چه تعبیر بالایی است! اگر کسی در ماه رجب اعتصام به این ماه پیدا کند، یعنی به این حبل و به این ریشمان اعتصام پیدا کند، این به من می‌رسد؛ یعنی بهترین موقعیت‌ها برای ما فراهم آمده است. می‌خواستیم بگویم این ماه را قدر بدانید، این ماه مقدمه است برای ماه مبارک رمضان. همه چیز در آن هست و مهمتر از همه اینکه خدا این ماه را وسیله‌ای قرارداده است که ما بتوانیم خودمان را به خدا برسانیم، خودمان را تطهیر کنیم. همه چیز در این روایت بود. لذا می‌خواستیم به دوستان سفارش کنیم که از این ماه غفلت نکنید! این دعا‌هایی را که در ماه رجب وارد شده است بخوانید! این‌ها خیلی مؤثر است. به خصوص از نظر اعمال و رفتار تا یک کاری کنید که خودتان را مهذب کنید، تطهیر کنید، آماده کنید برای ماه مبارک رمضان که «دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَاغَةِ اللَّهِ»، [۱۱] است. بیایید در این ماه، خودتان را برای مهمانی خدا آماده کنید. ان شاء الله موفق باشید!

- [۱]. سوره مبارکه انعام، آیه ۹۰
- [۲]. سوره مبارکه انبیاء، آیه ۷۳
- [۳]. سوره مبارکه طه، آیه ۱۱۴
- [۴]. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۶۵
- [۵]. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۱۰
- [۶]. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰
- [۷]. سوره مبارکه محمد، آیه ۳۳
- [۸]. سوره مبارکه آل عمران، آیه ۳۱
- [۹]. بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۳۹۰
- [۱۰]. بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۳۷۷
- [۱۱]. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۳

تربیت و مریان تربیتی



تربیت و مربیان تربیتی ۱۶

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.
«روى عن علي (عليه السلام) قال: مَنْ تَأَدَّبَ بِأَدَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آذَاهُ إِلَى الْفَلَاحِ الدَّائِمِ».

مروری بر مباحث گذشته

بحث ما در گذشته نسبت به ادب و تأدیب بود. گفته شد اگر انسان بخواهد دیگری را تأدیب کند ابتدا باید خودش را ادب کند، آن هم نسبت به جمیع ابعاد وجودی‌اش مانند عقل و قلب و نفس و اعضا و جوارح. اگر کسی در ابتدا خود را مؤدب به آداب الهی کند آنجا است که می‌تواند دیگران را مؤدب ساخته و بلکه روش رفتاری و گفتاری او در تأدیب نسبت به دیگران مؤثر خواهد بود. جلسه گذشته چگونگی مؤدب شدن به آداب الهی را مطرح کردیم. این بحث یک بحث گسترده‌ای است.

زشتی و زیبایی رفتار باید از دیدگاه الهی نشأت بگیرد

در اینجا من به نکته‌ای اشاره می‌کنم که می‌شود گفت هسته مرکزی بحث ادب محسوب می‌شود و آن قیدی است که در این روایت از علی (عليه السلام) آمده است. دقت کنید! حضرت فرمودند: «مَنْ تَأَدَّبَ بِأَدَابِ اللَّهِ»، این ادب هر ادبی نیست. کسی که خود را مؤدب به آداب الهی نماید، یعنی آنچه خدا می‌خواهد را در جمیع ابعاد وجودی‌اش پیاده سازد، آن‌گاه خداوند، «أَذَاهُ إِلَى الْفَلَاحِ الدَّائِمِ»، او را به سوی رستگاری همیشگی خواهد برد. می‌خواهم روی این نکته تکیه کنم. در آیات و روایات می‌بینیم که بر این مسئله تأکید شده است. چرا؟ یک سنخ امور از دیدگاه سنت‌های بشری اعمال خوب محسوب می‌شود. خوب دقت کنید! گفتاری باشد یا رفتاری فرق نمی‌کند. یک سنخ اعمال نیز از نظر سنت‌های بشری چه بسا خوب به حساب نیامده و زشت محسوب می‌شود. آنچه ما در روایات داریم زشتی و زیبایی از دیدگاه الهی است؛ زشتی و زیبایی در گفتار و رفتار. چون ادب یک نوع اخلاق و روش است. چه بخواهم خودم روش بگیرم، چه بخواهم روش بدهم، در این روش گرفتن و روش دادن از چه دیدگاهی باید زشتی و زیبایی را مطرح کنم؟ در جواب باید گفت این روشی باید روش الهی باشد. روش الهی یعنی چه؟ یعنی آنچه از نظر الهی زشت و زیبا است. «مَنْ تَأَدَّبَ بِأَدَابِ اللَّهِ» یعنی آن روشی که انسان باید اعمال و رفتار و گفتار و روشش را با آن تطبیق دهد.

ادب، با معنویات ادب است

استاد ما (رضوان الله تعالی علیه) جملاتی دارد که من عین جملات ایشان را نقل می‌کنم. ایشان هم در باب علم و هم در باب ادب می‌فرماید: [۱] «علم تنها فائده ندارد، علم با معنویات علم است». این نسبت به علم که من نمی‌خواهم در اینجا راجع به آن بحث کنم. اصلاً کاری به آن ندارم. جمله بعد این است که می‌فرماید: «ادب تنها فائده ندارد». این را حتماً شنیده بودید. آقا می‌فرماید: «ادب تنها فائده ندارد». پس برویم بی ادب شویم؟ نعوذ بالله! «ادب با معنویات ادب است»، یعنی ادبی که جنبه الهی داشته باشد. معنویات است که تمام سعادت بشر را بیمه می‌کند. این‌ها همه عین جملات امام (رضوان الله تعالی علیه) است. عین جملات است. صرف اینکه روشی از نظر دیدگاه بشری مورد پسند قرار بگیرد یا ناپسند باشد فائده ندارد. نه فعل آن و نه ترک آن؛ هیچ کدام. روش باید مورد پسند خدا قرار گیرد.

ادب الهی در آیات و روایات

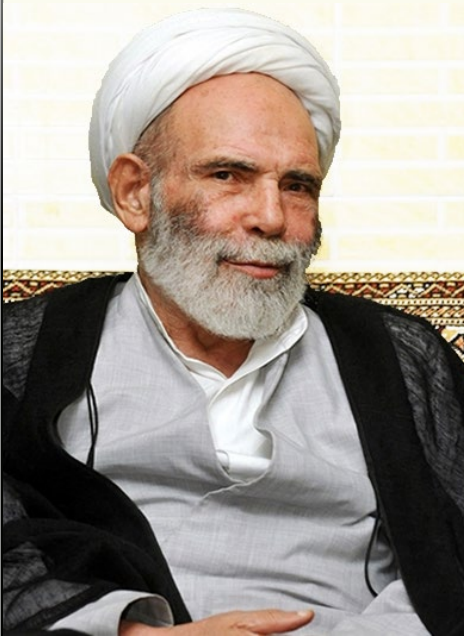
آن وقت اینجا بحثی پیش می‌آید که آن را جلسه اشاره کردم. اینکه در باب گفتار و رفتار، پسند خدا را چگونه بدست بیاوریم؟ این یک بحثی است. اگر نظرتان باشد در یکی دو جلسه قبل روایات مربوط به این بحث را به سرعت خواندم و رد شدم و حالا در اینجا بعضی از آن روایات را تکرار می‌کنم. پیغمبر اکرم فرمودند: من را خدا ادب کرد. یعنی او به من روش رفتاری و گفتاری داد. اینکه چگونه عمل کن، چگونه حرف بزن و... بعد از اینکه تربیت شده مکتب الهی شدم خدا به من اجازه داد که بیایم و شما را تربیت کنم.

در روایتی از پیغمبر اکرم است که: «أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي». [۲] خدا من را ادب کرد، خیلی هم زیبا من را تربیت نمود. «أَنَا أَدِيبُ اللَّهِ»؛ من تربیت شده دست خدا هستم، «وَعَلَيْ (عليه السلام) أَدِيبِي»، [۳] علی (عليه السلام) هم تربیت شده دست من است. این روایات را کنار یکدیگر بگذارید. علی (عليه السلام) فرمود: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) أَدَّبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ». این روایت مثل همان قبلی است. علی (عليه السلام) فرمود که پیغمبر را خدا ادب کرد، «وَهُوَ أَدَّبَنِي»، پیغمبر هم من را ادب کرد، «وَأَنَا أُؤَدِّبُ الْمُؤْمِنِينَ». [۴] اینجا است که شخص مجوز پیدا می‌کند تا مؤمنین را تربیت نماید. روند، این روند است. آیات هم همین را می‌گوید. [۵]

انواع روش تأدیب

تربیت و مربیان تربیتی

حضرت علی (ع) می‌فرمایند کسی که خود را مؤدب به آداب الهی نماید، یعنی آنچه خدا می‌خواهد را در جمیع ابعاد وجودی‌اش پیاده سازد، آن‌گاه خداوند، «أَذَاهُ إِلَى الْفَلَاحِ الدَّائِمِ»؛ او را به سوی رستگاری همیشگی خواهد برد.



یک تأدیپ الهی داریم که مستقیم است. حتی راجع به خود پیغمبر هم داریم که خدا به او می‌فرماید این کار را بکن و آن کار را نکن، این را بگو و آن را نگو. ما به این می‌گوییم روش تأدیبی مستقیم. یک روش هم داریم که روش غیر مستقیم است. روش غیر مستقیم مدار بسیار بازی دارد. یکی از آن روش‌های غیر مستقیمی که قرآن روی آن تکیه می‌کند و حتی نسبت به خود پیغمبر، این است که خطاب به پیغمبر می‌فرماید: من انبیا را تربیت و ادبشان کردم. تو رفتار و گفتارشان را نگاه کن، بین چکار می‌کنند؟ تو هم به آن‌ها اقتدا کن. هر روشی را که آن‌ها به کار می‌گیرند تو هم آن روش را به کار ببر. این را می‌گویند: روش غیر مستقیم. یعنی خدا به پیغمبر اکرم مستقیم دستور داده است که بین آن کسی که من تربیتش کرده‌ام چگونه عمل می‌کند، تو هم آن‌گونه عمل کن.

خداوند خطاب به پیغمبر اکرم می‌گوید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ». [۶] امام صادق (صلوات‌الله‌علیه) در ذیل این آیه می‌فرماید: «قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِأَعَزِّ خَلْقِهِ مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)؛ خداوند به عزیزترین مخلوقش گفت: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ... فَلَوْ كَانَ لِدِينِ اللَّهِ مَسْلُكٌ أَقْوَمٌ مِنَ الْاِقْتِدَاءِ لَنَدَبَ أَنْبِيَاءَهُ وَ أَوْلِيَاءَهُ إِلَيْهِ». [۷] حضرت فرمود اگر برای دین خدا روشی استوارتر و محکم‌تر از اقتداء و پیروی عملی وجود داشت اولیا و انبیای خود را به همان روش می‌خواند.

بهترین روش تأدیبی همان روش انبیا است

البته در این مسأله مطالب زیادی وجود دارد. [۸] یکی از مطالب این است که سیره انبیا و اولیا، همه جنبه‌های عملی دارد. این تأدیپ غیر مستقیم است که همان روش عملی انبیا و اولیا است و ما گاهی از آن به سنت تعبیر می‌کنیم. البته سنت، مدار بازتری دارد. این اصطلاحی که ما به کار می‌گیریم، هم روش گفتاری و هم رفتاری را در برمی‌گیرد. [۹]

آنچه هست اینکه بر روی این روش رفتاری بسیار تکیه می‌کنند. می‌گویند ببینید انبیا چه‌طور عمل کردند شما هم همان‌طور رفتار کنید. لذا می‌گویند بهترین روش تأدیبی همان روش انبیا است. «أَحْسَنَ الْهُدَى هُدَى الْأَنْبِيَاءِ». [۱۰]

تأثیر رفتار بیش از گفتار است

در اینجا بحث مستقلی وجود دارد که من در مباحث تربیتی‌ام به آن اشاره کرده‌ام و آن این است که از نظر اثرگذاری [۱۱] اثری که در رفتار وجود دارد در گفتار نیست. [۱۲] شما اگر نگاه کنید می‌بینید که در روایات ما بر معاش و مصاحب و مجالس و تعبیراتی از این دست تکیه شده است. مثل اینکه می‌فرماید: «جَالِسِ الْعُلَمَاءِ». [۱۳] دستور می‌دهد که با این‌ها نشست و برخاست کنید، با این‌ها باشید و... این برای چیست؟ برای اینکه روش بگیریم. به تعبیر دیگر از کسانی که مرتباً به تربیت ربوبی شده‌اند روش بگیرید و سراغ آن‌ها بروید. هر کاری که آن‌ها کردند شما هم انجام بدهید. در موقعیت‌های مختلف این برای شما پیش آمده است که روش رفتاری آن‌ها را دیده باشید. در تاریخ هم روش آن‌ها وجود دارد. به‌هیچ‌وجه هم پوشیده نیست. برای ما این روش‌ها را بسیار نقل کرده‌اند. مثلاً فرض کنید گفته‌اند که: کان رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، یا کان امام صادق (علیه‌السلام)، یا کان امام باقر (علیه‌السلام) و... و در آن تک تک کارهایشان را نقل کرده‌اند. گفته‌اند اینجا این کار را کردند و آنجا آن کار را انجام دادند. غرض من این بود که اولاً؛ مطلق ادب به آن معنا که مورد پسند ما باشد یا ناپسند ما باشد نیست؛ بلکه ادب باید الهی و مورد پسند خدا باشد. دوماً؛ راه کشف پسند خدا آن است که ببینیم آن‌هایی که به آداب الهی مؤدب شده‌اند چگونه رفتار کرده‌اند و ما هم همان‌گونه رفتار کنیم. ادب الهی را باید از آن‌ها بگیریم و هیچ احتیاج به قول و زبان آن‌ها هم ندارد. ما در روایات بسیار داریم حتی از بزرگان اولیا داریم که مثلاً به آن‌ها می‌گویند چه کسی شما را ادب کرد؟ در جواب می‌گویند: هیچ کس، خودم! اگر از او پرسند تو چگونه خودت را ادب کردی؟ می‌گویند: به دستور العمل‌هایی که دستمان بود، به روش‌های انبیا که به ما رسیده بود نگاه کردم و آنچه را که به آن عمل کردند را گرفتم و آنچه را که برخلاف آن عمل کردند را کنار گذاشتم. این‌گونه خودم، خودم را تربیت کردم، با روش انبیا. لذا ما می‌بینیم که در باب اثرگذاری، بهترین روش در تربیت روش عملی است. «وَقِيلَ لِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ (عَلَيْهِ السَّلَام) مَنْ أَدَّبَكَ؟» به حضرت عیسی گفتند که چه کسی تو را تربیت کرد؟ «قَالَ مَا أَدَّبَنِي أَحَدٌ»؛ هیچ کس مرا تربیت نکرد، «رَأَيْتُ قُبْحَ الْجَهْلِ فَجَانَبْتُهُ»؛ [۱۴] حسن و قبح که جزء مستقلات عقلیه ما است؛ دیدم از دیدگاه الهی این مردود و حرام است، آن را کنار گذاشتم. کسی من را ادب نکرد. کسی به من نگفت که نکن و بکن. به‌طور خلاصه روش ادب الهی در اوامر و نواهی الهی خلاصه می‌شود. اللهم صل علی محمد و آل محمد

[۱]. این حرف ایشان است حرف من نیست.

[۲]. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۸۲

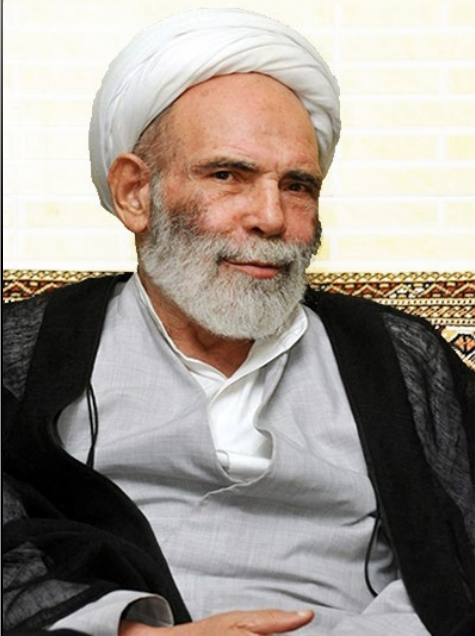
[۳]. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۱

[۴]. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۶۸

[۵]. من این آیات را خوانده‌ام و به همه این‌ها تحت عنوان چگونگی تأدیپ الهی و اینکه خدا چگونه ادب می‌کند؟ یکی پس از دیگری اشاره کرده‌ام، لذا همه را تکرار نمی‌کنم. من این‌ها را تقسیم بندی کردم. یادم هم نیست که این بحث برای بیست سال پیش یا سی سال پیش است. من این‌ها را مفضل بحث‌ها کرده‌ام.

تربیت و تربیتی

* می‌گویند ببینید انبیا چه‌طور عمل کردند شما هم همان‌طور رفتار کنید. لذا می‌گویند بهترین روش تأدیبی همان روش انبیا است.



[۶]. سورة مباركة انعام، آية ۹۰

[۷]. بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۶۵

[۸]. من در اینجا نمی‌خواهم تفسیر بگویم.

[۹]. جای قول و فعل معصوم در بحث‌های طلبگی است.

[۱۰]. بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۲۱۰

[۱۱]. چه تربیت خود، چه شخصی که انسان می‌خواهد او را تربیت کند.

[۱۲]. این یک بحث گسترده‌ای است که من یک وقت به آن اشاره کرده‌ام.

[۱۳]. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۴

[۱۴]. بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۲۶

تربیت و مریان تربیتی



خبرنامه دانشجویان ایران

iusNews.ir

Iranian University Students News

سلام خیرنامه، سلام دانشجو